

تاریخ الغیبة الكبرى

تاریخ غیبت کبری



توسعه

سید محمد علی

ترجمہ

دکتر سید محمد زرارہ

تاریخ غنیمت کبری

نوشته:
سید محمد صدر

ترجمه:
دکتر سید مرتضیٰ زراد

صدر، محمد، ۱۹۲۳ - ۱۹۸۰
تاریخ غیبت کبری / نوشته محمد صدر؛ ترجمه حسن افتخارزاده.
تهران: نیک معارف، ۱۳۷۹.
۶۸۸ ص.
ISBN 964 - 5567 - 03 - 3
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
عنوان اصلی: تاریخ الغیبة الکبری.
چاپ دوم ۱۳۸۲.
۱. مهدویت، انتظار. ۲. محمد بن حسن علیه السلام، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق.
الف. افتخارزاده، حسن، ۱۳۱۵، مترجم. ب. عنوان.
۲۹۷ / ۴۶۲ BP ۲۲۴ / ۴ / ص ۳۹ ت ۲۲۰۴۱
کتابخانه ملی ایران
۲۴۲۵۵ - ۷۹ م



تلفن ۶۹۵۰۰۱۰ (۴ خط)

نام کتاب تاریخ غیبت کبری
مؤلف سید محمد صدر
مترجم دکتر سید حسن افتخارزاده
نوبت چاپ دوم / ۱۳۸۲
تیراژ ۲۰۰۰ نسخه
چاپ زنبق

شابک: ۳ - ۰۳ - ۵۵۶۷ - ۹۶۴ - ۵۵۶۷ - ۰۳ - ۳ ISBN 964 - 5567 - 03 - 3

وبسایت: <http://www.nikmaaref.com>
پست الکترونیک: info@nikmaaref.com

خیابان کارگر جنوبی، خیابان روانمهر، کوچه دولتشاهی، شماره ۲۴۵، طبقه اول

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سپاس و ستایش خدای را، به آن اندازه که همه چیز او را می ستایند؛ و همان گونه که او خود دوست دارد که ستایش شود؛ و همان سان که ستایش شایسته او و شایان بزرگواری اوست.

صلوات و درود او و همه آفریدگانش، بر بهترینشان؛ که همان بنده خالص اوست که با پذیرش بندگیش، از سوی او به آنجا رسید که او را حبیب خود خواند و مقام رسالت و ختمیتش بخشید؛ و با عروج او بساط نبوت و وحی را پایان داده، آخرین شریعت و دینش را به وسیله او تکمیل و ابلاغ فرمود.

به همراه صلوات پروردگار و فرشتگان، سلام و عرض ارادت همه پاکان و شایستگان، بر خاندان گرامی رسول خدا باد.

همانها که قدم جای قدم او گذارده اند و سرزنش ملامت کنندگان، تهدید طاغوتیان، تزویر ریاکاران، فشار و خفقان دشمنان چیره دست، خیانت دانشمندان بی آزر و خودنمایی مقدس نمایان ناهم، هر چند برایشان کمر شکن بوده، اما آنان را از راه خدا باز نداشته، با همان صلابت که در میدانهای نبرد بدر و احد و خیبر پایداری کردند و دشمن را به زانو در آورده اند، در مقابل انحراف و فشارهای مدعیان خلافت و تولیت اسلام ایستادگی کرده اند؛ و حتی به خاطر آنکه یک لحظه حکومت آن ریاکاران مسلمان نما را، به عنوان حکومت اسلامی به رسمیت نشناخته باشند، دست از حکومت حقه خود برداشته، رسماً اعلام کردند که سنت شیخین را قبول ندارند.

همانان که شناخت و معرفتشان همچون معرفت پیامبر، در سلک معارف مستقله قرار گرفته و اطاعت و پیرویشان بسان پیروی از رسول خدا فرض و واجب است.

آنان که خداوند از لغزش و اشتباه محفوظشان داشته؛ و از فتنه و

آشفتگی در امانشان قرار داده؛ و رجس و پلیدی را از آنان دور کرده، پاک و منزّهشان ساخته است... و با داشتن چنین شرایطی مقام ولایتشان بخشیده و آنان را همچون رسول خدا، اولی به تصرف در شؤون خلق دانسته، ولایتشان را ولایت رسول الله معرفتی کرده است.

و خلاصه آنکه: همه دروذهای خالص، و درود همه خالصان، بر عصاره این خاندان و تنها بازمانده از آن پیشوایان معصوم و ذخیره پروردگار؛ بقية الله الاعظم؛ حضرت حجة بن الحسن العسكري.

نفرین و لعنت همه نفرین کنندگان، بر آنانی که سدر راه این پاکان شدند و با مطرح کردن خود در مقابل آنان، هم بر آنان ستم روا داشتند و هم بشریت را از مسیر هدایت و بندگی خدا باز داشتند؛ راه را منحرف، رهبر را خانه نشین، رهروان را گمراه و خود را شایسته و سزاوار لعن خدا و نفرین فرشتگان و پیامبران و مؤمنان ساختند.

« « «

می دانیم که عمل را با علم، و حرکت را با معرفت رابطه ای است؛ و شنیده ایم که در این باره گفتگو و مباحثه فراوان است. و در زمان ما، عنوان فلسفه شناخت، تیرت بسیاری از سخنرانیها و نوشته ها و مقالات است؛ که آیا تصورات و افکار و اندیشه های انسانی، و به دنبال آنها حرکتها و عملهای برخاسته از آنها در اختیار ماست و این ما هستیم که خود تصمیم می گیریم و عمل می کنیم، فکر می کنیم، می شناسیم و برنامه ریزی می نمائیم و به دنبالش مقصدی را در نظر گرفته، سخنی را گفته، یا حرکتی را آغاز می کنیم؟ و یا آنکه شناخت ما معلول عوامل پیشین است و حرکت ما، به دنبال شناخت ما، برنامه ای است از پیش طرح شده؟ البته نه آنکه این توالی و پشت سرهم در آمدن را معلول سرنوشت و جبری از سوی خدا مطرح کنند، بلکه عمل را بازتاب و یا رونمایی از انگیزه های درونی، و آنها را بازتابی از روش زندگی فردی و اجتماعی، و جامعه را نیز ظاهری از نهادهای محرک آن که نهادهای اقتصادی باشد، دانسته اند.

و با این گونه اندیشه و تفکر درباره شناخت و عمل، انسان را در اندیشه و شناخت خود آزاد نمی دانند و هر گونه جهت گیری را در عمل انسان، معلول خاستگاه طبقاتی و نحوه زندگی مادی او محسوب می دارند. اگر در طبقه ای مرفه قرار داشته باشد، امکان شناخت درد بینوایان را برای او

محال می‌دانند؛ و هر چه شرافت و ارزش است به محله و منطقه گودنشینان و محرومان حواله می‌کنند. و در محکمه و دادگاه اندیشه‌شان، همه خیانتها، دزدیها، خودفروشیها، ستمها و زورگوئیها را معلول وجود طبقات مرفه و بالا شهرنشین، و به اصطلاح کاخ نشینان و مرفهان، می‌دانند. و اگر هم نزد آنها تحاکمی پیش آید، پیش از طرح دعوا از طرف مدعیان، قبلاً آن سرمایه‌دار مرفه را مقصر دانسته، حق را به آن بینوای تهیدست می‌دهند. و اگر هم شرافت و ارزشی در یکی از آن برخاستگان از آن طبقه ببینند، به دنبال دورانی از زندگی او می‌گردند که فقری و محرومیتی داشته باشد؛ تا همه آن فضیلتها را به آستانه همان دوران کارگری و بینوایی و تهیدستی او بخواهاند. همانگونه که این گونه برداشتها و قضاوتها در زندگی بزرگان دین و مذهب نیز انجام گرفته و همه ارزشهای زندگی آنان را مرهون چند صباحی گوسفند چرانی و یا دوران یتیمی و فقر آنان دانسته، برای انسانیت و حریت و آزادی او در گزینش راه درست و آن همه فضائل خدادادی و نظارت دقیق الهی بر زندگی آنان، و یا جلوتر برویم مقام نوری و کمالات موهبتی آن بزرگواران در آفرینش پیشین، ارزشی قائل نیستند.

این گونه تفکر در بسیاری از شؤون اعتقادی اثر گذارده، عده‌ای از اینان ناخواسته، در گردونه‌ای افتاده‌اند که همان عبارات بی‌دینان ملحد از خدا بی‌خبر را گفته، همه تلاشها و حرکتها را برای «لقمه‌ای نان» و برخاسته از شرایط مادی انگاشته‌اند؛ و در نتیجه همان سخنی را گفته‌اند که قرآن مجید از قول کافران آن زمان بیان کرده که: «إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَىٰ وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ»^(۱).

ولی ما را عقیده بر آن است که این تفکر در تمام شؤونش باطل است؛ و هر گونه تعبیری را که نتیجه‌اش بر حق دانستن این اندیشه باشد، تعبیری نادرست می‌دانیم؛ هر چند گوینده‌اش را نظری نباشد و فردی معتقد به خدا و پیامبر باشد.

ما انسان را در محدوده قدرت داده شده از سوی خداوند به او، آزاد می‌دانیم؛ و معتقدیم در عین حال که همچون دیگر آفریدگان، هر لحظه مشمول فیض و امداد الهی است و حول و قوت را از او دارد، اما او خود

(۱) جاثیه / ۲۴: آن جز زندگی دنیای ما نیست. می‌میریم و زندگی می‌کنیم. و چیزی جز روزگار نبود کننده ما نیست.

حرکت می‌کند، فکر می‌کند، می‌شناسد، تصویری از اشیاء دارد، تصورات و شناخت او مرهون خود اوست؛ و برای او امکان درک واقعیتها موجود است. و اوست که می‌تواند اندیشه‌ای درست را در مغز خود جای دهد و تفکری باطل را از خود بزدايد؛ و در مقابل این شناختها و اندیشه‌ها مسؤولیت دارد و هیچ بهانه‌ای از او، که به آزادی خود راهی نادرست را انتخاب کرده و به آن معتقد شده و بر طبق آن حرکت کرده، پذیرفته نیست؛ هم در دنیا و هم در آخرت، نسبت به آنها مسؤولیت دارد. او نه تنها در اعمال مربوط به جوارح و اعضاء خود آزاد است، بلکه در تصورات و اندیشه‌های خود نیز آزاد است؛ و مورد امر و نهی الهی قرار گرفته، از او خواسته‌اند که چنین بیندیشد و چنان فکر را داشته باشد، به این مطلب معتقد باشد، وجود خدا و ملائکه و عوالم بعد از این دنیا را قبول کند و باور داشته باشد؛ و نماز بخواند و روزه بگیرد و دیگر کارهای واجب را انجام دهد.

اصول دین و مطالب اعتقادی که خود مسؤولیت مستقیم و مستقل ایجاد می‌کند، مربوط به همین مسأله است؛ چنانکه فروع دین و اعمال به اعضاء و جوارح ارتباط دارد. البته این دورا نیز باید رابطه‌ای باشد تا به عنوان عبادت و بندگی خدا انجام پذیرد. یعنی اگر نماز و روزه و حج و جهاد که اعمال جوارح است، در ارتباط با ایمان قلبی و تبت تقرب به خدا نباشد، ارزش عبادی خود را از دست می‌دهد و دیگر بندگی خداوند محسوب نمی‌شود.

و در این بین تولی و تبری که گاهی جزء اصول دین و گاهی جزء فروع به حساب می‌آید، حلقه اتصال بین اصول و فروع است. این موضوع از یک نظر عملی است مربوط به جوارح و اعضاء. چرا که شخص دارنده تولی و تبری باید در مقام عمل تابع و مطیع آن کسی باشد که خداوند او را به عنوان «ولتی امر» تعیین فرموده است؛ و از تابعیت و پیروی طاغوت و حکومت غیر الهی سرباز زند و حتی دوات آنها را ليقه و مرکب نکند^(۲)؛ و شترش را برای رفتن به حج بیت الله به هارون الرشید و پیروانش اجاره ندهد تا تبرای او کامل گردد^(۳).

از سوی دیگر، این موضوع به عقیده و اندیشه و عمل قلبی ارتباط

(۲) کلینی: الکافی ۱۰۷/۵ ح ۰۷.

(۳) کلینی: الکافی ۱۳۱/۵ ح ۰۱۷.

دارد. زیرا اگر شخص مودت و محبت اهل البیت -علیهم السلام- را نداشته باشد، تمام اعمالش باطل است؛ و اگر از دشمنان خدا و رسول و اهل البیت تبری نجوید و در دلش ذره‌ای محبت آنان را داشته باشد، ایمان به خدا و رسول نیاورده است. چه خداوند فرموده است:

«لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ...»^(۱).

« « «

با توجه به این اصل، که اصل آزادی و مسؤولیت انسان در اندیشه و عمل و شمول دستورات الهی نسبت به هر دو باشد، اکنون سخن در این است که: آیا اندیشه و عقیده مقدمه عمل می‌باشند، یا عمل مقدمه‌ای برای ثبوت و استقرار عقیده است؟ به تعبیر دیگر: آیا خدا را بشناسیم تا نماز بخوانیم؛ و نماز بخوانیم تا عدالت در جامعه برقرار شود؛ و عدالت هم فقط عدل اقتصادی است؟ و بالاخره: آیا خدا و کلیت عقاید را مقدمه‌ای برای تشکیل حکومت، و حکومت را مقدمه‌ای بدانیم برای تشکیل جامعه‌ای بی‌طبقه و بدون مشکلات اقتصادی که تمام کمبودهای فرهنگی و اقتصادی را حل کرده، مسکن برای همه ساخته، جاده و مدرسه و دانشگاه و بیمارستان و مراکز تفریح و ورزش و گردش برای همه تأمین نموده، دیگر مشکل نان و آب و برق را حل کرده است؟

در این نحوه تفکر است که خدا و رسول و دین و قرآن و مسجد و حسینیه، همه و همه مقدمات تأمین نان و مسکن قرار گرفته، نتیجه‌اش همان می‌شود که کفار زمان پیامبر می‌گفتند: «إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَى...».

(۱) مجادله / ۲۲: نخواهی یافت گروهی را که به خدا و روز واپسین ایمان آورده‌اند، که با کسانی که با خدا و رسولش دشمنی کرده‌اند، دوستی نمایند؛ هر چند پدرانشان یا برادرانشان یا خویشاوندانشان باشند، اینها هستند که در دل‌هایشان ایمان را نوشته است و با روحی از سوی خود تأییدشان کرده است و به بهشت‌هایی که از زیرش نهرهایی جاری است داخلشان می‌سازد، در حالی که همیشه در آن خواهند بود. خداوند از آنان راضی، و آنان از خداوند خشنودند.

نظریه دیگر آن است که عمل مقدمه‌ای برای اندیشه؛ فروع دین مقدمه‌ای برای اصول دین؛ دنیا مقدمه‌ای برای آخرت؛ نان برای نماز، نه نماز برای نان؛ مردم در خدمت روحانیت و روحانیت در خدمت دین؛ مردم در خدمت پیامبر و امام، نه پیامبر و امام برای مردم و در خدمت دنیای مردم، بلکه آنان در خدمت خدا و دین خدایند.

و فلسفه شهادت پیشوایان معصوم نیز همان است که به حضرت حسین بن علی نسبت داده شده است که: «اگر دین حضرت محمد جز با کشته شدن من استوار نمی‌شود، ای شمشیرها مرا فرا بگیرید»؛ نه اینکه آن حضرت در خدمت مردم و فدای خلق شده باشد. و اگر رسول خدا و دیگر پیشوایان دین را با طاغوتیان جدالی بوده است، نه از آن جهت بوده که فقط طاغوت نان مردم را ربوده، زمینشان را غصب کرده و منافع ملی آنان را به تاراج داده است؛ بلکه بدان جهت بوده که پیش از تاراج دنیایشان، عقلشان را تاریک کرده و از نظر فرهنگی به عقب رانده و فکرشان را منحرف نموده و از خدا و دین و اطاعت پروردگار دور ساخته است؛ خود را رب اعلی و خدای خدایان و حکمران مطلق بر آنان دانسته، در این جهت به استضعافشان کشانده است.

آنجا که در قرآن مجید از مؤمنان به حکومت رسیده تعریف و ستایشی کرده، هنر مهم و کار اساسی آنان را در آن جهت دانسته است که نماز به پا داشته، حق خدا را به خلق خدا داده، امر به معروف کرده و نهی از منکر نموده‌اند؛ و چنین فرموده است:

«الَّذِينَ إِذَا مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ...»^(۵).

با توجه به مطالب فوق به این مطلب می‌رسیم که عقاید و معتقدات را ارزشی است مستقل؛ بلکه هدف نهایی از تشریح فروع و طرح حلال و حرام، تثبیت و استقرار همان مبانی اعتقادی در دل انسان مؤمن می‌باشد؛ نماز می‌خواند تا به خدا نزدیک شود. «اتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ»^(۶) را در قرآن مجید چنین تفسیر کرده‌اند که: «تقوی پیشه کنید تا خداوند شما را

(۵) حج / ۴۱: کسانی که اگر در روی زمین به آنها امکانات دادیم، نماز بپا

دارند و زکات بپردازند و به معروف امر و از منکر نهی کنند....

(۶) بقره / ۲۸۲.

بیاموزد. « تقوی مقدمه علم است، نتیجه خلوص در عبادت و عمل، جریان چشمه‌های حکمت از قلب بر زبان انسان با اخلاص است؛ که فرمود:

«ما أَخْلَصَّ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً إِلَّا جَرَتْ يَتَابِعُ الْحِكْمَةَ مِنْ قَلْبِهِ
علی لسانیه.»^(۷)

* * *

در معتقدات ارزشمند، هر چند هدف نهایی شناخت و معرفت و تقرّب به خداوند است و هیچ موجود ارزشمندی در عرض خداوند نباید به عنوان ارزش مستقل طرح شود، اما در سلسله ارزشهای مستقل که در مسیر قرار می‌گیرند و مقدمه برای عمل نمی‌باشند، شناخت حضرت رسول -صلی الله علیه و آله و سلم- و ائمه معصومین است. استقلال بدان معنی که پیامبر را به خاطر فهم دستوراتش نمی‌شناسیم؛ و وجوب شناخت امام، به خاطر آن نیست که نیازهای مادی و معنوی ما را بر آورده می‌سازد.

مثلاً کسی که در زمان امام صادق -علیه السلام- به سر می‌برد، تمام نیازهای خود را به وسیله آن حضرت برطرف می‌سازد؛ هرگونه سؤال که در دین و مذهب داشته باشد، از آن حضرت می‌پرسد؛ و نه احتیاج به حضرت رسول -صلی الله علیه و آله- دارد؛ و نه نیازی مثلاً به حضرت سجّاد -علیه السلام- تا اینکه بخواهد به خاطر رفع آن نیازها آنان را شناسائی کند؛ و نه به امامانی که بعد از حضرت صادق -علیه السلام- می‌آیند. در عین حال در روایات شیعی می‌بینیم که ائمه اطهار، شیعیان خود را نسبت به معرفت همه امامان حساس کرده و شناخت اولین معصوم تا آخرین معصوم را بر آنان واجب کرده‌اند. همچنین لزوم معرفت را مترتب بر احتیاج و نیاز آنان نکرده، در سلسله معرفت‌های مستقله، سخن از شناخت آنان به میان آورده‌اند.

در روایات ما به معرفت همه امامان موضوعیت داده شده و موجب تکمیل عقاید و کمال دین به حساب آورده شده و به اصطلاح جزء پرسشهای شب اول قبر هر مؤمنی، شناخت و اعتقاد به دوازده امام با تمام مشخصات را لازم دانسته‌اند. و با اینکه این نحوه معرفت را حتی نسبت به

(۷) بحار الانوار ۶۷/۲۴۲: هیچ بنده‌ای عملش را برای خداوند چهل روز خالص نمی‌گرداند، مگر اینکه چشمه‌های حکمت از قلبش بر زبانش جاری می‌شود.

دیگر پیامبران الهی لازم نکرده و فقط ایمان به کلیت رسالت و رسولان را واجب دانسته‌اند، ولی در مورد ائمه اطهار، ایمان به یکایک آنان را، با شناخت اسم و تمام خصوصیات، بر هر فرد مسلمان لازم ساخته‌اند؛ چه آنکه درک زمان حضورشان را کرده باشد یا نکرده باشد.

کسی که در زمان حضرت رسول به سر می‌برد و تمام احتیاجات خود را از آن حضرت برطرف می‌سازد، چه نیازی مثلاً به حضرت رضا و یا حضرت امام حسن عسکری و یا حضرت بقیة الله دارد؟! در عین حال می‌بینیم که رسول خدا شناخت آنان را موجب تکمیل دین و اعتقاد چهره‌های نام آوری همچون حمزه سیدالشهداء عموی بزرگوار خود می‌داند.

در شب جنگ احد که فردای آن روز حمزه شهید می‌شد، رسول خدا -صلی الله علیه و آله و سلم- به او فرمود: ای حمزه، چنین به نظر می‌رسد که فردا تو کشته خواهی شد و به دیدار پروردگار خواهی شتافت. به هنگام ملاقات با پروردگارت، اگر از تو درباره‌ی معالم دینت و معتقداتت سؤال کرد، چه پاسخی خواهی داد؟

حمزه با کمال ادب و متانت پاسخ داد: ای رسول خدا، شما مرا ارشاد فرمایید!

حضرت فرمود:

«به هنگام سؤال از معتقدات به وحدانیت خدا و رسالت من شهادت بده؛ و به معاد اقرار کن؛ و به امامت علی و حسن و حسین و فرزندان او گواهی ده. و اعتراف نما به آشکار و پنهان مؤمن، و دوستدار دوستان آنان، و دشمن دشمنان مؤمن باشی.»

گفت: آری، به اینها همه ایمان آورده و به آن راضی هستم. (۸)
خلاصه آنکه: هر چه شناخت انسان مؤمن نسبت به خدا و پیامبر و ائمه معصومین بیشتر باشد، درجات ایمان و کمالات معنوی او بیشتر و به همان درجه ارزش کیفی اعمالش بیشتر خواهد بود؛ هر چند رسول خدا و یازده امام رحلت کرده و امام عصر از دیدگان غایب و فعلاً دسترسی به آن حضرت ندارد.

تلاش دانشمندان اسلامی، محدثان بزرگ و فقیهان بزرگوار، در این راستا بوده، برخی در تصحیح اعمال و معرفی دستورات الهی و تبیین

(۸) نباطی البیاضی: الصراط المستقیم الی مستحقى التقدیم ۸۹/۲.

حدود و احکام عملی کوشیده‌اند و برخی در تبیین مبانی دقیق اعتقادی و بیان مباحث عمیق مربوط به شناخت خدا و توحید او، و مباحث اسماء و صفات و عدل و فضل الهی تلاش کرده‌اند. متکلمان بزرگ شیعه همچون شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، خواجه نصیرالدین، علامه حلی، قاضی نورالله شوشتری، سید هاشم بحرانی، میرحامد حسین هندی و علامه امینی، در راه اثبات مسأله امامت و معرفی امامان تلاش کرده، و محدثانی مانند کلینی، صدوق، اربلی، سید بن طاووس، علامه مجلسی، حاج میرزا حسین نوری و حاج شیخ عباس قمی، در حفظ و جمع آوری و تدوین احادیث مربوط به این مسأله کوشش نموده‌اند.

در سالهای اخیر نیز عده‌ای از چهره‌های متعهد روحانی در حوزه‌های علمیه به این مسأله همت گمارده، راهنمای عقیده و اندیشه و مصحح و مبین معتقدات صحیح اسلامی شده، آثار ارزنده‌ای از خود به یادگار گذاشته‌اند. و مخصوصاً مسائلی مربوط به حضرت بقیةالله - ارواحنا فداه - معرفی و شناخت آن حضرت، مسأله غیبت و انتظار، اصل امامت، قائمیت و شمول و فراگیری این اعتقاد در تمام مذاهب و فرق اسلامی، مسأله طول عمر و فوائد مترتبه بر وجود آن حضرت را مورد بحث و بررسی قرار داده و پاسخگوی سؤالات و شبهات وارد بر این موضوع بوده‌اند.

شخصیت‌های برجسته‌ای از طریق تدریس و پرورش دانشجویان و طلاب حوزه علمیه و ارشاد و راهنمایی آنان نسبت به حضرت بقیةالله - ارواحنا فداه - نقش عمده‌ای در مطرح شدن و توجه پیدا کردن عموم طبقات بالاخص حوزه‌های علمیه که قاعدتاً می‌بایست سربازان راستینی برای آن حضرت و مدافعان دلسوزی برای حریم ولایت اهل‌البیت باشند داشته‌اند؛ که در بین آنان می‌توان چهره‌درخشان شخصیت روحانی بزرگ و اسلام‌شناس و شیعی‌اندیش و دین‌باور راستین همچون فقیه اهل‌البیت مرحوم آیه‌الله العظمی میرزا مهدی اصفهانی غروی را اسم برد.

« « «

از جمله بیوت و خانواده‌های اصیل و مشهور روحانی که حق بزرگی بر جامعه شیعه و حوزه‌های علمیه داشته و سهم وافری در ادامه و ترویج خط راستین ولایت ائمه معصومین و تشیید مبانی مذهب و تقویت حوزه‌های علمیه و تعلیم و تربیت روحانیونی خدمتگزار به دین و به مسلمین

داشته‌اند، بیت مرحوم صدر می‌باشد که در عراق و ایران و لبنان و دیگر کشورهای اسلامی منشأ خدمات و آثاری ارزنده بوده‌اند. در میان شخصیت‌های برجسته این خاندان، چهره‌های بارزی همچون سید صدرالدین صدر و شهید سید محمد باقر صدر و... وجود دارند که هر یک به سهم خود مشعلدار تشیع و مرزبان حماسه جاوید خاندان پیامبرند.

* * *

نویسنده کتاب حاضر حجة الاسلام و المسلمین آقای سید محمد صدر نیز خلفی صالح از این خاندان و چشم و چراغ و امید گذشتگان از این بیت می‌باشد. ایشان علاوه بر مبارزات و خدمات اجتماعی و فعالیت‌های مذهبی و سیاسی در عراق، از سالها قبل اقدام به تهیه مجموعه و موسوعه‌ای درباره حضرت بقیة الله - ارواحنا فداه - کرده‌اند که تحت عنوان: تاریخ الغیبة الصغری، تاریخ الغیبة الکبری (اصل کتاب حاضر)، تاریخ مابعد الظهور، و الیوم الموعود چاپ و منتشر شده و برخی از آنها به زبانهای مختلف ترجمه گشته است. و بخشی از کتاب تاریخ الغیبة الکبری نیز چند سال قبل توسط این جانب به زبان فارسی ترجمه شده و نشر یافت.

آقای صدر از چهره‌های برجسته علمی در حوزه علمیه نجف اشرف می‌باشد که علاوه بر تحصیلات دانشگاهی دروس حوزه را تا سطوح عالی اجتهاد طی کرده و از محضر اساتید بزرگی چون شهید سید محمد باقر صدر استفاده نموده و از محضر پرفیض استاد الفقهاء، بزرگ مرجع تقلید جهان تشیع، حضرت آیه الله العظمی آقای خوئی - مد ظله - مستفیض شده است. از آنجا که نام ایشان در ردیف چند نفری که برای سرو سامان دادن به اوضاع آشفته مملکت عراق در جریان فتنه و آشوب اخیر آن کشور، از سوی آن مرجع بزرگ تقلید معین گشتند، آورده شده، میزان اطمینان و قدر و منزلت و موقعیت اجتماعی و سیاسی و علمی این چهره درخشان روحانی، در نظر آن مرجع بزرگ معلوم و مشخص می‌شود.

البته با کمال تأسف از ایشان و دیگر افراد هم‌ردیفشان که در آن اعلامیه تعیین شده بودند، بعد از دستگیری تاکنون اطلاعی در دست نیست و هنوز در بند اسارت حکومت بغداد بسر می‌برند. از خداوند متعال آزادی و رهایی تمامی اسیران و گرفتاران از مسلمین جهان، به ویژه شیعیان امیر المؤمنین و مخصوصاً این گروه از دانشمندان شیعه را خواهانیم.

فهرست تفصیلی که در پایان کتاب آمده است، ما را به مطالب آن و سیر تحقیقات و موضوعات بررسی شده در آن آشنا می‌کند؛ ولذا نیازی به معرفی کتاب در این مقدمه نیست. ولی این نکته را می‌توان گفت که از ویژگیهای این کتاب و دیگر نوشته‌های نویسنده محترم آن، طبقه‌بندی و تقسیم منظم مطالب و تبیین شقوق و بخشهای مختلف، توأم با دقت نظر است که در بررسی مطالب اعتقادی، این گونه ورود به بحث سابقه کمتری داشته است. در برخی موارد که به نظر مترجم نکاتی در توضیح یا تبیین مطلب لازم بوده، در پاورقی آورده‌ام. همچنین در موارد مهمی که منابع مورد استفاده مؤلف محترم کتب خطی و یا طبع قدیم بوده، مدارک روایات طبق چاپهای جدید و متداول نیز افزوده شده است.

اللهم إنا نرغب إليك في دولة كريمة تعزبها الاسلام وأهله ونذلّ به النفاق
وأهله وتجعلنا فيه من الدعاء إلى طاعتك والقادة إلى سبيلك وترزقنا بها
كرامة الدنيا والآخرة...

تهران - مهر ماه ۱۳۷۰

ربيع الاول ۱۴۱۲

سید حسن افتخارزاده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله و الصلوة على رسول الله و على آله آل الله. و اللعنة على اعدائهم اعداء الله.
اینک که خدای متعال توفیق تجدید چاپ کتاب را به ناشر محترم داده است و مترجم را فرصتی برای نگارش مقدمه‌ای مفصل دست نداده، بر خود لازم می‌داند که یادی مجدد از نویسنده محترم کتاب رضوان الله علیه داشته باشد و پرده‌هایی از ابهام را از زندگی آن بزرگوار به یکسو زند.

بعد از انتفاضة عراق و کشتار بی‌رحمانه‌ای که بعثیان از شیعیان بی‌گناه کردند و بین راه کربلا و نجف دریایی از خون به راه انداختند و صدها نفر از روحانیون را اعدام کردند و هاله‌ای از وحشت و ترور تمام عراق را فراگرفت و می‌رفت که نه اثری از روحانیت به جای ماند و نه نشانی از مرجعیت و حوزه، مؤلف بزرگوار ما دست به ابتکاری برخاسته از تفکر و آموزش دقیق شیعی زد و در پوششی از تقیه خود را به نظام بعثی و شخص صدام نزدیک نمود.

ایشان با این انتحار شخصیت تمام موقعیت روحانی و مقام علمی خود را فدای بقای حوزه و مرجعیت نمود و طعن و لعن بسیاری از متدینین را نثار خود کرد و دوستان فراوانی را از دست داد، ولی در عین حال در دیدگاه آگاهان یادآور حرکت زیبایی شد که حضرت رضا علیه السلام انجام داد و بر کنار دست عفریت مستکبری هم‌چون مأمون نشست و از کلیت مبانی دینی و اعتقادی دفاع کرد.

ولی این حرکت ثمربخش دیری نپایید و چندی بعد ابن‌سکیت وار آن همه تجاوزات و نامردمی‌های بعثیان را نتوانست تحمل کند و جمعه‌ای کفن‌پوشان به نماز جمعه مسجد کوفه رفت و لذا به جمعه دیگر نرسید که ناجوانمردانه با فرزندش ترور شد و به خیل شهیدان فضیلت پیوست. و یقیناً اگر علامه امینی رحمته الله می‌خواست کتاب «شهداء الفضیله» را با نام شهیدان متأخر زینت دهد، نام او را نیز در کنار نام شهید سید محمد باقر صدر و دیگر شهیدان از تبار روحانیت اصیل شیعه نیز می‌نگاشت.

تهران، شهریور ماه ۱۳۸۲

رجب المرجب ۱۴۲۴

سید حسن افتخارزاده

تمهید:

دو گونه بودن غیبت حضرت مهدی علیه السلام

— ۱ —

بدون شک حضرت مهدی - علیه السلام - دو گونه غیبت داشته است و این از عقاید روشن مذهب شیعه، و بلکه از مسلمانات و بدیهتاتی است که تردیدبردار نیست. برخی از دانشمندان اهل سنت نیز در این مسأله با شیعیان همفکری دارند. در متون حدیثی هر دو گروه شیعه و سنی روایاتی در این باره وارد شده است. سید برزنجی^(۱) از حضرت اباعبدالله الحسین - علیه السلام - روایت کرده است که آن حضرت فرموده است:

«برای صاحب این امر (حضرت مهدی - سلام الله علیه-) دو غیبت است که یکی از آن دو بقدری به درازا کشد که برخی گویند وی مرده است، و گروهی گویند او از بین رفته است. بر جایگاه و محل سکونتش نه از اولیاء و نه از دیگران، بجز آن کس که عهده دار کارهای شخصی آن حضرت می باشد، کسی آگاه نیست.»

و نعمانی^(۲) در کتاب خویش از اسحاق بن عمار آورده که وی گفته است:

از حضرت جعفر بن محمد الصادق - سلام الله علیه - شنیدم که می فرمود:

«برای قائم دو غیبت است که یکی طولانی و دیگری کوتاه است. در یکی جایگاه حضرت را فقط شیعیان مخصوص می دانند و در دیگری مکانش را بجز خدمتگزار ویژه اش کسی نمی داند.»

(۱) الاشاعة لاشراط الساعة ۹۲.

(۲) غیبت نعمانی ۱۷۰.

و همو^(۳) از ابراهیم بن عمر الکناسی نقل کرده است که وی گوید: از حضرت باقر - سلام الله علیه - شنیدم که می فرمود:
 «صاحب این امر را دو غیبت است.»
 و نیز^(۴) از ابوبصیر روایت کند که گوید:

«خدمت حضرت صادق - علیه السلام - عرض کردم که امام باقر - علیه السلام - می فرمود که برای قائم آل محمد - صلوات الله علیهم اجمعین - دو غیبت است که یکی از دیگری طولانی تر است. فرمود: آری...»

این روایت را طبرسی نیز در کتاب اعلام الوری^(۵) نقل کرده است. و همچنین نعمانی از محمد بن مسلم ثقفی روایت کرده است که می گوید: از حضرت باقر - سلام الله علیه - شنیدم که می فرمود:

«برای قائم دو غیبت است که در یکی از آنها چنین گفته می شود که آن حضرت از بین رفته و معلوم نیست در کدام دره ای به سر می برد.»^(۶)

و نیز^(۷) از مفضل بن عمر نقل می کند که از حضرت صادق - علیه السلام - شنیدم که می فرمود:

«برای صاحب این امر دو غیبت است. در یکی به سوی خانواده خود بر می گردد و در دیگری گفته می شود که از دنیا رفته و معلوم نیست در کدام دره ای ناپدید شده است.»

شیخ طوسی^(۸) از حازم بن حبیب از حضرت صادق - سلام الله علیه - این

(۳) غیبت نعمانی / ۱۷۱.

(۴) همان کتاب / ۱۷۲-۱۷۳.

(۵) ص ۴۱۶.

(۶) غیبت نعمانی / ۱۷۳. اینگونه کلمات نه بدان معنی است که مکان زندگی حضرت در بیابانها و درهها است بلکه کنایه از انکار مردم نسبت به وجود حضرت است که چون دوران غیبت طولانی می شود مردم به شک و تردید افتاده و می گویند: پس او کجا است؟! در کدام گوه و دشت به سر می برد و در حرکت است؟! (مترجم)

(۷) غیبت نعمانی / ۱۷۳.

(۸) غیبت شیخ / ۹۰.

روایت را نقل کرده است که حضرت به او فرمود:

«ای حازم برای صاحب این امر دو غیبت است، در دومی آشکار می‌شود، اگر کسی نزد تو آمد و گفت که دستش را از روی خاک قبر او تکانیده باور مکن و از او می‌پذیر.»

این بود نمونه‌ای از روایات و اخبار بسیاری که در این زمینه رسیده است و برای اثبات تاریخی این مسأله کافی است.

— ۲ —

از این روایات دو برداشت شده است:

برداشت نخست:

این برداشت موافق عقیده غیر امامیه است که گویند: مهدی کسی است که در زمان خود تولد یافته و زمین را از عدل پر می‌کند، همان طور که از جور و ستم پر شده است.

طبق این عقیده، دو غیبت از یکدیگر جدا بوده و در فاصله بین دو غیبت حضرت بر مردم آشکار شده و ظهور بعد از غیبت دومی روز نهضت بزرگ حضرت است. مدت هر دو غیبت محدود و بسیار اندک است که بخاطر مصالح ویژه‌ای که حضرت خود در نظر دارند و یا بخاطر اینکه بعد از ظهور بتواند یارانی را گرد خود فراهم آورد غیبت می‌فرمایند.

برطبق این گونه برداشت از روایات چاره‌ای جز پذیرفتن این نظریه درباره دو غیبت نیست؛ زیرا با عمر کوتاه حضرت دیگر نمی‌توان غیبتی طولانی برای حضرت در نظر گرفت.

برداشت برزنجی از روایات و اخبار گذشته همین است، آنجا که گوید:

«این دو غیبت - و خداوند داناتر است - همانست که قبلاً گفته شد که حضرت در کوه‌های اطراف مکه پنهان می‌گردد و هیچ کس از آن حضرت آگاه نخواهد بود.

مؤید این مطلب روایتی است از حضرت باقر - علیه السلام - که فرماید:

برای صاحب این امر در برخی از این دژه‌ها پنهانی و غیبتی است. و حضرت با دست خود به ذی طوی اشاره فرمود. «
می‌گویم: برزنجی غیبت دوم را متذکر نشده است.

برداشت دوم:

این برداشت موافق عقیده امامیه است که می‌گویند مهدی - سلام الله علیه - از روز تولدش در قرن سوم تا هنگام ظهورش زنده می‌باشد. این برداشتی است که دانشمندان امامیه از این روایات داشته‌اند و پیشینیان آنان به شکلی روشن بر آن تصریح کرده‌اند و این مسأله از ضروریات مذهب امامیه است. نعمانی گوید (۹):

«اینگونه احادیثی که یاد آور شده‌اند «برای قائم دو گونه غیبت است» - بحمد الله - درستی آنها نزد ما ثابت شده است. خداوند سخنان ائمه - علیهم السلام - را روشن گرداند و درستی و راستی آنها را آشکار ساخت. اما غیبت اول، آن غیبتی است که طی آن سفر او نمایندگانی بین مردم و امام وجود داشتند که از سوی خود آن حضرت - علیه السلام - منصوب شده و میان مردم بطور آشکار و ظاهر زندگی می‌کردند... این غیبتی کوتاه بود که دورانش سپری شده و مدتش گذشته است.

غیبت دوم غیبتی است که در آن نمایندگان و واسطه‌ها از میان برداشته شده‌اند و خداوند بجهت تدبیری که میان آفریدگان دارد و آنها را به دایره تمحیص و امتحان می‌کشد... این غیبت را بوجود آورده است و این زمانی است که اکنون ما در آن هستیم...»

شیخ مفید در "ارشاد" (۱۰) گوید:

«برای آن حضرت پیش از قیامش دو غیبت است. یکی از آن دو از دیگری طولانی‌تر است، چنانکه اخبار و روایات گویای آنند. غیبت کوتاه‌تر از ابتداء میلاد آن حضرت است تا پایان دوران سفارت و

(۹) غیبت نعمانی / ۱۷۳-۱۷۴.

(۱۰) ارشاد مفید / ۳۲۶.

دو گونه بودن غیبت / ۱۹

نمایندگی بین امام - علیه السلام - و شیعیانش و درگذشت نمایندگان. و اما غیبت طولانی تر آن است که بعد از غیبت کوتاه شروع شده و در پایان آن حضرت - عجل الله تعالی فرجه الشریف - با شمشیر قیام خواهد کرد. »

طبرسی گوید (۱۱):

«بنگر چگونه دو غیبت برای صاحب الامر همانگونه که در روایات وارد شده بود، روی داد. اما غیبت صغرای او آن بود که طی آن نمایندگان آن حضرت وجود داشتند و دروازه های ورود به خدمت آن حضرت شناخته شده بود و شیعیانی که به امامت یازدهمین امام حضرت حسن بن علی - سلام الله علیه - معتقد بودند، درباره آن اختلافی نداشتند...»

ابن صباغ (۱۲) - که مالکی مذهب است - گوید:

«برای آن حضرت پیش از قیامش دو غیبت است. یکی از آن دو از دیگری طولانی تر است. اولی که کوتاه تر است از هنگام تولدش تا پایان دوره نمایندگی بین آن حضرت و پیروانش بود. و اما دومی که طولانی تر می باشد، آن غیبتی است که بعد از اولی آغاز شده و در پایان آن با شمشیر قیام خواهد کرد. خداوند متعال فرموده است:

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»

و هر آینه در کتاب زبور بعد از ذکر - تورات - نوشته ایم که زمین را بندگان صالح و شایسته ام به ارث خواهند برد. (انبیا / ۱۰۵)»

در این زمینه گفته های دیگری نیز ایراد شده است که نقل آنها به درازا می کشد.

- ۳ -

در کتاب اول از این مجموعه میزان تفاوت میان دو غیبت صغری و کبری دانسته شد. این تفاوتها در موارد زیر خلاصه می شود:

(۱۱) اعلام الوری / ۴۱۶.

(۱۲) فصول المهمه / ۳۰۹.

اول: کوتاه بودن مدت غیبت صغری، که حدود هفتاد سال بوده است، برخلاف غیبت کبری که مدتش نامعلوم است، زیرا زمان ظهور حضرت مهدی - ارواحنا فداه - را نمی‌دانیم.

دوم: غیبت صغری، با دوران سفارت و نیابت خاصه همراه بود و طی آن نواب خاص بین مردم و حضرت وساطت می‌کردند، اما این نیابت و وساطت با آغاز غیبت کبری منقطع شد.

سوم: دوران غیبت صغری، با درگذشت نایب چهارم جناب علی بن محمد سیمری پایان پذیرفت، و لکن دوران غیبت کبری همچنان ادامه دارد و روز ظهور حضرت ولی عصر - علیه السلام - خاتمه خواهد یافت.

چهارم: تعداد دیدارکنندگان حضرت در غیبت صغری به طور نسبی بیش از غیبت کبری است.

ممکن است تفاوت نخستین، علت نامگذاری این دو دوره به غیبت صغری و غیبت کبری باشد، زیرا اولی کوتاه و دومی طولانی‌تر است. چنانکه امکان دارد تفاوت چهارم نیز علت این نحوه نامگذاری باشد، بدین جهت که در غیبت صغری، احتجاج و عدم دیدار کمتر، و در غیبت کبری بیشتر است.

در کتاب اول این مجموعه^(۱۳) گفته شد که شناخت ما از حکمت اساسی وقوع غیبت صغری، آماده ساختن ذهن مردم است برای غیبت کبری، زیرا اگر بدون این مقدمه (غیبت صغری) غیبت کبری آغاز می‌شد، اثبات وجود آن حضرت ممکن نبود و حجّت خدا بر بندگانش از بین می‌رفت.^(۱۴)

(۱۳) تاریخ الغیبة الصغری / ۶۳۰ و غیر آن.

(۱۴) اگر بدون داشتن دوره غیبت صغری با ویژگیهایش، دوران غیبت کبری آغاز می‌گشت از چندین جهت حجّت بر مردم تمام نمی‌شد؛ زیرا:

الف: گرچه روایات وارده از ائمه درباره تولّد و وجود حضرت فراوان بود، لکن در عین حال دلیلی بر وقوع آن اخبار نبود و ممکن بود گفته شود همه این روایات در آینده واقع خواهد شد. و یا گفته شود این گونه اخبار و بشارتها مربوط به دوره‌های دیگر و زمانی دیگر است. ←

و بزودی در این نوشته، حکمت وقوع غیبت کبری به تفصیل دانسته خواهد شد؛ چه آن بخش که به خود حضرت -سلام الله علیه- برمی گردد، و چه آن جهتی که مربوط به یاران ایشان و یا عموم بشریت می باشد و با آثار مفید و نیکوی ظهور آن حضرت ارتباط دارد.

— ۴ —

به همان اندازه که غیبت کبری در دراز مدت اهمیت و دشواری و ژرفائی ویژه ای به خود گرفته است، تأکید و تمرکز روی آن در اخبار و احادیث فزونی می گیرد. و با اینکه توجه کمتری به دوران غیبت صغری شده است (۱۵)، ولی تمرکز و توجه و تأکید بر غیبت کبری را در اخبار، شدید و بسیار می یابیم.

→ ب: اگر بدون گذراندن دوره غیبت صغری، حضرت غیبت کبری را آغاز می کرد، عده ای می گفتند اگر حضرت در بین ما نمایندگان مخصوص می داشت، از طریق آنها به حضور حضرت رفته او را یاری کرده و مقدمات حکومتش را فراهم می کردیم، بنابراین در تأخیر غیبت و حکومت حضرت، مردم تقصیری ندارند، چون این خداوند است که حضرت را از دیدگان مردم پنهان داشته است و الا مردم آماده یاری حضرت بودند. ولیکن با گذشتن هفتاد سال و داشتن چهار نفر نایب خاص و امکان دسترسی بحضرت، و در عین حال یاری برنخاستن مردم بر آنان اتمام حجت شده است.

ج: خداوند که معرفت امام زمان را لازم و واجب و شرط قبولی عبادات دیگر دانسته است، باید راه معرفت بحضرت را نیز تعیین کرده باشد، تا کسانی که می خواهند حضرت را بشناسند دلیلی داشته باشند؛ دوران غیبت صغری و ارتباط مردم با آن حضرت از طریق نمایندگان مخصوص حضرت و صدور توقیعات و نامه ها از سوی حضرت، همگی دلیل برای شناسائی و معرفت مردم بود که حضرت را بشناسند و برای دیگران نقل کنند، و منقولات آنان نیز دلیلی برای دیگران باشد. و اگر غیبت صغری نبود این حجت و دلیل قطع شده بود. (مترجم)

(۱۵) از جمله روایات معدودی که در خصوص غیبت صغری وارد شده است حدیثی است که شیخ صدوق از حضرت ابی عبدالله امام صادق -سلام الله علیه- نقل کرده است که آن حضرت در مورد حضرت مهدی -علیه السلام- فرمود: «جسم او از شما پنهان می شود و نام او را بردن برایتان روانیست.» و در کتاب اول دانسته شد که حرمت تسمیه (نام بردن از آن حضرت) خاص دوران غیبت صغری است.

نعمانی^(۱۶) از امام صادق - سلام الله علیه - در ضمن حدیثی چنین نقل می‌کند:

«بخدا سوگند که برهه‌ای از زمان غیبت خواهد کرد و ناپدید می‌گردد، تا آنجا که گفته می‌شود، مرده، و یا هلاک شده است، و معلوم نیست در کدام دره‌ای به سر می‌برد. و دیدگان مؤمنان بر او می‌گریزد. همچون کشتی که در امواج دریا زیر و رو می‌شود، زیر و رو خواهند شد تا آنجا که نجات پیدا نخواهد کرد، مگر کسی که خداوند از وی پیمان گرفته و ایمان را در دلش مستقر ساخته و او را با روحی از جانب خویش تأیید نماید...»

مطلب بالا، همانگونه که در متن این حدیث آمده است، در دوران غیبت کبری پدید خواهد آمد، به طوری که بزودی در این کتاب خواهیم خواند. و نیز^(۱۷) روایتی از حضرت موسی بن جعفر - علیه السلام - نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

«هرگاه پنجمین فرزند هفتمین امام ناپیدا شد، پس خدا را خدا را در نظر بگیرد، در مورد دین خود، که این رویداد شما را از دینتان جدا نسازد. زیرا برای صاحب این امر چاره‌ای از غیبت نیست، تا آنجا که کسانی که قائل و معتقد به او بودند از او برگردند. جز این نیست که این غیبت آزمایش خداوند است که آفریده‌های خود را بدان می‌آزماید...»

و روایت نموده^(۱۸) از ابوالجارود، از حضرت باقر - سلام الله علیه - که وی گفته است: حضرت ابو جعفر - علیه السلام - به من فرمود:

«ای ابوالجارود، هرگاه چرخ روزگار به گردش در آمد و مردم گفتند: او مرده و هلاک گشته و معلوم نیست در کدام دره راه می‌پیماید، و آنکس که خواهان او بوده گفت: کجا خواهد بود، در حالیکه استخوانش پوسیده است! در این هنگام امید ظهور را داشته باشید...»

و از امام صادق - علیه السلام - نقل شده است که فرمود^(۱۹):

(۱۶) غیبت نعمانی ۱۵۱/ - ۱۵۲. کاتب نعمانی برای این حدیث چندین سند نقل کرده است.

(۱۷) غیبت نعمانی ۱۵۴.

(۱۸) غیبت نعمانی ۱۵۴.

(۱۹) غیبت نعمانی ۱۵۴.

«هرگاه قائم قیام کند مردم می گویند: کجا است وی، در حالیکه استخوانش پوسیده است!»

و باز هم از همان حضرت (۲۰) نقل شده است که فرمود:

«هرگاه مردم، امام خویش را از دست دادند (و به او دسترسی نداشتند) روزگاری بر آنها خواهد گذشت که چیزی را از چیز دیگر نمی شناسند. سپس خداوند عز و جل صاحبشان را آشکار خواهد کرد.»

و نیز فرمود (۲۱):

«چگونه خواهید بود شما، هرگاه به جایی رسیدید که نه پیشوایی رهنما و نه نشانه‌ای دیدنی وجود داشته باشد.»

شیخ صدوق (ره) از حضرت حسین بن علی - سلام الله علیه - روایت

نموده (۲۲) که حضرت فرمود:

«برای او - حضرت مهدی علیه السلام - غیبتی است که در آن گروههایی از دین برگشته و گروهی دیگر پابرجای خواهند ماند. پس بانگ زده می شود و بدانان گفته می شود: این وعده کی است، اگر راست می گویند؟!»

آگاه باشید! آنکس که در غیبت او بر آزار و تکذیب پای برجا باشد، به منزله کسی خواهد بود که در پیشگاه رسول خدا جهاد می کند.»

و از امام زین العابدین - سلام الله علیه - روایت شده (۲۳) که فرموده است:

«... سپس غیبت دوازدهمین ولی خدا ادامه می یابد... همانا مردم زمان غیبتش که به امامت آن حضرت معتقد و منتظر ظهورش می باشند از مردم هر زمانی برتر می باشند، زیرا خداوند تبارک و تعالی، آن اندازه عقل و فهم و شناخت به آنها می دهد که غیبت نزد آنها همچون مشاهده و ظهور خواهد بود. آنان را خداوند همپایه مجاهدین در پیشگاه رسول خدا، که با شمشیر پیکار می کنند، قرار خواهد داد...»

(۲۰) غیبت نعمانی / ۱۵۸.

(۲۱) غیبت نعمانی / ۱۵۸.

(۲۲) کمال الدین / ۳۱۷.

(۲۳) کمال الدین / ۳۲۰.

— ۵ —

اینها، آن روایاتی است که بر اهمیت غیبت کبری در دراز مدت دلالت می‌کند و اما اخباری که مستقیماً بر غیبت آن حضرت دلالت می‌کند، بسیار است:

اما غیبت صغری؛ پس دلالت می‌کند بر آن تمامی اخبار نواب اربعه و وکلای آن حضرت و روایات مخالفین و منحرفین و توقیعات صادر شده از ناحیه مقدسه حضرت مهدی - علیه السلام - و احادیث تمام کسانی که آن حضرت را از هنگام تولد تا پایان این عصر (غیبت صغری) ملاقات کرده‌اند، و غیر اینها از اخباری که به تفصیل در کتاب اول ذکر شد.

و اما غیبت کبری؛ پس دلالت می‌کند بر آن، اخبار دیدار آن حضرت و اخبار تمیحص و امتحان و اخبار مربوط به انتظار و فضیلت منتظران، و اخبار مربوط به نشانه‌های ظهور، و آنچه دلالت کند بر فساد زمان و انحراف اهل آن و غیر اینها، که بزودی ذکر خواهد شد. این روایات همگی - طبق آنچه بزودی دانسته خواهد شد - با عصر غیبت کبری، همچون اعضای یک بدن با آن، پیوستگی و ارتباط دارند.

— ۶ —

با مجموع این ادله (روایات) می‌توانیم برداشت نخست را که در فراز دوم این بحث آوردیم، رد نمائیم، زیرا روشن است که آن برداشت با هیچ‌یک از این ادله سازگار نیست.

اما منافات آن با اخبار غیبت صغری روشن است، زیرا برداشت و طرح نخستین، وجود سفرا و نمایندگان (وکلای) و مخالفین و توقیعاتی را که در خلال دوران غیبت صغری صادر شده است، دربر ندارد؛ و بلکه در این برداشت کوچکتر بودن غیبت اولی از دومین - از حیث مدت یا میزان غیبت - مطرح

نشده است.

و اما اخبار غیبت کبری نیز با این طرح سازگار نیست، چرا که بزودی خواهیم دانست که پیدایش تمحیص و آزمایش و انتظار و علامات ظهور، هیچکدام جز در زمانی طولانی امکان پذیر نیست. و همچنین اخبار دیدار آن حضرت که به تواتر^(۲۴) به ما رسیده است با غیبت پنج سال و ده سال و مانند آن، معنایی نمی یابد.

بعلاوه آنکه، آنچه در برداشت نخستین مطرح بود که حضرت مهدی - علیه السلام - بین دو غیبت ظاهر شده است، از چیزهایی است که وجه آن فهمیده نمی شود. زیرا این پرسش باقی می ماند که اگر حضرت تصمیم نداشته زمین را پر از عدل و داد کند، پس از چه روی ظهور کرده است؟

و اگر کسی گوید: او بعد از غیبت صغری ظهور می کند تا کار مهم بزرگتر خویش را آغاز کند، چون گمان می کند فرصت پیروزی وجود دارد، ولی از آنجا که واقعاً امکان پیروزی وجود نداشته و کارش پیشرفتی نمی یابد، برای بار دوم پنهان می گردد تا زمان دیگری آشکار شود و به بهترین وجه کار خود را انجام دهد.

در جواب گوئیم: اثبات این سخن بر عهده مدعی آن است. زیرا گمان کرده است که حضرت مهدی - علیه السلام - در مسائل سیاسی و اجتماعی و لشکری دارای تدبیری کوتاه و اندیشه ای ناقص است، بگونه ای که امکان دارد خیالی دروغین بر او چیرگی یابد. اما آن مهدی که خدای متعال برای روز موعود ذخیره اش نموده و برای پیروزی او خطوط برجسته و مشخصی را ترسیم فرموده است، پیشوایی جهانی است و محال است تحت غلبه اینگونه اوهام بی اساس واقع شود.

(۲۴) کلمه تواتر و متواتر، اصطلاحی است در علم حدیث. تواتر یعنی پیایی و پشت سر هم به صورت فراوان، و متواتر روایتی را گویند که عادتاً اجتماع راویان بر ساختن و دروغ پردازی در مورد آن محال باشد و احتمال کذب و جعل در آن ندهیم و تعداد راویان آنقدر زیاد و متعدد باشد که نتوانیم بگوئیم این خبر ساختگی است. (مترجم)

با در نظر گرفتن مطالب گذشته، به این نکته نیز باید توجه داشته باشیم که امامان و پیشوایان هدایت - سلام الله علیهم اجمعین - با مردم به اندازه عقل و فهم آنان سخن می گویند، چنانکه هر گفتار رسا و بلیغی باید اینگونه باشد. آنان به هنگام صحبت از حضرت مهدی - علیه السلام - نیز سطح درک و اندیشه و ایمان افراد را در نظر می گرفتند. ولذا آنجا که شنونده و مخاطب در سطحی عالی بود، پاسخی که به او داده می شد عمیق و گسترده بود؛ و در جایی که در سطح پائین تری قرار داشت، جواب مختصر و ناظر به یک گوشه و زاویه خاصی می بود و پاسخی کامل و همه جانبه داده نمی شد.

طبق این اصل است که: نعمانی (۲۵) و صدوق (۲۶) از امام موسی بن جعفر - سلام الله علیه - روایت کرده اند که آن حضرت در ضمن کلامی چنین فرمود:

«ای فرزندانم عقل های شما و اندیشه هایتان از تحمل و فهم این مطلب قاصر و کوتاه است؛ اما اگر زنده بمانید، بزودی او را درک خواهید کرد (خواهید دید).»

و طبق همین ضابطه و اصل احادیث آینده را ملاحظه می کنیم:

نعمانی (۲۷) از حضرت صادق - علیه السلام - روایت کرده است که فرمود:

«اگر قائم قیام کند مردم او را نشناخته و انکار کنند، چرا که بصورت جوانی آراسته و آماده بسویشان باز می گردد... و برآستی که از بزرگترین آزمایشها همین است که بصورت جوان بر آنها ظاهر می شود، در حالیکه آنان می پندارند او پیر مردی بزرگسال است.»

این روایت تماماً راست و درست است. زیرا حضرت مهدی - علیه السلام - بزودی بصورت جوان آشکار خواهد شد، همان طور که از آزمایشهای عظیم و عمیق نیز همین است که در آن هنگام که همه چنین می اندیشند که او پیر مردی

(۲۵) غیبت نعمانی / ۱۵۴.

(۲۶) کمال الدین / ۳۵۹-۳۶۰.

(۲۷) غیبت نعمانی / ۱۸۸-۱۸۹.

بزرگسال است، بصورت جوان بر آنان ظاهر شود. اما آن حضرت چنین نفرموده که آنچه در واقع روی خواهد داد نیز همین خواهد بود و چنین تصویری پیش خواهد آمد؛ و از آنجا که مخاطب توان تحمل ذکر واقعیت را به تفصیل نداشته است، به طور مختصر برای او اشاره نموده‌اند.

این روایت به روشنی گویای آنست که مدت غیبت بیشتر از عمر طبیعی یک انسان نخواهد بود و از آن تجاوز نخواهد کرد، لکن خداوند در همین مدت عمر طبیعی شکل ظاهری حضرت را حفظ خواهد کرد، و این گونه سخن مطابق با قدرت ذهنی کسانی است که در آن زمان توان تصور و پذیرش تحقق عمری طولانی را که ممکن است به صدها سال برسد، نداشته‌اند.

آری واضح است که مردم بعد از گذشتن صدها سال، دیگر فکری و کهنسالی حضرت را به طور کلی از ذهن برده و دیگر او را بصورت یک پیرمرد نمی‌پندارند و آنچه در ذهن آنها است این است که تغییر شکل انسان فقط بسته به قدرت الهی است؛ همان قدرتی که سالیان دراز آن حضرت را حفظ نموده است. و مانند همین است خبری که قبلاً از حضرت موسی بن جعفر - سلام الله علیه - نقل شد که در آن فرمود: «لکن اگر زنده بمانید بزودی او را ملاقات خواهید کرد.» زیرا این حتمی است که اگر مردم زنده بمانند او را خواهند دید، اگرچه زنده ماندنشان مستلزم این باشد که صدها سال حیات یابند؛ لکن در این روایت امام کاظم - علیه السلام - فرمود که آنها تا زمان ظهور بالفعل زندگی خواهند کرد. ولی آنچه مردم آن زمان از این جملات می‌فهمیدند و به ذهنشان راه می‌یافت این بود که ظهور ممکن است در ضمن عمر طبیعی انسان روی دهد و یا اینکه همینطور و بدون مقدمه انجام خواهد گرفت.

شیخ صدوق (۲۸) از زراره از امام باقر - سلام الله علیه - نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «همانا برای قائم غیبتی است پیش از ظهورش.» (زراره گوید:) گفتم: چرا؟ فرمود: «می‌ترسد.» و با دست به شکم خود اشاره کرد. زراره گوید: مقصود آن حضرت کشته شدن بود.

و از حضرت صادق - علیه السلام - نقل می‌کند (۲۹) که فرمود: «قائم را پیش از قیامش غیبتی است.» گفتم: چرا؟ فرمود: «از گذشته شدن خود می‌ترسد.»

و این مطلب نیز صحیح است، اگرچه اندازه زمانی غیبت و اقسام آن - به سبب سطح فکر شنوندگان - مشخص نشده است.

نعمانی (۳۰) از امام محمدباقر - علیه السلام - روایت کرده است که فرمود: «برای صاحب این امر در برخی از این درّه‌ها غیبتی خواهد بود. و با دست به کوه ذی طوی اشاره فرمود...»

برزنجی (۳۱) این روایت را برای نادرست جلوه دادن عقیده و برداشت امامیه، از مسأله مهدویت، دلیل آورده است و لابد مقصودش این بوده که غیبت میان درّه‌ها جز در خلال عمر طبیعی یک انسان مطرح نمی‌شود.

این مضمون را گرچه در کتاب اول (۳۲) مورد اشکال قرار دادیم، ولی با صرف نظر از آن اشکال (از باب مجادله) می‌توان، آن را درست دانست. این روایت منافات با عقیده شیعه امامیه ندارد، زیرا ممکن است حضرت مهدی - علیه السلام - در تمام دوران غیبت - هر اندازه هم که طولانی گردد - در درّه‌ها و صحراها و بیابانها سکونت گزینند؛ و از این روایت فهمیده نمی‌شود که غیبت ختماً مدت اندکی داشته است، و این روشن است.

و در کتاب اول این مجموعه (۳۳) روایتی که از خود حضرت مهدی - سلام الله علیه - نقل شده است، ملاحظه شد، آنجا که به علی بن مهزیار فرماید:

«ای فرزند مهزیار، پدرم ابو محمد به من سفارش کرده است که با مردمی که مورد خشم و نفرین خداوند قرار گرفته‌اند و خواری دنیا و آخرت و عذاب دردناکی برای آنهاست، همسایگی نکنم و به من فرمان داد که

(۲۹) کمال الدین / ۴۸۱.

(۳۰) غیبت نعمانی / ۱۸۱-۱۸۲.

(۳۱) الاشاعة لاشرائط الساعة / ۹۲.

(۳۲) تاریخ الغیبة الصغری / ۵۴۶.

(۳۳) تاریخ الغیبة الصغری / ۵۴۶.

سکونت نگزینم مگر در دامنه‌های صعب‌العبور کوه‌ها و اماکن کهنه و خالی شهرها.»

بنابر این ممکن است مقصود و مراد، در هر دو خبر، یک معنا و مضمون باشد؛ با اینکه از نظر تاریخی ثابت نشده است. چنانکه در کتاب اول این مجموعه ملاحظه شد و در آینده نیز بروشنی و وضوح - در بخش اول کتاب حاضر - از آن سخن خواهیم گفت.

— ۸ —

پیرامون آنچه گذشت، پرسشهایی مطرح می‌شود که ذیلاً به بررسی آنها می‌پردازیم:

سؤال اول: بعضی از روایاتی که در فقره اول این بحث آورده شد، دلالت بر این دارد که غیبت طولانی پیش از غیبت کوتاه، روی داده است. مانند روایتی که چنین می‌گفت: «برای قائم دو غیبت است یکی از آنها طولانی و دیگری کوتاه» و نیز روایت دیگر که: «یکی از آنها طولانی‌تر از دیگری است.» و این بر آنچه گفتیم دلالت می‌کند.

پاسخ: مقصود از این روایات خبر دادن از وجود دو غیبت است. و علت اینکه غیبت طولانی را ابتدا ذکر کرده‌اند، به جهت اهمیت آن است، نه به خاطر تقدم زمانی آن. همانگونه که در خود روایات چنین آمده است که: «در اولی مکانش را فقط عده‌ای مخصوص از شیعیان آن حضرت می‌دانند، ولی در غیبت دیگر مکانش را فقط خدمتگزاران مخصوص با دیانت آن حضرت می‌دانند.» و این صراحت دارد در مقدم بودن غیبت صغری بر غیبت کبری که خصوصیتش کمتر محجوب بودن حضرت مهدی - علیه السلام - از دوستان خویش است.

سؤال دوم: در برخی دیگر از این روایات چنین گفته شده بود که حضرت در غیبت دوم آشکار می‌شود. این جمله دلالت دارد بر اینکه آن حضرت در ضمن غیبت دوم آشکار می‌شود، و این چگونه است؟

پاسخ: این گونه برداشت و فهم، دلیل بر انحراف فکری مطالعه کننده است. زیرا غیبت با ظهور منافات دارد و معنایی برای ظهور در غیبت نیست، و در حالیکه غایب است نمی شود ظهور کند. بلکه مقصود از جمله «یظهر فی الثانیة» این است که حضرت مهدی - علیه السلام - بعد از پایان یافتن دوران غیبت دومین ظهور می کند. و این معلوم و روشن است.

سؤال سوم: در بعضی از این روایات این جمله آمده بود که: برای صاحب این امر دو غیبت است که در یکی به سوی خانواده خود برمی گردد. این جمله دلالت می کند بر اینکه حضرت در ضمن غیبت صغری به سوی خانواده خود برمی گردد. معنای این چیست؟

پاسخ: در کتاب اول از این مجموعه (۳۴) گفتیم که حضرت مهدی - علیه السلام - در دوران غیبت صغری در شهر سامرا، در خانه پدر خویش سکونت داشته و طبیعتاً - همانگونه که در این خبر آمده است - همانجا منزل خانواده و اهل بیت آن حضرت محسوب می شد.

و احتمال دارد که مقصود این باشد که غیبت حضرت از حیث کیفیت، در ضمن غیبت صغری شدید نبوده است، بلکه مانند خروج از منزل و بازگشت به آن بوده است. و از اینجا است که در مقایسه با غیبت کبری، در متن روایت چنین آمده است که: «و در غیبت دیگر گفته می شود: هلاک شده است، معلوم نیست در کدام درّه راه می پیماید.»

سؤال چهارم: در آنچه گذشت دیدیم که شیخ مفید می گفت: «اما غیبت کوتاه، از آغاز تولد آن حضرت، تا پایان دوره نمایندگی و سفارت میان آن حضرت و پیروانش، بوده است.» و ابن صباغ نیز همین سخن را گفته است. در صورتیکه در کتاب اول (۳۵) خواندیم که آغاز غیبت صغری، روز رحلت امام حسن عسکری - علیه السلام - پدر بزرگوار حضرت مهدی - علیه السلام -

(۳۴) تاریخ الغیبة الصغری / ۵۴۳.

(۳۵) تاریخ الغیبة الصغری / ۴.

دو گونه بودن غیبت/ ۳۱

می باشد، و اگر چه آن حضرت در دوران حیات پدر بزرگوار خویش نیز بصورت پنهانی می زیسته است ولی آغاز غیبت، روز میلاد حضرت مهدی - علیه السلام - نمی باشد. کدام یک از این دو سخن درست است؟

پاسخ: سخن صحیح همان است که در کتاب اول گفتیم، که آغاز غیبت صغری از رحلت امام حسن عسکری - علیه السلام - بوده است و در همانجا این مطلب را مبرهن ساختیم.

— ۹ —

با توجه به تمامی آنچه گفته آمد، برداشت امامیه از تقسیم شدن دوران غیبت به دو دوره صغری و کبری، مبرهن شد. و از آنجا که داشتن این دو غیبت از ویژگیهای حضرت مهدی است و این خصوصیت جز با عقیده شیعه امامیه درباره آن حضرت تطبیق نمی کند، پس تنها راه، پذیرش این برداشت است. بر طبق این برداشت و این نتیجه گیری، کتاب اول این مجموعه را نوشتیم و هم اکنون تاریخ غیبت کبری را - که همین کتاب است - می نگاریم.

مقدمه

غیبت کبری، زمانی است که با پایان پذیرفتن غیبت صغری، آغاز می‌گردد. در سال ۳۲۹ هجری حضرت مهدی - سلام الله علیه - پایان سفارت و نمایندگی (نیابت خاصه) و شروع غیبت تامه را رسماً اعلام نمود و چنین فرمود که ظهوری، مگر به اذن خداوند عز و جل نخواهد بود.^(۱)

و این، دورانی است که با ظهور نورانی آن حضرت پایان می‌گیرد و انسانیت آن سعادت را می‌یابد که حضرتش از تاریکیها به روشنائی بیرونش آرد؛ و زمین را به همانگونه که از ستم و بیداد پر گشته از عدل و داد پر سازد.

و ما امروزه در همین عصر فترتی^(۲) که تاریخش را می‌نگاریم به سر می‌بریم و تا زمانی که خداوند متعال اذن فرج و گشایش فرماید، مردم در همین عصر باقی می‌مانند.

(۱) نگاه کنید به تاریخ الغیبة الصغری ص ۴۱۵ و ص ۶۲۳ و صفحات بعد آنها.

(۲) فترت به معنای ضعف و سستی است. به فاصله زمانی بین دو پیغمبر که در میان مردم پیامبری وجود ندارد نیز دوران فترت می‌گویند. این فاصله و نیز فاصله دوران غیبت را از آن جهت دوران فترت گویند که با غیبت و نبود امام در جامعه، جامعه را سستی و ضعف فرا گرفته از حقایق و دستورات عالیة اسلامی بدور مانده روح و جان مردم از تلاش بسوی، کمال و حرکت بسوی خدا باز می‌ایستد. و اگر احیاناً تلاش و کوششی باشد کمتر بسوی خدا و در راه خداست. این دوری از راه خدا و عقب‌افتادگی از درک کمالات معنوی که زیارت و دیدار و معرفت امام خود یکی از آن مراحل عالیة است فترت و ضعفی است که سالکان راه خدا را فرا می‌گیرد. (مترجم)

ویژگیهای دوران غیبت کبری:

اسلام و مسلمین در این دوران فترت در شرایطی بس دشوارتر از تمامی دوران زندگی خود، بلکه زندگی دیگر پیروان ادیان آسمانی، به سر می‌برند و با در نظر گرفتن ویژگی‌هایی که بر خواهیم شمرد این دوره را می‌توانیم دشوارترین دوره زندگی بشریت در گذشته و حال بشمار آوریم.

نخستین ویژگی: قطع ارتباط کلی

این ویژگی که بصورتی همه جانبه تمام دوره غیبت کبری را فرا گرفته و مهمترین خصوصیت است اینست که: مسلمین بکلی از پیشوا و رهبرشان بریده بوده، راهی به دیدار و آشنایی و بهره‌برداری از گفتار و کردار آن حضرت ندارند، نماینده و سفیر خاصی نیست و از آن حضرت پیامی نمی‌شنوند و نامه و سفارشی از سوی آن حضرت - آنگونه که در دوران غیبت صغری متداول بود - نمی‌بینند. چرا که در این دوره فترتی که تاریخش را می‌نویسیم، تمامی اینگونه ارتباطات بطور کلی قطع شده است.

با این ویژگی این دوران از سایر اعصار عمر اسلام و مسلمین متمایز می‌شود. پس اختلاف آن با زمان رسول اکرم و ائمه - علیهم السلام - و زمان ظهور خود آن حضرت، در این است که در این دوره‌ها زمامدار و رهبر میان مسلمین به سر می‌برد، ولی در زمان غیبت رهبر و پیشوا از مردم پنهان است. و نیز تفاوت آن با غیبت صغری در این است که در آن دوره نمایندگان از جانب حضرت وجود داشتند و بیانات و توقیعاتی از سوی ایشان صادر می‌شد، ولی در این دوره نه نماینده‌ای هست و نه توقیعی.

ویژگی دوم: حاکمیت ظلم و جور در زمین

خصیصه دوم، سیادت و حاکمیت ظلم و جور در زمین است. بدین معنی که اسلام با آن نظام عادلانه‌اش از جوامع بشری رخت برمی‌بندد و انحرافات و بیراهه‌روییها و ستمها و جنگ‌هایی که امروزه بشریت به خود می‌بیند روی می‌دهد.

و با این ویژگی، دوران غیبت با زمان آقایی و حاکمیت کامل نظام اسلامی در زمان رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و برپا شدن دولت حقّه توسط آن حضرت و همچنین با زمان ظهور حضرت مهدی - علیه السلام - و اقامه دولت حقّ توسط ایشان، متمایز می‌گردد. و از سوی دیگر با همین خصیصه با هریک از زمانهای کنار افتادن اسلام از پهنه زندگی - اگرچه بصورت ناقص و جزئی مانند عصر خلفای اموی و عباسی - مشترک می‌شود. اگرچه دوره‌های اخیر زندگی ما از حیث حاکمیت و سیادت مادیگری و ستم و تجاوز و تهدید بشریت به نابودی با جنگ جهانی سوم، از گذشته‌ها سختتر و دشوارتر است.

ویژگی سوم: شدت و وضوح امتحان الهی

بطور کلی هر انسانی در این دوران با سه لغزشگاه مواجه می‌شود که دین و دنیای او را تهدید می‌کند و هر فردی بمیزان فداکاری و از خود گذشتگی و نیروی اراده‌اش می‌تواند سعادت و آینده نیکو و پیروزی و موفقیتش را در آزمون خداوندی تضمین کند.

لغزشگاه نخست:

این لغزشگاه، آن خواسته‌ها و تمایلات طبیعی است که آدمی جویای تأمین آنهاست و فریاد این کششها جز با اشباع کامل، خاموشی نگیرد. این تمایلات سیری و اشباع را از هر راهی که باشد خواهانند و برای صاحب خویش طریق مشروع را بطور خاصّ معین نمی‌سازند و بلکه ممکن است عنان وی را نیز بگسلند، که در نتیجه آنچه را از قوانین و عادات مرسومه و احکام دین و حدود و قیود، پیش‌رو دارد، نادیده انگارد.

این لغزشگاه مخصوص عصر غیبت کبری نیست، ولیکن در این دوره، بجهت فزونی عوامل گمراهی و انحراف، لغزنده‌تر و خطرناکتر است.

لغزشگاه دوم:

لغزشگاه بعدی رویارویی انسان است با انواع و اقسام فشارها و کینه‌ها و دشواریهایی که در راه حقیقت و ایمان با آنها مواجه می‌شود و برای مبارزه با آنها به از خود گذشتگی و نیرومندی اراده نیازمند است.

انسان، با این لغزشگاه، در زمان جدایی و دوری اسلام از متن زندگی روبرو می‌شود. چنانکه زمان غیبت کبری نیز دارای چنین خصوصیتی است.

لغزشگاه سوم:

این لغزشگاه رویارویی با انواع شبهات و تشکیکاتی است که آدمی در مورد وجود پیشوای خود یعنی حضرت بقیة الله - عجل الله فرجه - با آنها روبرو می‌شود. هر چه زمان بدرازا می‌کشد و شخص امام از صحنه زندگی واقعی دورتر می‌شود و جریانات مادیگری - که عالم روح و معنا و هر آنچه را که نامحسوس و نادیدنی است از حساب خویش بیرون و دور می‌نمایند - بر اندیشه انسانی می‌شورد و چیرگی می‌یابد، این لغزشگاه وسعت بیشتری پیدا می‌کند.

فرد، در دوران غیبت امام علیه السلام - و بخصوص در عصر غیبت کبری که سفیرانی نیز از سوی امام برگزیده نمی‌شوند - با این لغزشگاه روبرو می‌شود، و بالاخص پس از نهضت مادی اروپا (رنسانس) و آغاز عصر استعمار و طغیان جریان مادیگرایی جهانی و همه‌گیر، این لغزشگاه، لغزنده‌تر می‌گردد و به اندازه‌ای که شخص بتواند علیه این جریانات و اندیشه حاکمی که روبرو دارد پافشاری بخرج دهد و فکر و اندیشه خود را رشد داده، بر مفاهیم و براهین اسلام بیندیشد (تعمق کند)، به همان اندازه می‌تواند سعادت دنیا و آخرت خویش را در پیشگاه مقدس پروردگار تضمین نماید.

هر یک از این لغزشگاه‌های سه‌گانه، در دوران غیبت کبری، بطور روشی و آشکار شدت و دشواری می‌یابد و به همین جهت آزمون الهی برای کسب شایستگی‌های اسلامی و نیروهای ایمانی یک انسان مسلمان دشوارتر، و موفقیت در این امتحان مشکل‌تر می‌شود. ولذا در برخی از روایاتی که از ائمه معصومین - سلام الله علیهم اجمعین - در پاسخ پرسش از هنگام ظهور حضرت مهدی - علیه السلام - رسیده است چنین آمده است که:

«بخدا سوگند نه، تا آن زمان که پاک و خالص شوید. و بخدا سوگند نه، تا آن زمان که غربال گردید و بیخته شوید. و بخدا سوگند نه، تا آن زمان که هر کس اهل شقاوت و محرومیت است، شقی و محروم گردد و

آنکه اهل سعادت است، سعید و نیکفرجام گردد.» (۳)

و این امتحان الهی، جز این نیست که شروع شده و تحقق یافته است «تا هر کس که نابود می شود از روی دلیل و بینه باشد و آنکه حیات می یابد نیز» (۴). زیرا کسی که شقی و منحرف می شود، فردی است که به صحت رأی و عمل خود قانع و راضی می باشد و در نتیجه با شقاوت و انحراف هلاک می شود و سزاوار لعنت و نفرین الهی و خسران همیشگی می گردد؛ و آنکس که در نتیجه امتحان، بواسطه ایمانش سعادت مند می شود، ایمان او استوار و نیرومند و خالص و ناب است.

روش بررسی و دشواریهای آن

تاریخ غیبت کبری از جهت رویدادهای عمومی و همگانی، شاید از روشنترین دورانهای تاریخی باشد و تدوینش از آسانترین آنها. چرا که تاریخی است نزدیک و یا معاصر با ما، که پیوسته با آن درگیر و دربرخورد می باشیم. در عین حال آن بخش از این دوران که با حضرت مهدی - علیه السلام - ارتباط پیدا می کند، از پیچیدگی و دشواری خاصی برخوردار است و نتیجه گیری از آن مشکل است، که بزودی علل و عوامل آن را بیان خواهیم کرد. پس پژوهشگری که این در را کوبد و بخواهد یک بررسی تاریخی اسلامی حساب شده و گسترده داشته باشد، با سؤالات پیچیده دشواری روبرو می شود که چاره ای از پاسخگویی به آنها ندارد، و اگر هم برخی از آنها را نادیده بگیریم با موارد تأسف انگیزی برخورد می کنیم که از قلم افتاده است؛ ولذا پژوهشگر باید برای بسیاری از سؤالات پاسخی بیابد تا بتواند تاریخی منظم و پیوسته و جامع بنویسد.

از جمله سؤالاتی که با آنها مواجه می شویم، پرسش از جایگاه حضرت مهدی - سلام الله علیه - و نحوه و وسائل عادی زندگی آن حضرت در دوران

(۳) نص حدیث و توضیحات پیرامون امتحان الهی در ضمن همین کتاب خواهد آمد.

(۴) انفال / ۴۲: لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ.

غیبت کبری می‌باشد و اینکه آیا با مردم روبرو می‌شود؟ چه وقت؟ به آنان چه می‌گوید؟ روش عملی آن حضرت در برابر عموم جوامع انسانی و در برابر پیروانش و شیعیانش چگونه است و با مخالفانش چگونه رفتار می‌کند؟ اوقات شریف آن حضرت در طول قرن‌ها و سال‌های پیاپی غیبت چگونه می‌گذرد؟ آیا ازدواج فرموده است؟ آیا فرزندی دارد یا خیر؟ در صورتی که آن حضرت ازدواج نفرموده است، آیا امکان ازدواج برای آن حضرت وجود دارد، و چه وقت ازدواج خواهد کرد؟ سپس آیا می‌توان هنگام ظهور آن حضرت را حدس زد، و نشانه‌های نزدیک ظهور چیست؟ و نشانه‌هایی که در اخبار آمده است، کدام یک درست و کدام نادرست است؟ و اسلوب جامعی که بتوان توسط آن، صحت نشانه‌ها را شناخت، چیست؟ و پرسش‌های گوناگون بسیار دیگری که در این زمینه مطرح است.

گرچه پاسخ پاره‌ای از این سؤالات را در پرتو روایاتی که از معصومین -علیهم السلام- رسیده است و نیز از اخبار کسانی که به دیدار آن حضرت مشرف شده‌اند، می‌توانیم بیابیم، ولی پاسخ برخی دیگر در روایات نیامده است و یا اگر چیزی هم وارد شده است، پیچیده و مجمل می‌باشد و یا بصورتی است که دلیل عقلی یا شرعی بر بطلان و فساد آن اقامه شده است و نمی‌توانیم آن را بپذیریم.

عوامل دشواری بحث:

می‌توانیم پیچیدگی و غموض را در این مبحث در موارد زیر خلاصه کنیم:

عامل اول:

نخستین عامل، نارسایی و یا نبودن دلیل شایسته است برای پاسخ برخی از این سؤالات مانند اشاره به مکان و روش زندگی و مشخص کردن شیوه عملی عمومی حضرت در مقابل دیگران... همانگونه که بزودی خواهیم دید.

عامل دوم:

برخی از روایاتی که نقل می‌کنیم، در مقابل، دلیلی بر بطلان آنها اقامه شده است، و قواعد عقلی و یا شرعی بطلان آنها را اثبات می‌کند. و این به سبب

درست درک نکردن راوی و انحرافی است که بعضی از راویان در اثر عوامل شرّ حاکم، با آن خوی کرده و زندگی می کردند. لذا باید اخبار را با احتیاط پذیرفت و به دیده نقّادی به آنها نگریست.

عامل سوم:

اغلب و بلکه همگی اخباری که می توان به عنوان تاریخ از آنها استفاده کرد، بصراحت اشکالات وارده را طرح نکرده و بروشنی پاسخی برای آنها نگفته اند؛ بلکه با روش و اسلوبی خاص هاله ای از قدس و پیچیدگی پیرامون حضرت کشیده اند، بطوری که اصلاً نمی توان به خود اجازه سخن گفتن درباره حضرت داد و یا از حالات آن حضرت پرسشی کرد، و گویا می بایست گونه ای از زندگی برای حضرت قائل شد که دیگر سؤالی نباید طرح کرد، و اگر پرسشی باشد جوابی در این مورد وجود ندارد.

از اینجاست که پژوهشگر مجبور می شود از پشت پرده های حوادث بوئی بکشد و به نشانه ها و دلایل بسیار دور نظر افکند، و بکوشد با در نظر گرفتن همه اخبار به یک برداشت همگانی و جامع و یکنواخت و بنا شده بر اساسی صحیح از نظر قواعد اسلامی، دست یابد.

عامل چهارم:

هماهنگ نبودن سایر برادران اسلامی در این عقیده با ما. آنان با اینکه روایات میلاد و ظهور حضرت مهدی - علیه السلام - را نقل کرده اند، ولی در مقابل اخبار غیبت کبری لب به سخن نگشوده اند، بجز در برخی از موارد نادری که اخبار دیدارشان را با آن حضرت در دوره غیبت ذکر کرده اند.

البته عذرشان در این زمینه از لحاظ اعتقادی روشن است، زیرا وجود آنحضرت را در این دوران باور ندارند و بلکه اکثریت آنها گفته اند که حضرت مهدی - علیه السلام - در زمانی که نزد خداوند معلوم است متولد می شود تا زمین را همانگونه که پر از ظلم و جور شده است از قسط و عدل آکنده سازد.

و اما ما، هنگامی که بر امکان و تحقق و وقوع حیات آن حضرت اقامه دلیل نمودیم، دریچه گفتگو درباره غیبت کبری به رویمان گشوده شده، به آسانی

می‌توانیم درباره حقایق و خصوصیات تاریخی آن بحث کنیم. البته این دلیلی که بدان اشاره شد در اجزاء آینده این مجموعه عرضه خواهد شد، و جهات تاریخی بحث همان است که در این کتاب بررسی می‌نمائیم.

در این زمینه مدارک ما تقریباً منحصر است به همان اخباری که از طریق راویان شیعه رسیده است، ولی البته در صورتی که روایات عامه را هم که از جهت عین الفاظ و یا در معنا با آنها مشترک می‌باشند، بر این احادیث بیفزائیم، بدون تردید تعداد این احادیث بسیار بیشتر می‌شود. اما در عین حال این مسأله به هدف ما چندان خللی وارد نمی‌سازد؛ زیرا مقصود اصلی ما اثبات تفکر و نظریه درست و راستین درباره حضرت مهدی - علیه السلام - است، به همانگونه که پیروان حضرتش باور دارند و لازمه اصول عقلی و اسلامی است و از هرگونه کژی و خرافه بدور می‌باشد؛ تا آنان که از این اعتقاد شناختی ندارند - از هر گروه و دسته‌ای از آدمیان باشند - ارزش اندیشه و عقیده شیعه امامیه را درباره عدالت و جهان‌گستری اسلامی حضرت مهدی - علیه السلام - بشناسند.

با در نظر گرفتن این هدف، شایسته چنان است که فقط به همان روایاتی که از طریق خود ما نقل شده است و نیز سخنان مورّخین خود بسنده کنیم، تا صورت مطلوب از لابلای آن روایات و تواریخ بدست آید و زیادتى و تحریفی در آن نباشد. و اندکی هم از اخبار اهل سنت را که مناسب با تاریخ این دوران باشد به روایات خود می‌پیوندیم، چرا که آن اخبار نیز هنگامی که پس از تمحیص و پاکسازی صحت آنها ثابت شود، می‌توانند مورد استدلال و اعتماد قرار گیرند.

راه آسان‌سازی دشواریها:

طریق حل مشکلاتی که از عوامل چهارگانه فوق ناشی می‌شود، بدست گرفتن یک روش معین و قاعده‌ای کلی است که در همه جا قابل تطبیق و استفاده باشد و براساس آن بتوان پاسخ کامل هر سؤال را پیدا کرد.

و خلاصه روشی که طبق آن حرکت خواهیم کرد اینست: پرسشی که درباره تاریخ پیش می‌آید دو صورت دارد:

(۱) در روایات پاسخی برای آن وجود دارد.

۲) در اخبار جوابی برای آن وارد نشده است.
حال در مورد هر یک از این دو صورت جداگانه سخن خواهیم گفت:

صورت نخست:

هنگامیکه پاسخ سؤال تاریخی در اخبار موجود باشد، باید با دیدی ژرف و تیزبین و نقاد به آنها نگریست و روایات را بر قواعد و قوانین و اصول عقلی موجود عرضه داشت. در اینصورت یا طبق آن قواعد است و یا برخلاف آنها، و در هر دو حالت یا در اخبار معارضی برای آنها هست یا خیر. بنابراین برای پاسخ چندین حالت پیش می آید:

حالت اول:

اولین حالت اینکه مضمون خبر و یا چندین روایتی که شایسته حل مشکل می باشند با آن قواعد عقلی و اصول علمی سازگار بوده و روایت معارضی نیز وجود نداشته باشد، که در اینصورت آن را پذیرفته و بدان معتقد می شویم. مقصود ما از سازگاری با قواعد، صرف منافات نداشتن مضمون خبر با آنهاست، بدین معنی که یک قاعده و قانونی که آن روایت را نفی کند و یا دلالت بر بطلان آن نماید وجود نداشته باشد. ولیکن سازگاری بدین مفهوم که مضمون و مفاد قاعده با روایت یکی باشد لزومی ندارد؛ و بلکه احتمال هم ندارد، چرا که شأن قواعد و قوانین عمومی عدم تعرض به موارد خاص و ویژگیهای تفصیلی است. پس از اینکه اینگونه عدم تعارض و منافات مشاهده گردید، میزان صحت مضمون خبر به میزان اعتبار و وثاقت راوی و پیوستگی با مدلول و تعدد نقلهای تاریخی و وجود شواهد و قرائن صحت، و مانند آن، بستگی دارد.

بدین ترتیب باید اخبار را گردآوری کرد، و به موارد اتفاق و اختلاف آنها نگریست، و آنچه را بعضی از اخبار در بیان آن متفردند در نظر گرفت تا یک نظریه کامل همه جانبه را که سایر روایات نیز بر آن دلالت می کنند و هیچ یک از آنها با آن منافاتی ندارند، نتیجه گیری نمود، تا اینکه این برداشت یا نظریه جوابی شافی و کامل از پرسش تاریخی و یا اشکال مطرح شده، باشد.

حالت دوم:

دومین حالت اینکه مضمون خبر با روایتی معارض نباشد، ولی با قواعد

عمومی عقلی و یا شرعی تعارض داشته باشد. بدیهی است که چنین روایتی را باید کنار گذاشت و نباید بدان عمل نمود. اما خوب است به این نکته اشاره نمائیم که در این موارد فقط آن اندازه از روایت را که با آن قواعد عمومی معارض باشد، کنار می‌نهییم و نه غیر آن را. بنابراین اگر روایتی مشتمل بر دو مضمون بود که یکی از آنها باطل و دیگری درست می‌بود، باید مضمون صحیح را پذیرفته و مضمون نادرست را کنار بگذاریم؛ و نادرستی برخی از یک روایت، موجب نپذیرفتن تمام مضامین آن نمی‌شود. بهر حال هنگامی که مضمون خبر از اعتبار می‌افتد و توانایی حل مشکل را ندارد و در مقابل روایت دیگری نیز وجود ندارد تا بدان عمل نمائیم، مسأله مورد بحث در حقیقت از اثبات تاریخی فرو می‌ماند و داخل در صورت دوم - که در آینده خواهد آمد - می‌گردد.

حالت سوم:

سومین حالت اینکه مضمون خبر با مثل خود معارض باشد. در این حالت ما در برابر پرسش تاریخی خود، دو جواب متعارض داریم؛ و لذا اینکه کدامیک را می‌پذیریم و مقدم می‌داریم، بستگی به حالات و اشکالی دارد که پیش می‌آید:

شکل اول: اینکه یکی از دو خبر با قواعد عمومی سازگار باشد و دیگری نباشد. در اینصورت طبیعی است که همانی را می‌پذیریم که مطابق قواعد باشد و دیگری را وامی‌گذاریم، زیرا به هنگام تعارض دو خبر، سازگاری با قواعد یکی از مرجحات است.

شکل دوم: اینکه هر دو خبر متعارض، با قواعد عمومی سازگاری نداشته باشند. در اینصورت باید هر دو را کنار بگذاریم و سؤال بی‌جواب مانده، در صورت دومی - که در آینده خواهد آمد - داخل می‌شود.

شکل سوم: اینکه هر دو خبر با قواعد عمومی مطابق باشند، یعنی این قواعد با هیچ‌یک از دو خبر منافاتی نداشته باشند. در اینصورت باید به قرائن مخصوصی که برای ترجیح یک خبر بر خبر دیگر وضع شده است، مانند کثرت روایات در یکی از دو طرف و یا تأیید شدن یکی توسط روایات دیگر و امثال آن، مراجعه نمود. و در صورتیکه اینگونه قرینه‌ها نیز موجود نباشند، هر دو روایت نزد ما از اعتبار ساقط می‌شوند و در نتیجه مسأله بی‌جواب می‌ماند و چنان است که گویا

خبری در این زمینه به ما نرسیده است. و باز هم سؤال در صورت دومی که ذکر خواهد شد وارد می‌شود. و باز هم تکرار می‌کنیم که سقوط قسمتی از مدلول یک روایت از حد اعتبار، موجب سقوط تمامی آن نمی‌شود.

صورت دوم:

این صورت شامل مواردی است که مسأله به هیچ وجه پاسخی در روایات نداشته باشد و یا خبری که دلالت بر جواب آن می‌کند بجهت عدم سازگاری با قواعد عامه و یا تعارض با خبر دیگری اعتبار شود. در چنین مواردی سؤال بی‌جواب می‌ماند و متأسفانه شکاف و خلأی در تاریخ پدید می‌آید و برای بدست آوردن پاسخ بایستی به قواعد عمومی عقلی و قرینه‌های مربوط به مسأله مراجعه نمود. ما در پاسخ اینگونه سؤالات نظریه‌ای معین را پیشنهاد می‌کنیم که احتمالاً صحیح است و از آن قواعد و قرائن مؤیداتی برای آن اقامه می‌کنیم. در نتیجه پذیرش این نظریه با خصوصیات آن، تنها راه حلی است که برای این مشکل وجود دارد.

دورنمای مباحث کتاب:

پس از روشن شدن سبک و روش بحث، اینک می‌توان بطور تفصیل وارد تاریخ غیبت کبری شویم. مباحث این جزء را در سه بخش تقسیم می‌کنیم:

بخش اول: بررسی زندگی شخصی حضرت بقیة اللہ - علیه السلام - در این دوران و خصوصیات و صفاتی که ایشان بدانها متصف می‌باشند.

بخش دوم: تدوین و بررسی رویدادها و حالاتی که مجتمع انسانی بطور عام، و جامعه اسلامی بطور خاص دارا می‌باشند، برحسب آنچه در روایات آمده و نیز آنچه قواعد عامه مقتضی آن است.

بخش سوم: در علائم ظهور که در اخبار ذکر شده است و بررسی دقیق و منظم و جامع آنها در پرتو روشی که ذکر شد.

در اینجا باید اشاره کنیم که آنچه در تاریخ غیبت صغری انجام دادیم که

یک برداشت و اندیشه‌ای کلی از آن دوره را ابتدا متذکر شدیم، این کار در اینجا مشکل و دشوار است، زیرا دوران غیبت صغری محدود بود و امکان نگرشی کوتاه و همه‌جانبه به تاریخ آن دوره بود، لکن فترت غیبت کبری دارای دو دوره گذشته و آینده است؛ آینده را جز خدا کسی نمی‌داند، و گذشته را اگر بتوانیم تاریخ هزار و چند ساله‌اش را بدست آوریم امکان آن هست که برداشتی کلی و شکلی جامع از آن داشته باشیم، لکن این کار از حدّ توان یک فرد خارج است مخصوصاً اگر بخواهد به اجمال و اختصار سخن گوید.

علاوه بر آن، اگر پژوهشگری معمولی تاریخ هزار ساله اخیر را تا زمان معاصر مطالعه کرده باشد، در مورد این بحث او را کفایت می‌کند، زیرا تاریخ مخصوص حضرت مهدی چندان ارتباط زیادی به حوادث و رویدادهای عمومی جهان ندارد، بر خلاف دوران ظهور امامان پیشین که خط مشی زندگی آنها رابطه‌ای مستقیم با رویدادهای عمومی اجتماع داشت.

بخش اول

تاریخ زندگی خصوصی
حضرت مهدی علیه السلام

فصل اول

مفهوم اساسی غیبت حضرت مهدی علیه السلام

مقصود ما از عنوان فوق، آن روش اساسی است که حضرت بقیة اللہ در پنهانی از دیدگان مردم و نجات از چنگال ظلم و ستم پیش گرفته است و با شناخت این روش پاسخ بسیاری از سؤالات آتیہ روشن خواهد شد - انشاء اللہ تعالیٰ. در آغاز کار، در نحوه غیبت آن حضرت، با دو نظریه و برداشت اساسی برخورد می کنیم:

طرح نخست: نظریه پنهانی جسم

این، نظریه مقبول و متعارفی است که در ذهن بسیاری از مردم فرو رفته و ظواهر برخی از ادله (روایات) نیز بر آن دلالت می کند. و آن عبارت است از اینکه جسم حضرت از دیده ها پنهان است و او مردم را می بیند ولی مردم او را نمی بینند؛ و در عین حال که گاهی در یک مکان وجود دارد، ولی آن مکان از او خالی دیده می شود.

صدوق در کتاب کمال الدین از ریان بن صلت روایت می کند که می گوید:

«از حضرت امام رضا - سلام اللہ علیہ - درباره قائم - علیه السلام - سؤال شد. حضرت فرمود: جسمش دیده نمی شود و به اسم خویش نامیده نمی شود.»^(۱)

و نیز از حضرت امام جعفر صادق - سلام الله علیه - در ضمن حدیثی آورده است:

«پنجمین فرزند هفتمین امام جسمش از شما پنهان می شود و نام بردن از او برای شما جایز نیست.»^(۲)

و نیز از عبید بن زراره نقل می کند که گوید: از حضرت امام صادق - علیه السلام - شنیدم که می فرمود:

«مردم امام خویش را گم کرده پس در موسم حج حضور می یابد و مردم را می بیند ولی مردم وی را نمی بینند.»

این نظریه ساده ترین طرح و فرضیه عملی و قابل قبول در مورد پنهان شدن حضرت مهدی - علیه السلام - و رهایی ایشان از ظلم ستمگران می باشد و با اینگونه اختفا، آن حضرت در پناهگاهی امن به سر برده هیچ گونه آسیبی به حضرت نمی رسد.

اینگونه اختفا و پنهانی از راه اعجاز خدایی امکان دارد، به همانسان که دیرزیستی حضرت در طول این همه سال نیز با اعجاز الهی درست می شود؛ و هر دو امر (هم غیبت و هم طول عمر) برای نگاهداری وجود مقدس آن حضرت از خطرات و از بین رفتن می باشد، تا در روز موعود برای انجام مسؤولیت خطیر اسلامی خویش بیا خیزد.

ما با دلیل قطعی، اهمیت آن روز را در پیشگاه خداوند و رسول او - صلی الله علیه و آله - می دانیم. زیرا آن، روزی است که هدف اساسی از آفرینش انسان بر آورده شده، و آرزوهای پیامبران و رسولان جامه عمل به خود می پوشد، و کوشش هایشان با تشکیل جامعه عادلانه و تحقق دولت حق به ثمر می رسد. چنانکه میرهن و ثابت می کنیم که هرگاه تحقق اهداف مهمه خدایی متوقف بر معجزه ای باشد، خداوند آن معجزه را برای تحقق آن هدف مهم انجام می دهد.^(۳)

(۲) کمال الدین / ۳۳۳.

(۳) نگاه کنید به کتاب "المعجزة فی المفهوم الاسلامی" اثر مؤلف همین کتاب.

و از آنجا که تولد حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه - را، که برای روز موعود ذخیره شده، باور می‌داریم، بروشنی چگونگی و هدف نگهداری و حفظ آن حضرت از روی دلیل برای ما اثبات شده است و علت این صیانت و طول عمر حضرت با اراده پروردگار، برای ما روشن و واضح است. و در صورتیکه حفظ آن حضرت منحصر در اختفای شخص و جسم وی باشد، بر خداوند متعال انجام این معجزه، بجهت تحقق هدف بزرگتر لازم است.

بر این نظریه گفتاری دیگر افزوده می‌شود، و آن اینکه این غیبت نیز گاهی به سبب مصلحتی بر طرف می‌شود. مانند اینکه اگر حضرت مهدی - علیه السلام - بخواهد با کسی رود و رو شود تا نیازی از او را بر آورد و یا او را راهنمایی کند و یا بنحوی بیم دهد، لازمه این روبرویی رؤیت آن حضرت است که در صورت پنهانی و اختفا انجام پذیر نیست. و اندازه ظهور و پیدایی حضرت محدود به مقدار مصلحت است. پس اگر مصلحت اقتضا کرد که آن حضرت بطور کلی برای هر بیننده‌ای آشکار شود، ظاهر خواهد شد و دیدار تا بر آورده شدن نیاز ادامه خواهد داشت و سپس بطور ناگهانی حضرت ناپدید شده و دیگر کسی او را نمی‌بیند، در عین حال که از آن مکانی که در آن بود دور نمی‌شود. و هر گاه مصلحت ایجاب کند که حضرت برای یک شخص خاصی ظاهر شود و از دیگران پنهان باشد، اینگونه ظاهر می‌گردد، زیرا گاهی آشکار بودن ایشان برای دیگران موجب خطر است.

تمام اخباری که در زمینه مشاهده آن حضرت در دوران غیبت نقل شده است حتی دیدارهای دوران غیبت صغری، به همین معنی است، بخصوص آنچه که از دوران غیبت صغری ذکر شد که حضرت دوبار برای عموی خود جعفر کذاب ظاهر گشت، و بدون اینکه معلوم شود به کجا تشریف برده است، غایب شد. این داستان چنین می‌فهماند که غیبت و اختفا بدین صورت بوده است.

و اما اخبار مشاهده در دوران غیبت کبری، برخی از آنها ظاهراً و برخی دیگر به صراحت، دلالت بر اینگونه اختفا دارند. حتی در بعضی از این اخبار مسأله غیبت توسعه یافته، شامل غیبت مرکب و خادم آن حضرت، و اکتفا صرفاً

که حضرت شخصی را برای پرداخت پول به او حواله داده بود نیز می‌شود. (۴)
دوست دارم در اینجا به این نکته اشاره کنم که با پذیرفتن این نظریه، دیگر نیازی به پاسخگویی به ایراد و اشکال برخی از اهل سنت نمی‌باشد که زبان به بدگویی گشوده، گفته‌اند حضرت به سرداب فرورفته و در آنجا ناپدید گشته و آشکار نشده است. چنانکه مناقشه و اشکال در این مورد در کتاب اول گذشت (۵) و گفتیم که اخبار مشاهده حضرت مهدی - علیه السلام - در هر دو غیبت صغری و کبری، در اینکه آن حضرت در مکانهای دیگری نیز - غیر سرداب - دیده شده است اتفاق دارند.

در هر حال با پذیرش این نظریه درباره غیبت، دیگر نیازی به حل این اشکالات نیست. زیرا طبق این نظریه امکان دارد که حضرت در هر مکانی که بخواهد جسم و تن خود را از دیده‌ها پنهان نگاهدارد و این، طبیعتاً منحصر به سرداب نیست. بزودی در فصلهای آینده مطالبی را که شایسته تکمیل و تأیید این نظریه هستند خواهیم آورد.

طرح دوم: نظریه پنهانی شخصیت و عنوان

مراد از این نظریه این است که مردم حضرت مهدی - سلام الله علیه - را می‌بینند ولی نمی‌شناسند و یا متوجه نمی‌شوند چه کسی را دیده‌اند.
در گذشته در تاریخ غیبت صغری دانسته شد که حضرت مهدی - علیه السلام - را پدر بزرگوارش امام ابو محمد عسکری - علیه السلام - پنهان از دیدگان مردم پرورش می‌داد و بزرگ می‌کرد و فقط عده‌ای اندک از اصحاب خاص را بمنظور مطلع ساختن بر وجود و اثبات امامت آن حضرت، رخصت دیدار می‌فرمود. پس از رحلت پدر بزرگوار حضرت مهدی - سلام الله علیه - پنهانی و غیبت ایشان شدیدتر شد و آن حضرت فقط از طریق سفرای اربعه (نواب

(۴) نگاه کنید به کتاب نجم ثاقب / ۳۵۱.

(۵) تاریخ الغیبة الصغری / ۵۶۳.

خاص چهارگانه) خویش با مردم در ارتباط بود، و تنها تعداد اندکی از افراد مورد اطمینان که بدنبال جانشین حضرت عسکری - علیه السلام - می گشتند، همچون علی بن مهزیار اهوازی بحضور حضرت شرفیاب می شدند و آن حضرت در هر مرتبه به آنان تأکید می فرمود که قضیه را مخفی نگهدارند و احتیاط کنند.

هر اندازه که سالیان دوران غیبت صغری سپری می شد، با درگذشت نسلهای موجود، کسانی که معاصر امام حسن عسکری - علیه السلام - بودند و پسر او حضرت مهدی - سلام الله علیه - را مشاهده کرده بودند، تقلیل می یافتند تا اینکه بتدیج منقرض گشته و کسی از آنان باقی نماند و نسلهای جدیدی بوجود آمدند که طریق ارتباط با امام - علیه السلام - را جز از طریق سفرای آن حضرت نمی دانستند و این مردم بکلی از شکل و شمایل آن حضرت بی خبر بودند، به طوری که اگر با آن حضرت روبرو می شدند، اگر دلیلی قطعی در میان نبود، امام خویش را نمی شناختند. و از اینرو - همان طور که در کتاب اول دانسته شد - برای آن حضرت مسافرت به گوشه و کنار دنیا، همچون مکه و مصر، بدون اینکه کسی ایشان را بشناسد، آسان گشته بود.

مقصود از اختفای شخصیت و عنوان همین معناست؛ چرا که در این حالت هر که آن حضرت را ببیند، بالمره از اینکه او امام مهدی - علیه السلام - است غافل می باشد و وی را فردی مانند سایر مردم پنداشته، بطور مطلق توجهی به ایشان نمی کند. و بدین ترتیب امام مهدی - علیه السلام - می تواند در هر جایی که دلخواه اوست چندین سال زندگی کند بدون اینکه کسی به شخصیت حقیقی ایشان توجهی نماید، و زندگی آن حضرت در این دوران مانند زندگی هر فرد دیگری است که از راه کسب و تجارت و کشاورزی و سایر شغلها معاش خود را تأمین می نماید و در همین حال در یک یا چندین شهر باقی می ماند تا خداوند متعال فرج او را رسانیده اذن ظهور دهد.

برای این طرح و نظریه از دوراه می توان استدلال کرد:

راه نخست:

بهره گیری از روایاتی که در این زمینه رسیده است و از جمله آنهاست

روایتی که شیخ طوسی^(۶) در کتاب غیبت خود از نایب دوم شیخ محمدبن عثمان عمروی - رضوان الله تعالی علیه - نقل کرده است که:

« بخدا سوگند صاحب این امر هر ساله در موسم حضور می یابد، مردم را می بیند و می شناسد، و آنان وی را می بینند ولی نمی شناسند. »

مقصود، از صاحب این امر، امام مهدی - علیه السلام - است و مقصود از موسم، موسم حج است و روایت بروشنی دلالت دارد بر مخفی نبودن جسم حضرت، و برای تأکید با قسم به خداوند متعال نیز قرین شده است. و نیز از سفیر و نایب خاص حضرت مهدی - علیه السلام - صادر شده است که بر حال آن حضرت از همه مردم مطلع تر است.

و از همین دسته روایات است آنچه از قول همین سفیر پیرامون پرسش از اسم امام مهدی - علیه السلام - نقل شده است که:

« هر گاه اسم برده شود، جستجو و مطالبه واقع می شود. »^(۷)

اگر نظریه اول صادق باشد و جسم و بدن حضرت مهدی - سلام الله علیه - پنهان باشد، مطالبه و جستجوی حکام و فرمانروایان وقت خطری برای ایشان ندارد زیرا به آن حضرت دست نمی یابند. ولی طبق نظریه دوم امکان خطر وجود دارد و لذا نباید نام برده شود، زیرا تا وقتی شخصیت و عنوان حضرت و نام و نشانش ناشناخته باشد، از دستیابی و آزاررسانی در امان خواهد بود. ولی اگر اسم برده شود و عنوان و خصوصیات حضرت شناخته گردد، دیگر امنیتی نخواهد بود و احتمال ضرر و آزاررسانی زیاد خواهد شد.

و از این قبیل اخبار است توقیعی که از سوی حضرت مهدی - سلام الله علیه - برای محمدبن عثمان - رضوان الله علیه - صادر شده است^(۸) و در آن می فرماید:

« اگر مردم از اسم آگاه شوند، آن را منتشر خواهند ساخت. و اگر از مکان اطلاع یابند، دیگران را بدانجا راهنمایی خواهند کرد. »

(۶) غیبت شیخ طوسی / ۲۲۱.

(۷) غیبت شیخ طوسی / ۲۱۹.

(۸) غیبت شیخ طوسی / ۲۲۲.

حال اگر نظریه اول درست باشد رؤیت حضرت در هیچ مکانی میسر نخواهد بود و نشان دادن مکان، خطری نخواهد داشت، و جز این نیست که طبق نظریه دوم است که خطر موجود خواهد بود. خبر دیگر، مطلبی است که ابوسهل نوبختی، در پاسخ این سؤال که: «چگونه سفارت بجای تو به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح داده شد؟» ابراز داشته و گفته است:

« آنان به آنچه برمی‌گزینند داناترند. من شخصی هستم که با مخالفین برخورد دارم و با آنها مناظره و گفتگو می‌کنم و اگر جای حضرت را همچون حسین بن روح بدانم و در تنگنا قرار گیرم، امکان نشان دادن آن در من بیشتر است. ولیکن ابوالقاسم اگر حضرت را زیر دامن داشته باشد و خود با قیچی تکه تکه شود، دامن را از روی وی برنخواهد داشت.»^(۹)

بدیهی است که طبق نظریه اول این احتیاط و سرنگهداری معنایی و لزومی نمی‌یابد، ولی با نظریه دوم سازگار است؛ چرا که نشان دادن مکان مستلزم پرده‌برداری از روی شخصیت و عنوان حضرت خواهد شد. کسی که این سخن را می‌گوید شخصیتی همچون ابوسهل نوبختی است که از حیث بزرگواری و ارجمندی به پایه‌ای است که شایستگی سفارت و نیابت در او می‌باشد و از اینرو در این روایت مورد سؤال واقع شده که چرا از او چشم‌پوشی و بجای او حسین بن روح به این مقام رسیده است.

این بود نمونه‌ای از اخبار و روایاتی که بر درستی نظریه دوم و بطلان نظریه اول دلالت می‌کرد. در این زمینه روایاتی دیگر نیز وجود دارد که سخن را با ذکر آنها بدر از انمی‌کشیم.

راه دوم:

استفاده از قاعده و قانون معجزات که می‌گفت: معجزه وقتی انجام می‌شود که برپا داشتن و اثبات حق بر آن متوقف باشد، ولی اگر چنین نباشد و بدون

معجزه اثبات حق ممکن باشد، دیگر لزومی برای انجام آن وجود ندارد، چنانکه این مطلب را در جای خود مبرهن ساخته ایم.

و شکی نیست که حفظ امام مهدی - علیه السلام - و بقای آن حضرت از جمله چیزهایی است که اقامه حق متوقف بر آن است و اگر نگهداری آن حضرت متوقف بر انجام معجزه‌ای در پنهان نگهداشتن باشد، آن معجزه انجام می‌گردد، ولی با کافی بودن پنهانی عنوان و شخصیت حضرت در بر آورده شدن مقصود، ثابت شد که نیازی به معجزه نیست، چون موضوعی ندارد و لازم است نظریه دوم را بپذیریم.

حال برای منظم ساختن این نظریه از لحاظ اندیشه و استدلال باید سؤالات و اشکالات وارده را پاسخ گوئیم.

سؤال اول:

در صورتیکه جسم و بدن حضرت بقیة الله برای مردم آشکار است اگرچه او را نمی‌شناسند، ولی با توجه به اینکه دیگران می‌میرند و حضرت زنده باقی می‌ماند، چگونه می‌شود در طول چندین سال مردم متوجه وجود آن حضرت نمی‌شوند؟

در این پرسش به کیفیت و روش خاص حضرت مهدی - علیه السلام - برای مخفی نگاهداشتن خود توجهی نشده است. آری، اگر آن حضرت چندین سال پیاپی در یک شهر زندگی کند قضیه آشکار شده و مردم به واقعیت پی می‌برند. ولیکن حضرت چنین نمی‌کند بلکه در هر شهر و منطقه‌ای به اندازه‌ای که مردم متوجه نشوند زندگی می‌کند. بنابراین اگر فرض کنیم که آن حضرت در هر شهری پنجاه سال زندگی کند تا کنون (سال ۱۳۹۰) در ۲۲ شهر به سر برده است و هنوز چندین برابر آن شهرهایی وجود دارد که ممکن است در آنجا زندگی کند. چنانکه ممکن است پس از در گذشت یک یا دو نسل و از میان رفتن کسانی که آن حضرت را به لحاظ ظاهر می‌شناخته‌اند، به یکی از شهرهای سابق برگردد.

و پذیرفتن این که در طول چندین سال مردم متوجه عمر آن حضرت نشوند، بسیار ساده است، زیرا بسیاری از انسانها هستند که در طی سالیان دراز تغییر

شکل و قیافه نداده‌اند و اگر طبق این نظریه فرض کنیم که وضع حضرت مهدی - علیه السلام - چنین است شگفتی نخواهد داشت، زیرا مردم افراد زیادی را با این وضع دیده‌اند. و بعد از گذشت چندین سال وقتی وجود حضرت جلب نظر کرد و مردم خواستند که متوجه او بشوند، بطور عادی این شهر را ترک کرده، برای سکونت به شهر دیگری می‌رود.

سؤال دوم:

رود رویی با امام - علیه السلام - به شکلی که در روایات وارد شده و سپس پنهانی آن حضرت پس از دیدار چگونه انجام می‌گیرد؟

و اما مشاهده و دیدار حضرت خیلی ساده و آسان است. زیرا هرگاه که ایشان مصلحت بیند با شخصی ملاقات کند، یا بصراحت و آشکار خود را معرفی می‌کند و یا با ارائه نشانه‌هایی که فرد مقابل - اگرچه پس از لحظاتی - بتواند به شخصیت ایشان پی‌ببرد، خویشان را به او می‌شناساند. حضرت مهدی - علیه السلام - برای اثبات حقیقت خود، برای هر فردی به نشانه و دلیلی احتیاج دارد، چرا که مردم هیچگونه آگاهی از خصوصیات ظاهری حضرت ندارند و برای آگاهان آنها اگر معجزه‌ای لازم باشد، این کار را خواهد کرد. و این گونه معجزه چون برای اقامه حجت و دلیل بر مکلفین است ممکن و صحیح می‌باشد و همانگونه که روشن است برای این منظور ارائه معجزه طریق منحصر بفرد است، زیرا در هر حال بدون آن از نظر فرد مقابل احتمال اینکه او مهدی - علیه السلام - نباشد وجود دارد.

بسیاری از اخبار و داستانهای دیدار بطوری بوده که ملاقات کننده در حین برخورد، آن حضرت را نمی‌شناخته و پس از جدایی از وی و گذشتن پاره‌ای از زمان به واقعیت پی‌می‌برده است، چرا که فرد - مگر مدتی پس از مفارقت از حضرت - نمی‌توانسته به این مطلب پی‌ببرد که آنچه حضرت مهدی - علیه السلام - برای او اقامه کرده بود، از معجزات خاص وی می‌باشد، و بدین ترتیب حضرت مهدی - علیه السلام - رهایی خویش را از آگاهی صریح بر حقیقت خود، در اثنای مقابله و رویارویی، تضمین می‌نماید، و در نتیجه پیامدهای

احتمالی بسیاری نیز دفع می‌شود.

و اما در مورد کیفیت اختفا و پنهانی، پس از پایان یافتن مقابله و رودررویی، دو طرح و نظریه وجود دارد که تطبیق هر دو نیز با واقعیت امکان دارد:
اول: پنهان شدن جسم آن حضرت از طریق اعجاز، در مواردی که طریق رهایی منحصر در این باشد، که در نتیجه با قانون معجزات نیز سازگار است.

دوم: ملاقاتهای دوران غیبت صغری و نیز غیبت کبری، بیشتر اوقات بنحوی بوده است که پس از ملاقات بطور طبیعی حضرت مهدی - سلام الله علیه - پنهان گشته است و راه رهایی منحصر به طریق اعجاز نبوده است، بلکه آن حضرت خیلی ساده و بدون آنکه جلب نظر کند این کار را انجام می‌داده است. به طوری که برخی اوقات با شخصی همسفر شده و سپس از او جدا گشته است؛ و یا در محلی ایستاده و شخص همسفر به راه خود ادامه داده است؛ و یا کسی را که در بیابانی راه را گم کرده است به مأمن خود رسانده و خویشتن باز گشته است و آن شخص هم متوجه نجات دهنده خود نشده، مگر پس از بازگشت، و چون به حقیقت قضیه التفات نداشته است، پنهانی حضرت خیلی به آسانی انجام گرفته است. و وقتی پنهانی طبیعی امکان داشته باشد، موضوعی برای اختفاء اعجازی باقی نمی‌ماند.

علاوه بر این حضرت می‌تواند کاری کند که بیننده بهنگام دیدار از شناخت او غافل باشد و بعد از پایان ملاقات آگاه گردد و می‌تواند مشخصات خود را طوری نشان دهد که در آن لحظه جلب نظر نکند و بیننده برای شناخت کامل نیازمند فکر و بررسی باشد، که غالباً پس از پنهان شدن حضرت روی می‌دهد. و این روش و سنت خاصی است که در اکثر دیدارها از آن استفاده می‌فرماید. و این برنامه از پیش ریخته شده، حضرت مهدی - سلام الله علیه - را از اندیشه و فکر مجدد برای پنهان کردن خود بی‌نیاز می‌سازد و با صرف نظر از اعجاز اینگونه راه‌ها نیز امکان دارد.

وقتی ما همیشه شاهد پنهان شدن سریع اشخاصی همچون مجرمین و فراریها و ورشکستگان هستیم، چگونه حضرت بقیة الله که از امکانات و توان نامحدودی برخوردار است که با آن می‌تواند بر تمام عالم حکومت کند و از

جانب خداوند متعال آمادگی کامل برای آن (پنهان کردن خویش) بدو داده شده است، نمی‌تواند خود را از دید مردم پنهان دارد؟!

سؤال سوم:

کسی که حضرت مهدی - علیه السلام - را می‌بیند، بزودی او را خواهد شناخت و این شناسایی بتدریج باعث علنی شدن او می‌شود و غیبت به معنی پنهان بودن و عنوان و شخصیت حضرت منتفی می‌گردد. زیرا این احتمال هست که بیننده دیگران را نیز خبر کند و همگی او را بشناسند و قضیه آشکار گردد. این سؤال را با در نظر گرفتن سه زمینه و حالت می‌توان پاسخ داد:

اول: شخصی که از دیدار حضرت مهدی - علیه السلام - بهره‌مند می‌شود، جز یکی از اولیا و اصحاب ویژه نخواهد بود و این چنین آدمی مورد اطمینان است و به دیگران نخواهد گفت و مردم نمی‌دانند که این شخص حضرت را دیده و شناخته است، و او آزاد است در اینکه این مطلب را بگوید یا پوشاند و یا اینکه بخشی از رویداد را اظهار کند و قسمتی دیگر را به اندازه‌ای که مصلحت غیبت امام - علیه السلام - ایجاب می‌کند، مخفی سازد.

دوم: در صورتی که بیننده مورد اطمینان نباشد و رودررویی با او مصلحت باشد، پس گاهی محل ملاقات با او بسیار دور است که در این حالت حضرت مهدی - علیه السلام - از پیش می‌داند که دیگر هرگز در شهر او و یا در اماکنی که در طول حیات خود قدم خواهد گذاشت، با آن شخص برخوردی نخواهد کرد. و بدین صورت خطری که در سؤال بدان اشاره شده است موضوعی نخواهد داشت.

سوم: در حالتی که محل سکونت بیننده به منطقه مسکونی حضرت مهدی - علیه السلام - نزدیک باشد و فرد مورد اطمینان نیز نباشد، لازم است که آن حضرت برنامه خاصی برای رفع خطر از خود داشته باشد.

و شاید واضح‌ترین برنامه‌ها و نزدیکترین آنها به ذهن آدمی، این باشد که آن حضرت - علیه السلام - وضع ظاهری و عادی خود را تغییر دهد و با سرو وضعی جدید با آن شخص برخورد کند. و از اینجا است که - به دلالت روایات -

ملاحظه می‌کنیم که حضرت امام مهدی - علیه السلام - با لباسهای گوناگون با مردم برخورد می‌نماید. چنانکه چندین بار آن حضرت با عبا و عقاب عربی، سوار بر شتر یا اسب، و یکبار بصورت کشاورزی که داسی همراه خود دارد، و باری دیگر به شکل یکی از رهبران دینی علوی دیده شده است. و این بهترین راهی است که عدم توجه مردم را به شخصیت و عنوان آن حضرت - در زمانی که لباسهای عادی خویش را پوشیده باشد - تضمین می‌کند.

علاوه بر این گاهی اوقات برخوردها و ملاقاتها به سبب اشکالات و ناراحتی‌هاییست که حضرت مهدی - علیه السلام - می‌خواهد آنها را بر طرف سازد و شخص گرفتار و درمانده در آن حالت، در اندیشه قیافه و شکل ظاهری حضرت - در حدی که بتواند بعد از آن نیز ایشان را تشخیص دهد - نمی‌باشد. بویژه آنکه ایشان در پوششی است که ناشناس است.

روشهای دیگری نیز برای جلوگیری از شناخته شدن هست که شایسته نیست سخن را با ذکر آنها بدرازا کشیم.

و اگر فرض شود که حفظ امام - علیه السلام - در صورتی که شخص بیننده با آن حضرت دوباره روبرو شود، فقط از طریق پنهان شدن جسم آن حضرت و یا فراموش کردن بیننده شکل ظاهری امام - علیه السلام - را توسط اعجاز ممکن باشد، این امر ضروری و حتمی خواهد بود.



این بود سه پرسش و پاسخ آنها در زمینه نظریه پنهانی شخصیت و عنوان، و توضیحات و تطبیقات بیشتری در فصلهای آینده خواهد آمد.

با توجه به آنچه گذشت همچنین دریافتیم که نظریه دوم چگونه در مقابل نظریه اول طبق قانون معجزات و با توجه به امکان پنهان شدن امام مهدی - علیه السلام - بصورتی طبیعی که اعجازی در آن نباشد، مبرهن و ثابت می‌شود. و آن هنگام که این مطلب تمامیت یافت ملزم شدن به پنهانی دائمی بدن آن حضرت از طریق اعجاز طبق این قانون نفی می‌شود و شایسته است هر خبری که بر این نظریه دلالت می‌کند، از معنای ظاهری خارج شود و یا اینکه کنار گذاشته شود. ضمناً

این نظریه دوم با برداشتهای عمومی که در فهم شیوه زندگی امام مهدی - علیه السلام - در دوران غیبت صغری بدست آوردیم، سازگار می باشد. در پایان این طرح و نظریه خوب است به سه نکته اشاره رود:

نکته اول:

ما با وجود اینکه می دانیم تا موقعی که مخفی شدن از طریق عادی و طبیعی ممکن باشد معجزه سهمی در پنهان شدن حضرت مهدی - علیه السلام - ندارد، ولی - با توجه به بعد زمانی - قادر نیستیم مقتضیات مکانی و زمانی موجود در هر برخوردی را بشناسیم و بدانیم که آیا برای حضرت مهدی - علیه السلام - در آن شرایط امکان اختفا بصورت طبیعی وجود داشته است و یا اینکه پنهان شدن اعجازی برای ایشان ضروری بوده است.

به عنوان مثال برای مخفی شدن آن حضرت پس از دوبار رود رویی با جعفر کذاب، هر دو حالت احتمال دارد و بستگی دارد به شرایطی که حضرت مهدی - علیه السلام - آن زمان در آن به سر می برده است. اما در مورد شروع این برخورد، در هر حال نیازی به اعجازی بودن آن، چنانکه دونالدسن^(۱۰) پنداشته است، وجود ندارد و ممکن است طبیعی و معمولی باشد.

و در هر حال، بعضی از روایات ممکن است شرایطی را که رود رویی در آن واقع شده است به ما بفهماند چنانکه از بعضی از آنها امکان مخفی شدن طبیعی واضح می شود، چنانکه قبلاً مثال زدیم. و متقابلاً از بعضی از آنها احیاناً ضرورت اختفای اعجازی برداشت می شود، که نمونه هایی از آن را بزودی در این کتاب خواهیم دید.

نکته دوم:

در مورد اقسام و اشکال گوناگونی است که در صورت انجام معجزه ممکن است وجود داشته باشد، که در آن صورت بیننده ای - برخلاف مقتضای قوانین عادی و طبیعی - نتواند جسم حضرت مهدی - علیه السلام - را ببیند.

(۱۰) نگاه کنید به عقیده الشیعه / ۲۳۷.

در این باره می‌گوئیم: معجزه یا در بیننده اثر می‌گذارد، یا در دیده شده. تصرف در بیننده به اینست که او را از دیدن چیزی که در جلو اوست ناتوان کند و مکان را تهی از امام ببیند، با اینکه امام - علیه السلام - روبروی او باشد. پس اگر طبق مصلحت و هدفی الهی، راه منحصر به این باشد که شخصی حضرت را ببیند و شخص دیگری نبیند، در این صورت کسی که می‌بیند، دیدنش عادی است و آنکس که نمی‌بیند، دیدگانش بواسطه معجزه در حجاب فرو رفته است. و تصرف در حواس دیگر، همچون شنوایی و لامسه نیز همین گونه است. گاهی می‌شود که فقط برخی از حواس ناتوان از ادراک می‌شوند، گوش صدای حضرت مهدی - علیه السلام - را می‌شنود ولی چشم او را نمی‌بیند. (۱۱)

تفاوت دو نظریه اساسی در مورد اعجاز الهی در این است که نظریه اول اعجاز را همیشگی و نسبت به همه کس در طول دوران غیبت کبری می‌داند و لذا برای دیدار و مقابله با آن حضرت بایستی این حالت عمومی اعجاز استثناء بخورد. در صورتیکه طبق نظریه دوم آنچه طبیعی و عادی است، آشکار بودن جسم و بدن حضرت می‌باشد و پنهان شدن جسم یک امر استثنایی است که فقط بهنگام منحصر شدن راه حفظ امام مهدی - علیه السلام - به این طریق از اختفا، روی می‌دهد.

و اما تصرف معجزه در دیده شده و چیزی که قابل دیدار است، واضحترین راهش اینست که معجزه میان رسیدن صورت نوری (تصویر) صادره از جسم حضرت مهدی - علیه السلام - یا امواج صوتی او و غیر اینها از آنچه که حواس خمسه دریافت می‌کنند حائل شود و نگذارد که به بیننده یا شنونده برسند. بدین ترتیب این شخص از ادراک واقعیتی که پیش روی او نهاده شده است عاجز می‌شود.

غیر از این نحوه اعجاز، راههای بسیار دیگری نیز هست که نیازمند بحث فلسفی و فیزیکی طولانی است و برای پرهیز از تطویل بهتر است از آنها صرف نظر کنیم.

نکته سوم:

عوامل چهارگانه‌ای وجود دارد که دیدار و کاوش از جا و مکان حضرت مهدی - علیه السلام - را برای مردم ناشدنی ساخته و راه استفاده و یا ضرر رساندن به آن حضرت را مسدود می‌نماید:

عامل اول: عدم آگاهی کامل از چهره و هیئت جسمانی آن حضرت، که هم دوست و هم دشمن با آن آشنایی ندارند.

عامل دوم: انکار شدن وجود آن حضرت از سوی پیروان مکاتب دیگر. از آن جهت که فرمانروایان ستمگر آنان اعتقاد به وجود حضرت را رمز شورش مردم علیه خود و برهم خوردن رژیم‌های خود می‌دانستند، با انکار وجود حضرت از خطر آن شورش راحت می‌شدند و بالنتیجه حضرت هم از شر آنان در امان می‌ماند.

عامل سوم: رسوخ نظریه اول در مغز بسیاری از پیروان آن حضرت که ظواهر بعضی از اخبار را باور کرده‌اند. زیرا در صورت صحت این نظریه راهی برای شناختن آن حضرت نیست و بلکه حس کردن وجود او جز از طریق معجزه محال است، و آن نیز جز برای پاره‌ای افراد خاص اتفاق نمی‌افتد.

عامل چهارم: ایمان به عنایت خداوند متعال بدان حضرت و حفاظت آن حضرت برای روز موعود. بنابراین هرگاه مصلحتی در ملاقات و زیارت حضرت مهدی - علیه السلام - در بین باشد، خداوند خود اراده می‌فرماید و اگر مصلحتی در میان نباشد، برای اسلام و مسلمین بهتر همان است که دیداری برای کسی نباشد، گرچه شخص مؤمن از آتش شوق دیدار بسوزد. و از اینجاست که افراد عادی از رویارویی و شناختن آن حضرت ناامید می‌باشند.

فصل دوم

وظیفه اسلامی امام مهدی علیه السلام

در دوران غیبت کبری

وظیفه امام بطور کلی بهنگام ظهورش و در صورتیکه مانعی وجود نداشته باشد به چندین برنامه و وظیفه تقسیم می شود:

اول: بر عهده گرفتن زمامداری و رهبری امت و ریاست دولت اسلامی، بدین معنی که طرح کامل و جامع عدالت اسلامی را در روی زمین جامه عمل پیوشاند و عالیترین مراتب رهبری جامعه را برای این کار بدست گیرد.

دوم: دعوت اسلامی، بدان معنی که جامعه کافر را به سوی اسلام بخواند؛ یا با جنگ، یا با صلح و سازش و یا بغیر آن.

سوم: نگهداری و پاسداری از اجتماع اسلامی در مقابل جنگ خارجی و دفاع از حریم اسلام با جان و مال.

چهارم: نگهداری جامعه اسلامی در برابر انحراف و شیوع فساد و تباهی در اندیشه و رفتار، از طریق راهنمایی های شایسته و امر بمعروف و نهی از منکر و تبلیغ تعالیم اسلامی.

انجام این چهار وظیفه بطور مطلق، در هر زمان و مکانی، بر امام واجب است، و واجب است که امام و امت تا آنجا که می توانند در این مسیر فداکاری کنند.

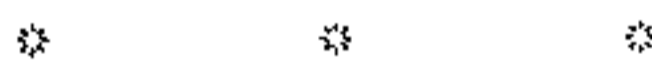
پنجم: این وظیفه، مخصوص حالتی است که امام آن چهار وظیفه را نتواند

انجام دهد. مانند وقتی که امام در جامعه‌ای زندگی می‌کند که او را کنار گذاشته و تحت نظر دارد و دست او را از کارهای اجتماعی و سیاسی کوتاه نموده است. چنانکه ائمه ما - علیهم السلام - عموماً در این حالت زندگی می‌کردند و در تاریخ غیبت صغری، تصویری روشن از بعضی جوانب این مطلب برداشتیم.

در چنین شرایطی، وظیفه امام نگهداری و حفظ دوستان و شیعیان خود است، و نیز نظارت بر روابط اجتماعی آنان با سایر مردم و آموختن آنان تعالیم دینی را و پیاده کردن آنان احکام اسلامی را.

آری، اگر امام توانست راهی برای برپایی برخی از تعالیم اسلامی بطور گسترده پیدا کند و مانعی برای این کار نبوده، لازم است که آن را انجام دهد و محدوده این عمل از حدود پیروان مخصوص گسترده‌تر شده و تمام کشورهای اسلامی را دربرمی‌گیرد.

ششم: دادرسی درماندگان و مظلومان و مدد رسانی به گرفتاران. این یک وظیفه همگانی است و اختصاصی به امام ندارد، بلکه هر مسلمانی موظف بر آن است. آری، گاهی هست که عجز از دادرسی و یا یک عمل اسلامی مهمتر، جلوی آن را می‌گیرد و از وجوب ساقط می‌کند، چنانکه در جای خود ثابت شده است.



هنگامی که این چند وظیفه و برنامه را دانستیم و فهمیدیم که بر حضرت بقیه الله - ارواحنا فداه - تمام این کارها در مرحله اول واجب است، بایستی آن حضرت هر اندازه از اینها را که امکان داشته باشد، انجام دهد، و در این وظایف همچون دیگر امامان می‌باشد. آنان به هر اندازه که توانستند در انجام وظیفه کوشیدند و آنچه را که نتوانستند و یا مصلحت عمومی جامعه اسلامی، مقتضی ترک آن بود، رها نمودند.

اما حضرت مهدی - علیه السلام - او ذخیره شده برای برپا داشتن دولت حق در روز موعود است و این از بزرگترین هدفهای خدایی است که - چنانچه در آینده ثابت خواهیم نمود - با آفرینش و وجود بشر مرتبط می‌باشد و از قواعد

عمومی و قانون معجزات دانسته‌ایم که اهداف بزرگ الهی بر هر چیزی مقدم است و بر آورده شدن آن اهداف بر وجود و عدم هر چیزی که متوقف باشد، آن چیز موجود و یا معدوم می‌شود، چه از امور تکوینی باشد و چه از احکام شرعی و امور تشریحی.

حال وقتی به این هدف مهم که حضرت مهدی - سلام الله علیه - برای آن ذخیره شده است بنگریم، می‌بینیم که آن هدف مهم متوقف بر پیدایش چندین چیز است مانند وجود و غیبت حضرت بقیه الله، و معجزه‌ای که متضمن طول عمر و احیاناً پنهانی جسم آن حضرت، برای حفظ ایشان از خطر، می‌باشد؛ چنانکه از سوی دیگر اموری هست که روز موعود متوقف بر نبود و عدم آنهاست و از جمله - در زمینه احکام - هر گونه حکم شرعی که پیاده کردن آن با حفظ و پنهانی امام منافات داشته باشد، از عهده آن حضرت ساقط و لازم نیست که آن را انجام دهد. ولیکن احکام شرعی‌ای که منافات نداشته باشد، چه احکام شخصی مثل نماز و روزه و چه احکام عمومی مانند امر به معروف - چنانکه خواهیم دید - دلیلی برای ساقط شدنشان نیست، بلکه لازم است آن حضرت این گونه احکام را انجام دهد، زیرا فرض بر این است که منافات با غیبت و هدف حضرت ندارند و توانایی انجام آنها را دارد.

وقتی این مطلب را دانستیم می‌توانیم به روشنی حکم کنیم که هر یک از اقسام پنجگانه تکلیف در صورتی که مستلزم آشکار شدن حضرت و از بین رفتن پنهانی و غیبت باشد ساقط می‌شود، و این در سه قسم اول روشن و واضح است زیرا انجام دادن آن تکالیف سه گانه مستلزم آشکار شدن و ظهور حضرت مهدی - علیه السلام - می‌باشد، مگر اینکه فرض کنیم آن حضرت رهبری و زمامداری را با شخصیتی دیگر غیر از عنوان حقیقی خود - چنانکه خواهد آمد - بر عهده گرفته است. و با چشم پوشی از این احتمال، دو نظریه اساسی در باره نحوه غیبت، در دلالت خود در این زمینه مختلف خواهند بود.

اما بنابر نظریه اول هیچیک از آن تکالیف را حضرت مهدی - علیه السلام - نمی‌تواند انجام دهد، مگر در ضمن حالات استثنایی که در حال

رویاری و دیدار با دیگران است. زیرا این نکته واضح است که در حال پنهانی نمی‌تواند بدان وظایف عمل کند.

گاهی چنین به ذهن می‌رسد که: برای حضرت مهدی - علیه السلام - امکان دارد به طور کامل ظاهر گشته، سایر اعمال را انجام دهد و همه احکام را پیاده کند.

پاسخ این است که: این ظهور پیش از آنکه زمانش فرا رسد ممکن نخواهد بود. زیرا اولاً: وابسته و منوط به اذن خداوند است، نه به اذن و اراده خود آن حضرت. و ثانیاً: برای پیروزی حضرت در روز ظهورش، شرایط خاصی است که بدون تحقق آنها ممکن نخواهد بود و در نتیجه هدف عالی و مطلوب برآورده نمی‌شود. بنابراین فرا رسیدن ظهور کامل باید به هنگام تحقق این شرایط باشد و پیش افتادن آن از هنگام معین به شرایط غیر مناسب و موقعیت‌های عارضی جایز نیست.

آری، طبق نظریه اول یک احتمال در بین هست و آن امکان دیدارهای زیاد و ظهورهای پی‌درپی می‌باشد و این دیدارها، اگرچه نسبت به حالت طبیعی حضرت یک موضوع استثنایی است، ولیکن به هر صورت متضمن پیاده شدن احکام اسلامی و نجات دادن اماکن مسلمان‌نشین از چنگال بسیاری از ظلم و ستم‌هایی است که بر آنها وارد می‌شود. پس چه دلیل دارد که این مقابله و رودررویی حاصل نشود و دیدارها مقدار کمی باشد.

طبق نظریه اول برای این پرسش پاسخی وجود ندارد زیرا حضرت را هیچگونه خطری تهدید نمی‌کند و در هر لحظه که بخواهد امکان دارد پنهان شود و با این توانایی پیاده کردن احکام اسلامی برای آن حضرت ممکن خواهد بود. پس این تکلیف بر آن حضرت واجب است، با اینکه می‌بینیم چنین چیزی به اندازه‌ای که لازم بوده انجام نگرفته و اتفاق نیفتاده است، و در غیر این صورت مشهور گشته بود و همه از آن خبردار می‌شدند. و این خود دلیل دیگری بر بطلان نظریه اول است. زیرا انجام ندادن حضرت این وظایف را، خود دلیل بر عدم وجوب آنهاست، در صورتی که ما وجوب آن را طبق نظریه اول ثابت کردیم. بنابراین اگر نظریه اول را صحیح بدانیم باید معتقد به تقصیر و کوتاهی

کردن حضرت در انجام وظیفه خویش شویم و روشن است که این اعتقاد باطل است و لذا نظریه اول در باره غیبت که بگوییم جسم حضرت از دیده‌ها پنهان شده است باطل می‌باشد.

در اینجا مناقشات و گفتگوهای بسیاری است که از آنها نیز به همین نتیجه می‌رسیم و بهتر آن است که به آنها نپردازیم.

و اما بنابر صحت نظریه دوم - که صحیح نیز همان است - امکان بسیار شدن ظهور و آشکار شدن حضرت راهی ندارد و بلکه اصلاً منتفی است. زیرا ظهور مکرر و متعدد موجب آگاهی مردم بسیاری از شخصیت آن حضرت و فاش شدن امر او می‌شود و در این صورت غیبت تبدیل به ظهور می‌گردد و دانستیم که هر کاری که با غیبت منافات داشته باشد پیش از تحقق شرایط روز موعود نباید از حضرت مهدی - علیه السلام - صادر شود.

گاهی چنین به ذهن می‌رسد که: چه اشکال دارد حضرت صاحب الامر با برنامه ریزی دقیقی برای هر دیدار، بتواند ظهورهای متعدد داشته و تکالیف خویش را انجام دهد.

پاسخ این است که: فراوانی ظلم و ستم و بسیاری نیازهای مردم، سبب کثرت ظهور می‌شود و کثرت ظهور موجب جلب نظر مردم می‌گردد، به نحوی که دیگر برنامه ریزی دقیق سودی نبخشد.

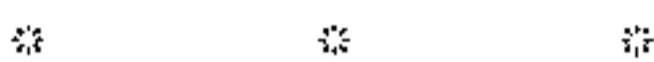
گاهی نیز این مسأله به ذهن خطور می‌کند که: برای حضرت امکان دارد به هنگام خطر خویشتن را با معجزه پنهان سازد و بنابر این بایستی برای انجام وظیفه آشکار شود و هر زمان که لازم باشد و خطری وی را تهدید کند، مخفی گردد.

این سؤال پاسخهای گوناگونی دارد که دو مورد آنها مهمتر است:

مورد اول: این است که طبق این گفته تنفیذ و استقرار احکام خدا در روی زمین باید مرتب از طریق اعجاز باشد، زیرا اگر قرار باشد این امر از سوی حضرت مهدی - سلام الله علیه - انجام گیرد معمولاً مستلزم آن خواهد بود که ایشان - با توجه به وجود انحراف در جامعه - در معرض خطر قرار گیرد، پس لازم می‌شود که خویشتن را با اعجاز پنهان نماید. در حالی که طبق قواعد اسلامی می‌دانیم که هر

حکم شرعی که تنفیذ و به اجرا در آمدن آن متوقف بر انجام معجزه‌ای باشد، از وجوب می‌افتد، مگر آنچه با اصل اسلام ارتباط داشته باشد؛ همچون اثبات نبوت و امامت و یا اقامه دولت حق. و واضح است که حکم شرعی وجوب دادرسی درماندگان - به عنوان مثال - با اصل اسلام رابطه‌ای ندارد، پس اقامه معجزه برای آن واجب نیست.

مورد دوم: اگر ظهورهای حضرت متعدد باشد، به زودی عده کثیری ایشان را به مجرد دیدن خواهند شناخت، پس پیش از آنکه آن حضرت فرصت عمل بیابد لازم می‌شود که پنهان گردد. و این معنایش این است که کثرت ظهور - در هر زمانی که باشد - آن حضرت را از پیایی انجام دادن هر کاری باز می‌دارد.



بهر حال کاری که طبق نظریه دوم برای حضرت مهدی - علیه السلام - می‌توان تصور کرد دو قسم است:

کاری با خصوصیات واقعی و عنوان مشخص خود انجام می‌دهد، بطوری که می‌شود آن کار را به او نسبت داد، اگرچه پس از پایان آن کار باشد. و دیگر، کاری که به صورت ناشناخته انجام می‌دهد، یعنی در اجتماع مانند فردی عادی، با شخصیتی دوم، در اسمی دیگر، و شغل و مکانی که هیچ نظری را جلب نکند، زندگی می‌کند و کار خود را انجام می‌دهد.

و اما قسم اول که با خصوصیات واقعی خود و به طور مشخص آن دسته از تکالیف اسلامی سابق را که ممکن باشد، انجام دهد، وضع آن روشن است و گفتیم که احتمال ندارد حضرت مهدی - علیه السلام - شرعاً مکلف به این عمل باشد. زیرا طبق هیچیک از دو نظریه عمل به این صورت ممکن نیست. بعد از این فقط آن کارهایی باقی می‌ماند که اخبار مشاهده و دیدار گویای آن هستند که مربوط می‌شوند به دو قسم آخر از تکالیف پنجگانه، چنانکه در بررسی رودرویی‌ها در آینده توضیح خواهیم داد و این گونه رودرویی‌ها منافی با هدف او نبوده، خللی در امر غیبت و پنهانی حضرت به وجود نمی‌آورد.

و اما کارهای شخصی که به صورت فردی، به طور عادی انجام می‌دهد، در

هیچ حالتی دلیلی بر نفی آنها نداریم و بلکه می‌توانیم بر وجود آنها دلیل آوریم، و برای ما امکان اینگونه کارها که منافات با غیبت نداشته و باعث آشکار شدن آن حضرت نمی‌گردد، کفایت می‌کند. پس واجب است بر آن حضرت نیز که همچون دیگر افراد مسلمان، هرگونه کاری را که مصلحت اسلام است انجام دهد و التزام به اطاعت از احکام اسلام برای ایشان از دیگران اولی است.

از همین جا است که نمی‌توانیم آن حضرت را - سلام الله علیه - جز در حال انجام تکالیف اسلامی خود - به هر صورتی که امکان داشته باشد - تصور نماییم؛ تکالیفی همچون هدایت شخص و یا جماعتی از کفر به اسلام و از انحراف و کژی به سوی راستی و حقیقت و از ستم به اعتدال و ایجاد سد و مانع در مقابل ظلم و ستمی که در جامعه حکمفرماست و بر جامعه اسلامی و احکام دین و زندگانی پیروان مخصوص حضرت اثر می‌گذارد.

و ما چه می‌دانیم که اگر امام - سلام الله علیه - لطف خویش را از ما دریغ فرماید و کاری به کار ما نداشته باشد وضع ما چگونه می‌شود و در چه گمراهیها و تباهیها خواهیم افتاد.

علاوه بر این در هر عمل خیر عمومی و یا هر سنت اجتماعی پسندیده‌ای و یا هر اندیشه اسلامی جدیدی، احتمال می‌دهیم که دست حضرت مهدی - علیه السلام - پشت سر آنها در حرکت باشد و بذرنخستین آن را در سینه و فکر و کار یک فرد و یا افرادی کاشته باشد.

و با صحت نظریه دوم که عنوان و شخصیت آن حضرت پنهان باشد، این احتمال منتفی نمی‌شود و صرف احتمال در این مورد ما را کفایت می‌کند که نظریه‌ای را تأیید کنیم که با دلایل عمومی و اختصاصی مطابق باشد. و همین است مقصود و مراد واقعی از نصوص روایاتی که از خود حضرت در این مورد رسیده و گویای آن است که حضرت به کارهای مفید و سودبخش به حال مردم دست زده و اقدام می‌کند، و از این جمله است گفتار مشهور آن حضرت:

«و اما جهت بهره‌مندی از من در دوران پنهانی‌ام، همچون بهره‌وری از

خورشید است، آنگاه که ابرها آن را از دیده‌ها دور می‌سازند.»^(۱)

و نیز می‌افزاید:

«و من برای ساکنان روی زمین موجب امنیت و آرامش هستم، همچنانکه ستاره‌ها برای ساکنان آسمان آرامش بخش می‌باشند.»
ابر کنایه از مخفی بودن عنوان و شخصیت است و خورشید کنایه از تأثیر سودبخش حضرت در جامعه انسانی می‌باشد، و البته روشن است کاری که حضرت به صورت ناشناس، می‌تواند انجام دهد، از آنچه در حال ظهور و آشکارا ممکن است انجام گیرد، بسیار کمتر است.

طبق نظریه دوم، که پنهانی عنوان باشد، صحیح‌ترین معنایی که ممکن است برای این روایت به نظر آید، همین برداشت است، نه تفسیرها و بافته‌هایی که برخی از آنها یک وجود تشریفاتی فلسفی برای امام - علیه السلام - اثبات کرده و برخی دیگر منافی فرضی برای آن حضرت گفته‌اند. و آنچه را که دانشمندان گذشته ما گفته‌اند از باب ضیق خناق و بی توجهی به این معنای فراگیر و جامع بوده است.

آری، طبق نظریه اول - که پنهانی جسم حضرت باشد - باید به این گونه تفسیرها و تأویلات قائل شویم، که حضرت مهدی - علیه السلام - جز به همان اندازه اندکی که روایات مشاهده بر آنها دلالت می‌کند، نمی‌تواند کاری انجام دهد. و این مقدار فایده و عمل، برای تشبیه آن حضرت به خورشید پنهان در پس ابر، کفایت نمی‌کند. در این صورت با داشتن آن نظریه، باید برای فهم این روایت به آن تفسیرهای کذایی متوسل شد. لکن طبق نظریه دوم دیگر نیازی به این تفسیرها نبوده و آن معنای جامع و شامل را معتقد می‌شویم.

و نیز از جمله فرمایشات حضرت مهدی - علیه السلام - در این زمینه، روایتی است که طی آن به شیعیان و پیروان خود می‌فرماید:

«ما شما را از نظر دور نداشته و فراموشتان نمی‌کنیم، و اگر توجه ما به شما نبود، سختیها و دشواریها بر شما وارد شده و دشمنان شما را ریشه کن می‌نمودند. پس از خدا ترسیده و تقوی پیشه سازید و از ما برای

(۱) احتجاج طبرسی ۲/۲۸۴ و دیگر کتابها.

نجات خویش از آشوب و بلوایی که شما را فرا گرفته و غرق ساخته،
پشتیبانی کنید.»^(۲)

و ما می‌دانیم که ایستادگی آن حضرت - علیه السلام - در مقابل دشمنان و رویاروی مشکلات و دشواریها، جز با کاری ثمربخش و کوششی راستین در زمینه‌های عمومی و خصوصی نخواهد بود. به ویژه آنکه آن حضرت از مایاری و همکاری با خود را می‌خواهد تا از آشوب و بلوا و گرفتاری رهاییمان بخشد. بنابراین بر دوش هر فردی مسؤولیتی همه جانبه قرار دارد و اختصاصی به رهبر و پیشوا ندارد. بلکه احساس مسؤولیت آن حضرت، بدون اینکه این احساس در پیروان و شیعیانش نیز نسبت به رهبر خویش وجود داشته باشد، فایده‌ای نخواهد داشت.

بنابر این حضرت مهدی - علیه السلام - تا آنجائی که می‌تواند، تمام گرفتاریهای پیروان و دوستان خود را به عهده گرفته و پیوسته آنان را یاد آوری نموده، و برای نگهداری آنها می‌کوشد و خطرات را از آنها دور می‌سازد، چنانکه روش و سنت پدران بزرگوار آن حضرت نیز همین بوده است و در دوران غیبت صغری نیز همین سنت را از او شناخته‌ایم. با این تفاوت که آنان به طور عادی این کار را انجام می‌دادند ولیکن حضرت مهدی - علیه السلام - در دوران غیبت با صفت و وضع مشخص خود نیست، بلکه به صورت یک فرد عادی در جامعه ظاهر می‌شود و با در نظر گرفتن دو شرط اساسی دست به کار می‌زند، که اگر یکی از آن دو شرط وجود نداشته باشد، به ناچار از انجام آن کار منصرف خواهد شد:

شرط اول:

نخستین شرط این است که انجام آن کار به آشکار شدن امر آن حضرت و منتفی شدن غیبت منتهی نگردد. زیرا واضح و بدیهی است که حضرت مهدی - علیه السلام - کارهای همگانی و اسلامی را به صورت یک فرد عادی انجام

می‌دهد و تا اندازه‌ای محدود و اندک می‌تواند خود را مخفی و ناشناخته نگه‌دارد و اگر اسمش معلوم و شهرتش - اگر چه به عنوان ثانوی و بدلی - فراگیر شود، به احتمال زیاد حقیقت وی مکشوف و ارزشش آشکار می‌گردد و لااقل این است که مردم در حسب و نسب این شخص ناشناخته و ناشناس شک کرده و به جستجو خواهند پرداخت و به تدریج وی را خواهند شناخت و این چیزی است که خداوند آن را اراده نکرده است.

پس به ناچار کارهای حضرت مهدی - علیه السلام - محدود به حدی خواهد شد که آشکار و شناخته نشود، بنابراین کارها را با دقت و برنامه‌ریزی دقیق انجام می‌دهد و او که آگاه و زیرک و کاردان است، برای هر کاری محاسبه دقیق نموده، و از هر عملی که انجام آن باعث شناخته شدن می‌گردد، صرف نظر کرده و فواید و نتایج آن را نادیده می‌گیرد، زیرا نگهداری راز خود و آماده شدن برای روز موعود، از تمام اعمالی که ترک کند مهمتر است. ولیکن باید توجه داشت که این منافاتی با کارهای مفید اسلامی که در جامعه رواج داشته و انجام می‌گیرد، ندارد و ممکن است که آن حضرت خود تأثیری بسزا در انجام آنها داشته باشد، بدین ترتیب که در ابتدا کاری را راه انداخته و به دست افراد با اخلاص و شایسته بسپارد و آنها بدون اینکه از حقیقت امر آگاه گردند، کارها را از آن حضرت تحویل گرفته و انجام دهند.

شرط دوم:

دومین شرط این است که آن کار به تخلف و کوتاهی در تربیت امت اسلامی نینجامد و موجب اختلال در فراهم آمدن شرایط روز موعود نگردد. توضیح اینکه، چنانکه قبلاً اشاره کردیم برای روز موعود شرایط ویژه‌ای است - که به زودی به تفصیل آنها خواهیم پرداخت - و هر یک از این شروط، خود دارای علل و اسبابی است که پیش از ظهور آن حضرت به وجود می‌آید و به هنگام پیدایش آنها، شرایط لازمه متحقق گشته و روز ظهور نزدیک شده، پایه‌های آن استوار می‌شود.

و از آنجا که حضرت مهدی - علیه السلام - آن شرایط و اسباب را به

خوبی می‌داند، کمترین تکلیف او - در صورتی که مکلف به برافروختن حرارت آنها و وادار ساختن هر چه بیشتر در پیشبرد آنها نباشد - پیشگیری از انحراف و کژی در این اسباب و شرایط است، تا از تأثیر نیفتاده و از درجه مطلوب پایین نیایند.

و از مهمترین شرایط روزموعود آن است که امت اسلامی در هنگام ظهور در سطحی عالی از درک و احساس مسؤولیت بوده و آماده فداکاری در راه خدا باشد و حداقل بایستی افرادی از امت، به تعداد کافی، دارای این استعداد و آمادگی باشند، تا سربازان شایسته‌ای که پیش روی حضرت مهدی - علیه السلام - بر ضد کفر و انحراف پیکار کنند، باشند، و با بازوی توانای خود، فردای تابناک اسلامی را پایه‌ریزی نمایند. و آن لشکری که از اینگونه افراد ساخته می‌شود، همان لشکر پیشرو و فراگیری است که با رهبری حضرت بقیة اللہ - ارواحنا فداه - زمین را پر از عدل و داد می‌سازد، همانگونه که از ظلم و تجاوز پر شده است.

و حال که این آمادگی از شرایط ظهور می‌باشد، باید اسباب و وسایل آن پیش از ظهور و در دوران غیبت کبری فراهم گردد و از آنها نگهداری شود. مهمترین و بزرگترین عامل پیدایش این آمادگی و احساس مسؤولیت و از خود گذشتگی و فداکاری، عبارت است از تجربه‌ها و آزمایشهای سخت، و شرایط دشوار و برخورد با ظلم و ستم‌ها و بیراهه رویها در بخش عظیمی از روی زمین، تا امت بتواند خویشتن را بیابد و واقعیت خود را درک کرده، مسؤولیت سنگین خود را احساس نماید. زیرا این دشواریها، همچون سوهانی است که طلا را جلا بخشیده و کارد را تیز و بران می‌کند، و امت در یک چنین شرایط دشواری به راحتی و آرامش خوی نگرفته، بلکه وادار به و اندیشه و تفکر شده، فکرش روشن می‌شود و دردها و خواسته‌های خویش را درک کرده، با دریافتی ژرف و وجدانی عمیق، آسانی از خود گذشتگی و فداکاری در راه هدفهای بزرگ، و وجوب آن را به هنگامی که لازم شود و فریاد منادی جهاد بالا گیرد، احساس می‌کند.

و این امت با فضیلت است که می‌تواند گامی در پیش روی حضرت بقیة اللہ برداشته و عدالتی را که در روز موعود انتظار می‌رود، پایه گذاری نماید، نه امت

منحرف و دروغین و یا امت کناره گیر و گوشه نشین. و به زودی توضیحات و شواهد بسیاری از کتاب و سنت را این باره عرضه خواهیم کرد. بنا بر این هر گاه، رودررویی با بیدادگری و ستم از شرایط ظهور بوده و رعایت آن لازم باشد، پس با اینکه حضرت برخلاف میل خود شاهد ورود آنها بر پیروان و دوستان خود می باشد، ولی در صدد از بین بردن آنها بر نمی آید، و به خاطر مصلحت بزرگتر که فرارسیدن روز موعود باشد، برای تغییر اوضاع آشفته مردم دخالتی نمی کند. لکن ظلم و ستمهایی که در تحقق این شرط اثری ندارد و شرط اول برای عمل امام مهدی - علیه السلام - نیز در آنها حاصل است، در این صورت به موجب تکلیف شرعی خود در رفع آنها می کوشد و آنها را از بین می برد. و از آنجا که ما با برنامه زندگی حضرت مهدی - علیه السلام - مستقیماً آشنا نیستیم، از اینکه کدام ظلمی واجد این شرایط هست و کدام نیست، اطلاعی نداریم و جز خود آن حضرت، کسی از آنها با خبر نیست، زیرا خداوند قابلیت و شایستگی خاصی به آن حضرت بخشیده است که می تواند درد را شناخته و درمان نماید.

نکته هایی چند:

دوست دارم در پایان این بخش به چند نکته اشاره نمایم:

نکته اول:

مطلبی است که چند سطر پیش گفتیم - که برخی از انواع ستم و جور، شرایط روز ظهور حضرت بقیة اللہ را فراهم می آورد و موجب فهم گسترده و درک همه جانبه امت می گردد و آن حضرت رویاروی این ستم نایستاده و در برطرف ساختن آن نمی کوشد - از آن نمی توان نتیجه گرفت که ما هم باید همچون حضرت مهدی - علیه السلام - رفتار کرده و در این مورد از ایشان پیروی کنیم و بگذاریم که ظلم و ستم ارکان جامعه را متزلزل کند و در مقابلش هیچگونه جهت گیری نداشته باشیم. و این تفکر نمی تواند درست باشد، زیرا تکلیف و مسؤولیت شرعی ما، با تکلیف آن حضرت - علیه السلام - متفاوت است.

توضیح مطلب اینکه، دو شرطی که در مورد حضرت بقیة اللہ دانسته شد، در ما وجود ندارد و تکلیف اسلامی ما از این جهت از تکلیف امام - علیه السلام - در دوران غیبت خویش گسترده تر و دامنه دارتر است.

و اما شرط نخستین - و آن این بود که غیبت و پنهانی حضرت از بین نرود و موقعیت او آشکار نگردد - روشن است که برای ما مطرح نیست. چرا که ما غیبتی نداریم و غیبت از ویژگیهای آن حضرت است.

و اما شرط دوم، این بود که حضرت نباید در مقابل ظلمی که در ایجاد شرایط ظهور مؤثر است، بایستد، زیرا اگر بخواهد در مقابل این گونه ظلم و ستم ایستادگی کند، از پیدایش فهم و شعور و آمادگی مردم برای ظهور خویش جلوگیری نموده است و آمادگی و رشد مردم را ناتمام گذاشته است، پس خواه ناخواه نباید از آن ظلم و ستم جلوگیری نماید.

اما ما، هر گاه ظلمی را احساس کردیم، در مقابلش ایستاده و برای ریشه کن کردن آن برنامه ریزی نموده، صف آرایی می کنیم و با این عمل از آمادگی و پیشرفت فکری مردم جلوگیری نکرده ایم. چرا که مبارزه امت و جهاد و جبهه گیری آنان رویاروی سختی ها و دشواریها، خود از مهمترین پایه های است که احساس و شناخت ظلم را در برداشته و شعور و فهم همگانی را رشد می دهد و احساس مسؤلیت را در آنان زنده می کند و این انگیزه ای است که در سببایی از فداکاری و از خود گذشتگی در تدبیر اجتماعی را به دنبال داشته و امت را گام به گام شایسته محقق ساختن شرط مورد نظر می سازد.

و در این صورت، مبارزه علیه ظلم و ستم، برای هر مسلمانی ضروری است و در هر موردی که شرط مذکور رعایت شود، امام - علیه السلام - نیز همراه با مردم به مقابله با هر نوع ظلم پرداخته، و تنها آخرین ظلم برای ریشه کن شدن توسط خود آن حضرت باقی می ماند، که بعد از ظهور آن را از بین می برد.

نکته دوم:

کارهای اجتماعی حضرت مهدی - علیه السلام - تا اندازه ای که پنهانی عنوان ایشان محفوظ بماند، ممکن است به چندین ویژگی متصف گردد.

کارهای امام - علیه السلام - مؤثر و پیوسته ثمر بخش است و اگر هم نتیجه ندهد، به سبب کوتاهی و تقصیر دیگران است. و ما اهمیت عمل آن حضرت را در اینکه مثلاً عضو یک جمعیت خیریه و یا سرپرست یک موقوفه همگانی است، نمی‌دانیم؛ و اگرچه این نیز ممکن است و با اهمیت می‌باشد، ولی مهمتر از آن این است که ایشان پایه گذار کارهای عام المنفعه و جلوگیری از شر و ستم - تا آنجا که مؤثر در شرط روز موعود نباشد - هستند.

بدین معنی که هر گاه آن حضرت اهمیت کاری و یا خطرات کارهای ستمکاری را نسبت به جامعه اسلامی مشاهده نماید، با ایجاد آنچه که بهتر باعث برطرف شدن ستم می‌گردد و با تدبیر و کیاست مخصوص به خود، نزدیکترین، مناسبترین، و پرتأثیرترین راه را برای انجام عمل بر می‌گزیند. و گاهی پیش از آنکه ستمکار عملی را انجام دهد کاری می‌کند که از ظلم او جلوگیری شود.

چنانکه بارها در دوران غیبت صغری، اتفاق افتاد که امام - علیه السلام - به نمایندگان خود دستور می‌داد که مثلاً هیچگونه پولی از کسی نپذیرند، و آنان بدون اینکه علت این دستور را بفهمند، فرمان حضرت را امتثال کرده و بعدها می‌فهمیدند که حکومت وقت اموالی را برای آنها فرستاده، تا بهانه‌ای برای جلب و سختگیری بر آنان پیدا کند. (۳) و امام - علیه السلام - با این دستورها نقشه‌های آنان را باطل ساخته است. و هر کس مانند این کار را یک بار یا بیشتر انجام دهد، می‌تواند هر وقت که بخواهد بدان عمل کند.

اما هر گاه از بین بردن ظلم و ستم متوقف بر این باشد که حضرت مهدی - علیه السلام - خود را برای بعضی از افراد آشکار سازد، در این صورت نیز طبق برنامه و نقشه‌ای خاص انجام می‌گیرد، که در بخشهای آینده به بررسی آنها خواهیم پرداخت، ولیکن اگر ظهور و آشکار شدن حضرت مفاسدی در بر داشته باشد و وضع آن حضرت روشن گردد، در این صورت دیگر کاری نمی‌شود کرد و ظلم و ستم به حال خود باقی مانده و امام - علیه السلام - کاری انجام نمی‌دهد.

و بهر حال نسبت به کارهای شایسته، امکان دارد آن حضرت شخصی و یا

جماعتی را برای انجام آنها به راه انداخته و یا گروهی را وادار سازد تا اینگونه کارها را انجام دهد و آنان را به اندازه کافی تأیید نماید و موانع را از سر راه آنان بردارد و کارها طبق طبیعت ویژه خود، با اینکه مورد تأیید امام - علیه السلام - می باشد، در عین حال ممکن است به جهت کوتاهی و یا تقصیر گردانندگان، عقب نشینی کرده، جامه عمل به خود نپوشند.

و اما نسبت به کاری که ستمکار می خواهد انجام دهد، آن حضرت - علیه السلام - خود برای جلوگیری از آن، و یا کمتر کردن تأثیرش، اقدام می نماید. بدین ترتیب که یا آن شخص را قانع می نماید که دست از کار خویش بکشد و از آن منصرف شود و یا وسایل و ابزار آن را کندتر می کند که نتواند انجام دهد و در تنگنا قرار گیرد. و یا به طور کلی کار او از تأثیر می افتد. و یا مقدمات برانداختن آن را از راه قیام و مبارزه علیه آن ستمگر از سوی دیگران، فراهم می سازد.

نکته سوم:

در اینجا سخنی است از دونالدسن پیرامون حضرت مهدی - علیه السلام - در مسأله ای که مورد بحث ماست، و در آن امام مهدی - علیه السلام - را به عدم توجه به یاران و طرفداران خود و بر طرف نکردن ستم از آنان منسوب می سازد، و می خواهد بدین وسیله عدم وجود آن حضرت را نتیجه گیری کند، زیرا اگر وجود داشت نسبت به یاران خود احساس مسؤولیت کرده و ظلم و ستم را از آنان دور می ساخت و با آنان در ریشه کن کردن آن همکاری می کرد، در صورتی که هیچ کاری در این زمینه انجام نداده و بلکه در طول تاریخ ظلم و ستم بسیار بوده است؛ بنابراین او وجود نداشته است.

وی گرچه این نتیجه گیری را به صراحت نگفته لیکن به اشاره و کنایه این مطلب را رسانده است؛ آنجا که گوید:

«در دوران بعد از غیبت امام، آل بویه زمام سلطه و حکومت را به دست گرفته و کوشش بسیاری برای متحد ساختن شیعیان و نیرومند کردن آنها - همچون ساختن مشاهد و گردآوری احادیث و تشجیع دانشمندان و مجتهدان - نمودند، و با وجود تمام این کوششها، امام منتظر در این دوره ای که از هر جهت شیعیان از وضعیت خوبی

برخوردار بودند، آشکار نشد.

یک قرن دیگر نیز طرفداران شیعی مذهب آل بویه، حکومت شیعی را در دست داشتند، در عین حال امام در همان غیبت و پنهانی کبری، باقی ماند.

قرن سوم با ویژگی ستم و نهضتها و روی کار آمدن بردگان و طبقات پایین اجتماع سپری شد، و باز هم امامی که در انتظارش بودند آشکار نشد.

جنگهای صلیبی، با شرکت خاندان پیامبر، بدون اینکه امامشان در میان ایشان باشد نیز سر رسید. از سوی مسلمانها زمام امر برای اعلان جهاد، در انحصار بنی عباس و خلفای فاطمی بود که توان مقاومت در برابر جنگجویان به ظاهر مسیحی داشتند، ولی در عین حال، امام ظهور خود را به تأخیر انداخت.

و بعد از گذشت چهار قرن از وفات آخرین نایب خاص، در قرن سیزدهم میلادی، جنگندگان مغول بر کشور ایران یورش برده، با سنگدلی و قساوت بی نظیری عده‌ای را کشته و شهرها را ویران کردند، ولی علی رغم تمام ویرانیها و دردها و نابسامانیها، صاحب الزمان با فراغت هر چه تمامتر به صبر خویش ادامه داده و آشکار نشد. و حتی در آغاز قرن ششم هجری، در زمان شیوخ آذربایجان و دولت جدید صفوی، امام غایب جز از طریق رؤیا و مکاشفه به پیروان خود نیوست و فقط برای این پادشاهان - چنانکه ادعا می کنند - آشکار می شد. (۱)

با اینکه در این گفتار، چندین نکته قابل بررسی و نیازمند بازنگری است، ولیکن آنچه اهمیت دارد بررسی اشکال مهمی است که در نظر دونلدسن بوده و عبارت است از: استبعاد وجود امام مهدی - علیه السلام - به سبب آشکار نشدن آن حضرت به هنگام احتیاج به وجود او که بیاید و ظلم و ستم را از شیعیان خود و عموم مسلمانها برطرف سازد.

پاسخ این اشکال با توجه به آنچه قبلاً گفته شد، روشن شده است و اکنون آن را در قالب چند صورت یاد آور می شویم:

(۱) عقیده الشیعه از دونلدسن / ۳۴۸، ۳۴۹.

اولاً: ما در هیچ موقعیتی و تحت هیچ شرایطی، نباید توقع داشته باشیم امام مهدی - علیه السلام - به طور کامل ظاهر شود، زیرا آن حضرت برای گسترش عدالت جهانی در صحنه گیتی ذخیره شده، نه برای از بین بردن ظلم موقت و محدود، و یا برای پیوستن به اشخاص معین و مشخص. و این مطلب دانسته شد که شتاب در ظهور پیش از رسیدن زمان آن، موجب از هم پاشیدگی و آشفتگی در برنامه ریزی الهی برای روز موعود می شود. چرا که موفقیت آن حضرت، وابسته به شروط معین و موقعیت های خاصی است که پیش از روز موعود بر آورده نمی شود و دانستیم هر چیزی که از بر آوردن آن باز دارد، طبق اراده خدا و اراده خود حضرت مهدی - علیه السلام - وجود آن امکان ندارد، هر چند که مهم و یا دشوار باشد.

ثانیاً: ما لا اقل می توانیم احتمال دهیم که برخی از انحاء ظلم و ستمهایی که در طول تاریخ انجام گرفته است، همچون جنگهای صلیبی، از سوی حضرت مهدی - علیه السلام - قابل دفع و جلوگیری نباشند و برنامه ریزی سری و پنهانی و یا عمل عادی، فایده ای در رفع آنها نداشته باشد و حضرت به تنهایی نتواند کاری بکند. و در این صورت که کاری از آن حضرت ساخته نباشد، دیگر در مقابل آن وظیفه ای نخواهد داشت و از انجام آن معذور است.

ثالثاً: بسیاری از موارد ظلم، فاقد نخستین شرط از دو شرطی که برای کارهای حضرت مهدی - علیه السلام - گفتیم، می باشند. پس خواه ناخواه آن حضرت برای رفع آنها اقدامی نمی کند و اینها آن مواردی است که لازمه دخالت در آنها، فاش شدن امر آن حضرت و منتفی شدن غیبت اوست.

رابعاً: بسیاری از موارد ظلم، واجد شرط دوم از دو شرط گذشته نیست. بدین اعتبار که وجود آن ظلم، موجب گسترش استعداد و آمادگی و احساس مسؤولیت در امت می باشد و این خود یکی از شرطهای مهم برای روز موعود است و قبلاً گفتیم که لازم نیست امام - علیه السلام - برای از بین بردن اینگونه ظلمها کوشش کند. زیرا اگر این گونه ظلمها را از بین ببرد، شرط اساسی و عمده ظهور را از بین برده است، و این از نظر اسلام امکان تحقق ندارد.

بنابراین دیگر اقسام ستمی که گاهی در تاریخ روی داده، با یکی از این

نمونه‌ها تطبیق می‌کند که هرگاه حضرت بخواهد آنها را از بین ببرد با وظیفه اسلامی خویش مخالفت کرده و اگر به طور حتم نگوییم، لا اقل احتمال این مخالفت خواهد بود. و البته که هیچگاه حضرت دست به چنین خلافی نمی‌زنند. بنابراین هیچگونه پیوستگی و ملازمتی میان وجود امام مهدی - علیه السلام - و ایستادگی آن حضرت در مقابل این، گونه ظلمها و بدیها نیست، تا آقای دونلدسن بتواند نبود حضرت بقیه الله را از آنها استنتاج کند. و اما دیگر ستمها را، چنانکه گفتیم، طبق تکلیف شرعی و مسؤولیت اسلامی خویش، از بین می‌برد و در حدود شرایط خاص اسلامی، به صورت یک فرد عادی جامعه - نه با عنوان امامت و مهدویت - در مقابل آنها ایستاده و برای از میان برداشتن آنها می‌کوشد.

فصل سوم

زندگی خصوصی حضرت مهدی علیه السلام

در این باره، در چندین زمینه می‌توان سخن گفت:

امر اول: ازدواج حضرت مهدی (ع) و فرزند داشتن ایشان

از دو جهت می‌توان در این زمینه بحث کرد، یکی از جهت قواعد عمومی و دیگری از دیدگاه اخبار و روایات.

دیدگاه نخست: بر حسب قواعد و قوانین عمومی

این مسأله را با دو نظریه موجود درباره غیبت بررسی می‌کنیم:

طبق نظریه اول - که عبارت از مخفی شدن بدن آن حضرت از دیده‌ها می‌باشد - با صرف نظر از اخبار و روایات وارده در این باب، باید معتقد باشیم که آن حضرت - علیه السلام - تا کنون از دواج نکرده و تا پایان غیبت نیز ازدواج نخواهد کرد. و اشکالی هم نخواهد داشت، زیرا آن حضرت هر چیزی را که با غیبت منافات داشته باشد، نباید انجام دهد. بنابراین جایز نیست که ازدواج نماید، زیرا با غیبت منافات داشته و مستلزم آشکار شدن وضعیت امام - علیه السلام - خواهد بود. چرا که ازدواج با وجود غیب بودن بدن حضرت امکان ندارد و اگر بخواهد ظاهر شود و ازدواج کند، این همان محذوری است که باید از آن دوری کند، زیرا با هدف آن حضرت منافات دارد.

و اما فرض اینکه بگوییم آن حضرت فقط برای همسر خود آشکار می‌گردد و دیگران نمی‌توانند او را ببینند، اگرچه از نظر عقلی اشکالی ندارد و امکانش وجود دارد، ولیکن خیلی بعید است، به طوری که چنین احتمالی نمی‌دهیم. زیرا باید پیش از آنکه امام - علیه السلام - با این زن ازدواج کند، از هر جهت مورد اطمینان باشد و جزء یاران مخصوص و ویژه حضرت مهدی - علیه السلام - باشد؛ به طوری که هیچ‌گونه خطری از سوی او متوجه آن حضرت نباشد. و چنین زنی - اگر بگوییم بالفعل وجود ندارد - وجود وی در میان زنان عالم بسیار بعید و نزدیک به عدم است. تا چه رسد به اینکه بگوییم در هر نسلی یک زن با این خصوصیات یافت می‌شود. (۱)

بنابراین طبق نظریه اول، زندگانی بدون همسر در طول غیبت کبری، برای امام مهدی - علیه السلام - ضروری و لازم است.

و اما طبق نظریه دوم، که بنا بر آن عنوان و شخصیت امام - علیه السلام - پنهان است، تمام اشکالات وارد بر نظریه اول، دیگر موضوعی نخواهند داشت. زیرا اگرچه برای آن حضرت، ازدواج کردن با شخصیت واقعی خود - با توجه به عدم وجود همسری با خصوصیات مطلوب که ذکر شد - امکان ندارد، ولی بدون تشخیص و به صورت ناشناخته، اشکالی پیش نخواهد آمد و خیلی هم آسان خواهد بود. بدین صورت که همسر آن حضرت در دوران عمر خود، ایشان را نشناخته، و بر فرض که در ذهن وی سؤالی پیش آید - که چگونه حضرت با مرور زمان پیر نمی‌شود و... - حضرت مهدی - علیه السلام - می‌تواند با برنامه‌های ویژه‌ای او را طلاق داده و از خود دور سازد؛ و یا اینکه شهری را که در آن زندگی می‌کند، عوض کند و در جای دیگر با شخص دیگری ازدواج نماید.

حال که این گونه ازدواج امکان دارد، می‌توانیم بگوییم که آن انجام گرفته

(۱) مؤلف محترم مسأله را زیاد از حد مشکل گرفته است و لابد در عراق به چنین زنانی برخورد نکرده و آسان نیافته‌اند. از کجا معلوم که حضرت نتواند بیابد و شناسایی کند و طبق اصطلاح مشهور: «عدم الوجدان لا يدل علی عدم الوجود» خلاصه از نظر این جانب، وجود چنین بانوی با فضیلتی به تعداد ناد، چندان هم محال نیست. (مترجم)

و حضرت در دوران غیبت کبری، همسر گزیده است، زیرا این کار با سنت مؤکد اسلامی و دستورات فراوان به ازدواج و تشویق و ترغیب بسیار بر آن، تطبیق می‌کند؛ و تبعیت از این سنت، برای حضرت مهدی - علیه السلام - لازمتر از دیگران است. مخصوصاً اگر معتقد باشیم که معصوم - تا آنجا که ممکن باشد - ترک مستحب نکرده و مکروه انجام نمی‌دهد و به عصمت حضرت مهدی - علیه السلام - نیز ملتزم باشیم؛ چنانکه صحیح نیز همان است. پس در صورتی که ازدواج امکان داشته و منافی غیبت نباشد، بر آن حضرت - علیه السلام - لازم می‌شود. و با این برداشت و تصور، امکان دارد که در هر نسل و یا اینکه در بیشتر نسلها امام - علیه السلام - را فرزندان بسیاری باشد که نسل آنان نیز با مرور زمان گسترش یابد. زیرا ایشان شخصیت حقیقی خود را به فرزندان مستقیم و همسر خود معرفی نمی‌کند، تا چه رسد به ذریه و اولاد فرزندان.

از گسترش این نظریه یک مطلب جلو گیری می‌کند - اگر خود دلیلی بر نداشتن فرزند نشود - و آن عبارت است از اینکه داشتن فرزند معمولاً همراه با شناخته شدن آن حضرت و روشن شدن وضع ایشان است. زیرا سالهای اندک، و بلکه بیست سال و سی سال را می‌شود به صورت ناشناس، همراه زن و فرزند زندگی کرد چنانکه امکان دارد در صورت التفات و متوجه شدن همسر از وی دوری گزید، ولیکن دور بودن و ناشناخته ماندن نسبت به ذریه و فرزندان مشکل است. زیرا آنها - یا لاقلاً برخی از آنها - می‌خواهند پدر خود را بشناسند و حسب و نسب خود را بدانند و لذا پیوسته آن حضرت زیر نظر آنها بوده و مورد شناسایی قرار می‌گیرد و لذا نمی‌تواند برای زمانی طولانی خود را از دیده‌ها مخفی نگاه دارد و کسی از راز او آگاه نشود. و بعد از گذشت پنجاه و یا هفتاد سال، وقتی فرزندان ملاحظه کردند که آثار پیری در او ظاهر نشده و همچنان جوان باقی مانده است، لاقلاً این احتمال به ذهن آنها راه پیدا می‌کند که نکند وی حضرت مهدی - علیه السلام - است و یا فردی استثنایی است که باید در باره او تحقیق بیشتری بشود. و این جستجو و پیگیری خلاصه به نتیجه می‌رسد و احتمال شناخته شدن آن حضرت در میان هست و این مطلب با غیبت و پنهانی امام - علیه السلام - منافات دارد. و اگر همه اولاد او مراقبت و مواظبت از او را چندین

نسل پیگیری کنند به طور حتم وضع حضرت روشن خواهد شد. و اما این فرض که حضرت مهدی - علیه السلام - با زن و فرزندان زندگی کرده و به پیری می‌رسد و آثار پیری در او پدیدار می‌گردد، و آنگاه از دیده‌ها پنهان می‌شود و به طور معجزه آسا جوانی خود را باز می‌یابد و بار دیگر ازدواج جدیدی می‌کند و این وضع را همین‌طور ادامه می‌دهد، این فرض یک نظریه بی‌سودهای است که چندین اعتراض بر آن وارد می‌شود، که بهترین آن اعتراضات همین است که این مسأله با قانون معجزه منافات دارد، چرا که ازدواج کردن و اولاد داشتن، ارتباطی با هدایت مردم ندارد تا بدان جهت معجزه‌ای روی دهد.

بنابراین باید بپذیریم که اولادی که وجودش با غیبت منافات داشته باشد برای آن حضرت نیست، چه اینکه اصلاً وجود نداشته باشد و یا اگر هم تعداد کمی باشند، نسب خود را نمی‌شناسند. و شاید ما با برخی از آنها برخورد کنیم ولی اثبات نسب آنها محال است.

پس آنچه از قواعد عمومی به دست می‌آید، این است که امام - علیه السلام - ازدواج نموده ولیکن به احتمال زیاد فرزندی ندارد. نه از آن جهت که نقصی در آن حضرت و یا همسرش باشد، بلکه خدا چنین خواسته و یا امام - علیه السلام - خود عمداً از دارا شدن فرزند جلوگیری می‌کند تا رازش آشکار نشده و امرش محفوظ بماند.

دیدگاه دوم: بر حسب اخبار و روایات

در اخبار و روایاتی که دلالت بر وجود همسر و اولاد برای امام مهدی - علیه السلام - دارند، با دو شکل و یا دو گروه روایت مواجه می‌شویم:

گروه اول:

اخباری که به طور مجمل بر داشتن زن و فرزند دلالت دارند، به نحوی که معلوم نیست این مطلب در زمان غیبت است یا بعد از ظهور و نیز معلوم نیست ازدواج با عنوان واقعی آن حضرت صورت گرفته است و یا با شخصیت و عنوان ثانوی و بدلی. در آینده توضیح خواهیم داد که اینگونه اخبار مربوط به بعد از

ظهور است و یا اگر مربوط به زمان غیبت است، به صورتی است که موجب آشکار شدن وضع امام - علیه السلام - نگشته و با غیبت منافات ندارد.

گروه دوم:

روایاتی که دلالت بر ازدواج آن حضرت و وجود فرزندی برای ایشان، در دوران غیبت کبری می‌کند. در این باب سه روایت موجود است:

خبر اول: روایتی است که مرحوم حاج میرزا حسین نوری - قدس سره - در کتاب "تجم ثاقب" از کتاب غیبت شیخ طوسی و کتاب غیبت نعمانی نقل کرده است. وی با سند معتبر از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت: از حضرت صادق - علیه السلام - شنیدم که می‌فرمود:

«صاحب این امر را دو غیبت است. یکی از آن دو آنقدر طول می‌کشد که برخی گویند: مرده است. و دیگری گویند: کشته شده است. و برخی دیگر گویند: از بین رفته است. بر اعتقاد به وجود او جز عدد اندکی از یارانش باقی نمی‌مانند. هیچیک از فرزندان و نه دیگری، از جای او خبر ندارد، مگر آن کس که کارهای او را انجام می‌دهد.»^(۲)

خبر دوم: روایت کمال الدین انباری است که مضمون آن را در مسأله چهارم ذکر خواهیم کرد.^(۳)

خبر سوم: روایت زین الدین مازندرانی است که از چندین جهت با روایت دوم شباهت دارد، به طوری که در فصل آینده خواهیم دید.^(۴)

بررسی روایات:

اما به هیچ یک از این سه روایت نمی‌توان استدلال کرد، بدین معنی که بر فرض صحت سند این روایات، بیش از آنچه را که قواعد عمومی اثبات کرده‌اند چیزی را اثبات نمی‌کنند.

و اما روایت نخست، از چندین جهت استدلال به آن صحیح نیست:

(۲) نجم ثاقب / ۲۲۶؛ غیبت طوسی / ۱۰۲.

(۳) نجم ثاقب / ۲۱۷.

(۴) نجم ثاقب / ۲۸۴.

جهت اول: دلیلی بر این نیست که در این روایت یادی از فرزند برای آن حضرت شده باشد، زیرا شیخ طوسی و شیخ نعمانی این روایت را با یک عبارت نقل کرده‌اند، با این تفاوت که شیخ طوسی گفته است: هیچیک از فرزندان و نه دیگران از جای او خبری ندارد. (۵) و شیخ نعمانی روایت کرده است که: نه هیچیک از دوستان و نه دیگران، از جایگاه او اطلاعی ندارند. (۶) بنابراین، با توجه با اختلاف نسخه‌ها در آن قسمت از حدیث که شاهد آورده شده است، راهی برای استدلال توسط آن وجود ندارد.

جهت دوم: بر فرض که وجود لفظ "ولد" -فرزند یا فرزندان- را در روایت بپذیریم، این روایت بیش از آنچه را که مقتضای قواعد -طبق نظریه دوم برای غیبت- بود نمی‌رساند. زیرا امکان وجود فرزندی برای آن حضرت که پدر خویش را شناسد و از وضعیت او آگاه نگردد، مطرح می‌باشد و نیز امکان دارد که امام -علیه السلام- همسری داشته باشد که بر فرض آگاهی خود او از شخصیت واقعی آن حضرت، کسی را از آن مطلع نساخته و موضوع را از فرزندانش پوشاند. ولیکن فرزند یا فرزندان که با آن حضرت معاشرت داشته و پدر خود را شناسند، به صریح روایت منتفی است، چنانکه طبق قواعد عمومی نیز، این امر منتفی می‌باشد.

جهت سوم: کمترین احتمالی که در این مورد وجود دارد این است که مقصود از عبارت «هیچیک از فرزندان و نه دیگران، از جای حضرت آگاه نیستند» مبالغه در شدت پنهانی باشد. بدین معنی که اگر هم بر فرض آن حضرت را فرزندی باشد، حتی او هم از شخصیت حقیقی حضرت آگاه نخواهد بود، تا چه رسد به دیگران. و لذا -چنانکه واضح است- این عبارت دلیلی بر وجود فرزند بالفعل نمی‌باشد. و همین اندازه که چنین معنایی برای روایت محتمل باشد، برای ساقط کردن استدلال بدان، کفایت می‌کند، زیرا آنگاه که احتمال به میان آید، استدلال باطل است.

(۵) غیبت طوسی/ ۱۰۲.

(۶) غیبت نعمانی/ ۱۷۲.

و اما دو روایت دیگر - که به زودی آنها را ملاحظه خواهیم کرد - مدلول مشترک آن دو این است که امام - علیه السلام - در طول غیبت کبری، در بعضی از جزایر دریای مدیترانه سکونت گزیده و دارای همسر و فرزند می باشد، و در آنجا یک جامعه نمونه اسلامی که از فرزندان و یاران و پیروان نیکوکار آنان تشکیل شده است، بنیان نهاده است و در آن جامعه به طور پنهانی زندگی می کنند و سرپرستی و زمامداری آنجا را فرزندان آن حضرت بدست دارند.

مشروح مضمون این روایات و توضیح نقاط ضعف آنها را به زودی عرضه خواهیم داشت و در اینجا بررسی دو اشکال کفایت خواهد کرد:

اشکال اول: این دو روایت از پایه و اساس درست نیست، زیرا چنانکه توضیح آن به زودی خواهد آمد، بر همان پایه ای بنا شده که نظریه اول بر آن پایه گذاری شده بود و بطلان آن را ثابت کردیم.

اشکال دوم: بر فرض صحت این دو روایت، مدلول آنها بیش از آنچه که قواعد عمومی مقتضی بود، نمی باشد، زیرا نهایت آنچه از آن دو به دست می آید این فرض است که حضرت گاهی همسری با ایمان و مورد اطمینان را برگزیده و او هم موضوع را پنهان نگه داشته و آن حضرت را حتی به فرزندان خود نیز نشاناسانده است، و اگرچه فرزندان انتساب خود را به امام - علیه السلام - می دانند ولیکن او را ندیده و از مکانش خبر ندارند. خلاصه آنکه برای صدق دو روایت کافی است که آن حضرت در طول دوران غیبت یک بار ازدواج کرده باشد، و قواعد عمومی منافاتی با آن ندارد.

بنابراین در روایات چیزی را نمی بینیم که توسط آن بر بیشتر از آنچه که از قواعد عمومی بدست آورده ایم، بتوان استدلال نمود.

امر دوم: مکان و جایگاه حضرت بقیه الله در طول غیبت کبری

در کتاب تاریخ غیبت صغری، دیدیم که حضرت مهدی - علیه السلام - به محمد بن ابراهیم بن مهزیار فرموده است:

«ای فرزند مهزیار، پدرم ابا محمد (امام عسکری - علیه السلام -) با من

پیمان بسته، که با مردمی که مورد غضب خداوند قرار گرفته‌اند و نفرینشان کرده و در دنیا و آخرت خوار و ذلیلشان نموده است، و عذاب دردناک برایشان مقرر ساخته، همسایه نشوم. و به من دستور داده که جز در دامنه‌های صعب العبور کوهها و خرابه‌های شهرها، جایی سکنا نگزینم...»

این روایت دلالت دارد بر اینکه جایگاه حضرت مهدی - علیه السلام - در بیابانها و صحراهای دور دست است و این مطلب، هم در دوران غیبت صغری، و هم در غیبت کبری بوده است، و با هر دو نظریه درباره غیبت سازگار می‌باشد. اما قبلاً یاد آور شدیم که این مطلب اگرچه به خودی خود محتمل است ولی با بسیاری از روایات دیگر که دلالت بر وجود و حضور آن حضرت در مکانهای دیگر دارد، مخالف است، که مهمترین آنها روایات مشاهده است در دوران غیبت صغری و کبری، مگر اینکه فرض کنیم که آن حضرت - علیه السلام - توسط اعجاز بدانجاها رفته است، که نیازی به چنین فرضی نداریم، زیرا معجزه به هنگام اتمام حجت اقامه می‌شود و در اینجا نیازی بدان نیست.

از دیدگاه قواعد عمومی:

از این روایت که بگذریم، آنچه باقی می‌ماند، بحث در مورد مکان حضرت بقیه الله - ارواحنا فداه - یک بار بر حسب قواعد عمومی - به مقتضای دو نظریه اصلی در زمینه غیبت - و بار دیگر بر اساس روایات خاصی که می‌توان در این مورد بدانها استدلال نمود، می‌باشد.

اما نظریه اول، یعنی پنهان شدن جسم حضرت، مقتضی آن است که مکان امام - علیه السلام - بطور کلی ناشناخته باشد، مگر به هنگام مشاهده در جایی که مصلحت اقتضاء کند.

و اما طبق نظریه دوم، یعنی پنهان بودن شخصیت و عنوان امام - علیه السلام - چنانکه قبلاً روشن ساخته‌ایم، امکان دارد آن حضرت در هر مکانی که اراده کند، زندگی نماید و به هر جا که می‌خواهد برود، چه در شهر و چه در بیابان و صحرا، و یا در دریا و فضا، بدون اینکه کسی را متوجه خویش گرداند و رازی را آشکار سازد. و گفتیم که شایسته نیست برای آن حضرت - علیه السلام - فقط

یک جا را برای همیشه و یا در اغلب اوقات در نظر بگیریم، زیرا لازمه آن، عادتاً جلب شدن توجه مردم به شخصیت حقیقی آن حضرت و بر طرف شدن غیبت وی می باشد. پس برای رفع شک و تردید مردم نسبت به خود، بایستی خود را جابجا سازد و هر مدتی را در یک شهر سکنا گزیند.

از دیدگاه روایات:

و اما از نظر روایات مخصوصه ای که در این باره رسیده است، با چند روایت روبرو هستیم:

اول: روایت منضل بن عمر که قبلاً گذشت و در آن می گفت:

«بر جای حضرت، هیچ یک از فرزندان و نه دیگران، جز آن کس که کارهای شخصی ایشان را انجام می دهد، کسی آگاه نیست.»

دوم: خبر کمال الدین انباری که بدان اشاره کردیم.

سوم: خبر زین العابدین مازندرانی که گذشت.

دو روایت اخیر در این مطلب مشترک می باشند که حضرت مهدی - علیه السلام - در جزایر ناشناخته ای در دریای ایض میانه - مدیترانه - ساکن می باشد، و گویا این اخبار با روایت ابن مهزیار مطابق می باشند که امام - علیه السلام - جز در دره های صعب العبور و خرابه های شهرها ساکن نمی باشد و با مردمی که مورد حشم و غضب خداوند قرار گرفته اند، همسایه نخواهد شد.

و پیشتر گذشت که اساس این دو روایت همان اساس نظریه اول می باشد، و لذا باطل و نامعتبر می باشند.

چهارم: روایت ابوبصیر از امام باقر - علیه السلام - است که می فرماید:

«برای صاحب این امر چاره ای از کناره گیری نیست. و در کناره گیری اش بایستی از نیرویی برخوردار باشد. و با داشتن سی نفر همراه، دیگر تنهایی و دلتنگی نخواهد داشت. و طیبه جایگاه خوبی است.» (۷)

(۷) قال الباقر (ع): لا بد لصاحب هذا الأمر من عزلة ولا بد في عزلة من قوة، وما بثلاثين من

وحشة، ونعم المنزل طيبة: غیبت طوسی / ۱۰۲.

بررسی احادیث:

حدیث اخیر با روایت اول در دلالت بر کناره گیری حضرت بقیة اللہ و دوری وی از مردم مشترک است و از این جهت با آن متفاوت است که روایت اخیر چنین می‌رساند که گروهی از مردم در هر زمانی حضرت را شناخته و به او پیوسته و تنهایی را از او برطرف می‌سازند، ولی روایت اول این مطلب را نفی کرده و می‌گفت که هیچ کس جز خدمتکار ویژه امام از مکان وی آگاه نیست. و نیز روایت اخیر مکان حضرت را در "طیبه" می‌داند که همان مدینه حضرت رسول -صلی اللہ علیہ و آلہ- می‌باشد.

بنابر این در این جا سه نکته است که باید به بررسی آنها پردازیم و بهتر آن است که از نکته آخری آغاز کنیم:

نکته اول در پیرامون مطلبی است که در روایت ابوبصیر است، که حضرت در مدینه سکنا گزیده و در آنجا به سر می‌برد. این مطلب را روایت ابن‌مهزیار - که طبق آن جای حضرت فقط بیابانها و صحراها می‌باشد - نفی می‌کند. و نیز با روایاتی که دیدار امام -علیه السلام- را در دوران غیبت صغری و کبری، در جاهای دیگری غیر از مدینه نقل کرده‌اند، منافات دارد. با در نظر گرفتن این مطالب روایت ابوبصیر قابل استدلال نخواهد بود.

با صرف نظر از این منافات و تناقض، به سر بردن در مدینه، با قواعد عمومی که دانسته شد - چه نظریه اول را قبول داشته باشیم و چه نظریه دوم را - منافاتی ندارد.

و اما بنابر نظریه پنهانی بدن آن حضرت، پس امکان این هست که محل سکونت آن حضرت را در مدینه فرض کنیم و هیچ گونه اشکال و یا دشواری پیش نخواهد آمد.

و اما بنابر نظریه پنهانی عنوان و شخصیت، باید سکونت در مدینه را طوری در نظر بگیریم که کسی از وضع آن حضرت آگاه نگردد. زیرا زندگی کردن برای مدتی طولانی در یک مکان، عادتاً سبب جلب توجه مردم و شناخته شدن امام -علیه السلام- می‌شود. پس به ناچار باید فرض کنیم که در هر دوره در یک جا

زندگی می‌کند، به طوری که اگر معدل‌گیری کنیم، بیش از هر جای دیگر در مدینه سکونت داشته باشد. و اینگونه سکونت در یک شهر موجب پیدایش ظن و گمانی نسبت به شخصیت آن حضرت نمی‌گردد.

و شاید این برای امام - علیه السلام - مناسب‌تر باشد؛ زیرا که آن حضرت مجاورت مدفن و روضه مبارکه جد بزرگوار خویش حضرت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - را، و نیز نزدیک بودن به مکان حج را - برای اینکه هر ساله این سنت را بجا آورد - دوست دارد.

بخصوص آنکه اغلب ساکنان مدینه در اکثر قرنهای تاریخ اسلام - اگر نگوییم در تمامی آنها - از ریشه منکر وجود آن حضرت بوده‌اند و کسی در فکر وی نبوده تا بخواهد از جا و مکان حضرت اطلاعی به دست آورد و او را بشناسد.

نکته دوم در باره اختلاف مضمون دو روایت، پیرامون معاشرت و عدم معاشرت بعضی از مردم با آن بزرگوار می‌باشد.

برای سنجش این دو موضوع باید مضمون آن دو را بر قواعد عمومی عرضه کنیم و بینیم کدامیک مطابقت بیشتری دارد. نتیجه موازنه و سنجش، بر حسب اینکه کدامیک از دو نظریه اساسی در مورد نحوه غیبت درست باشد، اختلاف پیدا می‌کند.

اگر نظریه اول را بپذیریم، ترجیح با روایت مفضل بن عمر است، گرچه از تمام جهات با آن نظریه تطبیق نمی‌کند، زیرا در این روایت آمده است که خدمتکار مخصوص حضرت، آن بزرگوار را می‌شناسد و خدمت ایشان می‌رسد.

اما اگر نظریه دوم را بپذیریم، بهتر آن است که روایت ابوبصیر را قبول کنیم. اگرچه این هم از تمام جهات مطابقت نخواهد داشت، زیرا معاشرین و آشنایان حضرت مهدی - علیه السلام - را در هر زمان، در سی نفر منحصر می‌سازد، به طوری که اگر آنها نباشند، آن حضرت - علیه السلام - در تنهایی و دلتنگی به سر می‌برد، ولی طبق نظریه دوم نیازی به سی نفر نخواهد داشت، زیرا می‌تواند به صورت ناشناس در اجتماعات شرکت کند و با هر کس که می‌خواهد تماس بگیرد. آری می‌شود گفت که فقط سی نفر هستند که می‌توانند از موقعیت و

واقعیت آن حضرت آگاهی داشته باشند. اما البته این توجیه - اگرچه باریک و دقیق است - ولی طبق آن، دیگر نبود آن سی نفر موجب تنهایی دلتنگ سازنده نخواهد بود.

نکته سوم مطلبی است که هر دو روایت در آن صراحت دارند، و آن اینکه آن حضرت از مردم کناره گیری می کنند. این مطلب را به یکی از دو وجه ذیل می توان حمل نمود:

وجه اول اینکه به اعتزال و کناره گیری نسبی تفسیر شود. بدین معنی که حضرت مهدی - علیه السلام - به صفت حقیقی خود، میان مردم نیست، گرچه به صورت یک فرد معمولی، در بین آنان به سر می برد. و این مطلب با نظریه دوم - پنهانی عنوان - سازگار است، اگرچه با ظاهر دو روایت مخالفت دارد، و هر کس آن دو را بخواند، این مخالفت برایش روشن خواهد شد.

وجه دوم کناره گیری آن حضرت از مردم به طور مطلق می باشد. این وجه، با نظریه اول نزدیکتر است، زیرا آن مستلزم کناره گیری مطلق است. و با نظریه دوم منافاتی ندارد، زیرا امکان دارد که امام - علیه السلام - در حال دوری و کناره گیری از مردم دیده شود، ولیکن شناخته نشود. اما نیازی به این فرض نیست، زیرا در صورت شناخته نشدن، دیگر کناره گیری لازم نیست، مگر در مواردی که بودن در میان مردم، موجب آشکار شدن موقعیت آن حضرت - علیه السلام - گردد.

امر سوم: نام فرزندان حضرت مهدی (ع) و محل سکونت و اعمال آنان

روایت انباری، که بدان اشاره شد، گویای این مطلب است که امام - علیه السلام - در جزایر ناشناخته ای در دریای مدیترانه، فرزندان را دارد، بدین ترتیب:

۱- طاهر بن محمد بن الحسن، فرمانروای یکی از این جزایر به نام "زاهره" (۸)

۲- قاسم بن محمد بن الحسن، فرمانروای جزیره "رائقه" (۹)

(۸) نجم ثاقب / ۲۲۰، ۲۲۱.

(۹) نجم ثاقب / ۲۲۲.

۳- ابراهیم بن صاحب الامر، حاکم شهری به نام "صافیه" (۱۰)

۴- عبدالرحمن بن صاحب الامر، حاکم شهر "طلوم" (۱۱)

۵- هاشم بن صاحب الامر، حاکم شهر "عناطیس" (۱۲)

تمام اینان، تحت نظر پدر خویش حضرت صاحب الامر - عجل الله تعالی فرجه - حکومت می کنند، گرچه این روایت دلالت ندارد بر اینکه آیا پدر خویش را می بینند یا نمی بینند.

از آنجا که واقعه روایت شده، مربوط به قرن ششم هجری (۱۳) می باشد که از تولد حضرت چهار صد سال گذشته، و نیز احتمال نمی دهیم که طول عمر فرزندان و همسر حضرت به شکل غیر عادی بوده و از عمر دیگران بیشتر باشد؛ بنابراین بر فرض صحت روایت، آنچه روشن می شود این است که آن حضرت در آن دوران دارای همسر و فرزند بوده است. و قبلاً گفتیم ازدواج آن حضرت در صورتی است که همسری قابل اطمینان و دارای بالاترین مراتب اخلاص وجود داشته باشد، تا آن حضرت را شناخته و در پنهان نگاهداشتن ایشان همکاری کند، به طوری که حتی برای فرزندان هم ناشناس بماند، اگرچه ممکن است انتساب خود را به حضرت بدانند.

اما ازدواج و یا فرزند داشتن آن حضرت، پیش از قرن ششم و یا بعد از آن را روایت متعرض نشده، و لذا بستگی به قواعد گذشته دارد. و به عدم صحت این روایت، قبلاً اشاره شد و تفصیل آن خواهد آمد.

و اما روایت مازندرانی که در مضمون شبیه این روایت است، تاریخ آن، قرن هفتم می باشد و دلالت دارد بر وجود جزایری در دریای مدیترانه که بزرگترین آنها جزیره خضراء است که یکی از نایبان خاص حضرت بر آن حکومت می کند، که نامش محمد و لقبش شمس الدین می باشد. وی یکی از نوادگان

(۱۰) نجم ثاقب / ۲۲۲.

(۱۱) نجم ثاقب / ۲۲۲.

(۱۲) نجم ثاقب / ۲۲۲.

(۱۳) نجم ثاقب / ۲۱۷.

حضرت است که با پنج پشت به ایشان می‌رسد^(۱۴) ولی روشن نیست که وی به یکی از فرزندان که در روایت قبل آمده‌اند منتسب باشد. و ظاهراً بعید است که در طول یک قرن پنج نسل پشت سر هم به وجود آیند، مگر اینکه فرض کنیم آن حضرت همسران متعدد داشته و یا تناسل اولاد او سریع بوده است.

ظاهر این روایت آن است که فرزندان مستقیم آن حضرت و یا اولاد آنها نیز همزمان با این شخص در حیات نبوده‌اند، والا نواده پنجم به حکومت نمی‌رسید، مخصوصاً که روایت گویای آن است که پدران این شخص از او برتر و شایسته‌تر بوده‌اند؛ زیرا او حضرت را مشاهده نمی‌نموده است، در حالی که پدرش اگر چه خود حضرت را نمی‌دیده ولی صدای وی را می‌شنیده است، و نیز جدش هم حضرت را می‌دیده و هم صدایش را می‌شنیده است.^(۱۵) و روشن است که هر چه ارتباط یک شخص بیشتر باشد فضیلت و اخلاص او نزد آن حضرت بیشتر است.

صحت و عدم صحت این روایت را در امر چهارم بررسی خواهیم کرد.

امر چهارم: بنیانگذاری جامعه نمونه اسلامی

در دوران غیبت کبری، توسط حضرت بقیه الله (ع)

دو روایت انباری و مازندرانی، که قبلاً به آنها اشاره شد، دلالت بر تأسیس چنین جامعه‌ای دارند، ولی قرائن عقلی و نقلی دیگری وجود آن را نفی می‌کنند. در اینجا مایلیم ویژگیهای فکری و اجتماعی و علمی و سیاسی چنین جامعه نمونه‌ای را با دست آورده‌های آن در زمینه رفاه و آسایش و بهره‌گیریهای کشاورزی و تجاری بررسی نمائیم. پوشیده نماند، در صورتی که اصل ثبوت این دو روایت و صحت آنها مورد اشکال قرار گرفت، دیگر ارزشی برای این خصوصیات و ویژگیها باقی نخواهد ماند، مگر اینکه بر فرض صحت آن در نظر

۱۴) بحار الانوار (کمپانی) ۱۴۶/۱۳؛ طبع جدید ۱۶۸/۵۲.

۱۵) بحار الانوار (کمپانی) ۱۴۶/۱۳؛ طبع جدید ۱۶۷/۵۲.

راوی بحث کنیم و از این جهت مورد بررسی قرار دهیم که برای برخی از مسلمین آینده جامعه اسلامی را از دیدگاه مکتب خود، چه به صورت یک جامعه اسلامی و دولت اسلامی، و یا نظام مخصوص حضرت مهدی - علیه السلام - بازگو کنیم. و به زودی انطباق و هماهنگی آن را با قواعد و ادله راستین اسلامی، خواهیم سنجید.

این دو روایت، هر دو بر این مطلب اتفاق دارند که در کناره‌های دریا شهرهای بزرگ بسیاری است، که امکان دارد در صحراهای یکی از قاره‌ها و یا در جزایر پهناور یکی از اقیانوسها باشند. و روایت مازندرانی صریحاً می‌گوید که در دریای ایض میانه - مدیترانه - می‌باشند و وجود همین جزایر علت نامگذاری آن دریا به بحر ایض شده است، زیرا پیرامون آنها را آب سفید رنگ صافی گرفته است که رنگش با رنگ دیگر آبهای دریا تفاوت دارد، و هرگاه کشتی‌های کافران و محاربان، وارد آن آبها می‌شود، با قدرت خداوند و توجهات حضرت بقیة الله - علیه السلام - غرق می‌شوند.

این مجموعه سرزمینی بزرگ و گسترده را در روی زمین تشکیل می‌دهد، زیرا هر یک از شهرهای آن با دیگری، دوازده و یا پانزده روز راه فاصله دریایی و یا خشکی - با وسایل مرسوم و رایج قرن ششم و یا هفتم هجری - دارد، که این مسافت تقریباً فاصله میان مکه و مدینه منوره در حجاز، و یا بصره و بغداد در عراق، می‌باشد.

با وجود پهنه گسترده و مساحت زیاد، این سرزمین را باغها و روستاهای بسیاری احاطه کرده است که به هزار و دویست روستا، در اطراف هر شهر، می‌رسد. بدین ترتیب ساکنان آن را باید بیش از ده میلیون نفر بدانیم و لذا دولت متوسطی می‌باشد که می‌تواند نمونه‌ای از یک جامعه اسلامی به بهترین روش را تشکیل دهد.

این مجموعه، از زیباترین صحنه‌های طبیعی و بهترین شرایط اقتصادی برخوردار است، به نحوی که زبان رایج آن توصیف آن نیست. و در این میان کافی است که بدانیم بسیاری از خانه‌های آنجا، از سنگ مرمر شفاف ساخته شده است و گرداگرد هر شهری، را صدها مزرعه و بوستان با هوای آزاد و

میوه‌های فراوان فرا گرفته است.

و به صریح روایت انباری، گرگ و میش با صداقت و الفت هر چه تمامتر در مزارع آنجا می‌چرند. درندگان و حیوانات، بین مردم به راحتی و آزادی گردش می‌کنند و به کسی آسیب نزده، حادثه‌ای پدید نمی‌آورند.

شهرها دارای بازارهای بسیاری هستند که کالاهای گوناگون و اجناس رنگارنگ را عرضه می‌کنند. گرمابه‌های بسیار نیز در این شهرها وجود دارند و در وسط شهر مسجد بزرگی است که برای اقامه نماز جمعه، مردم در آنجا اجتماع می‌کنند. و از سمت دریا، در اطراف شهر برج و باروهایی است که شهر را از هجوم و حمله دشمن محافظت می‌کند.

آئین ساکنان این بلاد، اسلام، و مذهبشان، شیعه اثناعشری است. اخلاق و رفتار بزرگوارانه آنان را - که باید از آن صحبت شود - انباری چنین توصیف می‌کند: بهترین اخلاق انسانهای روی زمین را دارند. در امانت داری و دیانت و راستگویی نظیری ندارند. سخنشان از بیپرده گویی و غیبت و یاوه گویی و دروغ و سخن چینی خالی است. حقوق و مالیات شرعی را می‌پردازند. بر داد و ستد آنان روح اطمینان و خوش گمانی حاکم است، بدان حد که فروشنده به خریدار گوید: برای خود وزن کن، و بردار، و برداشت حق تو، نیازی به وجود من ندارد. و به مجرد اینکه صدای اذان بلند می‌شود، مردم کارهای خود را رها کرده، مرد و زن به ادای نماز می‌پردازند.

اجتماعات مردم این شهرها، با همیاری و الفت و مهربانی همراه است، هر گاه شهر و یا جزیره‌ای نیازمند کمک و همراهی باشد، و یا مواد کشاورزی نداشته باشد، کالاهای مورد نیازشان از جاهای دیگر، به طور مجانی و رایگان، بدانجا فرستاده می‌شود.

طبق روایت مازندرانی، بر این جوامع، فرمانروای واحدی حکمرانی می‌کند - و بنا به گفته انباری، چندین حاکم از سوی حضرت مهدی علیه السلام منصوب گشته‌اند - که نایب خاص حضرت به حساب می‌آید و لذا او نماز جمعه را - به دلیل تحقق شرط وجوب آن، که وجود امام معصوم و یا نایب خاص او می‌باشد - اقامه می‌دارد.

همین فرمانروا، که نایب خاص حضرت است، نماز جماعت را نیز در اوقات آن اقامه می‌کند، و هموست که در مورد مسائل شرعی مردم فتوا می‌دهد و میان آنان قضاوت می‌کند، و به صریح روایت مازندرانی، علوم عربیه، اصول دین، و فقه را از حضرت بقیة اللہ - علیه السلام - فرا گرفته، تدریس می‌نماید. و اگر نیاز به مجادله و بحث، پیرامون مسائل اعتقادی باشد، به طور صریح و قاطع به مجادله می‌پردازد و در تمام این مناظرات پیروز می‌شود. وی، دستی‌دهنده، و سفره‌ای گشوده بر روی میهمانان دارد.

در گذشته نام چندین نفر از فرمانروایان این شهرها را ذکر کردیم. پنج نفر از آنان از اولاد آن حضرت - عجل اللہ تعالی فرجه - بودند - طبق روایت انباری - و طبق روایت مازندرانی، یکی از نوادگان حضرت حاکم و فرمانرواست.

مردم، از فرمانروای خویش، اطاعت همه جانبه دارند، و سخن آخر همیشه سخن اوست و در دل مردم ابهت و عظمت هر چه تمامتر دارد. گاهگاهی خبرهایی می‌دهد که عادتاً نباید از آنها خبری داشته باشد. مثل اینکه گاهی اسامی مسافران تازه وارد را می‌گوید و این خود نشانه راستگویی و پایه حکومت اوست. البته این پیشگویی‌ها، آگاه ساختن از غیب نیست، بلکه او اینها را از امام مهدی علیه السلام - اگر چه با واسطه - نقل می‌نماید. و خود آن حضرت - علیه السلام - عالم است به تعلیم خدای عزوجل او را، از طریق الهام و مانند آن. و لذا در روایت آمده است که راوی می‌گوید: عرض کردم: از کجا اسم من و نام پدرم را می‌دانی؟ پاسخ داد: بدان که خصوصیات و ریشه و اصل و نسب تو و مشخصات اسم تو و نام پدرت - که خدا رحمتش کند - قبلاً به من رسیده است. (۱۶) و جز این نمی‌تواند باشد که این مطالب، قبلاً از سوی حضرت مهدی - علیه السلام - به او رسیده است.

خود حضرت مهدی - علیه السلام - در این مجتمعات به صورت ناشناس، و یا کناره‌گیری از جامعه، حتی فرمانروایان، با اینکه مورد اعتماد می‌باشند،

زندگی می‌نماید و هر گاه به مسافرت و یا به حج رود، باز به همین جا برمی‌گردد. تعلیمات خود را از طریق نامه‌نگاری به حاکم می‌آموزد و نظر قاطع خود را، درباره‌ی رویدادهای اجتماعی که مردم نیازمند آنها هستند به فرمانروا ابلاغ می‌کند. چنانکه این مضمون در روایت مازندرانی وجود دارد. و بدین ترتیب آن حضرت - علیه السلام - اشراف و نظارت همه جانبه بر این حکومت نمونه دارد. یادش در آنجا زنده و به دستوراتش در این جامعه عمل می‌شود. توده‌های مردم بر اساس اخلاص و اعتقاد به او تربیت یافته و در انتظار ظهور او به سر می‌برند و این مسأله بین تمامی طبقات مردم رایج است، به طوری که در گفتار خود، فقط به آن حضرت سوگند یاد می‌کنند.

اشکالات وارد بر این دو روایت:

آنچه عرضه شد، نما و تصویری کلی است، از جامعه نمونه‌ای که حضرت مهدی - علیه السلام - تشکیل می‌دهد (بر طبق این دو روایت) ولیکن نمی‌شود این دو روایت را بطور مطلق و همه جانبه درست بدانیم، زیرا اشکالات متعددی بر آنها وارد است، که در اینجا سه اشکال مهم را یاد آور می‌شویم:

اشکال اول:

کره زمین، در این زمان، و بلکه از قرن‌ها قبل، و جب به و جب و متر به متر، شناسایی شده است و مردم بر تمام زوایا و گوشه‌های آن آگاه گشته‌اند؛ ولی با این همه هیچ کس بر چنین جایی دست نیافته و بر اینگونه جزیره‌ها و شهرها، آگاه نشده است. و اگر وجود می‌داشت، به طور حتم و مسلم شناخته می‌شد و از مهمترین مراکز اسلامی به حساب می‌آمد. بنابراین این به طور قطع چنین مکانی وجود خارجی ندارد. (۱۷)

(۱۷) البته به این قاطعیت که نویسنده محترم با خوشبینی به کشفیات و تحقیقات سیاحان و جهانگردان اظهار نظر فرموده‌اند نمی‌شود گفت. زیرا بسیاری از اماکن روی خشکی زمین، وسط دره‌ها و اواسط کویر و بالای کوهها هنوز دست تحقیق بشر بدانجا نرسیده و آنچنان نیست که و جب به و جب گزارش کرده باشند. لذا از باب اینکه «عدم الوجدان لایدل علی عدم الوجود» نمی‌شود به طور قطع و کلی انکار کرد. (مترجم)

و اما این پندار، که این سرزمین از دیدگان همهٔ جهانیان، پنهان می‌باشد، چنانکه وضع خود حضرت مهدی - علیه السلام - نیز بدین گونه است - اگر نظریهٔ اول در مورد نحوهٔ غیبت صحیح باشد - نظری است که برخی از محققین آن را ابراز داشته (۱۸) و برای تأیید آن وسعت قدرت خداوند، و روایتی را که طبق آن، حضرت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - به هنگام ادای نماز، در برخی اوقات از دید کفار مخفی می‌مانده است، شاهد آورده‌اند.

ولیکن این استدلال امکان عقلی اینگونه پنهانی را اثبات می‌کند، نه وقوع آن را. و ما نیز قدرت بی‌نهایت خداوند را در بالاتر و بزرگتر از این اندازه قبول داریم، لکن وقوع این جزایر در خارج رانفی می‌کنیم و میان پنهان شدن حضرت مهدی - علیه السلام - و یا حضرت رسول معظم - صلی الله علیه و آله و سلم - و مخفی بودن این شهرها تفاوت می‌گذاریم.

چرا که پنهان شدن حضرت مهدی - علیه السلام - و یا رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - برای این است که وجود مبارکشان از گزند آفات، مصون مانده، بتوانند به هدایت مردم پردازند و بر آنان حجت را تمام نمایند. پس پنهان شدن آنان با قانون معجزات مطابق است، زیرا آن قانون عبارت است از اینکه هر گاه کامل ساختن حجت، متوقف بر معجزه باشد، خداوند آن را به وجود می‌آورد و توسط آن نوامیس طبیعی را خرق می‌نماید و در خارج از این حد معجزه‌ای پدید نمی‌آورد. (۱۹) و بر اساس همین اصل، نظریه اول را که - نظریه خفاء بدن باشد - رد کرده، نپذیرفتیم، زیرا برای سلامتی حضرت مهدی

(۱۸) نجم ثاقب / ۲۲۷.

(۱۹) اگر مقصود از کامل ساختن حجت اینست که اتمام حجت بر منکران و ناباوران کند و می‌بایست همیشه صدور معجزات در مقابل آنان باشد تا بهانه‌ای برای ایمان نیاوردن نداشته باشند، به این معنی و با این قاطعیت نمی‌توان چنین قانونی برای معجزات وضع کرد. ولی اگر مقصود از اكمال حجت معنای وسیعی است که شامل تکمیل و استوارسازی عقیده معتقدان و تشدید و ازدیاد محبت و دوستی دوستان نیز بشود، در آن صورت قانون صدور معجزه محدود می‌شود به عدم بیهودگی و ترتب هدفی عقلانی بر آن. و در آن صورت بروز بسیاری از امور خارق‌العاده از مقام ولایت ائمه، بجا و بمورد و قابل پذیرش است. (مترجم)

- علیه السلام - و دوری ایشان از آفات، نیازی به پنهانی دائمی نیست. و اما نسبت به پنهان شدن یک شهر و یا یک جامعه اسلامی که بخواهد بطور کلی از دیده‌ها پنهان شود، برای برپا داشتن حجّت و یا اتمام آن نیازی بدان گونه پنهانی نیست، زیرا فرض بر آن است که افراد جامعه انسانی با اسلام آشنا شده و حجّت بر آنان تمام گشته و دیگر نیازی به انجام معجزه نیست، و فرض بر آن بود که در امن بودن چنین جامعه‌ای از خطر دشمنان متوقف بر پنهانی آن است و چنین مسأله‌ای در اسلام شناخته نشده و از قانون عمومی معجزات خارج است و لذا درباره آن معجزه‌ای روی نمی‌دهد. و بنابراین اگر چنین جامعه و کشوری باشد بناچار باید ظاهر و آشکار بوده باشد، که در این صورت شناخته می‌شود، و چون نه ظاهر است و نه شناخته شده، پس وجود خارجی ندارد.

و در صورتی که پنهان شدن یک جامعه مسلمان، برای برکنار بودن از آفات دشمنان، درست باشد، باید غیب شدن اجتماعات اسلامی دیگری را که در طول تاریخ، در معرض هجوم دشمنان قرار گرفته‌اند، صحیح بدانیم، ولیکن چنین چیزی روی نداده است و اگر قانون معجزات وقوع آن را ایجاب می‌نمود، به هر حال روی می‌داد.

گاهی گفته می‌شود که در این جامعه نمونه فرضی ویژگی بزرگی است که آن را از سایر جوامع ممتاز ساخته است و آن وجود حضرت مهدی - علیه السلام - در آنجا می‌باشد، بناچار جایز است خداوند این سرزمین را به غیب بودن اختصاص دهد.

ولیکن این اندیشه بطور کلی ناصحیح است، زیرا اگر سلامتی و بقا و غیبت حضرت بقیة الله، متوقف بر پنهانی آن شهرها باشد، این پنهانی امر صحیحی خواهد بود ولیکن چنین ملازمه‌ای میان سلامتی حضرت و پنهانی شهرها نیست، زیرا بنا بر هر دو نظریه اساسی که در مورد نحوه غیبت مطرح است، آن حضرت - علیه السلام - می‌تواند سلامتی خویش را در هر جای عالم که باشد حفظ کند، بدون اینکه نیازی به غیب شدن شهرها باشد، و لذا برای این جامعه دیگر ویژگی خاصی بجا نخواهد ماند.

و حتی می‌توانیم - با توجه به آنچه در مورد اتمام حجّت ذکر شد - بگوییم

که اقامه حجت بر این مجتمع نه تنها متوقف بر غیب شدن آن نیست، بلکه کامل کردن حجت بر آن متوقف بر ظاهر بودن آن و وجود آن به صورت جزئی از عالم بشری است، و این مطلب از قانون تمحیص و امتحان الهی که بر پایه عقل و نقل ثابت شده است استفاده می‌شود. چرا که یک فرد مسلمان و یا یک جامعه اسلامی، هر چقدر با هجوم امواج کفر و کفر و گشته و در مقابل انحرافات گمراه کننده مقاومت کند، و در راه دین و آیین مقدس خویش، فداکاری کند، به همان اندازه ایمانش قویتر و راسختر و اراده‌اش پابرجاتر و نیرومندتر می‌گردد. پس درگیری نظامی و یا عقیدتی او با کفر و انحراف، خود جزئی از برنامه و سنت امتحان خداوندی است، تا هر کس هلاک گشته از روی دلیل باشد و آن کس که زندگی یابد و جاویدان شود نیز با دلیل و برهان باشد.

بدین ترتیب اتمام حجت متوقف بر این برخورد و درگیری است و در بخشهای آینده این کتاب خواهیم دید که ظهور حضرت مهدی - علیه السلام - متوقف بر این آزمایش و تمحیص است. و این برخورد و این آزمایش در جامعه‌ای روی خواهد داد که ظاهر و آشکار و با سایر جوامع مرتبط باشد، نه در جامعه‌ای که در پنهانی، با راحتی به سر برد و با افکار و اندیشه‌های خود زندگی کند.

بنابراین قانون عمومی تمحیص و امتحان و قانون معجزات، با غیب بودن هر جامعه مسلمان و یا برکناری و عزلت آن از عالم، منافق می‌باشند. پس اگر این مجتمع نمونه وجود داشته باشد، باید ظاهر باشد، و چون چنین نیست، پس وجود هم نخواهد داشت.

مقصود ما از آنچه در گذشته گفتیم که این دو روایت بر همان اساس نظریه اول پایه گذاری شده‌اند، همین مطلب است و اکنون دانستیم که نظریه اختلافی جامعه از نظریه اول که خفاء بدن باشد، دورتر و بیپوده‌تر است، زیرا با پذیرفتن نظریه دوم، دیگر نیازی به این مطلب نداریم. اما نسبت به شهرها نیز هر یک از دو قانون معجزات و تمحیص و امتحان، پنهانی آنها را نفی می‌کنند.

و کاش می‌دانستم که مدعی پنهانی شهرها، چرا به سیاق دو روایت که بر وجود آن شهرها دلالت می‌کرد، توجه نداشته که سیاق آنها از دو نقطه نظر با این

عقیده منافات دارد:

نقطه نخست: مضمون روایت مازندرانی است، که دریای سفید بدان جهت بدین عنوان نامیده شده است که آب صافی همچون آب فرات، اطراف آن جزیره‌ها را فرا گرفته است و هر گاه کشتی‌های دشمنان بدانجا وارد می‌شوند، به قدرت خداوند و برکات حضرت بقیة اللہ غرق می‌گردند.

اگر این جزیره‌ها پنهان از دیده‌ها بودند، چگونه دشمنان بدانجا راه می‌یافتند؟! آری، در این صورت همان پنهانی برای حفظ و حمایت آنها کفایت می‌کرد. بنابر این وجود این آب صاف، خود بهترین دلیل بر عدم اختفای این جزایر است.

نقطه دوم: اگر اختفاء صحیح باشد، باید برای هیچکس از بیرون معلوم نباشد، بجز افرادی که در درجه عالی و ثاقت و اطمینان باشند، زیرا اگر برای دیگر افراد این مسأله کشف شود، احتمال خطر و حمله دشمنان وجود دارد. پس هنگامی که کاروان راوی در دریا به این جزیره‌ها رسیده و مسلمانها و مسیحیانی با اختلاف مذهب و روشهایی که دارند در آنجا هستند، وجود این قبیل افراد غیر مطمئن عدم اختفاء را تأکید می‌کند.

اشکال دوم:

این دو روایت انباری و مازندرانی، با بسیاری از روایات دیگر تعارض دارند. این روایات گرچه مضامین مختلفی دارند ولی همگی در نفی مضمون این دو روایت اتفاق دارند (البته هر کدام از جهت خاص خود) و در باب تعارض روایات، این قاعده ثابت شده است که هر گاه یک یا دو خبر با مجموعه بسیاری از اخبار دیگر - که مضمون مشترک آنها قطعیت پیدا کرده - تعارض داشته باشند، در این صورت آن روایات فراوان را بر آن یک و یا دو روایت مقدم می‌داریم و برای آن یک یا دو خبر اعتباری باقی نمی‌ماند.

مجموعه اخبار معارض با این دو روایت را، در چند گروه دسته‌بندی می‌کنیم:

گروه اول اخبار آزمایش و امتحان خدایی است؛ همچون فرمایش امام

باقر - علیه السلام - که فرمود:

«بسیار دور است، بسیار دور است، فرج ما روی نخواهد داد، تا وقتی که غربال شوید و سپس غربال شوید - این جمله را سه بار فرمود - تا اینکه خداوند متعال تیره‌ها را از بین ببرد و صافها را نگاه دارد.»

و مانند فرمایش حضرت صادق - علیه السلام -:

«به خدا سوگند همانا از یکدیگر جدا می‌شوید، به خدا سوگند همانا آزمایش خواهید شد، بخدا سوگند همانا غربال خواهید شد همچون غربال شدن زوان^(۲۰) از گندم.»

این قبیل اخبار و روایات بسیارند که بر قانونی الهی که به جهت آن غیبت کبری روی داده است دلالت می‌کنند و این یک قانون همگانی برای تمام افراد انسانی است و نمی‌شود آن را برای عده‌ای مخصوص و یا جامعه خاصی استثناء زد، و دانستیم که اختفا و پنهانی از دیده‌های مردم، با امتحان و تمحیص منافات دارد و مستلزم این است که این قانون عمومی شامل آن جامعه پنهان نشود. بنابراین اخباری که دلالت بر تمحیص و تصفیه می‌کنند، وجود جامعه‌ای را که مشمول مضمون آنها نشود، نفی می‌کنند.

گروه دوم شامل روایاتی است که دلالت دارند بر سکونت حضرت مهدی - علیه السلام - در اماکن دیگر، غیر از آنجا که در آن دور روایت آمده است. مانند مدینه منوره (چنانکه در یک روایت بود) و در صحراها و بیابانهای خشک (در روایتی دیگر). ما، اگرچه این روایات را مورد اشکال قرار دادیم، ولی توانائی معارضه و مقابله این دو را با دو روایت مورد بحث، نمی‌توانیم نادیده بگیریم و این دو نیز می‌توانند در بی اعتبار ساختن آن دو روایت، با مجموعه روایات دیگر متعارض، شرکت داشته باشند. علاوه بر این روایات دیگری نیز وجود دارد که دلالت بر سکونت حضرت در اماکنی دیگر دارند و فعلاً نیازی به ذکر آنها نیست.

گروه سوم اخبار و روایات بسیاری است که دلالت دارند بر مشاهده

(۲۰) گیاهی است که غالباً میان گندم می‌روید و دانه آن شبیه دانه گندم است ولی از آن کوچکتر می‌باشد و اگر خورده شود، خواب می‌آورد. (مترجم)

حضرت مهدی - علیه السلام - در غیر آن شهرها، و کثرت آن روایات به حدی است که نمی شود آنها را نادیده گرفت.

این روایات وجود آن حضرت را در برخی از اوقات، در جاهای دیگری خارج از آن مناطق مفروض اثبات می کنند، و بلکه از آنها چنین برمی آید که امام - علیه السلام - غالباً در آن شهرها زندگی نمی کنند.

این روایات، خواه ناخواه، با آن دو روایت که حضرت را غالباً در آن شهرها می دانست، منافات داشته، متعارض خواهند بود. زیرا اگر برآستی آن شهرها محل سکونت حضرت باشند، حضور آن بزرگوار در جاهای دیگر، بر سبیل تصادف و یا به صورت معجزه خواهد بود، و هیچیک از این دو قابل تصور نیست. از روی تصادف بدین جهت امکان ندارد که موارد دیدار آنقدر زیاد هستند که احتمال تصادف را برطرف می سازند. و به صورت معجزه نیز امکان ندارد، چرا که با قانون معجزات تطبیق نمی کند، زیرا اقامه حجّت متوقف بر وجود این معجزه نیست.

و بلکه می توان گفت، آنچه اخبار مشاهده به طور کلی می رسانند این است که حضرت مهدی - علیه السلام - در سرزمین عراق ساکن است و برخی اوقات که مصلحت اقتضا کند، به جاهای دیگر نیز تشریف می برند (این مسأله را در فصول آینده توضیح خواهیم داد). و بدیهی است که سکونت در عراق با سکونت رسمی در آن شهرهای فرضی منافات دارد.

گروه چهارم روایتی است که از حضرت رسول اکرم - صلی الله و علیه و آله وسلم - به تواتر رسیده است و طبق آن حضرت مهدی - علیه السلام - پس از ظهور خویش:

«يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجُورًا»:

«زمین را از عدالت و داد گستری آکنده می سازد، همچنانکه از ظلم و ستم پر شده است.»

پر شدن زمین از ظلم و جور، لازمه اش این است که بسیاری از مردم روی زمین، با اینکه بین آنها اکثر افراد جامعه اسلامی نیز وجود دارند، همگی ستمکار و منحرف باشند، به طوری که دیگر ممکن نباشد فرض شود که یک

جامعه کاملی با اخلاص و وفاداری کامل نسبت به اسلام، باقی مانده است. و عمومیتی که در این روایات وجود دارد، قابل استثناء و تخصیص بردار نیست و بنابراین وجود یک یا چندین جامعه که همگی آن به طور درست بر اسلام باقی و نسبت به آن وفادار باشند، با این روایات معارض خواهد بود. و هر گاه خبر واحد با یک خبر متواتر معارض باشد، باید متواتر را پذیرفته و واحد را رد کنیم.

ممکن است چنین به ذهن آید که: مقصود از زمینی که از ظلم و ستم پر می شود، همین زمین آشکار برای مردم است، نه زمین پنهان چنانکه در آن دو روایت بود. بنابراین منافاتی میان آن روایت متواتر و این دو خبر وجود ندارد.

پاسخ این احتمال آن است که: در اشکال اول گفته شد که این شهرها از دیده ها پنهان نیستند، بلکه فقط از برخی جستجوگران و یا جاسوسان مخفی نگه داشته می شوند؛ که البته اشکالاتی بر این فرض وارد ساختیم. بنابراین این سرزمین ها نیز داخل در همان زمین آشکار و مورد نظر روایات ظلم و جور می باشد. و با در نظر گرفتن این مطلب نمی شود گفت چنین سرزمین هایی وجود دارند.

احتمال دیگری که ممکن است به ذهن برسد، این است که این سرزمین ها در طول غیبت کبری وجود داشته و اخلاص و پایبندی آنها نسبت به اسلام در خلال این دوران دوام دارد، ولی پیش از ظهور آنها هم روی به فساد آورده و آن سرزمین ها را هم ظلم و جور فرا گیرد و در آن صورت این جمله صادق باشد که: زمین را پر از عدل و داد می کند، چنانکه پر از ظلم و جور شده است.

پاسخ این احتمال این است که این جوامع پایه ریزی بر اساس اسلام شده است تا دوام یابد و دیگر قابل انحراف نباشد، زیرا فرض این است که تحت اشراف و رعایت خود حضرت مهدی - علیه السلام - می باشند و بنابراین امکان انحراف برای آن مردم نیست. (۲۱)

(۲۱) در این قسمت نکاتی را می شود یادآوری نمود:

الف: پر شدن زمین از ظلم و جور را با انحراف و فساد باید دو چیز دانست، زیرا فساد فردی، انحراف در عقیده و ترک دستورات عبادی خداوند، با ظلم و ستم نسبت به یکدیگر تفاوت دارد. —

علاوه بر این ظلم بالسویه عدل است. برای پر شدن زمین از ظلم و جور، نیازی به این نیست که همگی افراد بشر ظالم باشند، بلکه کافی است دو ابر قدرت شرق و غرب با یکدیگر بسازند و یا رسماً با یکدیگر به ستیز آیند و صحنه زمین را ظلم و جور فراگیرد ولی در عین حال یک جزیره چند میلیون نفری و یا چندین ده و روستا، از ظلم جهانی آنان در امان باشند.

بهر حال وجود ظلم و ستم جهانی و فراگیر روی زمین، با وجود اشخاص و گروهها و یا چندین شهر دارای حکومت صالحه، منافاتی ندارد. مگر نه این است که اگر بگوئیم روز عاشورا، صحرای کربلا را ظلم و ستم فرا گرفته بود، منافاتی با وجود حضرت سیدالشهدا - علیه السلام - و وجود جامعه کوچک اصحاب امام حسین، که جامعه‌ای نمونه و عادلانه بود، ندارد.

و مگر نه این است که اگر بدین نکته معتقد باشیم و وجود یک جامعه صالح و شایسته و یا یک گروه با تقوایی که بین خود با عدالت زندگی می‌کنند، با ظهور امام (ع) منافاتی بدانیم، دیگر باید هر گونه حرکت و تلاش پی‌گیر را در راه ایجاد جامعه‌ای اسلامی، محکوم کنیم و دیگر برای مجاهدات راستین اسلامی رزمندگان مسلمان و پیکار خستگی‌ناپذیر مردان راه‌حق، و ایثار و فداکاری دانشمندان بزرگ اسلامی و شهادت‌های حماسه‌آفرین شهیدان بزرگی از فقها و دانشمندان اسلامی، در طول تاریخ غیبت کبری، مفهومی نخواهیم یافت.

ب: نکته دوم اینکه مگر همان پنهان زیستن حضرت و مخفی بودن محل سکونت خود و یارانش، یکی از مصادیق ورود ظلم و ستم بر آنها نیست؟! آیا در صورتی که قدرتهای ستمگر دریاها و هواها را در جستجوی پیدا کردن یک جامعه نمونه اسلامی می‌پیمایند تا به آنها دست پیدا کرده، منطقه را ویران کنند و ساکنانش را به نیستی بکشانند، خود مصداقی برای فراگیری و جهانشمولی ظلم و ستم نیست؟! بنابر این گرچه نیازی به اعتقاد بوجود آن شهرهای فرضی وجود ندارد و اعتراضات پیشین وارد است، لیکن بین روایات پر شدن زمین از ظلم و جور، با این دو روایت از این جهت منافاتی نمی‌بینیم.

ج: نکته دیگر اینکه استدلال کرده‌اند که چون این جامعه تحت اشراف و زعامت حضرت مهدی - علیه السلام - است، دیگر فاسد نمی‌شود. این مطلب نیز چندان با واقعیت سازگار نیست، زیرا به هر صورت که باشد، اختیار و آزادی از انسانهای تحت اشراف آن حضرت گرفته نمی‌شود. مگر بعد از ظهور حضرت بقیه الله، دیگر امکان انحراف در افراد وجود ندارد؟! مگر قدرت روحی آن حضرت و اشراف ایشان، بیشتر از رسول خدا (ص) و یا اجداد بزرگوار خویش می‌باشد؟! مگر تحت اشراف و زعامت رسول خدا، افرادی که چندین سال افتخاریار و صحابی بودن آن حضرت را دارا بودند، بعدها انسانهایی جنایتکار و منحرف از کار در نیامدند؟! مگر حدیث مشهور «ارتد الناس بعد

اشکالات دیگری نیز از سوی برخی روایات معارض دیگر بر این دو روایت وارد است که با ذکر آنها سخن به دراز می کشد و بر پژوهشگران اندیشمند پنهان نیست.

اشکال سوم:

جامعه پنداری در چنان شرایطی، نسبت به تعدادی از آموزشهای اسلامی و عقاید دینی کمبود دارد و تشکیل یافته از کلیت اسلامی نیست و چون از هر جهت کامل نیست، نمی توان گفت که مؤسس چنین جامعه ای وجود مقدس حضرت بقیه الله باشد، زیرا جامعه ای که وی احداث کند جامعه ای از تمام جهات اسلامی و عادلانه خواهد بود، مخصوصاً که برای چندین قرن تحت نظر آن حضرت اداره شده باشد و خود آن حضرت آن جامعه را از دستبرد دشمنان و نفوذ افکار غیر اسلامی صیانت و نگهداری فرماید.

این کمبودها را می توان ناشی از خیالات و تفکرات راوی دانست که خصوصیات روحی خود و انتظارات و اوهام خویش را در آنها وارد ساخته است. مقصود از راوی، انباری و مازندرانی، هر دو می باشند که این دو روایت توسط آنان نقل شده است. عواملی که باعث به وجود آمدن این مطلب شده اند عبارتند از:

۱- عامل شهرنشینی که راوی در قرن ششم و هفتم از آن برخوردار بوده

«رسول الله» از خاطر نویسنده محترم دور شده است؟! مگر افرادی از بهترین اشرافها و دقیقترین نظارتهای پیامبران خدا برخوردار نبودند و بعد خود ضرب المثلی برای کفر و کافران گشتند و مصداق این آیه شریفه شدند که: «ضرب الله مثلاً للذین کفروا امرأة نوح و امرأة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا...» (سوره تحریم/۱۰)؟! مگر بر فرض که در نظر گیریم تمام افراد این جزیره فرزندان و نوادگان خود حضرت هستند، اختیار و آزادی از آنها سلب شده و دیگر معصوم بتمام معنی می شوند؟! نه، امکان آن هست که همچون فرزند نوح و عموی رسول خدا جنایتکارترین افراد روی زمین بشوند، با این که اشراف حضرت نوح و نظارت خاتم الانبیا بر آنها باشد. و یا اگر گاهی در روی زمین جامعه ای صالح تشکیل یابد، دلیل بر آنست که پیشوای آن جامعه از پیامبران خدا و ائمه اطهار شایسته تر می باشد که بگوییم آنها نتوانسته اند جامعه ای نمونه تشکیل دهند و این فرد توانسته است؟! (مترجم)

است. این مطلب را در لابلای روایات در چندین موضوع می بینیم:

الف: وجود برج و باروهای اطراف شهر، در مقابل دریا، چون اینها مهمترین وسیله دفاع از شهرها در آن قرن بوده است.

ب: وجود آب صاف که موجب غرق شدن کشتیهای تجاوزگر بوده است. زیرا کشتیهای جنگی مهمترین ابزار حمله و هجوم در آن دوره بوده است.

ج: راوی پافشاری زیاد بر وجود مساجد و حمامها و بازارهای فراوان در آن شهرها نموده و اینها از مشخصات اساسی شهرهای قرن ششم و هفتم بوده است. و اگر راوی توجهی به مدارس و بیمارستانها و جمعیتها و امثال آنها می داشت، از آنها نیز اسمی می برد.

د: در این دو روایت صحبتی از تجارت و بازرگانی نشده است و تنها راه گذران زندگی را در زراعت و کشاورزی دانسته است و فقط سخن از تجارت بازاری اندک، در حد زندگی معمولی آنها و صنایع دستی نموده است. (۲۲)

ه: تأکید بر وجود سرزمین سبز و پهناوری که اطراف شهرها را گرفته و از دهات و روستاهای بسیار تشکیل شده است، و این همان شکل و نمای شهرهای آن دوره بوده که این فضای سبز ناشی از نظام خاص زمین داری و طبقاتی جامعه بوده است و تفاوت بین شهر و روستا از همین ناحیه ایجاد شده و این نظام فئودالیت و زمین داری را اسلام نمی پذیرد و اسلامی نیست.

موضوعات دیگری نیز هست که نیازی به بازگو کردن آنها نیست. فقط این اندازه می توانیم بگوییم که جامعه ای که تحت نظارت مستقیم صاحب الامر - عجل الله تعالی فرجه - تشکیل شود و گروهها و جوامع را با اندیشه و دستور خود اداره فرماید، آن جامعه رنگ شهرنشینی اشرافی را ندارد، بلکه لااقل

(۲۲) این قسمت را نویسنده محترم کم لطفی کرده است. زیرا مسلم است شهری که در یک جزیره واقع شده و شهروندانش با دیگر مردم دنیا داد و ستدی ندارند، خواه ناخواه تجارت رایجی نخواهد داشت. و اگر راوی سخنی از بازرگانی رایج بمیان می آورد جای اشکال بود که چگونه شهری که با دنیای بیرون در رفت و آمد نیست تجارت رایج و بازرگانی مهمی دارد. (مترجم)

بر خوردار از اندیشه و فرهنگی گسترده، مدارس و بیمارستانها و بازرگانی رایج است و بهترین اشکال و انواع ابزار جنگی را دارا بوده، روستاها را دگرگون ساخته و مردم و ساکنان آنها را با سواد و دانشمند می نماید تا بتوانند به یک جامعه کامل عادلانه برسند.

۲- عامل فکری و یا بر خوردهای سیاسی که در ذهن راوی از شکل حکومت حاکم در دولتهای آن دوره تمرکز یافته است.

همانطور که در آن زمان، در بسیاری از کشورها، حکومت به شکل پادشاهی استبدادی بوده و پادشاهان خود حکمروا و فرمانده بوده، مطلق العنان هر چه می خواستند می کردند، نه مشاوری داشتند و نه مجلسی و نه نهاد قضایی و قانونگذاری و نه هیچ نهادی دیگر از این قبیل نهادهای اجتماعی رایج در زمان ما، بلکه یا خود پادشاه کارها را انجام می داده و در هر کاری شرکت می کرده و یا اینکه کارها را رها می کرده و نسبت به آنها بی تفاوت بوده است؛ به همین ترتیب، در ذهن راوی جامعه عادلانه حضرت مهدی - علیه السلام - نیز به همین صورت بوده است. با اینکه اینچنین فرمانروایی مطلق العنانی از روح اسلام دور است، زیرا اگر چه اسلام برای زمامدار جامعه خود، صلاحیت همه جانبه ای در هر گونه دخل و تصرف قائل است، ولیکن تمام کارها را، رئیس مملکت اسلامی خود انجام نمی دهد، بلکه کارها را بین مؤمنین مورد اطمینان تقسیم کرده، هر یک را طبق شایستگی و لیاقتی که دارد بکار می گمارد؛ عده ای را قاضی و عده ای را مشاور می نماید، و در عین حال تسلط کامل و همه جانبه بر همه دارد.

این خصوصیت بارز اسلامی را راوی بکلی از خاطر برده و نامی از آن نبرده است. بنابراین، آن جامعه این خصوصیت بارز را فاقد بوده و نسبت به یک جامعه نمونه اسلامی کامل، کمبود خواهد داشت.

ممکن است به ذهن برسد که وقتی حضرت مهدی - علیه السلام - خود از طریق نامه نگاری و فرستادن نماینده برای کارها، امور این جامعه را اداره می کند، دیگر نیازی به این تشکیلات نیست.

پاسخ این اشکال این است که این اشراف، مقتضی آن است که حضرت

زمام امر را در مسائل کلی مملکت در دست داشته و نظارت عالی بر کارها بکند و از طریق مراسله، قانونگذاری و خط مشی فکری و اجتماعی حکومت را ترسیم کند. اما نظر قاطع دادن در جزئیات امور برای میلیونها نفر، کاری است که از طریق نامه‌نگاری ساخته نیست، مگر اینکه به صورت اعجاز انجام شود که آن هم برای اداره مملکت و رهبری و زمامداری، بعد از اینکه اتمام حجت شود، راه درستی نیست.

اشکال دیگری که به ذهن می‌رسد، آن است که رسول اکرم -صلی الله علیه و آله- رهبری مردم و ریاست بر آنها را به تنهایی انجام می‌داد چه اشکالی دارد که در هر عصری رهبر جامعه اسلامی نیز همچون نبی مکرم عمل کرده و به تنهایی مملکت را اداره کند؟

پاسخ آن است که بین نبی اکرم و رهبران جامعه به طور عموم و رهبران آن شهرها تفاوت بسیاری است که دو فرق عمده را در اینجا متذکر می‌شویم:

تفاوت اول: مسلمانها در زمان رسول خدا -صلی الله علیه و آله- نسبتاً اندک بوده و نیازهایشان نیز گسترده نبود و سطح زندگی پایین بود و لذا رهبری اجتماعی برای یک انسان نابغه، و یک شخصیت کم نظیر همچون رسول اکرم -صلی الله علیه و آله- در چنین جامعه کوچک امکان پذیر خواهد بود که بتواند به تنهایی در همه کارها دخالت کند، ولیکن وقتی مردم زیاد شده، نیازمندیها فزونی یافت و دولت گسترش پذیرفت، دیگر به تنهایی اداره کردن امکان ندارد، هر چند رهبر نابغه و کم نظیر باشد. زیرا محال است در وقت کمی به هزاران مسأله توجه کرد.

تفاوت دوم: رسول خدا جامعه خویش را رودر رو و با حضور در میان مردم رهبری می‌کرد، در صورتی که روایت می‌گفت که حضرت مهدی -علیه السلام- جامعه خود را از طریق مراسله و نامه‌نگاری اداره می‌نماید و بدیهی است کاری که از طریق مواجهه و رودر رو می‌توان انجام داد، از طریق مراسله و نامه‌نگاری امکان پذیر نیست.

آن، که این زمینه‌های فکری در تمامی مردمی که در چنین اجتماعی زندگی می‌کنند و از علمای دینی تقلید می‌کنند وجود دارد. این تأثرات را در چندین موضع از روایت مشاهده می‌کنیم:

الف: تمرکز دادن در کارهای اسلامی، به جنبه عبادات و بی‌توجهی کامل یا غالب نسبت به روابط اجتماعی و وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و دیگر مسؤولیتهای اجتماعی، که از زمانهایی نسبتاً دور، در جوامع اسلامی ما کمتر بوده است. و لذا راوی از همین زاویه به جامعه و مدینه فاضله حضرت مهدی - علیه السلام - نگریسته و دیگر زوایای مهم اسلامی را نادیده گرفته است.

ب: عمل و کار اسلامی، نزد دانشمندان اسلامی، بیشتر منحصر به تدریس و اقامه جماعت و فتوا دادن بوده، و هر گاه کسی سؤال کند که کار شما چیست، همین‌ها را به زبان می‌آورند و جز مصالح و منافع شخصی چیز دیگری از مسائل و مسؤولیتهای اجتماعی در نظرشان نبوده است. و لذا به اعتقاد این راوی، رئیس مملکت اسلامی و بزرگ رهبر مدینه فاضله، کارش منحصر به همین تدریس و اقامه جماعت و امثال اینهاست. با اینکه علمای ما، گرچه غالباً به سبب ناتوانی از به عهده گرفتن حکومت در اجتماع، این چنین بوده‌اند، ولیکن بزرگ فرمانده دولت اسلامی فتوایش همان قانون همگانی است، اعلامیه‌هایش همان تعیین خط مشی سیاسی جامعه است، تا مردم توسط آن با گرفتاریهای خود آشنا شده، اهداف و دیدگاههای خود را دانسته، راه حل مشکلات را بفهمند. و او، خود یا نایب ویژه‌اش، نماز جمعه را بپا داشته و خطبه آن را می‌خوانند. اما تدریس علوم عربی و حتی فقه و اقامه نماز جمعه در سایر شهرها، گاهی می‌شود که گرفتاریهای فرمانده و مسؤولیتهایش، مانع از انجام اینها می‌شود، در این صورت اینها را به دیگران واگذار می‌نماید، چنانکه قضا و بسیاری از کارهای دیگر مملکتی را به نایبان و وکیلان واگذار می‌کند.

هیچیک از این کارها را راوی به زبان نیاورده است، بنابراین این شهر و مدینه از ویژگیهای یک شهر اسلامی برخوردار نیست. لذا نمی‌شود آن را به حضرت بقية الله - ارواحنا فداه - نسبت داد.

ج: خصوصیتی که در بسیاری از مسلمانان پیرو مذاهب گوناگون اسلامی

وجود دارد که فقط به مذهب خود روی آورده و بدان اهمیت می دهند و از مفهوم عام اسلامی چشم پوشیده، مسائل عمومی اسلام را نادیده می گیرند. این روحیه از تعالیم اسلامی بدور است و همین خصوصیت را راوی در جامعه پنداری خویش در دو زمینه مطرح ساخته است:

زمینه نخست: جدل و مناظره طولانی عمیقی که حاکم این شهر بدان همت گماشته و بر اساس یک مذهب خاص پایه گذاری شده و فقط سعی بر آن دارد که یک مذهب خاص را اثبات کند و مذاهب دیگر را ابطال نماید، و هیچ توجهی به اثبات حقانیت اسلام در مقابل ادیان و مذاهب دیگر ندارد. با اینکه در بین حاضرین عده ای از افراد مسیحی نیز وجود دارند، این حاکم هیچگونه فکری برای مسلمان کردن آنها ندارد. و این از مسائلی است که جای بسی تأسف شدید است.

زمینه دوم: این جامعه فرضی با اینکه به شکل یک دولت اسلامی است، لکن هیچگاه به فکر ارشاد و هدایت جهان خارج از خود نیست و برای آن کار نه دست به تبلیغ همگانی می زند و نه اقدام به جهاد می نماید. با اینکه یکی از بدیهی ترین و مسلمترین دستورات اسلامی، سرپرستی و زمامداری و هدایت دولت اسلامی است، نسبت به تمام ملتها و دولتها، و در طول تاریخ هیچ دولت اسلامی نیامده که خود را موظف بدین وظیفه نداند، بلکه بر آن، چه واقعاً و یا ظاهراً همت گماشته است و دلیلی ندارد که این دولت و جامعه فرضی در آن شهرها، از زیر بار این وظیفه بیرون رود.

۴- عامل چهارم متأثر بودن راوی است از برخوردهای معصومین - علیهم السلام - و کارهایی که آنها در زمان زندگی و حضورشان در جامعه، انجام می داده اند. این مطلب در روایت او از دو جهت روشن می شود:

جهت اول: آنچه راوی شنیده، که ائمه دارای معجزه بوده و از غیب خبر می داده اند. لذا چنین پنداشته که حاکم این شهرها باید دارای معجزه باشد و از غیب نیز خبر دهد. و حال آنکه برای اداره کردن جامعه اسلامی نه معجزه لازم است و نه آگاهی از غیب. زیرا بعد از آنکه اتمام حجت شد، و مردم با دلیل و

برهان به دیانت اسلام گرویده و حکومت اسلامی را پذیرفتند، باید طبق ظواهر شرع با آنها رفتار شود، چنانکه دولت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - نیز چنین اداره می‌شد و رسول الله فرمود که: جز این نیست که من میان شما بنا بر بیانات و سوگندها داور می‌کنم. (۲۳) این حدیث، روایتی صحیح و مستفیض است و مقصود از حصری که در آن بکار رفته، این است که آن حضرت - صلی الله علیه و آله - از معجزه و علم غیب در قضا استفاده نمی‌نماید. و در دیگر موارد مربوط به اداره حکومت نیز بنا بر همین ظاهر عمل می‌شود، مگر در مورد اتمام حجت و اثبات هدایت و حق، در صورتی که نیاز به معجزه باشد، آورده می‌شود. منکن است چنین به نظر آید که اخبار غیبیه‌ای که از حاکم این شهر صادر شده و اسم این شخص و نام پدرش را بدون سابقه و آشنایی قبلی برده است، برای این بوده که حجت را بر وی تمام کند و او را بر حقیقت خویش آگاه سازد و از این جهت طبق قانون معجزات خواهد بود.

پاسخ این مطلب این است که اگرچه این امری محتمل است ولی مناسبت‌های دیگری که برای اقامه معجزه وجود داشته و در عین حال معجزه‌ای اقامه نمی‌شده است با این احتمال منافات دارد. مثلاً در آنجا که عده‌ای مسیحی وجود داشته‌اند که لازم بوده هدایت شوند و نیز مسلمان‌های دیگری از سایر مذاهب اسلامی بوده‌اند که بایستی مذهب شیعه به آنان شناسانده می‌شد، و در عین حال برای هدایت و ارشاد و اتمام حجت بر آنها، اقامه معجزه ننموده است، و فقط برای یک مسافری که خود ایمان دارد، از راه معجزه و اخبار از غیب، اسم او و اسم پدرش را به زبان آورده است.

جهت دوم: در تاریخ غیبت صغری بدین مطلب اشاره کردیم که ائمه - علیهم السلام - پیوسته به فکر پیروان و شیعیان خود بودند و کوشش بسیاری در بر آوردن نیازها و احتیاجات و رفع گرفتاری آنان می‌نمودند، خواه ناخواه

(۲۳) مقصود از بیانات و سوگندها این است که مدعی باید بینه و شاهد و دلیل بیاورد؛ و منکر، سوگند. و این ضابطه‌ای شرعی است که حاکم باید طبق آن بین مردم داور می‌کند، نه اینکه به علم خود و یا طبق اخبار غیبیه حکومت کند. و اینگونه حکومت و قضا را حکومت ظاهریه گویند. (مترجم)

در نظر راوی دوران غیبت کبری و امامت امام عصر - علیه السلام - نیز باید این چنین باشد.

و این نظر از دو جهت دارای اشکال است:

اول: ائمه - علیهم السلام - گرچه کوشش زیادی در راه این هدف داشته‌اند ولی در عین حال، فعالیت‌های بسیاری در تماس با علمای مذاهب دیگر و پیروان آنها نیز داشته و می‌کوشیدند از جامعه دوری نکنند و در بین جامعه اسلامی باشند؛ که نمونه‌ای از این کوشش را در کتاب غیبت صغری نوشته‌ایم. ولیکن راوی توجهی بدین مطلب نداشته تا این جامعه را با آن سیره عمومی ائمه منطبق سازد.

دوم: ائمه - علیهم السلام - تمام کوشش خود را صرف تربیت و تعلیم پیروان خود می‌کردند بدان جهت که از حکومت‌های وقت کناره‌گیری کرده و از سطوح عالی سیاسی دور بودند. چرا که کینه‌توزی و دسته‌بندی‌های هیئت‌های حاکمه وقت، امکان فعالیت در سطوح بالا را به آنان نمی‌داد و لذا بیشتر به پیروان خود توجه داشتند.

اما مدینه فاضله‌ای که این راوی از آن صحبت به میان آورده است - بر فرض صحت - دولتی اسلامی را ترسیم می‌کند و دولت اسلامی می‌بایست که سلطه و نفوذ خود را بر تمام جامعه اسلامی و همه مذاهب آن گسترده ساخته و همه اقشار و طبقات و ادیان را فرا گیرد و مصلحت عامه اسلامی را نسبت به همه مردم در نظر گیرد. تمام مذاهب اسلامی در لزوم و وجوب این وظیفه اتفاق نظر دارند و در طول تاریخ تمام دولت‌های اسلامی بر طبق آن عمل کرده‌اند.

و جایز نیست که دولت اسلامی، همت خود را بر این بگمارد که فقط در فکر طرفداران و پیروان مذهب مورد قبول خود باشد، بلکه باید همه مذاهب و پیروان تمام فرق اسلامی را زیر پوشش خود نگه دارد، ولی راوی چنین پنداشته است که حکومت اسلامی حضرت مهدی - علیه السلام - در آن شهر و کشور، فقط پیروان خود را تحت نظر دارد.

با این ایرادات که در «اشکال سوم» دیده شد، و بیش از دوازده مورد نقص و

کمبود در آن جامعه فرضی مشاهده گشت، نمی شود گفت که این جامعه، یک جامعه نمونه اسلامی است، مخصوصاً برخی از اشکالات وارده از ضروریات اسلام بود که بدان توجهی نشده بود.

بنابراین چنین جامعه‌ای وجود ندارد، زیرا اگر جامعه‌ای اینچنین وجود داشت و زیر نظر آن حضرت اداره می شد، این نقایص و کمبودها در آن وجود نمی داشت. پس با توجه به این ایرادات و اشکالات، دوروایت انباری و مازندرانی، از اعتبار می افتد و نمی توان بدانها پایبند و معتقد بود. (۲۴) و بدین ترتیب دیگر دلیلی بر اینکه حضرت بقیة الله - علیه السلام - در دوران غیبت، اقدام به تأسیس یک جامعه نمونه کرده باشد، وجود ندارد، و جز این نیست که وجود مقدس آن حضرت ذخیره شده تا در روز موعود، دولت حق و عدل را در سراسر گیتی برپا سازد. عجل الله تعالی فرجه الشریف.

(۲۴) چنانکه قبلاً نیز اشاره کردیم بسیاری از این اشکالات وارد نیست و نمی توان آنها را دلیل بر انکار وجود چنین جامعه‌ای گرفت. البته اعتقاد به وجود چنین شهر و دیاری هم واجب نیست. برای اطلاع بیشتر از مسأله جزیره خضراء به کتابی که به همین اسم منتشر شده است، مراجعه کنید. (مترجم)

فصل چهارم

دیدار حضرت مهدی علیه السلام در دوران غیبت کبری

- در این باره گفتار خود را از دو جهت مورد بررسی قرار می‌دهیم:
- ۱- عقل و اصول و قواعد کلی آن بر چه چیز دلالت دارند؟
 - ۲- از روایات و احادیث چه می‌فهمیم؟

جهت اول:

قواعد عمومی عقلی را در ضمن چند بحث بررسی می‌کنیم:

امر اول:

آیا می‌شود همیشه به زیارت حضرت دست یافت و هر وقت که اراده کردیم با وی ملاقات و صحبت کنیم؟

پاسخ این مسأله مربوط می‌شود به آن دو نظریه اساسی که قبلاً مطرح کرده بودیم. اگر نظریه پنهانی شخص - جسم - را بپذیریم خواه ناخواه جواب منفی است، مگر اینکه مصلحتی خاص در میان باشد و اراده حضرت مهدی - علیه السلام - بدین امر تعلق گیرد. و قبلاً اشاره نمودیم که طبق این نظریه آنچه دائمی و مستمر است اختفای اعجازی آن حضرت است و ظهور عادی ایشان گاهگاه و اندک بوده، جنبه استثنائی دارد.

و اما طبق نظریه دوم - که پنهانی عنوان باشد و ما آن را پذیرفته و مستدل ساختیم - در مورد رویارویی با آن حضرت سه صورت پیش می‌آید:

۱- دیدار حضرت مهدی - علیه السلام - با عنوان غیر واقعی ایشان، بطوری که کاملاً برای دیدار کننده ناشناس باشند. این گونه دیدار به فراوانی به طور دائم برای کسانی که در محل زندگی ایشان سکونت دارند، و یا افرادی که با ایشان برخورد می نمایند - در هر نقطه ای باشد - روی می دهد.

۲- دیدار و رویارویی با آن حضرت در عنوان حقیقی ایشان، بدون اینکه این امر را ملاقات کننده - مگر پس از پایان گرفتن رویارویی - متوجه باشد. این، همان حالتی است که اکثر دیدارهای نقل شده را شامل می شود.

۳- دیدار آن حضرت با عنوان حقیقی ایشان، در حالی که دیدار کننده نیز در اثنای ملاقات متوجه این امر باشد. این گونه دیدار در اخبار مشاهده و دیدار، بسیار کم نقل شده است، زیرا غالباً مخالف مصلحت بوده و با غیبت تامه و کامل حضرت مهدی - علیه السلام - منافات دارد.

امر دوم:

کیفیت رویارویی با آن حضرت - علیه السلام - چگونه است؟
این مسأله نیز بر طبق دو نظریه اصلی در مورد نحوه پنهانی حضرت صاحب الامر - عجل الله تعالی فرجه - تفاوت پیدا می کند.

اگر نظریه اول را بپذیریم، این رویارویی نیازمند وقوع چند معجزه خواهد بود. زیرا چنانکه دانسته شد این نظریه مبتنی بر پنهانی دائمی بدن آن حضرت به طریق اعجاز می باشد و امکان رویارویی با آن حضرت به طور طبیعی وجود ندارد، ولذا برای تحقق آن بایستی چند معجزه صورت گیرد:

معجزه اول آشکار شدن - به طور استثنائی - در ضمن استمرار و تداوم اختفای ایشان - به جهت مصلحتی خاص - می باشد. این ظهور حالت پنهانی اعجازی و دائمی حضرت صاحب را قطع می کند و لذا خود نیز معجزه ای محسوب می شود.

معجزه دوم به عنوان دلیلی قاطع برای اثبات حقانیت و صحت ادعای آن حضرت برای ملاقات کننده، ضروری است، اگرچه به گونه ای باشد که حقیقت را، پس از پایان گرفتن دیدار، روشن سازد. زیرا دیدار کننده قبلاً حضرت مهدی

– علیه السلام – را نمی‌شناخته و از خصوصیات ظاهری وی اطلاعی ندارد و لذا صرف ادعای آن حضرت برای او کافی نیست.

معجزه سوم پنهان شدن مجدد آن حضرت است، پس از آشکار شدن برای شخص دیدار کننده. وقوع این سه معجزه در صورت صحت نظریه اول برای تحقق رویارویی و مشاهده، لازم می‌باشد.

اما در صورتی که نظریه دوم را، که طبق آن آنچه به طور دائم پنهان است، عنوان حقیقی حضرت قائم – علیه السلام – می‌باشد، بپذیریم، نیازی به معجزه اول نیست، بلکه کافی است آن حضرت با فرد مورد نظر، مانند سایر انسانها روبرو شود و منظور خود را از دیدار بر آورده سازد و شخصیت حقیقی خود را به او – اگر چه به گونه‌ای باشد که پس از اتمام رویارویی متوجه گردد – بشناساند. و نیز در بسیاری از اوقات نیازی به معجزه سوم نمی‌باشد، بلکه آن حضرت، به طور عادی، پس از پایان دیدار، ملاقات کننده را ترک می‌کند، و اگر لازم باشد قبلاً برنامه‌ای را طرح و اجرا می‌نماید که این عمل جلب نظر نکند.

آری، در صورتی که هنگام ملاقات، امام – علیه السلام – به گونه‌ای در تنگنا قرار گیرد که بیم از میان رفتن و انتفای غیبت عامه ایشان برود، چاره‌ای از پنهان شدن به طریق اعجاز نیست و این معجزه در این شرایط با قانون معجزات مطابقت دارد، زیرا برقراری غیبت ایشان برای تحقق روز موعود لازم می‌باشد.

و اما معجزه دوم، که برای معرفی و اثبات شخصیت حقیقی آن حضرت لازم است، در بسیاری از دیدارها مورد نیاز می‌باشد، زیرا صرف ادعای آن حضرت کافی نیست و بایستی ایشان بر مدعای خود دلیلی بیاورد و این دلیل جز معجزه نتواند بود، و لذا این معجزه نیز با قانون معجزات مطابقت دارد.

آری، گاهی نیازی به این معجزه نیست و آن در مواردی می‌باشد که دیدار کننده، حضرت مهدی را از قبل می‌شناخته است. چنانکه اگر یک بار قبلاً آن حضرت را دیده باشد و برای وی دلیل بر صحت ادعای ایشان اقامه شده باشد، و سپس بار دیگر آن حضرت را ببیند و بشناسد، نیازی به اقامه دلیل مجدد نیست و به این ترتیب ملاقات او با حضرت مهدی – علیه السلام – کاملاً طبیعی خواهد

بود، بدون اینکه معجزه‌ای واقع شود. نمونه روشن برای این مورد، دیدارهای سفرای چهارگانه آن حضرت در دوران غیبت صغری می‌باشد، آنان امام - علیه السلام - را کاملاً می‌شناختند و از ایشان توقیعات را دریافت می‌نمودند و نمونه اینگونه دیدارها در غیبت کبری، مواردی است که برخی روایات گویای آنند. در این روایات آمده است که گزیده‌ای از یاران مخلص حضرت مهدی - علیه السلام - با آن حضرت گرد می‌آیند و ایشان را می‌شناسند، چنانکه از پاره‌ای روایات چنین برمی‌آید که علامه سید مهدی بحر العلوم - چنانکه در ذکر اخبار دیدارها خواهد آمد - از این دسته بوده است.

امر سوم:

انگیزه حضرت از دیدار با مردم چیست، و چه فایده‌ای دارد؟

آن اندازه که قواعد عمومی به ما می‌گوید، و در جهت دوم همین بخش مفصلاً به بررسی آنها خواهیم پرداخت، این است که مقصود حضرت از این دیدارها، انجام مسؤولیت اسلامی خود است؛ مسؤولیتهای گوناگونی که در فصل دوم از آنها نام بردیم. در آنجا که انجام آنها منحصر به این باشد که حتماً با شخصی ملاقات نمایند و بدون ملاقات و دیدار حضوری، امکان انجام آنها نیست و قضیه طوری است که مشمول شرایطی که برای انجام وظیفه اسلامی حضرت در بین جمع مردم گفته شد، باشد.

گاهی هدف آن حضرت، نجات فرد و یا گروهی از دست ستمکاری است، و گاهی جلوگیری ضرر و زیانی به شخصی، و یا راهنمایی و نجات از گمراهی اعتقادی و مذهبی، و یا دفاع از شخص و یا گروهی در مقابل انحرافی که وارد شده و امثال این گونه انگیزه‌ها که گاهی ممکن است پدید آید، البته با حفظ وجود شرایطی که گفته شد.

امر چهارم:

حضور حضرت در هنگام رویارویی با دیگران به چه کیفیت است؟
این سؤال از آنجا برمی‌خیزد که هر گاه شخصی که حضرت می‌خواهد با او ملاقات کند، در جای دوردستی باشد، حضرت چگونه نزد او می‌رود. در این

مسأله باید دو نکته را در نظر داشته باشیم:

۱- در بسیاری از موارد، مسافت بین حضرت و دیدار کننده زیاد است و لذا آن حضرت باید همیشه در حال مسافرت به نقاط دور دست باشد، تا بتواند به رفع گرفتاری مردم برسد.

۲- مسافرت‌های زیاد حضرت با غیبت منافات دارد، زیرا ممکن است حضرت شناخته شوند. مخصوصاً که باید برای رفع مشکلات دیداری حضوری دست دهد.

پاسخ این مشکل را از چندین راه می‌شود داد، مخصوصاً که این مسأله مورد قبول است که هر گاه خطری برای غیبت وجود داشته باشد، آن کار را حضرت انجام نمی‌دهد. و اگر چه آن عمل تمام شرایط را داشته باشد، وقتی که امکان آن و انجام آن دشوار بود، دیگر وظیفه‌ای برای حضرت نخواهد بود و لذا آن کار انجام نمی‌گیرد.

روشهایی که می‌توان اشکالات را برطرف ساخت، چندین راه است:

۱- نیازی ندارد که فرض کنیم شخصی که حضرت می‌خواهد خود را برای او آشکار کند، حتماً در جای دومی باشد، بلکه ممکن است در همان مکان و جامعه‌ای باشد که حضرت نیز در همانجا زندگی می‌کند، لذا نیازی به مسافرت‌های متعددی نیست؛ چه اینکه حضرت در آن جامعه به طور پنهانی و طبق نظریه اول زندگی کنند، یا طبق نظریه دوم. لذا دیگر مشکلی پیش نخواهد آمد.

۲- دیدارهای تصادفی، که در برخی از دیدارها ممکن است وجود داشته باشد که حضرت در برخی از مسافرت‌های خود، به طور تصادفی، با فرد و یا گروهی برخورد کند که لازم باشد خود را بر آنها آشکار سازد و گرفتاری آنها را برطرف نماید.

البته نمی‌شود تمام دیدارها را بر تصادف حمل کنیم، لکن در برخی از آنها این را می‌شود گفت. و در این صورت دیگر این سؤال پیش نمی‌آید که حضرت چگونه مسافرت‌های متعدد و پیاپی انجام می‌دهند، زیرا در دیدارهای تصادفی مسافرت به خاطر آن نیست، بلکه به خاطر کاری دیگر است و در ضمن آن دیدارهایی هم روی می‌دهد.

۳- هر گاه حضرت مهدی - علیه السلام - موردی را ببینند که لازم باشد به آنجا مسافرت کنند و خطری برای آن حضرت - نه برای شخص و نه برای غیبت ایشان - نداشته باشد و انجام آن کار نیز لازم باشد، در این صورت به طور طبیعی آن مسافرت را انجام می دهند و آن کار را عمل می نمایند، زیرا انجام آن وظیفه ای اسلامی برای آن بزرگوار می باشد.

این گونه مسافرتها برای حضرت امکان دارد، زیرا مسافرت می کند و کار خود را انجام می دهد و برمی گردد، و جز آن شخص که با حضرت دیدار کرده، دیگر کسی او را نمی شناسد. البته با در نظر گرفتن وجوه فوق، این مسأله کمتر اتفاق می افتد و این گونه مسافرتها طولانی برای انجام یک کار مخصوص زیاد نمی باشد.

به هر حال این دو وجه دوم و سوم با هر دو نظریه اصلی سازگار است، زیرا هم دیدار تصادفی و هم مسافرت به راه دور، برای انجام یک کار، هم با خفاء شخص و هم با خفاء عنوان امکان دارد.

۴- حضرت برای انجام کاری که می خواهد انجام دهد، از طریق معجزه و به صورت اعجاز عمل می کند، چه در رفتن به جاهای دور دست و یا در هر محلی که می خواهد بدان هدف برسد، معجزه ای به کار برده و به مسافرتها دور می رود و کارهای گوناگون را در کمترین زمان انجام می دهد.

این وجه نیز با هر دو نظریه سازگار است، لکن طبق قانون معجزات باید در صورتی باشد که اقامه حجت و اثبات حق متوقف بر آن باشد که کسی را بخواهند هدایت کنند، و یا ظلم و ستمی را از کسی بر طرف سازند، و بعید است که در صورت انجام و بر آوردن نیازی شخصی گرچه خیلی زیاد و مهم باشد، دست به اعجاز بزنند و از طریق معجزه عمل نمایند.

البته این معجزه غیر از آن است که حضرت برای معرفی خود انجام می دهد، لذا گاهی اتفاق می افتد که هر دو معجزه انجام می پذیرد، و گاهی فقط یکی از آن دو کافی است، و گاهی هر دو هدف با یک معجزه بر آورده می شود. چنانکه گاهی نیز هست که اصلاً نیازی به اعجاز نیست، و این در موارد گوناگون فرق می کند.

در اینجا بحث از قواعد عمومی که موضوع جهت نخستین بحث ما بود، پایان پذیرفته و اینک به روایات و اخبار نظر انداخته، تا ببینیم مقتضای آنها چیست و آیا با قواعد عمومی سازگار هست یا نه.

جهت دوم:

اخبار مخصوصی که بر دیدار و مشاهده حضرت در دوران غیبت کبری دلالت می‌کند:

داستانها و اخبار ملاقات بسیار فراوان است و به حد توأتر می‌رسد، به طوری که به هنگام مراجعه و استقراء موارد آن، یقین پیدا می‌کنیم که فی الجملة دیدارها و زیارت‌هایی با آن حضرت بوده، گرچه تک تک روایات و اخبار، به خودی خود یقین آور نباشد و قابل مناقشه و اشکال باشد.^(۱)

آنچه که به دست ما رسیده، بیشتر از صد روایت است. برخی از آنها را علامه مجلسی در بحار الانوار^(۲) آورده؛ و محدث بزرگوار حاج میرزا حسین نوری در کتاب نجم ثاقب، صد داستان را نقل کرده است، و در این باره رساله مخصوصی به نام "جنة المأوی" نوشته و به جلد سیزدهم بحار افزوده و بدان ملحق کرده و در آن پنجاه داستان را آورده است. و در دیگر مدارک و بر سر زبانها داستانهای بیشتر از این نقل شده است.

در کتاب تاریخ غیبت صفری^(۳) این مسأله را یاد آور شدیم که احتمال دارد

(۱) اینگونه توأتر را در اصطلاح توأتر معنوی می‌گویند. توأتر لفظی این است که لفظ و یا یک رویداد را تمام راویان به یک صورت نقل کنند و به حد توأتر برسانند که خبر متوأتر حجت بوده و یقین آور است. لکن توأتر معنوی آن است که داستانها و قضایای زیادی را پیرامون یک شخص و یا موضوع نقل کنند که در تک تک داستانها توأتری نیست، لکن از مجموع یک حقیقت مشترک در همه فهمیده می‌شود؛ مانند روایات وارده درباره شجاعت حضرت علی - علیه السلام - که از مجموع روایات یک اصل فهمیده می‌شود. اینگونه متوأترها را متوأتر معنوی گویند. (مترجم)

(۲) جلد سیزدهم (کمپانی) ص ۱۴۳ به بعد؛ طبع جدید ۱۵۹/۵۲ به بعد.

(۳) ص ۶۴۷.

- اگر حتمی نگوییم - دیدارهای بسیاری روی داده باشد که کسی از آنها آگاه نشده و به کسی هم نگفته‌اند و نیز حضرت به جمعیت‌های بسیار پیوسته و به آنها کمک کرده باشد و آنان لب به سخن نگشوده و به علل گوناگون کسی را از آن آگاه نکرده‌اند. بلکه می‌شود گفت، دیدارهایی که گفته نشده، بیش از آنهایی است که نقل شده است.

بررسی روایات:

به هر حال، روایات وارده در این موضوع را از حیث محتوی و مدلول در ضمن چند امر بررسی می‌کنیم:

امر اول:

روایات به چند دسته تقسیم شده و سبک و شکل کلی آنها چگونه است؟ و دیدار کننده چه شخصی بوده و تا چه اندازه می‌شود به او اطمینان کرد؟ و مقصود حضرت از دیدار او چه بوده و چگونه در ضمن دیدار، سلامت و غیبت خود را حفظ کرده است؟

از این جهات روایات با یکدیگر تفاوت داشته، و می‌شود آنها را در چندین بخش تقسیم کرد:

بخش اول: روایاتی که معجزات بسیاری را به حضرت نسبت می‌دهد.

در این موضوع چهار روایت داریم.

قبلاً گفتیم که معجزه برای اقامه دلیل و حجّت است و بیشتر از آن از آفریدگار حکیم صادر نمی‌شود، و با این ملاک معجزاتی که بیشتر از اندازه نیاز صادر شده و روایت گشته، از درجه اعتبار ساقط می‌شود، و تا وقتی نتوانیم وجهی برای صحت آن بیابیم، لزومی بر پذیرش آنها نیست، گرچه اصل روایت بی اعتبار نمی‌شود، زیرا قبلاً گفته شد که بی اعتبار بودن جزئی از مدلول یک روایت، موجب بی‌ارزشی و بی‌اعتباری تمام روایت نمی‌شود.

علاوه بر اینکه برای تصحیح آنها راه‌هایی نیز وجود دارد:

راه اول: گرچه گفتیم که معجزه منحصر است به مورد اقامه حجّت، لکن باید توجه داشت که این قاعده همانطور که مقتضی آن است که بیشتر از مورد

اقامه حجت نباشد، مقتضی آن نیز هست که از این مورد کمتر هم نباشد، و در هر جا که نیازی به معجزه باشد، انجام گردد. لذا باید در هر جا که یک فرد معمولی قانع می‌شود، به اندازه‌ای که او را قانع کند، معجزه اقامه بشود و احتمال تصادف و ظاهر سازی از بین برود. لکن اگر معجزه‌ای چشمگیر نباشد و ممکن باشد فردی را اقناع نکرده و هدف بر آورده نشود، در این صورت باید چندین معجزه در کنار یکدیگر قرار گیرند، تا افراد قانع شوند.

در بسیاری از اخبار، معجزات در دیدار حضرت از این گونه می‌باشند، چنانکه در تاریخ غیبت صغری گفتیم که چگونه حضرت دو دلیل را به یکدیگر ضمیمه کرده بود و بعد از مطالعه نامه حضرت، یکی از مؤمنان به برادر ایمانی خود گفت: غمناک مباش، این نامه که به تو رسیده، بر دو چیز دلالت می‌کند؛ یکی اینکه به تو گفته که مال هزار دینار است، و دوم اینکه به تو دستور داده است با ابوالحسین اسدی معامله کن، زیرا می‌دانسته که به زودی خواهد مرد.

راه دوم: قبلاً تذکر دادیم که گاهی باید حضرت دو معجزه انجام دهد، تا با یکی خود را به شخص دیدار کننده بشناساند، و با معجزه دیگری از او پنهان شود و غایب گردد. البته این مطلب در صورتی است که اختفاء و غیبت حضرت را طبیعی و عادی ندانیم، لکن اگر غیبت عادی و معمولی باشد، فقط با یک معجزه حضرت هم خود را معرفی می‌کند و هم از دیده‌ها پنهان می‌گردد.

به هر حال در یک دیدار، اگر چندین معجزه روی دهد، اشکالی پیش نمی‌آید، لکن اگر دلیل و توجیهی برای تکرار و تعدد معجزه نباشد، در این صورت پذیرفتن آن اندازه از معجزات لزومی ندارد، گرچه تمام روایت را پذیرا باشیم.

بخش دوم: روایات و داستانهایی که شامل پرداختن حضرت به دفع نیازمندیهای شخصی افراد می‌باشد، بسیار است. اغلب روایات دیدار متضمن همین مطلب است، لکن آنچه که مربوط به نیازهای عمومی و یا راهنمایی و ارشاد همگانی و اجتماعی وارد شده، بسیار اندک است.

این گونه روایات را به راحتی می‌توانیم پذیرا باشیم، زیرا این گونه دیدارها

برای این اهداف شخصی، از جهات گوناگون، هم امکان دارد و هم صحیح است و هم با قواعد عمومی سازگرمی باشد:

جهت اول: حضرت کارهای مفید اجتماعی خود را با شخصیت حقیقی خود و یا در پوشش عنوانی بدلی انجام می‌دهد و قبلاً روش ویژه حضرت را گفتیم و تذکر دادیم که برای حفظ سلامتی و رعایت حالت غیبت، این گونه کار انجام دادن بهتر است و دست حضرت باز است و می‌تواند مکرراً و به طور گسترده به رفع نیازمندیهای شخصی افراد بپردازد، بدون اینکه آن اشخاص متوجه شوند که این کار از سوی حضرت بوده است و لذا در هیچ‌جا از قول آن حضرت نقل نکرده‌اند.

جهت دوم: احتمال بدهیم - البته در این گونه موارد همان احتمال کافی است - که حضرت در طول دوران غیبت کارهای بسیاری را انجام داده، لکن تمام اخبار و روایات آن به دو جهت به ما نرسیده است:

۱- حضرت خود به دیگران دستور می‌دهد که قضیه را کتمان نموده و جایی نقل نکنند، زیرا یا غیبت متوقف بر این کتمان است و یا به طور کلی مصلحت آن برنامه اصلاحی بر اختفاء می‌باشد.

۲- کارهای شخصی که مربوط به یک فرد است، به خودی خود بیشتر مورد نقل و روایت قرار می‌گیرد تا کارهای اجتماعی. نوعاً انسان کارهایی را که به سر خودش آمده و خودش مورد نظر بوده، بیشتر به آن توجه دارد و برای این و آن نقل می‌کند تا کارهایی که برای مردم اتفاق افتاده است. مخصوصاً از دیدگاه راویان مخصوص این روایات که به تمام مسائل از زاویه خاص و ویژه منافع شخصی می‌نگرند و مصالح مخصوص خود را در نظر می‌گیرند، و اصولاً نوع افراد انسان در همین تنگنای خودخواهیها قرار گرفته و این حالت تا روز ظهور حضرت بقیه‌الله از انسانها گرفته نمی‌شود^(۴) و لذا کارهای اجتماعی در نظر این راویان

(۴) البته باید در نظر داشت که در ایام ظهور دولت حقه حضرت نیز این حالت بطور جبر و به صورت غیر اختیاری از انسان گرفته نمی‌شود، لکن تحت تربیت و ارشاد حضرت در بسیاری افراد این حالت خودخواهی از بین می‌رود، در عین حال باز افرادی خودخواه وجود خواهند داشت. (مترجم)

دیدار حضرت مهدی (ع) در غیبت کبری ۱۲۵۱

بی فایده بوده و بیشتر به کارهای شخصی و سازندگیهای فردی می پرداخته، همانها را هم روایت کرده اند، ولذا آثار اجتماعی و تأثیرات همگانی امام - علیه السلام - را در جامعه کمتر نقل نموده اند.

۳- باید بدانیم که در بسیاری از ظلمها و ستمهایی که در طول تاریخ موجود بوده، شرط اول اقدام در کارها وجود نداشته، و آن شرط این بود که اگر حضرت می خواست نسبت به آنها اقدامی کند، می بایست ظاهر شود و اقدام کند و این ظهور و اقدام با اصل غیبت حضرت منافات داشت و قبلاً گفتیم که هر گونه عملی که با اصل غیبت منافات داشته باشد، نباید حضرت آن را انجام دهد.

۴- در بسیاری از موارد ظلم شرط دوم وجود ندارد؛ و آن این بود که باید توده های مردم آماده ظهور گردند و سطح فکر و اندیشه آنان به جایی برسد که بتوانند تعالیم حضرت را درک کنند و در پیشگاه واقعیت و خداوند و آینده خود احساس مسؤولیت بنمایند، و این خود یکی از شرایط مهم ظهور حضرت است ولذا برای حفظ شرایط ظهور، برای ایجاد این مقدمات، حضرت اقدام به برطرف کردن این گونه ظلمهای عمومی نمی کند، بر خلاف ظلم و ستمی که بر یک فرد تنها وارد می شود، که در آن صورت اقدام برای رفع ظلم از آن یک فرد با این شرط منافات ندارد.

به هر حال، آنجا که بر طرف ساختن ظلم و ستم، منافات با آمادگی مردم به خاطر بودن آن نداشته باشد، و دیگر شرایط نیز وجود داشته باشد در آن صورت حضرت اقدام به رفع ظلم خواهد کرد. و با توجه به اینکه ظلم شخصی - بر خلاف ظلمهای عمومی و اجتماعی - غالباً اثری در ایجاد آمادگی مزبور ندارد، لذا اقدامات آن حضرت در رفع ظلمهای شخصی بیشتر بوده است.

بنابراین بسیار منطقی خواهد بود که بگوییم بر اساس جهات چهارگانه مذکور کارهای اجتماعی حضرت از کارهای شخصی و فردی کمتر است و یا لاقلاً کمتر روایت شده است.

بخش سوم: در برخی از روایات دیدار و مشاهده حضرت مهدی - علیه السلام - به طور آشکار در صحنه حادثه ظاهر نمی گردد؛ و لاقلاً نسبت به راوی

دیدار چنین است. ولی ماجرا به گونه‌ای رخ می‌دهد که برای شخص نقل کننده دلیل قطعی اقامه می‌شود که شخصی دیگر آن حضرت را دیده و شناخته؛ و یا دیده، اما قبل از رفتن حضرتش، ایشان را شناخته است.

برخی از حکایات صدگانه‌ای که مرحوم محدث نوری در نجم ثاقب آورده است، از همین قبیل می‌باشد.

این گونه روایات با روایات مشاهده منافات ندارد، زیرا مقصود ما از دیدار فقط آن نیست که یک شخص خودش حضرت را دیده باشد، بلکه دیدار کسی دیگر را هم نقل کرده باشد، شامل روایات مشاهده می‌شود.

بخش چهارم: روایاتی که بر وجود حضرت دلالت دارد، بدون آنکه کسی حضرت را دیده باشد، نه بدان معنی که حضرت جسم و شخص خود را پنهان کرده باشد، بلکه بدان معنی که مردم به آن حضرت توسل جسته و رفع گرفتاریهای خود را از آن حضرت خواسته‌اند، و آنگاه دعایشان مستجاب شده و حضرت در پیشگاه خداوند وساطت کرده، گرفتاری‌هایشان - یا به طور عادی و معمولی و یا به صورتی غیر عادی و غیر منتظره - برطرف گشته است، و آن فرد یقین کرده که از سوی حضرت بوده و نتیجه دعای آن بزرگوار بوده است. پاره‌ای از روایات مشاهده از این قبیل بوده، و در طول دوران غیبت بسیار اتفاق افتاده است؛ زیرا حضرت در پیشگاه خداوند دارای منزلت و مقامی است و دعایش مستجاب می‌شود.

این گونه دیدار و اثر گذاری، بهترین و بی خطرترین راه است که حضرت با خصوصیت و صفت حقیقی خود می‌تواند تأثیر بگذارد.

بخش پنجم: اخباری که دلالت دارد بر اینکه حضرت برای یک فرد اقامه حجت نموده است؛ گاهی در خواب، و گاهی در بیداری. با در نظر گرفتن دو ویژگی، این گونه اتمام حجت از آن حضرت بعید نیست:

اول: اینکه اقامه حجت از راه معجزه باشد.

دوم: در عالم بیداری نیز اثری داشته باشد و منحصر به حالت خواب نباشد.

این دو ویژگی در تمام اخباری که در این باره آمده و در کتابها نوشته شده و یا در مواردی عیناً دیده شده و یا از اشخاصی شنیده شده است، وجود دارد، و با وجود آنها این روایات نیز بر وجود حضرت مهدی - علیه السلام - دلالت قطعی داشته، گرچه در زمره روایات مشاهده وارد نگردیده است.

در اینجا می‌خواهیم بگوییم که هیچ‌گونه دلیل عقلی و یا نقلی بر بطلان تمامی خوابها وجود ندارد. آری، شکی نیست که بسیاری از خوابها بی‌ارزش و باطل است و حقیقتی ندارد و برخاسته از هواها و هوسها و تمایلات نفسانی است، لکن تردیدی در وجود خوابهای راستین و مطابق واقع نیست که در بسیاری موارد، به نحوی، تحقق آنها در عالم بیداری دیده می‌شود، و این قابل انکار نیست. البته انسان آزاد است که هرگونه تفسیری که می‌خواهد برای این امر بکند، لکن نمی‌شود آن را حاصل تصادف دانست، زیرا تعداد رؤیاهای صادقه در طول تاریخ به قدری زیاد است که نمی‌توان احتمال تصادف را در این زمینه مطرح نمود.

حال اگر رؤیا با امری دیگر غیر از مطابقت با واقع همراه باشد، بدون شک در شمار معجزات خواهد بود مانند اینکه مثلاً کسی در خواب انسان را دعا کند و در بیداری شفا بیابد و یا وقوع و تحقق کاری را در خواب وعده دهد و در بیداری اتفاق افتد و یا چیزی را که انسان نمی‌دانسته، در خواب خبر دهد. در عین حال نمی‌خواهیم برای روایاتی که فقط منحصر به نقل یک خواب است، ارزشی قائل باشیم، زیرا در اخبار مشاهده روایتی که فقط خوابی را نقل کند، وجود ندارد، بلکه در آن روایت خواب و بیداری با هم شرکت داشته و معجزه‌ای را که دلالت بر وجود حضرت می‌کند؛ و آن خود بهترین دلیل بر صدق خواب است، نقل می‌نماید.

به هر حال، این‌گونه روایات تعدادش کم است، و اگر خواب را بی‌ارزش دانستیم نسبت به آنچه که در بیداری اتفاق افتاده است، بی‌اعتنا نخواهیم بود و آنها خود برای ما حجت خواهند بود.

بخش ششم: اخبار و روایاتی که می‌گوید حضرت را مردم به صورت شخص معروفی می‌بینند.

مرحوم حاجی نوری دو روایت در این باره نقل کرده است که در یکی حضرت به شکل سیدی که راوی او را می‌شناخت که فردی نادان و کودن است، ولی بعد که از او مطالبی علمی شنید و آن سید معروف انکار کرد که این مطالب از او باشد، فهمید که آن شخص که مطالب را به او گفته است حضرت بوده است نه این شخص. (۵)

و در روایت دوم راوی حضرت را به صورت شیخی که قبلاً او را می‌شناخت دیده است. (۶)

این دو روایت، مطلب دیگری را اثبات می‌کند، و آن این است که حضرت به شکل‌های گوناگون ظاهر می‌شود، و این مطلب را باید با دو نظریه اصلی غیبت بسنجیم و ببینیم چگونه با آنها مطابق می‌شود.

اما نظریه پنهانی شخص و جسم: طبق این نظریه، لازم نیست که حتماً حضرت به صورتهای گوناگونی ظاهر شود زیرا ممکن است که حضرت هر گاه می‌خواهد بر شخصی خود را آشکار کند، به شکل و صورت حقیقی خود ظاهر شود و همیشه به یک شکل باشد. لکن ممکن است که طرفداران این نظریه بگویند چون اصل پنهانی بدن حضرت به صورت اعجاز انجام می‌گیرد، در مواردی که لازم باشد، ممکن است این حالت اعجاز گسترش یافته شامل حالات مخصوص و شکل و قیافه حضرت نیز بشود، زیرا خداوند بر همه چیز تواناست. لکن حقیقت آن است که اگر در این نظریه قدری بیندیشیم، انحراف و لغزشی بس بزرگ خواهیم دید که با هیچ یک از افکار و اندیشه‌های اسلامی تطبیق نمی‌کند ولی فعلاً به بررسی عمیق آن نمی‌پردازیم.

درست همان است که ما گفتیم که مقصود از غیبت، پنهانی شخص نیست، بلکه پنهانی و غیبت شخصیت و عنوان حضرت است و هر چند خداوند بر همه چیز تواناست، لکن این بدان معنی نیست که در هر مسأله و موردی مرتب

(۵) نجم ثاقب / ۳۶۸.

(۶) نجم ثاقب / ۳۷۳، مقصود از سید و شیخ کسانی هستند که داری لباس روحانیت هستند؛

سید از اولاد پیامبر اسلام، و شیخ کسی است که از اولاد آن حضرت نباشد.

دست به انجام معجزات گوناگون بزند، بلکه معجزه خود قانونی داشته و فقط در مورد اقامه حجّت و تربیت و هدایت مردم به کار می‌رود.

در این صورت ما می‌توانیم مسأله تغییر شکل و قیافه حضرت را از راه معجزه پذیرا باشیم، فقط در مواردی که اقامه حجّت و یا زمینه سازی برای ظهور حضرت متوقف بر آن باشد؛ لکن یافتن چنین موردی بسیار مشکل است، زیرا نیازی به تغییر شکل نیست چون حضرت می‌تواند به شکل و قیافه حقیقی خود آشکار شود و به صورت اعجاز پنهان گردد و کسی مطلع و آگاه نشود.

این مسأله را نیز مطلبی که قبلاً گفته شد رد می‌کند که حضرت را در دوران غیبت صغری و کبری عده زیادی با شکل و قیافه حقیقی می‌شناسند، البته تغییر لباس و وضع ظاهری نیز ممکن می‌باشد.

بخش هفتم: برخی از اخبار مشاهده دلالت بر آن دارد که حضرت را در قسمت‌های مختلف کشور عراق زیارت کرده‌اند، و این مسأله در بیشتر روایات مشاهده وجود دارد.

با در نظر گرفتن این موضوع چنین به نظر می‌رسد که مرکزیت در یک کشور مخصوص، با وظیفه جهانی حضرت - که باید به تمام مشکلات مسلمانها مخصوصاً گرفتاریهای پیروان و دوستان خود رسیدگی کند - منافات دارد.

این اشکال را می‌توانیم از چندین جهت بررسی کرده و پاسخ دهیم:

۱- اخبار و روایاتی که گویای دیدار حضرت در سایر جاها غیر از عراق می‌باشند، بر توجه حضرت به مشکلات مسلمانان جهان دلالت دارد و مختص به کشور عراق نیست.

۲- باید به این نکته توجه داشته باشیم که بسیاری از دیدارها در روایات نیامده و نقل نشده است، لذا احتمال آن هست که دیدارهای بسیاری در خارج از کشور عراق بوده و زمینه برای نقل و بازگو کردن آنها آماده نبوده است.

علاوه بر این که فراموش نکرده‌ایم که حضرت بیشتر کارهای خود را به صورت ناشناس انجام می‌دهد که اگر هم خبر آن به ما برسد، ما بطور قطع و یقین نمی‌توانیم به حضرت نسبت بدهیم. بنابراین امکان آن هست که حضرت مستقیم

و یا از طریق نمایندگان خود کارهائی را در تمام گوشه و کنار دنیا انجام دهد و هیچ گونه سؤال و پرسشی برای هیچ کس پیش نیاید که این کار را چه کسی کرده تا عامل آن را شناسایی کرده و بعد از شناخت حضرت نقل و روایت نماید.

۳- این روایات بیشتر از این را نمی‌رساند که حضرت اغلب اوقات را در عراق بسر می‌برد و این معلوم است که هر کس در هر جا بیشتر ساکن باشد، عمل و آثار او هم در آنجا بیشتر خواهد بود. مخصوصاً که اگر در برخی از سفرها مشکلات و گرفتاریهایی هم داشته باشد و باعث شناخته شدن حضرت بشود. و اینکه حضرت عراق را برای سکونت و زندگی خویش برگزیده باشد، هم امکان دارد و هم احتمالش بیشتر است، و با هیچ یک از دو نظریه اصلی مخالفت ندارد. مخصوصاً که در دوران غیبت صغری همانجا محل سکونت حضرت بوده است و مزار و مدفن پدران و اجداد حضرت همانجا است و مرکز بسیاری از تحولات صدر اسلام همچون واقعه عاشورا و کربلا بوده است، و در بخش سوم همین مجموعه این مطلب را اثبات خواهیم کرد که بعد از ظهور حضرت، عراق مرکز حکومت جهانی اسلامی خواهد شد.

در اینجا دو پرسش پیش می‌آید که اگر آنها را مطرح کرده و به پاسخ آن بپردازیم مناسب خواهد داشت:

پرسش اول: چرا عراق مرکز اسلام باشد و دیگر جاها از این ویژگی برخوردار نباشد، با اینکه از نظر اسلام تمام اماکن مساوی است و تمام انسانها در پیشگاه فرامین اسلامی یکسان هستند، و سرزمینها و زبانها را در پیشگاه قانونگذار اسلام و عدالت الهی اسلامی بر یکدیگر مزیتی نیست.

پاسخ: مرکزیت یافتن عراق برای این کار به خاطر یک خصوصیت ذاتی نیست، بلکه به خاطر ویژگیهایی است که آن را می‌تواند به صورت تنها مرکز بزرگ اسلامی در آورد و آن ویژگیها از این قرار است:

۱- از نظر جغرافیایی عراق در دوران غیبت در وسط و میانه کشورهای آفریقا است.

۲- عراق مسکن شیعیان حضرت و معتقدان به وجود آن بزرگوار است.

۳- بیشتر همکاران عمده و فرماندهان و افسران حضرت بعد از ظهور از شیعیان عراق خواهند بود، و از سایر کشورها کمتر خواهند بود (این مطلب را در کتاب سوم خود به طور مفصل بحث خواهیم کرد) و این بدان جهت نیست که خاک عراق بر دیگر جاها برتری دارد، بلکه بدان جهت است که شیعیان و طرفداران حضرت در این کشور مورد ظلم و ستم قرار گرفته و هر چه بیشتر بر آنها ظلم و ستم وارد شود، بر اخلاص و توجه آنها به حضرت افزوده می شود. به خاطر این سه ویژگی است که عراق می تواند مرکز حکومت جهانی اسلامی حضرت بشود.

البته نباید قسمت عمده ای از مناطق ایران را که آنها نیز دارای این خصوصیات هستند فراموش کنیم؛ و از این جهت که این مناطق نیز مجاور عراق می باشند می توان این مرکزیت را تعمیم داده و شامل این نقاط ایران هم بدانیم. پرسش دوم: روایات مشاهده گویای آن هستند که محل زندگی و سکونت حضرت در عراق است، لکن مطالب دیگری وجود دارد که بر خلاف این امر دلالت می کند:

مطلب اول همان است که پیشتر یاد آوری شد که طبق نظریه اساسی دوم بهترین برنامه ای که می شود برای زندگی حضرت مهدی - علیه السلام - فرض کرد، این است که حضرت در هر دوره ای در یک جای مخصوص زندگی کند، تا کسی او را نشناسد و از وضعیت او آگاه نگردد؛ که گفتیم ممکن است در هر پنجاه سال در یک شهر زندگی بکند.

واقعیت این است که این مطلب با اینکه حضرتش بیشتر اوقات در عراق باشد، منافاتی ندارد؛ زیرا به راحتی قادر است در شهرهای متعددی از همین کشور زندگی بکند و کسی حضرت را نشناسد.

مطلب دوم روایتی است که قبلاً ذکر شد و طبق آن حضرت مدینه منوره را برای سکونت خود برگزیده است.

مطلب سوم اینکه در بعضی از اخبار و روایات شنیدیم که حضرت صحراها و دژه ها را برای سکونت خود برگزیده، چنانکه در روایت علی بن مهزیار چنین آمده بود.

دو مطلب اخیر از دو جهت پاسخ داده می‌شود:

- ۱- قبلاً ما این دو روایت را رد کرده و جهتش را بازگو کردیم که چرا نمی‌شود این دو روایت را - که حضرت در مدینه و یا در صحراها زندگی می‌کنند - قبول کرد و لذا دیگر معارضه‌ای بین آنها و روایات مشاهده باقی نمی‌ماند.
- ۲- آنچه بیشتر این روایات بر آن دلالت می‌کنند آن است که حضرت در این سالیان اخیر بیشتر اوقات در عراق ساکن است و لذا سکونت حضرت در بیابانها و در مدینه در بعضی اوقات امکان دارد. و لذا می‌توانیم فرض کنیم که برخی اوقات حضرت در مدینه و یا در وسط بیابانها و دره‌ها سکونت دارند. و محصورند که دستیم در دورانیهای اخیر حضرت نیازی به کناره‌گیری از مردم ندارند و می‌توانند راحت به صورت ناشناخته در بین مردم زندگی کنند.

پس بود دسته بندی کلی اخباری که در باب دیدار حضرت وارد شده و بار دیگر تذکر می‌دهم که گرچه برخی از این روایات به تنهایی قابل مناقشه و اشکال است و جبران اعتداری ندارد، لکن از مجموع آنها برای ما مسأله دیدار و زیارت حضرت بطور قطع و مستم به دست می‌آید و نمی‌شود گفت که تمام کسانی که به زیارت حضرت دائل آمده‌اند، اشتباه کرده و دروغ گفته‌اند.

امر دوم: در باره اخبار و روایات دیدار

اگر دید عمومی اسلام را نسبت به اجتماع و جامعه در نظر بگیریم، اشکالی بر کلیه اخبار و روایات مشاهده وارد می‌شود، که خلاصه‌اش این است:

در هیچیک از دیدارهایی که مردم تحت هر عنوانی با حضرت داشته‌اند، هیچ گاه سخنی که مربوط به جامعه بوده و دستوری که به مصلحت عمومی مردم باشد شنیده نشده، با اینکه انتظار چنین است که در این فرصت دیدار، حضرت به تربیت و ارشاد شخص دیدار کننده پرداخته، او را با فرهنگ اجتماعی عمیق اسلامی آشنا ساخته، و در ضمن چند کلمه مختصر مسائل مهم اجتماعی را - که روشنگر راه او و دیگران باشد - به او بنمایاند، و او را وادار به شرکت در مسائل مهم مملکتی و ساختن بنیاد عظیم اجتماعی بنماید. و حال اینکه چنین خبری در هیچ یک از روایات دیده نمی‌شود و اگر چنین ارشاد و تربیتی نسبت به آن فرد

دیدار حضرت مهدی (ع) در غیبت کبری / ۱۳۳

اعمال می‌شد، آن شخص از افراد برجسته و صالحان گشته و آثار و نتایج مهمی بر وجود دیدار کنندگان حضرت مترتب می‌شد. و حال اینکه کمتر کسانی از دیدار کنندگان حضرت اثری مثبت در جامعه داشته‌اند.

پس این سؤال پیش می‌آید که چرا حضرت این گونه راهنمائیها را نکرده و اگر نموده چرا ما هیچ اثری از آنها ندیده‌ایم؟

ما اگر بتوانیم پاسخی برای این سؤال بیابیم در شناخت سیاست و برنامه خاص حضرت، در مقابل کسانی که حضرت را دیده و یا ندیده‌اند، گامی تازه برداشته‌ایم.

پاسخ به این سؤال را در ضمن چندین نکته می‌توان یافت:

نکته اول:

قبلاً دانستیم که در صورت وجود شرایط، حضرت کارهای مفید اجتماعی انجام می‌دهد و در این صورت این با خود حضرت است که چه کاری بکند و چه بگوید و چگونه برای آماده‌سازی افراد و اجتماعات برنامه‌ریزی نماید. و چه بسا افرادی که در جامعه اسلامی منشأ کاری مهم شده و اثری در جامعه گذاشته‌اند، از حضرت استفاده کرده و بدون اینکه آن بزرگوار را شناخته باشند، از راهنمائیهای مفیدش استفاده کرده باشند.

نکته دوم:

حضرت گاهی با گروهی ویژه از پیروان با ایمانش گرد می‌آیند. این مورد را به صورت یک نظریه احتمالی قبلاً تذکر دادیم و برخی از روایات نیز بر این دلالت دارند. این گروه‌های، به طوری است که حضرت راهمگی شناخته و می‌توانند تعلیمات و رهنمودهای حضرت را فرا گرفته و در باره مسائل سیاسی و اجتماعی خود مذاکره کنند و آن رهنمودها را در زندگی خود بکار برند، اما این دیدارها را برای مردم بازگو نمی‌کنند. و چه بسا افرادی در جامعه اسلامی که به مقام و موقعیتی رسیده و منشأ خدمات و آثاری شده‌اند، از این قبیل باشند.

اگر آنچه تاکنون گفته شد پسندیده باشد و به این اندازه قانع شده و پاسخ خود را دریافتید که بسیار خوب؛ و اگر نه نظر شما را به نکات زیر جلب می‌کنیم:

نکته سوم:

آنچه از سیره و رفتار رسول خدا و ائمه - علیهم السلام - می‌دانیم آن است که در هر جا به مناسبت مقام سخنی گفته و تا از آنها سؤال نمی‌شد پاسخ نمی‌دادند؛ و هر گاه کسی از آنان درباره مسائل عبادی و اجتماعی و یا درباره آفرینش سؤال می‌کرد، سطح فکر او را در نظر گرفته و به اندازه درک و فهمش به او پاسخ می‌داده‌اند، و بیش از اندازه توانائی درک او، به او چیزی نمی‌گفتند. البته این حالت مختص به پیشوایان مذهبی نیست، بلکه هر دانشمندی که می‌خواهد پاسخ پرسشی را بدهد، سطح فکر و میزان درک سؤال کننده را در نظر می‌گیرد. این چنین نیست که دانشمندی مثل انیشتین، تمام جزئیات نظریه نسبیت خود را به هر کس که از او چیزی پرسد، بگوید؛ بلکه کلیاتی از نظریه را در اختیار او می‌گذارد. و مقصود اصلی از فرمایش «خاطب الناس علی قدر عقولهم» همین است و این خود مطلبی بسیار روشن و بدیهی است. و جز این از حضرت انتظاری نیست که باید سطح فکر افراد را در نظر گیرد و با ملاحظه مرتبه عقل و فرهنگ ایشان سخن بگوید.

حال، وقتی می‌دانیم که هدف از دیدار با شخصی، رفع گرفتاریها و حل مشکلات اوست، بدون اینکه سطح فکر او در نظر گرفته شود؛ و نیز می‌دانیم که بسیاری از کسانی که با حضرت مواجه شده‌اند، دارای افکار بلند و معلومات گسترده‌ای نبوده، نوعاً افرادی عامی و معمولی بوده‌اند، نباید انتظار داشته باشیم که بیش از اندازه نیاز و رفع مشکلات مطلبی به آنان گفته شود، و یا آنها را در جریان مسائل اجتماعی و سیاسی بگذارند. و این خود یک اصل اساسی است که خط مشی کلی سیاست حضرت را تعیین می‌کند.

نکته چهارم:

اگر از نکته سوم چشم‌پوشیم و بگوئیم که حضرت بدون در نظر گرفتن سطح فکر افراد، مسائلی را به آنها می‌گویند، نباید انتظار داشته باشیم از آن مختصر راهنماییها شخصیت‌هایی برجسته ساخته شوند؛ زیرا دیدار چندان به درازا نمی‌کشد که فردی بتواند تمام مسائل را پرسیده و همه را بفهمد، و نوعاً دیدارها

تکرار هم نمی‌شود. لذا جز چند دقیقه بسیار کم ملاقات و مواجهه‌ای دست نمی‌دهد. و بر فرض امام - علیه السلام - از این فرصت کوتاه بخواهد استفاده کند و فرصت را غنیمت شمرده و چند دقیقه‌ای هم مطالبی به این شخص بگویند، این چند کلمه نمی‌تواند آن فرد را سرآمد قهرمانان و فردی برجسته و شهیر بسازد. زیرا یا حضرت می‌خواهد این کار را از طریق معجزه انجام دهد یا به طور عادی و معمولی کار کند.

راه اول مسلماً بسته است زیرا در این گونه معجزه خجتی اقامه نمی‌گردد، زیرا حجت بر آن شخص تمام شده و او اسلام آورده و مؤمن است و قانون معجزات در باره او جاری نیست. علاوه بر اینکه اگر اینگونه سازندگی واقع شود، لازمه‌اش جبر است که بطلانش در جای خود در مباحث اعتقادی اسلامی ثابت گشته است. (۷)

(۷) به عقیده این جانب، نیازی ندارد که اسم این کار را معجزه بگذارید، تا در تنگنای قانون معجزات گرفتار آیید. هیچ اشکالی ندارد که لطف خدا شامل حال بنده‌ای از بندگانش بشود و به موجب «و آتیناه من لدنا علماً» چشمه‌های حکمت و علم بر قلب بنده‌ای مؤمن سرازیر گردد، و واقعاً منشأ آثار و برکات گردد، خود هدایت یافته راه خود را باز شناسد، و روشنگر راه دیگران نیز بشود، نه جبر باشد و نه تنگنای قانون معجزات او را در خود نپذیرد، بلکه موهبت الهی او را در مقابل اشعه تابناک خورشید ولایتی حضرت بقیة الله قرار دهد، نور بگیرد و گرم شود، ولو در یک دقیقه ملاقات مس وجود او را طلا کنند و خاک هستی او را کیمیا گردانند.

لکن آیا چنین افرادی شایسته و با اخلاص بوده‌اند، و آیا ما تاریخ زندگی آنان را می‌دانیم؟ ما با چند نفر دوست هستیم و در بین دوستانمان چند نفر را می‌شناسیم که از گذرگاه محبوب گذشته و در جستجوی خانه یار باشند، و به هر چه نظر می‌کنند به یاد او باشند؟! راستی آیا کسی هست که این جمله را از سویدای دل بگوید که: «عزیز علیّ أن أری الخلق ولا تُری» و در ملاقات و دیدار با حضرت خود را نخواهد و خودخواهی را کنار بگذارد؛ و اگر هم مشکلی دارد، مشکلی مشکل نادانی و عدم معرفت باشد، تا با یک نظر حل شود؟! چه بسا بوده‌اند که به جایی راه برده و هم چون خود حضرت از خوف جان به پناهگاه رفته و «ز آنکس که خبر شد خبری باز نیامد» و اگر خبری یافت او را به حضرت نسبت نداد، تا مشکلی برایش پیش نیاورند.

و اصولاً این چنین نیست که اگر خداوند کسی را مورد لطف خود قرار داد و از راهی غیر عادی و غیر معمولی به او چیزی رساند، مالی داد، منالی داد، قدرتی داد، بصیرت و علمی داد، هدایتی کرد،

و اما از راه معمولی و عادی، اینگونه تربیت عادی در زمانی اندک ممکن نیست. زیرا انسان برای تکامل علمی و عملی خود نیازمند زمان است تا به تدریج رو به کمال رود و گام به گام قدم برداشته، خود را کامل سازد. و در این راه حضرت فقط می تواند چند قدمی به او کمک کند؛ نه اینکه یک شبه ره صد ساله برود.

علاوه بر اینکه سخنی کوتاه و مجمل و پر محتوی را افرادی عادی نمی توانند بفهمند و نمی توانند به تمام جوانب گسترده آن پی ببرند، و اگر آن سخن عمیق و پرمعنی نباشد چندان فایده ای ندارد و مشکلی را حل نمی نماید. بنابراین - با در نظر گرفتن نکته چهارم - حضرت باید از اینگونه دیدارها و رهنمودهای اجمالی و مختصر صرف نظر کند؛ زیرا جز از طریق اعجاز کاری نمی شود کرد که آن هم بر طبق قانون معجزات در این گونه موارد نباید عملی شود. نکته پنجم:

با چشم پوشی از نکات گذشته، این مسأله - لا اقل در حد احتمال - مطرح است که: اگر اینگونه راهنماییها تکرار شود و مؤثر افتد - طبق گفته خود سائل - اثری بسزا در تغییر تاریخ اسلامی، بلکه تاریخ بشری، به جا بگذارد. در صورتی که چنین تغییری مصلحت نیست و سبب عقب افتادن ظهور می شود. چرا که شرط اساسی ظهور وقتی پدید می آید که امت دورانهای سلطه ظلم و جور را پشت سر گذارد و در بوته آزمایشات و با مقابله با ظلم و جور - و نه در دامان آسودگی و خمودگی - تکامل یافته، پیراسته و توانا گردد. پس با توجه به

→ اسمش را معجزه بگذاریم و شامل قانون معجزات کنیم که اگر نبود، آن را انکار کنیم. آری اگر در معرض مردم و در ارتباط با مردم بود، چنین چیزی را می گوییم، لکن درباره یک فرد یا افرادی در حد خودشان لزومی ندارد.

مثلاً اگر مریضی در توسل به ذیل عنایات ائمه - علیه السلام - مورد شفا قرار گرفت، معجزه شده، لکن لزومی ندارد از قانون معجزات تبعیت کند. لطف و توجه امام و یا ولیی از اولیاء خدا شامل حال او شده است و ربطی هم به اقامه حجت ندارد. بر همین اساس اگر کسی مورد لطف امام زمان - ارواحنا فداء - قرار گرفت، و به مقامی رسید، و کشفی برایش شد و انسانی والا گشت، اشکالی پیش نمی آید. اللهم ارزقنا رؤیته و محبته. (مترجم)

این مسأله امکان ندارد که آن حضرت به ارائه چنین رهنمودهایی اقدام کند، و تنها به راهنماییهای کوچکی که بدان پایه نرسد، بسنده خواهد نمود. (۸)

۸) فکر نمی‌کنم قضیه به این شکلی باشد که مؤلف محترم فرموده‌اند که آمادگی برای ظهور را تنها از طریق برخورد با ظلم و جور و مبارزه با آن ممکن می‌دانند. چه اشکالی دارد که بایک تحوّل چشم‌گیر از راه هدایت مردم، مردم آماده ظهور شوند؟! آیا تمام یاران حضرت و اصحاب ویژه امام فقط از راه این که مدتها ظلم و جور را تحمل کرده‌اند، بمقام آمادگی ظهور حضرت رسیده‌اند یا از راه فهم و شعور و علم و آگاهی به این مرحله رسیده‌اند؟! بر فرض که امکان آن باشد که تحوّل جهانی برای ریشه کن کردن ظلم و جور پیش از ظهور حضرت پیش آید، چه مانعی برای ظهور هست که در آن شرایط ملّتی که در انتظار مصلح به سر برده‌اند، خود صالح گشته و انتظارشان برای ظهور نه فقط برای از بین بردن ظلم و جور است که برای فراگیری علم و مفاهیم عالیّه انسانیّت است و شناخت مبادی عالیّه اعتقادی و آشنا شدن با خدا و حقایق توحیدی. مگر خداوند حضرت را فقط برای از بین بردن ظلم و جور ذخیره کرده، یا برای پیاده کردن تمام اهداف انبیاء که همان آشنا شدن مردم است با خداوند؟!

البته این سخن را نه از باب اینکه احتمال می‌دهیم چنین کاری پیش از ظهور حضرت بشود گفتیم؛ بلکه از باب اینکه راهی نشود برای تنبلی افراد و بهانه جویی مفسدان، و بیکاری کسانی که از آنان کاری ممکن است ساخته شود، و احیاناً هم چون آن سید محضری که هر چه طلاق می‌داد عمداً طلاق باطل می‌داد، و بعد از مدتی که مردم از کار او سردر آوردند، گفت: این کار را می‌کنم تا بچه‌های حرامزاده زیاد شوند و با وجود بچه‌های حرامزاده ظلم و جور در جامعه زیاد گردد، و با زیادتی ظلم و جور، شرط ظهور امام زمانم محقق آید و حضرت خود ظاهر گردد و مفسد عمومی را از جامعه براندازند.

بنابراین خواستم در این پاورقی تذکر دهم که از فرمایش و سخن استاد صدر چنین استفاده‌ای نشود که زلف آشفته اجتماع موجب جمعیت و اتحاد و به هم پیوستگی و ظهور امام زمان است، و چنین چنین است، پس باید اجتماع را بیشتر بهم ریخت و ظلم و فساد را زیادتر کرد تا حضرت بیاید؛ که چنین سخنی خواجه شیراز هم گفته است که:

زلف آشفته تو باعث جمعیت ماست

چون چنین است پس آشفته‌ترش باید کرد

و مارکسیستها هم همین سخن قدمای مرتجع و عوام الناس تنبل ما را گفته‌اند که: تا نارضایتی زیاد نگردد انقلاب بوقوع نمی‌انجامد پس شما ای گروه مارکسیست، به پیش بسوی ایجاد نارضایتی! شما ساواکیان مارکسیست، شکنجه کنید! و شما اداریهای مارکسیست، رشوه بگیرید و کار نکنید! شما دانشجویان و دانش‌آموزان و معلمان مارکسیست، درس نداده و نخوانید تا نارضائیه‌ها اوج گیرد و انقلاب پیروز شود تا گفته مارکس به وقوع بپیوندد! که البته این منطق سخن جدیدی نیست و از

بنابراین، با در نظر گرفتن هر یک از این نکته‌های پنج گانه، باید بگوئیم که در هر یک از دیدارهایی که حضرت با مردم داشته‌اند، فقط به همان مسأله مورد نظر و احتیاج دیدار کننده پرداخته و جز بر آوردن نیاز او کاری دیگر و یا رهنمودی دیگر، که مربوط به مسائل اجتماعی باشد، نداشته‌اند.

علاوه بر این که می‌دانیم راویانی که از اصحاب خاص و مؤمنین با اخلاص بوده‌اند، اگر هم حضرت رهنمودهایی به آنها داشته، در هنگام نقل خبر آنها را نگفته و از انتشار آنها خودداری کرده‌اند. و دیگر افراد که در این پایه از اخلاص و خصوصیت نبوده‌اند، آنها یا به خاطر اهمیت ندادن به آنها نقل نکرده‌اند، و یا اگر نقل کرده‌اند به همان اندازه که خود فهمیده و درک کرده‌اند، برای دیگران بازگو نموده‌اند، که به صورت تغییر یافته و مسخ شده که در حد فهم آن شخص فقط بوده، مطرح شده است، و یک رهنمود عمومی و کلی به حساب نیامده است.

البته تمام آنچه که گفتیم با فرض این است که قبول داشته باشیم که رهنمودهای عمومی و کلی و اجتماعی در روایات مشاهده وارد نشده باشد، لکن گاهی مطالبی را از راویان می‌شنویم که در آنها حضرت مصلحت را در آن دیده‌اند که تا حد ممکن رهنمودی برای جامعه اسلامی داشته باشند و ارشاداتی بنمایند، که در فصلهای آینده بدانها اشارتی خواهیم کرد.

امر سوم:

آیا دیدار و زیارت حضرت بقیة اللہ با عنوان حقیقی خود، در دوران غیبت کبری، نیازمند به مراتب بالایی از ایمان و وثاقت است - چنانکه برخی از پژوهشگران گفته‌اند - یا خیر؟

شکی نیست که در دوران غیبت صغری، شرط دیدار حضرت، داشتن

→ قدیم تنبلان اجتماع ما این چنین می‌گفتند و با این بهانه جوئیها شانه از زیر بار تکالیف اجتماعی و مسؤلیتهای سیاسی و خدمتهای صادقانه مردمی خالی می‌کردند. اللهم فقهنا فی الدین و ارننا مناسکنا. (مترجم)

درجه‌ای بالا از ایمان و وثاقت بوده است؛ به طوری که حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - جز به کسانی که اخلاص و تقوایشان مسلم بود، از خصوصیات حضرت چیزی نمی‌فرمود، و خود حضرت هم بعد از رحلت پدر بزرگوارش همین رفتار را داشت و به جز مواردی اندک - که به خاطر مصالحی خود را برای برخی از اشخاص منحرف آشکار می‌ساخت - خود را به کسی نشان نمی‌داد. (۹)

و اما در دوران غیبت کبری، شکی نیست که اغلب موارد دیدار با اشخاص موثق بوده و حتی حضرتش با برخی از آنان دیدارهای مکرر و ملاقاتهای متعدد داشته است. ولی گاهی مصالح اسلامی ایجاب می‌کند که خود را برای اشخاص منحرف نیز آشکار کند، در صورتی که خطری متوجه آن حضرت نشود.

با در نظر گرفتن این مطلب، می‌شود گفت که دوران غیبت کبری همچون غیبت صغری است و تفاوتی بین این دو دوره در این مسأله نیست. و اشکالی هم پیش نمی‌آید و از جهت قواعد عمومی و اخبار مشاهده نیز مانعی ندارد.

لکن آنچه باید در نظر گرفت تفاوت عمده‌ای است که بین این دو حالت وجود دارد که در دوران غیبت کبری حضرت از امنیت بیشتری برخوردار است، و لذا می‌تواند با افراد بیشتری ملاقات داشته باشد، چه از مؤمنان موثق یا غیر موثق، و چه از افراد بی‌ایمان و منحرف؛ البته با در نظر گرفتن یک اصل کلی که حفاظت و پنهان ماندن وضعیت حضرت باشد.

این مسأله روشن است زیرا در دوران غیبت صغری عده‌ای از مردم هم حضرت را و هم پدرش را می‌شناختند، لذا بیشتر در معرض خطر بودند؛ ولی در دوران غیبت کبری، نوعاً او را از حیث شکل و قیافه نمی‌شناسند و کسی متوجه آن بزرگوار نمی‌شود، و ستمگران و جنایتکاران از دست یافتن به او مأیوس شده و حتی وجود او را انکار می‌کنند. و لذا این حالات حضرت را برای دیدار و ملاقات با اشخاص، آزادتر گذاشته است. و لذا می‌شود گفت که ملاقاتهای حضرت با مؤمنان غیر موثق بیشتر از دوران غیبت صغری است، ولی با

غیر مؤمنین کمتر و فقط محدود به موارد ضروری است که هدف مهمی در بین باشد که نتوان از طریق افراد با ایمان موثق یا غیر موثق انجام داد.

امر چهارم:

برنامه‌هایی که حضرت برای متوجه‌نشدن بینندگان برای خود تنظیم نموده. در برخی از ملاقاتها می‌بایست حضرت در بین دیدار، خود را بشناساند، و در برخی دیگر بیننده از ملاقات پیشین خود، حضرت را می‌شناسد. چنانکه برای خواص مورد اطمینان آن حضرت اینگونه است. و اما در صورتی که بیننده مورد اطمینان نبوده و یا منحرف باشد، حضرت را بعد از جدا شدن و دور شدن می‌شناسد. در اینگونه موارد حضرت برای ناشناس ماندن خود در هنگام دیدار و صحبت و شناختن بعد از مفارقت چه راهی را انتخاب می‌کند؟
روشهایی که حضرت برای انجام این کار عمل کرده و در روایات وارد شده است، چندین گونه است:

روش اول: تعویض لباس و وسیله نقلیه

در بیشتر اوقات لباس مخصوص عربی پوشیده و با حالات گوناگون آشکار شده است؛ گاهی به صورت یک عرب بیابانی^(۱۰)، گاهی به حالتی با آبهت و مهربان^(۱۱)، و گاهی در لباس کشاورزی که ابزار کشاورزی خود را برداشته^(۱۲) و بعضی اوقات به صورت و شکل یکی از علماء و رجال دینی^(۱۳).
وسيله نقلیه حضرت، گاهی شتر^(۱۴) در چندین مرتبه، و گاهی اسب^(۱۵) و الاغ^(۱۶) و گاهی پیاده^(۱۷) و برخی اوقات هم نیازی به حرکت و انتقال

(۱۰) نجم ثاقب / ۲۴۱.

(۱۱) نجم ثاقب / ۳۵۹.

(۱۲) نجم ثاقب / ۳۴۳.

(۱۳) نجم ثاقب / ۲۷۳.

(۱۴) نجم ثاقب / ۳۴۲.

(۱۵) نجم ثاقب / ۳۵۷.

(۱۶) نجم ثاقب / ۳۴۳.

(۱۷) نجم ثاقب / ۲۸۰.

نداشته است (۱۸). و گاهی در حال سواره نیزه‌ای در دست به دیدار کسی آمده (۱۹). و بعضی اوقات به لهجه محلی اعراب بادیه نشین صحبت کرده (۲۰) و گاهی به زبان لبنانی (۲۱) و زمانی به لغت فارسی (۲۲) سخن گفته است.

با در نظر گرفتن نظریه دوم - که نظریه خفاء عنوان باشد - دانستیم که حالات و اشکال گوناگونی که حضرت برای پنهان نمودن خود از دید عموم به خود می‌گیرد، مربوط به حالت عادی و معمولی نیست، زیرا اگر حضرت بخواهد در تمام حالات به همان شکل و لباس معمولی باشد، به زودی شناخته شده و مردم از وضعیت او آگاه می‌شوند. لذا حضرت برای پنهان نگاه داشتن خود، باید در هر دیداری برنامه‌ای خاص و لباس و شکل ویژه‌ای داشته باشد.

روش دوم: انجام دادن معجزه به صورتی که حضرت را بعد از آنکه از شخص دیدار کننده جدا شد، به او بشناساند و بیننده در اثناء دیدار متوجه نشود، لکن بعداً بفهمد که این دیدار و این مطالب جز از راه اعجاز امکان نداشته است.

این مطلب به روشنی از بسیاری از اخبار و روایات فهمیده می‌شود، مثل اینکه مسافت بسیاری در زمانی اندک طی شده باشد و در دریا و خشکی طی الارض کرده باشد، و این فهمیده نمی‌شود، مگر بعد از طی مسافت. و شاید روشن‌ترین مواردی که بیننده بعد از جدایی متوجه حضرت می‌شود، همین است که حساب می‌کند راهی را که در زمان اندک طی کرده است، برای افراد عادی امکان سیر آن در این مدت نبوده، و محال است که کسی بتواند از این راه پر خطر از دست حیوانات درنده و وحوش بیابان نجات پیدا کند، لکن در مدتی کم به راحتی و سلامتی از این راه، گذشته است. (۲۳)

(۱۸) نجم ثاقب / ۲۲۸.

(۱۹) نجم ثاقب / ۳۷۰.

(۲۰) نجم ثاقب / ۳۵۵.

(۲۱) نجم ثاقب / ۲۳۵.

(۲۲) نجم ثاقب / ۳۴۴.

(۲۳) نجم ثاقب / ۲۳۹.

روش سوم: دور شدن از بیننده، در ضمن دیدار و پیش از بر آوردن نیاز او، و واگذاری تکمیل آن به دیگری یا به خود آن شخص، و یا به یکی از خدمتگزاران خود^(۲۴) و یا به شخص ثالثی از افراد رهگذر^(۲۵).

روش چهارم: خودداری از هر کاری که نظر بیننده را به خود جلب کند، مثل اشاره به اسم و مشخصات خود و یا انجام معجزه‌های بزرگ که باعث جلب نظر او شود و پاسخ ندادن به سؤال از مشخصات و اسم و مکان و به هر گونه سؤالی که باعث شناخته شدن باشد. در بسیاری از روایات دیدار این مسأله وارد شده است.

روش پنجم: بیننده و یا بینندگان، در شرایطی باشند که نمی‌توانند از خصوصیات حضرت سؤال کنند، چنانکه در بسیاری از روایات دیدار آمده است؛ زیرا گاهی آنقدر بیننده گرفتار نیاز خود و در فکر حاجت خود می‌باشد که اصلاً توجهی ندارد که بخواهد از خصوصیات حضرت سؤال کند^(۲۶)، و یا سرگرم به معجزه‌های شده که حضرت انجام داده^(۲۷) و یا مشغول به نماز و یا مریضی و اموری دیگر گشته است.

مخفی نماند که این غفلت و بی‌توجهی که به هنگام دیدار با حضرت برای اکثر افراد پیش می‌آید، خود مهم‌ترین عامل نشناختن حضرت می‌شود و جز با نظر عنایت و لطف حضرت این نا آگاهی از بین نمی‌رود و لذا نوعاً بعد از جدا شدن و محاسبه شرایط، تازه بیننده متوجه حضرت می‌گردد.

اینها بود نمونه‌ای از روشهای اختفاء و ناشناخته ماندن حضرت، برای اکثر دیدار کنندگان، در آنجا که مصلحت ایجاب می‌کند که کسی آن بزرگوار را نشناسد. البته روشهای دیگری در روایات نقل شده که نمی‌توان آنها را تحت ضابطه ویژه‌ای در آورد، و سخن نیز به درازا می‌کشد.

(۲۴) نجم ثاقب / ۳۰۶.

(۲۵) نجم ثاقب / ۲۴۱.

(۲۶) نجم ثاقب / ۲۴۲.

(۲۷) نجم ثاقب / ۲۸۲.

امر پنجم:

اهداف عمومی حضرت از دیدار با مردم (اهداف و نتایج مخصوص را در امر ششم بررسی می‌کنیم).

منظور از اهداف عمومی، نتایج و فوایدی است که برای جامعه اسلامی بر این دیدارها مترتب است که اینها از آن اهداف فردی مهمتر و گسترده‌تر است، و گفتیم که این گونه اهداف کمتر بر آورده می‌شود و علتش را نیز ذکر کردیم. البته در ضمن این فصل و فصل آینده، فرصتی برای بررسی اجمالی و به طور مختصر خواهیم داشت.

چندین هدف عمومی و اجتماعی در این دیدارها، برای حضرت می‌توانیم در نظر بگیریم:

هدف اول: نجات دادن توده‌های مسلمان، از دست جنایات و ستم فرمانروایان منحرف و کژ اندیش، مخصوصاً آنجا که خیر و سلامتی پیروان و دوستان مخصوصش مترتب بر آن باشد.

از جمله این موارد، نجات مردم بحرین است از دست نوکران و دست نشانده‌گان استعمارگرها که صریحاً روایت گویای آن است (۲۸)، در آن وقت که نخست وزیر این کشور حيله و نقشه‌ای ریخت که قرار شد با شیعیان همچون کفار حربی از اهل کتاب رفتار شود، یا جزیه پرداخته و ذلت پرداخت آن را تحمل کنند و یا مردانشان کشته و زنان و کودکانشان به اسارت گرفته شوند، و حضرت در خنثی ساختن این توطئه نقش بزرگی داشت.

هدف دوم: نجات دادن مسلمین از دست جنایتکاران و تجاوزگران و راهزنان و دزدانی که سر راه کاروانیان و مسافران را می‌گرفتند.

از جمله این موارد، داستان (۲۹) گشودن راه کربلاست، در نیمه شعبان برای زائران حرم جدش در شب نیمه شعبان، آنجا که قبیله عنیزه بر سر راه

(۲۸) نجم ثاقب / ۳۱۴؛ بحار (کمپانی) ۱۴۹/۱۳؛ طبع جدید ۱۷۸/۵۲؛ و منتهی الآمال ۳۱۶/۲.

(۲۹) نجم ثاقب / ۳۷۰؛ منتهی الآمال ۳۲۶/۲.

کاروان زوار حضرت امام حسین - علیه السلام - کمین کرده آنها را غارت می کردند و مردم از آن راه می ترسیدند، و اگر حضرت رهبری آن کاروان را به عهده نمی گرفتند و قبیله عنیزه را تهدید به مرگ و نابودی نمی نمودند، مردم در آن سال نمی توانستند به زیارت حضرت امام حسین - علیه السلام - موفق شوند و این شعار اسلامی تعطیل می گشت. پس آفرین به این گونه الطاف و توجهات حضرت به دوستان و پیروانش. (۳۰)

این داستان در دوره حکومت عثمانیها بر عراق بود که از فرمائروایان آنها در این سرزمین در آن زمان گنج مهر آقا و صفر آقا بودند، لکن متأسفانه به طور دقیق زمان و تاریخ این حادثه ضبط نشده است.

هدف سوم: هشدار به دیگران که هنوز شرایط ظهور آماده نگشته است، و تأکید بر این مطلب که هنوز مردم آماده پذیرش حضرت نیستند، و به آن پایه از شعور و درک که بتوانند بار گران مسؤولیت را در هنگام ظهور بر دوش خود تحمل کنند، نرسیده اند، ولذا باید ظهور تا روز موعود و معین به تأخیر افتد، گرچه زمان به درازا کشد و مدت طولانی گردد و هیچ کس جز خداوند نمی تواند آن زمان را پیش بینی و تعیین وقت نماید.

این مطلب را خود حضرت برای گروهی از مردم تأکید فرموده اند، در ضمن داستانی که از قول پدرم نقل می کنم و در کتابی ندیده ام و لازم می دانم آنچه را که از پدر شنیده ام، به اختصار در اینجا بیاورم، تا مقصود روشن گردد:

در روزگاری مردم بحرین به خاطر ظلم و ستمی که بر آنها از سوی حاکم

(۳۰) ای کاش این لطف حضرت بار دیگر شامل شیعیان و پیروان و دلسوختگان و تشنگان زیارت جدش گردد و این بعثیان کافر را هم چون قبیله دزد عنیزه از سر راه بردارد؛ و شیفتگان زیارت، به وصال محبوب خود برسند. و من چه می دانم شاید هم آن شیعیان در آن زمان زواری راستین، و ما پیروانی دروغین هستیم! ای کاش چنین نباشیم!

در ضمن یاد آور می شویم حکایتی شبیه به داستانی که پس از این مؤلف از پدر بزرگوار خود نقل می کنند، در جلد دوم کتاب عبقری الحسان از مرحوم حجة الاسلام سید علی اکبر موسوی خویی - والد معظم مرجع عالیقدر شیعه آیه الله العظمی سید ابوالقاسم خویی - روایت شده است. مراجعه کنید به کتاب پیام امام زمان - علیه السلام - ۵۸۱-۶۰، تألیف آقای سید جمال الدین حجازی. (مترجم)

آنجا وارد شد، دست تو مثل به سوی حضرت دراز کرده و انتظار ظهور و قیام خونین حضرت را می کشیدند تا بیاید و ظلم را از جهان ریشه کن سازد. لذا همگی گروهی از بزرگان علم و تقوی و زهد و پرهیزگاری را برگزیده و آنان از بین خود سه نفر را انتخاب کردند، و آن سه نفر از بین خود یک نفر را که از دیگران برتر و پرهیزگارتر بود، برگزیدند تا او بین حضرت و مردم واسطه شود.

این شخص از شهر بیرون آمده سر به بیابانها گذاشت و به عبادت خداوند و توسل به حضرت مهدی - ارواحنا فداه - مشغول شد و از خداوند خواست تا حضرت را ظاهر ساخته دست به شمشیر برده و جهان را پر از عدل و داد نماید. سه شبانه روز به عبادت و راز و نیاز ادامه داد. در آخرین شب شخصی بر او وارد شد. این عالم آن شخص را شناخته و فهمید که این خود حضرت مهدی است و آمده است تا خواسته او را بر آورده سازد. از او پرسید: چه می خواهی؟ پاسخ داد: مردم و پیروان شما در نهایت شدت و گرفتاری و غم و اندوه هستند، و می خواهند که هر چه زودتر قیام فرمایید و داد مردم را از بیدادگران بگیریید. حضرت به او دستور داد که فردا صبح در فلان جا حاضر شو و چندتا گوسفند با خود به پشت بام ببر و بین مردم اعلام کن که حضرت در فلان ساعت ظاهر می شوند و همگی باید در اطراف آن منزل حاضر شوید و من خود در آن وقت در پشت بام حاضر می شوم.

این مرد این کارها را کرد و ساعت معین سر رسید. مردم همگی اطراف آن منزل جمع شدند و حضرت هم با آن شخص و گوسفندها در پشت بام حاضر شد. حضرت اسم یکی از افراد را برده و به آن شخص گفت: صدا بزن تا این شخص اینجا حاضر شود. آن مرد صدا زد، مردم شنیدند و آن شخص هم به پشت بام رفت. وقتی آن شخص به پشت بام رسید، حضرت دستور داد که یکی از گوسفندان را نزدیک ناودان بکشد. مردم دیدند که از ناودان خون جاری است. همگی یقین کردند که حضرت دستور قتل این شخص را که صدا زده است داده و او را کشته است.

بعد از او شخص دیگری را صدا زدند. او نیز از افراد خوب و پرهیزگار بود و خود را آماده کشته شدن کرد و یقین کرد که او را نیز می کشند و خونش از ناودان خواهد ریخت. بعد از آنکه از بام بالا رفت، مردم بلافاصله دیدند که خون سرازیر

شد، و سپس شخص دیگری را و بعد از او نفر چهارم را صدا زدند تا جایی که دیگر هیچ کس به پشت بام نرفت و همگی به هم گفتند که هر کس به پشت بام برود، خونش از ناودان جاری خواهد شد، و زندگی خود را بر امتثال فرمان امام ترجیح دادند. در این لحظه حضرت به آن شخص اول نگاهی کرده و به او فهمانید که تا وقتی مردم این چنین باشند، از آمدن و ظهور معذور است.

از این داستان می‌فهمیم که چگونه حضرت بطور روشن و واضح ظاهر شده و به مردم می‌فهماند که چرا نمی‌تواند ظهور کند، و چرا مردم هنوز آمادگی کامل را ندارند و به آن سطح و پایه مطلوب از فداکاری و از خود گذشتگی نرسیده‌اند. و طوری حضرت این مسأله را به مردم تفهیم می‌کند که هر کس خود بفهمد و درک کند که هنوز آمادگی و استعداد پذیرش فرمان امام خود را در حد ریختن خونش ندارد، و تا مردم به این درجه از فداکاری نرسند، نمی‌توانند عهده دار کار مهم قیام و نهضت جهانی حضرت گردند.

در بخش سوم این کتاب، برهان و استدلال بر لزوم این شرط را بررسی خواهیم کرد.

هدف چهارم: برگرداندن حجر الاسود به سر جای خودش در کعبه. بعد از آنکه قرامطه - اسماعیلیه - در سال ۳۱۷ هجری (۳۱) به شهر مکه حمله کردند، و این در اواخر دوران غیبت صغری بود (۳۲) حجر الاسود را از مکه بردند و سی سال یا بیشتر نزد آنها بود (۳۳) و در سال ۳۳۹ (۳۴) یا ۳۳۷ (۳۵) به مکه باز گرداندند، حضرت آن را سر جای سابق نصب کرد، به طوری که در اخبار و روایات ما آمده است. (۳۶)

(۳۱) کامل ابن اثیر ۶/۲۰۴.

(۳۲) تاریخ الغیبة الصغری ۶/۳۵۶.

(۳۳) تاریخ الشعوب الاسلامیة ۲/۷۵.

(۳۴) کامل ۲/۲۳۵.

(۳۵) الخرائج و الجرائح ۷۲/۰.

(۳۶) همان مدرک و همان صفحه، و منتخب الاثر ۶/۴۰۶.

دیدار حضرت مهدی (ع) در غیبت کبری / ۱۴۷

راوی گوید: در سال ۳۳۷ چون به بغداد رسیدم، تصمیم گرفتم به زیارت خانه خدا بروم، و آن سالی بود که قرامطه حجرالاسود را به جای خودش در خانه برگردانده بودند و بیشتر نظر من این بود که ببینم چه کسی حجرالاسود را در جای خود نصب می کند. زیرا در ضمن داستانها چنین آمده بود که حجرالاسود را در هر زمانی کسی جز حجت خدا سر جای خود نصب نمی کند، چنانکه در زمان حجاج، حضرت امام زین العابدین - علیه السلام - آن را در جای خود گذاشت. (۳۷)

راوی گوید: دیدم مردم از نهادن سنگ در جای خود ناتوان شدند. هر کس آن را جایش می گذاشت، سنگ تکانی می خورد و استقرار نمی یافت. در این بین جوانی گندمگون و خوش صورت سر رسید؛ آن را از دیگران گرفت و بر جای خود نهاد، و طوری در جای خود قرار گرفت که گویا تکان نخورده بود. صداها به شادی بلند شد، آنگاه آن جوان از مسجد بیرون رفت.

راوی به دنبال او رفته و از او درخواست نیاز خود کرد و نیازش بر آورده شد. و در این هنگام و این چنین حضرت خود را به آنان معرفی کرد. این ماجرا بیانگر یک واقعیت تاریخی است که در تاریخ عمومی سخنی از آن به میان نیامده و جای آن خالی مانده است. در حالی که اخبار و روایات خاصه شیعیان این رویداد را به روشنی نگاشته است. و این مطلبی غیر قابل انکار است که نفی آن فقط با انکار غیبت و وجود حضرت امکان پذیر است، که آن نیز خلاف فرض ما در این تاریخ است (و در جای خود با دلایل روشن وجود و غیبت حضرت مهدی - علیه السلام - ثابت و واضح گشته است).

آری پیرامون این موضوع دو سؤال وجود دارد که باید متعرض آنها شده، به پاسخ آن پردازیم:

سؤال اول: از کجا معلوم و به چه دلیل حجرالاسود را جز حجت خدا در هر زمان کسی دیگر نمی تواند بر جای خود بگذارد، چنانکه راوی ادعا کرده است؟

(۳۷) داستان گذاشتن حضرت سجاد حجرالاسود را در جای خود در کتاب الخرائج و الجرائح

واقع این است که ما هیچ گونه روایتی که گویای این سخن باشد و دلالتی بر آن داشته باشد، نیافتیم، لکن اگر به تاریخ بنگریم این حقیقت را مشاهده می‌کنیم که حجرالاسود را کسی جز انبیا و ائمه -علیهم السلام- بر جای خود نگذاشته است. اولین کس حضرت ابراهیم -علیه السلام- بود که به هنگام بالا بردن پایه‌های خانه کعبه آن را نصب کرد و در دوران جاهلیت وقتی کعبه را تجدید بنا کردند و قبایل در اینکه چه کسی به افتخار نصب حجرالاسود نایل آید، اختلاف کردند و قرار شد هر کس از در وارد شود هر چه بگوید همان را بپذیرند، حضرت رسول -صلی الله علیه و آله- وارد شد و دستور داد، چادری را انداخته سنگ را در آن بگذارند و از هر قبیله یک نفر سر آن را بگیرد، و بعد خود حضرت آن را برداشت و بر جای خود گذاشت. (۳۸)

وقتی هم که حجاج در جنگ با عبدالله بن زبیر، خانه کعبه را خراب کرد و بعد آن را تجدید بنا کردند، حضرت امام زین العابدین -علیه السلام- سنگ را بر جای خود نصب فرمود.

در این روایت مورد نظر، راوی این قاعده کلتی را - که حجرالاسود را فقط حجت خدا در هر زمان نصب می‌کند - به کتابها نسبت داده و نمی‌گوید من چنین استنباطی دارم، و این قاعده را به عنوان یک اصل مسلم و ثابت شده می‌گیرد، شاید دلایلی بیشتر و محکمتر در این مورد وجود داشته که در طول تاریخ از بین رفته است. و خداوند حقایق امور را بهتر می‌داند.

سؤال دوم: بر فرض ثبوت قاعده عمومی، اگر در طول دوران غیبت کبری حجرالاسود از جای خود کنده شد، چگونه بر حضرت لازم می‌شود که آن را در جای خود بگذارد و حال آنکه او باید غایب باشد، و اگر ظاهر شود و بخواهد به این وظیفه عمل کند، مردم او را شناخته و امر او آشکار می‌شود، و این کار منافات با اصل غیبت حضرت دارد.

پاسخ این است که: بهترین راه و مهمترین نحوه پوشش حضرت خود را از مردم، این است که به هنگام نهادن سنگ این فکر و این عقیده نسبت به آن

قاعده کلیه، در مغز مردم نباشد، یا هیچ دلیل روشنی بر این عقیده وجود نداشته باشد. و شاید هم به همین جهت دلیلی روشن بر این قاعده در اسلام وارد نشده است، و در ضمن همین روایت هم ملاحظه شد که این فکر و عقیده را فقط یک نفر داشته، با اینکه در بین آن جمع عده‌ای از علما و بزرگان نیز بوده‌اند. بنابراین اشکالی پیش نمی‌آید که سنگ را خود حضرت بگذارد و کسی آن حضرت را نشناسد.

با در نظر گرفتن این نکته و با اعتقاد به نظریه دوم که نظریه خفاء عنوان باشد، امکان آن هست که گذارنده سنگ را در دوران غیبت کبری خود حضرت بدانیم که همراه با کارگران ساختمان بناء کعبه همکاری کرده در حالی که کسی او را نمی‌شناسد، و یا اینکه به نامی دیگر معروف باشد. در این صورت آن کس که حضرت را می‌بیند، به این عقیده و قاعده کلی معتقد نیست، و سنگ را کسی جز حضرت نمی‌گذارد، در عین حال کسی از حقیقت او مطلع و آگاه نمی‌گردد.

امر ششم:

اهداف و مقاصد مخصوصی که بر دیدار حضرت مترتب است و مربوط به یک فرد و یا اشخاص معین است، چه اینکه مستقیماً فایده‌ای اجتماعی و عمومی داشته و یا نداشته باشد.

اهدافی را که می‌شود برای این موضوع در نظر گرفت، فراوان است. ما برای هر یک نمونه‌ای در نظر می‌گیریم و آنها را یاد آور می‌شویم:

هدف اول: هدایت و راهنمایی یک فرد، و ملحق ساختن او به صف دوستان و یاران حضرت، بعد از آنکه نیت و تصمیم او بر این که می‌خواهد به پیروان حضرت پیوندد، احراز گردد.

نمونه این گونه افراد، شخصی است که برای خرید روغن از اعراب بادیه‌نشین به اطراف حله می‌رود، و از کاروان عقب افتاده و در بیابان سرگردان می‌شود، با خود می‌گوید: من از مادرم شنیده‌ام که می‌گفت: «ما امامی زنده داریم که کنیه‌اش اباصالح است. گمشدگان را راهنمایی و در ماندگان را دستگیری و به بیچارگان کمک می‌کند.» سپس با خداوند تعهد می‌کند، اگر حضرت به داد

او رسید و او را نجات داد، از دیانت مادرش پیروی کرده و مذهب او را پذیرد.
وی گوید: آنگاه حضرت را صدا زده و از او کمک خواستم. ناگهان دیدم
کسی با من راه می‌رود و بر سرش عمامه‌ای سبز به رنگ این بود (اشاره به گیاهی
کرد که بر لب رودخانه روئیده بود) به من راه را نشان داد و گفت: از این راه برو،
بزودی به دهکده‌ای می‌رسی که ساکنانش همه شیعه هستند. گفتم: آقای من،
شما با من به اینجا نمی‌آید؟ فرمود: نه، زیرا هزاران نفر در اطراف شهرها مرا
می‌خوانند، و باید به نجات آنها پردازم. (۳۹)

هدف دوم: به یاری یکی از دو طرف دعوا رفتن، و اگر مصلحت اقتضاء
کرد، یکی از آن دو را کمک کردن.

نمونه‌اش این داستان: دو دوست مسلمان که از لحاظ مذهب با یکدیگر
اختلاف داشتند در یکی از مساجد همدان بر سر مذهب با یکدیگر مدت‌ها گفتگو
داشتند. هیچ‌یک نتوانست دیگری را قانع کند. یکی از آن دو پیشنهاد کرد اولین
نفری را که وارد مسجد شد، به حکمیت بپذیرند. و دیگری از این قرار داد وحشت
داشت، زیرا بیشتر مردم همدان اهل مذهب او نبودند، لکن از روی ناچاری این
قرار داد را پذیرفت.

به مجرد اینکه این قرار داد بسته شد، جوانی که آثار بزرگواری از صورت و
جبین او آشکار بود، وارد مسجد شد و معلوم بود که از مسافرت می‌آید. آن کس
که پیشنهاد قرارداد کرده بود، نزد او آمده، مذهب و عقیده خود را به همراه
ادله‌ای که داشت به او گفت، و او را سوگند داد که عقیده خود را همانطور که
هست بگوید. آن جوان دو بیت شعر خواند، و عقیده خود را به طوری که هیچ
گونه شک و تردیدی در آن راه نداشته باشد، در ضمن آن دو بیت گفت؛ و سپس
از دیده‌ها ناپدید شد. و این معجزه‌ای بود که حقیقت و صحت مذهب او را نیز
فهمانید. دیگری از فصاحت و بلاغت این شخص به شگفت آمده و مذهب
دوستش را که مهدی - علیه السلام - به یاری او آمده بود، پذیرفت. (۴۰)

(۳۹) نجم ثاقب / ۳۴۶.

(۴۰) نجم ثاقب / ۲۳۱.

هدف سوم: حل برخی از مسائل مشکلی که علماء و دانشمندان بزرگ، از حل آنها عاجز شده‌اند.

نمونه آن: مرحوم محقق اردبیلی که از علمای بزرگ و پرهیزگار شیعه است و ملقب به مقدس اردبیلی شده، مسائلی برای او مشکل شده و در پاسخ آنها مانده بود. در نیمه شبی از نجف به مسجد کوفه رفت و حضرت را در محراب حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - ملاقات کرده و سؤالات خود را از آن حضرت نمود. جوابش را گرفته و برگشت. (۴۱)

هدف چهارم: خبر دادن از برخی رویدادهای مهم سیاسی و اجتماعی پیش از آنکه مردم از آن اطلاع داشته باشند، چون وسائل ارتباط جمعی در آن زمانها نبوده و یا ضعیف بوده است.

نمونه آن: حضرت در مجلس درس سید مهدی قزوینی در حله وارد شده و بدون آنکه آن حضرت را بشناسند، به درس او گوش فراداد. وقتی درس تمام شد، سید مهدی پرسید: از کجابه حله آمده‌اید؟ جواب فرمود: از شهر سلیمانیه. سید پرسید: چه وقت از آنجا بیرون آمدی؟ گفت: روز گذشته؛ و بیرون نیامدم از آنجا مگر اینکه نجیب پاشا آن جا را به زور شمشیر فتح کرده و وارد شهر شد، و احمد پاشا بابانی را که تمرد و سرکشی کرده بود، از آنجا بیرون کرد، و به جای او برادرش عبداللّه پاشا را نشانید. احمد پاشا از فرمان دولت مرکزی عثمانی سرپیچی کرده و ادعای سلطنت و پادشاهی کرده بود.

سید مهدی گوید: پدر من در سلیمانیه بود. من به فکر افتادم که چگونه این خبر هنوز به فرمانروایان حله نرسیده، و به فکر من نرسید که از این شخص بپرسم که تو چگونه می‌گویی دیروز از سلیمانیه بیرون شدم و امروز به حله رسیدم؛ در صورتی که اگر شخصی سواره و با سرعت این مسافت را طی کند، دو روزه به حله خواهد رسید.

سپس تاریخ این روز را که گفته بود سلیمانیه فتح شده ضبط کردیم و بعد از

ده روز خیر آن به حلّه رسید و فرمانروایان حلّه آن را طبق معمول اخبار جنگی خود با شلیک گلوله‌های توپ اعلام کردند. (۴۲)

می‌گویم: از این داستان می‌فهمیم که این خبر در دوران سلطه عثمانیها در حلّه چقدر مهم بوده است و چرا حضرت اصرار داشته که این خبر زودتر به گوش مردم برسد و این گونه اخبار به صورت اعجاز بوده است.

هدف پنجم: نصیحت و خیر خواهی برای دیگران، و بالا بردن سطح معنویات آنان بعد از سپری کردن دوره‌ای سخت و دشوار.

نمونه آن: یکی از شیعیان گوید: در راه حلّه حضرت را زیارت کردم، سلام عرض نمودم. حضرت جواب سلام را داد و فرمود: از اینکه مال و سرمایه خود را امسال از دست داده‌ای، اندوهگین مباش، زیرا تو مورد آزمایش و امتحان خدا قرار گرفته‌ای و خداوند خواسته تو را امتحان کند که آیا حق خدا را می‌پردازی، و وظیفه واجب خود را، که عمل حج باشد، انجام می‌دهی، یا خیر. و اقامال و سرمایه ناپایدار است؛ می‌آید و می‌رود.

راوی گوید: من در آن سال زیان و ضرری کرده بودم، ولی هیچ کس از آن آگاه نبود و چون می‌ترسیدم که ورشکستگی من آشکار شود، از همگان مخفی نگه داشته بودم. حال بعد از اینکه حضرت به من گفت، ترسیدم و با خود گفتم: سبحان الله! خبر ورشکستگی من در بین مردم شایع شده، تا آن اندازه که به گوش افراد غریب هم رسیده است. ولی در جواب آن حضرت گفتم: به هر حال خدا را سپاس می‌گویم.

حضرت پاسخ داد: آنچه را که از دست داده‌ای به زودی به تو برمی‌گردد و به حالت اولیه می‌رسی، و قرضهایت را می‌پردازی. راوی گوید: از گفته‌های این شخص ساکت شده و با خود فکر می‌کردم... تا آخر داستان. (۴۳)

هدف ششم: کمک مالی به دیگران.

نمونه‌اش: عده‌ای از مردم بحرین، تصمیم گرفتند که عده‌ای از مؤمنین را

(۴۲) نجم‌ثاقب / ۳۶۷.

(۴۳) نجم‌ثاقب / ۳۶۶.

به طور مرتب و پیاپی میهمان کنند و هر دفعه در خانه یکی از آنها باشد. میهمانی برقرار شد، تا نوبت به یکی از اینان رسید و او چیزی نداشت. بسیار غمناک و اندوهگین شد. از شدت غم و اندوه شبی سر به بیابان گذاشت. شخصی را دید... تا به او رسید، به او گفت: برو نزد فلان تاجر - واسم او را برد - و به او بگو: محمد بن الحسن - عجل الله تعالی فرجه الشریف - گفت: «آن دوازده اشرفی را که برای ما نذر کرده‌ای بده.» پول را از او بگیر و خرج میهمانی خود نما. این مرد نزد آن تاجر رفته و پیام حضرت را به او رسانید. تاجر گفت: آیا خود حضرت به تو اینچنین گفت؟ آن مرد گفت: آری. تاجر گفت: آیا او را شناختی؟ گفت: نه. گفت: او حضرت صاحب الزمان بوده است. من این مال را نذر او کرده بودم. پول را به او داد و او را احترام نموده و از او درخواست دعا کرد... (۴۴)

هدف هفتم: شفا دادن بیماریهای مزمنی که پزشکان از معالجه آن ناتوان شده و هزینه‌های هنگفتی صرف آن شده است.

نمونه این هدف، داستانی است که از سید باقی فرزند عطوه علوی حسنی نقل شده است (۴۵) که پدرش عطوه حضرت را نمی‌شناخت و اعتقادی به وجود آن حضرت نداشت، و می‌گفت: هر گاه امام آمد و مرا از این بیماری شفا داد و راحت کرد، گفتار شما را می‌پذیرم. شبی به هنگام نماز عشاء، که ما جمع شده و می‌خواستیم نماز جماعت بخوانیم، به ناگاه فریادی کشید، به سرعت سوی او رفتیم، گفت: «خود را به امام برسانید، همین الان از نزد من خارج شد.» ما بیرون آمدیم و کسی را ندیدیم. به سوی او باز گشتیم، وی اظهار داشت که: هم اکنون شخصی نزد من آمد و مرا صدا زد و گفت: ای عطوه! گفتم: بله، شما کیستید؟ گفت: من مهدی هستم، آمده‌ام تو را شفا دهم. و سپس دست مبارکش را کشید و پای مرا فشار داد و سپس رفت و همچون آهو از نزد من دور شد.

(۴۴) نجم ثاقب / ۳۰۶.

(۴۵) ینابیع الموده / ۵۴۸ چاپ نجف؛ کشف الغمه ۳ / ۲۸۷؛ کتاب المهدی / ۱۴۵؛ منتهی الآمال

علی بن عیسی گوید: من این داستان را غیر از فرزند عطوه، از دیگران نیز شنیدم.

بنگر به حضرت مهدی، چگونه شفای بیماران را همراه اثبات وجود و امامت خویش انجام می‌دهد، به طوری که دیگر برای منکرانش شک و تردیدی باقی نماند.

هدف هشتم: راهنمایی گمشدگان صحرا و بیابان و به مقصد رسانیدن عقب افتاده‌های از قافله و کاروان.

آن حضرت گاهی این عمل را برای اثبات وجود و امامت خود انجام می‌دهد؛ نمونه‌های این گونه هدف فراوان است و برای مثال یکی را نقل می‌کنیم: شخصی^(۴۶) به همراه چند نفر، از راه احساء به حج رفت. در برگشت مقداری از راه را سواره و مقداری را پیاده حرکت می‌کرد. در یکی از منازل پیاده روی او زیادتر شد و مرکوبی نیافت تا سواره حرکت کند. وقتی که برای استراحت و خوابیدن در جایی منزل کردند، این شخص از شدت خستگی خوابش طولانی‌تر شد و همراهان بدون اینکه او را از خواب بیدار کنند، رفتند. بر اثر تابش خورشید از خواب بیدار شد و کسی را نیافت، به تنهایی راه افتاد و یقین داشت که از بین خواهد رفت. به حضرت بقیة اللہ توسل جسته و از او کمک خواست.

به ناگاه مردی به صورت بادیه‌نشینان که سوار بر شتری بود، از راه رسید و به او گفت: فلان کس! آیا از قافله‌ات جدا شده‌ای؟ گفت: آری. گفت: آیا میل داری تو را به قافله برسانم؟ گفتم: آری، به خدا سوگند جز این چیزی نمی‌خواهم. نزدیک من آمد و شترش را خوابانید و مرا پشت سر خود سوار کرد. بعد از چند دقیقه حرکت، نزدیک قافله رسیدیم. فرمود: اینان دوستان تو هستند. مرا پیاده کرد و خود رفت.

هدف نهم: یاد دادن و آموختن دعاها و اذکاری که دارای مضامین عالیه

و مطالب صحیح است به برخی از مردم.

مثالها و نمونه‌های اینگونه آموزشها از حضرت، فراوان است. این دعا‌های بسیار پر معنی و مهم، نه بدان جهت است که لقلقه زبان گردد و هیچ فایده و بهره‌ای نداشته باشد، بلکه برای این است که خود متن و نصی باشد برای شناخت مفاهیم عالیه تعلیم و تربیت اسلامی و مسائلی ژرف و عمیق در راه حرکت دادن مردم به سوی خداوند.

و بدیهی است که استفاده از روش دعا، بهترین راه استتار و کتمان مقاصد عالیه پیشوایان ما بوده؛ زیرا، مشروع‌ترین راه برای نزدیکی به خدا، که هیچ کس نمی‌توانسته مانع آن بشود و آن را تحت نظر گیرد، و احیاناً از آن جلوگیری نماید، همین دعا بوده است. ولذا می‌بینیم که حضرت امام زین العابدین - علیه السلام - این روش را اتخاذ می‌فرمایند و از راه دعا به تربیت مردم پرداخته و بلندترین مفاهیم و حقایق را در ضمن ادعیه به مردم می‌آموزند.

حضرت بقیة الله هم همین راه را انتخاب فرموده و لذا به بسیاری از مردم و دوستان خود، دعا‌های گوناگونی آموخته که از مهمترین آنها دعای فرج است که انسان را بر بدی وضع موجود او در دورانیهای فتنه و انحراف آگاه نموده، آرزو و هدف نهائیش را به وی می‌فهماند، و رابطه و پیوند محکم عاطفی و ایمانی بین او و خدای متعال ایجاد می‌کند؛ آنجا که می‌گوید:

«اللهم عظم البلاء و برح الخفاء...»:

«خداوندا آزمایش بس بزرگ گشته، پنهانیها آشکار گشته، امیدها بریده شده و پرده‌ها پس رفته، زمین تنگ گشته و آسمان دیگر نمی‌بارد. و شکوه و گلایه را به تو باید کرد و در دشواریها و آسانیها، تکیه گاه تو هستی. بار پروردگارا، بر محمد و دودمان او درود فرست؛ همان زمامداران و اولی الامر که پیرویشان را بر ما واجب گردانیده‌ای و با این دستور، موقعیت و مقام آنان را به ما شناسانیدی. پس به حق آنان سوگند که کار ما را گشایشی بخش؛ به همین زودی، به یک چشم به هم زدن و یا نزدیکتر از آن... تا آخر دعا.» (۴۷)

هدف دهم: اصرار و پافشاری حضرت، بر خواندن دعاهایی که از پدران معصوم و اجداد پاکش رسیده است که در آنها مضامینی بس بلند پایه، و حقایقی ژرف و عمیق و گسترده، در زمینه‌های فکری و تربیتی، وجود دارد.

روشن‌ترین نمونه برای این دستور، در مورد شخصی است که در شبی طوفانی در بین برف و بوران از قافله و کاروانش عقب مانده بود. به ناگاه در پیش روی خود باغبانی را در وسط باغ دید که با پارویی برف‌ها را از روی درختان می‌ریخت.

راوی می‌گوید: دیدم آن شخص به نزد من آمده و کنار من ایستاد و گفت: تو که هستی؟ گفتم: دوستانم رفته‌اند و من تنها مانده‌ام، و راه را گم کرده‌ام. به فارسی به من گفت: «نماز نافله شب را بخوان، تا راه را بیابی.» من مشغول خواندن نافله شدم، بعد از آنکه نافله‌ام تمام شد، نزد من آمد و گفت: نمی‌خواهی بروی؟ گفتم: به خدا سوگند که راه را نمی‌شناسم. گفت: «زیارت جامعه (۴۸) را بخوان» من زیارت جامعه را حفظ نبودم و الان هم با اینکه بارها در عتبات عالیات آن زیارت را خوانده‌ام، باز حفظ نیستم، لکن در آن شب از جایم حرکت کردم و همه‌اش را از حفظ خواندم.

بار دیگر نزد من آمد و گفت: نرفته‌ای و هنوز اینجا هستی؟ مرا بی‌اختیار گریه گرفته و گفتم: آری هنوز هستم، راه را نمی‌شناسم. گفت: «زیارت عاشورا (۴۹) را بخوان» راوی گوید: من زیارت عاشورا را حفظ نداشتم و الان هم حفظ نیستم، لکن ایستادم و مشغول خواندن زیارت عاشورا شدم و تا آخرش خواندم. بار دیگر نزد من آمده و گفت: هنوز نرفته‌ای و اینجا هستی؟ گفتم: نه، من تا صبح باید همینجا باشم. گفت: من همین الان تو را به قافله می‌رسانم. رفت و سوار الاغی شد و پارو را به دوشش انداخته و آمد و مرا پشت سر خود سوار کرد.

(۴۸) آن زیارتی است که به کلمه «السلام علیکم یا اهل بیت النبوة...» آغاز می‌شود و در زیارت همه امامان خوانده می‌شود.

(۴۹) زیارتی است که به کلمه «السلام علیک یا ابا عبدالله» شروع می‌شود و مخصوص زیارت حضرت امام حسین (ع) است.

راوی گوید: آن شخص دستش را به روی دوش من گذاشته و گفت: «شماها چرا نماز نافله نمی خوانید؟! نافله! نافله! نافله!» سه بار این کلمه را تکرار کرد و سپس گفت: «شما چرا زیارت عاشورا نمی خوانید؟! عاشورا! عاشورا! عاشورا!» سه بار هم این کلمه را تکرار کرد، و سپس گفت: «شما چرا زیارت جامعه نمی خوانید؟! جامعه! جامعه! جامعه!» (سه بار) همینطور راه می رفت و برگشت به من گفت: اینان همراهان تو هستند، و دوستان را به من نشان داد. (۵۰)

می گویم: مقصود از نافله نماز شب است، همانطور که مرحوم حاجی نوری فهمیده است. (۵۱) زیرا راوی آن را در شب انجام داده است. این نماز از برترین و مهمترین مستحبات دین است، و هر چه که در این روایت حضرت بدان دستور داده، آن نیز جزء بهترین مستحبات است، بدین شرط که به درستی و به صورت جزئی از کل و در ارتباط با مجموعه دستورات اسلامی به عنوان راهی برای رسیدن به قرب و نزدیکی خدا فهمیده شود. ولذا بعد از آنکه حضرت می بیند که مردم درباره آن تسامح و سهل انگاری می کنند، مؤکداً روی آن پافشاری کرده و اهمیت آن را تذکر می دهند.

و این که حضرت بعد از هر کاری که می گوید و آن شخص انجام می دهد، به او می گویند: آیا نرفته ای؟! این برای این است که در ضمن هر یک از این کارها که حضرت به او دستور می داد، احتمال رهایی و پیدا کردن راه را با انجام آن عمل می داد، لکن وقتی دید که راهها بسته است و از آن راهها برای این شخص راه نجاتی پیدا نشد، حضرت خود دست به کار شدند و شخصاً اقدام کرده و او را به قافله اش رساندند.

برای حضرت امکان آن هست که وجود و حقیقت خود را از راههای گوناگونی به طور معجزه اثبات نماید، که برخی از آنها را ذکر کردیم و بقیه را به کتابها و مآخذی که از آنها نقل کرده ایم حواله می دهیم.

(۵۰) نجم ثاقب / ۳۴۳؛ مفاتیح الجنان / ۵۵۱.

(۵۱) نجم ثاقب / ۳۴۴.

این بوده نمونه از اهدافی که به خاطر آنها حضرت افرادی را به دیدار خود نائل می‌سازند، که در برخی از این اهداف آثار و برکات بسیار مهمتی در سطح اجتماع وجود داشت و بزرگترین نتیجه و اثر را برای جامعه اسلامی به بار می‌آورد. البته اهداف دیگری نیز وجود دارد که در مواردی انجام گرفته و حضرت به خاطر آنها بر اشخاصی ظاهر گشته که برای رعایت اختصار، با کمال تأسف، از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.

با در نظر گرفتن هدفهای مذکور، به روشنی می‌بینیم که تمامی آنها با آن قواعد و قوانین عمومی سازگار می‌باشد، زیرا در تمامی آنها حضرت به برخی از تعالیم و دستورات اسلامی جامعه عمل پوشیده و منافاتی با غیبت نداشته و مطابق با تکلیف شرعی و اسلامی است که در صورت امکان می‌بایست انجام بگیرد.

امر هفتم:

آیا افرادی وجود دارند که امام زمان - علیه السلام - را با عنوان حقیقی خود ببینند و بشناسند یا خیر؟

در این مورد در سه زمینه می‌شود بحث کرد:

زمینه اول: مقتضای قواعد عمومی در این مورد چیست؟

در این باره می‌شود این چنین گفت: دانستیم که یکی از علل اصلی پنهانی و غیبت آن حضرت این بود که اگر ظاهر و آشکار باشد، ممکن است دشمنان او راهم چون پدران بزرگوارش کشته و از بین ببرند و دیگر وعده خدا تحقق نیافته و آنچه که نص قرآن کریم است؛ جامعه عمل نپوشد. روایاتی بر این مطلب دلالت می‌کند:

۱- روایت صدوق در کتاب کمال الدین از قول زرارة بن اعین که گوید: از حضرت صادق - علیه السلام - شنیدم که می‌فرمود: برای قائم پیش از آنکه قیام کند غیبتی خواهد بود. گفتم: فدایت شوم، چرا؟ گفت: می‌ترسد، و با دست خود به شکم و گردنش اشاره کرد. (۵۲)

۲- روایت صدوق از قول محمدبن مسلم ثقفی طخّان که گوید: بر حضرت باقر - علیه السلام - وارد شده و می خواستم که درباره حضرت قائم آل محمد - صلی الله علیه و آله وسلم - از آن حضرت بپرسم. پیش از آنکه چیزی بگویم، حضرت به من گفت: ای محمدبن مسلم، در قائم آل محمد - صلی الله علیه و آله وسلم - شباهتی از پنج پیامبر است... تا آنجا که گفت: و اما شباهت و همانندی او با حضرت موسی، در ازای غیبت و ترس دائمی او است. (۵۳)

شیخ طوسی گوید: از جمله چیزهایی که به طور حتم جزء اسباب غیبت به شمار می آید، ترس آن حضرت است از جان خود که از ترس ستمگران و به خاطر جلوگیری و مخالفت آنان از دخل و تصرف حضرت در امور سیاسی و اجتماعی مردم، از دیدگان پنهان گشته و غیبت نموده است. (۵۴)

با در نظر گرفتن این مطلب، می توان چنین نتیجه گرفت که غیبت و پنهانی دایر مدار ترس است. تا وقتی که ترس از جان وجود داشته باشد غیبت هم خواهد بود؛ و هرگاه ترس از بین رفت، دیگر دلیلی برای ادامه غیبت نخواهد بود. بر طرف شدن ترس، یا به طور کامل انجام می گردد، و آن در وقتی خواهد بود که مقدمات آماده گشته و یاران و سربازان حضرت به اندازه کافی وجود داشته باشند، در این صورت غیبت از بین رفته و ظهور کامل رخ داده و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد. لکن اگر ترس به طور کامل از بین نرفته، بلکه نسبی و شخصی بود، در این صورت نسبت به آن یک نفر و یا آن یک گروه خاص، غیبت از بین رفته و حضرت برای آنها ظاهر می شود. لذا این امکان وجود دارد که شخص حضرت را ببیند و بشناسد و با شناخت کامل به دیدار حضرت موفق شود. این گونه دیدار و زیارت برای افراد مورد اطمینان و کسانی است که در میدان آزمایش الهی سرفراز و پیروز شده که دیگر درباره آنها احتمال کشتن یا سعایت و توطئه علیه حضرت از سوی آنان داده نمی شود.

گاهی نبود ترس بر جان حضرت، فقط در یک برهه خاص زمانی است که

(۵۳) کمال الدین / ۳۲۷.

(۵۴) غیبت طوسی / ۶۱.

فقط در ضمن آن مدت غیبت و پنهانی از بین می‌رود. اینگونه دیدارهای موقت را در آینده بررسی خواهیم کرد. لکن گاهی پس رفتن پرده غیبت و آشکار شدن حضرت، مشروط به آن است که بیننده به هنگام دیدار، حضرت را شناسد، و بعد از آنکه جدا شد، متوجه گردد. این حالت در بسیاری از دیدارها اتفاق افتاده است.

بنابراین می‌شود گفت که هر کس به درجه عالی ایمان برسد و از بوته امتحان و آزمایش به سلامت بدر رود، حضرت را می‌بیند و می‌شناسد، گرچه به خاطر التزام و تعهدی که از این گونه اشخاص گرفته می‌شود که کتمان کنند و این سر را آشکار نسازند، شناخت این گونه افراد مشکل و دشوار است.

و بر این گفتار، می‌توان روایاتی را دلیل آورد که می‌گوید، حضرت در تقیه به سر می‌برد، تا آن وقت که خداوند اجازه ظهور و آشکاری همه جانبه به او بدهد. مانند روایتی که شیخ طوسی از علی بن ابراهیم بن مهزیار در دیداری که با حضرت داشته است، نقل می‌کند که حضرت در ضمن فرمایشاتشان به او فرمودند:

«خداوند مرا مأمور به تقیه نموده و تا روزی که خداوند به من اجازه ظهور و خروج فرماید، در تقیه به سر خواهم برد.» (۵۵)

مقصود از کلمه تقیه، خویشتن داری و حفظ خود از زیان و ضرر است و این در صورتی است که ضرری وجود داشته و یا احتمال آن باشد، لکن در اشخاصی که مورد اطمینان می‌باشند، این احتمال وجود ندارد، که در این صورت دیگر انگیزه‌ای برای غیبت نیست و دلیلی بر پنهان ماندن و در پس پرده بودن باقی نمی‌ماند.

در همین روایت علی بن ابراهیم بن مهزیار مطلبی است که بر این مسأله دلالت دارد که حضرت در دوران غیبت از مرکز ستمگران و کجروان و منحرفین دور است؛ در آنجا که حضرت به او می‌فرمایند:

«ای فرزند مازیار، پدرم حضرت ابومحمد از من تعهد گرفته که با

دیدار حضرت مهدی (ع) در غیبت کبری / ۱۶۱

مردمی که مورد خشم خداوند قرار گرفته و پستی و خواری دنیا را نصیبشان کرده، همسایگی نکرده و در محله آنان سکنی نگزینم.»
قبلاً این مسأله بررسی شد که مجاورت و همسایگی با منحرفین و ستمگران، اگر به صورت ناشناس باشد، اشکالی را پیش نمی آورد، و در صورتی مجاورت و همسایگی خطرناک می شود که آنان حضرت را شناخته و بر وضعیت او آگاه گردند، زیرا در این صورت اقدام به قتل و کشتن او خواهند کرد. لکن وقتی چنین احتمالی درباره کسی داده نشد، دلیلی برای دور بودن و همسایگی نکردن با او باقی نمی ماند، زیرا وقتی سبب و انگیزه امری وجود نداشته باشد وجود آن را دلیلی نخواهد بود. و این حالت فقط درباره یاران ویژه حضرت که مورد اطمینان کامل می باشند، خواهد بود.

روایات دیگری نیز به همین مضمون وجود دارد که ممکن است مورد استدلال قرار گیرد؛ و با در نظر گرفتن این قاعده که حضرت از دوستان مخصوص و ویژه خود پنهان نیست، دو زمینه بعد نیز روشن می شود.

زمینه دوم: روایاتی است که یاران و همراهانی را برای حضرت، در طول دوران غیبت کبری، اثبات می کند؛ همچون داستان سی و هشتم و هشتاد و سوم که مرحوم حاجی نوری در کتاب نجم ثاقب نقل می کند و هم چنین روایت اسماعیل هرقلی^(۵۶) که می گوید، سه نفر سواره را دیدم که یکی از آنان حضرت بقیة الله - ارواحنا فداء - بود که با نشانه مخصوص خود را معرفی کرده و در عین حال آن دو نفر دیگر حضرت را می شناختند.

روایات دیگری گویای آن است که افرادی مخصوص که مورد اطمینان بوده اند، حضرت را می دیده و هر جا که با ایشان برخورد می کردند آن حضرت را می شناختند؛ هم چون سید مهدی بحر العلوم، به طوری که از حکایت هفتاد و سوم کتاب نجم ثاقب^(۵۷) و دو حکایت بعد از آن معلوم می شود.

از آن جمله نیز روایاتی است که می گوید حضرت در برخی از مسافرتهای

(۵۶) کتاب کشف الغمّه / ۲۸۳؛ ینایع الموده / ۵۴۶ چاپ نجف؛ کتاب المهدی / ۱۴۳.

(۵۷) ص ۳۴۸.

خود عده‌ای از دوستانش را نیز با خود همراه می‌برد تا در کارهایش به او کمک کنند؛ همچون داستانی که از استاد بزرگوار خود، آیه‌الله سید محمد باقر صدر، که ایشان از استاد عالیقدر خویش حضرت آیه‌الله العظمی خوئی (این دو بزرگوار از بزرگترین دانشمندان و اندیشمندان بزرگ زمان ما هستند، که خداوند سایه‌شان را مستدام بدارد) (۵۸) از یکی از مؤمنان مورد اطمینان و دارای دیانت و تقوایی بی‌اندازه نقل می‌کند. و از آنجا که این داستان در کتابی دیگر نقل نشده، تمام داستان را مشروحاً می‌نگاریم:

این شخص بعد از ظهر یکی از روزها در مسجد کوفه در امتداد دیوار مسجد راه می‌رفت. در جلو ایوان مسجد فرشی گسترده و روی فرش شخص بزرگواری خوابیده و در کنارش شخص دیگری نشسته بود. وی گوید: از وجود آن دو شخص تعجب کرده و از آن شخص که نشسته بود، پرسیدم: این کیست؟ پاسخ داد: آقای عالم. وی گوید: من این پاسخ را کوچک دانسته و فکر کردم که مقصود این است که او آقای عالم (دانشمند) است، زیرا عوام الناس در آن محل، عالم را عالم (به فتح لام) تلفظ می‌کنند.

آنگاه این شخص رفت، وضو گرفته و در محراب مسجد کوفه مشغول نماز مغرب و عشاء و خواندن نافله شد، تا خسته شد و خوابش گرفت و به پشت افتاده و خوابید. وقتی از خواب بیدار شد، دید تمام مسجد روشن و نورانی شده است. می‌گوید: آنقدر روشن شده بود که می‌توانستم خطوط قرآنی را که آن طرف مسجد بر دیوار نوشته شده بود بخوانم. گمان کردم که فجر طالع شده و خورشید در آمده، بلکه چیزی هم از روز گذشته و من بیشتر از اندازه خوابیده‌ام. رفتم وضو بگیرم. در روی سکوی وسط مسجد، عده‌ای به نماز ایستاده و آن «سیدالعالم» (آقای جهان) پیش‌نماز آنها بود، و مردم زیادی از ملیت‌های گوناگون به او اقتداء کرده و در بین آنها آن شخصی که در آن عصر روز قبل او را در کنار آن آقا

(۵۸) چون این کتاب سالیانی پیش از شهادت جانگداز آیه‌الله صدر نگاشته شده، نویسنده ادامه عمر شریف آن بزرگوار را از خداوند خواستار شده و ما هم اکنون ارتقاء درجات روح پرفروش را خواهان و در انتظار انتقام‌گیری هرچه زودتر آن خون‌پاک هستیم. (مترجم)

دیده بودم، وجود داشت، او نیز در بین جمعیت بود. از وجود این عده زیاد به شگفت آمدم. سپس وضو گرفته و به جماعت پیوستم و دو رکعت نماز صبح را با آنها خواندم. بعد که نماز تمام شد، آن شخص مورد نظر از جا حرکت کرده و رفت جلو پیشنماز و از او درباره من پرسید که: آیا این شخص را هم با خود ببریم؟ وی پاسخ داد: نه! هرگز! او هنوز دو آزمایش در پیش دارد که باید آن دو را بگذرانند.

ناگهان آن جمعیت ناپدید شده و مسجد را تاریکی فرا گرفت و دیدم که هنوز صبح نرسیده و اندکی به طلوع فجر مانده است.

این داستان چندین مسأله را برای ما روشن می کند که مهمترین مسأله این است که این جمعیتی که حضرت دور خود جمع کرده و از گوشه و کنار دنیا گرد خود حاضر ساخته، بعد از آنکه از آزمایشهای الهی موفق و سرافراز بیرون آمده اند، توانسته اند با حضرت همکاری و مشارکت داشته باشند، لکن این شخص با تمام موقعیت و تقوایی که دارد، هنوز به آن مرحله نرسیده که بتواند جزء یاران و همکاران حضرت باشد و لذا حضرت او را در کارهای خود شرکت نداده و او را با خود نبردند. و چه بسا این شخص حضرت را تا پایان برنامه شناخته بود.

این داستان مطابق مطلبی است که در زمینه اول بیان شد که کسانی که مورد اطمینان باشند، حضرت از آنها محجوب نبوده و نسبت به آنها غایب و پنهان نمی باشد، گرچه ما بر این مسأله نتوانیم پی ببریم.

زمینه سوم: روایاتی که گویای آن هستند که در دوران غیبت فرد و یا افرادی کارهای حضرت را انجام داده و خدمتگزار او هستند؛ از این جمله روایت مفضل بن عمر است از حضرت صادق - علیه السلام - که می فرماید: «هیچ کس جای حضرت را به جز خدمتگزار مخصوصش نمی داند.»^(۵۹) و این مسأله بسیار روشن است که حضرت خدمتکاری دارد که کارهای شخصیش را انجام داده و

به خوبی آن حضرت را می‌شناسد. و طبق نظریه پنهانی عنوان می‌توانیم بفهمیم حضرت با خدمتکارش به صورت حقیقی، ولی نسبت به مردم با شخصیت ناشناس زندگی می‌کنند. و مقصود امام - علیه السلام -، از اینکه می‌فرماید: «جایش را هیچ کس نمی‌داند» جای او با شناخت عنوان حقیقی و اصلیش می‌باشد. پس به ناچار باید این خدمتکار را از افراد مطمئن و کاملی بدانیم که نمی‌توانند خود را به دیگران معرفی کنند.

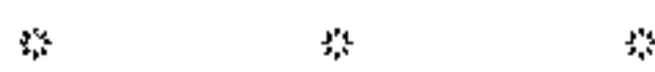
روایت دیگر از ابوبصیر است از قول حضرت باقر - سلام الله علیه - که

فرمود:

«صاحب این امر را چاره‌ای از کناره‌گیری نیست. و در این کناره‌گیری و پنهانی دارای نیرویی است و سی نفر را دلتنگی نخواهد بود، و طیبه جایگاه خوبی است.» (۶۰)

ظاهر این روایت آن است که این سی نفر از جمله افراد مخصوص و ویژه‌ای هستند که جای حقیقی حضرت را می‌دانند، گرچه با نظریه مخفی بودن عنوان مخالف است، زیرا دلالت بر آن دارد که حضرت از بین مردم دور است و برکنار، به طوری که اگر این سی نفر نباشند، حضرت از تنهایی دلتنگ می‌شود، در صورتی که آن نظریه می‌گفت که حضرت در بین مردم همچون فردی معمولی زندگی می‌کند، و چیزی باعث ترس حضرت نمی‌شود، چه بعضی از مردم او را بشناسند، و چه نشناسند.

و ما بعد از آنکه درستی این نظریه را ثابت کردیم و دلیل مسلم آوردیم، دیگر مشکلی پیش نمی‌آید و امثال این روایت بدان لطمه‌ای نمی‌زند.



این بود آخرین سخن درباره جهت دوم از فصل چهارم که عبارت بود از اخبار ویژه‌ای که سخن از دیدار با حضرت در دوران غیبت کبری می‌کرد؛ و در اینجا فصل چهارم از این بخش کتاب پایان می‌پذیرد.

فصل پنجم

نامه نگاری حضرت مهدی علیه السلام با شیخ مفید

شیخ طبرسی در کتاب "احتجاج" دو نامه را که امام زمان - سلام الله علیه - به شیخ مفید نوشته است و گویای مطالبی ارزنده و اخباری سری و پنهانی می باشد، روایت نموده است.

این دو نامه را از دیدگاههای گوناگون می توان بررسی کرد:

دیدگاه اول: بررسی بر طبق قواعد کلی، از جهت سند و مدلول

از این دیدگاه در دو مورد باید سخن گفت:

امر اول: درباره سند این دو نامه

باید در نظر داشت که شیخ طبرسی سندی برای این دو نامه ذکر نکرده و مدرکی در نوشته های دانشمندان پس از او نیافتیم، بنابراین از جهت اصطلاحی به آنها روایت مرسل گفته می شود و از نظر تاریخی قابل اثبات نیستند، لکن به چند جهت پذیرش آنها ترجیح دارد:

۱- طبرسی این دو نامه را جزء مسلمیات دانسته و به صورت تردید نقل نکرده است. گویا صحت آنها را پذیرفته و به خاطر شهرت و وضوح آن، سند را نیآورده است؛ چنانکه بسیاری از روایات دیگر را نیز به طور مرسل نقل کرده، گرچه مدرک و سند آنها در دوره های بعدی از بین رفته است. و بدین جهت می شود نسبت به صحت سند ظن و گمان کافی داشت، گرچه به اندازه ای که

بشود یک مسأله تاریخی را اثبات کرد نیست.

۲- این دو روایت دارای مضمونی عالی و پیشگوئی‌هایی راستین است، به طوری که اگر قبل از وقوع حوادث مذکور در آنها بر این روایات دست یافته بودیم، به صدور روایات از ناحیه مقدسه حضرت بقیه‌الله یقین کرده و به طور حتم می‌گفتیم که گوینده حدیث خود حضرت است.

۳- مصلحت عمومی مقتضی آن است که در آغاز غیبت کبری، این گونه نامه‌ها از سوی حضرت صادر شود و این امر برای احراز دو مصلحت است:

مصلحت اول این است که آن حضرت به پیروان خود آن قواعد کلی و مفاهیم اساسی را که برای زندگی در دوران غیبت کبری به طور مستمر بدانها نیاز دارند، عرضه و یادآوری نماید. اگر این نیاز برآورده نشود، احتمال دارد دین واژگونه شده و راه رسیدن به اهداف مورد نظر اسلام بسته گردد.

این مسأله در آغاز غیبت کبری یک امر عادی است که این گونه راهنمائیها از سوی حضرت برای مردم وجود داشته باشد تا در درازای زمان توده‌های مردم در غفلت به سر نبرند.

مصلحت دوم این است که با توجه به اینکه حضرت خود نمی‌تواند دست اندر کار شود و نیابت ویژه و خاص نیز پایان یافته، لازم است حضرتش زمام امر و رهبری جامعه اسلامی را به دست دانشمندان شایسته و پرهیزگار دهد و مهمترین دانشمند آن زمان مرحوم شیخ مفید بوده و لذا نوشتن نامه به او به این جهت بوده است که او به عنوان یک عالم صالح منبع اولیه نشر تعالیم و الا و رهنمودهای اصولی حضرت بقیه‌الله باشد.

این خطی است که امام حسن عسکری - سلام الله علیه - آن را ترسیم و آغاز نموده است؛ آن هنگام که در نامه خود به ابن بابویه از او چنین تعبیر فرمود: «یا شیخی، یا أبا الحسن...» به طوری که در تاریخ غیبت صغری مفصلاً بررسی شد (تاریخ غیبت صغری صفحه ۱۹۶).

حال با توجه به اینکه می‌دانیم روش عادی و معمولی برای دستیابی به این دو مصلحت، منحصر به ارسال نامه می‌باشد، احتمال صدور آن بیشتر می‌شود؛ به ویژه اگر آن دو جهت اول را نیز بدان ضمیمه کنیم.

نامه‌نگاری حضرت مهدی (ع) با شیخ مفید / ۱۶۷

با توجه به این مقدمات، گمان و ظن قویتر صحت تاریخی صدور این دو روایت از سوی حضرت بقیة الله می باشد.

امر دوم: مدلول و محتوای این دو نامه

مدلول این دو نامه به طور کلی شامل دو بخش است:

بخش اول: دستورات کلی که حضرت برای پیروان و شیعیان خود صادر کرده‌اند، که همگی درست و طبق قواعد است، به جز مواردی اندک که جای تأمل و اشکال است که بر فرض آنها را درست ندانیم، زیانی نمی‌رساند، زیرا قبول نداشتن برخی از مدلول و محتوی، مانع از پذیرش بقیه نمی‌شود.

بخش دوم: پیشگویی رویدادهایی که در آینده نزدیک و یا دور نسبت به زمان صدور نامه از آن حضرت، وارد شده است. بسیاری از عبارات آن پیشگوییها به صورت رمز و کلی گویی و اشاره می‌باشد که تشخیص آنها برای ما - که فاصله بسیار زیادی تا آن زمان داریم - دشوار و یا غیر ممکن است. بنابراین آنچه را که در تاریخهای عمومی می‌یابیم که یافته، و آنچه را که نمی‌یابیم، اشکالی پیش نمی‌آورد؛ زیرا کسانی در آن زمان به درستی آنها را فهمیده و استفاده کرده‌اند، چون در همان شرایطی می‌زیسته‌اند که حضرت بدانها اشاره کرده است.

این دو نامه گرچه برای شیخ مفید فرستاده شده، لکن اختصاصی به او ندارد و مخصوص او نیست، بلکه برای تمام پیروان و شیعیان امام زمان - علیه السلام - می‌باشد. ولذا حوادثی که در متن نامه آمده است، لازم نیست که حتماً در زمان شیخ مفید اتفاق افتاده باشد، بلکه چه بسا بعضی از آنها بعد از درگذشت شیخ روی داده باشد. ولذا دسترسی به خصوصیات تاریخی آن رویدادها در پهنه وسیعتری از تاریخ، برای ما میسر است.

دیدگاه دوم: زمان و مکان صدور این دو نامه

نامه اول در اواخر ماه صفر سال ۴۱۰، سه سال به آخر عمر شیخ مفید - که

در سال ۴۱۳ در گذشته است^(۱) - و نامه دوم در سال ۴۱۲ - یک سال مانده به فوت شیخ - به او رسیده است، که در این زمان، اندکی بیش از هشتاد سال، از درگذشت چهارمین نایب خاص، جناب علی بن محمد سیمری، و پایان دوران غیبت صغری در سال ۳۲۹^(۲) می گذشته است.

در نامه اول، نامه رسان می گوید که این نامه را از نواحی حجاز آورده است^(۳) و ما از آن می فهمیم که در آن زمان حضرت در اطراف حجاز می زیسته و از آنجا به وسیله یکی از شیعیان مخصوصش این نامه را برای شیخ فرستاده است.

نامه دوم در تاریخ اول شوال^(۴) سال ۴۱۲ نوشته شده است و در روز پنجشنبه بیست و سوم ذی حجه همان سال^(۵) بعد از هشتاد و سه روز بدست او رسیده است.

هر دو نامه با املاء حضرت و خط یکی از افراد مورد اطمینان نوشته شده، و این مطلب در نامه اول ظاهر و در نامه دوم صریح است. و در پایین هر دو نامه چند سطری نیز به خط خود امام - علیه السلام - است که صحت مطالب فوق را گواهی کرده و به شیخ دستور می دهند که این نامه ها را کاملاً از مردم پنهان نموده و از روی آن برای افراد موثق و مورد اطمینان بنویسد و یا بطور شفاهی به آنها بگوید.

دیدگاه سوم: بررسی اوضاع تاریخی زمان صدور این دو نامه

این اوضاع را - به آن اندازه که تاریخ اسلام گویای آن است - بایستی بررسی نماییم؛ زیرا برای بررسی پیشگویی های موجود در نامه ها توجه داشتن به آن مسائل لازم است.

(۱) کامل ۳۱۳/۷.

(۲) تاریخ الغیبة الصغری ۴۱۳.

(۳) احتجاج ۳۱۸/۲.

(۴) احتجاج ۳۲۵/۲.

(۵) احتجاج ۳۲۴/۲.

سخن خود را پیرامون این شرایط تاریخی در ضمن سه مطلب خلاصه می‌کنیم:

۱- در آن زمان، کشورهای اسلامی دچار از هم گسیختگی و تجزیه بودند. در ایران اواخر دوران آل بویه بود. میان فرمانروایان و سرکردگان خود آنها پیکار بود، و از سوی دیگر با فرمانروایان ترک که بر خراسان و ماوراءالنهر پس از دولت سامانی حکومت می‌کردند، در جنگ و ستیز بودند. در سال ۴۰۷ در آندلس کار به تجزیه و از هم پاشیدگی رسیده بود^(۶). فاطمیون، فرزندان مهدی آفریقایی، در مصر حکومت مستقلی تشکیل داده بودند، و پس از درگذشت خلیفه عباسی، الحاکم بامرالله، در سال ۴۱۱، و روی کار آمدن فرزند او الظاهر بالله^(۷) می‌توان گفت که مصر توسط خلفای فاطمی در میان سایر نقاط از آرامش بیشتری برخوردار بود.

وضع شمال آفریقا نیز پس از آنکه المعز لدین الله در سال ۳۵۸^(۸) از آنجا رهسپار مصر شد و در آن حکومت فاطمی را تشکیل داد، دوباره به نشئت و جنگ و جدال میان زمامداران بازگشت. در سال ۴۰۶ در شمال آفریقا جنگ عمومی در گرفت که با پیروزی فرمانروای آنجا «بادیس» پایان پذیرفت. و بعد از مرگ او در همان سال المعز^(۹) فرزندش جای او را گرفت و در سال ۴۱۳^(۱۰) از دنیا رفت.

و اما بغداد، پس همواره حکومت آن از سال ۳۸۱ به دست القادر بالله عباسی بود. وی مدعی شد که حضرت علی - علیه السلام - را در خواب دیده و حضرت به او فرموده است که: خلافت به تو می‌رسد و عمری طولانی خواهی داشت، با فرزندان و شیعیان من به خوبی رفتار کن.^(۱۱)

(۶) کامل ۲۹۰/۷.

(۷) کامل ۳۰۴/۷.

(۸) کامل ۳۴۱/۶.

(۹) کامل ۲۷۹/۷.

(۱۰) کامل ۳۱۳/۷.

(۱۱) کامل ۱۴۹/۷.

در این سالها سرپرستی و نقابت آل علی - علیه السلام - در دست شریف سید مرتضی علم الهدی بود که بعد از درگذشت محمد بن الحسین، شریف رضی در سال ۴۰۶، به او رسیده بود. (۱۲)

شهر مکه نیز دارای امنیتی نبود. در سال ۴۱۴ در اولین گروهی که به حج آمده بودند در روز جمعه مردی از اهالی مصر که در یک دست شمشیر و در دست دیگر گری گرفته بود، سه بار با گرز به حجر الاسود زد و فریاد بر آورد: «تا کی حجر الاسود و محمد و علی پرستیده شوند؟ اگر کسی می تواند مرا از این کار باز دارد! من می خواهم خانه کعبه را خراب کنم.» بیشتر مردمی که آنجا بودند، ترسیدند و از دور او فرار کردند، و نزدیک بود که بگریزد. مردی بر او حمله کرد و با خنجری که بر او زد او را کشت. مردم او را تکه تکه کرده و سوزاندند. و کسانی را هم که متهم به همکاری با او بودند، گرفته و سوزانیدند. (۱۳)

بغداد نیز در سال ۴۱۶ از دست دزدان و راهزنان امنیتی نداشت و در سال ۴۱۷ ترکها آشوب پیا کردند تا بدانجا که خانه ها و مغازه های شهر را آتش زدند. (۱۴)

۲- این آشوبها به مراسم حج نیز سرایت کرد، به طوری که حجاج گاهی آنقدر به رحمت و مشقت می افتادند که مراسم حج تعطیل می شد، به طوری که در سالهای ۴۰۱ (۱۵)، ۴۱۰، و ۴۱۱ (۱۶) و ۴۱۶ (۱۷) و ۴۱۷ (۱۸) و ۴۱۸ (۱۹) اتفاق افتاده است، در همین سالها وساطتهایی برای بهبودی وضع حجاج از سوی فرمانروای

(۱۲) کامل ۲۸۱/۷.

(۱۳) کامل ۳۱۴/۷.

(۱۴) کامل ۴۲۳/۷.

(۱۵) کامل ۲۵۶/۷.

(۱۶) کامل ۳۱۰/۷.

(۱۷) کامل ۳۲۴/۷.

(۱۸) کامل ۳۲۷/۷.

(۱۹) کامل ۳۳۰/۷.

خراسان یمین الدوله محمود بن سبکتکین انجام می‌گرفت. (۲۰)

۳- بین فرق اسلامی نیز حوادثی تأسف بار اتفاق می‌افتاد. علت اصلی این رویدادها آن بود که از ابتدای تأسیس دولت آل بویه در فارس و عراق، و دولت آل حمدان در حلب، حکومت به دست شیعیان افتاده بود، و آل بویه در تعیین جانشین برای خلیفه و تعیین وزیر سیطره و دخالت داشتند. آنها به پیروان خود در اقامه شعائر و انجام مراسم مذهبی، در اعیاد و وفیات، آزادی کامل داده بودند، و این اثر خوبی در روحیه پیروان سایر مذاهب نداشت و چون حکومت به دست آنها نبود و نمی‌توانستند توقع داشته باشند که فرمانروایان شهرها از اینگونه تظاهرات شیعیان جلوگیری به عمل آورند، لذا خود مردم پیروان سایر فرق، برای ممانعت شیعیان اقدام می‌کردند و به خصوص چون با کمال تأسف شیعه نیز از آن آزادی سوء استفاده کرده و به طرفداری از شوون ملی و قومی خود پرداخته و کارهایی می‌کرد که باعث ناراحتی دیگران می‌شد، لذا در ایام مناسبت‌های عمومی درگیریها و جنگ‌های سختی بین فرق اسلامی روی می‌داد. و ای کاش همگی احساس مسؤولیت کرده، برادری اسلامی خود را حفظ می‌کردند و کارهایی که انجام گرفت روی نمی‌داد و آنچه که اتفاق افتاد، صورت نمی‌گرفت.

البته تا وقتی که آل بویه قدرتی داشتند، سایر مذاهب نمی‌توانستند چندان کاری کنند، لکن با ضعف و ازهم پاشیدگی قدرت آنها در زمانی که تاریخ آن را بررسی می‌کنیم، مجال تلافی برای آنان بدست آمد.

در اینجا نمی‌خواهیم در باره حوادث و رویدادهای آن دوره سخن به درازا بکشیم؛ همین اندازه کافی است که بدانیم: در بغداد، در روز عاشورای سال ۴۰۶ حوادث تأسف باری روی داد (۲۱) و نیز در سال بعد در شهر واسط (۲۲) و در شمال آفریقا به طوری که تاریخ گویای آن است (۲۳) شیعیان را قتل عام کردند.

(۲۰) کامل ۳۱۰/۷.

(۲۱) کامل ۲۸۱/۷.

(۲۲) کامل ۲۹۵/۷.

(۲۳) کامل ۲۹۴/۷.

همین طور در بغداد در سال ۴۰۸ (۲۴) و در سال ۴۰۹، کار به قدری سخت شد که ابو عبد الله نعمان شیخ مفید را از بغداد تبعید کردند (۲۵) و همین مسائل در سال ۴۱۵ (۲۶) در کوفه و در سال ۴۲۲ (۲۷) باز هم در بغداد تکرار شد.

۴- طبیعت نیز با حوادث و رویدادها همراه شده و گویا می‌خواست تأسف خود را از ظلم فراگیرنده زمین آشکار نماید:

در سال ۴۰۱ ستاره بزرگی که تا آن وقت از آن بزرگتر دیده نشده بود، بر زمین افتاد (سنگهای بزرگ آسمانی که اصطلاحاً به آنها ستاره می‌گوییم). در همان سال آب دجله بیست و یک ذراع بالا آمد و بسیاری از مردم بغداد و عراق غرق شدند. (۲۸)

در سال ۴۰۶ در بصره و اطراف آن و بء سختی آمد به طوری که قبرکنها از کندن قبر عاجز شده (۲۹) و در شهریور همان سال در شهرهای عراق و بسیاری از شهرهای دیگر، باران زیادی بارید و خسارتهای بار آورده. (۳۰)

در ماه رمضان سال ۴۱۷ ستاره بزرگی که زمین را روشن کرد، سقوط کرد و صدای هولناکی شنیده شد (۳۱). در سال بعد در عراق تگرگی بارید که به اندازه یک و یا دو رطل وزن داشت که کوچکترینش به اندازه یک تخم مرغ بود. تمام محصول زراعت از بین رفت و جز اندکی باقی نماند. (۳۲)

در بهمن ماه همان سال، در عراق باد سردی وزید، که آب و سرکه یخ بست و گردش دولابها در دجله از کار افتاد.

(۲۴) کامل ۲۹۹/۷.

(۲۵) کامل ۳۰۰/۷.

(۲۶) کامل ۳۱۶/۷.

(۲۷) کامل ۳۵۵/۷.

(۲۸) کامل ۲۵۶/۷.

(۲۹) کامل ۲۸۱/۷.

(۳۰) کامل ۲۸۱/۷.

(۳۱) کامل ۳۲۷/۷.

(۳۲) کامل ۳۳۰/۷.

نامه نگاری حضرت مهدی (ع) با شیخ مفید / ۱۷۳

در سال ۴۲۱ در بلاد اسلامی تگرگ عظیمی بارید و بیشتر آن در عراق بود، و بعد از آن باد سیاه سختی وزیدن گرفت به طوری که درختها را از جای کند. درختهای بزرگ زیتون را از سوی ناحیه شرق نهر روان کند و به طرف غرب افکند. درختهای خرما را از این خانه کنده و به خانه های اطراف با فاصله سه خانه می انداخت. و سقف مسجد جامع بعضی از شهرها را خراب کرد.

دیدگاه چهارم: ارائه نص نامه نخست

اکنون به متن نامه اول بنگریم (۳۳):

«لِلأَخِ السَّعِيدِ وَالْوَلِيِّ الرَّشِيدِ، الشَّيْخِ الْمُفِيدِ، أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ، أَدَامَ اللَّهُ إِعْزَاؤَهُ، مِنْ مُسْتَوْدِعِ الْعَهْدِ الْمَأْخُودِ عَلَى الْعِبَادِ.

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد: سلام عليك أيها الولي المخلص في الدين، المخصوص فينا باليقين. فإننا نحمد إليك الله الذي لا إله إلا هو، ونسأله الصلاة على سيدنا و مولانا و نبيينا محمد و آله الظاهرين.

و نعلمك - أدام الله توفيقك لنصرة الحق، و أجزَلَ مَثُوبَتَكَ عَلَي نَطْقِكَ عَنَّا بِالصِّدْقِ - : أَنَّهُ قَدْ أَذِنَ لَنَا فِي تَشْرِيفِكَ بِالْمَكَاتِبَةِ وَ تَكْلِيفِكَ مَا تُؤَدِّيهِ عَنَّا إِلَى مَوَالِينَا قَبْلَكَ، أَعَزَّهُمُ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ، وَ كَفَاهُمُ الْمُهِمَّ بِرِعَايَتِهِ لَهُمْ وَ حِرَاسَتِهِ. فَقِفْ - أَيَّدِكَ اللَّهُ بِعَوْنِهِ عَلَى أَعْدَائِهِ الْمَارِقِينَ مِنْ دِينِهِ - عَلَى مَا أذْكَرُهُ، وَ اعْمَلْ فِي تَأْدِيتِهِ إِلَى مَنْ تَسْكُنُ إِلَيْهِ بِمَا تَرَسَّمُهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

نَحْنُ وَإِنْ كُنَّا نَأْوِينَ بِمَكَانِنَا النَّائِي عَنِ مَسَاكِنِ الظَّالِمِينَ، حَسَبَ الَّذِي أَرَانَا اللَّهُ تَعَالَى لَنَا مِنَ الصَّلَاحِ وَ لِشِيعَتِنَا الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ، مَا دَامَتِ دَوْلَةُ الدُّنْيَا لِلْفَاسِقِينَ، فَإِنَّا نَحِيطُ عَلَمًا بِأَنْبَائِكُمْ وَ لَا يَعْزُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ،

(۳۳) احتجاج طبرسی ۳۲۳/۲ چاپ نجف. ناگفته نماند که در برخی از موارد که عبارات

احتجاج نارسا بوده است، ترجمه طبق نص منقول در بحار جلد ۵۳ انجام شده است. (مترجم)

و معرفتنا بالذکر الذی أصابکم مُذْجَنَحَ کثیرٌ مِنکمِ إلی ما کان السَّلْفُ الصَّالِحُ عنه شاسعاً، ونبذوا العَهْدَ المأخوذَ وراءَ ظُهُورِهِمْ کَأَنَّهُمْ لَا یَعْلَمُونَ. إنا غیرُ مُهْمِلینَ لِمُرَاعَاتِکُمْ، ولا ناسینَ لِذِکْرِکُمْ، ولولا ذلکَ لَنَزَلَ بِکُمْ اللأواءُ، وَاصْطَلَمَکُمُ الأعداءُ. فاتَّقُوا اللّهَ جَلَّ جلالُهُ، وظاهرِنا علی انتیاشیکم من فتنَةٍ قد أنافتُ علیکم، یَهْلِکُ فیها من حُمِّ أَجَلِهِ و یُحْمِی عَنْهَا من أدْرَکِ أَمَلِهِ، وهی أمارَةٌ لأزوفِ حَرَکَتِنَا و مُبائِثِکُمْ بأمرِنا و نَهینا. واللّهُ مُتِمُّ نورِهِ و لَوْکَرِهِ المُشْرِکُونَ.

إِعْتَصِمُوا بِالتَّقِیَّةِ. مَنْ شَبَّ نارَ الجاهِلِیَّةِ، یُحَشِّشُها عَصَبُ أَمْویَّةٍ یَهْوُلُ بِها فرقةٌ مَهْدِیَّةٌ. أنا زَعیمٌ بِنِجاةٍ مِنْ لَمْ یَزِمَ فیها المَواطِنَ و سَلَکَ فی الطَعنِ مِنْها السُّبُلَ المَرْضِیَّةَ.

إِذا حَلَ جُمادِی الأُولی مِنْ سَنَتِکُمْ هذه، فَاعتَبِرُوا بِما یَحْدُثُ فیهِ، و اسْتَتِیظُوا مِنْ رَفَدِکُمْ لِمَا یَکُونُ فی الذی یَلِیهِ.

سَتَظْهَرُ لَکُم مِنَ السَّمَاءِ آیةٌ جلیَّةٌ، و مِنَ الأَرْضِ مِثْلُها بِالسَّوِیَّةِ، و یَحْدُثُ فی أرضِ المَشْرِقِ ما یُحْزِنُ و یُغْلِقُ. و یَغْلِبُ مِنْ بَعْدِ عَلِی العِراقِ طوائِفُ عَنِ الإسلامِ مُراقٍ، تَضِیقُ بِسوءِ فِعالِهِمْ عَلِی أَهلِهِ الأرزاقِ. ثُمَّ تَنْفُرجُ العَمَّةُ مِنْ بَعْدِ بَیوارِ طاغوتٍ مِنَ الأشرارِ، ثُمَّ یَسْتُرُ بِهَلاکِهِ المُتَّقُونَ الأَخیارَ.

و یَتَّفِقُ لِمُریدِی الحِجِّ مِنَ الآفاقِ ما یُؤَمِّلُونَهُ مِنْهُ عَلِی تَوفیرِ عَلِیهِ مِنْهُمْ و اتِّفاقِ. و لَنا فی تَیسیرِ حِجِّهِمْ عَلِی الاِختِیارِ مِنْهُمْ وَ الوِفاقِ، شَأْنٌ یَظْهَرُ عَلِی نِظامِ و اتِّفاقِ.

فَلِیَعْمَلْ کُلُّ امرئٍ مِنْکُمْ بِما یَقْرُبُ بِهِ مِنْ مَحَبَّتِنَا، و یَتَّجَنَّبُ ما یُذْنِبُهُ مِنْ کَرَاهَتِنَا و سَخَطِنَا، فَإِنَّ أَمْرَنا بِغَتَّةٍ فَجاءَةٌ، حِینَ لا تَنْفَعُهُ تَوْبَةٌ و لا یُنْجِیهِ مِنْ عِقابِنا نَدَمٌ عَلِی حَوْبَةٍ.

وَاللّهُ یُلْهِمُکُمُ الرِّشْدَ، و یُلَطِّفُ لَکُمُ فی التَّوْفِیقِ بِرَحْمَتِهِ»:

به برادر استوار و درست کردار و دوست رشید و هدایت یافته، شیخ مفید، ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان - که خداوند عزت و احترامش را پایدار بدارد - از سوی آنکه خزانه عهد و پیمانی است که خداوند از بندگان گرفته است.

به نام خداوند بخشنده مهربان

اما بعد، سلام بر تو ای دوست با اخلاص در دین، که در اعتقاد به ما از روی علم و یقین امتیاز داری. در منظر تو خداوندی را که جز او خدایی نیست سپاس گذارده و از او، درود و رحمت بر آقا و مولا و پیامبرمان حضرت محمد و نیز خاندان پاکش را خواستاریم.

و تو - که پروردگار، توفیقت را برای یاری حق دوام بخشد و پاداشت را به خاطر سخنانی که با صداقت از جانب ما می گویی افزون گرداند - را آگاه می کنیم که به ما اجازه داده شده که ترا به شرافت و افتخار مکاتبه مفتخر سازیم و موظف کنیم که آنچه به تو می نویسیم به دوستان ما که نزد تو می باشند برسانی؛ دوستانی که خداوند به اطاعت از خود گرامیشان بدارد و با حراست و عنایت خود امورشان را کفایت بنماید و مشکلاتشان را برطرف سازد. پس تو - که خداوند با یاریش در برابر دشمنانش که از دینش خارج شده اند تأییدت بنماید - به آنچه که یاد آور و متذکر می شویم متوجه و آگاه باش و در رسانیدن و ابلاغ آن به کسانی که اعتماد به آنها داری بر طبق آنچه که برای تو اگر خدا بخواهد ترسیم و تعیین می کنیم؛ عمل نما.

ما اگر چه هم اکنون در مکانی دور از جایگاه ستمگران سکنی گزیده ایم - که خداوند صلاح ما و شیعیان با ایمانمان را مادامیکه حکومت دنیا به دست تبہکاران می باشد در این کار به ما ارائه فرموده است - ولی در عین حال بر اخبار و احوال شما آگاهیم و هیچ چیز از اوضاع شما بر ما پوشیده و مخفی نیست. از خواری و مذلتی که دچارش شده اید با خبریم؛ از آن زمان که بسیاری از شما به برخی کارهای ناشایستی میل کردند که پیشینیان صالح شما از آنها دوری می جستند، و عهد و میثاق ما خود خدائی را آنچنان پشت سر انداختند که گویا به آن پیمان آگاه نیستند.

ما از رسیدگی و سرپرستی شما کوتاهی و اهمال نکرده و یاد شما را از خاطر نبرده ایم؛ که اگر جز این بود، دشواریها و مصیبتها بر شما فرود می آمد، و دشمنان شما را ریشه کن می نمودند. پس تقوای خدا پیشه کنید، و ما را یاری دهید، تا از فتنه ای که به شما روی آورده، شما را نجات بخشیم؛ فتنه و آشوبی که هر کس مرگش فرارسیده باشد، در آن هلاک می گردد، و آن کس که به آرزوی خود رسیده باشد از آن دورماند. و آن فتنه، نشانه نزدیک شدن حرکت و جنبش ما و آگاه

کردن شما به امر و نهی ما است (یا: اظهار و پخش کردن شما امر و نهی ما را است). و خداوند نور خود را تمام خواهد کرد، گرچه مشرکان را خوش نیاید.

چنگ زنید در تقیه (در آن فتنه). چه هر که آتش جاهلیت را برافروزد، گروههایی اموی آن را شعله ور ساخته، با آن گروهی هدایت شده را بهر اسانند. (معانی دیگری نیز برای عبارت اخیر محتمل است. مترجم) من عهده دار نجات کسی هستم که در آن فتنه برای خود مقام و جایگاهی نجوید، و در عیجوبی از آن به راهی پسندیده گام گذارد.

از حادثه‌ای که به هنگام فرارسیدن ماه جمادی الاولی همین سال روی خواهد داد، عبرت گیرید، و از خوابی که شما را فرا گرفته برای حوادث بعدی بیدار شوید.

به زودی از آسمان نشانه‌ای روشن و آشکار و از زمین نیز علامتی همانند آن برای شما پدیدار می‌شود. در مشرق زمین، حوادثی غم‌بار و نابسامان کننده روی خواهد داد، و بعد از آن گروههایی که از اسلام روی گردانیده و خروج کرده‌اند، بر عراق سلطه پیدا خواهند کرد. و بر اثر بدکاری و سوء اعمال آنان، اهل عراق دچار ضیق معیشت می‌گردند. و پس از مدتی با هلاکت و نابودی فرمانروائی بدکار، ناراحتیها بر طرف می‌شود، و سپس پرهیزکاران نیکوکار از هلاکت و نابودی او شاد می‌گردند.

کسانی که از گوشه و کنار دنیا به حج می‌روند، به تمام آرزوها و اهداف خود می‌رسند، و هر چه می‌خواهند در دسترس آنها وجود خواهد داشت. و ما را در آسان نمودن حج آنان بر طبق دلخواهشان، برنامه‌ای است که با انسجام و نظم ظاهر می‌گردد.

بنابر این هر یک از شما باید کاری بکند که وی را به محبت و دوستی ما نزدیک می‌نماید؛ و از آنچه که خوش آیند ما نبوده و باعث کراهت و خشم ماست، دوری گزیند، زیرا امر ما ناگهان فرامی‌رسد، در هنگامی که توبه و بازگشت برای او سودی ندارد و پشیمانی او از گناه، از کیفر ما نجاتش نمی‌بخشد.

و خداوند راه رشد و هدایت را به شما نشان دهد و به رحمت خود وسائل توفیق را به آسانی برایتان فراهم فرماید.

و سپس امضاء و گواهی امام - علیه السلام - در پایان نامه آمده است؛

همان طور که در جهت دوم این فصل به آن اشاره کردیم. (۳۴)

دیدگاه پنجم: بررسی کلمات و مضامین نامه اول

جملات و مطالب نامه را در ضمن چند نکته می‌توان بررسی کرد:

نکته اول:

از فرمایش آن حضرت: «به ما اجازه داده شده تا تو را به نامه‌نگاری مفتخر گردانیم» معلوم می‌شود که ایشان بدون اجازه خداوند به کاری دست نمی‌زنند؛ و وقتی که اجازه نامه‌نگاری به حضرت داده شده، حضرت هم اقدام به نوشتن نامه فرموده است.

برای نحوه فهمیدن این اجازه از سوی خداوند، دو نظریه می‌شود داد:

نظریه اول: در هر واقعه و جریان، خداوند اجازه‌ای علی‌حده و مستقل صادر کرده است. این اجازه که به وسیله الهام فهمیده می‌شود، از جمله مراتب علوم مخصوص به امام معصوم - علیه السلام - است؛ به طوری که برخی از روایات دلالت بر آن دارد.

نظریه دوم: اجازه خداوند به صورت قواعد عمومی است که حضرت آن قواعد و دستورات کلی را می‌داند و بر طبق آنها اذن و اجازه خداوند را بر این موارد تطبیق می‌کند؛ قواعدی که از آنها به مصلحت عمومی اسلامی تعبیر کردیم. پس هرگاه مصلحت عمومی اسلامی مردم را در این دید که نامه‌ای به شخصی بنویسد، اجازه خداوند را احراز کرده و اقدام به نوشتن نامه می‌فرمایند. در این صورت سبب اذن، وجود مصلحت عامه است، نه اینکه اجازه ویژه‌ای در این مورد صادر شده باشد.

هر دو نظریه می‌تواند درست باشد؛ و لذا انتخاب یکی از این دو نظریه با خود خواننده است.

نکته دوم:

فرمایش حضرت که فرمود: «خداوند آنان را به پیروی و اطاعت خود عزیز و گرامی بدارد.» این جمله گویای آن است که خروج از اطاعت و فرمانبرداری از خداوند مستلزم ذلت و خواری، و ملتزم شدن به فرمان خداوند مستلزم عزت و آقایی است. پس باید از ذلت و خواری معصیت خداوند به سوی عزت و شرافت اطاعت پروردگار بیرون شد.

این موضوع بر حسب مفاهیم اسلامی، روشن و واضح است، زیرا عزت از آن خدا و رسول و مؤمنان است. خضوع و فروتنی برای خداوند از سویی خضوع و فروتنی برای حق و درپیشگاه حق است، و از دیگر سو خضوعی است در مقابل همان حقیقتی که جهان هستی در مقابل او سر تعظیم فرود آورده است، که قدرت ازلیه و حکمت بی‌نهایت خداوند است. این دو جنبه خضوع به منطق عقل سالم، حق و عدالت است.

علاوه بر این، خضوع در مقابل خداوند؛ به معنی التزام به دستورات و اوامر و نواهی او و منحصر کردن راه را فقط به راه او، انسان تابع خداوند را از پیروی دیگر منابع قانونگذاری بشری که از راه راست منحرف و در پرتگاه سقوط قرار گرفته، بی‌نیاز می‌سازد، و دیگر دنبال قانونهایی که به خاطر تأمین منافع شخصی و قراردادهای فردی، وضع شده است، نمی‌رود؛ و با این بی‌نیازی، انسانی متعالی، عزتمند و والا خواهد شد.

و اما انسانی که از زیر بار تعهد نسبت به تعالیم عادلانه الهی شانه خالی کرد، و پایبند دستورات مذهبی نبود، راه هرگونه انحرافی به روی او باز است و خواسته‌ها و شهوات نفسانی او را به هر طرف که بخواهد می‌کشاند. و معنای ذلت و خواری نافرمانی خداوند این است.

البته برای این جمله که عزت در اطاعت و پیروی از دستورات خداوند است، معانی دیگری نیز هست که اکنون نیازی به بازگو کردن آنها نیست.

و این است معنای فرمایش امام - علیه السلام - آنجا که فرمود: «أعزهم الله بطاعته»: خداوند آنان را به اطاعت خویش محترم گرداند. و نیز آنجا که فرمود: «آگاهی ما از خواری و ذلتی که به شما رسیده، از آن وقت که گروهی از شما به

کارهای ناشایستی که گذشتگان شما از آن برکنار بودند، روی آوردند و پیمان خداوند را طوری پشت سر انداختند که گویا اصلاً از آن خبری ندارند.» زیرا گذشتگان نیکو کار و شایسته، با پیروی از دستورات الهی و تعهد نسبت به مقررات دینی، عزت یافته و از نافرمانی خداوند به دور بودند و به پیمانی که با خداوند بسته بودند پایبندی داشته و از روی آگاهی به تمام دستورات الهی گردن نهاده بودند. اما جانشینان آنان به کارهای ناشایستی که گذشتگان از آنها اجتناب می کردند روی آورده، در مقابل خواسته ها و شهوات نفسانی سر فرود آوردند و در نتیجه دشمنان دین و حقیقت بر آنان سلطه یافتند و در پیشگاه دین و عهد الهی و امت و خویشن خود، مقصر و گناهکار به حساب آمدند و لذا با توجه به این تعبیر امام - علیه السلام - در می یابیم که این حالت باعث تأسف و ناراحتی شدید حضرت شده است.

نکته سوم:

فرمایش حضرت: «ما گرچه بر حسب صلاح حدید خداوند نسبت به ما و شیعیانمان، از محل سکونت ستمکاران بدوریم و تا وقتی که حکومت دنیا در دست فاسقان و تبهکاران باشد، در این حالت به سر می بریم.» این دوری از محل سکونت ستمکاران، با هیچ یک از دو نظریه اصلی درباره غیبت حضرت منافات ندارد و با فرمایش خود حضرت به علی بن مهزیار نیز مطابق است که به او فرمود: «من در نقاط دور دست و بیابانهای دور از آبادی زندگی می کنم.» در آن محل حضرت می تواند به حالت پنهانی جسم - بر طبق نظریه خفاء شخص - و یا به صورتی که از حیث ظاهر شناخته نشود - بر طبق نظریه دوم - زندگی کند. وقتی که با هر دو نظریه مناسب بود، هیچ یک را نفی نکرده و تعیین کننده یکی از آن دو نیز نخواهد بود، گرچه چندان هم بی اشکال نخواهد بود.

و نیز آن صلاح حدید الهی که حضرت در این عبارت بدان اشاره فرموده است در حقیقت راجع به اصل غیبت می باشد و به مجرد دوری مکان زندگی حضرتش مربوط نمی باشد. و این نحوه بیان برای اشاره به نفس مسأله غیبت اتخاذ شده است.

بنابر این آن مصلحتی که خدای متعال برای حضرت بقیة اللّٰه و معتقدان به ایشان در نظر گرفته است، همان اصل غایب شدن ایشان از انظار عموم است، نه مجرد دور بودن محلّ زیست ایشان. تفصیل این امر در بخش دوم همین کتاب خواهد آمد.

نکته چهارم:

حضرت با تسلط بر تمام رویدادها زندگی می کند و از تمامی آنها آگاهی دارد و تمام خبرها به او می رسد؛ چنانکه فرمود: «از تمام اخبار شما آگاهیم و چیزی از آنها بر ما پوشیده نمی ماند.»

در مورد کیفیت آگاهی حضرت از رویدادها، چندین نظریه وجود دارد:

نظریه اول:

حضرت از اخبار و رویدادها به طریق الهام خداوند و یا از یک راه اعجازی و غیر طبیعی آگاه می شود. مؤید این مطلب ادله ای است که می گوید تمامی کارهای مردم از خوب و بد در هر شبانه روز برای نظر خواهی حضرت عرضه می شود. از جمله ادله، این آیه شریفه است: «فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، یعنی: بزودی کارهای شما را خدا و رسول و مؤمنان خواهند دید. بر طبق روایات مقصود از مؤمنان، ائمه اطهار - علیهم السلام - می باشند.

از دیدگاه اجتماعی نیز این مسأله تأیید می شود که باید امام حتماً به الهام الهی مؤید باشد؛ و این تأیید از سه مقدمه به دست می آید:

مقدمه اول:

وقتی که خداوند متعال مسأله مهمی را به شخص خاصی واگذار می کند، باید قابلیت و توان انجام آن را نیز به او داده باشد که در صورت ناتوانی هیچ گاه مسؤولیت به کسی داده نمی شود.

مقدمه دوم:

خداوند متعال سرپرستی و زمامداری جهان را، در مرحله نخست به پیامبر و سپس به جانشینان معصوم او واگذار کرده، به طوری که اگر شرایط تشکیل حکومت جهانی در زمان هر یک از آنان آماده شود، بر او لازم است که حکومت

تشکیل داده و زمام امور را در دست بگیرد. بنابراین این ائمه معصومین زمامدارانی می‌باشند که آمادگی نهضت بزرگ جهانی را داشته و قابلیت کافی را برای رهبری جهانی دارا می‌باشند.

مقدمه سوم:

رهبری در سطح جهانی نیازمند الهام‌گیری از سوی خداوند است، زیرا رهبری جهانی چیزی بسیار عمیق و پیچیده است. می‌بینیم که برای اداره یک کشور کوچک، افراد تحصیل کرده سیاستمدار و هیئتهای گوناگون دست به دست هم می‌دهند، قوانین پیچیده و دقیق وضع می‌کنند، تا بتوانند کشوری کوچک را اداره کنند؛ در عین حال اختلاف و پراکندگی و از هم گسیختگی در کارها وجود دارد.

حال چگونه ممکن است یک فرد بدون الهام خداوندی بتواند تمامی روی زمین را اداره کند و به همه گرفتاریها شخصاً رسیدگی نماید.

بنابراین تا الهام خداوند نباشد، اداره جهان ممکن نیست، و چون بر طبق اعتقاد ما شیعیان حضرت بقیه‌الله - ارواحنا فداه - یکی از پیشوایان و ائمه معصومین - علیهم السلام - است و زمامدار فعلی جهان او است، از این جهت باید حتماً به تأیید الهام الهی مؤید باشد. وقتی مورد الهام قرار گرفت، اشکالی پیش نمی‌آید که بگوییم حضرت بر کلیه اعمال و رفتار مردم مطلع بوده و تمامی رویدادها از نظر شریفش می‌گذرد.

این نظریه، با هر دو نظریه اصلی که درباره غیبت بود، سازگار است و منافاتی ندارد.

نظریه دوم:

ما اگر نظریه اول را نادیده گرفته و گفتیم که حضرت به طور طبیعی شایستگی رهبری جهان را دارد و نیازی به انجام معجزه نیست و ملتزم به نظریه دوم درباره غیبت بودیم، در این صورت چون حضرت در بین افراد مردم زندگی می‌کند و با مردم در رفت و آمد است و با آنان صحبت می‌کند و از اخبار و احوال آنان آگاهی دارد، بدون اینکه هیچ کس حضرت را بشناسد، حضرت نیز خود

می تواند که از تمامی اخبار جهان و زوایای گیتی با یک برنامه ریزی دقیق آگاه گردد.

نظریه سوم:

ما اگر نظریه اول را نادیده گرفته و الهامی برای امام قائل نشدیم، و از نظریه دوم نیز دست برداشته و گفتیم که امام در بین مردم زندگی نمی کند، و مضمون همان روایت علی بن مهزیار را پذیرفتیم که حضرت می فرماید دور از مردم، در بیابانها به سر می برد، در عین حال می توانیم بگوییم که حضرت از طریق دوستان مخصوص خود که آن جناب را می بینند و می شناسند، از اخبار و رویدادها آگاه می شود. اینان در هر دوره سی نفر و یا بیشتر از سی نفر می باشند که با یک برنامه ریزی دقیق حضرت را در جریان کارها می گذارند.

این نظریه با هر دو نظریه اصلی درباره غیبت سازگار است.

اما با نظریه مخفی بودن عنوان و شخصیت، واضح است؛ زیرا فرض چنان است که حضرت به صورت ناشناس در بین مردم به سر می برد ولی رسماً در کارهای مردم شرکت نمی کند و جز یاران مخصوص او کسی او را نمی شناسد و حضرت می تواند از طریق اینها و یا با شرکت مستقیم خود در اجتماعات، از اخبار اطلاع پیدا کند، بدون اینکه جلب نظر نموده و یا کسی او را بشناسد، تا هر گونه خیر را بتواند به دست بیاورد و هر کاری که می خواهد، انجام دهد، و هر وقت خواست به محل خود برگردد.

و اما مناسبت این نظریه، با نظریه پنهانی جسم، از این جهت است که حضرت از دوستان مخصوص خود مخفی نیست، گرچه از دیدگان سایر مردم پنهان است، و دوستان ویژه حضرت با مردم در تماس و رفت و آمد می باشند و حضرت را در جریان کارهای مردم می گذارند و اگر هم حضرت کاری داشته باشد، انجام می دهند.

به هر حال با در نظر گرفتن هر یک از این سه نظریه، به طور مستدل ثابت شد که حضرت از اوضاع و احوال مردم آگاه است، رویدادهای اجتماعی از دیدگاه حضرتش پنهان نیست، و هر یک از این سه نظریه را اگر کسی باور داشته باشد،

اشکالی پیش نمی آید، گرچه پذیرفتن نظریه سوم برای من بی اشکال نیست و زحمت دارد، زیرا این نظریه مبتنی بر یک سلسله مسائل پیش پا افتاده و احتمالاتی است که فقط در حد احتمال می توان به آن اعتقاد داشت و از واقعیات به دور است.

نکته پنجم:

حضرت بقیة اللہ - علیه السلام - به خاطر لطف و احساس مسؤولیت در مقابل ما، رعایت و توجه ما را نادیده نگرفته و ما را از خاطر شریف خود دور نمی دارد و اگر لطف او نبود، بلاها و ناراحتیها بر ما فرود آمده و دشمنان ما را ریشه کن و نابود می کردند. خداوند وی را از سوی ما، جزاء نیکوکاران عطا فرماید.

بنابراین، آثار فراوان و پربرکت وجود مبارک حضرت نسبت به پیروان خود، در تأمین رفاه و راحتی آنان و دفع ناراحتیها و بلاها از سر آنان، به روشنی آشکار است. به طوری که اصلاً همگی در اصل حیات و زندگی، مدیون وجود مبارک اویند، زیرا اگر توجّهات و برکات آن حضرت نبود، در زیر ضربات سنگین دشمنان له و نابود شده از صحنه زندگی خارج شده بودند.

بر طبق نظریه دوم در اصل غیبت - که پنهان بودن شخصیت واقعی حضرت باشد - این مسأله پرواضح است، چه اینکه حضرت در جامعه و در بین مردم زندگی کند و چه اینکه در جایی دور دست و خارج از مجتمع مردم به سر برد، زیرا به هر صورت که باشد برای حضرت امکان رسیدگی به وضع مردم وجود دارد، چه اینکه خود مباشر عمل باشد و یا به توسط یاران و اصحابش به دفع شر و برطرف ساختن مشکل مردم، اقدام نماید.

و اما بر طبق نظریه خفاء شخص - صرف نظر از توجیهات فلسفی و عرفانی - باید رسیدگی و اثر گذاری را به گونه ای تفسیر کنیم که منافات با پنهان بودن جسم حضرت نداشته باشد.

احتمالات ذیل در این زمینه وجود دارد:

۱) دعا کردن: دعایی که مستجاب می شود، خود یک کار اجتماعی

صحیحی است، که از این طریق می‌توان به مردم خدمت کرد.
 (۲) انجام کار از طریق وسائط: یاران و دوستان مخصوص که حضرت را می‌بینند و می‌شناسند و با مردم تماس دارند، گرچه مردم از رابطه آنان با حضرت بی‌خبرند.

(۳) حضرت شخصاً دست به انجام کاری در بین مردم می‌زند. با این فرض که به هنگام ضرورت و حاجت، لزوم پنهانی جسم و شخص، دیگر از بین می‌رود و تا پایان انجام کار ضروری فقط عنوان حضرت برای مردم ناشناخته می‌ماند.

نکته ششم:

فرمایش حضرت که فرمود: «از خداوند متعال پروا داشته باشید و ما را بر رها ساختن خود از آشوب و بلوایی که دچار آن خواهید شد، مدد رسانید، که در آن فتنه و آشوب آن کس که مرگش رسیده نابود خواهد شد و آن کس که به آرزویش رسیده است، از آن بازداشته خواهد شد.»

در این فراز، حضرت دوستان و شیعیان خود را به تقوی و پارسایی و مدد رسانی به خود فرمان داده، و از آنان خواسته که به کمک او بشتابند، تا آنان را از فتنه و آشوبی که دچار خواهند شد، رهایشان سازد.

این آشوب نابود کننده، همان رویدادهای تأسف باری است که بین مذاهب و فرق اسلامی پدید آمد، و بزرگترین هدفی که حضرت برای خود دور نظر گرفته است، همین است که این مانع را از جلو برداشته و از فتنه و آشوب و اختلاف شدید بین فرق اسلامی، جلوگیری کند، ولذا می‌بینیم که حضرت از پیروان خود، شدیداً درخواست می‌کند که او را در انجام این مهم و دستیابی به نتیجه کامل و انجام کارهای لازمی که برای نجات از نابودی حتمی لازم است، یاری و مدد کنند.

نکته هفتم:

فرمایش حضرت: «به ثقیه چنگ زنید، در آن فتنه؛ چرا که هر که آتش جاهلیت را برافروزد گروه‌هایی اموی آن را شعله ورتر ساخته و گروه هدایت یافته را با آن به ترس و وحشت بیفکنند.»

نامه‌نگاری حضرت مهدی (ع) با شیخ مفید/ ۱۸۵

حضرت برای رهایی از این فتنه، راهی را ترسیم می‌کنند، که از دو فراز تشکیل یافته است:

فراز نخست: التزام به تقیه، به معنای احتیاط کردن و از وقوع در فتنه‌ها و آشوبها خود را حفظ کردن، که مهمترین روش جبهه‌گیری نکردن با سایر مذاهب اسلامی است، تا باعث تحریک و عصبانیت آنها نشود و وحدت کلمهٔ مسلمین حفظ شده، و امنیت اجتماعی به هم نخورد.

فرمان تقیه و خویشتن داری سخن تازه و بی‌سابقه‌ای از حضرت نیست، با توجه به دستورات موکد و شدید که از ناحیه پدران معصومین حضرت -علیهم السلام- صادر شده است؛ همچون عبارات ذیل:

«التَّقِيَّةُ دِينِي وَ دِينُ آبَائِي: تقیه روش و آیین من و پدرانم می‌باشد»، «مَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ لَا دِينَ لَهُ: آن کس که تقیه ندارد، دین ندارد.» (۳۵)

نادیده گرفتن این دستور، در صورتی که موجب ضرر شود و مصلحت اسلامی مهمتری نیز در میان نباشد، از شدیدترین محرمات و گناهان محسوب می‌شود. ولذاست که حضرت این فتنه‌ها را به آتش جاهلیت تعبیر کرده، به آن معنی که اینها را همچون انحراف از اصل مسیر اسلام دانسته است. و آن کس از پیروان ایشان که به این آتش دامن‌زند، در خون برادران مؤمن خود شریک است.

فراز دوم: ملتزم شدن به سکون و آرام‌گیری و خانه‌نشینی و تسلط بر اعصاب و احساسات خود و از آشوب و بلوا به دور بودن؛ و بر طبق آیه شریفه قرآن عمل کردن که: «وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» (۳۶).

و لذا می‌بینیم که حضرت می‌فرماید: من کفیل و ضامن کسی هستم که خود را به هلاکت نیفکند و از شرکت عملی در این آشوبها برکنار بوده و در مقابله با این فتنه‌ها و برای برطرف ساختن آنها راهی مورد پسند خدا را بییماید و اعتراض آرام و نظر صحیح در موضوعات و رویدادها ابراز دارد.

(۳۵) اخبار تقیه را در کتاب وسائل الشیعه (طبع سنگی) ۵۴۵/۲ به بعد؛ طبع حروفی ۴۵۹/۱۱ به بعد می‌توان یافت.

(۳۶) فرقان/ ۷۲؛ یعنی: هرگاه از کنار کارهای بیپه‌ده بگذرند یا بزرگواری از آن بگذرند.

از این دو فراز نظر مبارک امام - علیه السلام - را در این آشوبها، و تأسف شدید خاطر حضرت را می فهمیم؛ و می بینیم که حضرت بر مستبین آنها اعتراض می کند و آن دسته از شیعیان خود را که در این کارها شریک می باشند، توبیخ و سرزنش می نماید.

نکته هشتم:

حضرت از این فتنه ها چنین تعبیر می کند: «آن فتنه نشانه نزدیک شدن جنبش ما و اظهار و پخش شما امر و نهی ما را برای یکدیگر می باشد و خداوند نور خویش را تکمیل می کند گرچه مشرکان را خوشایند نباشد.»

ما نمی توانیم از این عبارت چنین بفهمیم که آن حضرت به همین زودی بعد از این آشوبها ظاهر می شود و زمین را از عدل و داد پر می کند، همانطور که از ظلم و جور پر شده است؛ زیرا این امر واقع نشده است و بنا بر این مقصود آن حضرت نمی تواند خبر دادن از وقوع ظهور باشد. علاوه بر آنکه مقتضای قواعد عمومی که قبلاً شناختیم این است که حضرت در این شرایط ظهور نخواهد کرد، زیرا سایر شرایط ظهور که مهمترین آنها آمادگی مردم برای فداکاری و از جان گذشتن در راه اسلام و برپایی حکومت عدل جهانی اسلام باشد، وجود ندارد (در بخش دوم این کتاب توضیح بیشتری در این زمینه خواهیم داد). ولذا این عبارت را باید تفسیر کرده و توضیح کاملتری بدهیم:

طبق نظریه خفاء عنوان - پنهانی شخصیت حضرت - دو تفسیر برای این عبارت می توان آورد:

تفسیر اول:

مقصود از کلمه "حرکتنا" بیرون آمدن حضرت است از گوشه تنهایی به داخل جوامع و از بیابانها و کوهستانها، به داخل شهرها، چنانکه متن نامه گویای این حقیقت بود. و قبلاً توضیح دادیم که این حالت در تمام زمانها نبوده، بلکه در اوایل دوران غیبت برای مدت زمان مخصوصی بوده است، و حضرت می خواسته از آن حالت بدر آمده و در بین مردم وارد شود.

خواه ناخواه بعد که وارد شهرها و در بین مردم می شود، به شخصیتی دیگر

و با عنوان ناشناخته وارد می‌گردد تا بتواند بیشتر و آسوده‌تر به کارهای لازم بپردازد. و شاید مقصود حضرت که فرمود: «شما دستورات ما را پخش می‌کنید» همین باشد که خود حضرت دستورات لازم را بدون اینکه خود شناخته شود، در بین مردم پخش می‌کند و به مردم می‌رساند. به هر حال احتمال صحت این تفسیر وجود دارد، اگر در توجیهاات و تفسیر آینده مرتجعی نباشد.

تفسیر دوم:

مقصود از حرکت، ظهور و قیام حضرت در روز موعود و معین باشد، لکن نه اینکه حضرت می‌خواسته خبر از ظهور خود در آن ایام بدهد، تا حال بگوییم پس چرا حضرت این چنین نکرده و اخبارش دروغ از کار در آمده است، بلکه مقصود حضرت آن است که بعد از این آشوبها و فتنه‌ها گرچه بعد از مدتهای طولانی باشد، ظاهر خواهد شد. و این است معنای آنکه این فتنه‌ها را از نشانه‌های ظهور قرار داده است. و به زودی در بخش سوم این کتاب در این باره بحث خواهیم کرد که لازم نیست همه نشانه‌ها همراه و همزمان و چسبیده با ظهور باشد؛ بلکه برخی از نشانه‌ها، ممکن است خیلی پیشتر و جلوتر از زمان ظهور اتفاق افتد و نشانه‌ای که در این نامه ذکر شده نیز ممکن است از آن قبیل باشد.

ممکن است این اشکال به ذهن برسد که این تفسیر و توجیه با ظاهر عبارت نامه حضرت مطابق نیست، زیرا حضرت فرمود که: «این فتنه‌ها نشانه آغاز جنبش و نهضت ما است» و آغاز یک شیء را وقتی می‌گوییم که نزدیک شروع آن باشد، نه اینکه فاصله زیادی داشته باشد.

پاسخ این شبهه و اشکال این است که امکان دارد این فتنه‌هایی که همچون نشانه‌ای برای آغاز جنبش حضرت می‌باشند، مفهومی عام داشته باشند که تمامی فتنه‌ها و ستمها و انحرافات دوران غیبت کبری را شامل شود و معلوم است که اینگونه مظالم جز به هنگام ظهور پایان نمی‌پذیرد. بنابراین پایان پذیرفتن فتنه‌ها، نشانه‌ای همراه و چسبیده به ظهور خواهد بود. و خداوند به حقایق امور آگاه است.

نکته نهم:

سخن حضرت که فرمود: «هرگاه ماه جمادی الاولی همین سال رسید، از رویدادهای آن ماه عبرت بگیرید و از خواب غفلت برای رویارویی با رویداد بعدی بیدار شوید.»

این رویداد را نتوانستیم از تاریخ به دست آوریم و تاریخ همه رویدادها را ثبت نکرده است. آری، چندین حادثه طبیعی بعد از آن زمان اتفاق افتاده که در فراز بعدی به آن اشاره خواهیم کرد.

نکته دهم:

فرمایش حضرت: «به زودی نشانه و آیتی آشکار در آسمان برایتان پدیدار خواهد شد و در زمین نیز همچون آن روی خواهد داد.»
ظاهر سیاق عبارت آن است که این رویدادها در جمادی الاولی همان سال ۴۱۰ هجری قمری اتفاق خواهد افتاد.

تاریخ، رویداد روی زمین را بر ایمان چنین بازگو می کند که: در نیمه همان ماه جمادی الاولی، دریای شور طغیان کرده و آب به ایله رسید و بعد از دو روز وارد شهر بصره گردید. (۳۷) رویداد آسمانی نیز عبارت از سقوط پی در پی شهابهای درشت آسمانی است که مورخین از آنها به سقوط ستاره ها تعبیر کرده اند، که به هنگام سقوط، صداهای هولناکی همراه با رؤیت روشنائی شدیدی، شنیده می شد. این حادثه در سال ۴۱۷ بود.

این رویداد، گرچه در سال صدور نامه نبوده است، لکن چون چندان فاصله زیادی با سال صدور نامه نداشته و نامه هم خطاب به عموم شیعیان بوده و شامل تمام مردم می شده است، خواه ناخواه این اندازه فاصله زمانی با متن نامه، منافات پیدانمی کند.

اگر گفته شود که: ظهور عبارت نامه حضرت در آن است که این رویدادها در همان ماه جمادی الاولی سال ۴۱۰ واقع خواهد شد.

در پاسخ گوئیم که یکی از دو کار را باید بکنیم: یا ظهور عبارت را در مورد رویدادهای آسمانی نادیده بگیریم و برای صدق عبارت، همان رویداد زمینی را در آن سال کافی بدانیم؛ و یا اینکه بگوئیم که در جمادی‌الاولی آن سال، رویدادی آسمانی نیز اتفاق افتاده، و تاریخ آن را نقل نکرده است.

نکته یازدهم:

فرمایش حضرت: «در سرزمین خاور رویداد غمبار و اضطراب آوری روی خواهد داد.»

در فهم این عبارت، چندان به زحمت، نمی‌افتیم، زیرا می‌دانیم که این نامه به عراق برای شیخ مفید فرستاده شده و مقصود از خاور قسمت شرقی عراق است و قسمت شرقی عراق کشور ایران است، که در آن روز مرکز حکومت آل بویه بود که به خاطر جنگها و حوادث بسیاری به ضعف گراییده و تحت سیطره و هجوم سلجوقیها قرار گرفته بودند.

علاوه بر آن اگر تاریخ حوادث نزدیک به زمان صدور نامه را مورد مطالعه قرار دهیم، می‌بینیم که در سال ۴۱۱ (۳۸) و ۴۱۴ (۳۹) در همدان جنگهای بسیاری شده؛ و بدیهی است که جنگ و درگیری غم و اندوه ببار می‌آورد و اضطراب و ناامنی ایجاد می‌کند و توده‌های محروم را به روز سیاه می‌کشاند. مخصوصاً که جنگ، جنگ عادلانه نباشد و مردم در آن دخالتی نداشته باشند؛ که در این صورت حقوق ضعیفان پایمال شده و ستم و جور بزرگی روی خواهد داد.

نکته دوازدهم:

فرمایش حضرت: «سپس گروههایی خارج از اسلام به عراق چیره شده و به خاطر کارهای زشتشان ارزاق کمیاب می‌شود و آنگاه با از بین رفتن فرمانروایی جنایتکار، غم و اندوه از بین رفته و پرهیزگاران نیکوکار خشنود خواهند شد.»

مقصود از این عبارت آن است که بعد از رویدادهای زمینی و آسمانی و درگیریهای قبیله‌ای، گروهی از مردمان نامسلمان و خارج از دین بر عراق چیره می‌شوند. در این عبارت به سلطه و غلبه سلطان طغرل بک اولین پادشاه سلجوقی و پیروانش اشاره شده است، که بعد از سرکوب کردن دولت آل بویه در ایران، عازم عراق شد و در سال ۴۴۷^(۴۰) وارد بغداد گردید و در نتیجه جنگها و درگیریهای غمباری روی داد؛ لشکریان طغرل به خانه‌های مردم بغداد وارد شده آذوقه‌های آنها را گرفته و جنایتهای بسیاری مرتکب شدند. (۴۱)

اما کمبود ارزاق و گرانی، که از مسلمیات است و تاریخ به طور مفصل از آن سخن گفته، به طوری که مردم گوشت مردار را می‌خوردند. مرض وبا در بین مردم افتاد جمعیت بسیاری از بین رفته و کسی نبود آنها را غسل دهد و کفن و دفن نماید. یک رطل گوشت به یک قیراط و چهار مرغ به یک دینار خرید و فروش می‌شد. قیمت گلابی و انار هر دانه یک دینار، و همچنین قیمت همه چیزها همینطور بالا رفته بود. (۴۲)

نرخ اجناس مرتب بالا می‌رفت و گرانی چندین سال طول کشید، به طوری که در سال ۴۴۹ گرانی سراسر بغداد و عراق را فرا گرفت. مردم گوشت مردار و سگها و دیگر جانوران را می‌خوردند و وبا آنقدر تلفات داده بود که مردم از دفن مرده‌ها ناتوان شده بودند، به طوری که گروه گروه را در گودالی انداخته و رویشان خاک می‌ریختند. (۴۳)

اما خلیفه در بغداد در وضع دیگری، دور از گرانی و ناراحتی مردم، زندگی می‌کرد، از طغرل بک استقبال کرده، مقدمش را گرامی داشت، دست او را در کارها باز کرد و شهرها در اختیار او گذارده و بر کارهای او از دیدگاه اسلامی، صحه گذاشت، او را مورد خطاب قرار داده و چنین گفت:

(۴۰) کامل ۷۰/۸.

(۴۱) کامل ۷۷/۸.

(۴۲) کامل ۷۹/۸.

(۴۳) کامل ۸۱/۸.

«امیرالمؤمنین از کوششهای تو سپاسگزاری کرده، از کار تو ستایش نموده و از نزدیکی و آشنایی با تو اظهار خوشوقتی می‌نماید. تمامی آنچه را که خدا به او داده و در اختیارش گذاشته به تو می‌سپارد و سرپرستی و زمامداری بندگان خدا را به تو برمی‌گرداند. در ولایتی که خدا به تو داده، تقوی پیشه کن، نعمت خداوندی را بر خود بشناس و در گسترش عدالت و جلوگیری از ظلم و ستم و اصلاح حال مردم کوشا باش.»

او هم در پیشگاه خلیفه زمین ادب بوسیده، خلیفه دستور داد تا بر قامت او خلعتی بپوشانند. او هم برای پوشیدن خلعت از جای برخاست و بعد از پوشیدن به جایگاه خود برگشت و بار دیگر دست خلیفه را بوسیده و بر روی چشم گذاشت؛ و خلیفه هم او را پادشاه شرق و غرب نامیده، او هم پیمان و تعهد داد و از حضور خلیفه خارج شد. سپس برای خلیفه هدایای بسیاری از جمله پنجاه هزار دینار و پنجاه غلام ترک خوش چهره و زیبا همراه با اسب و اسلحه و جامه و لباس مناسب فرستاد. (۴۴)

بنگر که چگونه زمامداران اسلامی آن وقت در خوش گذرانی بسربرده و بیچاره مسلمانان زیر دست آنها چگونه زندگی می‌کردند، و جناب خلیفه چگونه با خون مسلمانان بازی می‌کند و ستمکاری همچون طغرل را بر جان و مال و ناموس مردم مسلط می‌کند.

بطوری که تاریخ می‌گوید، طغرل انسانی جنایتکار و ستم پیشه و سنگدل بود. لشکریانش اموال مردم را غصب می‌کردند و دست آنان برای این کار چه در شب و چه در روز باز گذاشته شده بود (۴۵)، تا اینکه در سال ۴۵۵ از دنیا رفت. (۴۶)

با در نظر گرفتن تاریخ این حوادث به روشنی می‌بینیم که عبارات حضرت در نامه‌اش با طغرل بک و لشکریانش تطبیق می‌کند، که اینها مردمی بودند خارج از اسلام، زیرا آن کارهای ناشایست و رسوا را انجام می‌دادند و به خاطر کارهای

(۴۴) کامل ۸/۸۰.

(۴۵) کامل ۸/۹۵.

(۴۶) کامل ۸/۹۴.

زشتشان، کمبود در ارزاق ایجاد شد؛ زیرا بدیهی است که هیچ گاه هیچ کشوری در حال جنگ و زیر سایه درگیری و نبرد با دشمن به وضع اقتصادی مطلوب و مناسبی دسترسی پیدا نخواهد کرد.

این گرفتاری و بیچارگی غمبار با هلاک "فرمانروای جنایتکار" - یعنی طغرل بک - بر طرف شد و هلاک و نابودی او موجب سرور و خوشنودی دل پرهیزگاران و نیکان گردید. و اگر تاریخ را به خوبی مطالعه کنیم و بدانیم که نظیر آن اوضاع آشفته گرانیها و وباهای آن زمان در طول دوران حکومت سلجوقیان دیگر پیش نیامده است، آنگاه معنای بر طرف شدن اندوه و پریشانی را با مرگ طغرل به خوبی می فهمیم.

نکته سیزدهم:

فرمایش حضرت: «کسانی که از گوشه و کنار دنیا به حج می روند، به تمام آرزوها و اهداف خود می رسند و هر چه می خواهند در دسترس آنها وجود خواهد داشت. و ما را در آسان نمودن حج آنان بر طبق دلخواهشان برنامه ای است که با انسجام و نظم ظاهر می گردد.»

این عبارت، اخبار و پیش بینی راستینی است از اینکه بعد از آن دشواریها در مسأله حج، آسایش و آسودگی دست داد و مشکلات حل گردید. و حجاج بیت الله از هر گوشه و کنار می توانستند به راحتی به زیارت خانه خدا بروند.

این پیشگویی را که در این نامه آمده است به خوبی می توان تصدیق کرد. زیرا با اینکه چندین سال رفتن به مکه دشوار بود، لکن بعد از سال ۴۱۹ دیگر هیچ گونه مشکلی نقل نشده، بلکه راهها امن و حاجیها به راحتی می توانستند به مکه مشرف شوند و این پیشگویی راستین بعد از ده سال به تحقق پیوست.

و اما اینکه این رفاه و آسایش بر اثر کوششهای حضرت باشد امکان دارد، زیرا ما می دانیم که حضرت در قبال مسائل و رویدادهای اجتماعی بی تفاوت نیست و احساس مسؤولیت می کند، مخصوصاً بر طبق نظریه خفاء عنوان. وقتی خود این نامه دلالت بر آن دارد که حضرت برای سهولت و آسان شدن زیارت خانه خدا کارهایی انجام داده، این خود یک سند تاریخ خواهد شد، و به عنوان

یک رویداد تاریخی باید ثبت شود.

و متن نامه صریحاً بر این مسأله دلالت می‌کند؛ آنجا که حضرت می‌فرماید: «ما در آسان ساختن حج و زیارت خانه خدا... کارهای منظم و مرتبی را انجام می‌دهیم.»

نکته چهاردهم:

فرمایش حضرت: «پس باید هر یک از شما کارهایی را بکند که وی را به محبت و دوستی ما نزدیک می‌نماید؛ و از آنچه موجبات ناراحتی و ناخوشایندی ما را فراهم می‌سازد، دوری گزینند. زیرا امر مابی خبر و ناگهانی می‌رسد در هنگامی که توبه برای اوسودی ندارد، و پشیمانی او از گناه از کیفر ما نجاتش نمی‌بخشد.»

حضرت به تمام پیروان خود دستور می‌دهد که کارهای مورد پسند و رضای او را انجام دهند و از هر چه که مورد کراهت و ناخوشایند اوست دوری گزینند. و این معنایی واضح و ظریف و دقیق است، زیرا خشنودی حضرت بقیه‌الله، -ارواحنا فداه- خشنودی خداوند است و هر کاری که ما را به او نزدیک کند، ما را به خدا نزدیک می‌کند. و این با احساس مسؤولیت در مقابل احکام اسلامی و برخورد های درست و شایسته با رویدادهای اجتماعی است.

و به همین ترتیب ناخشنودی حضرت مهدی -علیه السلام- ناخشنودی خدا و خشم و غضب او را به دنبال دارد، و هر آنچه که ما را از حضرت مهدی -علیه السلام- دور سازد، از خدا نیز دور می‌سازد.

حضرت برای این تذکر خود، علت مهمی را یاد آور می‌شود؛ در آنجا که فرماید: «زیرا فرمان و امر ما ناگهانی می‌رسد و در آن صورت دیگر پشیمانی و توبه سودی ندارد.»

آنچه از این تذکر به طور عموم فهمیده می‌شود آن است که اگر انسان به ظهور ناگهانی حضرت ایمان داشته باشد، باید خود را از گناهان پاک و پاکیزه گرداند، و کارها و برنامه‌های خود را بر طبق دستورات خداوند تنظیم نماید، تا به هنگام ظهور در وضعیت و حالت مطلوبی باشد چون هر لحظه احتمال ظهور

هست، انسان هم باید در هر حالتی آماده ظهور باشد. لکن اگر انسان آلوده به گناه باشد، و در عقیده و عمل منحرف بوده، در دوران غیبت از آلودگیها پاک نگشته و در پیشگاه خداوند متعال توبه نکرده باشد، دیگر به هنگام ظهور توبه اش بی فایده خواهد بود و حضرت او را کیفر خواهد کرد. و کیفر حضرت برای او در جامعه اسلامی رسوایی و خواری بسیاری خواهد داشت. و چون هر لحظه احتمال ظهور می رود، احتمال عقوبت و کیفر نیز همیشه هست، و اگر انسان بخواهد از این خطر احتمالی جلوگیری کند، چاره ای جز دست برداشتن از گناهان و پاک کردن خود از آلودگیها ندارد و باید به تکمیل و تکامل خود پردازد.

دیدگاه ششم: ارائه متن نامه دوم

نامه دوم نامه ای است که شیخ طبرسی به طور مرسل (۴۷) از حضرت مهدی -سلام الله علیه- نقل کرده و همچون نامه نخستین دارای ارزشی بسیار است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّاصِرُ لِلْحَقِّ الدَّاعِي إِلَيْهِ بِكَلِمَةِ الصِّدْقِ. فَإِنَّا نَحْمَدُ اللَّهَ إِلَيْكَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، إِلَهُنَا وَإِلَهُ آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ. وَنَسْأَلُهُ الصَّلَاةَ عَلَى سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الظَّاهِرِينَ. وَبَعْدُ: فَقَدْ كُنَّا نَنْظُرُ مَا نَجَانَاكَ، عَصَمَكَ اللَّهُ بِالسَّبَبِ الَّذِي وَهَبَهُ اللَّهُ لَكَ مِنْ أَوْلِيَائِهِ وَحَرَسَكَ بِهِ مِنْ كَيْدِ أَعْدَائِهِ. وَشَفَعْنَا ذَلِكَ الْآنَ مِنْ مُسْتَقَرِّ لَنَا بِنُصْبٍ فِي شِمْرَاخٍ مِنْ بَهْمَاءٍ صِرْنَا إِلَيْهِ أَنْفَاءً مِنْ غَمَالِيلِ الْجَانَانِ إِلَيْهِ السَّبَارِيْتُ مِنَ الْإِيمَانِ. وَيُوشِكُ أَنْ يَكُونَ هَبْوَطُنَا إِلَى صَحْصَحٍ مِنْ غَيْرِ بُعْدٍ مِنَ الدَّهْرِ وَلَا تَطَاوُلٍ مِنَ الزَّمَانِ. وَيَأْتِيكَ نَبَأُنَا بِمَا يَتَجَدَّدُ لَنَا مِنْ حَالٍ، فَتَعْرِفُ بِذَلِكَ مَا نَعْتَمِدُهُ مِنَ الزُّلْفَةِ إِلَيْنَا بِالْأَعْمَالِ. وَاللَّهُ مُوَفِّقُكَ لِمَا يَرْضَى مِنْ حَمِيَّتِهِ.

(۴۷) احتجاج ۳۲۴/۲ چاپ نجف. روایت مرسل، روایتی است که سند آن نقل نشده و نقل کننده با حذف وسائط مستقیماً از گوینده حدیث نقل می کند.

فَلْتَكُنْ - حَرَمَكَ اللَّهُ بِعَيْنِهِ الَّتِي لَا تَنَامُ - أَنْ تُقَابَلَ لِذَلِكَ فِتْنَةً تَسْبِلُ نَفُوسَ قَوْمٍ
حَرَّتْ بِاطْلَاقٍ لِاسْتِرْهَابِ الْمُبْطِلِينَ، يَبْتَهِجُ لِذِمَارِهَا الْمُؤْمِنُونَ، وَيَحْزَنُ لَذَلِكَ
الْمُجْرِمُونَ.

و آية حرکتنا من هذه اللوثة، حادثة بالحرَمِ الْمُعْظَمِ مِنْ رِجْسٍ مُنَافِقِي مُذَمَّمٍ،
مَسْتَحِيلٍ لِلدَّمِ الْمَحْرَمِ، يَعْمَدُ بِكَيْدِهِ أَهْلَ الْإِيمَانِ، وَلَا يَبْلُغُ بِذَلِكَ غَرَضَهُ مِنْ
الظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ. لِأَنَّنا مِنْ وَرَاءِ حِفْظِهِمْ بِالِدُّعَاءِ الَّذِي لَا يُحْجَبُ عَنْ مَلِكِ
الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ. فَلْيَطْمَئِنِّ بِذَلِكَ مِنْ أَوْلِيَانَا الْقُلُوبُ وَلْيَتَّقُوا بِالْكَفَايَةِ مِنْهُ،
وَإِنْ رَاعَتْهُمْ بُهْمُ الْخُطُوبِ. وَالْعَاقِبَةُ بِجَمِيلِ صُنْعِ اللَّهِ سُحْبَانَهُ تَكُونُ حَمِيدَةً
لَهُمْ مَا اجْتَنَبُوا الْمُنْهَيَّ عَنْهُ مِنَ الذَّنُوبِ.

و نحنُ نعهدُ إليك - أيها الوليُّ المخلصُ المجاهدُ فينا الظالمينَ، أيَّدك اللهُ
بنصره الَّذي أيَّد به السَّلفُ مِنْ أَوْلِيَانَا الصَّالِحِينَ - أَنَّهُ مَنْ اتَّقَى رَبَّهُ مِنْ
إِخْوَانِكَ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجَ مِمَّا عَلَيْهِ إِلَى مُسْتَحِقِّهِ كَانَ آمِنًا مِنَ الْفِتْنَةِ
الْمُبْطِلَةِ وَمِحْنِهَا الْمُظْلِمَةِ الْمُضْلَمَةِ، وَمَنْ بَخِلَ مِنْهُمْ بِمَا أَعَارَهُ اللَّهُ مِنْ نِعْمَتِهِ
عَلَى مَنْ أَمَرَهُ بِصِلَتِهِ، فَإِنَّهُ يَكُونُ خَاسِرًا بِذَلِكَ لِأَوْلِيَاهِ وَآخِرَتِهِ.

و لو أَنَّ أَشْيَاءَنَا - وَفَقَّهَ اللَّهُ لَطَاعَتِهِ - عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ
بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ، لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا، وَتَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ
بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَصِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا. فَمَا يَحْسِبُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ
بِنَا مِمَّا تَكَرَّرَهُ وَلَا نُؤَثِّرُهُ مِنْهُمْ. وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ وَهُوَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ. وَ
صَلَاتُهُ عَلَى سَيِّدِنَا الْبَشِيرِ النَّذِيرِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الظَّاهِرِينَ وَتَسَلَّمَ.
وَ كَتَبَ فِي غُرَّةِ شَوَّالٍ مِنْ سَنَةِ اثْنَتَيْ عَشْرٍ وَأَرْبَعِمِائَةٍ.

نُسخةُ التوقيعِ بِالْيَدِ الْعُلْيَا - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَى صَاحِبِهَا -: هَذَا كِتَابُنَا إِلَيْكَ
أَيُّهَا الْوَلِيُّ الْمَلْهُمُ لِلْحَقِّ الْعَلِيِّ، بِإِمْلَانِنَا وَخَطِّ ثِقَتِنَا. فَأَخْفِهِ عَنْ كُلِّ أَحَدٍ، وَ
أُظْوِهِ، وَاجْعَلْ لَهُ نَسْخَةً تُطْلَعُ عَلَيْهَا مَنْ تَسْكُنُ إِلَى أَمَانَتِهِ مِنْ أَوْلِيَانَا - شَمَلَهُمْ
اللَّهُ بِبَرَكَتِنَا، إِنْ شَاءَ اللَّهُ. الْحَمْدُ لِلَّهِ. وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَآلِهِ
الظَّاهِرِينَ.

به نام خداوند بخشنده مهربان

سلام و درود خدا بر تو ای یاور حق، و ای کسی که با گفتاری راستین، مردم را به سوی حق فرا می‌خوانی. ما خداوند را در منظر تو سپاس می‌گزاریم، خداوندی که جز او خدایی نیست، خدای ما و خدای نیاکان ماست. و درود بر آقا و مولایمان حضرت محمد خاتم پیامبران و بر خاندان پاکش را از او خواستاریم.

و بعد: ما شاهد و ناظر مناجات تو - که خداوند با آن وسیله‌ای که به سبب اولیاء خویش به تو بخشیده، تو را حفظ فرماید و از مکر و نیرنگ دشمنانش در امان دارد - بودیم، و بر آورده شدن آن را از خدا خواستیم، در حالی که در جایگاهسان در قلّه کوهی در مکانی ناشناخته سکونت داریم که اخیراً به خاطر افرادی بی‌ایمان به ناچار از منطقه‌ای پر درخت بدینجا آمده‌ایم و به همین زودی از این محل به دشتی هموار که چندان از آبادی دور نباشد، فرود آئیم. و از حالات آینده خود آگاهت سازیم، تا بدین وسیله از اعمالی که موجب تقرب به ما می‌گردد آگاه گردی. و خداوند تو را به رحمت خود برای این کار توفیق بخشد.

پس تو - که خداوند با چشم عنایت خویش که هرگز آن را خواب نگیرد نگهداریت کند - به سبب آن (آشنایی با اعمال مزبور) باید که رود روی آشوبی که مردمی را که بی‌پهوده و باطل را در دل کاشته‌اند به هلاکت خواهد افکند، بایستی تا باطل اندیشان و بی‌پهوده کاران را بترسانی که از سر کوبی آنان، مؤمنان شاد گشته و تبه‌کاران اندوهگین می‌گردند.

و نشانه جنیش ما از این «لوثة» (۴۸) حادثه‌ای است که در مکه معظمه روی خواهد داد، از سوی پلیدی منافق و نکوهیده که خون ریزی را مباح دانسته، و با کید و نیرنگ خود آهنگ جان مؤمنان نموده، اما به هدف ظالمانه و ستمبار خود نخواهد رسید. زیرا که ما پشت سر مؤمنان ایستاده و با دعایی که از سوی پادشاه آسمان و زمین استجابتش تأخیر نمی‌افتد، آنان را نگهداری می‌کنیم.

(۴۸) معنای قطعی این کلمه و عبارت اخیر روشن نیست. مؤلف - چنانکه خواهد آمد - این کلمه را تعبیری از همان فتنه می‌داند، ولی معنای لغوی آن را بیان نکرده است. مرحوم نوری آن را در نجم الثاقب / ۳۲۳ به «راه‌تنگ» ترجمه نموده، و برخی نیز به معنای «خانه‌نشینی» گرفته‌اند. (مترجم)

نامه‌نگاری حضرت مهدی (ع) با شیخ مفید / ۱۹۷

پس دل‌های دوستان ما بدان اطمینان یابد و بدانند که از آسیب و زیان او در امان خواهند بود - گرچه دشواریها و درگیریهای هولناک آنان را بترساند - و فرجام کار برای آنان، با دخالت و کار نیکوی خداوند، مادامی که شیعیان از گناهان دوری گزینند، پسندیده و نیکو خواهد بود.

و ما به تو - ای دوست با اخلاص که در راه ما با ستمگران در ستیز و پیکاری، خداوند تو را به همانگونه که دوستان شایسته پیشین ما را تأیید فرموده است، تأیید نماید - گوشزد می‌کنیم که هر یک از برادران دینی تو که تقوای خدایش پیشه کرده و آنچه را که به گردن دارد به مستحقانش برساند، در فتنه ویرانگر برباد دهنده و گرفتاری و آشفتگیهای تاریک و تیره کننده آن در امان خواهد بود. و آن کس که در دادن نعمتهایی که خداوند به او کرامت فرموده، به کسانی که فرمان رسیدگی به آنها را داده، بخل ورزد، بدین سبب در دنیا و آخرتش زیانکار خواهد بود.

و اگر چنانچه شیعیان ما - که خداوند به طاعت خویش توفیقشان دهد - در راه ایفای پیمانی که بر دوش دارند، همدل می‌شدند، میمنت ملاقات ما از ایشان به تأخیر نمی‌افتاد و سعادت دیدار ما زودتر نصیب آنان می‌گشت؛ دیداری بر مبنای شناختی راستین و صداقتی از آنان نسبت به ما.

پس ما را از ایشان دور نمی‌دارد، مگر آن دسته از کردارهای آنان که ما را ناپسند و ناخوشایند است و از آنان روانی دانیم. و خداوند یاری کننده است، و ما را کفایت کرده و وکیل خوبی است. و درود او بر آقای بشارت دهنده و بیم دهنده ما، محمد و خاندان پاک او باد.

این نامه در اول ماه شوال سال چهارصد و دوازده نوشته شد.

دستخط مبارک که درود خدا بر نویسنده آن باد:

این است نامه ما به تو ای دوستی که به حقیقت والائی الهام یافته‌ای که به املاء و تقریر ما و خط یکی از افراد مورد اطمینانمان نوشته شده است. پس آن را از همگان پنهان بدار و آن را در هم پیچ و به هیچ کس منمائی. و نسخه‌ای از روی آن بردار، و آن عده از دوستانمان را که به امانتشان اطمینان داری، بر آن آگاه کن. ان شاء الله خداوند آنان را به برکت ما، مشمول [برکات و فیوضات] بگرداند. ستایش و سپاس از

آن خداوند است. و درود و رحمت بر آقای ما محمد پیامبر خدا و خاندان پاک او باد.

دیدگاه هفتم: بررسی محتوای نامه دوم در ضمن چند نکته

نکته اول:

نامه با بیانی روشن و اطمینان بخش گویای آن است که از مقامی بالا به مقامی زیر دست صادر شده است و در این جهت از نامه نخستین واضحتر و روشنتر می باشد؛ همچون قرآن کریم می باشد که در این گونه موارد در آیات بسیاری مطلب را به روشنی بیان کرده و رابطه گوینده و مخاطب را مشخص ساخته است؛ همچون آیه شریفه: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ»^(۴۹) و آیه شریفه: «إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ»^(۵۰) و آیه شریفه: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ»^(۵۱) و آیات دیگری که در این مورد وارد شده است که دوگانگی گوینده و شنونده در عبارات بروشنی دیده می شود و بلندی مقام گوینده نسبت به شنونده کاملاً واضح است، و این حالت در این نامه نیز وجود دارد با صرف نظر از تفاوت های ویژه ای که بین سبک قرآن و این نامه موجود است که بر انسان ادیب پوشیده نیست.

این نحوه القاء، اثر روانی ویژه ای دارد، مخصوصاً وقتی که گوینده در صدد آن باشد که از جنبه عاطفی و احساسی در شنونده خود تأثیر بگذارد که در این صورت چاره ای از این نحوه سخن گفتن نمی باشد. به ویژه که در هر دو حالت شنونده با کمال فروتنی، برتری مقام گوینده را بر خود معترف است.

(۴۹) حاقه / ۴۴-۴۵: اگر برخی از گفتارها را بر ما می بست و به ما نسبت می داد، او را با دست قدرت خویش بر می گرفتیم.

(۵۰) اسراء / ۷۵: و در آن صورت، به تو عقاب و جزای مضاعف در حیات دنیا و آخرت می چشانندیم.

(۵۱) آل عمران / ۱۴۴: محمد - صلی الله علیه و آله - جز رسولی که پیش از او نیز رسولانی آمده و در گذشته اند، نمی باشد.

نکته دوم:

تعیین محل سکونت حضرت به هنگام ارسال آن نامه:
در این نامه (بر فرض صحت روایت) مشاهده می‌کنیم که حضرت جایگاه خود را بالای کوهی ناشناخته معین می‌کند؛ عبارات متن نامه این جمله است:
«بُنْصِبُ فِي شِمْرَاخٍ مِنْ بَهْمَاءِ».

نصب؛ چیزی است که برافراشته و استوار شده باشد.
شمراخ؛ قله دایره‌ای شکل باریک و دراز بالای کوه است.
بهماء؛ از کلمه مبهم گرفته شده است، و آن جایگاه دشواری است که راهی برای رسیدن و دستیابی به آن نباشد.

در این صورت مقصود - و خدای داناست - این است که آن حضرت در خانه‌ای که بر بالای کوهی که راه دستیابی و رسیدن به آن معلوم نیست، زندگی می‌کند.

سپس حضرت می‌فرماید: «صِرْنَا إِلَيْهِ آيْفًا مِنْ غَمَالِيلٍ»، مقصود این است که در این مکان جدید، به تازگی رحل اقامت افکنده‌ایم.

غمالیل؛ جایگاه قبلی حضرت دارای این ویژگی بوده است که غمالیل بوده. این کلمه از "غملول" گرفته شده و غملول بیابان پر درخت و طولانی و کم عرض است که درختانش در یکدیگر فرو رفته‌اند، و هر جای تاریک و پر درخت و یا ابری که تاریک شده باشد، آنجا را غملول می‌گویند. (۵۲) آنچه که در هر دو معنی به نظر می‌آید، همان مخفی بودن و تاریک و ناشناخته بودن می‌باشد که در آنجا ممکن است به صورت پنهانی و مخفی زندگی کرد.

آنگاه انگیزه انتقال به محل جدید را چنین بازگو می‌کند که: «أَلْجَأْنَا إِلَيْهِ السَّبَارِيتُ مِنَ الْإِيْمَانِ»؛ یعنی: «سباریت از ایمان» (توضیح آن خواهد آمد) مارا و ادار به آمدن به این محل نمود.

سباریت جمع سبرات و سبروت و سبریت است و آن زمینی است که گیاهی در آن نباشد و یا این که اصلاً چیزی در آن نباشد و لذا معدوم را

سبروت می گویند. (۵۳)

با در نظر گرفتن این معنی، این عبارت را می توان دو گونه تفسیر کرد:
تفسیر نخست: کلمه "ایمان" را به کسر همزه بخوانیم. در این صورت مقصود آن است که افرادی ایمان و نا آشنا با دین، باعث شده اند که حضرت به مکان جدید برود که به خاطر تبہکاریها و انحرافات آنها مصلحت چنین اقتضاء کرده که حضرت از مردم دورتر شود و مخفیانه و بالای قله کوهی زندگی کند.
تفسیر دوم: کلمه «ایمان» را به فتح همزه بخوانیم که جمع کلمه "یمین" به معنی راست (در مقابل یسار به معنی چپ) باشد، و مقصود از کلمه "سباریت" زمین خالی و بدون کشت در طرف راست جاده باشد.
و شاید این یکی از راههای مکه و یا شهر دیگری باشد. و در این صورت انگیزه رفتن حضرت از این محل به مکان تازه، خشکی و بی آب و علف بودن و سختی زندگی در آن محل می باشد.

سپس حضرت خبر می دهد که احتمال رفتن از آن مکان به مکان دیگر نیز هست و به زودی پس از گذشت ایامی چند و مدت زمانی کوتاه، از قله کوه به "صحصح" فرود خواهد آمد (صحصح زمین صاف است) و در اینجا دیگر لازم نیست که فرض کنیم که این زمین همچون آن زمین دیگر، بدون گیاه و کشت است.

از این عبارات چنین می فهمیم که حضرت پیوسته در جایگاهی دور از مردم زندگی می کند، و شاید در این کار حضرت فرمانی را که خود ایشان از پدر بزرگوارش نقل فرموده امثال می نماید، به طوری که در روایت علی بن مهزیار وارد شده و در چندین جا متذکر آن شده ایم.

و این معنی با نظریه خفاء عنوان منافات ندارد؛ زیرا شخص و جسم حضرت آشکارا ولی به صورت ناشناس در مخفیگاه بسر می برد و قبلاً نیز تذکر دادیم که نیاز به این گونه زندگی در سالهای آغاز غیبت بیشتر بوده و بعدها دیگر نیازی به آن نیست، بلکه در مواردی با انجام تکالیف شخصی حضرت منافات دارد.

نکته‌ای که باید بدان توجه داشت، آن است که در عین حال که حضرت خصوصیتی از محل زندگی خود را بیان فرموده، در عین حال مکان خود را کاملاً مشخص نساخته است، بلکه در حقیقت یک مفهوم کلی آورده که بر هر قله و دره‌ای منطبق است و طوری گفته نشده که بتوان با جستجوی زیاد به آنجا راه پیدا کرد.

و به آشکار می‌بینیم که حضرت جای خود را با عباراتی قدیمی و لغتها و کلماتی نامأنوس بیان می‌کند، به طوری که اگر هم کسی آن کلمات را ببیند نتواند از آنها سر در آورد. مگر اینکه فردی مطلع و دانشمندی بسیار ریزبین و ژرف‌نگر باشد. و این خود کافی است برای جبران و پیشگیری خطرهای احتمالی که از دستیابی به حضرت ممکن است پیش آید.

به هر حال، در این نامه می‌بینیم که حضرت به شیخ مفید نوید می‌دهد که در آینده نیز او را از وضع خود آگاه خواهد ساخت، و شاید مقصود آن باشد که او را از مکان جدید خود مطلع خواهد ساخت، گرچه عبارت نامه عمومی‌تر است و شامل هر گونه خبری که از سوی حضرت صادر شود، در هر زمینه‌ای که مصلحت بدانند، می‌باشد. ولذا حضرت به او می‌فرماید که بدین وسیله از کارهایی که موجب نزدیکی به ماست، آگاه خواهی شد. یعنی که ارتباط تو از طریق نامه با ما، تو را بر کارهایی که مورد رضایت و خشنودی ماست و باعث نزدیکی به ما می‌شود، آگاه خواهد کرد.

این عبارت به روشنی دلالت بر آن دارد که حضرت تصمیم داشته نامه‌نگاری خود را با شیخ مفید تکرار کند. و چه بسا نامه‌های دیگری نیز از حضرت صادر شده که ما از آن آگاه نشده‌ایم و شاید هم که نامه‌ای نرسیده باشد، زیرا بعد از یک سال شیخ مفید از دنیا رفته است.

نکته سوم:

«پس تو - که خداوند با دیدگان خواب نادیده خود تو را نگهداری فرماید - بدین سبب (آشنایی با اعمال نزدیک کننده توبه ما) باید در مقابل آشوب و بلوایی که خون مردمانی را می‌ریزد که باطل را پرورانده‌اند، بایستی تا اهل باطل را

مرعوب گردانی و بدین جهت مؤمنان شاد گردند و تجاوزکاران اندوهگین شوند.»

این خود یک برنامه ریزی و تعیین تکلیف همه جانبه‌ای است از سوی حضرت، برای شیخ مفید و دیگر برادران او، در هر دوره و زمانی، به اینکه در مقابل فتنه و آشوبهای خانمان برانداز به پا خیزند.

عبارت متن نامه که داشت: «تَسْبِلُ نَفُوسَ قَوْمِ حَرَّتْ بِاطْلَا» مقصود از آن این است که مباح می‌گرداند جان مردمی را که به ژرفای باطل فرومی‌روند، در شرایطی که برای این امر مناسب می‌باشد، و این فتنه از آن جهت خون آنان را هدر می‌دهد که آنان در آن ذوب شده و در مسیر آن حرکت می‌کنند.

بر شیخ مفید لازم است که رودرروی این فتنه و بلوا بایستد، تا تبه‌کاران را بترساند و از انحرافشان جلوگیری نماید و به راه حق برگرداند.

و جمله "ولذلك" یعنی به اعتبار آنچه در فقره قبل حضرتش یاد آور شدند که با نامه‌های دیگر ما، با اعمالی که مورد پسند ما است و تو را به ما نزدیکتر می‌گرداند آشنا خواهی شد.

نتیجه آنکه کوشش برای جلوگیری از ظلم و فرونشاندن آشوبهایی که زمینه را برای رشد تبه‌کاران و مجتمعات کژاندیش و بیراهه رو آماده می‌سازد، لازم است. و این کوشش خود یکی از عبادات و کارهای شایسته است که موجب نزدیکی به خدا و زمینه ساز حکومت عادلانه اسلامی است.

حضرت از ظلم به "فتنه" تعبیر کرد، بدان جهت که ستم محک آزمایش ایمان انسانها است تا خالص گردند و خوب از بد جدا شود و آن کس که زندگی می‌یابد و آن کس که نابود می‌گردد، از روی دلیل باشد. و قبلاً یاد آور شدیم که این آشوبها و ستمها، همانطور که موجب نیرومندی انحراف تبه‌کاران می‌شود، همانطور بر نیروی ایمان مؤمنان می‌افزاید و بدین جهت شرایط ظهور حضرت آماده می‌گردد.

و نیز گفتیم که جهاد رویاروی ستم، از جمله چیزهایی است که نیروی اراده و ظرفیت و شایستگی بیشتری به مؤمنان ناب و خالص می‌بخشد و درجات

نامه نگاری حضرت مهدی (ع) با شیخ مفید / ۲۰۳

معنویت آنان را بالا می برد و شرایط ظهور را تسریع می کند و لذا می نگریم که حضرت، شیخ مفید و دیگر برادران او را در نسلهای بعدی بدین جهاد و پیکار ایمانی بزرگ دستور می دهد.

و از اینجا می فهمیم که فتنه ای که در عبارت آمده به پدیده تاریخ معینی نظر ندارد، تا مانند آنچه در نامه قبل آمده بود آن را از نظر تاریخ عمومی مورد بحث قرار دهیم؛ بلکه مقصود از این فتنه همان انحراف همگانی است که دامن گیر جوامع بشری در طول قرون دوران غیبت کبری می شود، همان انحرافی که حضرت به هنگام ظهور بر طرف می سازد.

آنگاه حضرت در متن نامه این نکته را یاد آور می شوند که این جهاد عملی است که برای ترساندن تبه کاران و جلوگیری از راه باطل تعیین گشته است. و در اثر این جهاد و مقابله با این فتنه و از میان رفتن آن مؤمنان به شادی و نشاط آمده و جنایت پیشگان در غم و اندوه فرو می روند.

نکته چهارم:

حضرت یکی از نشانه های ظهور خود را متذکر می شوند: آن نشانه آن است که از این «لوثة» - تعبیری است که حضرت از آن فتنه و آشوب می فرمایند - رویدادی بس تأسف بار و جنایت اثر، توسط شخصی منافق و پلید و زشتکار پدید می آید که خون بی گناهان را حلال شمرده و با نیرنگ خود قصد مؤمنان را می کند، لکن به مقصود خود نمی رسد.

مقصود آن است که از این فتنه و تباهی فراگیر جامعه شخصی منحرف و منافق به قصد آزار و فریب مؤمنان، مؤمنی را غافلگیر کرده و از بین می برد و او هم به لقاء الله می رسد، ولی در عین حال وی به هدف نهایی خود نرسیده و مؤمنان بر اثر لطف و دعای ویژه حضرت مهدی - سلام الله علیه - در امنیت و آسایش خود باقی می مانند.

در نتیجه این امر است که آن حضرت در نامه شان می فرمایند که: «پس دلهای اولیاء و دوستان ما مطمئن گردد و یقین داشته باشند که از آسیب و زیان او در امان خواهند بود، گرچه دشواریها و درگیریهای هول انگیز آنان را بترسانند.»

معنای دیگری نیز ممکن است برای این فراز در نظر بگیریم که با معنای نخست اندک تفاوتی دارد؛ و آن این است که حادثه را به معنای کشتار نگیریم، بلکه برنامه‌ریزیها و سیاست‌بازیه‌ها و نقشه‌کشیهایی باشد که به منظور سختگیری و آسیب‌رسانی به مؤمنان اعمال می‌کنند که در رأس این گروه شخصی منافق و زشتکار که ریختن خون بی‌گناهان را روا می‌داند قرار گرفته است، نه اینکه حتماً خون شخص معینی را ریخته باشد، بلکه ذاتاً خون آشام است و ریختن خون بی‌گناهان در نظر او اشکالی ندارد، گرچه بر اثر دعای حضرت نقشه‌کشی و برنامه‌ریزی یک چنین آدمی به هدف نمی‌رسد و در کار خود موفق نمی‌شود.

به هر یک از دو معنی که بگیریم، نمی‌توانیم این حادثه را در تاریخ نشان بدهیم و مشخص کنیم؛ چه بسیار بزرگانی که مورد هجوم قرار گرفته و در راه خدا به شهادت رسیده‌اند، همچون شهید محمدبن مکی، ملقب به "شهید اول" و شهید زین‌الدین عاملی، ملقب به "شهید ثانی" و قاضی نورالله شوشتری، ملقب به "شهید ثالث" و دیگر شهیدان؛ و چه بسیار سمینارها و گردهم‌آییهایی که علیه جوامع مؤمنین در دنیا تشکیل می‌شود، و از هم پاشیده شدن آنها، جز با دعای حضرت انجام‌ناشدنی است.

و قبلاً گفتیم که دعای مؤثر و مستجاب، خود یکی از بهترین راههای مفید و نیکوست که برای فرد و جامعه وجود دارد و اثری ژرف و نتیجه‌ای برتر بر آن مترتب است. مؤمنان به وسیله دعا از شدت و آسیب‌نیرنگ دشمنان در امان می‌باشند. بنابراین باید دل به دعای امام بزرگوار خویش محکم دارند - همانطور که امام خود این چنین دستور داده است - و هر گاه ملتزم به رفتاری نیکو و کاری صحیح و شایسته بشوند، فرجام کارشان نیکو خواهد بود.

نکته پنجم:

حضرت سفارش به خودسازی می‌نماید و این نخستین سنگ بنای اصلاح جامعه و رهایی از آشفته‌گیهای سیاه و تاریک و گمراه‌کننده و آسایش و موفقیت در آزمایش بزرگ خداوندی است، و بدون آن انسان در پایه‌های ایمان راستین خود زیان کرده و به کثی و تباهی دنیا و آخرت می‌گراید. ولذاست که می‌بینیم

حضرت اصرار و تأکید بس زیاد بر لزوم پرداخت حقوق مالی و وجوهات اسلامی، و رسیدگی و دستگیری از کسانی که خداوند متعال کمک به آنان را امر فرموده است - که تهیدستان و نیازمندان باشند - می‌نمایند. و از آن جهت از این عمل اسم می‌برد که می‌داند شیعیان و پیروانش نماز و روزه و حج را معمولاً انجام می‌دهند، و دیگر فریضه‌ای بر آنان باقی نمی‌ماند جز پرداخت حقوق مالی که برخی از انسانها از پرداخت آنها سرباز می‌زنند، و پرداخت آن فداکاری و از خود گذشتگی بیشتری لازم دارد.

حضرت - سلام الله علیه - می‌فرماید: «آن کس از برادران دینی تو که از خدا بترسد و آنچه را که بر گردن دارد به مستحقانش بپردازد، از آن آشوب ویرانگر و تبه‌کار و گرفتاریهای سخت و تاریک و گمراه کننده، در امان خواهد بود، و آن کس که بخل ورزد و نعمت خداوندی را به آن کس که مأمور رساندن به او است نرساند، در دنیا و آخرت زیان کرده است.»

و از اینجا می‌فهمیم که رمز‌هایی از انحراف تباهی آوری که در دوران غیبت کبری دامن گیر بسیاری از مردم شده، انجام کامل و همه جانبه فرایض الهیه می‌باشد.

سرّ اساسی و علت عمده در این قضیه آن است که: انجام دادن کلیه فرایض همراه با خودداری از تمامی گناهان، علاوه بر آنکه گویای راه شایسته زندگی فردی یک انسان است - که خود موجب پایداری و بردباری در رویارویی با سختیها در راه خداوند است - اراده انسان را در مقابله با ستمکاران و هیاهوی هول انگیز آنان قوی و نیرومند ساخته، موجب رهایی از چنگال آنان می‌گردد و از آزمایش بزرگ خدایی سرافراز بیرون آمده و خوشبختی دنیا و آخرت را بازمی‌یابد و در غیر این صورت در آزمایش مردود گشته و در دنیا و آخرت زیانکار خواهد بود.

بعلاوه در پرداخت حقوق مالی، نکته دیگری نیز مطرح است و آن اینکه: بهترین چیزی که موجب رهایی پیروان و شیعیان حضرت مهدی - سلام الله علیه - از چنگال ستمکاران و سلطه اقتصادی و سیاسی آنان می‌شود، همان است که خود شیعیان به تکفل امور یکدیگر بپردازند و با التزام به پرداخت حقوق مالیه

خود، نیاز افراد تهی دست خود را بر طرف سازند، زیرا پرداخت حقوق شرعی مالی می تواند این مشکل را بر طرف سازد و با برنامه ریزی درستی می توان از آن حقوق برای پیشگیری از ظلم و ستم و یا تربیت نسلهای آینده و تأمین نیازمندیهای اجتماعی استفاده کرد.

نکته ششم:

سفارش حضرت به سازندگی و اصلاح همگانی که از اصلاح فردی بزرگتر و مهمتر است و تحقق شرایط ظهور وابسته به آن است و زمینه ساز شایستگی جامعه و توده ها برای دیدار حضرت و پذیرش مسؤولیتها در دوران ظهور می باشد.

سازندگی و اصلاح همگانی هنگامی ایجاد می شود که پیروان و شیعیان حضرت از تمام جهات اندیشه و فکر، قلب و احساس، رفتار و کردار، به یکدیگر پیوسته و نسبت به پیمانی که خدا از آنها گرفته - که دستورات دینی را انجام داده و از رهبر و پیشوای اسلامی خود اطاعت کنند - وفادار باشند. و بدیهی است که جامعه ای این چنین مهمتر از یک فرد و یا افرادی با این خصوصیات است و از حیث نتیجه قابل مقایسه با یکدیگر نیستند، و چنین جامعه ای می تواند به تبلیغ اسلامی پردازد و پیکاری دسته جمعی را در مقابل ظلم و تجاوز و بیداد آغاز کند. این پیوستگی و اتحاد، نیرومندترین انگیزه برای تحقق اراده فردی، پرورش آگاهی و احساس مسؤولیت در افراد می باشد. و این مهمترین شرط و اساسی ترین مقدمه برای ظهور حضرت می باشد.

و لذاست که می بینیم حضرت بر چنین جامعه ای اثر حقیقی را بار کرده و فایده و بهره اصلی را بر آن مترتب می داند؛ زیرا اگر چنین اجتماعی تحقق یابد و افراد دسته جمعی به خودسازی و اصلاح پردازند: «برکت و میمنت دیدار ما از آنها به تأخیر نمی افتاد، و سعادت دیدار ما به سویشان می شتافت.» سعادت که از عدالت کاملی که حضرت بر تمامی جهان حکم فرما خواهد نمود بدست می آید. سپس حضرتش خصوصیات این دیدار و مشاهده مبارک را چنین بیان می فرماید: «علی حق المعرفة و صدقها منهم بنا»؛ بر شناختی راستین، که بر درستی

نامه‌نگاری حضرت مهدی (ع) با شیخ مفید / ۲۰۷

و راستی از آنها نسبت به ما باشد. این عبارت دلالت بر نظریه خفاء عنوان دارد، همان که مورد قبول ما بود؛ بدان معنی که حضرت در طول دوران غیبت دیده می‌شود، لکن شناخته نمی‌شود، بلکه تحت عنوان دیگری در بین مردم معروف است و اما بعد از ظهور خودش به عنوان اولیة‌اش شناخته و دیده می‌شود و مردم او را شناخته و با او تماس دارند.

نظریه دیگر - که خفاء بدن باشد - با این عبارت سازگار نیست و طبق آن کافی بود که گفته شود: به هنگام ظهور ما را خواهید دید.

«فَمَا يَحِيسُنَا عَنْهُمْ» یعنی ظهور را تأخیر نمی‌اندازد «إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَ لَا نُؤَيِّرُهُ عَنْهُمْ» مگر اخبار ناگوار و ناپسندی که از آنها به ما می‌رسد، از گناهان و کوتاهیها و عدم احساس مسؤولیت اسلامی آنها.

این عبارت گویای دو مطلب مهم است که قبلاً نیز بدان اشاره کردیم، لکن در این سخن حضرت استدلال بیشتری بر آنها شده است:

اول: حضرت صاحب الامر - عجل الله تعالی فرجه - بر تمامی رویدادها اشراف دارد و از ناراحتیها و نابسامانیهای جامعه و پیروان خود آگاه است.

دوم: غیبت حضرت رابطه مستقیمی با گناهان مردم دارد؛ اگر گناهی نباشد دیگر غیبت انگیزه‌ای نخواهد داشت و ظهور انجام می‌گیرد. و این همان است که ما گفتیم که اگر فردی مورد اطمینان کامل و عامل به اسلام باشد، حضرت یک بار و یا چند بار او را به دیدار خود سعادت‌مند خواهد ساخت، و بلکه ممکن است - چنانکه پیشتر بیان نمودیم - این دیدار دائمی و پیوسته باشد.

بخش دوم

تاریخ انسانیت
در دوران غیبت کبری

فصل اوّل

بررسی و جدا سازی روایات مربوطه و به دست دادن قواعدی کلی برای فهم آنها

در این فصل روایاتی را که در این بخش مورد استشهاد و استدلال قرار می‌گیرد، بررسی کرده و آنها را از دیگر روایات مشابه، از جهت مورد و مفهوم آنها مشخص می‌سازیم. و نیز قواعد و دستوراتی عمومی برای فهمیدن آنها، پیش از آنکه به تفصیل معنای آنها بپردازیم، - چنانکه بخش آینده را به آن اختصاص داده‌ایم - عرضه می‌داریم.

بہتر آن است کہ بہ بررسی این موضوع در ضمن چند جهت بپردازیم:

جهت اوّل: بررسی اخبار و تشخیص اندازه نیاز ما به آنها

ما هر گاه بخواهیم از سطح دینی و رشد مذهبی یک جامعه در یک زمان آگاه شویم، معمولاً به تاریخ آن دوره مراجعه می‌کنیم و رویدادها و حوادثی را که بر میزان رشد مذهبی آن جامعه دلالت دارد در نظر می‌گیریم. و این راه درستی است، ولی به این شرط که تاریخ در بازگو کردن رویدادها به ما جوابی مثبت دهد و حادثه‌ای را نادیده نگرفته باشد؛ لکن تاریخ نویسانی که ما می‌شناسیم، نوعاً مطالب و حقایق بسیاری را از قلم انداخته و از سه جهت دارای کمبودهایی می‌باشند:

جهات نقص در کتب تاریخی:

(۱) برخی از رویدادهای تاریخ را از قلم انداخته و به انگیزه‌های گوناگون از

ذکر آنها خودداری کرده‌اند، و تاریخ اسلامی ما از این گونه خلاهای تاریخی بسیار دارد.

(۲) برای رویدادهای تاریخی، موضوعیت قائل نیستند؛ و حداقل احتمال آن هست که تاریخ‌نویس به خاطر تمایلات دینی و احساسی ویژه خود نسبت به بعضی از شخصیت‌های تاریخی، آن رویداد را نوشته باشد، نه اینکه به آن به عنوان یک موضوع خاص نگریسته باشد.

(۳) رویدادهای آینده را متعرض نشده‌اند، و این لازمه هر تاریخی است؛ زیرا آینده نامعلوم بوده و فقط از راه علم غیب و یا حدس می‌توان آینده را پیش‌بینی کرد.

و اما نسبت به دو جهت اول و دوم می‌توانیم تا اندازه‌ای از زیان آن جلوگیری کنیم و با مقایسه و هماهنگ کردن مدارک تاریخی و گفته‌های تاریخ‌نویسان، نگذاریم چنان اثری داشته باشد تا برای پژوهشگر، اطمینانی به وقوع و یا عدم وقوع آن رویداد پیدا شود، مخصوصاً بعد از اینکه سایر نقطه نظرهای مورخ و مذهب او را نیز ملاحظه کرده باشیم.

و اما جهت سوم: معمولاً برای تاریخ‌نگاران، پیش‌بینی آینده ممکن نیست؛ و همیشه آینده برای انسان مجهول و ناشناخته بوده، و در تشخیص و آگاهی از آن رویدادها دچار سرگردانی و حیرت می‌شده است.

و از همینجا معلوم می‌شود که چرا ما به روایات و احادیث نیازمندیم؛ برای اینکه اخبار و احادیث، از رویدادهای آینده صحبت می‌کنند؛ و از زبان کسی روایت شده که از روی هوی و هوس صحبت نمی‌کرده و از طریق وحی به او می‌رسیده است^(۱)، و یا از جانشینان معصوم او - سلام الله علیهم - رسیده است؛ آن هم به طور متواتر و غیر قابل تردید؛ گرچه تک تک آن روایات، فقط موجب ظن بوده و احیاناً قابل مناقشه نیز باشند. چنانکه همین وضع را در اخباری که در باره مشاهده و دیدار حضرت آمده بود دیدیم، با این تفاوت مهم که روایات وارده در این موضوع چندین برابر روایات مشاهده است، که مقداری از آنها را

در بخش آینده خواهیم دید.

علاوه بر اینکه گروهی از این روایات حاوی پیشگویی حوادثی بوده که بعدها پس از گذشت سالیانی دراز رخ داده است و اینها خود بهترین گواه بر صداقت آن احادیث و گوینده آنها بوده، و دلیل بر آن است که گویندگانش با خداوند ارتباط داشته‌اند؛ زیرا هر علم غیبی باید به سرچشمه علم غیب خداوند اتصال و پیوستگی داشته باشد.

بنابراین، این گونه روایات می‌تواند جای خالی آن دسته از رویدادهایی که تاریخ آنها را ثبت نکرده، پر کند، لکن در عین حال خود همان روایات نیز مشکلات و مطالب دشواری دارد که باید به بررسی آنها پرداخت و راه حل آن دشواریها و اشکالات را شناخت.

دشواریها و اشکالات:

اشکالات را می‌توان در دو بخش مهم خلاصه کرد، زیرا گاهی به سندیت روایت - یعنی اینکه راوی آیا مورد اطمینان است و راستگو بوده یا نه - و گاهی به دلالت آن، یعنی آنچه که ما از آن متن می‌فهمیم، متوجه است.

نکته اول: اشکالات مربوط به سندیت روایات

اگر چه قاعده کلی در مورد همه روایات این است که قبل از پذیرش آنها باید در مورد وثاقت و صداقت راوی اطمینان حاصل شود، ولی در این گونه روایات که ما می‌خواهیم به بررسی آنها پردازیم رعایت این نکته اهمیت بیشتری دارد؛ زیرا احتمال جعل و تحریف در این گونه روایات به چندین جهت بیشتر است:

امر اول: احتمال جعل و وضع

کسی که می‌خواهد حدیثی جعل کند، از رسوایی و آشکار شدن مطلب می‌ترسد؛ زیرا وقتی معلوم شود برخلاف واقع بوده مفتضح می‌شود، لکن وقتی می‌خواهد از آینده خبر بدهد، هر چه آینده دورتر باشد راحت‌تر می‌تواند به دروغ خبری را بگوید و به چندین دلیل راحت‌تر می‌تواند جعل کند:

(۱) این روایات از رویدادهایی خبر می‌دهد که در آینده‌ای بسیار دور که امکان ندارد آیندگان برای گذشتگان خود گواهی دهند اتفاق می‌افتد، ولذا همیشه احتمال وقوع و صدق آن داده می‌شود و دروغگو و جعل کننده بیش از این احتمال را هم لازم ندارد؛ در هر زمانی اگر اتفاق نیفتد، گفته می‌شود که شاید در قرنهای آینده باشد. و در این صورت دروغ گفتن راوی، سرتی غیر قابل شناخت خواهد شد.

(۲) بسیاری از این روایات - به طوری که خواهیم دید - با عبارات و کلماتی رمزی و مجمل گفته شده، به طوری که می‌توان آنها را بر چندین رویداد و حادثه تطبیق کرد، ولذا هر نسلی و در هر زمانی به خود می‌گوید: شاید مقصود از این روایت، همین حادثه‌ی زمان ما باشد؛ و احتمال دارد حادثه‌ای دیگر در زمانی دیگر باشد، و باز سرتی دروغگو قابل کشف نیست.

(۳) در مورد گروهی از این روایات لااقل این احتمال وجود دارد که بعد از وقوع آن رویدادها جعل شده باشند و به شخصی پیش از زمان حدوث واقعه نسبت داده شده باشند. و در این صورت است که پژوهشگر و بررسی کننده آن را مطابق با واقع می‌بیند، با اینکه در اصل دروغ بوده و جعل شده است. و در این حالت طبیعی است که جعل کننده حدیث، کمتر احتمال آبروریزی و رسوایی خود را می‌دهد؛ زیرا آنچه جعل کرده، با واقعیت منطبق است.

امر دوم: نقل به معنی

این فقط یک احتمال نیست، بلکه واقعیت داشته و بسیاری از روایات و احادیث، نقل به معنی شده است؛ یعنی عبارات روایت از معصوم و امام نیست، بلکه معنی از امام و عبارات از راوی حدیث می‌باشد.

نقل به معنی ممکن است در روایات معمولی، همچون احادیث احکام یا روایات اعتقادی چندان زیانی نداشته باشد؛ زیرا لفظ و یا مرادف آن و یا جمله و شبیه آن معنایی مشابه و نزدیک به هم را می‌رسانند؛ و وقتی که راوی مورد اطمینان باشد و معلوم باشد که درست ضبط کرده و فهمیده است، بر فرض که

نقل به معنی کند احتمال اختلاف معنی بسیار اندک و ناچیز است. لکن در روایاتی که از آینده خبر می‌دهند وضع اینچنین نیست، و غالباً گوینده - چه پیامبر باشد و چه امام - مطلب را به صورت رمز و در ضمن عبارات مخصوصی می‌گویند، و باید در فهم معنی به خود آن الفاظ دقت کرد. اما وقتی که نقل به معنی بشود، دیگر در عبارات دقتی و نظر خاصی رعایت نشده تا برای به دست آوردن مطلب دقت و بررسی خود عبارات لازم باشد. مخصوصاً اگر اصل عبارات رمزی باشد که به هنگام نقل به معنی اصلاً مطلب اول مسخ می‌شود و معنایش تغییر می‌کند، و علم به وثاقت و اطمینان داشتن به راوی، این احتمال را برطرف نمی‌سازد، زیرا نقل به معنی برای راوی شرعاً بی‌اشکال است و در عین حال احتمال اینکه راوی به تمام رموز آگاهی نداشته باشد وجود دارد، و لذا نمی‌شود گفت که حتماً الفاظی را که به کار برده دارای همان رموز و اسرار اصل عبارت معصوم است.

امر سوم: احتمال اشتباه راوی در حذف الفاظ روایت در هنگام نقل به معنی، احتمال اینکه الفاظی را از متن گفته معصوم انداخته باشد، وجود دارد.

قواعد عمومی در دیگر روایات، مقتضی آن است که به این احتمال ترتیب اثر داده نشود، زیرا ظاهر آن است که راوی مورد اطمینان است و تمام الفاظ و یا تمام مضامین و محتویات روایت را نقل کرده و تمام قرائن و ویژگیهای آن را آورده است؛ زیرا اگر الفاظی و یا مضامینی را از قلم و روایت انداخته باشد، دیگر نقل به معنی نکرده و نمی‌شود به او اطمینان داشت. وقتی که به وثاقت او یقین داشتیم، معنایش آن است که تمام مضامین را آورده و چیزی فروگذار نکرده است؛ لکن این وثاقت در روایات مربوط به اخبار آینده، از دو جهت مفید نیست:

(۱) وقتی که احتمال بدهیم قرینه‌ای لفظی و یا مقامی وجود داشته که در معنی حدیث مؤثر بوده و راوی آن را نفهمیده و توجه به آن نداشته است و آن را نادیده گرفته است؛ و بر فرض که راوی، ثقة و مورد اطمینان باشد متعهد نقل آن قرائن و مقدماتی است که به نظر او در فهم معنی مؤثر باشد. در این صورت اطمینان به

وثاقت راوی این احتمال را نفی نمی‌کند.

البته این گونه احتمالات در روایات معمولی وجود ندارد، زیرا در آن روایات عبارات و الفاظ رمزی نیست. وقتی عبارت واضح و بدون کنایه باشد، احتمال وجود قرینه پنهانی و رمزی نیست که بگوییم ممکن است راوی به هنگام نقل به معنی آن را از قلم انداخته و نادیده گرفته باشد.

۲) اگر احتمال بدهیم که در یک روایت می‌خواسته‌اند بیش از یک رویداد را متذکر شوند، و احتمال بدهیم که نقل دو حادثه و رویداد با یکدیگر در فهم دقیق و بهتر آن دو حادثه یا یکی از آن دو مؤثر است. وقتی می‌بینیم که راوی لفظ یک حادثه را گفته است، در این صورت احتمال حذف برخی از مضامین را می‌دهیم، و با علم به وثاقت راوی نمی‌شود از این احتمال دست برداشت، زیرا آخرین چیزی که راوی ثقه تعهد می‌کند و به عهده می‌گیرد همان است که تمام مطالب مربوط به یک رویداد را نقل کند؛ لکن وقتی که پیامبر و یا امام می‌خواسته‌اند به دو حادثه و رویداد اشاره کنند و پرده از روی دو واقعیت بردارند و راوی فقط یکی را گفته است، نقل فقط یکی از دو حادثه به وثاقت او ضرری نمی‌زند.

احتمال اینکه نقل دو مضمون یا دو حادثه به همراه یکدیگر در معنای روایت تأثیر داشته باشد، در سایر روایات معمولاً وجود ندارد؛ ولی در روایات مورد بحث ما این احتمال همیشه مطرح است؛ و بلکه می‌توان گفت که در آنها این مسأله از حد احتمال هم فراتر می‌رود. زیرا ما در بررسی و تحقیقات خود نیازمند به فهمیدن ارتباط و پیوستگی مسائل با یکدیگر و ترتیب و تسلسل زمانی آنها هستیم، و باید جهت گیری شخصیتها و صاحبان آن رویدادها را بشناسیم و برنامه‌ریزیها و خطوط الهی را در آن حوادث در نظر داشته باشیم. و وقتی که فقط یک حادثه را بشناسیم، نمی‌توانیم این پیوستگیها و خطوط ارتباطی آنها را به یکدیگر تشخیص بدهیم، لکن اگر دیگر رویدادهای جنبی را فهمیدیم، روابط بین آنها را نیز به درستی خواهیم دانست.

لذا باید روشی را در پیش بگیریم که بتوانیم از این گونه اشکالات و دشواریهای مربوط به سندیت حدیث‌رهای یابیم.

روش حل اشکالات مربوط به سندیت روایات:

این روش دارای دو طرف است: ایجابی و سلبی. طرف ایجاب و مثبت مقتضی آن است که روایاتی را بپذیریم؛ و در جانب سلبی روایاتی را رد خواهیم کرد. در طرف اثبات، هر گونه روایت متواتری را، چه متواتر لفظی و چه متواتر معنوی به طوری که از تجمع راویان به وقوع حادثه و صحت نقل روایت علم پیدا می‌کنیم می‌پذیریم، و نیز هر گونه لفظ و یا معنای مستفیض را که از تجمع راویان، اطمینان به صحت نقل و وقوع حادثه پیدا می‌کنیم. و همچنین هر گونه مضمونی را که همراه قرائن عمومی و یا خصوصی باشد که علم و یا اطمینان به مضمون آن حاصل کنیم می‌پذیریم. بسیاری از روایات که در آینده مورد استناد ما قرار می‌گیرند، از این قبیل می‌باشند؛ یا متواترند و یا مستفیض و یا همراه قرائن اطمینان بخش، که موجب اطمینان و یا علم به صحت روایت و درستی مضمون آن می‌باشند.

و اما طرف سلبی، به طور خلاصه هر گونه روایتی را که همچون روایات اول نباشد رد می‌کنیم، گرچه بر طبق موازین علم الحدیث از این گونه روایات در مورد دیگر مسائل اسلامی استفاده شود و به آنها عمل گردد. مثلاً جایی که روایت، سندی مورد اطمینان داشته باشد، تا وقتی که قرائنی بر صحت آن وجود نداشته باشد و یا دیگر روایات آن را تأیید نکنند، آن را نخواهیم پذیرفت.

با این سختگیری که در مورد سندیت حدیث می‌کنیم، می‌توانیم تمام دشواریهای گذشته را بر طرف سازیم. زیرا وقتی علم و یا اطمینان به صحت یک مضمون داشتیم، دیگر احتمال جعل، اثری و زیانی ندارد، چنانکه به این ترتیب احتمال کاسته شدن لفظ یا معنی و یا تغییر یافتن معنی در اثر تغییر لفظ توسط راوی نیز هیچ اثری در کار ما ندارد. چرا که تمامی این احتمالات وقتی مشکل ایجاد می‌کند که ما یک حدیث را به تنهایی در نظر گرفته باشیم. لکن اگر در کنار آن حدیث، احادیث دیگری ضمیمه شد و همه بر یک مطلب و یک مضمون دلالت کردند، دیگر جایی برای این احتمالات باقی نمی‌ماند.

همچنین اشکال بی‌اطلاعی از ارتباط رویدادها نیز بدین ترتیب از بین

می‌رود؛ زیرا انضمام این احادیث به یکدیگر ما را از رابطه و پیوستگی رویدادها نیز آگاه می‌سازد.

نکته دوم: مشکل دلالت

روایات گویای حوادث آینده، به طور عموم صرف نظر از مشکلات سند مشکلاتی در دلالت و مضمون دارند. این اشکالات چندین منشأ و انگیزه دارد که گاهی یکی از آنها و گاهی چندین عامل باعث پیدایش آنها می‌شود. ابتدا باید از انگیزه رمزی بودن و مجمل بودن آنها بحث شود که چرا گویندگان آنها مطالب خود را به صورت رمز گفته‌اند، و سپس عواملی را که مطلب را نسبت به فهم ما دشوار ساخته است بررسی می‌کنیم؛ ولذا باید در دو جهت بحث کنیم:

جهت اول:

چرا پیامبر و ائمه - صلوات الله علیهم - مطالب مربوط به آینده را به صورت رمز و مجمل گفته‌اند، و مطلب را واضحتر و روشنتر بیان نکرده‌اند؟ آنچه را که می‌توان انگیزه این مجمل‌گویی و رمزی صحبت کردن دانست، عبارتند از:

۱) قانونی است که می‌گوید: «با مردم به اندازه عقل و اندیشه آنها صحبت کن.» این قانون، چنانکه در گذشته هم گفتیم، یک قانون عرفی است و درست هم می‌باشد، و رسول خدا و ائمه معصومین - صلوات الله علیهم - بر طبق همین قانون حرکت کرده و با مردم سخن گفته‌اند.

آگاهی و دانش پیامبر خدا و ائمه معصومین - علیهم السلام - در حدی است که می‌توانند وقایع و حوادث صدها و هزاران سال بعد از زمان خودشان را بفهمند، و نسبت به آینده بسیار دور، همان دیدی را داشته باشند که از موضوعات معاصر و همزمان خود دارند. دیگر افراد بشر، در هیچ دوره‌ای هیچ گاه به این پایه نرسیده‌اند. حتی بزرگترین اندیشمندان و سیاستمداران می‌توانند نهایتاً برای پنج یا ده سال آینده برنامه‌ریزی نمایند، آن هم غالباً به طور احتمالی است و پیاده شدن آن تضمینی ندارد. ولی پیامبران خدا از طریق علم ویژه الهی که علم غیب است و خداوند فقط به کسی که بخواهد - همچون پیامبران یا

کسانی که پیامبران به آنها تعلیم دهند - می‌دهد و برای امامان نیز داشتن این دانش و علم، ضروری و لازم است تا بتوانند احکام و برنامه‌های دین خدا را به مرحله اجرا در آورند. (به طوری که بخشی از این بحث را در گذشته بررسی کردیم و بخشی دیگر را در آینده بررسی خواهیم کرد.)

به هر حال، دیگر افراد مردم از ادراک این علم قاصرند و استعداد پذیرش این اخبار را - که مربوط به وقایع و رویدادهای آینده گاه بسی دور است - ندارند، در این صورت بر امام و پیامبر لازم است که از همان قانون عمومی که «با مردم به اندازه فهمشان صحبت کنید» استفاده نموده و مطلب را طوری ادا کند که با ذهن و فهم مردم تناسب داشته باشد و الفاظ و اصطلاحاتی را به کار گیرد که مردم با آنها سروکار دارند و آشنایند، در حالی که واقعیت غیر از آن چیزی است که مردم از آن الفاظ می‌فهمند و وسیعتر و گسترده‌تر است. در این صورت باید به صورت رمز و پیچیدگی در عبارت، آن معانی وسیع و مفاهیم گسترده را بگویند تا رعایت سطح فکر و برداشت مردم از عبارات شده باشد.

(۲) در اینکه یک انسان مسلمان هر لحظه منتظر ظهور حضرت بقیة اللہ - علیه السلام - باشد مصلحتی است، و اگر مردم همیشه آماده ظهور حضرت و شنیدن آن خبر بزرگ باشند بهتر است. اگر پیامبر و ائمه - علیهم السلام - به طور واضح از ویژگیهای آینده و علائم ظهور خبر می‌دادند، این آمادگی از بین می‌رفت؛ زیرا با واقع نشدن آن نشانه حتمی و واضح، مردم یقین پیدا می‌کردند که به این زودی حضرت ظاهر نخواهد شد؛ لکن با پیچیدگی عبارات و رمزی بودن روایات، حالت انتظار بیشتر در مردم ایجاد می‌شود، به طوری که در هر دوره و زمانی، و هر روز و شبی احتمال ظهور حضرت را می‌دهند و خود را آماده قیام حضرت می‌نمایند.

(۳) این مطلب لااقل در حد احتمال مطرح است که اگر حوادث و رویدادهای آینده به طور مفصل و مشروح گفته شود، برنامه‌ریزی کلی خدایی برای زمینه سازی ظهور حضرت بی‌نتیجه شود، زیرا پیش از اینکه آن رویدادها اتفاق بیفتند ممکن است اشخاصی نگذارند و مانع ایجاد حدوث آنها بشوند، و یا

نتایجی را که از گسترش ظلم و فساد ممکن است به دست آید، به گونه‌ای دیگر خنثی سازند و از بروز آن نتایج جلوگیری کنند. بنابراین آگاهی روشن و مفصل مردم از حوادث آینده مصلحت نیست، و بلکه آن برنامه‌ریزی در صورتی موفق خواهد بود که این حوادث به صورت غیر منتظره و ناگهانی و برطبق دگرگونیهای طبیعی تاریخ انجام گیرد.

بنابراین خود اینکه پیامبر و یا ائمه - صلوات الله علیهم - مطلب را به صورت غامض و پیچیده می‌گویند، در موفقیت برنامه‌های خدایی و ایجاد شرایط ظهور حضرت مؤثر می‌باشد، ولذا مطلب را به صورت پیچیده و رمزی گفته‌اند.

۴) پیامبر و یا ائمه حوادث آینده را به عنوان شاهد و یا پند دادن و امثال اینها می‌گویند، و چون به این منظور گفته می‌شود باید به همان اندازه که لازم است و نتیجه گرفته می‌شود بگویند و معمولاً ذکر تفصیل حوادث در این موارد پسندیده نیست. چنانکه قرآن کریم نیز هیچگاه به طور مفصل و مشروح داستان سرائی نکرده، بلکه وقایع و تواریخ را به اندازه‌ای که نتیجه‌ای اخلاقی و با اعتقادی داشته باشد متذکر شده است. البته مواردی که روایات مستقیماً در صدد بیان حوادث آینده باشند، همچون شرایط قیامت و علائم ظهور، مستثنی می‌باشد؛ زیرا ذکر آن شرایط و علائم به صورت مفصل و گسترده در اینگونه روایات اصالت دارد و در مورد آنها غموض و پیچیدگی مربوط به دیگر عوامل می‌باشد.

۵) امر فلسفی و اعتقادی است که پیامبر و یا ائمه هیچگاه از چیزی که ممکن است مشمول محو و اثبات شود^(۲) خبر نمی‌دهند و آنچه را که احتمال

(۲) از جمله عقائد مسلم و ضروری مذهب شیعه، مسأله "بدا" است که با استفاده از آیه شریفه «بمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده أم الكتاب» ما معتقدیم که خداوند را لوح محو و اثبات؛ از کل نظام تکوین جهان هر چه را که بخواهد برمی‌دارد و هر چه را که بخواهد اثبات می‌کند، و حضرت علی می‌فرماید: «اگر این آیه در قرآن نمی‌بود من از تمام حوادث آینده تا روز قیامت خبر می‌دادم.» (بحار ۹۷/۴ ح ۴)

بنابر این بخاطر اینکه خداوند بموجب حریت و آزادی مطلق که دارد، گاهی بدامی کند ←

بدهند مشمول این امر شود ناگفته می‌گذارند؛ زیرا احتمال عدم مطابقت با واقع در آنها وجود دارد، به تفصیل و تحقیقی که اینجا را مجال ذکر آن نیست. با در نظر گرفتن علل و انگیزه‌های اغماض و اجمال گویی حوادث آینده در روایات معصومین - علیهم السلام - اکنون می‌توانیم انگیزه و منشأ غموض و پیچیدگی روایات مورد نظر را به درستی بشناسیم و بدانیم که چه عواملی باعث شده‌اند که ما روایات را درست نفهمیم و برای ما مشکل به نظر آیند. و بعد از تشخیص انگیزه‌ها و منشأهای غموض و پیچیدگی، راه دستیابی به حقیقت معنی و حل آن دشواریها را بهتر می‌شناسیم؛ و نتیجه آنکه: به حقیقت کلام و روح سخن معصومین - علیهم السلام - بهتر راه می‌بریم.

منشأهای غموض و پیچیدگی

مهمترین منشأهای غموض را می‌توان در عوامل ذیل یافت:

منشأ اول: رمزی بودن

این بدان معنی است که گوینده یک معنای مرکب و یا مجمل را به کار برد، ولی معنای دیگری را اراده کند، بدون اینکه لفظ، آن معنی را برساند. تفاوت رمز با کنایه و مجاز در همین است؛ زیرا کنایه و مجاز، در الفاظ مفرد و نسبت‌های کلامی است، بر خلاف رمز که بیشتر در جمله‌های ترکیبی است. و از همین جا است که ممکن است نویسنده‌ای یک صفحه یا چندین صفحه، مطالبی را که دارای معانی معلومی است بنویسد، لکن به طور مشخص هیچ یک از آن معانی را اراده نکند، بلکه آن معانی را رمزی برای معنای دیگری قرار دهد که اصلاً لفظ هیچ گونه دلالتی بر آن ندارد و جز از راه وجود قرائن مخصوص و یا قرائن عمومی - که مورد اتفاق و قبول همه باشد - آن معانی را نفهمیم.

— و آغازگر نظامی جدید می‌شود. از این جهت پیامبر و ائمه معصومین از پیشگویی بسیاری از مسائل خودداری می‌کردند. ولی البته چنین نبوده که هیچ گاه از امور بداء‌پذیر در اخبارات معصومین از وقایع آینده، ذکری نشده باشد. توضیح بیشتر در این مورد را در پاورقی مربوط به علائم ظهور در بخش سوم کتاب آورده‌ایم. (مترجم)

این گونه رمز گویی در کلمات عرب، در قدیم بسیار بوده و در ادبیات معاصر هم مخصوصاً در زبان شعر آزاد خیلی به کار برده می شود. و همین نکته رمز گویی است که بسیاری از مشکلات و پیچیدگیهای روایات را برای ما تفسیر می کند. نمونه این رمزها تعبیراتی از قبیل: «چشم دنیا کنده می شود» و یا «آتشی از یمن بر افروخته می شود که گردنهای شترهای بصری^(۳) را روشن می کند» می باشد.

این الفاظ و تعابیر به معنای حقیقی و لغوی نیست، بلکه اینها رموزی هستند از حوادث و رویدادهای تاریخی معینی که نمی خواسته اند به آنها تصریح کنند و به طور مفصل و مشروح آن را بگویند. و متأسفانه مردم از این معانی رمزی غافل بوده و این عبارات را به همان معنای لغوی گرفته و بعد به دو گروه تقسیم شده اند:

برخی از مردم هر گونه روایتی را که بشنوند و بفهمند، تصدیق کرده و آن را نمونه ای از معجزات دانسته و جزء خوارق عادات می دانند، گرچه مصالح و انگیزه های آن را ندانند.

برخی دیگر این گونه روایات را دروغ پنداشته و جزء خرافات می دانند. اما هیچ نیازی نیست و ضرورتی ندارد که ما حتماً یکی از این دو رفتار را با این گونه روایات داشته باشیم، زیرا معجزه چیزی نیست که بدون مقدمه و جهت صادر بشود، و خودش قانون و انضباطی دارد و باید با آن میزان تطبیق کند. علاوه بر آن تا ما معنای یک روایت را درست نفهمیم، حق نداریم آن را جزء معجزات بدانیم. و ما در برخی از آن روایات، این احتمال را می دادیم که ممکن است دارای معانی دیگری باشد. و در برخی از آنها اصلاً امکان نداشت که آن را جزء معجزه بدانیم. و شاید همین که نمی توانیم از آن معنای معجزه بفهمیم، خود دلیلی بر آن باشد که آن را از باب رمز بدانیم.

و اما اینکه بخواهیم فوراً این روایات را دروغ بدانیم و مردود بشماریم، این هم درست نیست که ما خود را راحت کنیم و از زیر بار باور داشتن آنها

(۳) بصری شهری است در سوریه.

فرار کنیم؛ زیرا وقتی توانستیم معنای درستی برای آنها در نظر بگیریم، دیگر به چه انگیزه و دلیلی آنها را رد کنیم و نپذیریم؟ علاوه بر این که برخی از این روایات به حد توأتر رسیده که نمی‌شود آن را انکار کرد.

آری، می‌توانیم درباره آن معنای رمزی بحث کنیم که به چه صورت است و چگونه باید آن را بشناسیم، و این چیزی است که به زودی درباره‌اش بحث خواهیم کرد.

منشأ دوم: مصداقهای متفاوت احادیث

در این روایات، مفاهیم ویژه‌ای به کار گرفته شده که مصادیق معین و مخصوصی دارند که در آن زمان، مردم با آنها سروکار داشته‌اند و از آن الفاظ، جز همان مصادیق زمان خود را نمی‌فهمیده‌اند، در صورتی که پیامبر و یا ائمه -صلوات الله علیهم- مصداق دیگری را در نظر داشته‌اند که در زمان وقوع حادثه پدید خواهد آمد.

نمونه این اشتباه مفهوم به مصداق، روایاتی است که می‌گوید: حضرت مهدی -علیه السلام- با شمشیر قیام می‌کند. (۴) مقصود از کلمه شمشیر، نیروی اسلحه مناسب دوران ظهور است؛ با اینکه مردم زمان رسول اکرم و ائمه -علیهم السلام- جز همان شمشیر را از این کلمه نمی‌فهمیده‌اند و شاید هم در وهم و خیال خود نیزه و زره را نیز بدان می‌افزوده‌اند.

نمونه دیگر، اخباری است که می‌گوید: لشکری از کفار و مخالفان در «بیداء» -بیابانی میان مکه و مدینه- به زمین فرو خواهند رفت. (۵) مردمی که این روایت را از ائمه می‌شنیدند، فکر می‌کردند که منظور، لشکری است شمشیر به دست و سوار بر اسب، با اینکه لزومی ندارد که تصویر آن لشکر را بدین گونه در ذهن بیاوریم، بلکه آن لشکر، مسلح به اسلحه مناسب زمان خود است و با همان سلاحها و ابزار جنگی در زمین فرو خواهند رفت و متلاشی خواهند شد.

(۴) کمال الدین / ۲۸۱.

(۵) بحار / ۵۲ / ۲۲۲-۲۲۳.

منشأ سوم: مجمل گویی احادیث

در برخی از این روایات، تاریخ دقیق و یا مکان وقوع حادثه و یا نام و خصوصیات اشخاص مربوطه و یا اهداف و انگیزه و عقائد و افکار گردانندگان یک حادثه از قلم افتاده و ذکر نشده است، با اینکه دانستن این ویژگیها در شناخت مفصل و بررسی کامل، اثری بسزا دارد.

نمونه این حالت، تعبیر به "نفس زکیه و سفیانی" است^(۶)، با اینکه به طور روشن و صریح، اسم این اشخاص گفته نشده است؛ و یا اخبار به خروج پرچمهای سیاه از خراسان^(۷) و یا وجود دو گروه مخالف یکدیگر که با یکدیگر در ستیز و جنگند، ولی دعوت آنها یکی است، با اینکه در این روایات تصریح نشده است که آیا دعوت این دو گروه حق است یا باطل، و دیگر نمونه‌های این موضوع.

منشأ چهارم: استبعاد نفسی برخی از پژوهشگران

حالت استبعاد برخی از پژوهشگران و محققان که این روایات را بررسی می‌کرده‌اند باعث شده این روایات را نپذیرند و یا قبول آن را مشکل بدانند؛ و با اینکه از نظر سند روایت مورد قبول بوده و شرایط لازم را دارا بوده و دیگر منشأهای غموض دلالت در آن وجود نداشته، در عین حال به خاطر جهاتی - که اهم آن ذیلاً می‌آید - این روایات را نپذیرفته‌اند:

(۱) احتمال داده‌اند که جمله‌ای از روایت حذف شده و راوی به هنگام نقل روایت آن را از قلم انداخته باشد؛ زیرا گاهی حذف یک نقطه یا یک حرف، معنی را کاملاً تغییر می‌دهد، تا چه رسد که یک کلمه و یا جمله از قلم افتاده باشد، مخصوصاً در این گونه موارد.

(۲) وقوع تمامی حوادث پیش بینی شده را در مجموع روایات بعید و مشکل دانسته‌اند. زیرا همانطور که کثرت این روایات که به حد تواتر رسیده موجب علم به صدق و درست بودن بسیاری از آنها می‌شود، در عین حال، علم و یا لا اقل

(۶) غیبت شیخ طوسی / ۲۶۷.

(۷) غیبت شیخ طوسی / ۲۷۴.

گمان به کذب بعضی از آنها را نیز برای ما پدید می‌آورد. و معلوم است که تشخیص اینکه کدام روایت واقعاً درست است و کدامین نادرست برای ما ممکن نیست، زیرا هر روایتی را که در نظر بگیریم احتمال صدق و کذب در آن مطرح می‌باشد.

۳) تعدادی از معجزات نقل شده در این روایات با قانون معجزاتی که قبلاً تذکر دادیم تطبیق نمی‌کنند، بدین معنی که برای اثبات حق و اقامه آن انجام نگرفته و وقتی بدین منظور نبود، لزومی ندارد که معجزه‌ای انجام گرفته باشد. خواه ناخواه مقتضای این قاعده آن است که این روایات را نپذیریم. به هر حال مهمترین انگیزه‌ها و منشأهای پیچیدگی و دشواری دلالت این روایات، همینها بود که گفتیم. البته انگیزه‌های مخصوص به برخی موارد هم وجود دارد که نیازی به ذکر آنها نیست.

روش‌هایی از دشواری دلالت روایات:

بعد از آنکه منشأ و انگیزه دشواری و پیچیدگی روایات را فهمیدیم، اکنون باید روشی اتخاذ کنیم که به فهم ما کمک کند تا بتوانیم به آسانی مقصود و منظور از این روایات و فرمایشات را به درستی بفهمیم.

ابتدا چهارمین منشأ را که مخصوص شنونده روایت یعنی در واقع پیرامون طریق رسیدن آن به دست ما بود بررسی می‌کنیم تا پس از آن به منشأهای دیگر که مخصوص گوینده و عوامل غموض و دشواری در کلمات او است پردازیم. منشأ چهارم را ما به سه مشکل و دشواری تحلیل و تقسیم کردیم. وقتی آن مشکلات را در تحلیل و بررسی خود از بین بردیم، خواه ناخواه منشأ چهارم از بین خواهد رفت و دیگر استبعاد نفسی در بین نخواهد بود که باعث عدم پذیرش روایات مربوطه بشود.

برای رفع دشواریهای سه‌گانه مذکور، بر همان اصل سختگیری در سند روایات که قبلاً پایه‌گذاری نمودیم تکیه نموده و هر روایتی را که قرائن و قواعد آن را تقویت نکند کنار می‌نهیم، و حوادثی را که در مورد آنها تعداد روایات به حد لازم نمی‌رسد، پذیرا نمی‌شویم. و بدین ترتیب چنانکه توضیح داده می‌شود

هیچیک از این دشواریها بجا نمی‌ماند.

و اما احتمال حذف و تغییر عبارت روایت، به راحتی از بین می‌رود زیرا مطلوب آن است که حادثه را از روی حوادث و قرائن متعدده اثبات کنیم و وقتی که یک حادثه از مجموعه قرائن و حوادث به دست آمد، تغییر و حذف یک عبارت چندان زیبایی نخواهد داشت، گر چه نبود یک جمله و یا یک عبارت از جهتی دیگر زیان بخش است؛ زیرا ممکن بود که اگر آن روایت به شکل درست خود به دست ما می‌رسید می‌توانستیم از آن برای موارد دیگر تأیید و کمک بگیریم و خود آن قرینه‌ای برای اثبات مطلب دیگر باشد، لکن فعلاً آن روایت جزء قرائن حساب نمی‌شود. ولی اگر بخواهیم اصل سختگیری در سند را رعایت کنیم خواه ناخواه این اندازه ضرر را باید متحمل شویم، ولی چندان هم اشکال نخواهد داشت و شاید هم با وجود روایات مشابه، از استدلال به این روایت بی‌نیاز باشیم.

و اما اینکه علم داریم بعضی از این روایات از پیامبر و یا ائمه معصومین - صلوات الله علیهم - صادر نشده است، بعد از دست به دست دادن روایات و قرائن و شواهد جنبی، در اثبات یک حادثه تاریخی، تأثیری در کار ما نخواهد داشت. حتی اگر بر فرض هم تعدادی از مجموعه روایات وارده در اثبات یک حادثه تاریخی مجعول و ساختگی باشند، در صورت وجود قرائن لازم، ضرری به مجموعه روایاتی که در این مورد وارد شده است نخواهد رساند؛ زیرا اولاً ما به روایات دیگر و قرائنی که همراه آنها است اعتماد داریم، و ثانیاً وقتی ما به طور قطع و مسلم روایتی را دروغی و ساختگی می‌دانیم که انحرافش از اسلام ثابت شده و با قواعد و اصول مسلمة اسلام مخالفت داشته باشد، و فرض ما این است که از اینچنین روایتی برای اثبات یک حادثه تاریخی استفاده نمی‌کنیم. بنابراین هر روایتی که ما مطرح کرده و بدان استدلال می‌کنیم احتمال صدق و درستی در آن وجود دارد، و از آن می‌توان به عنوان قرینه و شاهد برای روایات دیگر در اثبات وقایع تاریخی استفاده کرد.

و اما مسأله عدم مطابقت معجزات روایت شده با اصل قانون معجزات؛ در این گونه روایات ابتدا باید به سند آن بنگریم، اگر از حیث سند اعتباری نداشت،

بدون هیچ گونه توجیه و بررسی آن را مردود دانسته و نیازی به اینکه زحمت بکشیم و آن را با قانون معجزات تطبیق دهیم نداریم؛ لکن اگر از حیث سند معتبر بود، در این صورت نوعاً با قانون معجزات تطبیق دارد و لا اقل احتمال انطباق با قوانین و اصول معجزات در آنها وجود دارد، و به طوری است که یقین به مخالفت آنها با آن اصول و قوانین در بین نیست.

در آینده توجیه و برداشت جدیدی را برای اینگونه روایات خواهیم گفت که با در نظر گرفتن آن معنی، معجزات این روایات با قانون معجزات تطبیق خواهند کرد.

بر فرض اگر در موردی سند معتبر، و در عین حال با قانون معجزات مطابقت نداشت، امکان وقوع حادثه مذکور در روایت وجود ندارد و این عدم مطابقت گویای یک گونه مشکل و پیچیدگی ویژه‌ای است در روایت، و یا کمبودی در آن رویداد تاریخی، که باید آن غموض و پیچیدگی برطرف شود تا مطلب روشن و واضح گردد. و خداوند تائید کننده است.

و اما سه منشأ اول:

سومین منشأ را که احتمال حذف و تغییر عبارت باشد با اصل سختگیری در سندیت روایت بر طرف می‌سازیم، زیرا آنچه که مقصود اصلی است، آن است که برای اثبات یک رویداد قرائنی را بدست آوریم، و اثبات صحت یک روایت معین مورد نظر ما نیست.

و اما دو منشأ دیگر - اولی و دومی - در ضمن بحث و بررسی آنها دانسته شد که این دو در حقیقت یک خط سیر سازنده را تشکیل می‌دهند، نه اینکه موجب سستی روایت گردند. چرا که از هر یک از آنها یک قاعده کلی استفاده می‌شود:

از منشأ اول این قاعده به دست می‌آید: اگر ما روایتی را از حیث سند و متن دیدیم که به مقتضای قواعد عمومی و قرائن تاریخی و دینی امکان استناد به نص صریح آن وجود دارد، در این صورت آن روایت حالت رمزی ندارد. و لکن اگر طبق قواعد و قرائن مزبور پذیرفتن و عمل کردن به نص و متن آن روایت ممکن نبود، می‌توان گفت که روایت رمزی است. البته باید معنایی را از نص و ظاهر

عبارت به دست آوریم که با دیگر ادله اسلامی و روایات و قواعد دینی هماهنگ و مطابق باشد، گر چه با معنای ظاهر آن مخالف باشد.

البته این معنایی که می‌خواهیم از یک روایت بفهمیم، باید با یکی از خطوط و برنامه‌های سه گانه ذیل تطبیق کند:

خط سیر اول: تا وقتی که بتوانیم روایت را بر معنای کنایی و یا مجازی آن حمل کنیم، نمی‌توانیم معنای آن را رمزی بدانیم؛ زیرا دست برداشتن از معنای ظاهری یک لفظ و یک کلمه، آسانتر و بهتر است از دست برداشتن از معنای ظاهری یک جمله ترکیبی. البته اگر نتوانستیم آن را مجاز و کنایه بدانیم، باید آن را رمزی بدانیم.

خط سیر دوم: گر چه رمز و یا مجاز ممکن است بیش از یک معنی داشته باشد، ولی تا جایی که ممکن است باید نزدیکترین معنی به مدلول مطابقی و یا ظاهری لفظ را گرفت، به طوری که به هر حالت، هماهنگی و انسجام با ظاهر لفظ داشته باشد و با در نظر گرفتن آن معنای نزدیک باید از دیگر معانی دور از فهم دست برداشت و آنها را کنار گذاشت.

خط سیر سوم: از لفظ روایات باید معنایی را برداشت کنیم که با قواعد کلی و قرائن موجوده تناسبی داشته باشد، زیرا در آخرین مرحله، آنچه که دلیل می‌شود و حجیت دارد، همان قرائن موجود است.

و اما منشأ دوم، قاعده عمومی که از آن به دست می‌آید این است که: لفظ را نباید بر آن مصادیق قدیمی که به هنگام صدور روایت وجود داشته است حمل کنیم، بلکه باید از نص و ظاهر روایت مصادیقی را در نظر بگیریم که در زمان آینده که زمان وقوع حادثه است وجود دارد؛ زیرا گذشت زمان موجب تغییر مصادیق در هر دوره و قرنی است.

به همین ترتیب شایسته نیست که روایات را طبق مفاهیم قرن حاضر نیز فهم نماییم بلکه باید برای آنها مفاهیم و مصادیقی را مناسب زمان تحقق رویداد - که ممکن است صدها سال بعد باشد - تصور نماییم.

این بود تمام سخن و خلاصه گفتار در دشواریهایی که از نظر دلالت روایات ممکن است پیش آید؛ و در اینجا نخستین جهت و اولین بحث از این بخش



جهت دوم: اقسام روایات پیشگویی و تعیین اخبار این بخش

این روایات را از سه دیدگاه بررسی، و بر حسب اختلاف جهات آن، به چندین دسته تقسیم می‌کنیم:

دیدگاه نخستین: اقسام روایات به اعتبار گذشته و حال و آینده (نسبت به زمان ما)

قسم اول: روایاتی که از آینده خبر داده و آن حوادث بعدها انجام گرفته است؛ همچون فرمایشات رسول اکرم -صلی الله علیه و آله وسلم- و بعضی از امامانی که پیش از پیدایش حکومت بنی امیه می‌زیستند که از تأسیس و ایجاد دولت بنی امیه و بنی عباس و انقراض آنها و یا خروج صاحب الزنج^(۸) و یا وقوع جنگهای صلیبی پیشگویی کرده بودند و دیگر حوادثی که قبلاً گفته شده بود و بعدها انجام گرفت، و در زمان ما مدت‌ها از وقوع آن رویدادها گذشته است.

قسم دوم: روایاتی که بر رویدادها و وقایع زمان ما دلالت دارند، یعنی اخباری که از فساد زمانه و انحراف روندهای عمومی حاکم بر آن از دید اسلام حقیقی و تبعات و نتایج آن -چنانکه شرح آن خواهد آمد- سخن می‌گوید.

قسم سوم: خبر دادن از حوادثی که تا کنون واقع نشده و یا دلیلی بر وقوع آنها نداریم؛ همچون کشته شدن نفس زکیه و خروج سفیانی و دجال و صیحه آسمانی و فرورفتن لشکری در صحرای بیداء و همچون اینها.

آنچه که مربوط به این بخش کتاب می‌شود، دومین قسم از این روایات

(۸) صاحب الزنج شخصی است به نام علی بن محمد که در سال ۲۵۵ در بصره خروج کرد و خود را از آل علی -علیه السلام- دانست. وی مردم را تحت عنوان مهدویت دعوت و آشوبی بپا کرد. سید از سوی حضرت عسکری مطرود و مردود اعلام شد و آن حضرت نسبت او را به حضرت علی -علیه السلام- و علوین قبول نداشتند. در فرمایشات حضرت علی -علیه السلام- و دیگر ائمه -علیهم السلام- درباره او روایاتی وارد شده است. (مترجم)

است که گویای میزان پابندی مردم است به دین و قوانین اسلامی در دوران غیبت کبری که شامل تمام طول این دوره تا زمان ما و آینده تا ظهور حضرت ولی عصر -عجل الله تعالی فرجه- می شود، لکن درباره قسم اول و سوم در بخش سوم این کتاب (تاریخ غیبت کبری) که مربوط به علائم ظهور است، -ان شاء الله- به طور مفصل و گسترده بحث خواهیم کرد.

دیدگاه دوم: در پیرامون راویان این احادیث

راویان و ناقلان این گونه اخبار، پیرو کدامیک از مذاهب اسلامی بوده اند؟ روایات از این دیدگاه مسیر ویژه ای را برای تاریخ غیبت کبری ترسیم می کنند و ما می توانیم اسم آن را تاریخ مخصوص غیبت کبری بنامیم. این راویان به دو گروه عمده تقسیم می شوند که باید با در نظر گرفتن تفاوت های اساسی و عمده بین آنها به شناسایی آنان پرداخت.

گروه اول: محدثان عامه

روایاتی که محدثان اهل سنت در این باره روایت کرده، و حوادث مهم و بزرگ این دوره را نقل کرده اند و در اخبار و روایات آنها رویدادهای مهم و مخصوصی شایع شده، چه بسا در روایات شیعه امامیه اسمی از آنها برده نشده است.

این اخبار را آنان در کتب و مدارک خود به نام "الملاحم والفتن" یا "اشراط الساعة" آورده اند که غالباً ارتباطی هم با مسأله غیبت و یا ظهور امام زمان -علیه السلام- ندارد. مگر آن گونه روایاتی که مربوط به قسم سوم است و در آینده انجام خواهد گرفت و یا در زمان نزدیک به ظهور حضرت اتفاق خواهد افتاد، همچون خروج سفیانی و فرورفتن لشکر او در زمین بیداء.

و اما روایات قسم اول و دوم را اصولاً جداگانه از مسأله حضرت مهدی -علیه السلام- آورده اند. ولذا ما در مقدمه این بحث گفتیم که در اخبار عامه، خیلی کمتر به زندگی مخصوص حضرت مهدی -علیه السلام- اشاره رفته است. لکن چنانکه خواهیم دید نمی توان مسأله غیبت را از وقوع این حوادث جدا کرد، و به زودی ارتباط دقیق بین حوادث و رویدادهای جهانی را با مسأله مهدویت

بررسی خواهیم نمود، و به طور مستدل اثبات خواهیم کرد که تمامی روایاتی که به صورت پیشگویی از قول پیامبر و یا ائمه صادر شده است، مستقیم یا غیر مستقیم ارتباطی با وجود حضرت مهدی - علیه السلام - و مشخصات غیبت و علائم ظهور آن حضرت دارد.

گروه دوم: راویان شیعی

آنچه کتب راویان شیعه امامیه روایت کرده‌اند با تمام کثرت و بسیاری تعداد، باز هم به پایه روایت‌های اهل سنت نمی‌رسد. در کتب شیعه، تمامی این اخبار در باب مربوط به حضرت مهدی نقل گشته و به نام علائم ظهور نامیده شده است که خواه ناخواه می‌بایست این نشانه‌ها پیش از ظهور حضرت واقع بشود و اتفاق بیفتد. ولذا روی دادن این وقایع، خود دلیلی بر وجود آن حضرت می‌شود و انتظار ظهورش را در بین منتظران بیشتر می‌گرداند.

در بخش سوم کتاب، رابطه بین این حوادث و وجود و ظهور حضرت و فلسفه آن را به طور مفصل بررسی خواهیم نمود. البته برخی از این اخبار چندان ارتباطی به مسأله حضرت مهدی - علیه السلام - ندارد؛ همچون اخبار مربوط به تشکیل حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس و انقراض آنها که مستقل از آن مسأله روایت شده است، ولی در عین حال چون بحث ما از مجموعه پیشگویی‌هایی است که به صورتی مستقیم و یا غیر مستقیم ارتباطی به حضرت مهدی - علیه السلام - دارد، از این جهت باید متذکر آنها هم بشویم.

دیدگاه سوم: انقسام روایات از جهت دلالت

این اخبار از نظر محتوی و دلالت نیز تقسیماتی دارد. بسیاری از اینها مخصوصاً آن دسته که مربوط به این بخش کتاب می‌شود، گویای فساد زمانه و انحرافات عقیدتی و مذهبی و بدی اوضاع سیاسی و اقتصادی در جوامع بشری می‌باشند، که در واقع مسلمانان را از آن گرایش‌ها بر حذر داشته، و هشدار می‌دهد که آنها که مبادا گرد این انحرافات بگردند، بلکه در مقابل آنها جهت‌گیری

درستی بکنند و به مبارزه با آنها برخیزند. (فلسفه این گونه اخبار و پیشگوییها را همراه با ارتباطش با جوامع اسلامی و پیروان حضرت در آینده خواهیم گفت.)
روایات دیگری نیز آمده است که گویای خوبی اوضاع دینی و سیاسی و اقتصادی فرد یا جامعه اسلامی می باشد که می توان آنها را به چندین دسته تقسیم کرد:

دسته اول: روایاتی که خوبی اوضاع مردم را بعد از ظهور حضرت می گوید، که در نقل این روایات، شیعه و سنی متفقند و در این باره روایات بسیاری وارد شده است؛ و آنها مخصوص به دوران بعد از ظهور است که موضوع سومین کتاب از این مجموعه می باشد.

دسته دوم: روایاتی که بر کثرت و فراوانی مال و غذا به همراه "دجال یک چشم" دلالت می کند. این گونه اخبار، بیشتر در کتب و مدارک اهل سنت به چشم می خورد و در اخبار شیعه امامیه بسیار اندک نقل شده است. اینها به بخش سوم این کتاب مربوط می شود و - ان شاء الله - به زودی به بررسی آنها خواهیم پرداخت.

دسته سوم: روایاتی که بر وجود افرادی برگزیده و با اخلاص و نیرومند در دوران غیبت کبری دلالت دارد، که چندان زیاد هم نیست و در کتب شیعه و سنی به چشم می خورد. در فصل آینده، آنجا که برنامه ریزی و مقدمه چینی خدایی را برای روز ظهور حضرت بررسی می کنیم، به توضیح آنها خواهیم پرداخت.

دسته چهارم: روایاتی که گویای بهبود وضع عمومی مردم است، بدون اینکه تاریخ زمان آن را بگوید و یا اینکه به مکان و محل مخصوصی محدود گرداند. بسیاری از این احادیث در کتب اهل سنت آمده است.

این روایات را باید مربوط به یکی از سه دسته روایات قبل، بخصوص روایات دوران بعد از ظهور دانست که زمین از عدل و داد پر می شود همانگونه که از ستم و بیداد پر شده است، و نمی توان آنها را مربوط به دوران غیبت کبری دانست؛ زیرا فساد و تباهی مردم در این زمان از مسلمیات روایات است.

این بود اقسام کلی روایاتی که گویای وضع آینده می باشد. این موارد را یاد آوری کردیم تا احاطه لازم برای بررسی و پاکسازی آنها در آینده فراهم آید.

جهت سوم: قواعدی کلی برای فهم روایات پیشگویی

در این قسمت قواعدی کلی برای فهمیدن اخبار مربوط به رویدادهای آینده - مخصوصاً درباره فساد و تباهی مردم و زمانه - در پرتو روشهای سندی، و بررسی دلالت روایات، عرضه خواهیم داشت.

دو نظریه را در فهم ارتباط و به هم پیوستگی عمومی بین روایات می‌توان مطرح کرد که اولی مربوط به خود لفظ و معنای مطابقی مدلول مستقیم الفاظ روایات است، و دیگری مربوط می‌شود به جایی که بخواهیم از معنای مطابقی و ظاهری لفظ تجاوز کنیم و بر طبق قواعد اسلامی، آن را به یک معنای دیگر برگردانیم.

نظریه اول: تمسک به مدلول لفظی روایت

این فکر به ذهن می‌آید که ما چون در زمان و مکان محدود و معینی زندگی می‌کنیم، طبیعتاً بسیاری از مصالح عمومی را که در نظر خدای متعال است آگاه نیستیم؛ زیرا آنها از تدبیر و حکمت ازلی خداوند سرچشمه گرفته و فکر کوتاه ما نمی‌تواند بدان دست یابد، از این جهت بیش از مدلول الفاظ و معنای ظاهری روایات ما نمی‌توانیم به مصالح و حکمت‌های خداوندی پی ببریم، و کلید اساسی برای دست یافتن به گنجینه‌های دانش، همان الفاظ است با همان معانی ظاهری. و وقتی روایتی از نظر قواعد عمومی قابل اثبات تاریخی بود، باید به الفاظ و معانی ظاهری آن تمسک جست.

از این مطلب چندین نکته به دست می‌آید:

نکته اول:

نیازی به سختگیری در مورد سند، و یا رعایت نکاتی که سابقاً در مورد دلالت روایت گفتیم نیست؛ زیرا سختگیری سندی و رعایت نکات دلالتی الفاظ، در جایی بود که در روایت، غموض و پیچیدگی باشد که نتوانیم معنای ظاهری آن را بگیریم، مخصوصاً که غموض و دشواری ناشی از آن حالت نفسانی ما می‌شد که می‌خواستیم و ادعا داشتیم که با این مقدار دانش اندک خود می‌توانیم به تمام

مصالح الهی راه پیدا کنیم، در آن صورت مجبور بودیم روایت را از لحاظ سند و دلالت بررسی نماییم تا معنایی مطابق دانش و فهم خود از آن استخراج کنیم؛ ولی وقتی که به جهل و نادانی خود در پیشگاه پروردگار اعتراف کردیم، در آن صورت جز همان ظواهر الفاظ و معانی مطابقی آنها چیزی در پیش روی نداریم و تنها راه برای فهم مقصود خداوند همان الفاظ خواهد بود و دیگر نیازی به سختگیری در مورد سند و یا شک و تردید در معانی روشن کلمات و برگرداندن آنها از معنای ظاهری به معانی تأویلی و مجازی و یا رمزی نخواهد بود.

نکته دوم:

نیازی به آن نیست که ارتباط و به هم پیوستگی عمومی بین رویدادهای وارده در این روایات را بدانیم، بلکه آگاهی از آن، ناممکن و یا دشوار است؛ زیرا ارتباط واقعی در دست خداوند است، و بندگان خدا جز به همان اندازه که در اخبار و روایات وارد شده است از آنها آگاهی ندارند؛ و در آنها جز یک سلسله حوادث پراکنده و رویدادهای متفرقه چیزی وارد نشده است و بیشتر از آن را باید به خدا و آگاهان از سوی او واگذار کرد.

نکته سوم:

نیازی به جستجوی از اسباب و علل داخلی و یا بیرونی و خارجی این رویدادها نیست، زیرا جستجو از آنها در توان ما نیست؛ یا به خاطر اینکه اصولاً این اسباب و علل فقط نزد خداوند است، و خداوند مستقیماً پدید آورنده حوادث بوده و اسباب پیدایش آنها منحصرأ همان حکمت ازلیه الهی است که آگاهی از آن محال و ناشدنی است؛ و یا بر فرض وجود اسباب خارجی برای آنها هم، ما بیش از آنچه که روایات گویای آنها را آگاه نیستیم، که آنها بسیار اندک است و بهتر همان است که جهل خود را نسبت به اسباب و علل تفصیلی این حوادث بپذیریم.

نکته چهارم:

اخبار و روایاتی که با استدلال ثابت کردیم که باید به الفاظ آنها عمل کرد و آنها را پذیرفت، بر آن دلالت دارد که بسیاری از علائم ظهور به طور معجزه و

خارق عادت انجام می‌گیرد، و چاره‌ای جز پذیرفتن آنها نیست؛ و آنچه مانع از پذیرفتن است همان دید مادی حاکم بر زمان ما است که با روح اسلام و مذهب سازگار نمی‌باشد.

وقتی رویداد علائم ظهور را از باب معجزه دانستیم، دیگر نیازی به آن نیست که در ظواهر روایات دست به تأویل و توجیه بزنیم؛ زیرا هم سند روایت معتبر است، و هم امکان وقوع مضامین آن وجود دارد؛ لذا اشکالی ندارد که بپذیریم: آتشی در "یمن" برافروخته می‌شود که گردن شترها در "بصری" به سوی نور آن کشیده می‌شود و نظر شترها را به خود جلب می‌کند؛ و یا تصور کنیم: روزی طولانی را به اندازه چندین سال در دوران حکومت بقیه‌الله - عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف - و یا تصور روزی بس کوچک را در دوران حکومت دجال و سفیانی به اندازه یک چشم به هم زدن، چنانکه برخی از روایات گویای این مطلب می‌باشند.

حتی در برخی دیگر از این علائم ظهور نیازی به آن نیست که آن را از باب معجزه بدانیم، بلکه به صورت یک حادثه طبیعی می‌توان بدان نگریست، همچون فرورفتن در بیداء و کشته شدن نفس زکیه و خروج دجال و امثال آنها.

بلکه گاهی می‌توان وقوع معجزات را گذشته از جنبه حق، در جهت باطل نیز تعمیم داد و گسترده‌تر در نظر گرفت، مثل اینکه در نزد دجال به طور اعجاز به اندازه یک خرمن غذا و طعام باشد، و یا رودی که در آن آب دیده می‌شود، لکن به جای آب آتش در آن است؛ و رودی دیگر که به نظر می‌رسد آتش دارد، ولی به جای آتش پر از آب صاف و خوشگوار است؛ و یا اینکه جنگ سفیانی با طرفداران حق به صورت معجزه آسا پایان می‌پذیرد، و امثال این گونه اخبار که باید به همان مدلول ظاهری لفظ، آن را پذیرفت و دست به توجیه و تأویل نزد.

نکته پنجم:

رویدادها و حوادثی که در روایات نقل شده است، چه آنها که به طور اعجاز واقع خواهد شد، و چه آنها که به طور معمولی و طبیعی؛ در واقع آنها شرایط ظهور می‌باشند؛ بدان معنی که خداوند متعال ظهور حضرت را متوقف و

وابسته به انجام آن شرایط نموده، و علاوه بر دیگر اسباب و انگیزه‌های ظهور، آنها را نیز جزئی از آن اسباب دانسته است و تا آنها انجام نگیرد حضرت ظاهر نخواهد شد، اگر چه ما سر این نکته و فلسفه آن را نمی‌دانیم.^(۹)

نظریه دوم: تأویل احادیث بر مبنای اصول اساسی اسلام

ما گر چه در مقابل علم و دانش بی‌پایان خداوند، جاهل و نادان هستیم و تا به ما آگاهی ندهد، از آن اطلاعی نخواهیم داشت، لکن خود خداوند برای ما دو راه اصلی و مشروع برای رسیدن به علم قرار داده است:

اول: عقل؛ که به صورت قضایایی که عقل و اندیشه سالم صداقت آنها را طوری تصدیق کرده و گواهی داده که هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای در آن راه ندارد. دوم: نقل؛ که در قالب قرآن کریم و سنت شریف مطرح می‌گردد.

از این دو طریق می‌توان به قواعد عمومی و بلکه بسیاری از تفاسیل و جزئیات حقایق و وقایع - به شکلی که صحت و واقعیت آنها مورد اطمینان بوده و مورد رضای خدای متعال باشد - دست یافت. بنابراین هنگامی که ما این قواعد را پیاده کردیم، دیگر به آرا و اندیشه‌های شخصی خود عمل نکرده‌ایم، بلکه از دریچه قواعد اسلامی نظر اسلام را در باره خصوصیات روایات و مضامین آنها به دست آورده‌ایم. و همیشه قواعد عامه عقلی و شرعی بر روایات مقدم هستند و خود محکی برای فهمیدن صحت و صدق روایات می‌باشند.

بنابر این بدون بررسی و تحقیق، بدان بهانه که علم ما در مقابل علم خدا

(۹) البته می‌توان گفت که قضیه به این سختی و مشکلی که حتی دست خدا را با این شرائط بسته‌اند نیست. گر چه اینها شرائطند اما نه بدان معنی که اصلاً ظهور حضرت پیش از وقوع آنها امکان ندارد؛ زیرا در روایات داریم که «یصلح الله امره فی لیلۃ»: خداوند کار ظهور حضرت را در یک شب اصلاح می‌کند. بنابراین اگر یکی از موجبات ظهور حضرت اجابت دعای بنده مؤمن است این مطلب را باید قائل باشیم که بدون انجام گرفتن هیچ‌یک از این شرائط و علائم امکان ظهور حضرت به اذن و فرمان الهی وجود دارد.

لذا اگر بین شرائط ظهور و علائم ظهور کمی تفاوت قائل باشیم و برای علائم علیت و سببیت برای ظهور قائل نباشیم شاید بهتر باشد. و مؤلف محترم در بخش سوم کتاب تفاوت‌های مربوط به شرایط و علائم ظهور را به تفصیل بیان کرده‌اند. (مترجم)

ناچیز است، اگر بخواهیم به ظاهر روایات گویای حوادث آینده عمل کنیم و به آنها معتقد باشیم، این خود نشان دهنده جهالت ما نسبت به قواعد عمومی عقلیه و شرعیه است که برای شناخت حق و تمیز درست از نادرست وضع شده است. در حالی که ما ناآشنای به این قواعد نیستیم، زیرا خداوند به ما توفیق دستیابی و آگاهی به آنها را از راه عقل و نقل داده است، «و ما کتا لنهتدی لولا أن هدانا الله»؛ و اگر خداوند ما را هدایت نکرده بود، ما راه یافته نبودیم.

با در نظر گرفتن این نکته، باید به راهی برویم که قواعد و اصول عمومی شرعی، ما را بدان رهنمون است و رابطه حوادث و اخبار را بر مبنای آن قواعد در نظر گیریم؛ و تا آن اندازه که با آن قواعد تطبیق کرد، به آن روایات عمل کنیم و بدان پایبند باشیم.

وقتی این راه را پیمودیم می‌توانیم رویاروی نکات پنجگانه در نظریه اول، پنج نکته زیر را قرار دهیم:

نکته اول:

ما به ناچار محتاج و نیازمند روش ویژه فهم دلالت روایت و محکم کاری در سند - که قبلاً مطرح کرده بودیم - خواهیم بود، تا بتوانیم با در نظر گرفتن آنها تنافی و اختلافی که در بدو نظر در بین اخبار و روایات، و گاهی بین روایات و قواعد عمومی به چشم می‌خورد، برطرف کنیم.

نکته دوم:

در این که بین تمام رویدادهای روزگار با زندگی انسان و تمام علائم ظهور و خود ظهور ارتباط و پیوستگی وجود دارد هیچ شک و تردیدی نیست، و همین ارتباط نشان می‌دهد که خداوند برای آینده جوامع بشری برنامه‌ریزی کرده و آنها را راهنمایی می‌کند. (در فصل آینده استدلال و دلیل این مطلب را خواهیم گفت.)

بنابر این آنچه که در نظریه اول گفتیم که ارتباط واقعی در دست خداوند است، کاملاً درست می‌باشد، لکن آن چنان نیست که اصلاً ما از آن هیچ آگاهی نداشته باشیم، بلکه می‌توانیم از روی قواعد عامه و روایات مخصوصه در

این موارد به طوری که در بحثهای گذشته متذکر شدیم، از آن ارتباط آگاهی پیدا کنیم.

نکته سوم:

حوادث و رویدادهایی که در این روایات نقل شده است، هر یک سبب و علت ویژه‌ای دارد و ممکن است برخی از آنها را از خود روایات به دست آورد. گرچه حذف و کمبودی که در برخی از روایات به چشم می‌خورد، سبب می‌شود که نتوانیم در برخی از رویدادها آن انگیزه و سبب را بفهمیم.

و اما آنچه در نظریه اول گفتیم که اطلاع پیدا کردن بر هیچ یک از این اسباب و علل عملی نیست و دشوار می‌باشد، درست نیست زیرا چنانکه ذکر کردیم این دشواری مربوط به پذیرش دو نکته است که اعتقاد به آنها لازم نیست، بلکه می‌توان در آنها مناقشه و اشکال کرد.

اول: اسباب و علل متعدد و گوناگون وجود ندارد، بلکه تنها وسیله و سبب که در تمام موجودات مستقیماً دارای اثر است، خداوند است.

این مطلبی است که در فلسفه بطلانش ثابت شده و با برهان و دلیل ثابت گشته که تمامی اشیا - که معجزات هم جزء آنهاست - نیازمند به اسباب و علل^(۱۰) می‌باشند که با وجود آنها آماده و مهیای پذیرفتن فیض وجود از طرف خداوند می‌شوند. البته جای بررسی و تحقیق این مطلب، اینجا نیست.

دوم: بر فرض که علل و اسباب متعددی وجود داشته باشد، آگاهی از آنها دشوار است.

با توجه به بحثی که قبلاً کردیم که می‌توانیم از راه قواعد عمومی و اخبار وارده بر بسیاری از آن علل و اسباب دست یابیم، دیگر نمی‌توان بهانه دشواری آگاهی را دستاویز قرار دهیم؛ و بطلان آن روشن می‌شود. و در اقسامی که در آینده برای احادیث خواهیم گفت، به آن علل دست یافته و می‌بینیم که چندان کم هم نیستند، به طوری که می‌توانیم یک فکر جامع از ارتباط پدیده‌ها و حوادث

(۱۰) مقصود از اسباب، هم اسباب مادی و هم علل روحی معنوی است. و علت وجود معجزه از قسم دوم می‌باشد، چنانکه دلیلش را در جای خود گفتیم.

و برنامه‌ریزی کلی الهی به دست آوریم.

نکته چهارم:

معجزه - به طوری که مکرر دانستیم - همیشه همراه با اقامه حجت است، و نه از آن کمتر و نه بیشتر خواهد بود. (دلیل این مطلب را در رساله‌ای که مخصوص معجزه نوشته‌ایم آورده‌ایم.)

این لزوم هماهنگی معجزه با اقامه حجت، قاعده‌ای عمومی تشکیل می‌دهد که روایات و معجزات نقل شده در آنها را با آن می‌سنجیم. آنگاه در مواردی که معجزه در راه اقامه حجت و اثبات یک حقیقت انجام گرفته آن را می‌پذیریم، چه از طرفداران حقیقت صادر شده باشد، یا از طرفداران باطل؛ زیرا گاهی صدور یک معجزه از یک شخص باطل دلیلی بر ناتوانی او و باعث رسوایی او است. خداوند در آن مورد، صدور آن معجزه را از آن شخص اراده می‌کند، تا مردم به گمراهی نیفتند، و این خود داخل در موارد اقامه حجت می‌شود. البته این مورد گرچه بسیار اندک است، لکن به هر حال اگر انجام گرفت و یا در روایتی چنین چیزی آمده بود، باید آن را پذیرفت؛ زیرا با قانون معجزات تطبیق می‌کند.

اما مواردی را که در جهت اثبات حقیقت و اقامه حجت نیست، نمی‌پذیریم، چه آن معجزه به شخصی که می‌خواهد حقی را برپای دارد نسبت داده شود، یا به کسی که دعوت به باطل می‌کند به ویژه در مواردی که صدور معجزه موجب تأیید انحراف و دعوت به باطل شده باشد؛ زیرا در این موارد محال است خداوندی که همیشه داعی به سوی حق و حقیقت است، چنین معجزه‌ای انجام بدهد.

حال، اگر در روایتی، چنین معجزه‌ای نقل شده باشد، ناچار اگر ممکن باشد باید دست به تأویل آن روایت زد و آن را بر کنایه و یا رمز حمل کرد؛ زیرا تأویل و توجیه روایت از طرد و رد کردن آن بهتر است.

علاوه بر اینکه از سبک و اسلوب برخی از این روایات به طور مستقیم، معجزه فهمیده نمی‌شود، گرچه ظاهرش دلالت بر معجزه بکند، و در ذهن شنونده نیز اصلاً خطور نمی‌کند که ظاهر آن روایت اراده شده باشد؛ مثلاً خبری که

دلالت می کند بر پیدایش آتشی از سوی یمن، یا از نقاط دور دست شهر عدن که گردنهای شترهای شهر بصری به سوی آن کشیده می شود (بصری شهری است در سوریه). در این عبارت، شنونده از همان اول می داند که یک چنین آتشی حقیقتاً ولو به صورت اعجاز وجود ندارد، بلکه می داند که این جمله رمزی نهفته و کلمه آتش اشاره به یک نهضت خونین اجتماعی، و یا یک دعوت گسترده مذهبی، و یا اشعه اتمی پخش شده در فضا، و یا امثال این گونه چیزها است.

نکته پنجم:

در بخش سوم این کتاب، به بررسی معنای شرایط ظهور خواهیم پرداخت، و به روشنی تفاوت بین "علائم ظهور" و "شرایط ظهور" را خواهیم دانست. و در آنجا خواهیم دید که برای پیدایش هر یک از اینها، خداوند برنامه ریزی ویژه ای دارد، به طوری که پیش از همان علل و انگیزه های طبیعی و معمولی، نیازی به علت غیر طبیعی مخصوصی ندارد، برخلاف آنچه که در نظریه اول گفتیم.

و بر طبق تعریفی که از شرایط و علائم ظهور خواهیم کرد، دانسته خواهد شد که جو عمومی را که در دوران غیبت کبری از فساد و انحراف بشریت وجود خواهد داشت، می توانیم بدین اعتبار که خود انگیزه ای برای پیدایش افراد برگزیده الهی می شود - که برای پیروزی جهانی حکومت حضرت بقیة الله وجودشان لازم است - جزء شرایط ظهور بدانیم، و بدان اعتبار که اینها اموری مرتبط با ظهور حضرت هستند که روایات از آنها خبر داده اند، جزء علائم ظهور بدانیم.

به هر حال، از این بحث دانستیم که چگونه روایات مربوط به حوادث آینده را بفهمیم، و چگونه بین آنها و قواعد عمومی عقلی و نقلی جمع کنیم و یک مفهوم واحد از همه آنها به دست آوریم.

والحمد لله رب العالمین.

فصل دوم

وضعیت فرد و جامعه از نظر تدین و تعهد اسلامی و رویدادهای مربوط به آن، طبق اخبار پیشگویی آینده

روایات و اخباری که حوادث آینده و ویژگیهای افراد و جوامع را پیش بینی کرده اند، از حیث میزان دین داری و پایبندی به عقائد و احکام دین و آگاهیهای اسلامی و احساس مسؤولیت دینی و مذهبی آنان، گویای چه مطالبی هستند؟

در این فصل از دو جنبه مهم بحث می کنیم: یک مرتبه در این باره که از قواعد عمومی چه می فهمیم؛ و بار دیگر در این که از اخبار و روایات چه به دست می آید.

جنبه اول:

قواعد عمومی مسیر جوامع بشری را چگونه ترسیم می کند؟ و انحرافات انسانی را تا چه اندازه می داند؟ و نیاز مردم را به ظهور حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - برای گسترش حق و عدالت تا چه پایه معین می کند؟

بیان این مطلب، نیازمند آن است که به وضوح و روشنی، برنامه ریزیها و پیش بینی های الهی را برای روز موعود ظهور آن حضرت بشناسیم و از انگیزه ها و آثار و فلسفه آن به خوبی آگاه شویم، و فهم آن متوقف است بر بررسی چندین جهت:

جهت نخستین: انگیزه و منشأ برنامه ریزیهای الهی

این بحث را می توانیم در ضمن چندین نکته بیاوریم:

نکته اول: هدف آفرینش

خداوند متعال موجودات را از روی جود و بخشش و لطف آفریده، آنها را بیهوده و بی هدف خلق نکرده و به هنگام آفرینش نیازی به آنها نداشته است، بلکه بدان جهت لباس هستی بر قامت آنها پوشانیده است که به کمال شایسته خود برسند و با پرستش خالصانه خداوند به رشد نهایی خود نایل آیند؛ چنانکه خود فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^(۱)

بنابراین هدف نهایی آفرینش، دستیابی به این کمال و رسیدن به این سرمنزل است که با جهت گیری عقیده و عمل به سوی خداوند و منحصر کردن کارها برای خدا و جهت دادن تمامی حرکات و سکنات به سوی الله

وضع تدبیر فرد و جامعه در غیبت کبری طبق قواعد کلی / ۲۴۳

انجام می‌گیرد. و اگر از ابعاد گوناگون و جوانب مختلف به این کمال بنگریم و بتوانیم اندیشه و فکری درست در باره آن داشته باشیم، هدف خداوند را از آفرینش موجودات در ابعاد زیر می‌یابیم:

بعد نخستین: پیدایش فرد کامل و انسان رشد یافته؛ از این جهت که اگر انسان خود را فقط در محدوده تعلیم و تربیت الهی قرار دهد و زیر نظر و اشراف و تربیت خدا قرار گیرد، تبدیل به انسانی کامل و دادگر و معتدل می‌شود که از هر گونه انحراف عاطفی و شهوت‌های زودگذر مادی نگه‌داشته شده و همراه با مجموعه جهان هستی آزادانه به سوی خداوند گام برمی‌دارد.

بعد دوم: ایجاد جامعه‌ای کامل؛ جامعه انسانی کامل، از افرادی تشکیل می‌شود که زندگی را در سطحی عادلانه و با اخلاص و بریده از همه چیز به جز خداوند بگذرانند و سر تعظیم و پرستش فقط در مقابل خدا فرود آورند؛ عبادت و پرستشی که ضامن تربیت فرد و جامعه است و با تمام اجزای هستی بر مبنای عدل الهی پیوستگی و ارتباط دارد.

بعد سوم: ایجاد حکومتی عادل؛ ایجاد دولت و حکومت عادلانه‌ای که بر تمام جوامع به راستی و عدالت حکومت کرده، و قوانین خداوندی را اجرا کند که هیچ پنهانی در زمین و آسمان از او پوشیده نیست، و مسؤولیت اساسی حرکت جامعه به سوی خداوند، در این مسیر بی‌نهایت و طولانی به عهده همان حکومت و دولت است.

و مقصود از عبادت در این آیه شریفه، همین است و هر چه برخلاف آن باشد، کوتاهی در عبادت خداوند است و نمی‌توان در آیه شریفه معنایی کوتاه و ناقص برای عبادت در نظر گرفت.

نکته دوم: برنامه‌ریزی هدف آفرینش

آیه شریفه به روشنی و وضوح، ظهور دارد در اینکه هدف اساسی و مقصود اصلی از ایجاد بشریت و آفرینش انسان همین است که انسانیت به این قله رفیع و کاخ بلند عبادت و پرستش خداوند برسد، زیرا در این آیه، اصلاً علت آفرینش

با آوردن حرف "لام" که برای تعلیل است، و با انحصاری که از واقع شدن حرف استثناء "الا" بعد از جمله نفی می‌فهمیم که فرمود: «و ما خلقت الجنّ و الإنس إلا ليعبدون» - عبادت معرفی شده است.

بنابراین تنها هدف منحصر به فرد که جز آن دیگر هدفی در آفرینش نیست، همان عبادت و پرستش خداوند است. برای رسیدن به این هدف، از همان آغاز آفرینش برنامه‌ریزی ویژه‌ای شده است و تا وقتی که انسان در روی زمین باشد آن برنامه برای او هست. و مقصود ما از این که گفتیم: «خداوند در آفرینش انسان مصلحت خود را در نظر نگرفته، زیرا او بی‌نیاز از انسان است، بلکه مصلحت بشر را در نظر گرفته است» همین است که خداوند جز کمال و رشد و مصلحت انسان، که فقط از راه عبادت خالصانه خدا برایش حاصل می‌شود، نظری نداشته است.

نکته سوم: لزوم ایجاد زمینه‌های عبادت

چون هدف از آفرینش عبادت خدا است، هر آنچه را که برای رسیدن به این هدف لازم است، خداوند باید ایجاد کند، و هر چه را که بازدارنده و مانع است، باید برطرف سازد؛ زیرا حکمت بالغه الهی وقتی به چیزی تعلق گرفت دیگر تخلف ناپذیر است، اگر اراده تعلق گرفته باشد که فوراً انجام گیرد، بدون فاصله انجام می‌گیرد؛ و اگر خدا خواسته باشد که در زمانی معین و مخصوص و بعد از مدت‌ها انجام گیرد، در این صورت برای انجام گرفتن آن برنامه‌ریزی کرده و مقدماتش را فراهم می‌سازد.

در رساله مخصوص مفهوم اسلامی معجزه نگاشته‌ایم که هر گاه خداوند اراده کند که چیزی را انجام بدهد و در آن هدفی داشته باشد، آن هدف باید جامه عمل به خود ببوشد، اگر چه برای رسیدن به آن خرق عادت شود و معجزه‌ای انجام گیرد؛ زیرا قوانین طبیعت را خداوند بدان جهت وضع کرده است که اهداف خود را از آن طریق به تحقق برساند. حال اگر این قوانین طبیعت، مزاحم اراده و اهداف الهی باشد، آنها را نقض کرده و قوانین را از بین می‌برد، و قوانین طبیعت نمی‌توانند جلو اراده خداوند را بگیرند. حقیقتی که در پرتو آن اساس قانون

معجزات مذکور روشن می‌شود، همین بود که گفتیم و بحث گسترده و مفصل را به مطالعه و تحقیق در رساله مخصوص معجزات که مستقلاً نوشته‌ایم ارجاع می‌دهیم.

نکته چهارم: کیفیت تحقق انگیزه خلقت

ما به طور قطع و مسلم می‌یابیم که این هدف الهی و این مقصود خدایی که آیه شریفه قرآنی گویای آن بود، در طول تاریخ انسان از آغاز آفرینش تا کنون جامعه عمل به خود نپوشیده و محقق نگشته است، بنابراین یقیناً در آینده عمر نوع بشر، به خواست خالق بزرگ این هدف تحقق خواهد یافت. و این همان اساس اعتقادی است که بر پایه آن ما باید بپذیریم که مسلماً تحقق روز موعود در برنامه‌ریزی الهی قرار دارد و باید چشم به راه وقوع آن باشیم.

اگرچه پایه اساسی این استدلال، همان آیه شریفه «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» است، و اساس بحث را بر آن استوار کردیم، ولی آیاتی دیگر در این زمینه نیز وجود دارد که از آن مجموعه، دو آیه دیگر را نقل می‌کنیم و به طور مختصر به بررسی آنها می‌پردازیم، و تحلیل و بحث مفصل را به پنجمین کتاب خود در این باره که اثبات وجود حضرت مهدی از روی قرآن کریم است واگذار می‌کنیم.

آیه اول:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^(۳):

خدا کسانی را از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده آنها را در روی زمین خلیفه و جانشین گرداند، چنانچه آنان را که پیش از ایشان بودند خلیفه و جانشین گردانید، و هر آینه دین و آئینشان را که برای ایشان برگزیده برای آنها تمکین بخشید و غالب

و چیره نماید، و پس از ترس و بیمشان ایمنی و آسودگی به آنان دهد. مرا عبادت و بندگی می نمایند در حالی که چیزی را شریک و انباز من نمی گردانند. و هر که پس از آن وعده کافر شود و روی گرداند، پس آن گروه همان تبه کارانند و از راه حق بیرون رفته اند.

این نوید و وعده ای صریح است از خداوند و «ان الله لا یخلف المیعاد»^(۳). این وعده ای است برای انسانهای مؤمن و شایسته کاری که در طول تاریخ با انواع ظلمها و شکنجه ها و بیدادگری ها درگیر بوده و در مقابل آنها ایستادگی کرده، فداکاریها و از جان گذشتگیها نموده اند که آنها را در روی زمین جایگزین بکند، بدان معنی که به آنها توفیق دستیابی به قدرت و ایجاد سلطه و حکومت دهد تا زمام امر را در دست گیرند.

ما می توانیم از کلمه "الارض" تمام بخش مسکونی زمین را بفهمیم، چنانکه ظاهر کلمه "الارض" نیز که الف و لام جنس بر آن وارد شده است همین معنی را می رساند، و هیچ قرینه ای در آیه نیست که بگوید مقصود از زمین سرزمین مخصوصی است. و معنای این که الف و لام برای جنس است، آن است که هر جا که کلمه "ارض" بر آن صادق باشد، تحت سلطه و حکومت مؤمنین قرار خواهد گرفت، و آنچه با کلمات و جملات دنباله آیه تناسب دارد، باز همین معنی است؛ زیرا دنباله آیه چنین است: «ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم» یعنی دینشان را - همان را که برایشان خواسته و پسندیده است - برای آنان تمکین می بخشد؛ زیرا تمکین تام و استقرار راستین دیانت، جز به هنگام سیادت و آقایی و حکومت جهانی امکان نداد.

و همین طور جمله دیگر «ولیدلنهم من بعد خوفهم أمناً» (حالت خوف و ترس آنها را به آرامش و امنیت تبدیل خواهد ساخت) و می دانیم که مؤمنین پیش از حاکمیت بر روی زمین دچار انواع ترس و خوفها از دست حکومتهای ظالم بوده اند، و این خوف و ترس وقتی تبدیل به آرامش و امنیت واقعی می شود که حکومت جهانی به دست آنها باشد.

وضع تدبیر فرد و جامعه در غیبت کبری طبق قواعد کلی / ۲۴۷

حال با در نظر گرفتن این معانی از آیه شریفه و با توجه به اینکه تاکنون یک چنین سلطه و حکومتی برای مؤمنین ایجاد نشده، خواه ناخواه باید به انتظار آینده نشست تا این وعده الهی تحقق یابد و ببینیم که مؤمنان چگونه وارثان و حاکمان بر کل روی زمین خواهند شد.

آیه دوم:

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^(۴).

اوست آن (خدایی) که پیغمبرش را با هدایت و راهنمایی و دین و آئین حق و درست فرستاد تا آن دین را بر همه دینها غالب و چیره گرداند و اگر چه مشرکین کراهت داشته و نپسندند.

این آیه، به روشنی هدف نهایی بعثت حضرت خاتم النبیین را اعلام می‌دارد، که آوردن دین حق و هدایت برای غلبه دادن آن است بر تمامی ادیان و مسلکها و مذاهب؛ و این علت و غایت را از کلمه "لیظهره" که لام تعلیل دارد می‌فهمیم. چون لام بر هدف و علت غائی دلالت دارد، پس علت آوردن شریعت اسلام همان است که آن را حاکم و پیروز و غالب بر تمامی ادیان بگرداند، و این وقتی انجام می‌گیرد که اسلام بر تمامی پهنه گیتی حاکم و حکمران باشد.

وقتی هدف از بعثت پیامبر اسلام و آوردن شریعت و دیانت مقدسه اسلام، این سلطه و حاکمیت جهانی باشد، خواه ناخواه باید به انتظار آینده نشست و منتظر این وعده راستین الهی بود؛ زیرا وعده خداوند تخلف بردار و خلاف پذیر نیست.

این دو آیه گرچه بر مطلوب ما دلالتی روشن و واضح داشت، ولی در عین حال آیه: «و ما خلقت الجنّ و الإنس إلاّ لیعبدون» در مقام استدلال ظاهرتر و محکمتر است؛ زیرا در آن آیه اصولاً هدف و انگیزه خلقت انسان را بیان می‌دارد، و این هدف نهایی از همان آغاز آفرینش در نظر بوده، ولی در آن دو آیه فقط غرض و هدف از بعثت خاتم الانبیاء و یا نزول شریعت اسلام و یا به صورت

و عده‌ای از خداوند نه به صورت هدف آفرینش، بیان شده بود، و تا حدودی محدود و مقید بود، و در واقع آن دو آیه در مسیر تحقق پذیری این آیه شریفه بیان شده بود و اصل و ریشه همین آیه است. و این مطلب به هنگام توضیح برنامه‌ریزی‌های الهی برای تحقق روز موعود روشن و واضح می‌شود.

نکته پنجم: کیفیت تکامل فرد و جامعه

تکامل و رشد فرد، و به دنبالش تکامل جامعه - بعد از اینکه خداوند به او عقل و اختیار بخشیده است - بر دو عامل متوقف است: یکی عامل خارجی، دیگری داخلی؛ و به عبارت دیگر: عامل موضوعی، و عامل ذاتی.

اما عامل خارجی و موضوعی این است که به فرد و به دنبالش جامعه، معنای عدل و کمال را که باید مدنظر داشته باشد و هدف خود قرار دهد، تفهیم شود، و راه رسیدن به آن را بیاموزد. این افهام و تفهیم جز از طریق خداوند متعال امکان ندارد، زیرا قبلاً دلیل این مطلب را متذکر شده‌ایم که اگر انسان از حکمت ازلی الهی آگاه نباشد، نمی‌تواند به کمال نهایی خود دست یابد و عدالت راستین و دادگری حقیقی را درک کند، و لذا اگر بشریت به خود واگذار شده و زمام امر او به دست خودش سپرده شود، به آن قله رفیع کمال و آن کاخ عظیم پرستش الهی که هدف نهایی آفرینش او بود، راه نخواهد برد. و از این جهت می‌بایست که خداوند دست او را گرفته، معنای کمال و حقیقت عدالت را به او بفهماند و او را به سر منزل مقصود راهنما باشد.

و از آنجا که این راهنمایی و آموزش در سطح تمام افراد و همگی مردم امکان ندارد که مستقیماً صورت گیرد و بدون واسطه انجام پذیرد، نیازمند به آمدن پیامبران و راهنمایی‌های آنان می‌باشیم و حقانیت آنها هم از راه انجام معجزه ثابت می‌شود، و این معجزات در طریق هدایت انسان و رساندن آنها به آن هدف نهایی قرار گرفته است.

و از اینجا سرّ طولانی بودن و نوسان داشتن خط رسالت را می‌فهمیم، و اینکه چرا برخی از پیامبران مطالبی ابتدایی را مطرح کرده و دیگران در سطوح بالاتر تشریح شریعت کرده و مطالبی وسیعتر را آورده‌اند؛ زیرا بشریت در آغاز

پیدایش از فهمیدن و درک بسیاری از مفاهیم عالیه و تفاسیل عدالت کامل نهایی ناتوان بود، و از این جهت امکان تشکیل یک جامعه و حکومت عادلانه نبود، بلکه می‌بایست به تدریج این حالت و آمادگی ایجاد گردد تا بدان پایه برسد که شایستگی ایجاد حکومتی جهانی را برپایه عدالت کامله داشته باشد، که همین را خداوند اراده کرده و بدان روز مبارک وعده و نوید داده است.

و اکنون می‌فهمیم که چرا پیامبران متعدد و گوناگون بوده‌اند، چون می‌خواستند که انسانیت را آماده رسیدن به آن درجه و رتبه بالا بگردانند و بدانجا رسانند تا این عامل خارجی که همان افهام و تفهیم الهی باشد کامل شود و عدل کامل و برنامه عدالت اجتماعی که خداوند اراده کرده در روی زمین مستقر گردد و بشریت به هدف نهایی خود برسد و آفرینش عبث و بیهوده نباشد.

و اما عامل داخلی و ذاتی، احساس مسؤولیت در مقابل این طرح عدالت گسترده است. بدان معنی که این عدالت وقتی جامعه عمل به خود می‌پوشد که افراد از آن پیروی کرده و در زندگی خود بر طبق آن حرکت کنند و نسبت به آن مسؤولیت احساس کنند و خود را در مقابل آن موظف بدانند، لذا باید این عامل داخلی به وجود آید تا آن هدف به دست بیاید.

این احساس مسؤولیت و شناخت وظیفه از سه راه و سه عامل موجود می‌شود:

عامل اول: اهمیت اطاعت و پیروی از دستورات خداوند و خضوع و فرمانبرداری در مقابل او را باید عقل درک کند و بفهمد که تنها خداوند شایسته پرستش و عبادت است و در عبادت او هیچ چیز دیگر را در نظر نداشته باشد.

عامل دوم: به اطاعت خدا اهمیت داده و بداند که تنها ضامن حقیقی برای ایجاد عدل در سطح فرد و جامعه، همان اخلاص در اطاعت خدا است؛ و به عبارت دیگر باید اخلاص واقعی نسبت به اطاعت خدا داشته و بداند که بدون این اخلاص، آن عدالت انجام نخواهد گرفت.

عامل سوم: انگیزه ثواب اخروی و طمع در بهشت که خداوند برای انسانهای مطیع مقرر داشته، و ترس از کیفر که گنهکاران و تبه‌کاران از آن

ترسانده شده‌اند، باید در افراد ایجاد شود.

در راه‌های ایجاد این عوامل تفاوت‌هایی است. عامل و سبب اول و سوم را از راه پرورش‌های علمی و نظری می‌شود ایجاد کرد، و همین که انسانی متوجه آن شد و آن را تصدیق کرد در او ایجاد می‌شود، لکن انگیزه دوم را فقط از راه استدلال و برهان نمی‌توان تحقق داد، بلکه باید مدت‌ها بر آن تمرین و ممارست کرد تا باعث اخلاص گردد و فداکاری و از خود گذشتگی بیافریند و آمادگی و آگاهی به وجود آورد. و از همین جا است که اهمیت این تجربه و آزمایش را در پرورش اخلاص به صورتی ویژه و در ایجاد تکامل به طور عموم می‌فهمیم، که این یکی از اساسی‌ترین شرایط جامعه‌ای عادل است و هدف و مقصود نهایی آفرینش انسان وابسته به ایجاد اینچنین جامعه‌ای است.

نکته ششم: بحثی در کیفیت تکامل فرد و جامعه

تجربه و ممارستی که اهمیتش را در رشد اخلاص و وادار کردن به پیروی از دستورات خدا شناختیم، هرگاه آن را نسبت به تک تک افراد در نظر بگیریم، بیش از ساختن یک فرد با اخلاص اهمیت ندارد، ولی اگر نسبت به یک جامعه در نظر بگیریم و بگوییم که هر جامعه‌ای از افراد تشکیل می‌شود و یک امت از جوامع مختلف و متعدد، در این صورت به نقش اساسی تعلیم و تربیتی که روح اخلاص و تبعیت از خداوند متعال را در مردم ایجاد کند، پی خواهیم برد.

در این هنگام است که تربیت مردم و هدایت انسانها، از آنجا که خود مهم‌ترین مقدمه رسیدن به هدف نهایی آفرینش است، از اهمیت والایی برخوردار شده و با در نظر گرفتن آن، اهمیت مسأله‌ای را که قبلاً گفتیم خوب درک می‌کنیم که «خداوند هر کاری را که موجب رسیدن به هدف نهایی باشد انجام می‌دهد، گرچه انجام معجزه و خرق عادت باشد». لذا است که این نتیجه را می‌گیریم که خداوند برای رسیدن انسانیت به سر منزل کمال نهایی و برای تربیت و رشد مردم، برنامه‌ریزی می‌کند و مقدماتش را فراهم می‌سازد.

حال ممکن است این سؤال به نظر برسد که اگر این تربیت و رشد فکری مردم مقدمه‌ای است برای هدف نهایی آفرینش، و هدف از اهمیتی بس زیاد

وضع تدین فرد و جامعه در غیبت کبری طبق قواعد کلی/ ۲۵۱

برخوردار است، به اندازه‌ای که خداوند برای انجام آن دست به انجام معجزه و خرق عادت هم می‌زند، پس چرا این تربیت عمومی اقامت را خداوند یکباره به صورت معجزه ایجاد نمی‌کند؟

پاسخ این سؤال را می‌توان از سه راه داد:

۱) اگر خداوند ایمان و اخلاص را در دلها و افکار مردم از راه معجزه ایجاد کند، در این صورت باید بگوییم خداوند مردم را مجبور به اطاعت و ترک معصیت کرده و اختیار را از مردم گرفته است، حال آنکه مسأله بطلان جبر و اثبات اختیار در جای خود ثابت شده است.

۲) انجام این گونه معجزه با قانون معجزات منافات دارد، ولذا چنین معجزه‌ای صورت نمی‌گیرد؛ زیرا قانون معجزات به ما می‌گفت که معجزه وقتی انجام می‌گیرد که راه اثبات حق و اقامه حجت منحصر به فرد باشد و بدون معجزه امکان نداشته باشد، لکن در جایی که از راههای طبیعی و معمولی، هدایت و ارشاد تحقق می‌یابد و حجت تمام می‌گردد، در آن صورت معجزه صورت نخواهد گرفت و خداوند تا وقتی که عملی از راههای طبیعی و معمولی قابل انجام باشد، از راههای غیر طبیعی و معجزه آسا دست به انجام آن نمی‌زند؛ خداوند صبر و حوصله طولانی دارد، و مرور زمان و گذشت ایام در ذات او اثری نمی‌گذارد.

این قانون را وقتی بر مورد بحث تطبیق کنیم، می‌بینیم که برای تربیت مردم راههای طبیعی و معمولی وجود دارد (برخی از آنها را در نکته هفتم متذکر می‌شویم) که ممکن است در زمانی بیشتر و طولانی‌تر انجام پذیرد، و در این صورت معجزه نکردن و عادت معمولی طبیعت را از بین نبردن، حتمی و مسلم است.

۳) اگر بر فرض از دو پاسخ و اشکال گذشته صرف نظر کنیم و بپذیریم که تربیت مردم از راه معجزه امکان‌پذیر است، امر دائر است بین اینکه خداوند مردم را از راه معجزه تربیت کند، یا از راه معمولی و عادی، در آنجا می‌توان گفت که تربیت طبیعی از تربیت غیر طبیعی و اعجازی برتر و مهمتر است، و عبادت کامل خداوند که مطلوب و مقصود نهایی ما است، جز از راه تربیت برتر و کاملتر

امکان پذیر نیست؛ ولذا باید ملتزم شویم که معجزه برای تربیت انجام نمی گیرد، زیرا این بهترین نحوه تربیت نیست. وقتی بهترین نحوه نشد، کاملترین عبادات نخواهد بود؛ وقتی کاملترین عبادتها نباشد، به هدف نهایی نرسیده ایم و حال اینکه مقصود، رسیدن به هدف نهایی بود.

علت این مطلب آن است که: تربیت اگر از راه طبیعی و معمولی حاصل شود، عالیترین مرتبه رشد و کمال عملی و اعتقادی را دربر خواهد داشت؛ زیرا از طرق تربیت طبیعی - چنانکه خواهیم دانست - امتحان و آزمایش و گذراندن تجربیات و آزمونهای دشوار است. وقتی شخصی با حالت اختیار از آزمایش بیرون شده و به موفقیت رسید و پیروز گردید، در این صورت اخلاصی که برای او دست داده سابقه نداشته است؛ زیرا با زحمت و تلاش خود به دست آورده و عوامل بازدارنده از هدف را در خلال دشواریها فهمیده است؛ و ارزش عدالت را در حل مشکلات بشریت در مقابل راه حلهای بی ارزشی که دیگران عرضه کرده اند دانسته است، و این درک و فهم جز در طول مرور زمان برای افراد حاصل نخواهد شد. برخلاف معجزه که اگر به یک مرتبه جامعه ای صالح و کامل ایجاد کند، امکان ندارد که آن جامعه در هر حال به رشد و کمال خود دست یابد بلکه در نتیجه آن مجتمعی نارس و عدالتی ظاهری پدید خواهد آمد؛ مگر اینکه در کنار آن چیزهای دیگری را فرض کنیم، مثل اینکه بخواهیم فرض کنیم که بر تک تک افراد وحی نازل شود و مستقیماً خداوند به همه دستور بدهد و... که این کارها را خداوند در طول تاریخ انجام نداده است.

نکته هفتم: بررسی و شناخت عوامل طبیعی تربیت و ایجاد اخلاص

تجربه و ممارستی که می بایست امت در تعلیم و تربیت خود داشته باشد، به یکی از دو عامل وابسته است:

عامل نخست: تحقق بخشیدن عملی و زنده به جامعه عادل مطلق، به طوری که مردم آن را به چشم خود ببینند و مصالح همگانی آن را بر مصالح فردی و شخصی خود ترجیح بدهند؛ زیرا وقتی مردم، عدالت مطلق را در روی زمین تحقق یافته ببینند، همین امر به خودی خود عواطف آنان را جهت بخشیده و اخلاص و

وضع تدبیر فرد و جامعه در غیبت کبری طبق قواعد کلی / ۲۵۳

از خود گذشتگی آنان را تا حدّ زیادی افزایش می‌دهد.

عامل دوم: عبور امت در خلال پرورش خود، از مراحل دشواری و شرایطی سخت و ظالمانه، که او را به تدریج و ادار به ژرف نگری و دوراندیشی می‌کند و در پایان کار از او امتی با احساس مسؤولیت و دارای اراده‌ای محکم، و عزمی راسخ، و تصمیمی قاطع برای همگامی و هماهنگی با عدالت کامل و گسترده می‌سازد. این به هنگامی صورت می‌گیرد که امت دو مطلب به هم پیوسته را دریابد:

مطلب اول: احساس و درک برتری چنین جامعه‌ای عادل، نه فقط در مرحله اندیشه و فکر، بلکه به صورتی حسی و قابل لمس و در زندگی روزمره خود، بعد از مقایسه کامل بین این نظام عدل الهی و دیگر نظامها و سیستمهای قانونگذاری و دیگر برنامه‌هایی که بشر برای سعادت خود و عدالت جهانی طرح کرده، و به تجربه، سستی و ناتوانی آنها برایش ثابت گشته انواع انحرافات و بیدادگریها به وجود آورده است؛ چون اصولاً طرحها و نظامهای بشری ناقص بوده و کمبود دارد، و این نظم و طرح کامل الهی، آن کمبودها را دارا نیست.

مطلب دوم: پی بردن به اهمیت فداکاری و از خود گذشتگی همه جانبه در راه ایجاد آن نظام کاملی که بدان ایمان داشته و احساس پیوسته به لزوم صبر و پایداری در مقابل مشکلات و نیروهای بیدادگری که رویاروی حق و حقیقت ایستاده‌اند.

صرف نظر از درستی و تأثیر شدید هر دو عامل مذکور، اگر این دورا از یکدیگر جدا کرده و ارتباط آنها را با هم نادیده بگیریم، چنین می‌یابیم که عامل دوم از دو جهت اساسی از عامل اول مهمتر است:

اولاً: دوست داشتن یک جامعه عادل و از خود گذشتگی برای آن، پس از تحقق آن، چیزی است که با هوی و هوسها و مصالح شخصی موافق، و بر طبق میل نفسانی هر فردی است؛ زیرا چنان جامعه‌ای متضمن سعادت و رفاه و آسایش فردی و اجتماعی است. لکن دوست داشتن یک چنین جامعه‌ای، وقتی در شرایط تحمل ظلمها و بیدادگریها و فداکاریها و از خود گذشتگیها باشد، در این صورت است که آن محبت و آن خواستن، ارزشمند و دارای عمق می‌باشد، و انسان را

و ادار به مبارزه و پیکار در راه ایجاد آن جامعه عادلانه می کند.

و این مطلب مسلم است که در صورت اول، دوستدار جامعه عادلانه چون مراحل فداکاری را طی نکرده است، همیشه در معرض انحراف و روی گردانی از هدف است و امکان دارد پس از برخورد با اولین مشکل، که بین مصالح شخصی و آسایشهای جسمی خود و رسیدن به آن هدف منافاتی دید، از راه برگشته و پشت به هدف نماید. بنابراین در صورتی که این حالت ویژگی عمومی مردم باشد، عدالت کاملی که تحقق یافته است قابل دوام و استمرار نیست و نمی شود روی آن حسابی باز کرد؛ لکن اگر این محبت و اخلاص پس از طی مراحل دشوار فداکاری و از خودگذشتگی باشد، دیگر این حالت ویژگی عمومی افراد امت نخواهد بود.

ثانیاً: از آنچه گذشت دانسته شد که عامل دوم از نظر زمانی مقدم بر عامل اول است، زیرا تحقق واقعی عدالت کامل متوقف بر آن است، و تا همه افراد یک جامعه یا اکثر آنها به سر حد کمال ایمان و از خودگذشتگی نرسند و از بوته آزمایشهای سخت، موفق و سرفراز بیرون نیایند، هیچگاه عدالت عمیق و ریشه دار در جامعه محقق نخواهد شد. چرا که افرادی اینگونه در عمل تواناتر و در ثمربخشی سریعتر و در مقابل دشواریها پایدارترند، و این امور ریشه عدالت را عمیقتر نموده، استمرار و پابرجایی آن را بیشتر تضمین می کند.

بنابر این هدف و مقصود خداوند از آفرینش، وقتی بر آورده می شود که اخلاصی صیقل خورده توسط تجربه و فداکاری در مردم به وجود آید، و بدیهی است که این صفا و پاکی جز به مرور ایام و طی کردن تجربیات و آزمایشها و فداکاریها ایجاد نمی شود، که آنها هم باید در ضمن گذشتن از دوران سیاه ظلم و بیدادگری و روزگار سیاه و تاریک ستم و ظلم باشد، که در طول تاریخ، بشریت با آن دست به گریبان بوده است.

پس به روشنی و وضوح ثابت شد که غرض و مقصود الهی در هدایت انسان، وابسته به این است که انسانها از لابلای مشکلات و سختیها عبور کرده و با مشکلات دست و پنجه نرم کنند تا بتوانند در آغاز تحقق بخشیدن به عدالت

مطلوب آمادگی و زمینه مناسب داشته باشند، و توانایی برپایی عدل و داد و اجرای مطلق آن در آنها باشد.

نکته هشتم:

با توجه به آنچه گذشت، اهمیت آزمایش و امتحان را که در برخی از روایات وارد شده دانستیم (و به زودی در این باره نیز مطالبی دیگر خواهیم دید) و فهمیدیم که چه رابطه‌ای بین امتحان و آزمایش با رسیدن به هدف نهایی برقرار است؛ بدان جهت که شرایط دشوار زندگی از یک سوی، و عوامل فریبنده از سویی دیگر - که چه بسا تأثیرات گوناگونی، ترس و فریب بر روان انسانی دارد - انسان را وادار به انحراف از راه خدا و بیرون شدن از دایره تعالیم الهی می‌کند و هماهنگی و عمل کردن انسان را به تعالیم الهی، بسی دشوار می‌سازد؛ چنانکه در برخی از روایات نگهداشتن ایمان، به نگهداری آتش در کف دست تشبیه شده است.

لذا وجود این شرایط دشوار، و وظیفه حفظ ایمان و حرکت بر طبق آیین الهی، خود محکی اساسی برای میزان اخلاص و نیروی اراده و ایمان افراد است. بسیاری از افراد مردم به خاطر سستی اراده و ایمان به دامن ظلم و ستم و فریب و فریبکاری می‌افتند، مصالح شخصی و رفاه مادی و جسمی خود را بر اهداف بزرگ الهی و مقاصد عالی توحیدی مقدم می‌دارند و از راه منحرف می‌شوند، و تعداد کمی پای برجا و مبارز، با اراده‌ای محکم و عزمی استوار باقی می‌مانند، که لذت پایداری در راه خدا را چشیده و به ایمان و اخلاص خود مباحثات می‌کنند، و پیوسته قله‌های رفیع تکامل و عروج معنوی را می‌پیمایند تا به درجه و سطح مسؤولیت جهانی و بزرگ خود برای برپایی عدالت مطلق در آن روز موعود در سراسر پهنه گیتی برسند.

جهان پس از گذراندن این امتحان و آزمایش، از دو گروه و دو جبهه تشکیل می‌شود: جبهه کفر محض که اصلاً ایمانی در آن نیست، و جبهه حق و ایمان که کفری در آن راه ندارد؛ به طوری که در بخش دوم این فصل خواهیم خواند.

اگر کسی بگوید: بین سخن پیشین شما در چند فراز قبل، که تمام مردم به صورتی عام و همگانی باید به یک حالت در آیند، و همه دارای اخلاص و ایمانی راستین باشند، و همه از بوته امتحان و آزمایش بیرون آمده و شایستگی اجرای عدالت را داشته باشند، و بین این سخن که می‌گویید: اغلب مردم به ظلم و ستم عادت کرده، و فریب مظاهر مادی این دنیا را خواهند خورد، و جز عده‌ای اندک و قلیل مؤمن مخلص و پایدار و استوار کسی باقی نمی‌ماند، چگونه جمع می‌کنید؟ در پاسخ می‌گوییم: نتایجی که از آزمایشها به دست می‌آید، مختص آن تعداد اندک نیست، گرچه اینان در درجات و رتبه‌های بالایی قرار دارند که کسی به پایه آنها نمی‌رسد. زیرا ما می‌توانیم ره آوردها و نتایج آزمایش را به چهار درجه و رتبه تقسیم کنیم:

درجه اول: اخلاص تام و آگاهی فراگیر گسترده‌ای که فرد را آماده فداکاری و از خودگذشتگی در راه برقراری نظام عدل الهی در مقابل هرگونه سختی و دشواری و هرگونه فراز و نشیبی بنماید و او را آماده اجرای دستورات پروردگار بزرگ و اهداف والای او بگرداند. اینچنین شخصی شایسته رسیدن به رتبه‌های بالای رهبری و مدیریت و فرماندهی نظامی و سیاسی در روزهای طلایی حکومت حضرت می‌باشد.

درجه دوم: اخلاص پایدار و استواری که در تسلط انسان بر اراده خود به هنگام هجوم مشکلات و عوامل فریبنده بر سر راه او نمایان می‌شود به گونه‌ای که تهدیدها و تطمیع‌ها او را از پای در نمی‌آورد، صرف نظر از اینکه اگر در مرحله بالاتری از امتحان و آزمایش قرار گیرد، می‌تواند مقاومت کند یا خیر؛ که تفاوت این درجه با درجه نخستین در همین است. این درجه و رتبه همان است که یک فرد را شایسته زندگی در دوران حکومت حضرت می‌گرداند، به این صورت که یکی از پیروان صالح و خدمتگزاران دولت حضرت بقیة الله بوده و یا در صف لشکریان حضرت درآمده، سربازی جنگنده در فتح جهانی در آن روز موعود می‌باشد.

درجه سوم: اخلاص اقتضایی؛ و آن عبارت است از اینکه فردی دوستدار حق و عدالت الهی باشد، و در عین حال همراهی‌هایی هم با ستمکاران و فریبکاران داشته باشد.

وضع تدبیر فرد و جامعه در غیبت کبری طبق قواعد کلی / ۲۵۷

ما در بسیاری از افراد، یک چنین جدایی بین عقیده و رفتارشان می بینیم، در عین حال که دارای عقاید درستی هستند، ولی در رفتار و عمل انحرافی دارند، و به خاطر مشکلات زندگی و احتیاجات مادی گاهی دست به کارهای ناشایست می زنند، و در عین حال معنای ظلم و ستم و زشتی و تباهی آن را می دانند و خود را در مقابل تعالیم الهی مسؤول دانسته و نسبت به آنها مقصّر و گناهکار می بینند، ولذا عقیده و مرام خود را در دل پنهان داشته و در ظاهر با ستمکاران و متجاوزان همکاری و همراهی می کنند.

این گونه اشخاص به مجرد اینکه پرده های ظلم عقب می رود، و آفتاب عدالت، صحنه گیتی را روشن می کند، آن اخلاص اقتضائی خود را که در باطن ضمیر خود پنهان داشته اند آشکار می کنند و به استقبال عدالت شتافته و با جوش و خروشی هر چه تمامتر به همکاری و یاری شرایط جدید در کنار دولت حقه برمی خیزند. (۵)

(۵) ما نمونه این افراد را در روزها و ماه های نخستین پیروزی انقلاب اسلامی ایران فراوان دیده ایم، و بی توجهی به همین نکته بود که بسیاری از روشنفکران غربزده را در محاسبه نیروی معنوی مردم دچار اشتباه کرده وجود هزاران انسان فداکار را که با پیروزی انقلاب اسلامی، اخلاص و ایمان نهانی خود را آشکار کرده و با اینکه در نظام قبل همین جوانهای بیکاره و در صف سینما ایستاده، و یا برخی از همکاران ظلمه و گروهی از ارتشیان در خدمت طاغوت رژه رفته، در پگاه روز ۲۲ بهمن به یکبار اخلاص درونی و ایمان باطنی خود را که کوله بار امانت صدها سال تعالیم شیعی در این سرزمین بوده و به آنها به ارث رسیده بود و در دوران سیاه حکومت طاغوت چهره ای نشان نداده بود به یکبار با شرکت فعال در نهادهای انقلابی اسلامی، رخسار زیبای خود را نشان داد، تا حدی که چشم جهانیان را خیره خود کرد. این همه ایثارها و گذشتها، شهادتها و جانبازیهها را از همین مردم طاغوت زده دیدیم و این خود حجتی شد برای ما که ودیعه عشق و محبت به خاندان پیامبر و آل علی - علیهم السلام - ولو در چهره ای بظاهر گناهکار، اگر در همان باطن اشخاص حفظ شود ولو در سال یک روز، و در مراسم عاشورا جلوه گری کند، برای شتافتن به حضور حضرت بقیة الله مفید است و امیدزا. پس چندان هم به اخلاصهای مشخص و به آمار اندک آنها تکیه نکنید، بلکه به تعبیر نویسنده دانشمند و محترم کتاب به اخلاصهای اقتضائی تکیه داشته و در ایجاد آنها بکوشیم، که شکوفا شدن و از پس ابر آمدن همان اخلاصهای اقتضائی و به فعلیت رسیدن همانها است که تبدیل به صفوف متحده لشکریان حضرت بقیة الله خواهد شد، و همانها گروه مستضعفان وارث زمین خواهند بود. (مترجم)

درجه چهارم: هیچ گونه اخلاص و صلاحیتی در فرد ایجاد نشده، لکن بر اثر مطالعه سیستمها و رژیمها و برخورد های نظامی بشری، و مشاهده ناتوانی و ضعف آنها، به این نتیجه می رسد که این گونه نظامها و فلسفه ها و قانونگذاریهها نمی توانند سعادت جوامع بشری را تضمین کنند، و مشکلات و دشواری ها را بر طرف سازند، و ستم و ظلم را ریشه کن کنند، و عدل و داد را بر گیتی حاکم گردانند. این نتیجه برای اکثریت افراد جامعه به دست می آید، و همگی شاهد آن هستند که روز به روز، بر مشکلات بشر افزوده می گردد، به جای اینکه چیزی از آنها کاسته شود.

در چنین شرایطی شعور و درک پنهانی و آگاهی ناخود آگاه مردم به خود می آید که جهان و صحنه گیتی نیازمند یک منجی پیروز و نیرومندی است که بتواند کشتی متلاطم جهان را از این گرداب نجات بخشد و به ساحل نجات و رستگاری برساند. این فرد گرچه راه حل و خصوصیات این منجی را نمی داند، لکن این خواسته نفسانی و روحی، او را وادار می کند که به اولین ندای تازه ای که ادعای حل مشکلات را کرده و مدعی توانایی ایجاد رفاه و گسترش عدالت است پاسخ مثبت بدهد و به سوی او بشتابد، و لذا این مدعی و این دعوت در بین این طبقه از مردم، موفق شده و طرفدارانی پیدا می کند، چون احتمال صدق این دعوت در هر حالتی وجود دارد.

حال اگر این دعوت، همان دعوت حق در آن روز موعود باشد، این خصوصیت روحی مردم و این فضای انتظار جهانی اثر خود را خواهد بخشید و حق و عدالت، گسترش خواهد یافت و اگر هم دعوت باطل باشد، جولانی خواهد داد و از بین خواهد رفت.

این بود درجات چهار گانه ای که به دنبال آزمایش بزرگ خدایی در دوران پیش از ظهور پدید می آید و به گونه ای در تشکیل و تأسیس بنای عدالت در آن روز موعود سهیم است.

و ما به روشنی می بینیم که این درجات هر چه بالاتر می رود، افراد دارای این خصوصیات کمتر می شوند؛ و هر چه پایینتر می رود، افراد بیشتری در آن صف

قرار می‌گیرند. و از اینجا است که دارندگان اخلاص درجه اول در میان بشر اندکند؛ و همین افراد هستند که بعید نیست حضرت در نظر آنها غایب نباشد (و دلیلش را قبلاً گفتیم) چنانکه اکثریت افراد، پیش از ظهور در درجه چهارم قرار گرفته‌اند، و درجه دوم و سوم در بین آن دو درجه قرار گرفته؛ دوم به اول نزدیکتر، و سوم به چهارم نزدیکتر، یعنی افراد درجه دوم کمتر از درجه سوم می‌باشند.

با در نظر گرفتن این درجات، می‌توان به سؤال پیش چنین پاسخ داد: درجات شایسته‌ای که از آزمایش خداوند به دست می‌آید، در مجموع تعداد زیادی از مردم را شامل می‌شود، بلکه اکثریت افراد را دربر می‌گیرد، و تعداد این افراد - چنانکه سؤال کننده گمان کرده بود - چندان کم هم نیستند، بلکه تعداد اندک مربوط است به آن درجه بالای اخلاص، و کم بودن این افراد خاص خللی در پیاده کردن عدالت نوید داده شده در آن روز وارد نمی‌آورد. زیرا این افراد ویژه در آن روز برای به دست گرفتن مسؤلیتهای بزرگ اداره مملکت حضرت، به اندازه کافی وجود خواهند داشت و لزوم ندارد که همه افراد بشر در آن حد و پایه از اخلاص باشند.

به هر حال از این نکات هشتگانه، منشأهای حقیقی برنامه‌ریزی خدایی برای هدایت انسان، و تحقق عبادت کامل در جوامع بشری که هدف نهایی الهی است، روشن شد. چنانکه دلیل این مطلب نیز روشن شد که چرا باید این برنامه‌ریزی و مقدمه‌چینی به صورت طبیعی انجام گیرد، و نیز بسیاری از دیدگاههای این برنامه الهی و آنچه را که لازمه ظلم و ستم در طول تاریخ زندگی انسان است و رابطه آنها را با آن برنامه کلی بازگو کردیم. آنچه ناگفته ماند، بررسی عمیق و گسترده برنامه‌هایی است که خداوند متعال پیش از دوران اسلام تا زمان معاصر ما طرح و اجرا کرده است، که در ضمن جهات آینده خواهیم گفت.

جهت دوم: برنامه‌ریزی‌های الهی پیش از اسلام

مقصود بررسی مسائلی است که مربوط به پیش از اسلام، از آغاز آفرینش تا ظهور پیامبر اسلام، و پیدایش شرایط مساعد و رشد افکار و اندیشه‌ها برای پذیرش اسلام است.

این وابستگی را از آن جهت بررسی می‌کنیم که برنامه‌ریزی خداوند برای روز موعود گسترش عدل جهانی، از ابتدای خلقت آغاز گشته و با هدف آفرینش در ارتباط بوده است، و از دوران پیش از اسلام وجود داشته و تا بعد از آمدن اسلام نیز کشش و ادامه داشته، و تا وقتی که وعده خدایی، جامه عمل به خود نپوشد و عدالت جهانی گسترش نیابد، این برنامه ادامه خواهد یافت. لذا شایسته چنان است که این بحث را از چندین جنبه در ضمن نکاتی چند بررسی کنیم:

نکته اول: هماهنگی و همکاری اجمالی پیامبران در این برنامه
این مطلب را در گذشته به طور مختصر بیان کردیم و اکنون می‌بایست برداشتی اساسی از این بحث کرده و به تفصیل به بررسی آن پردازیم.
بشریت در آغاز پیدایش، شرط اول و دوم^(۶) گسترش عدالت در سطح جهانی را نداشت، او عدل کامل را نمی‌شناخت، و بر فرض که می‌شناخت آماده پذیرش و اجرا و فداکاری در راه تحقق آن نبود، از این جهت چاره‌ای جز گذراندن دورانی طولانی در تمرین و آزمایش نداشت، تا در او آمادگی ایجاد شود. (و این خود جزئی از برنامه‌ریزی الهی به حساب می‌آید.) پیامبران الهی در راه ایجاد این حالت و این آمادگی در مردم کوشیده و سعی داشتند که به بشر مفهوم راستین عدالت کامله را بفهمانند. هر یک از پیامبران در تحقق این هدف به طور کلی یا جزئی مشارکت و همراهی می‌نمودند؛ چه اینکه مردم آن زمان هدف او را درک کنند یا نه، زیرا آنچه که برای آنها اهمیت داشت، همان تربیت

(۶) اما شرط سوم که شناخت کیفر و پاداش اخروی باشد، در دعوت پیامبران به صورتهای گوناگون مطرح شده است و لذا آنچه که فعلاً در این بحث اهمیت دارد، گفتگو درباره دو شرط اول است.

وضع تدین فرد و جامعه در غیبت کبری طبق قواعد کلی/ ۲۶۱

و رشد افکار بود، و توجه مردم به اصل برنامه چندان اهمیتی نداشت. این تربیت به حدنهایی خود - که توانایی فهم و ادراک مفهوم عدالت کامله باشد - رسید. در چنین حالتی خداوند متعال، تجسم واقعی آن طرح را به صورت "اسلام" بر بشریت عرضه کرده و شرط اول تحقق یافت. از آن زمان تا کنون هنوز انسانها نتوانسته‌اند شرط دوم را در خود محقق سازند، و هنوز آمادگی کامل برای پذیرش عدالت و فداکاری در راه آن را در خود ایجاد نکرده‌اند، ولی در این راه گام برمی‌دارند و روزی به آن پایه خواهند رسید. تمام پیامبران تربیت فکری و تعالیم خود را طوری مطرح می‌کردند که نسبت به شرط دوم نیز مردم را آماده سازند، بدان معنی که می‌کوشیدند در مردم، اخلاص و فداکاری در راه خدا را ایجاد کنند. آنان همکاری خود را در راه ایجاد شرط اول با ابلاغ احکام و دستورات خدایی انجام داده و مشارکت خویش را در راه ایجاد شرط دوم با فداکاری و از خود گذشتگیها و تقدیم خون پاک خویش در راه خدا نشان داده‌اند.

تربیت نخستین آنها نتیجه کامل خود را داده، ولی تربیت دوم هنوز به مرحله نتیجه کامل نرسیده است؛ زیرا عوامل نفسانی و خواسته‌های نامشروع و کژاندیشیهای بشر، که حق را در نظر آنان تلخ، و عدالت را دشوار جلوه می‌دهد، باعث می‌شود که تنها تعداد اندکی از آنان به آمادگی برای فداکاری در راه تحقق عدالت دست یابند و این امر خواه ناخواه حرکت کاروان بشریت را به سوی منزل اخلاص و از خود گذشتگی کند می‌کند.

نکته دوم: دعوت انبیاء در جهت تحقق حکومت جهانی عادل

پیامبران هیچ گاه از تبلیغ مردم دست برنداشته، به اشکال گوناگون غرض اصلی از آفرینش بشر را به آنان یاد آوری می‌نمودند. به این صورت که به آنان اعلام می‌کردند که: در آینده روزی فرا خواهد رسید که در آن عدالت الهی بر جهان حکمفرما، و هر گونه ستم و بیداد ریشه کن خواهد شد. ما پیوسته آوای این تبلیغ را در کنار دیگر عقاید و دستورات ادیان آسمانی شنیده‌ایم، که در این باره اتفاق نظر داشته‌اند، گرچه نام آن پیشوایی را که کاروان عدالت را رهبری خواهد

کرد، به اختلاف ذکر کرده‌اند؛ لکن از آنجا که زمان آنها به فرارسیدن آن روز چندان نزدیک نبوده و شرایط لازمه فراهم نشده بوده، لزومی نمی‌دیدند که درباره آن روز به تفصیل سخن گویند و جزئیات را بازگو کنند.

ولذا نمی‌شود با استناد به متون ادیان پیشین، اختلافاتی را که در این زمینه در عقاید ادیان گوناگون آمده است برطرف ساخته و مرتفع سازیم، و فقط آنچه می‌توانیم بگوییم آن است که قدر مشترک بین عقاید تمامی ادیان و نتیجه تبلیغ تمامی انبیای الهی، اعتقاد به روز موعود و نوید به گسترش عدل و داد در صحنه گیتی است؛ لکن جزئیات آن و خصوصیات رهبر و زمامدار و دیگر تفصیلات، به بیانات گوناگون و مختلف ذکر شده و بافته‌ها و خیالات افکار بشری که از الهامات خدایی سرچشمه نگرفته بوده، بر آن اضافه شده است.

و از همین جا می‌توانیم اتفاق نظر تمام ادیان را به همراه هدف اصلی آفرینش از ایجاد خلقت تفسیر کنیم، و به اشکالات و شبهات مستشرقین مغرض پاسخ گوییم که گفته‌اند: «برخی از این ادیان، عقاید خود را از ادیان باستانی گرفته و ریشه و اصل اعتقاد به روز موعود در اساطیر و افسانه‌های کهن بوده است»؛ و بدین وسیله خواسته‌اند اصالت اعتقاد مهدویت را انکار نمایند.

این سخن، باطل و گزاف است. اعتقاد به روز موعود، عقیده‌ای اصیل و صادق است. تمامی ادیان الهی از راه وحی به آن معتقدند و در آن اتفاق نظر دارند و به یک مسأله که هدف اساسی و اصلی آفرینش انسان است اشاره کرده‌اند. و دانستیم که وقتی هدف اصلی آفرینش، رسیدن به حدّ خلافت الهی است، تبلیغ و اعلام آن هدف از همان روزهای نخست آفرینش به وسیله پیامبران الهی امری طبیعی و عادی خواهد بود.

و نیز به راحتی می‌توانیم پاسخ یاوه سرایان دیگری را بدهیم که گفته‌اند اعتقاد به روز موعود و قیام حضرت مهدی - علیه السلام - از احساس ظلم و شدت اشتیاق به حکومت عدل بر روی زمین سرچشمه می‌گیرد؛ زیرا ما انگیزه راستین این اعتقاد را دانستیم، و هیچگاه اشتیاق به گسترش عدل نمی‌تواند منشأ پیدایش اعتقادی اصیل باشد. چون هر فرد و یا جامعه‌ای که امیدوار به ریشه کن شدن ظلم و ستم می‌شود، همیشه دوست دارد که این مسأله در زمان خود او باشد تا از آن

وضع تدین فرد و جامعه در غیبت کبری طبق قواعد کلی / ۲۶۳

بهره‌مند گردد، لکن عقیده به پیدایش حکومتی جهانی در آینده تاریخ بشریت که چندان هم مصلحتی و فایده‌ای برای او ندارد، ارتباطی به احساس ظلم و ستم بر خود فرد ندارد و نمی‌تواند ناشی از آن باشد، مخصوصاً که لازمه اعتقاد به آن روز و رسیدن به آن موقعیت، تحمل ظلم و سختیها و فداکاریها و از خودگذشتگیها در راه آن باشد - که دلیلش را خواهیم گفت - زیرا که آن در واقع عقیده داشتن به فزونی ستم و بیداد و سختیها و درگیریها در هر زمان معاصر است و به هیچ وجه اشتیاق به عدل و دادگری زودرس نمی‌باشد.

و از همین جا می‌فهمیم که تنها منشأ پیدایش این عقیده از زمانهای بسیار دور و ادامه آن تا زمان ما، فقط همان تبلیغ پیامبران الهی به دستور پروردگار و به وسیله وحی بوده است. و هر گاه آن را با اعتقاد خود در مورد حضرت مهدی تطبیق کنیم - که دلیل و برهان کامل بر صحت آن موجود است - به روشنی و آسانی می‌توانیم بفهمیم که چگونه حضرت مهدی - ارواحنا فداه - رهبر ذخیره شده الهی برای تحقق بخشیدن به هدف نهایی آفرینش است. و می‌یابیم که همه پیامبران الهی همگی به ظهور او نوید داده‌اند، - تا چه رسد به نبی مکرم اسلام که روایات متواتری از آن حضرت به ما رسیده است - و به خاطر اختلاف لغات و زبانها و تحریفاتی که در ادیان آسمانی بعد از رحلت پیامبرشان روی داده است، در اسم او اختلاف شده و چندین اسم برای آن حضرت ذکر کرده‌اند.

نکته سوم: عدم تحقق برنامه‌ریزی الهی در دوران پیامبران گذشته

برای هیچ یک از پیامبران این موقعیت پیش نیامده که بتواند هدایت عموم افراد بشر را به عهده گیرد و در مقام رهبری جهانی قرار گیرد، و بتواند روز موعود را ایجاد کند؛ و در برنامه‌ریزی الهی نیز این مطلب وجود نداشته، زیرا هیچ یک از دو شرط اساسی موجود نبوده است:

اما نسبت به شرط دوم، که عبارت بود از فداکاری و از خودگذشتگی و اخلاص در راه ایجاد عدالت جهانی؛ به خاطر آنکه در اتمهای پیشین هیچ گاه این حالت به وجود نیامده است، و کافی است که به نصوص و متون وارده در این باره مراجعه کنیم تا حال انسانها را در زمان آن پیامبران بدانیم. وقتی یک پیغمبر

نتوانسته در زمان خود، آن حد از فداکاری را در امت خود ایجاد کند، چگونه ممکن است بعد از وفات آن پیامبر، آن حالت ایجاد شده باشد؟!

اما حضرت آدم - علیه السلام - به طوری که قرآن مجید درباره او سخن می گوید: نافرمانی خدا را کرده و از مقام و درجه خود پایین آمد^(۷) و نیز فرماید: ما با آدم از پیش پیمان بسته بودیم، او فراموش کرد و تصمیم و عزمی در او نیافتیم^(۸)، و بدون داشتن آن اراده محکم و استوار، فرارسیدن روز موعود امکان ندارد.

و اما حضرت نوح - علیه السلام - صدها سال به وعظ و ارشاد مردم پرداخت و کمترین اثری در آنها نکرد، تا آنجا که به خداوند شکایت برده و عرض کرد: پروردگارا، من قوم خویش را شبانه روز دعوت کردم و به سوی تو فراخواندم، گفتار من در آنها، جز فرار آنها چیزی به بار نیاورد، و من هر گاه که آنها را فرا می خوانم تا مورد آمرزش تو قرار گیرند، انگشتان خود را در گوشه‌هایشان فرو برده و جامه‌های خود را جمع کرده و بر سر خود اندازند و در عناد خود اصرار ورزیده و بر بزرگ بینی خود بیفزایند و استکبار ورزند.^(۹) تا آنجا که مجبور شد آنها را نفرین کند، و تقاضای بلا برای آنها بنماید. خداوند هم دعای او را مستجاب کرده، آنها را در طوفان غرق کرد. و ما در اینجا نص صریحی نداریم که حضرت نوح بعد از فرو نشستن طوفان چه اندازه توانست افرادی را مؤمن به خود نماید، و یا چند نفر مؤمن واقعی گرد او جمع شدند.

(۷) طه / ۱۲۱.

(۸) طه / ۱۱۵. باید توجه داشته باشیم که این گونه تعبیرات درباره پیامبران الهی - علیه السلام - منافات با مقام عصمت آنها ندارد زیرا اگر کلمه عصیان و یا ذنب و گناه و یا فراموشی عهد و پیمان الهی مثلاً به حضرت آدم نسبت داده می شود، تمامی این عبارات مربوط به دایره و محدوده عصمت است و در مقام عظیم و رفیع نبوت آنها است، نه در مقام مقایسه با دیگر افراد، که اصولاً انبیاء عظام و ائمه معصومین در مقابل دستورات الهی همه مطیع بوده و هیچگاه نافرمانی و گناهی نداشته‌اند تا مستحق عذاب الهی گردند بلکه در تمامی موارد گناه به آنها نسبت داده شده گناهی است نسبت به مقام والای آنها و ترک اولائی است که اگر ترک نمی کردند برایشان بهتر بود. (مترجم)

(۹) نوح / ۵۱ و ۷.

و اما حضرت ابراهیم خلیل الرحمن - علیه السلام -؛ آن حضرت بیش از پیامبران پیشین توانست در مردم تأثیر بگذارد و آنها را مؤمن به خدا و خود نماید، لکن در عین حال نتوانست امت را به پایه و سطح مطلوب برای گسترش عدالت مطلق برساند. همین اندازه بس است که بدانیم در آغاز دعوت، آن حضرت را به آتش افکندند و یک نفر پیدا نشد که به این کار اعتراض کند و به خاطر انسانیت، به حمایت از آن حضرت برخیزد. آنگاه بعد از مدتی کوتاه که از آغاز رسالت و پیامبری او گذشته بود، همسر و فرزندش را در بیابانی لم یزرع و بی آب و علف گذاشت، در حالی که کسی را نداشت که به او اطمینان کند وزن و فرزندش را به او بسپارد، تا از گرسنگی و تشنگی و نیز در مقابل حیوانات و وحوش از آنها نگهداری کند. حضرت ابراهیم، تنها به دعا کردن برای آنها اکتفا کرده و آنها را به خداوند سپرد و خداوند خود نگهدار این امانت او بود، و دل‌های مردم را به سوی آنها متمایل ساخت، تا از گوشه و کنار به سوی آنها بیایند و وسائل زندگی آنها را فراهم کنند، و گرنه در آن بیابان از بین رفته بودند.

و اما امت حضرت موسی بن عمران - علیه السلام -؛ هر چه می‌خواهی در باره آنها بگو و ترسی نداشته باش که چه اندازه در مقابل آن حضرت سرکشی کرده و هیچ‌گونه احساس مسؤولیت در مقابل دین آن حضرت نداشتند آنچه که بر اذهان و افکار آنها حاکم بود، این منطبق بود که به حضرت موسی به هنگام دعوت به جهاد می‌گفتند: «تو و خدایت بروید و جنگ کنید و ما اینجا نشسته‌ایم.»^(۱۰) آنان هیچ‌گونه آمادگی فداکاری و از خود گذشتگی، و از دست دادن چیزی در راه پیامبر و عقیده و آرمان خود نداشتند.

گوساله پرستی آنها در یک وقت، و به هنگام دیگر درخواست دیدار علنی خداوند، و سؤالات پی‌درپی و بی‌پرده آنها در مورد گاو ماده‌ای که مأمور کشتن آن شده بودند، و دیگر رویدادهای تاریخ بنی اسرائیل واضحتر و روشنتر از آن است که باز گو کنیم.

و اما حضرت مسیح عیسی بن مریم - علیه السلام - بهترین گواه و شاهد برای

شناخت امت او، همان است که بدانیم حواریین آن حضرت که هواداران و اطرافیان مخصوص و ویژه آن حضرت بودند، به او گفتند: «ای عیسی بن مریم، آیا پروردگار تو می‌تواند برای ما از آسمان مائده‌ای نازل کند؟» (۱۱) که این خود تشکیکی صریح و تردیدی روشن در قدرت خداوند بود، ولذا به آنها پاسخ داد: «خدا را پروا دارید اگر ایمان آورده‌اید. گفتند: ما می‌خواهیم که از آن مائده بخوریم و دل‌هایمان مطمئن شود و بدانیم که تو به ما راست گفته‌ای و ما خود بر آن گواه باشیم.» (۱۲)

بنابر این تا این لحظه آنان چندان اطمینانی نداشتند و یقین به راستگویی و صداقت عیسی - علیه السلام - پیدا نکرده بودند. وقتی سطح و پایه افراد درجه اول و اطرافیان مخصوص آن حضرت اینچنین باشد، حال بقیه افراد امت و جامعه او معلوم است.

بنابر این می‌توانیم بگوییم که در طول تاریخ، هیچگاه بشریت به پایه‌ای نرسیده است که آمادگی پذیرش و برپایی عدالت جهانی را داشته باشد، و به آن عدالت مطلق که در روز موعود قرار است جامه عمل به خود بیوشد تن بدهد. وقتی این شرط اساسی در آن زمانها وجود نداشته است، پیغمبران چه کاری می‌توانستند بکنند وقتی که می‌دیدند امت آنها در این سطح پایین و در آن درجه اندک اخلاص و فداکاری می‌باشند؟ چگونه ممکن بود در این راه توفیقی داشته باشند، و حال آنکه تا همین زمان ما هم این شرط اساسی به وجود نیامده و هنوز انسانیت در حال رشد و تربیت است، تا شاید روزی به آن درجه برسد.

و اما نسبت به شرط دیگر، یعنی آگاهی انسانها از نظریه عدالت کامله‌ای که قرار است در روز موعود پیاده شود.

این مسأله واضح و روشن است که این نظریه نیز عملی نشده همه افراد نمی‌توانستند و نمی‌توانند که تمام ابعاد آن را درک کنند، و ممکن است این مسأله را نیز با یکایک پیامبران و تاریخ زندگی امت آنها تطبیق دهیم و بررسی

(۱۱) مائده/۱۱۲.

(۱۲) مائده/۱۱۳.

کنیم:

اما پیامبرانی که پیش از حضرت موسی - علیه السلام - بودند، هدفی جز تفهیم و استقرار عقیده به وجود خداوند را در ذهن مردم نداشتند، و فقط در مرحله ایمان به خدا و برطرف ساختن نکات مبهم اصل مسائل اعتقادی کار می کردند، بدون اینکه شریعتی بیاورند و قوانین وضع کنند؛ تا اینکه کوشش و تلاش آنها در این باره به دوران حضرت ابراهیم - علیه السلام - رسید، و آن حضرت توانست به صورتی روشن و مستدل عقیده توحید را در بین مردم ثابت کند. و در آن زمان، مرحله مهمی از تشریح و وضع قوانین انجام نگرفته بود، تا چه رسد به اینکه سخن از عدالت کامله فراگیر جهانی به میان بیاید که قرار است بر تمام پهنه گیتی سایه بگستراند. (۱۳)

و اما دوره‌ای که از حضرت موسی شروع، و به بعثت حضرت رسول - صلوات الله علیه و آله - پایان می یابد، بدون تردید دوره قانونگذاری تفصیلی الهی بوده است. در این دوره، تورات و انجیل از سوی خداوند نازل گشته است، لکن تمام این ادیان و شرایع قوانینی را آورده اند که بشریت را برای رسیدن به درجه فهم و درک آن عدالت کامله آماده کنند، و خود نمی خواسته اند پیاده کننده آن طرح کلی جهانی باشند. بر این مطلب می توان سه دلیل آورد:

دلیل اول: ما همچون دیگر مسلمانها می دانیم که قوانین ادیان الهی پیش از اسلام، آن نقشه کامل جهانی نبوده اند؛ زیرا معنای اینکه به اسلام ایمان آورده ایم، همین است که اسلام را ناسخ شرایع پیشین دانسته و عمل به آن دستورات را بعد از آمدن اسلام بر مردم و پیروان آن مذاهب ملغی می دانیم. اگر یکی از آن شرایع کامل بود و نقشه و طرح کامل جهانی داشت، می بایست تا روز قیامت قابل عمل باشد و نسخ نشود، تا مردم با پذیرفتن و عمل کردن به آن

(۱۳) اگر این بحث را مربوط به پیش از دوره حضرت نوح بدانیم شاید با آیه شریفه «شرع لکم من الدین ما وصی به نوحاً» مناسبتر باشد و تشریح شریعت و دوره قانونگذاری را مربوط به حضرت نوح و بعد از آن حضرت بدانیم بهتر است. (مترجم)

و فداکاری در راه آن تربیت شده و رشد یابند، به همانگونه که ما نسبت به آن طرح کامل و برنامه جهانی عمل می‌کنیم و بدان معتقد می‌باشیم.

بنابر این اگر چنین شریعت کامله‌ای نسخ شود، با هدف و غرض اساسی خداوند مخالف و منافی است و لذا این امر محال خواهد بود؛ ولی می‌بینیم که آن شرایع، نسخ شده و اعتقاد ما مسلمانها بر اساس براهین و ادله محکمه بر این است که دیگر، آن شرایع قابل عمل نیستند و نسخ شده‌اند. لذا نمی‌توانیم بگوییم که آن شرایع همان طرح کامل و نقشه نهایی برای استقرار حکومت عادلانه در سطح جهان می‌باشند.

دلیل دوم: ما دلیلی نداریم که آن ادیان و شرایع پیشین، از هر جهت کامل و تمام بوده‌اند به طوری که بتوانند تمام شؤون زندگی فردی و اجتماعی انسانی را دربرگیرند. و شاید بهترین و روشنترین دلیل برای این مطلب همان سخن مشهوری است که از قول حضرت عیسی - علیه السلام - نقل شده است که آن حضرت فرموده است: «کار خدا را به خدا، و کار قیصر را به قیصر واگذار کن». و گذاری کار قیصر به قیصر، که فرمانروای دنیوی است، تاسلطه و فرمانروائیش را ادامه دهد، بدان معنی است که حضرت مسیح به امور مربوط به دنیا و مسائل مربوط به قضاوت و امور جنایی و اقتصادی و مادی زندگی کاری نداشته و در این زمینه قانون و برنامه‌ای نیاورده است؛ و لذا فرموده است که این کارها را به قیصر و حکومت‌های بشری و دنیوی واگذار کنید تا وضع زندگی اجتماعی مردم به هم نخورد و دچار ازهم گسیختگی و پراکندگی نگردد.

این دلیل مخصوص مسیحیان است، و از آن جهت که آنها معتقد به کتب موجوده خود می‌باشند و این عبارت در انجیلی که هم اکنون مورد قبول آنها است وارد شده است، می‌بایست این مضمون را قبول داشته و پایبند بدان باشند! (۱۴)

و اما ما مسلمانها، هر آنچه را که در اناجیل موجوده باشد، لازم نیست قبول داشته باشیم (چنانکه در مباحث مربوط به این مطالب ثابت شده است). البته

وضع تدبیر فرد و جامعه در غیبت کبری طبق قواعد کلی / ۲۶۹

ما نمی‌توانیم که نقصان و کمبودی را در شریعت حضرت مسیح قائل باشیم، زیرا دیانت حضرت مسیح از سوی خداوند آمده و در دستورات خداوند اشکال و نقصی وجود ندارد، گرچه همان هم نیز با در نظر گرفتن شرایط زمانی و مکانی قابل احتمال هست که خداوند در آن زمان برای چنان انسانها با چنان شرایطی، یک چنین دستوری را داده باشد.

دلیل سوم: ما دلیلی نداریم که آن شرایع، جهانی و برای تمام افراد بشر بوده‌اند، زیرا ممکن است با در نظر گرفتن پیروان آن ادیان بگوییم که آن شرایع و ادیان مخصوص منطقه و قوم مخصوصی همچون بنی اسرائیل بوده، و لذا می‌بینیم که هر دو کتاب تورات و انجیل بر اهمیت قوم بنی اسرائیل تأکید فراوان کرده و آنها را امت برگزیده الهی می‌داند، و نیز می‌بینیم که یهودیان تا کنون یهودی شدن شخص دیگری از غیر بنی اسرائیل را نمی‌پذیرند، زیرا معتقدند که یهودیت، فقط دین بنی اسرائیل و فرزندان حضرت یعقوب می‌باشد.

وقتی وضعیت آن ادیان این گونه باشد، نمی‌توان گفت که آن طرح کامل جهانی و فراگیر که ضامن استقرار عدالت جهانی است در این ادیان وجود دارد، بلکه به خودی خود نسبت به آن قاصر و کوتاه خواهد بود.

گرچه از نظر اسلامی این مطلب درست نیست که تنها دین الهی دین یهود یا مسیحیت باشد و آن هم مخصوص اقوام ویژه‌ای تا روز قیامت، لکن از نظر کسانی که پایبند به آن هستند - چه یهودیان و چه مسیحیان - خصوصاً یهودیها که آن را جزء عقاید اساسی دیانت خود قرار داده‌اند، دیگر نمی‌شود گفت که دین آنها دارای طرح کامل جهانی است.

به هر حال این مسأله ثابت شده که پیش از دیانت اسلام، هیچ گونه طرح و برنامه جامع و کاملی برای استقرار حکومت جهانی و عدالت گسترده در سراسر گیتی وجود نداشته است. بنابر این هیچیک از دو شرط اساسی برای تحقق روز موعود و گسترش عدالت مطلقه جهانی موجود نبوده است و لذا هیچیک از پیامبران نمی‌توانسته‌اند رهبری مردم را برای استقرار و تحقق آن هدف نهایی به عهده بگیرند.

جهت سوم: برنامه ریزی الهی بعد از اسلام

مقصود از عنوان فوق آن سلسله برنامه ریزی‌هایی است که از آغاز پیدایش اسلام شروع شده و تا روز موعود ادامه دارد، و می‌بایست که موضع اسلام را در این برنامه ریزی، و جایگاه رهبران اسلامی، و تأثیری را که در این کار داشته‌اند، بشناسیم.

و در این باره در ضمن چندین نکته سخن خواهیم گفت:

نکته اول: اسلام، دین خاتم

اسلام تنها طرح و برنامه عدالت کامل است که خداوند متعال آن را برای اجرا در آن روز موعود ذخیره کرده است.

دلیل ما بر این مطلب، عبارت است از ادله قطعی‌ای که خاتمیت این دین الهی را اثبات می‌کند، و می‌گوید که بعد از پیامبر اسلام پیامبر دیگری نیست، و اینک: «حلال حضرت محمد - صلی الله علیه و آله وسلم - تا روز قیامت حلال، و حرام او تا روز قیامت حرام است». اگر این دین کمبودی می‌داشت و ناقص بود، غرض و هدف الهی بر آورده نمی‌شد و بر خداوند متعال لازم بود که با فرستادن پیامبری دیگر و طرح شریعت و قانونی دیگر، غرض و هدف خود را بر آورده سازد، و این برخلاف آن دلیل قطعی است که می‌گوید: بعد از پیامبر اسلام پیامبر دیگری نخواهد آمد.

به اضافه دلایل مسلم دیگری که جهانی بودن دعوت اسلامی را اثبات می‌کند و گویای فراگیری و شمول دستورات اسلام برای هر مسأله و مشکلی است و می‌گوید که: هیچ رویدادی نیست مگر اینکه دارای حکمی است. و این گونه عبارات گویای آن است که دیانت مقدسه اسلام، شایستگی اینکه برنامه و طرح عدالت کامله برای روز موعود باشد دارد.

البته این مطلب روشن است که این ادله از زاویه دید اسلام، و بعد از اثبات حقانیت آن است؛ والا اگر بخواهیم از دیدگاه دیگر به آن بنگریم، می‌بایست که ابتدا حقانیت اسلام را اثبات کنیم و بعد مسائل آن را بررسی نماییم. و این بحث

مربوط به جای خود، و مباحث مربوط به اثبات عقائد است.

ممکن است کسی بگوید: پس چرا تعالیم اسلام، پیش از زمان پیامبر اسلام نازل نشده است تا از همان آغاز آفرینش طرح و نقشه کامله برای همه دوره‌ها باشد؟

پاسخ این مطلب از مباحث گذشته به دست می‌آید که در آن زمانها فکر بشر قاصر بوده و نمی‌توانستند آن طرح کامل و آن نقشه نهایی را درک کنند، و پیامبران سابق در راه تربیت بشر کوشیدند تا او را به این درجه از فهم و درک برسانند، و امکان نداشت که خداوند متعال برنامه و طرحی را برای افرادی که توانایی درک و فراگیر آن را ندارند بفرستد، زیرا هیچ گونه اثری بر آن مترتب نبود.

بنابراین می‌باید ما هم اکنون معنای قصور و کوتاهی فکر انسانها را در دوره‌های گذشته نسبت به فراگیری تعالیم اسلامی روشن سازیم. به راستی چنین است که بسیاری از تعالیم اسلام را انسان دوره‌های پیش نمی‌توانست بفهمد و درک کند، به طوری که اگر او را دعوت به آن مسائل و تعالیم می‌کردند دچار شگفتی شده و متحیر می‌گشت، و صرف ایمان آوردن به آنها دشوار بود تا چه رسد به فهم و درک آن، و تا چه رسد به این که بخواهند آن را در جامعه خود پیاده کنند. و کافی است که در این مورد چهار جنبه را بررسی کنیم:

جنبه اول: درجه و سطح عقیده اسلامی درباره توحید خالص خدا و تجرد او به این روشنی و وضوحی که در شریعت اسلام هست در دیگر ادیان الهی وجود ندارد، و این عقیده در گفتار پیامبران در حال تطوّر و دگرگونی بوده و رو به کمال داشته است. و هر پیامبری به اندازه میزان فکر و فهم و اندیشه مردم زمان خود در این باره سخن گفته است.

این مطلب برای کسی که دعوت‌های سلسله پیامبران را بررسی می‌کند، روشن و واضح است.

پیامبران پیش از حضرت موسی - علیه السلام - را می‌بینیم که وقتی درباره

صفات خداوند صحبت می کردند، آن گونه از صفات را متذکر می شدند که در آثار و افعال خداوند ظاهر بود؛ مثل اینکه: «ابر و باران را بر شما می فرستد تا پیاپی بر شما بیارد، و شما را با اموال و فرزندان مدد می رساند، و برای شما باغها و رودخانه ها قرار داده است؛ چه شده است که شما برای خداوند احترامی قائل نیستید، خدایی که شما را در حالت های گوناگون آفریده است. آیا نمی نگرید که چگونه هفت آسمان را روی هم آفریده، و ماه را نورانی و خورشید را همچون چراغی قرار داده است؟!» (۱۵)

و تنها در مورد گفتگو و مباحثه حضرت ابراهیم خلیل - علیه السلام - می بینیم که برای اثبات وجود خداوند و یگانگی او، برهان و دلیلی اقامه کرده است، که نسبت به آنچه در دیانت مقدسه اسلام آمده، بسیط و ساده است.

ما امروزه می بینیم که یهودیان، به گونه ای برای خدا جسم قائل هستند، و مسیحیان نیز به گونه ای به تعدد خداوند معتقد می باشند؛ و می دانیم که این عقائد باطل، به طور قطع و مسلم در دیانت الهی آنان نبوده است و پیامبران الهی چنین مطالبی را نگفته اند، ولی در عین حال در فرمایشات آن پیامبران، چیزی هم که مخالف آن عقاید باشد و یا بطلان آنها را صریحاً اثبات کند، به آنها نرسیده است، و الا ملتزم به این عقائد نمی شدند؛ و معنای آن این است که حضرت موسی و عیسی - علیهما السلام - با صراحت و روشنی، تجرد کامل حق و توحید خالص را به خاطر پایین بودن سطح فکر مردم معاصر خود نتوانستند بیان کنند.

جنبه دوم: اندیشه دعوت جهانی که اسلام برپای دارندگان آن است، بدین گونه نبوده است که ملتها و اقوامی که پایبند مسائل قومی و قبیله ای و تعصبات نژادی و عواطف و احساسات گروهی بوده اند، بتوانند آن را در اندیشه خود راه دهند؛ و لذا در برخی از اقوام همچون یهود، اندیشه "ملت برگزیده خدا" پدید آمده و دعوت پیامبران الهی را مخصوص خود دانستند و دیگر ملتها را محروم از دعوت پیامبران می پنداشته و تنها خود را شایسته پذیرش دستورات و اوامر الهی می دانستند.

جنبه سوم: اندیشه وجود یک حکومت و دولتی منظم و دارای انسجام که رسول خدا - صلوات الله علیه و آله - آن را تأسیس کرد و پیاده کردن آن را به جانشینان حقیقی پس از خود محول فرمود. این اندیشه را ملت‌های پیش از اسلام نمی‌توانستند به هیچ صورت بفهمند. آنها در فضایی اختصاصی و قبیله‌ای می‌زیستند، حتی نظام‌های شاهنشاهی، در آن اعصار - مانند حکومت‌های فراعنه و قیصره - چیزی جز شکل توسعه‌یافته حکومت قبیله‌ای و زمینداری نبود که مدعی بود مالک تمام اراضی و کشاورزان - که در آن زمان اکثر افراد ملت را تشکیل می‌دادند - می‌باشد.

ولذا امکان نداشت که ادیان و شرایع گذشته بتوانند به نحوی نظامی اداری یا حکومتی منظم ایجاد نمایند، بلکه پیامبران و اوصیای آنان سعی داشتند که به صورت فردی ملت‌های خود را رهبری نمایند، و در عین حال که حکومت ظاهری به دست همان کسانی که در آن اعصار بر جامعه مسلط بودند، باقی می‌ماند، برنامه خود را انجام می‌دادند. (۱۶)

جنبه چهارم: ما در دیانت مقدسه اسلام، دقت و نظم خاصی را در فهمیدن احکام و دستورات الهی می‌بینیم؛ هم در عبادات، و هم در معاملات و کیفرها و مسائل اخلاقی؛ به صورتی که امکان نداشت که امت‌های سابق آن را درک کنند. و این مسأله برای هر کس که مختصر مراجعه‌ای به کتاب و سنت داشته باشد و با دیگر کتب آسمانی همچون تورات و انجیل مقایسه کند، روشن است.

بنابر این هرگز امکان ندارد که شریعت تورات و انجیل بخواهد طرح کامل برای اداره جهان باشد، و امت‌های پیشین توانایی درک و اجرای چنین طرحی را مسلماً نداشته‌اند. و با این مقدمه ثابت می‌شود که چرا احکام و قوانین و دستورات

(۱۶) داستان حضرت داوود و سلیمان و قضیه خارج ساختن حضرت موسی بنی اسرائیل را از مصر، و وعده ایجاد یک جامعه نمونه به آنها و ظاهر آیه شریفه «ونريد أن نمنّ على الذين استضعفوا في الأرض» و آیه شریفه «كما استخلف الذين من قبلهم» محکمی استدلال نویسنده بزرگوار ما را از بین برده و جای مناقشه و سؤال را باز می‌کند که بهر صورت سلیمان پیامبر هم از نظامی اداری و تشکیلاتی در اداره مملکت الهی خود برخوردار بوده است. (مترجم)

اسلامی در شرایع قبلی نازل نشده، و چرا از آغاز پیدایش انسان خداوند متعال آخرین دیانت را بر مردم نفرستاد.

نکته دوم:

رسول گرامی اسلام، در زمانی مأمور ابلاغ طرح عدالت کامل جهانی شد که انسانها به پایه مطلوب برای فهم و درک آن رسیده بودند، ولذا رسول خدا - صلی الله علیه و آله - آن طرح و برنامه را به آنها ابلاغ کرد و به آنها نوید استقرار آن عدالت جهانی را داد؛ لکن با کمال تأسف چون شرط دوم آن، که وجود انسانهای تربیت یافته باشد و جود نداشت، آن حضرت خود نتوانست آن طرح را پیاده کند، چنان که تا کنون نیز آن شرط تحقق نیافته است.

بنابر این انگیزه عدم استقرار حکومت عادلانه جهانی در دوران انبیای پیشین، نبود دو شرط بود؛ ولی در پیامبر اسلام یک شرط؛ زیرا که شرط اول را پیامبران خدا به تدریج و با کوشش پی گیر خود ایجاد کرده و انسانها را به پایه درک و رشد فکری رسانده بودند.

ممکن است کسی بپرسد: چطور شد پیامبران که در ایجاد یک شرط موفقیت داشتند و توانستند آن را ایجاد کنند، در ایجاد شرط دیگر توفیقی برای آنها حاصل نشد؟

پاسخ این سؤال را از دو دیدگاه می توان داد:

دیدگاه نخست: پیدایش شرط اول، یعنی رسیدن بشر به پایه و سطحی که بتواند عدالت کامل جهانی را درک کند، به درجاتی آسانتر از شرط دوم است که رسیدن انسان به درجه عالی اخلاص و از خود گذشتگی باشد؛ زیرا تربیت فکر و فرهنگ و بینش یک انسان، کمتر به موانع برخورد می کند و عوامل بازدارنده ای که در سر راه وجدان و فداکاری انسانی وجود دارد، در سر راه بینش و فهم انسانها وجود ندارد؛ شهوتها و هوی و هوسها کمتر جلو درک و فهم علم انسان را می گیرند تا وجدان انسانی را؛ چه بسا اشخاصی که از نظر فهم و شعور و علم در سطح بالایی هستند، لکن در مقام عمل و در دست برداشتن از گناهان و شهوتها

ناتوان، و یا در هنگام فداکاری و ایثار، منفعت طلب و خود خواه می‌شوند. و این طبیعی است که تربیت در مرحله فکر و بینش، زمانی کمتر از تربیت در مقام خودسازی و اصلاح نفسانی را لازم دارد. (بر طبق مثل مشهور: ملا شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل؛ و یا: ملا شدن چه مشکل، آدم شدن محال است. مترجم)

و این طبیعی است که انسان به صرف رسیدن به درجه اول و به اصطلاح، فهمیده شدن و ملا شدن، فوراً در درجه دوم قرار نمی‌گیرد و مدت‌ها کار دارد تا آدمی به حد و درجه دوم برسد.

ولذا ممکن است که انسانیت به حد و پایه مطلوب فرهنگی برسد و از نظر علمی پیشرفتهای چشمگیری بکند و شایسته عرضه شدن و فهمیدن طرح کامل و نقشه نهایی برای اداره جهان بشود، در عین حال که هنوز به پایه مطلوب نسبت به شرط دوم نرسیده باشد و نتواند رهبری و پیشوایی جهان را در ظل رهبری شخص خاتم الانبیاء به دست گیرد.

دیدگاه دوم: انسانها در مرحله وجدان و اخلاص، هر چند هم که تحت تربیت پیامبران پیشرفت کرده باشند، در عین حال به آن حد و پایه مطلوب نرسیده‌اند که بتوان بار مسؤ‌ولیت اجرای عدالت جهانی را بردوش آنها گذاشت؛ زیرا پیاده کردن هر طرحی، مبتنی بر معرفت و شناسایی کامل آن است. وقتی برای شناخت آن به تمام جزئیات و احکام و دستورات، مدت‌ها وقت لازم داشته تا تحت تربیت پیامبران انسانها به آن حد برسند، برای اجرای آن نیز مدت‌ها وقت لازم است که یکایک جزئیات را درک کرده و نسبت به آن پایه اخلاص و فداکاری برسند.

ولذا برای موفقیت آن طرح در روز موعود، می‌بایست که انسانها از لابلای شرایط و برخوردهای معین و معلومی بگذرند و خود را کاملاً با آن طرح منطبق سازند. و از آنجا که این هدف الهی عالی‌ترین هدف و برترین ایده‌ها برای بهتر زیستن انسان است، بر امت اسلامی لازم و واجب است که شرایط پیدایش و تحقق آن هدف را در نظر بگیرد و با در نظر گرفتن آن شرایط به زندگی خود

ادامه دهد.

ما آن شرایط و ویژگیها را می‌توانیم در ضمن چند امر خلاصه کنیم:
 امر اول: قطع شدن وحی و ارتباط انسان به صورت مستقیم با خداوند، پس از رحلت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله.
 امر دوم: پایان یافتن برنامه تحقق موفقیت آمیز شریعت کامل با رحلت آن حضرت و یا نهایتاً با پایان پذیرفتن دوره اول خلافت.
 امر سوم: پایه گذاری شدن حکومت در کشورهای اسلامی، بر اساس مصالح و منافع شخصی حکومتها و سیاستهای تجاوزکارانه و انحرافی.
 امر چهارم: پائین بودن سطح مسائل اخلاقی به صورتی عمومی در بین مردم، که عموماً مصالح فردی و شخصی را بر منافع و اهداف دینی و الهی ترجیح می‌دهند.

هر یک از این امور به تنهایی کافی است که موجب یأس و نومیدی از اجرای اسلام و پیاده شدن تعالیم عدالت بخش آن شود، و لذا است که هر انسانی به طور مداوم نیازمند تقویت اراده دینی خود است که همیشه در مقابل مسائل اسلامی، احساس مسؤولیت کند، که هر قدر بتواند خود را مسؤول و متعهد ببیند، به همان اندازه از این میدان آزمایش و امتحان خدایی موفق و پیروز بیرون آمده است.

لکن این اندازه برای برپایی عدالت جهانی کفایت نمی‌کند، بلکه باید آزمایشی دشوارتر پیش آید تا همگان غربال شوند و حقیقت هر فردی معلوم شود، و آنچه در باطن اشخاص است، به ظاهر آید، و هر آن کس که بیپرده، ادعایی داشته و خود را شایسته برپایی عدالت جهانی می‌دیده، از این میدان آزمایش، رو سیاه بیرون آید.

این آزمایش دشوار الهی، به دو صورت انجام گرفته و امت اسلامی - بلکه عموم انسانها در طول تاریخ - تا کنون با این دو آزمایش دست به گریبان بوده‌اند:
 اول: غیبت و پنهانی حضرت بقیة الله - ارواحنا فداه: این غیبت و پنهانی برای بسیاری از انسانهای نا آگاه و بی اطلاع موجب شک و تردید، بلکه انکار نسبت به وجود مقدس آن حضرت شده است.

دوم: جریان بازدارنده از اسلام: مقصودم از این کلمه جریاناتی است که با اسلام دشمنی داشته و در طی آن جریانات، مردم را از اعتقادات اسلامی بازداشته و باعث خروج از اسلام شده‌اند؛ همچون جریان تبشیر مسیحی استعماری، و تمدن غربی که مبتنی بر اساس مادیت و انکار ماوراء الطبیعه است، و مکتب‌هایی مادیکرا همچون کمونیسم، و مارکسیسم و اگزیستانسیالیسم و دیگر مکاتب مادی که باعث برگرداندن هزاران نفر از اعتقادات اسلامی شده است.

در کنار وجود این دو وضعیت بسیار لغزنده و خطرناک، نگهداری اخلاص و الاکاری بس دشوار، و جهادی سخت و مشکل است، و برای نگهداری آن، کوشش و تلاش بسیاری لازم است؛ تا چه رسد به اینکه کسی بخواهد در مقابل این همه عوامل بازدارنده، بر اخلاص و اعتقاد خود بیفزاید و سطح خود را بالاتر برد. و «آن کس که دینش را حفظ می‌کند همچون کسی است که آتشی را در کف دست نگه داشته است» و افراد با اخلاص در درجه بالا، در نهایت کمی و ندرت می‌باشند. ولی البته اگر مراتب سه گانه یا چهارگانه اخلاص را که سابقاً گفتیم در نظر بگیریم، شاید جمعیت بیشتری را از این مقدار در برگیرد.

این درگیریها و آزمایشها، پیوسته در حال گسترش و فزونی است، و میدانها و شرایط امتحان و آزمایش الهی روز به روز بیشتر و پیچیده‌تر می‌شود، تا آنجا که انسان مجبور می‌گردد دینش را از دست بدهد و از دستورات الهی سرپیچی کند و با تهدیدها و تطمیع‌ها نسبت به تعالیم مذهبی بی‌تفاوت باشد، و شاید در آینده - اگر خداوند فرج و ظهور را مقدر نفرموده باشد - با خطرات و دشواریهای بیشتر از گذشته نسبت به دین و دنیای خود مواجه باشیم.

بنابراین بایستی که هر مسلمانی موقعیت خود را درک کند و میزان دینداری و ایمان خود را بیازماید، و پیش از آنکه به دره هلاکت سقوط کند، درجه اخلاص و ایمان خود را بررسی نماید، و خود را آماده برخورد با هرگونه مشکلی بنماید؛ و با پایداری و جهاد و کوشش در مقابل آنها، به افتخار همگامی در راه ساختن بنای عظیم عدالت کامل جهانی نائل آید.

ممکن است چنین به ذهن برسد که اینکه گفتیم پیدایش ظلم و ستم در آزمایش و امتحان خدایی دخالت دارد، معنایش آن است که خداوند متعال از وجود ظلم راضی است و او خود می‌خواهد که این همه ظلمها و انحرافات در جامعه باشد، و این مطلب برخلاف ادله قطعیته اسلامی است.

این مطلب را از دو دیدگاه پاسخ می‌دهیم که یک دیدگاه را اکنون بررسی می‌کنیم و دیدگاه دیگر را، بعد از آنکه مقدماتش را متذکر شدیم، می‌آوریم. آنچه اکنون می‌گوییم، آن است که دلایل مسلم و محکمی در اسلام داریم که می‌گوید خداوند متعال خواهان ظلم و ستم نیست، بدان معنی که جایز نمی‌داند کسی به دیگری ستم روا دارد و هیچ حکمی که ستم به بار آورد در اسلام نیست، و هیچ گونه ستمی در اسلام جایز نیست بلکه حرام و نامشروع است؛ زیرا این مسأله روشن و بدیهی است که اسلام آمده است تا بشریت را از تاریکی ظلم و ستم به سوی روشنایی عدالت و داد ببرد، بلکه برای عدالت کامل جهانی خطوطی را ترسیم کرده است که در طول تاریخ هیچ مکتب و دیانتی آن چنان ترسیم نکرده است.

و اما به حسب تدبیر تکوینی خداوند در بین مخلوقات خود؛ در آن مرحله هم خداوند که موجودات را آفریده از باب لطف و بخشش بوده است، ولی علل و اسباب را طوری تنظیم نکرده است که امکان ظلم شدن به کسی وجود نداشته باشد و قهراً ریشه ظلم در هر حال کنده شود. زیرا در آن صورت اساساً هیچ گونه ستمی در کره زمین پدیدار نمی‌شد. اما البته در عین حال که به انسانها آزادی داده و جلوی ظلم کردن آنها را به یکدیگر به طور قهری نمی‌گیرد، ظالمین را نسبت به ایجاد ظلم مجبور نیز نمی‌سازد و آنها بر حسب اختیار و اراده خود دست به ظلم و ستم می‌زنند. خداوند امکان عدم ظلم و انجام اطاعت، هر دو را برایشان فراهم آورده و آنها را به هر دو طرف هدایت کرده و راهنمایی نموده، و به آنها فهمانده است که ظلم حرام است، ولی آنان به اختیار خود منحرف شده و به سوء اختیار خود ظلم و ستم می‌کنند، بدون اینکه خداوند متعال را هیچ گونه شرکتی در پدید آمدن ظلم توسط آنان در میان باشد.

بنابر این ظلم را خدا نخواسته و اراده نکرده است، نه به اراده تشریحیه زیرا در شرع آن را حرام کرده است، و نه به اراده تکوینی؛ زیرا مردم را وادار و مجبور به ظلم نکرده است. نهایت آنچه که هست، همان است که خداوند جلو ظلم مردم را نگرفته است، زیرا آنان را مختار آفریده و ظلم از سوء اختیار مردم سر می زند، و این جلوگیری نکردن و آزاد گذاشتن به خاطر دو هدف است:

هدف اول: حفظ اختیار و نفی جبر؛ که با برهان و استدلال ثابت شده است که خداوند مردم را مجبور نمی کند، و اگر بخواهد بالا جبار و قهراً جلو ظلم آنها را بگیرد، دیگر اختیار از بین می رود، و این مسأله روشن است.

هدف دوم: اجرای قانون آزمایش و گزینش، که از سوی یک فرد نسبت به دیگر افراد مفید است و نتیجه بخش؛ «تا آنکه خداوند کاری را که انجام گرفتنی است بگذراند و آن کس که هلاک می شود از روی بینه و دلیل باشد، و آن کس که زندگی می یابد از روی دلیل و برهان زنده باشد». (۱۷)

و همچنین نسبت به عموم افراد جامعه نیز فایده بدهد، به طوری که بزرگترین اثر را در تحقق هدف الهی از آفرینش داشته باشد؛ زیرا آن جامعه ایده آل که مورد آرزوی همگان است، وقتی تحقق می یابد که پیش از آن آزمایشاتی وجود داشته باشد تا در ضمن آن آزمایشات، دومین شرطی که قبلاً متذکر شدیم محقق گردد. در بحثهای آینده، مفصل و مشروحتر در این باره صحبت خواهیم کرد.

نکته سوم: بشارت پیامبر اسلام و ائمه هدی به روز موعود الهی به همانگونه که پیامبران پیشین همگی در نوید و مزده دادن به روز موعود شریک بوده اند، پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله - و جانشینان پاک و معصوم آن حضرت و بسیاری از صحابه و یاران آنان نیز این بشارت را ادامه داده اند، و نوید آنان گسترده تر و مهمتر هم بوده است، زیرا اینان اصل طرح و برنامه را نیز به همراه داشته و به جهانیان عرضه داشته اند و می بایست که

به روشنی نوید پیاده شدن آن طرح را به گوش مردم جهان برسانند؛ زیرا زمان اینان نزدیکتر و متصل به روز موعود می باشد، و از همین جهت مسؤولیت آنان در ایجاد مقدمات و فراهم آوردن شرایط آن روز سنگینتر و مهمتر بوده است. ولذا رسول خدا و جانشینان آن حضرت - صلوات الله علیهم - برای آمادگی ذهنی مردم، روی سه مسأله مهم پافشاری و تأکید فراوانی نموده اند:

مسأله اول: خبر دادن به هدف و مقصود بزرگ خداوند و بشارت دادن به روز موعود که عدالت کامله تحقق می یابد و سراسر گیتی را فرامی گیرد.

در این مورد کافی است که به قرآن کریم بنگریم، و ببینیم که چگونه پرده از راز خلقت برداشته و هدف نهایی آفرینش را بیان داشته است، آنجا که فرماید: «من جن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه مرا بپرستند»^(۱۸) و یا آنجا که فرماید: «خداوند به کسانی که ایمان آورده، و عمل صالح انجام داده اند از بین شماها، نوید داده است که در زمین جانشینشان گردانند...»^(۱۹) و یا آنجا که گوید: «اوست خداوندی که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر تمامی ادیان پیروز گردانند...»^(۲۰) و دیگر آیاتی که در این زمینه وارد شده است.

مسأله دوم: تأکید بر اینکه پیشوای پیروز و موفق برای انجام و تحقق بخشیدن به این هدف بزرگ، وجود مقدس حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - می باشد، چنان که روایات متواتری در این باره از حضرت رسول و ائمه اطهار - علیهم السلام - رسیده است.

اثبات تواتر در این موضوع موکول به جای دیگری است. فعلاً همین اندازه ما را بس است که بدانیم اخبار وارده در این موضوع مورد قبول شیعه و سنی می باشد.

این تأکید به خاطر این بوده است که انسانها، هم از آینده خود کاملاً آگاه باشند، و هم اسم و خصوصیات رهبرشان را کاملاً بدانند؛ زیرا

(۱۸) ذاریات/۵۱ و ۵۶.

(۱۹) نور/۵۵.

(۲۰) توبه/۳۳؛ الفتح/۲۸؛ صف/۶۱.

وضع تدبیر فرد و جامعه در غیبت کبری طبق قواعد کلی/ ۲۸۱

شایسته نیست که بدون خبر و نا آگاهانه ظهور واقع شود و هیچ گونه آشنایی از قبل نباشد؛ و نیز برای این بوده که کسی به دروغ ادعای رهبری نکند و باعث گمراهی مردم نشود، ولو در حدود بسیار اندک و نسبت به دیگر اشخاص، به طوری که در جهت بعدی توضیح خواهیم داد.

مسأله سوم: خبر دادن از رویدادهای جهانی و وقوع ظلم و فساد و انحراف؛ چنانکه اخبار فراوانی در این مورد وارد شده است، و این اخبار، همراه با بیان وظیفه اسلامی هر فردی در مقابل این شرایط است، تا هر فردی با بینایی کامل به وظیفه خود عمل کند و ضرورت ایستادگی و پایداری را در مقابل انحرافات و کژیها بداند. و این خود باعث موفقیت او در این امتحان خدایی باشد و جزء بندگان با اخلاص و آزمایش شده الهی قرار گیرد که به شرف و افتخار شرکت در برپایی و استواری عدالت جهانی در روز موعود نایل می آیند.

و اما آن کس که با امواج انحرافات شناوری کرده و لذا به هر طرف که موج فساد حرکت نموده او را هم با خود برده است، فهمیدن احکام اسلامی برای او چندان اهمیتی ندارد و جزء مردودشدگان در این امتحان الهی خواهد بود.

و از اینجا به روشنی و وضوح، ارتباط تمامی این قضایا را که به امت اسلامی ابلاغ شده است با برنامه ریزی الهی برای تحقق روز موعود درمی یابیم، این ابلاغها برای این بوده که این امت در آماده سازی بیشترین عدد ممکن از افراد مخلص آزموده شده سهیم باشد؛ بدین صورت که با این خبرها از آینده، آمادگی ذهنی کلی برای برخورد با این وقایع برای او فراهم آید و حجت بروی تمام گردد، و حقیقت امر برای فرد مسلمان روشن باشد و در امر دین دارای بصیرت و روشن بینی مخصوصی باشد، و از بین امواج متلاطم انحرافات بتواند راه درست زندگی را پیدا کند، چنانکه مطلوب نیز همین است.

نکته چهارم: کیفیت آماده سازی ذهن مردم برای روز موعود توسط حضرت مهدی (ع) در مباحث گذشته دیدیم که حضرت بقیه الله خود نیز در آماده ساختن ذهن مردم برای روز موعود شرکت جسته و با برنامه ریزیهای مخصوص و برداشتن سه گام مهم به این آماده سازی اقدام فرموده است:

گام اول: اقامه حجت و آوردن دلیل بر وجود مقدس خود با تکرار دیدارها و رویارویی با تعداد زیادی از مردم در ضمن دوران غیبت صغری و غیبت کبری، و با این دیدارها، پایه ایستادگی را در مقابل متکران و کسانی که در وجودش شک و تردید دارند بنا نهاده و بهترین دلیلهای را بر وجود خود به دست یاران داده است.

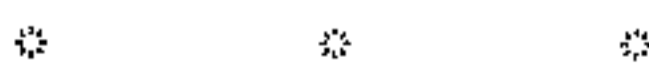
گام دوم: دادن طرحی کامل برای اندیشه غیبت و ظهورش؛ چنانکه این طرح را در بسیاری از دیدارها و تشرفات به خدمت حضرتش در دوران غیبت صغری از آن بزرگوار می شنویم، همچون دیدار با علی بن مهزیار و توقیع حضرت به اسدی. (۲۱)

با این تذکرات شفاهی و کتبی، بینش کافی برای رودررویی با مشکلات و ثبات و پایداری در مسیر تحقق هدف عالی به شیعیان و پیروان خود می بخشد.

گام سوم: تلاش و کوشش در حد مناسب برای برانداختن ظلم و تجاوز به همان گونه که در بخش نخست این کتاب بازگو کردیم.

با این همکاری حضرت در برانداختن ظلم و ستم، یک فرد مسلمان بهتر می تواند در امتحان و آزمایش الهی موفق شود، زیرا موانع و عوامل بازدارنده را حضرت از سر راه او برمی دارد و تا حدودی راه را برای استقرار ایمان و اخلاص بازتر می کند تا شخص بهتر بتواند طبق اخلاص عمل کرده و دیگران را نیز تبلیغ نماید.

بنابراین وجود مقدس حضرت بقیة الله - ارواحنا فداه - در هر یک از این سه گام و سه برنامه، خود در مسیر همان برنامه ریزی کلی خدایی برای تحقق روز موعود حرکت می کند، همان گونه که امامان پیشین و اجداد بزرگوار آن حضرت حرکت کرده بودند. چگونه این چنین نباشد، و حال آنکه او پیشوای بزرگ الهی است که برای روز موعود ذخیره شده است.



جهت چهارم: اهمیت رهبری در برنامه‌ریزی الهی

در این باره در چندین نکته می‌شود بحث کرد:

نکته اول: لزوم وجود رهبر در هر نهضت

برای هر نهضتی رهبری لازم است، و برای هر دولتی رئیس و فرماندهی. در طول تاریخ هر حرکتی که موفقیتی کسب کرده، دارای رهبری پیشرو بوده که توانسته آن نهضت و حرکت را به پیش ببرد. این مسأله، یک مسأله مسلم و حتمی است، به طوری که می‌توان گفت که محال است حرکتی و جنبشی در جامعه بدون وجود یک رهبر و پیشوا ایجاد شود، هر چند که حرکت، کند و جنبش ضعیف باشد. زیرا جامعه - به هر شکلی که باشد - از تعدادی افراد تشکیل شده است که هر یک دارای نظر و رأی ویژه‌ای مخصوص به خود است، و این جامعه اگر بخواهد به هدف و مصلحتی واحد برسد و مصالح حال و آینده خود را به دست آورد، جز با وجود یک فرد یا گروهی که رهبری را به دست گرفته و جامعه را با خود حرکت دهند میسر نیست، تا چه رسد که یک حرکت، داعیه اصلاح جهان و پیاده کردن عدالت و صلح جهانی را داشته باشد و بخواهد بر کلیه افراد بشر حکومت کند و همگی را تحت یک فرمان، و مطیع یک مرکز فرماندهی بنماید.

ما امروز دولتهای بزرگ و کوچک را می‌بینیم که علی‌رغم نظامات تشکیلاتی و دقت آنها در مسائل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی برای رهبری و اداره گوشه‌ای از عالم و سرزمین محدود به خودشان، در مرور زمان، ناتوانی و نارسائیهای آن دولتها آشکار گشته و هر یک به جای این که منافع توده‌های مردم خود را در نظر گیرند، به نفع طبقه حاکمه کار کرده و منافع هیئت حاکمه را در نظر گرفته‌اند. اینان چگونه می‌توانند رهبری جهان را در دست گیرند و مصالح عامه بشریت را رعایت نمایند؟!!

بنابر این برای اینکه هدف و مقصود نهایی خداوند از آفرینش، جامعه تحقق به خود پیوشد، می‌بایست شخصیتی را که از تمام جهات، شایستگی رهبری دارد

به وجود آورد، تا زمام امر را در روز موعود به دست گیرد، و بر طبق همین فلسفه است که باید حضرت مهدی - علیه السلام - وجود داشته باشد.

نکته دوم: اثبات شایستگی حضرت بقیة الله (عج) در رهبری نهضت جهانی تردیدی نیست در اینکه رسول اکرم و بعد از آن حضرت ائمه معصومین - علیهم السلام - شایستگی رهبری جهانی را داشته‌اند. این مطلب را به طور مختصر در اینجا با ذکر دو مقدمه اثبات کرده و تفصیل بحث را به جای مناسب خود واگذار می‌کنیم.

مقدمه اول:

هر شخصی که خداوند متعال برای رهبری تعیین می‌کند، باید توانایی انجام آن را داشته باشد، زیرا قبیح است که خداوند شخصی را که نسبت به انجام این وظیفه مهم، توانایی ندارد برای آن برگزیند. مثلاً اگر خداوند پیامبری را برای هدایت و رهبری یک شهر می‌فرستد، باید توانایی ادای این مسؤولیت را نیز به او عطا فرموده باشد. و هر گاه که مأموریت هدایت یک منطقه وسیعی را به او واگذار می‌کند، به همان اندازه باید توان و قدرت به او بدهد.

بنابراین ممکن نیست که بدون اعطای قدرت، شخصی را مأمور انجام کاری کند بلکه این فرد، یا پیش از مأموریت خود دارای آن قدرت و توان لازم هست، و یا اینکه بعد از سپردن مأموریت، خداوند این قدرت را به او می‌بخشد؛ به هر صورت در هنگام انجام مأموریت از کاملترین شایستگی و توان برخوردار است.

مقدمه دوم:

دعوت پیامبر اسلام، یک دعوت جهانی است، همان گونه که مسؤولیت‌های قانونگذاری وابسته به رهبری آن حضرت نیز پیچیده و بسیار بزرگ است.

بنابر این مسلم است که خداوند متعال آن شایستگی کامل را برای دعوت و دولت پهناور جهانی، به حضرت رسول عنایت فرموده است؛ و از آنجا که ائمه معصومین - علیهم السلام - نیز از سوی خداوند تعیین گشته‌اند تا جانشین آن

وضع تدبیر فرد و جامعه در غیبت کبری طبق قواعد کلی/ ۲۸۵

حضرت باشند و بعد از رحلت آن بزرگوار زمام امور مردم را در دست گیرند و امام و پیشوای جامعه باشند، لذا می‌بایست که خداوند متعال آن شایستگی لازم را به آنها نیز داده باشد.

و به همین دلیل می‌گوییم که این قابلیت و شایستگی در وجود مقدس حضرت مهدی - ارواحنا فداه - وجود دارد؛ چه از دیدگاه مقام امامت که دارای ویژگیهای دیگر امامان بوده، چه از دیدگاه جانشینی رسول خدا در دوره آخر الزمان که بر طبق عقیده تمام مسلمانها از سوی آن حضرت بدان مقام برگزیده شده است.

پس به هر صورت آن بزرگوار شایسته رهبری جهان بوده و می‌تواند با گسترش دعوت، و وسعت دایره مسؤولیتش، عدالت را در سراسر گیتی برقرار سازد و به هدف نهایی خداوند از آفرینش جامعه عمل بیوشاند و تحقق بخش غرض و هدف مقدس الهی باشد.

نکته سوم: هماهنگی غیبت حضرت بقیة الله (عج) با برنامه ریزی الهی غیبت و پنهانی حضرت می‌بایست با آن برنامه ریزی کلی الهی هماهنگی داشته باشد، زیرا وقتی اراده خداوند بر این تعلق گرفت که پیشوای امت اسلام، وجود مقدس حضرت بقیة الله محمد بن الحسن العسکری - علیه السلام - باشد، چنان که عقیده شیعه و گروهی از اهل سنت این است - برای تحقق این غرض می‌بایست برنامه ریزی طوری باشد که از آن حضرت برای روز موعود نگهداری شود و از رسیدن هر گونه گزند به او جلوگیری به عمل آید.

بنابراین اگر بگوییم که حضرت در همان زمان ظهور متولد می‌شود، این مطلب برخلاف عقیده‌ای است که با دلایل فراوان ثابت کرده‌ایم، و اگر بگوییم که پیش از فرارسیدن آن زمان، حضرت متولد می‌شود، می‌بایست که آن حضرت در اختفا و پنهانی به سر برد تا از دسترس دشمنان به دور باشد، تا آن هنگام که فرمان ظهورش برسد و آشکار گردد؛ و این است معنای غیبت.

اگر کسی بگوید: ممکن است حضرت در زمانی جلوتر از هنگام ظهور متولد شود و بعد از مدتی بمیرد و بعد خداوند به هنگام ظهور او را زنده کند.

در جواب می‌گوییم: این مطلب از چندین جهت باطل است:
اولاً: این فرضیه‌ای است که هیچ کس قائل به آن نشده و بر خلاف عقیده
تمام مسلمانها است، ولذا باطل است.

ثانیاً: ما اگر نظریه اختفای بدن را بپذیریم، از نظر اعجاز، زندگی بعد از
مرگ، از آن "پنهانی" بهتر و مناسبتر نیست. و اگر در مسأله غیبت، خفا
و پنهانی عنوان را در نظر گرفتیم، این نظریه از پیشنهاد مرگ و زنده شدن مجدد،
مناسبتبر و نزدیکتر به واقعیت و طبیعتی‌تر است، چنان که در گذشته این مطلب را
بررسی کرده و دانستیم و دیدیم که قانون معجزات، هر گونه معجزه‌ای را در جایی
که راه طبیعی داشته باشد منکر است و لزومی برای انجام آن نمی‌بیند.

ثالثاً: اگر این فرضیه را بپذیریم زیان بزرگی را پذیرفته‌ایم، و آن عبارت
است از تکامل رهبر و پیشوا در خلال دوران غیبت؛ زیرا ائمه معصومین فراتر از
درجه عصمت، باز هم مسیر تکامل را می‌پیمایند. و اگر فرض کنیم که حضرت از
دنیا رفته و به هنگام ظهور مجدداً زنده می‌شود، فوایدی که در دوران غیبت برای
تکامل آن حضرت وجود دارد، از دست داده‌ایم. بنابراین هدف اصلی از غیبت
حضرت، نگهداری و حفظ جان و سلامتی آن حضرت است و در برنامه‌ریزی
کلی الهی، غیبت حضرت نیز پیشینی شده است.

ممکن است چندین مسأله دیگر را نیز - که همراه با غیبت در آن
برنامه‌ریزی سهمی دارند - در نظر بگیریم:

(۱) تکامل و رشد رهبر بعد از مقام عصمت به درجات کمالی که شایستگی
رهبری را در درجه‌ای بالاتر و گسترده و ژرف و عمیقتر می‌سازد، تا بتواند عدل و
داد را در پهنه گیتی مستقر سازد. (در این باره مفصلاً بحث خواهیم کرد.)

(۲) مطلبی که در قسمت اول کتاب بررسی کردیم، که در این دوره حضرت
دست به کارهای مهمی می‌زند تا امت را از نابودی نجات داده، درهای خیرات و
برکات را به روی آنها بگشاید، و در نتیجه بر تعداد افراد با‌اخلاص و آزمایش
شده می‌افزاید تا در ساختن جامعه موعود با او شریک بوده و او را کمک کنند.

(۳) حوادث و رویدادهای دوران غیبت، در ایجاد شرایط ظهور سهمی به

سزا دارند و همان رویدادها است که امت اسلامی را به پایه درک و احساس مسؤلیت بزرگ خود می‌رساند. (در گذشته این مطلب توضیح داده شد.)

۴) در امتداد این دوره، امت اسلامی به اهمیت وجود پیشوای خود پی برده و می‌فهمند که زمام امر آنان در دست او است و از کلیه کارهای آنها آگاه است. این آگاهی موجب رشد معنوی افراد می‌شود و روح تصمیم‌گیری را در آنها ایجاد کرده بر استواری آنان می‌افزاید و از این طریق بر تعداد افراد با اخلاص و آزمایش شده افزوده می‌شود.

۵) ژرفتر شدن اندیشه اسلامی در فهم و برداشت از کتاب و سنت، چه در بخش عقائد و چه در قسمت احکام اسلامی، تا اذهان آماده و استعدادها، هر چه بیشتر برای پذیرش دستورات حضرت مهدی شکوفا گردد. ما این رشد و تکامل فکری را پیوسته در مجامع علمی اسلامی می‌بینیم که هر روز مباحثی تازه و نو، و مطالبی دقیق و ارزنده از قرآن مجید و روایات معصومین استخراج کرده و به جوامع علمی به ارمغان می‌آورند. این مباحث نیز در برنامه‌ریزی کلی الهی نقشی به‌سزا دارند. در مقابل این نهضت و رشد علمی اسلامی، پیچیدگی هر چه بیشتر مسائل زندگی، شعله‌ور شدن آتش ظلم و جهت‌گیریهای سرسختانه‌ای در مقابل اسلام و مسلمین را مشاهده می‌کنیم، که از پیشرفت سریع رشد اسلامی جلوگیری می‌کنند. این حالت نیز خود در برنامه‌ریزی الهی سهمی فراوان دارد.

ممکن است چنین به ذهن برسد که با توجه به آنچه در آغاز بحث گفتیم که در ابتدای نزول قرآن و ابلاغ دیانت مقدسه اسلام به مردم، جوامع بشری به آن پایه از درک و فهم رسیده بودند که بتوانند اسلام را درک کنند و بفهمند، دیگر چه نیازی به این رشد و تکامل فهم و درک وجود دارد؟

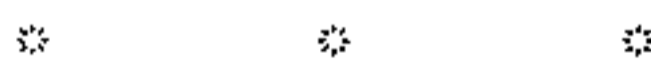
پاسخ این سؤال آن است که: ما اقلاً این احتمال را می‌دهیم که فهم و درک نظریه عدالت آشکار جهانی در بین مردم دارای سطوح مختلف باشد، که پایین‌ترین سطح آن در آغاز شروع اسلام بوده و بالاترین درجه‌اش به هنگام ظهور حضرت بقیة الله و تشکیل دولت واحد جهانی آن حضرت خواهد بود، و از صدر اسلام تا کنون پیوسته درجات فهم و کمالات انسانها بالاتر رفته، تا به عالیترین درجه‌اش در روز موعود برسد، که همان درجه دقت و ژرف اندیشی در معارف

اسلامی است، که اگر آن معارف در صدر اسلام به طور روشن و صریح بیان می‌شد، کسی آنها را نمی‌فهمید.

این مسأله را گرچه در اینجا به صورت یک احتمال آوردیم، ولی در نوشته دیگری از این مجموعه، دلائلی بر اثبات آن خواهیم آورد.

بنابراین، این ژرف‌نگری و دقت نظر، بزرگ‌ترین اثر را در درک طرح و برنامه کامل عدالت در شکل جدید آن که پس از ظهور اعلان می‌شود دارا می‌باشد.

البته به این نکته نیز باید اشاره کنیم که رشد فکری و دقت نظر نمی‌تواند تنها عامل و انگیزه منحصر به فرد برای پیاده شدن عدالت جهانی باشد، بلکه جنبش‌های علمی و پیشرفتهای فرهنگی دیگر ملت‌ها و گروه‌ها نیز در ایجاد زمینه برای روز موعود مؤثر می‌باشد. زیرا طرف مقابل و مخاطب حضرت بقیة الله تنها جامعه اسلامی نمی‌باشند، بلکه حضرت با دیگر ملت‌ها نیز سرو کار دارد و آنان را به سوی هدف خود که اسلام باشد دعوت می‌کند، و دولت و حکومت خود را در تمامی پهنه گیتی مستقر می‌سازد. علاوه بر اینکه پیشرفتهای علمی و فرهنگی در دیگر ملت‌ها، هماهنگی فعالی در ایجاد فردای روشن و آینده مترقی انسانی دارد؛ فردایی که اگر از امروز شرایط پیشرفت و آمادگی برای آن ایجاد نشده باشد، دیگر فردا برای آن برنامه دیر شده و فایده‌ای ندارد. بنابراین دوران غیبت از این جهت نیز در برنامه‌ریزی کلی الهی سهیم می‌باشد.



با در نظر گرفتن مطالب فوق، برداشتی کافی از برنامه‌ریزی الهی و آزمایش و اختبار خدایی که بشریت با آن دست به گریبان است نمودیم، و مقصود ما از عنوان بحث که گفتیم قواعد عمومی در اسلام مقتضی آن است که ظلم فراگیر شود و انحرافات در جوامع بشری فزونی یابد همین است. در آینده روایاتی را نیز در این زمینه ذکر خواهیم کرد.

جنبه دوم:

نصوص و روایاتی که گویای ویژگیهای آینده می باشد، و خصوصیات زمانه و مردم آن را که تا چه اندازه پایبند دین و مذهب می باشند و احساس مسؤولیت و درک مذهبی تا چه پایه است بازگو می کند؛ و سرنوشت توده های منحرف و انسانهای فاسد و تبهکار، و کیفرهایی را که خداوند برای آنها در نظر گرفته است، مشخص می سازد

در این کتاب، گرچه بیشتر به روایاتی استناد کرده ایم که معتقدان به حضرت غیبت حضرت مهدی - علیه السلام - نقل کرده اند، لکن چون دیگر مذاهب اسلامی نیز در این باره روایاتی را نقل کرده اند، بهتر است از آنها نیز روایاتی بیاوریم تا احاطه به آنها نیز پیدا کنیم.

برای رعایت اختصار، اگر در دو کتاب صحیح مسلم و صحیح بخاری، درباره حادثه و رویدادی روایتی وجود داشت از آن دو کتاب نقل کرده، و در صورت وجود نداشتن در آنها، از دیگر کتب صحیح اهل سنت روایتی را متذکر می شویم؛ و روایات وارده از ائمه - علیهم السلام - را نیز به آنها ضمیمه می کنیم؛ البته از کتابهای قدیمی و مدارک هر چه نزدیکتر به زمان ائمه - علیهم السلام -، و اگر نمی خواستیم رعایت اختصار را بکنیم، می بایست در هر رویدادی که نقل می کنیم دهها روایت و حدیث بیاوریم، ولی لزومی برای نقل آن همه روایات متکرره ندیدیم؛ زیرا با مراجعه به دو کتاب صحیح اهل سنت - صحیح بخاری و مسلم - و کتب قدیمی شیعه، دیگر نیازی به سایر کتب نیست. با در نظر گرفتن دیدگاه مذکور می بایست در چندین جهت بحث کرد.

جهت اول:

اخباری که از مشکلات و سختیها و فساد و تبهکاریهای زمانه به طور

مطلق بحث می کند و حادثه‌ای معین و مشخص را متذکر نمی شود؛ و آنها بر چندین قسم می باشد:

قسم اول:

روایاتی که دلالت می کند بر پر شدن زمین از ظلم و جور؛ و این مضمونی است که به طور مستفیض بلکه متواتر^(۱) بین شیعه و سنی نقل شده است، گرچه مسلم و بخاری از ذکر آن خودداری کرده اند.

ابو داوود به طور مکرر این روایت را نقل کرده است، یک بار با لفظ: «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا»، و بار دیگر با لفظ: «لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدَّهْرِ إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَبَعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا»، و بار دیگر با لفظ «المَهْدِيّ مَنِي... يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا»، روایت کرده است.^(۲)

در کتاب «الصواعق المحرقة»^(۳) از احمد و ابو داوود و ترمذی و ابن ماجه روایتی را با عبارت دوم سنن ابو داوود آورده است، و از ابو داوود و ترمذی نقل کرده است: «لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدَّيْنِيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ... يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا.»

و از طبرانی روایت کرده است: «فَيَبْعَثُ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ عِترَتِي أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا...»

و از رویانی و طبرانی نقل کرده است^(۴): «المَهْدِيّ مَنِي... يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا.»

بدین مضمون، روایات بسیاری نقل شده و در کتب و مصادر حدیثی پخش است، و نویسندگان حدیث در مجموعه‌های حدیثی خود آورده اند، مانند

(۱) مستفیض و متواتر، استفاضه و تواتر؛ دو اصطلاح در علم حدیث می باشند. مستفیض روایتی است که تعداد راویان آن در هر طبقه بسیار باشند، لکن به حدّ تواتر نرسیده باشد. (مترجم)

(۲) سنن ابو داوود ۴۲۲/۲.

(۳) الصواعق المحرقة ۹۷/.

(۴) الصواعق المحرقة ۹۸/.

وضع تدین فرد و جامعه در دوران غیبت کبری طبق روایات/ ۲۹۱

شبلنجی در "تورالابصار"، صبان در "اسعاف الراغبین"، شبراوی در "الاتحاف"، ابو نعیم اصفهانی در "الاربعین"، سبط ابن الجوزی در "تذکره"، کمال الدین ابن طلحه در "مطالب السؤل"، احمد در "مسند"، حاکم در "مستدرک"، سیوطی در "العرف الوردی"، و دیگر مجموعه‌های حدیث اهل سنت.

و اما کسانی که در بین شیعیان، متذکر این حدیث شده‌اند، بیش از حد شمارش هستند و هر کس که خواسته در زمینه مسائل اعتقادی و در بحث مهدویت و قائمیت حدیثی را نقل کند، متذکر این مضمون شده است.

مقصود از کلمه ظلم، انحراف از جاده و صراط عدالت اسلامی است، و مثل آن کلمه جور است که میل و تمایل از راه باشد. گفته می‌شود: «جار عن الطريق؛ ای: مال».

این تمایل، از دیدگاه رسول خدا - صلوات الله علیه و آله - که این جمله را فرموده‌اند، یعنی تمایل و روی گرداندن از تعالیم اسلامی و عدالت راستین، چه در سطح فرد و چه در سطح اجتماع.

حدیث به طور صریح و روشن، گویای آن است که زمین پیش از ظهور حضرت بقیة الله در روز موعود، پر از ظلم و جور می‌شود، و این همان معنایی است که بر طبق قواعد عامه گفتیم که بیشتر افراد مردم در اثر آزمایش و امتحان خدایی از راه راست منحرف می‌شوند به طوری که شکل کلی حکومت حاکم بر افراد بشر، چه نظام فردی و چه اجتماعی، به طوری است که با تعالیم اسلامی متناقض و متباین است، بدون اینکه افراد شایسته، هر چند که زیاد هم باشند، اثری مهم در تغییر نظامات منحرف فردی و اجتماعی داشته باشند. و این چیزی است که قابل انکار نیست و پیوسته در جوامع بشری به چشم خود می‌بینیم.

پس درود خدا بر تو ای رسول گرامی اسلام، که از این رویدادها خبر داده‌ای. و سلام خداوند متعال بر تو ای حضرت مهدی که تمامی این اوضاع را تغییر داده و به قسط و عدل کامل برمی‌گردانی، و اوضاع را بر طبق هدف و مرام و برنامه‌ریزی کلی الهی دگرگون می‌سازی.

قسم دوم:

روایاتی که بر کثرت آشفتگیها و زیادتی در گیریها و نابسامانیها دلالت دارد.

اینگونه روایات را گروه بسیاری از راویان و حدیث نویسان شیعه و سنی روایت کرده‌اند، از جمله نویسندگان زیر:

(۱) بخاری از حضرت رسول - صلوات الله و سلامه علیه و آله -:

«زمان نزدیک می‌شود، کارها کم می‌گردد، خود خواهیها و کینه توزیها گسترده می‌شود، فتنه و آشوبها پدید می‌آید...» (۵)

(۲) بخاری از رسول خدا - صلی الله علیه و آله -:

«به زودی فتنه‌هایی خواهد آمد، آن کس که بنشیند، بهتر است از آن کس که به پا خیزد و قیام کند...» (۶)

این روایت را مسلم با اسناد دیگری نیز نقل کرده است. (۷)

(۳) بخاری از رسول خدا - صلی الله علیه و آله -:

«من جایگاه فرود فتنه‌ها را در خانه‌های شما، همچون جای ریزش باران می‌بینم...» (۸)

بخاری برای این روایت اسناد متعدد نقل کرده است.

(۴) نعمانی از حضرت صادق - علیه السلام - در ضمن حدیثی طولانی، از

«فتنه‌ها و آشوبهای گمراه کننده و حشتزا» خبر داده است. (۹) و نیز از حضرت

امام محمد تقی - علیه السلام - روایت کرده که آن حضرت فرموده است:

«قائم - علیه السلام - قیام نمی‌کند، مگر در هنگامی که ترس شدیدی بر

مردم سایه افکننده باشد و زلزله‌ها و فتنه و بلا مردم را دربر گرفته

باشد...» (۱۰)

معنای فتنه:

در لغت عرب، فتنه چندین معنی دارد، که بر حسب اختلاف آن معانی،

این احادیث را می‌توان به چندین گونه معنی کرد، گرچه می‌شود همه را به یک

(۵) صحیح بخاری ۶۱/۹.

(۶) صحیح بخاری ۶۴/۹.

(۷) صحیح مسلم ۱۶۸/۸-۱۶۹.

(۸) صحیح مسلم ۱۶۸/۸-۱۶۹.

(۹) غیبت نعمانی ۱۵۳.

(۱۰) غیبت نعمانی ۲۳۵.

معنی نیز برگرداند که شامل همه بشود.

معنای اول: آزمایش و اختبار؛ اصل این کلمه از ریشه «فتنت الفضة والذهب» گرفته شده است، وقتی که نقره و طلا را با آتش ذوب می کنند تا خوب را از بد جدا سازند. و کلمه "فتن" به معنای احراق و سوزانیدن است، و آیه شریفه قرآنی که می فرماید: «يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ»^(۱۱) از همین ریشه گرفته شده است، یعنی: روزی که آنان در آتش سوخته می شوند.

مؤید این مطلب که فتنه بدین معنی است، روایتی است که نعمانی از حضرت موسی بن جعفر - علیه السلام - روایت کرده است، که حضرت در ضمن تفسیر آیه شریفه «الْمُ أَحْسِبُ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكَوَأَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»^(۱۲) فرموده است: «يُفْتَنُونَ كَمَا يُفْتَنُ الذَّهَبُ» و سپس فرمود: «يَخْلَصُونَ كَمَا يَخْلَصُ الذَّهَبُ»^(۱۳) که فتنه را به معنای خالص سازی و جدا کردن قرار داده اند.

اگر این معنی را از کلمه فتنه در نظر گیریم، روایاتی را که دلالت بر کثرت فتنه می کند، باید به روایات امتحان و اختبار ملحق ساخته و در ضمن آنها بیاوریم؛ زیرا فتنه در این روایات همان معنی تمحیص و پاکسازی را می دهد و آن خالص شدنی که در روایت آخر ذکر شده است همان پیروزی و موفقیت در سرانجام این تمحیص و امتحان است.

معنای دوم: کفر و گمراهی و گناه؛ "فاتن" یعنی: کسی که از راه حق گمراه می کند. "فاتن" اسم شیطان است. "فتن الرجل" یعنی: شخص را از امر حقی که بر آن بود، جدا نمود. و در آیه شریفه «وإن كادوا لَيُفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِیْنَا إِلَيْكَ»^(۱۴) به همین معنی آمده است، یعنی: همانا نزدیک بود که تو را از راهی که به تو وحی کرده بودیم، دور سازند و منحرف کنند.

حال اگر فتنه را به این معنی بگیریم، این گونه روایات را می توانیم به

(۱۱) ذاریات / ۵۱۳.

(۱۲) عنکبوت / ۲.

(۱۳) غیبت نعمانی / ۲۰۲.

(۱۴) اسراء / ۷۳.

روایات گویای پدید آمدن ظلم و جور ملحق سازیم و در ردیف آنها قرار بدهیم. معنای سوم: اختلاف مردم در آرا و افکار، مؤید این مطلب روایتی است که نعمانی در حدیث گذشته از حضرت جواد الائمه - علیه السلام - نقل کرده که حضرت در آنجا فرموده است: «وَفْتَنَةٌ وَبَلَاءٌ يَصِيبُ النَّاسَ وَطَاعُونَ وَسَيْفٌ قَاطِعٌ بَيْنَ الْعَرَبِ وَاخْتِلَافٌ شَدِيدٌ فِي النَّاسِ وَتَشْتَّتْ فِي دِينِهِمْ وَتَغَيَّرَ فِي حَالِهِمْ»^(۱۵) حال اگر بدین معنی باشد، این گونه روایات را باید در ردیف روایات تشتت افکار قرار بدهیم.

معنای چهارم: قتل و کشتار؛ به همین معنی در آیه شریفه «إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا»^(۱۶) آمده است، یعنی: اگر ترسیدید که شما را بکشند کسانی که کافر گشته‌اند.^(۱۷)

و با این معنی، این روایات در ضمن احادیث مربوط به پدید آمدن هرج و مرج و کشتار که در آینده آنها را نقل خواهیم کرد وارد می‌شود.

صحیح آن است که تمام این معانی را می‌توان به یک معنی ارجاع داد، و یا اینکه بگوییم تمام این معانی را، این احادیث دربردارد؛ زیرا امتحان و آزمایش خداوندی - که معنای اول بود - در جایی بیشتر نتیجه بخش است که کفر و بی‌دینی - که معنای دوم بود - در آنجا زیاد باشد، و کفر و بی‌دینی و انحراف، هیچ‌گاه در یک فکر و مذهب مشخص و واحد نیست، بلکه بیشتر در جایی است که اختلاف و تناقض اندیشه‌ها و افکار باشد - و این معنای سوم بود - و با وجود اختلافات و درگیریهای فکری، خونریزی و قتل پدید می‌آید و کشتار به دنبال دارد - و این معنای چهارم بود. و لذا تمامی این معانی، در اخبار و روایات آمده است، چون ارتباط و وابستگی زیادی بین آنها وجود دارد، چنانکه به زودی مفصلاً بحث خواهیم کرد.

(۱۵) غیبت نعمانی / ۲۳۵.

(۱۶) نساء / ۱۰۱.

(۱۷) توضیح معانی مختلف «فتنه» از لسان العرب نقل شده است.

قسم سوم:

روایاتی که دلالت بر فریاد و اندوه مردم از سختیهای زمانه و دلگیری شدید از اوضاع و احوال می کند.

۱) از جمله این روایات، حدیثی است که بخاری با اسناد خود از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - نقل می کند که فرمود:

«ساعت (قیامت) فرانمی رسد مگر آنکه وضع به جایی برسد که اگر شخصی از قبر کسی عبور کند، بگوید: ای کاش من جای او بودم!» (۱۸)

مسلم نیز با همین عبارت این روایت را نقل کرده است. (۱۹)

۲) مسلم از حضرت رسول روایت کرده است که حضرت فرمود:

«سوگند به کسی که جانم در دست اوست، دنیا تمام نمی شود مگر آنکه مردی بر قبری عبور کند و حسرت او را بخورد و بگوید: «ای کاش من جای صاحب این قبر بودم!» او به کسی بدهکار نیست (ویا کیفری بر دوش او نیست که چنین آرزوئی می کند؛ و این سخن او تنها به خاطر) بلا و سختی (عمومی است که بر اوضاع حاکم است).» (۲۰)

شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از حضرت صادق - علیه السلام - روایت کرده است که مؤمنان در دوران غیبت «سختی و ناراحتی شدیدی و بلائی طولانی و ترس و وحشتی فراوان» خواهند دید. (۲۱)

این مطلب روشن و واضح است که فریاد و آرزوی مرگ وقتی است که انسان با مشکلات و سختیهایی در یک جامعه منحرف روبرو می شود؛ انحرافی که به نوبه خود در برنامه ریزی کلی الهی نقشی به سزا دارد. بنابراین وجود چنین حالتی، از نتایج همان برنامه ریزی کلی الهی است، و این خود دارای دو نتیجه و بازتاب است:

اول: ناامیدی از قوانین و نظریات حاکم بر جهان بعد از اینکه به تجربه

۱۸) صحیح بخاری ۷۳/۹.

۱۹) صحیح مسلم ۱۸۲/۸.

۲۰) صحیح مسلم ۱۸۳/۸.

۲۱) کمال الدین ۳۳۵.

ثابت شد که آن نظریات و اندیشه‌ها جز بر مشکلات چیزی نیفزوده‌اند.
دوم: آرزوی آینده‌ای با عدالت و داد که همه این مشکلات را حل کند و سختیها را از بین ببرد، چنانکه این بحث را در بخش چهارم از مراتب اخلاص در گذشته گفتیم، و این احساس و درک بهترین تضمین برای همکاری و پشتیبانی از نهضت جهانی حضرت می‌باشد.

و ما اگر به واقعیت‌های تاریخی بنگریم، می‌بینیم که امت اسلامی، به ویژه شیعیان و پیروان ائمه - علیهم السلام - در طول تاریخ خود با انواع و اقسام درگیریها و آشفتگیها دست به گریبان بوده‌اند، تا آنجا که یکی از شعرای دوران بنی عباس در توصیف آن زمان چنین گفته است:

– ما به خدا سوگند در زمانی زشت و دشوار به سر می‌بریم، که اگر آن را در جایی ببینیم، فریاد برمی‌آوریم.

– مردم از بد حالی در وضعی به سر می‌برند که شایسته و سزاوار است بدان کسی که می‌میرد تهنیت و تبریک گفته شود.

بزرگترین سختی و دشواری که انسانیت دچار آن شده است، آن ستم و طغیانی است که برخی از انسانها از جانب دیگران با آن روبرو می‌گردند، و اینکه اکثریت توده‌های مردم از نیروهای ستمگر تجاوز کار جهانی در خوف و وحشتند. و در این زمان بزرگترین ناراحتی انسانیت، ترس از برخورد و انفجار سلاحهای اتمی است که بر فرض شروع جنگ جهانی سوم، دیگر کسی را باقی نخواهد گذاشت، همگی از بین می‌روند، نه کسی باقی می‌ماند که پیروز و برنده جنگ باشد، و نه کسی شکست خورده و مغلوب.

به هر حال، احتمال دارد که سختیها و دشواریها از آنچه الان هست نیز بیشتر شود و رو به فزونی گذارد، به ویژه درباره مؤمنین با اخلاص و در جوامع اسلامی؛ زیرا فقط آنان هستند که در مقابل انحرافات و تجاوزات ایستادگی می‌کنند، و بزرگترین تسلی و دلگرمی آنان در اعتقاد به حضرت مهدی - ارواحنا فداه - است با آن برکات و عنایات گسترده و آینده بزرگ و روشنش؛ عَجَلُ اللَّهِ فرجه الشریف.

قسم چهارم:

روایاتی که بر وجود حیرت و سرگردانی در افکار و عقائد دلالت دارد. همچون روایتی که از حضرت امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - نقل شده که آن حضرت در ضمن فرمایشاتی که درباره حضرت ولّی عصر - ارواحنا فداه - داشته چنین فرموده است:

«برای او حیرت و غیبتی است که گروهی در آن دوره گمراه گشته و گروهی دیگر هدایت می‌یابند.» (۲۲)

حضرت علی، حیرت و سرگردانی را به حضرت مهدی نسبت می‌دهند، بدان جهت که این حیرت مردم، از غیبت آن حضرت ناشی شده است، و اگر در بین مردم می‌بودند، این سرگردانی برای مردم نبود.

البته ممکن است برای حیرت معانی دیگری نیز در نظر گرفت که یک یا همه آن معانی مقصود باشد:

۱) حیرت در عقائد دینی؛ در اثر برخورد با امواج باطل و بی‌اساسی که به خاطر نادانی و زمینه خالی فکری مردم در آنها تأثیر می‌گذارد و افراد معمولی را از راه منحرف می‌کند.

۲) سرگردانی نسبت به عقاید دینی؛ بدان معنی که وقتی مردم با افکاری مخالف برخورد می‌کنند و شبهات و اشکالات به آنها گفته می‌شود، نسبت به عقائد دچار سرگردانی می‌شوند که کجا بروند و شبهات خود را در کجا حل کنند تا راه راست خود را حفظ کنند.

۳) حیرت و سرگردانی درباره خود حضرت؛ بدان معنی که طول غیبت حضرت، موجب شک و تردید مردم درباره آن حضرت می‌شود، چنانکه امروزه شاهد این تردید و شک در بین مسلمانان می‌باشیم. روایاتی که در آینده خواهیم دید گویای این مطلب می‌باشند.

۴) سرگردانی در جهاد واجب در زمان غیبت و بدون داشتن رهبر و فرمانده؛ چرا که مؤمنان از سویی در این زمان در این مورد احساس وظیفه

می نمایند ولی از سوی دیگر در عین حال تأسف می خورند از اینکه به پیشوا و رهبر بزرگی که آنها را به پیروزی می رساند دسترسی ندارند.

به هر حال تمامی این معانی در برنامه ریزی کلی الهی سهیم می باشد، و می بایست به خاطر غیبت حضرت در بین مردم به وجود آید تا موجب امتحان و آزمایش گردد، و کسانی را که در سطح بالایی از اخلاص و ایمان هستند بالاتر ببرد، و آن را که کفر و تبہکاری پیشه خود ساخته است فروتر بفرستد. و همین است مقصود امیر المؤمنین - علیه السلام - که فرمود: «گروهی گمراه شده و گروهی دیگر هدایت می یابند.»

قسم پنجم:

روایاتی که دلالت بر وقوع هرج و مرج و آشفتگی می کند. این گونه روایات بسیار زیاد است، و تا اندازه ای که من جستجو کرده و یافته ام، فقط راویان اهل سنت آنها را روایت کرده اند، و در کتب شیعه تحت این عنوان و بدین مضمون روایتی نقل نشده است.

بخاری تعدادی از این روایات را نقل کرده است (۲۳)، گاهی با این لفظ که: «پیش از وقوع قیامت روزگاری خواهد بود که در آن جهالت (در همه جا) منزل می گیرد - تا آنجا که گوید: - و هرج و مرج زیاد می شود.» برای این روایت چندین سند نقل کرده است. و بار دیگر به لفظ «پیش از رسیدن قیامت ایام هرج و مرج است» روایت کرده است. مسلم روایت کرده است:

«فضیلت عبادت در دوران هرج و مرج، همچون هجرت به سوی من است (یعنی به سوی پیامبر اکرم).» (۲۴)

افراد دیگری همچون ترمذی، و ابن ماجه، و احمد، و حاکم مضامینی را که بر همین معنی دلالت می کند نقل کرده اند، ما بر همانچه در صحیحین بود اکتفا می کنیم.

(۲۳) صحیح بخاری ۶۱/۹.

(۲۴) صحیح مسلم ۲۰۸/۸.

مقصود از کلمه "هَرَج" به فتح "هاء" و سکون "راء" یکی از دو امر است:
اول: در هم ریختن و آشفتگی که به قتل و کشتار منجر شود، که در زمان ما با جنگهای گروهی و یا درگیریهای خیابانی تطبیق می‌کند، با گرفتاریها و ناامنیهایی که همراه دارد. کتب لغت این معنی را برای هرج تأیید می‌کنند.
دوم: به معنای کشتن گرچه با اضطراب و آشفتگی همراه نباشد، چنانکه از ظاهر برخی از روایاتی که بخاری نقل کرده (۲۵) فهمیده می‌شود، که در آن احادیث، هرج به قتل تفسیر شده است. البته این احتمال وجود دارد که تفسیر از خود راوی باشد.

ولی بهتر همان است که اخبار و روایات را به همان معنای اول ارجاع دهیم که معنای دوم نیز در ضمن معنای آن وجود دارد و مندرج است؛ زیرا در آن روایات چنین آمده است که: «در آن دوره هرج زیاد می‌شود؛ و هرج، قتل است»، بنابراین در آن دوره کشتار زیاد است و زیادتی کشتار جز با اضطراب و آشفتگی همراه نیست، لکن انطباق هرج بر قتل فردی و کشتن یک نفر، چندان درست نیست.

و اما وابسته بودن این هرج به قیامت و اینکه جزء نشانه‌ها و علامات قیامت باشد، این مطلب به مقصود ما ضرر نمی‌رساند؛ زیرا مقصود آن است که این کارها پیش از قیام قیامت انجام می‌گیرد، گرچه در زمانی طولانی پیش از آن باشد، و این معلوم و روشن است که هر چیزی که پیش از ظهور حضرت مهدی واقع شود، پیش از قیامت خواهد بود و خواه ناخواه از نشانه‌ها و شرایط قیامت نیز محسوب خواهد شد. و قبلاً متذکر شدیم که هر گونه فساد و انحرافی که در روایات از وجود آنها خبر داده‌اند، مربوط به دوران غیبت حضرت بقیة الله -عجل الله تعالی فرجه الشریف- است. از این مطلب به طور اجمال می‌گذریم و ارائه برهان و دلیل را به آینده موکول می‌کنیم.

در روایت مسلم از رسول اکرم -صلی الله علیه و آله وسلم- چنین

آمده بود: «عبادت در هرج، همچون هجرت به سوی من است.»
علاوه بر این معنای ظاهری، معنای عمیق و گسترده‌ای برای این عبارت وجود دارد که - ان شاء الله - در ناحیه و جهت سوم همین فصل بازگو خواهیم کرد.

این بود بخش عمده‌ای از روایاتی که به طور مطلق دلالت بر فساد زمانه می‌کرد بدون اینکه حادثه و رویداد ویژه‌ای را متذکر شود، و از این مجموعه با در نظر گرفتن حدود اصل استحکام و سختگیری سندی که قبلاً یاد آوری شد؛ آنچه که به دست می‌آید معنایی عمومی برای شیوع فساد و انحراف و نافرمانی نسبت به دستورات اسلامی است؛ بلکه کثرت اخبار و جزئیاتی که به طور تفصیل در آنها آمده است، به قرینه قواعد کلی گویای این مطلب می‌باشد که کلیه این مفاسد و انحرافات و هرج و مرج و کشت و کشتارها در برنامه ریزی کلی الهی دخالت داشته و برای انجام وعده الهی مؤثر و سهیم می‌باشند.

* * *

جهت دوم:

اخبار و روایاتی که دلالت می‌کنند بر وقوع رویدادهای معین و مخصوصی که از ضلالت و گمراهی مردم به بار می‌آید.

قسم اول:

اخباری که دلالت بر پیدایش و گسترش جهل در جامعه اسلامی دارد. از این جمله است:

(۱) بخاری از حضرت رسول نقل می‌کند:

«از جمله علائم قیامت آن است که علم از بین می‌رود و جهل و نادانی جایگزین می‌شود.» (۲۶)

(۲) در حدیث دیگر چنین نقل کرده است:

وضع تدین فرد و جامعه در دوران غیبت کبری طبق روایات/ ۳۰۱

«علم اندک، و جهل پدیدار می‌شود.» (۲۷)

۳) و در جای دیگر چنین نقل کرده است:

«پیش از وقوع قیامت، روزگاری است که علم از بین می‌رود، و جهل و نادانی منزل می‌گیرد.» (۲۸)

۴) در جای دیگر از حضرت رسول نقل می‌کند:

«دانش جمع گشته و فتنه و نادانی آشکار می‌شود و هرج زیاد می‌گردد.» (۲۹)

مسلم نیز چندین عبارت به همین مضمون را در فصلی مخصوص این مطالب آورده است (۳۰) که نیازی به ذکر آنها نیست، و دیگران نیز مانند: ابن ماجه و ترمذی و احمد، آنها را نقل کرده‌اند.

مقصود از برطرف شدن علم، آن است که از بین مردم رخت برمی‌بندد، و تعداد دانشمندان و دانشجویان کم می‌شود. و مقصود از علم، همان علوم اسلامی و مسائل مذهبی است، چنانکه مقصود از آشکار شدن و منزل گرفتن جهل، گسترش جهل و نادانی نسبت به افکار اسلامی در بین افراد جامعه است.

در تعبیر به رفع علم و جمع کردن بساط دانش، این توضیح نهفته است که این امر به خدای تبارک و تعالی مستند است، همچنانکه متقابلاً در روایت استقرار جهل و گسترش آن به ساحت مقدس او نسبت داده نشده است. همچنانکه حضرت ابراهیم خلیل فرمود: «وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينُ»: «و هنگامی که بیمار گشتم، اوست که بهبودیم می‌بخشد» (۳۱) و نگفت: اوست که مرا مریض می‌کند و شفا می‌دهد، چنانکه گفت: «وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ»: «و آن کسی که او مرا خوراک می‌دهد و سیراب می‌سازد.» (۳۲)

(۲۷) صحیح بخاری ۳۱/۱.

(۲۸) صحیح بخاری ۶۱/۹.

(۲۹) صحیح بخاری ۳۱/۱.

(۳۰) صحیح مسلم ۵۸/۸.

(۳۱) شعرا ۷۹/۱-۸۰.

(۳۲) شعرا ۷۹/۱-۸۰.

به هر حال نسبت دادن این عمل به خداوند، گاهی به توسط بندگان خدا است، که منحرفین، مؤمنین را وادار به سکوت می‌کنند و نمی‌گذارند احکام خداوند به گوش مردم برسد؛ و گاهی با عمل مستقیم خداوند است که دانشمندان و علما تدریجاً از دنیا می‌روند و تعداد دانشجویان کم می‌شود، و نسلهای آینده دچار کمبود عالم و دانشمند می‌شوند، و زمینه از تفکر و اندیشه اسلامی خالی می‌شود.

و در همین زمینه، بخاری (۳۳) از حضرت رسول روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

«خداوند علم را از بندگان نمی‌گیرد، لکن با از بین بردن علما، علم را از بین آنها می‌برد. و وقتی که دیگر دانشمندی باقی نگذاشت، مردم زمامدارانی جاهل و نادان برای خود برگزینند، از آنان سؤال کنند و آنان از روی نادانی فتوی دهند؛ خود گمراه باشند و دیگران را هم گمراه کنند.»

و این مسأله از چیزهایی است که وجدان ما حکم می‌کند که اتفاق افتاده، و با قاعده کلی و برنامه‌ریزی الهی نیز منطبق است، و با روایاتی که درباره پیدایش دانشمندان بد و بی‌تقوی آمده است، دارای یک مضمون و معنی است. همچنین در اثر جریان کلی گسترش فساد و تباهی و دوری مردم از تعالیم اسلامی، طالبان علم نیز کار تعلیم را رها می‌نمایند. و این امر به نوبه خود دوری افزونتری را از تعالیم اسلام به بار می‌آورد، و به همین ترتیب با ادامه این تأثیر و تأثر دو جانبه روز به روز علم و دانش بیشتر از جامعه رخت برمی‌بندد.

قسم دوم:

روایاتی که بر تشنت آراء و اختلاف انگیزه‌ها و خواسته‌ها و فزونی دعوت‌های باطله و مکتب‌های انحرافی دلالت دارد:

(۱) ابن‌ماجه در کتاب سنن روایت کرده است:

«به زودی فتنه و تفرقه و اختلافی خواهد بود.» (۳۴)

(۳۳) صحیح بخاری ۱/۳۶۱.

(۳۴) سنن ابن‌ماجه ۲/۱۳۱۰.

وضع تدین فرد و جامعه در دوران غیبت کبری طبق روایات/ ۳۰۳

(۲) و نیز روایت کرده است:

«دعوت کنندگانی بر درهای جهنم ایستاده‌اند، و هر کس به آنها پاسخ مثبت بدهد او را به درون جهنم پرت کنند.» (۳۵)

مثل همین روایت را مسلم نیز در کتاب صحیح روایت کرده است. (۳۶)

(۳) و نیز ابن ماجه روایت کرده که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - فرموده است:

«از جمله چیزهایی که بر امت خود می‌ترسم پیشوایانی گمراه کننده می‌باشند.» (۳۷)

(۴) و نیز فرموده است:

«با یکدیگر مفاخره خواهید کرد، و سپس به یکدیگر حسادت خواهید ورزید، و سپس به یکدیگر پشت خواهید کرد، و سپس نسبت به هم خشمگین و کینه‌توز خواهید شد...» (۳۸)

(۵) نعمانی از حضرت صادق - علیه السلام - روایت کرده است:

«دوازده پرچم شبیه به هم برافراشته خواهد شد، که از یکدیگر قابل تمیز نیست.» (۳۹)

(۶) صدوق نیز در کمال الدین این روایت را آورده است. (۴۰)

(۷) نعمانی نیز از حضرت باقر - علیه السلام - در ضمن حدیثی که فساد جامعه را توصیف می‌فرمایند، این خصوصیات را برای آن زمان نقل کرده است: «و اختلاف شدیدی در بین مردم، و پراکندگی در دینشان، و دگرگونی در حالاتشان.» (۴۱)

(۸) شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت کرده است از ابوسعید خدری، و

(۳۵) سنن ابن ماجه ۲/۱۳۱۷.

(۳۶) صحیح مسلم ۶/۲۰.

(۳۷) سنن ابن ماجه ۲/۱۳۰۴.

(۳۸) سنن ابن ماجه ۲/۱۳۲۴.

(۳۹) غیبت نعمانی ۱۵۳.

(۴۰) کمال الدین ۳۴۷.

(۴۱) غیبت نعمانی ۲۳۵.

او از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - که فرموده است:

«شما را بشارت می‌دهم به حضرت مهدی که در امت من برانگیخته می‌شود در حالی که مردم دچار اختلاف و زلزله‌ها می‌باشند، زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد...» (۴۲)

این حدیث را ابن حجر در الصواعق (۴۳) با لفظی نزدیک به همین لفظ از احمد و ماوردی نقل کرده است.

این مضمون همچون مضمون قبل، با قاعده کلی و برنامه‌ریزی الهی مطابق است، و بیانگر شکلی دیگر از ظلم و فساد است؛ زیرا اختلاف آراء و پراکندگی عقائد از روشنترین اشکال ظلم و انحراف، و از لوازم و پیامدهای آن است و این حالت در تمام زمینه‌های سیاسی و مذهبی و اقتصادی، در تمام دوره‌های زندگی بشر وجود داشته است. یک جامعه منحرف، همیشه در درون خود دچار تجزیه و کشت و کشتار داخلی بوده و به انحراف خود ادامه می‌داده است.

و اما دعوت‌کنندگان و مبلغین بدکار و پیشوایان گمراهی هم که چه بسیار در تاریخ وجود داشته و دارند. در دوران خلافت‌های اسلامی به عنوان مبلغین و طرفداران اسلام در کنار بساط خلافت جلوه‌گری کرده، و تا زمان ما نیز همواره امثال آنان موجود بوده‌اند. در گذشته به صورت گروه‌هایی همچون قرامطه و اسماعیلیان به نام اسلام مبلغان آن افکار انحرافی شدند، و در زمان ما نیز به تعداد زیاد و به طور آشکار بر سر راه مسلمین نشسته مردم را به مکاتب انحرافی و مرام‌های وابسته به اجانب همچون بهائیت و قادیانی‌گری و اکثر فرقه‌های متصوفه دعوت می‌کنند. ولذا می‌بینیم آنچه در روایات آمده است، واقعیت داشته و هزاران مصداق برای آن می‌توان یافت، و می‌بینیم که چگونه پیروان خود را به پرتگاه جهنم افکنده‌اند؛ به این معنی که زمینه‌ساز خروج آنان از اسلام حقیقی گشته‌اند که مستوجب عقوبت و کیفر الهی است.

(۴۲) غیبت شیخ طوسی / ۱۱۱.

(۴۳) الصواعق / ۹۹.

قسم سوم:

اخباری که دلالت می‌کند بر اینکه مردم درباره خود حضرت مهدی اختلاف نظر پیدا می‌کنند، و به خاطر طولانی شدن دوران غیبت و دوری مردم از آن حضرت، دچار ادعاهای انحرافی و حقه بازها و گمراه کنندگان می‌شوند.

در این باره از ائمه -علیهم السلام- روایات بسیاری نقل شده است، ولی اهل سنت در این باره چیزی نقل نکرده‌اند؛ زیرا با افکار و عقاید آنان که قائل به غیبت کبری برای حضرت نیستند منافات دارد.

(۱) از آن جمله روایت شیخ صدوق است در کتاب کمال الدین از حضرت باقر -علیه السلام- در ضمن حدیثی که حضرت را به پیامبران دیگر تشبیه می‌فرمایند، تا آنجا که فرموده است:

«و اما شباهت آن حضرت به حضرت عیسی -علیه السلام- اختلافی است که درباره آن حضرت می‌شود، تا آنجا که عده‌ای می‌گویند: به دنیا نیامده است، و گروهی دیگر می‌گویند: مرده است، و جمعی گویند: کشته و به دار آویخته شده است...» (۴۴)

(۲) و نیز در همان کتاب روایت کند از حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین -علیه السلام- در ضمن حدیثی که آن حضرت می‌فرمایند:

«و اما شباهت او به حضرت عیسی، اختلافی است که مردم درباره او می‌کنند.» (۴۵)

(۳) نعمانی از حضرت باقر -علیه السلام- روایت کرده است که:

«همانا برای قائم -علیه السلام- دو غیبت است، در یکی از آن دو غیبت درباره آن حضرت گویند: از بین رفته است و معلوم نیست در کدام درّه بسر می‌برد!» (۴۶)

(۴) و نیز از حضرت صادق -علیه السلام- روایت کرده است با لفظ:

«مرده یا هلاک شده است، در کدام درّه بسر می‌برد.» (۴۷)

(۴۴) کمال الدین/ ۳۲۷.

(۴۵) کمال الدین/ ۳۲۲.

(۴۶) غیبت نعمانی/ ۱۷۳.

(۴۷) غیبت نعمانی/ ۱۵۷.

(۵) شیخ صدوق در کمال الدین از حضرت صادق - علیه السلام - روایت کرده است:

«همانا به خدا سوگند، امام شما برای مدتی از دیدگان شما پنهان می‌شود و شما در این دوره در بوته آزمایش قرار خواهید گرفت، تا آنجا که گفته می‌شود: مرده است یا نابود شده و یا در کدام دزه بسر می‌برد؟! در حالی که چشمهای مؤمنین برای او اشکبار است.» (۴۸)

(۶) ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی نیز در کتاب کافی در این باره روایات متعددی را تحت عنوان "باب فی الغیبه" آورده است.

واضح و روشن است که تمام این امور در برنامه‌ریزی کلی الهی برای آزمایش و امتحان بندگان و مؤمنان مندرج و پیش بینی شده است زیرا طول عمر بیشتر از اندازه معمول و طبیعی، خود یکی از موجبات شک و تردید برای مردم است، که اگر دلیل قطعی بر بقای حضرت بقیه‌الله نبود و برای ما ثابت نشده بود که خداوند متعال برای تحقق هدف نهایی خود این برنامه را تنظیم کرده است که آن حضرت عمری طولانی داشته باشد، شک و تردید در بقای حضرت چندان بی‌مورد نبود. ولذا کسی که در اصل مذکور دچار تردید باشد، و یا به مادیگرایی گرایش داشته باشد، بقا و غیبت حضرت مهدی - علیه السلام - برای او محل تأمل و تردید خواهد بود.

و به هر حال، گرچه ما نمی‌توانیم به تمام معتقدان و مدعیان مسائل گوناگونی که در روایات درباره حضرت مطرح شده دست پیدا کنیم و همه آنان را شناسائی نماییم، ولی در هر حال اختلاف مردم درباره آن حضرت در خلال دوران غیبت کبری عملاً تحقق یافته است.

و اما آن موارد اختلاف که در روایات آمده است. چهار نظریه می‌باشد:

قول اول: آن حضرت متولد نشده است؛ مقصود از این کلمه آن است که حضرت عسکری از دنیا رفت و فرزندی از او باقی نماند. در تاریخ غیبت صغری

وضع تدین فرد و جامعه در دوران غیبت کبری طبق روایات / ۳۰۷

انگیزه پیدایش این عقیده را شناختیم که چگونه عقیده رسمی دربار خلافت عباسی بعد از حضرت عسکری بر این مطلب قرار گرفت و موجب گردید که جعفر کذاب روی تمام اموال و ماترک حضرت عسکری - علیه السلام - دست بگذارد و تصرف کند.

و اما این عقیده که حضرت مهدی اصلاً متولد نشده است و در آینده متولد خواهد شد و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد، این مطلب عقیده برادران اهل سنت مامی باشد، که با وجود پذیرش اصل اعتقاد به ظهور حضرت مهدی و هماهنگی با عقیده شیعیان در باره برپایی دولت حقه حضرت مهدی، معتقدند که آن حضرت در آینده متولد خواهد شد.

قول دوم: آن حضرت متولد شده، ولی از دنیا رفته است. طرفداران این عقیده به دو گروه تقسیم شده‌اند:

گروه اول: کسانی که گمان می‌کنند حضرت محمدبن الحسن العسکری - علیه السلام - از دنیا رفته و مرده است. برخی از متأخرین طرفدار این نظریه‌اند، همچون شیخ محمدبن احمد سفارینی اثری حنبلی، در کتاب لوائح الانوار البهیه، وی در این کتاب گوید:

«و اما پندار شیعیان که اسم آن حضرت محمدبن الحسن، و او فرزند امام عسکری می‌باشد سخنی بی‌په‌وده است، زیرا محمدبن الحسن مرده و از دنیا رفته، و ارث او را جعفر عمویش برده است.» (۴۹)

این قول را مصادر و مدارک تاریخی ابتدایی تمام فرق اسلامی مردود دانسته و آن را نفی کرده‌اند. و اما تاریخ نویسان شیعه همچون شیخ نعمانی و شیخ صدوق و شیخ طوسی و شیخ مفید و کسانی که در خط آنها حرکت کرده و با آنها هم عقیده بوده‌اند، همچون مسعودی و یعقوبی، وضعیتشان در این مسأله روشن است؛ زیرا آنان ولادت و غیبت حضرت مهدی را به صراحت اثبات کرده و همچون دیگر دانشمندان شیعه در این باره سخن گفته و اظهار نظر کرده‌اند و

جز این امکان نداشته است که چیزی بگویند؛ زیرا این مسأله از ضروریات مذهب بوده است.

لکن تاریخ نویسان متقدم اهل سنت همچون طبری و ابن اثیر و ابن خلکان و ابن الوردی و ابوالفداء، و از متأخران همچون ابن العماد و زرکلی و دیگران، اینان به ولادت حضرت تصریح کرده و از پنهانی و غیبت حضرت نام برده و گفته‌اند بر طبق عقیده شیعیان، مهدی منتظر اوست و صاحب سرداب می‌باشد، و هیچ‌یک از اینان به مرگ آن حضرت اشاره‌ای نکرده‌اند.

و چگونه می‌توانند این سخن را بگویند، بعد از آنکه ما در کتاب تاریخ غیبت صغری به‌طور گسترده این مطلب را اثبات کردیم، که حضرت از بسیاری از پیروان و شیعیان خود پنهان شده و غیبت اختیار کرده است، تا چه رسد به دیگر افراد؛ ولذا در این دوره به صورت بریده و جدای از هم، اخبار و اطلاعاتی از آن حضرت به دست آمده است به طوری که حتی برخی از اوقات از دسترسی به هر گونه اطلاعی از سوی آن حضرت ناامید می‌شدند؛ ولذا چگونه می‌توانستند مدعی مرگ آن حضرت بشوند و بگویند که آن حضرت مرده است، مگر اینکه به دروغ و تزویر مطلبی را اشاعه دهند؛ ولذا هیچ کس در این باره سخنی نگفته و مطلبی ننوشته است، و این مطلب برای هر کس که به کتب و مدارک تاریخی مراجعه کند، واضح و روشن است.

و اما متأخران همچون سفارینی که در سال ۱۱۱۴ هـ متولد شده است (۵۰)، این گونه افراد، ریزه‌خوار خوان پیشینیان خود می‌باشند و نمی‌توانند خبر تازه‌ای داشته باشند، و اگر با گفتار متقدمین سخنی معارض بگویند از آنان پذیرفته نمی‌شود و می‌بایست که سخن متقدمان را برگفتار آنها ترجیح داد. بنا بر این اشخاصی همچون سفارینی، باید عهده‌دار اثبات سخن خود باشند و برای حرف خود دلیل بیاورند. و اما اینکه جعفر کذاب دست روی ارث حضرت عسکری گذاشته است، این تصرفی مباح و مشروع نبوده است، و تفصیل این مطلب را در کتاب غیبت صغری نگاشته‌ایم.

گروه دوم از معتقدان به مرگ حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - کسانی هستند که ادعا کرده‌اند حضرت ظاهر شده و کارش را انجام داده و دوره‌اش پایان پذیرفته است. اینان پیروان مدعیان مهدویت می‌باشند که عده‌ای از آنان با شمشیر قیام کرده، یا مردند، و یا کشته شدند و پیروانشان دیگر در انتظار کسی نیستند.

ولی باید بدانیم که این گونه گروه‌ها با مرگ رهبر و پیشوایان منقرض شده و اثری از آنان باقی نمی‌ماند و نمانده است؛ زیرا نمی‌توانند افکار خود را به نسل‌های بعد از خود منتقل کنند؛ و با مرگ پیشوا و عدم موفقیت او در برنامه‌های جهانی خود، کذب و دروغش روشن شده و همه می‌بینند که ظلم و فساد از دنیا رخت برنسته و عدل و داد جایگزین نشده و احکام اسلامی اجرا نمی‌شود.

ما و همه مسلمانها به کسی به عنوان مهدی معتقد هستیم که این کارها را انجام دهد، و وقتی دیدیم این مدعی مهدویت در طول دوران زندگی خود نتوانست به این اهداف جامه عمل بپوشد، یقین پیدا می‌کنیم که او کاذب و دروغگو می‌باشد.

قول سوم: آنچه که روایات بر آن دلالت می‌کند، آن است که عده‌ای می‌گویند آن حضرت کشته، و یا به‌دار آویخته شده است.

ما کسی را نیافتیم که این سخن را بگوید، مگر آنچه را که ممکن است پیروان مدعیان مهدویت معتقد شوند که پیشوایشان کشته، و یا به‌دار آویخته شده است و بگویند مهدی به‌دار زده شده و یا کشته شده است. (۵۱)

قول چهارم: شک و تردید در اینکه آن حضرت در کجا به‌سر می‌برد، و در چه بیابانی راه می‌پیماید.

اگر مقصود از این عنوان پنهانی و ناآگاهی از مکان حضرت است، این مطلب واضح و روشن است؛ زیرا معنای غیبت حضرت همین است. ولی این

(۵۱) بایه و بهائیه بعد از آنکه سید علی محمد باب در تبریز به‌دار آویخته شد، معتقد شدند که

قائم اسلام را به‌دار زده‌اند، و این حدیث شریف درباره آنها مصداق پیدا کرد. (مترجم)

معنی برخلاف ظاهر روایاتی است که می‌گفت: حضرت مرده و هلاک گشته و معلوم نیست در کدام دژه به سر می‌برد؛ زیرا مقصود از ظاهر این عبارات آن است که او در بعضی از دره‌ها و بیابانها از دنیا رفته است.

ما کسی را که قائل به این سخن باشد و یا این احتمال را بدهد نیافتیم، علاوه بر اینکه این سخنی است بسیار دور از احتمال و ذهن مردم؛ زیرا کسانی که معتقد به غیبت حضرت مهدی می‌باشند، آن راناشی از اراده و قدرت خداوند دانسته و طبق برنامه‌ریزی کلی الهی می‌دانند، همان گونه که خداوند وجود مقدس آن حضرت را در طول دوران بسیار دراز غیبت از تمام خطرات حفظ کرده، در آینده نیز نگهداری فرموده و از هر گونه بلایه و آفتی حفظ خواهد کرد تا در رستاخیز بزرگ برای اقامه عدل و داد، برنامه و هدف الهی را بر آورده سازد. (۵۲)

و شاید این دو سخن اخیر - قول سوم و چهارم - در سالهای آینده پدید آید، مخصوصاً که اگر دوره غیبت صدها و یا هزاران سال دیگر - خدای ناکرده - بخواهد طول بکشد.

قسم چهارم:

روایاتی که بر انحراف حکام و فرمانروایان ممالک اسلامی و فسق و فجور آنان و انحرافشان از تعالیم اسلامی دلالت می‌کند.

(۱) یکی از روایاتی که به طور واضح و روشن گویای این حقیقت می‌باشد، روایتی است که مسلم در کتاب صحیحش از حضرت رسول - صلوات الله علیه و آله - روایت کرده است، که آن حضرت فرموده است:

«بعد از من پیشوایانی خواهند آمد که به هدایت و راه من هدایت‌نگشته و به سنت من رفتار نمی‌کنند، و به زودی در بین آنان مردانی به پا خواهند خاست که دل‌هایشان قلوب شیاطین است در بدنهای انسانی.» (۵۳)

(۵۲) با توجه به توضیحی که در مورد معنای روایت در پاورقی بحث اول تمهید آغاز کتاب آمد، طرح مطالب اخیر تحت عنوان قول چهارم و جهی نخواهد داشت. (مترجم)

وضع تدین فرد و جامعه در دوران غیبت کبری طبق روایات/ ۳۱۱

(۲) و همو نیز روایت کرده است:

«بعد از من خود خواهیهای شدید و اموری دیگر پیش خواهد آمد که آنها را نمی‌پسندید و ناخوش دارید.» (۵۴)

(۳) شیخ صدوق در کتاب کمال الدین حدیثی را از رسول خدا - صلوات الله علیه و آله - نقل کرده است، که در آن حضرتش در پاسخ سؤال از هنگام ظهور حضرت مهدی فرموده است:

«خداوند به من وحی کرد که ظهور هنگامی خواهد بود که علم از بین رفته و نادانی آشکار شود... و فرمانروایان کافر گشته و زمام امور به دست تبہکاران باشد و همکاران و همیاران آنان ستمگران، و اندیشمندان و متفکران و صاحب نظران آنان فاسقان و زشتکاران باشند.» (۵۵)

(۴) و در حدیث دیگری از قول امیر المؤمنین - علیه السلام - چنین آمده است:

«و هوی و هوسها را پیروی کرده، و خونریزی را سبک بشمرند، حلم و بردباری را ضعف و ظلم را مباحات و فخر بدانند، فرماندهان، تبہکاران؛ و وزیران، ستمگران باشند.» (۵۶)

(۵) و در حدیث دیگری از حضرت صادق - علیه السلام - نقل شده است:

«و دیدی که فرمانروایان با کافران نزدیک شده و از نیکوکاران به دور باشند، و دیدی که والیان در احکام و قضاوتها رشوه بگیرند و به استقبال افزون طلبی روند.» (۵۷)

(۵۴) صحیح مسلم ۱۷/۶.

(۵۵) کمال الدین ۲۵۱/.

در جمله «اذا رفع العلم و ظهر الجهل» که قبلاً نیز این مضمون در ضمن فصل مستقلاً توضیح داده شد، احتمال دیگری نیز هست و آن این است که بگوئیم هنگامی که علم بالا رود و اوج گیرد و تمام آنچه بشر نمی‌دانسته و فکر می‌کرده که می‌داند آشکار گردد، و جهل او از حال ترکیب به بساطت برسد و بداند که نمی‌داند، این دوره دوران شکوفائی علم و بالا رفتن سطح علوم مردم است که در این صورت مقصود از علم و جهل، علم و جهل به تمام مسائل و حقائق زندگی باشد. و در عین حال منافات ندارد که در همین حالت حکومتها فاسد و فاسق باشند، چنانکه این وضع را امروز می‌بینیم. (مترجم)

(۵۶) منتخب الاثر ۴۲۷/ از کتاب الخرائج و الجرائح.

(۵۷) منتخب الاثر ۴۲۹/.

این مطلبی است که با واقعیت موجود موافقت داشته و با قواعد عمومی و آنچه که مقتضی آزمایش الهی است، تطبیق می‌کند. و اما موافقت با قواعد عمومی و امتحان خدایی به اعتبار دو امر نزدیک به هم است:

امر اول: فرمانروایان معمولاً از فرزندان همین مردم منحرف معمولی بوده، و نتیجه همین تعلیم و تربیت انحرافی می‌باشند؛ زیرا از همان اوان رشد و دوران کودکی در محیطی دور از دین و مذهب بسر برده، و مانند سایر کسانی هستند که تحت همین تربیت انحرافی پرورش یافته‌اند. ولذا می‌بینیم که همان انحرافات موجود را که معمول بوده و در جامعه فاسد یافته‌اند، دارا می‌باشند؛ اگرچه در سبک و شیوه انحراف و تباهی ممکن است تغییر و دگرگونی پدید آورند.

بدین ترتیب به دشواری می‌توان تصور کرد و احتمال داد که از انسان منحرف پرورده جامعه منحرف، فرمانروایی عادل و عامل به حق و تحقق بخش احکام اسلام، به دست آید؛ و بلکه باید گفت فسق و تبهکاری حکام و دستیارانشان مولود طبیعی انحراف اجتماع و فساد و نابسامانی آن می‌باشد.

امر دوم: انحراف حکومتها در ازدیاد و فزونی ظلم و ستم در جامعه مؤثر بوده و بیشتر موجب دوری طرفداران حق و حقیقت از صحنه جامعه می‌باشد، و این خود محکی دیگر برای آزمایش سخت و دشوار خدایی می‌شود، چنانکه مقتضای آن برنامه‌ریزی کلی الهی همین است.

و اما موافقت آن با آنچه در خارج واقع گشته، بدین جهت است که تاریخ به روشنی گویای این حقیقت است که بعد از دوران نخستین خلافت در کشورهای اسلامی، اوضاع حکومت در این کشورها سه مرحله را طی کرده و گذرانده است: (۵۸)

مرحله نخستین: حکومت اسلامی منحرف تحت فرماندهی پادشاه گزنده

(۵۸) البته طی این دوران و تحمل این حکومتهای سه گانه نتیجه همان دوران نخستین خلافت (منهای دوران خلافت ظاهری حضرت امیرالمؤمنین) است ولذا آن خلافت نخستین را می‌توان ریشه این سه دوره حکومت منحرف دانست. (مترجم)

وضع تدبیر فرد و جامعه در دوران غیبت کبری طبق روایات / ۳۱۳

– که رسول خدا از وجود چنین فرمانروایانی با این عنوان خبر داده است – اداره می‌شود، که خلفای اموی و عباسی و عثمانی را می‌توان مصداق این نوع حکومت دانست. (۵۹) اینان با اینکه زمام امر جامعه اسلامی را تحت عنوان خلیفه اسلامی و به نام مذهب در دست داشتند، و فرض بر این بود که می‌بایست مروجان اسلام و نگهداران شریعت باشند، خود عاملی مخرب برای دین و مذهب بودند و فقط ریاست و حکومت و مصالح مادی و شخصی خود را در نظر می‌گرفتند، و اصول و احکام اسلامی را زیر پانهاده به دست فراموشی سپردند. ما در کتاب تاریخ غیبت صغری در این باره توضیح بیشتری داده و در آنجا دیدیم که این حالت فقط منحصر به شخص خلیفه نبود، بلکه وزیران و استانداران و دیگر دست‌اندرکاران حکومت نیز همچون خلیفه رفتار می‌کردند.

مرحله دوم: حکومت کفر؛ گرچه در ظاهر شخص حاکم خود را مسلمان می‌داند. (۶۰)

و این حکومت‌هایی است که بعد از انقراض نظام خلافت در کشورهای اسلامی تاکنون روی کار آمده‌اند. این حکومت‌ها برشالوده و اساسی غیر اسلامی، و اقتباس شده از تمدن مادی غربی بنا شده است، چه به صورت سرمایه‌داری و چه به صورت اشتراکی. با روی کار آمدن این حکومت‌ها، تمامی دستورات و قوانین اسلامی به دور افکنده شده و مبنای قانونگذاری اصول و قوانین موضوعه به دست انسان است.

مرحله سوم: حکومت در اصل و قانونگذاری و فرمانروا همگی کافر هستند و بر اساس کفر بنا شده است. (۶۱)

این نحوه حکومت‌ها، برخی اوقات بر اثر حمله و هجوم کفار بر کشورهای

(۵۹) قالب فکری چنین حکومتی آن است که حاکم مسلمان فاسقی باشد که در ظاهر ادعای مسلمانی می‌کند و مدعی پیاده کردن قوانین اسلامی است.

(۶۰) قالب فکری این حکومت آن است که حاکم مسلمان فاسقی است که صریحاً در پی اجرای قوانین موضوعه بشری است.

(۶۱) قالب فکری این حکومت آن است که حاکم اساساً کافر باشد و احکام و قوانین هم وضع شده بشر باشد.

اسلامی برای مدتی وجود داشته است، همچون هجوم مغولها، و سلطه مسیحیان در جنگهای صلیبی، و استعمار اروپایی در زمان ما که بر کشورهای اسلامی زیر سلطه خود اعمال کرده‌اند.

تمام پیشگوئیهایی که در روایات شده است و قدر جامع آنها را انحراف نسبی از اسلام تشکیل می‌دهد، در مرحله اول از این سه دوره روی داده است، تا چه رسد به دو مرحله دیگر. در این دوره افرادی بر کشورهای اسلامی حکومت می‌کردند که دل‌هایشان قلب شیطان، و عواطف و احساساتشان به سوی بدی، و همگی دنباله رو خواسته‌ها و هواهای نفسانی بودند. از خونریزی باکی نداشتند، کشتن یک انسان بلکه صدها و هزاران نفر در نزد آنها بسیار سبک و ناچیز آمده، بلکه برای کسی که دست به چنین جنایاتی می‌زد، افتخار و عنوان به حساب می‌آمد. حلم و بخشش به هنگام پیروزی را ضعف دانسته، ستم و سختگیری را شخصیت و افتخار می‌شمردند.

فرمانروایان در شکل‌های مختلف؛ خلیفه، پادشاه، رئیس و زمامدار، همگی فاجر و تبه‌کار، و همکاران و وزیران آنها نیز هم‌رنگ آنها و از فاسقان بودند. دولتمردان در هر سه دوره، به ویژه دو دوره اخیر به اهل کفر نزدیک گشته، و انسانهای گمراه و منحرف نزد آنها قرب و منزلتی داشتند. نیکوکاران و شایستگان را از خود رانده، و کسانی را که تن به پستی نمی‌دادند و حاضر نبودند چاپلوسی کنند طرد می‌کردند. و اما رشوه و رشوه‌خواری، که دیگر هر چه می‌خواهی در این باره بگو و باکی نداشته باش.

تمامی این دگرگونیها و انحرافات در آن جامعه اسلامی به وجود آمد که رسول خدا آن را بنانهاده و تحت رهبری خود پرورانده بود؛ ولی بعد از رحلت آن حضرت اساس آن خروج از حدود کتاب خدا و سنت آن حضرت قرار گرفت که این روایات درباره آن سخن گفته است.

و اما اوضاع در غیر جامعه اسلامی، که معلوم است همگی بر مبنای کفر و الحاد حرکت کرده و از نظر عقیدتی روز به روز به سوی مادیت و ماده پرستی رفته و از جنبه اخلاقی در پرتگاه سقوط قرار گرفته، و اقتصاد، حتی در کشورهای بزرگ رو به ضعف نهاده تا چه رسد به کشورهای کوچک، چنانکه آثار موجود و اخبار

و روایات نیز بر آن دلالت دارند.

قسم پنجم:

اخبار و روایات تمحیص و امتحان.

بعد از آنکه فلسفه امتحان را دانستیم و فهمیدیم که اساسی‌ترین ماده در برنامه ریزی الهی است، هم اکنون می‌خواهیم به بررسی روایات وارده در این مورد پردازیم و با عبارات آنها آشنا شویم.

۱) ابو داوود (۶۲) و ابن ماجه - با لفظی نزدیک به هم - از رسول خدا روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود:

«چگونه می‌گذرد بر شما زمانی که در پیش است و به زودی فرا خواهد رسید! مردم در آن زمان غربال می‌شوند و عده‌ای فرومایه باقی می‌مانند که عهد و پیمان خود را می‌شکنند؛ آنگاه با یکدیگر به نزاع برخاسته و اختلاف کرده و این چنین خواهند بود - و در این هنگام حضرت بین انگشتان خود را باز کرد -...» (۶۳)

۲) شیخ صدوق در کمال الدین و کلینی در کتاب کافی از حضرت صادق - علیه السلام - روایت کرده‌اند که آن حضرت فرموده است:

«این امر به شما نمی‌رسد مگر بعد از نومی‌دی. نه به خدا سوگند، تا اینکه از یکدیگر تمیز داده شوید؛ نه به خدا قسم، تا اینکه امتحان شوید؛ نه به خدا سوگند، تا شقی و بدفرجام گردد آن کس که شقی خواهد شد؛ و به سعادت دست یابد، آنکه سعید می‌گردد.» (۶۴)

۳) شیخ صدوق از آن حضرت روایت کرده است:

«چگونه هستید شما وقتی که بدون امام و بدون راهنما و پیشوا باقی بمانید، برخی از شما از برخی دیگر بیزار می‌شوید. در این هنگام امتحان و آزمایش می‌شوید و از یکدیگر مشخص شده و غربال می‌گردید...» (۶۵)

(۶۲) سنن ابن ماجه ۲/۲۳۷.

(۶۳) سنن ابن ماجه ۲/۱۳۰۷.

(۶۴) کمال الدین ۳۴۶/۱؛ کافی ۱/۳۷۰.

(۶۵) کمال الدین ۱/۳۴۸.

۴) نعمانی در غیبت و کلینی در کافی از آن حضرت نقل کرده‌اند که فرموده است:

«گریزی برای مردم از این نیست که آزمایش گردند و از یکدیگر تمیز داده و غربال شوند. و از غربال عده بسیاری رد خواهند شد.» (۶۶)

۵) نعمانی (۶۷) از حضرت باقر - علیه السلام - روایت کرده است که آن حضرت فرموده است:

«به خدا سوگند تمیز داده و جدا می‌شوید، و به خدا سوگند آزمایش می‌گردید، و به خدا سوگند همچنانکه زوان (۶۸) از گندم غربال می‌شود، شما نیز غربال خواهید شد.»

۶) در کتاب کافی از حضرت صادق - علیه السلام - روایت شده است که حضرت امیر - علیه السلام - وقتی بعد از کشته شدن عثمان، مردم با آن حضرت بیعت کردند، بر روی منبر مسجد مدینه رفته و برای مردم سخنرانی فرمودند و در آن خطبه چنین فرمودند:

«آگاه باشید که گرفتاری و آزمایش شما همچون روزی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به پیامبری مبعوث شد هم اکنون برگشته است، سوگند به خدایی که او را به راستی و حقیقت برگزید، آزمایش و امتحان خواهید شد و غربال می‌شوید به گونه‌ای که زیردستان، بالادست، و بالادستان و بالانشینان، زیردست خواهند شد، و کسانی که در حکومت گذشته عقب افتاده بودند جلو خواهند افتاد، و آنان که در گذشته به پیش می‌تاختند عقب خواهند رفت.» (۶۹)

۷) نعمانی در کتاب غیبت روایت کرده است از حضرت امیرالمؤمنین که آن حضرت در ضمن حدیثی چنین فرموده است:

«سوگند به خدایی که جان من در دست اوست، آنچه را که دوست دارید نخواهید دید تا آنجا که برخی از شما به صورت دیگری آب

(۶۶) غیبت نعمانی / ۲۰۴؛ کافی / ۱ / ۳۷۰.

(۶۷) غیبت نعمانی / ۲۰۵.

(۶۸) زوان دانه‌ای است غیر از گندم که به شکل آن است ولی گندم نیست.

(۶۹) کافی / ۱ / ۳۶۹.

دهن خواهد انداخت، و برخی از شما دیگری را کذاب خواهد خواند تا آنجا که از شما - یا فرمود: از شیعه من - جز به اندازه سرمه در چشم و یا نمک در طعام باقی نخواهد ماند. و اینک برای شما مثالی می‌زنم، و آن مثل مردی است که غذایی داشت. آن را پاک و تمیز کرد و داخل اتاقی نهاده و چندین روز در آنجا گذاشت. بعد از چند روز که برگشت، دید در آن غذا کرم افتاده، آن را بیرون آورده و پاک و تمیز کرد و بعد به همان اتاق برگردانید و بار دیگر در آنجا گذاشت. بعد از چندین روز باز از آن خبر گرفت، دید دوباره کرم در آن افتاده، باز آن را بیرون برده و پاک کرد و برگرداند. و همینطور چندین بار تکرار کرد تا اینکه دیگر از آن چیزی جز تغاله‌های سبوس گندم باقی نماند، که دیگر کرم هم توان آسیب رساندن به آن را نداشت. و همینطور شماها از یکدیگر جدا و مشخص می‌شوید، تا آنجا که از شما جز گروهی که دیگر فتنه‌ها در آنها کارگر نیست باقی نماند.» (۷۰)

غربال شدن انسانها، بر طبق قانون آزمایش الهی است که قبلاً در آن باره سخن گفتیم. کیفیت غربال، همان عبور دادن از مسیر سختیها و تاریکی‌هایی است که یک فرد و یا یک جامعه از یک سو از آن می‌گذرد و از سوی دیگر مسیر خواسته‌های شهوانی و منافع مادی و تنگنای زندگی است.

«و به زودی عده زیادی از غربال بیرون می‌شوند» بدان معنی است که اکثریت انسانها، دنباله رو شهوات، و پیرو باطلها و هوادار منافع و مصالح مادی، و همراه ستمکاران و منحرفین می‌باشند، و به صورت فرومایگانی که پیمان و تعهداتشان را در هم شکسته و امانتها را فاسد و تباه ساخته‌اند در خواهند آمد؛ و مقصود از این امانت و عهد، همان اسلام و پایبندی به دین و دیانت و فضیلت‌های اخلاقی و انسانی است.

در نتیجه این آزمایش طولانی «گروهی باقی خواهند ماند که آشوبها و فتنه‌ها به آنها زیانی نمی‌رساند»؛ زیرا اینان خواهان راستین حقیقت می‌باشند و به زیر چادر و خیمه حقی رفته‌اند که هیچگونه کفر و ناسپاسی در آن نیست، چنانکه این مطلب را در اخبار و روایات ملاحظه کردیم.

و قبلاً دانستیم که قانون آزمایش و امتحان عمومی است و تمام افراد انسانی را فرامی گیرد، و در تمام دوران عمر طولانی بشریت پایه پای او حرکت می کرده و هیچگاه از او جدا نشده است، و قرآن مجید نیز به صراحت در این باره سخن گفته است، آنجا که فرماید:

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ»^(۷۱)

و نیز فرماید:

«لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»^(۷۲)

و همچنین فرموده است:

«وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ ۗ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ»^(۷۳)

این قانون آزمایش وقتی با آمادگی برای روز موعود همراه شود، سخت تر و محکمتر خواهد شد، آن آماده باشی که احساس مسؤولیت و درک و فهم وظیفه سنگین را در مقابل تمامی گیتی و جهانیان به دنبال دارد. و شاید بتوانیم چگونگی امتحان را از این آیه شریفه به دست آوریم که خداوند متعال می فرماید:

«وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ».

و آن اینچنین است که آزمایش فقط برای آن نیست که دیگران از حقیقت کار و واقعیت آن آگاه شوند و در مقابل تاریخ و نزد دیگران مشخص گردند - گرچه این خود یکی از اسرار و رموز آن است - بلکه در واقع یک تحویل و

(۷۱) آل عمران / ۱۷۹: بدینگونه نیست که خدا مؤمنین را بر همین حالتی که هم اکنون شما در آن هستید رها کند؛ تا اینکه ناپاک را از پاک جدا سازد.

(۷۲) انفال / ۳۷: تا خداوند آلوده را از پاک جدا سازد، و تا برخی از ناپاکان را روی هم انباشته کرده آن را در جهنم قرار دهد. و آنان زیانکارانند.

(۷۳) آل عمران / ۱۴۱-۱۴۲: تا خداوند کسانی را که ایمان آورده اند بیازماید و کافران را نابود کند. پنداشته اید که وارد بهشت خواهید شد با اینکه هنوز خداوند پیکارگران و پایداران را ندیده است.

وضع تدین فرد و جامعه در دوران غیبت کبری طبق روایات / ۳۱۹

دگرگونی ذاتی و جوهری در درون یک شخص به وجود می‌آورد که خداوند از آن آگاه است.

این مطلب با ذکر دو مقدمه روشن می‌شود:

مقدمه نخست: هر انسان عاقل و مختاری برای خویش دارای دیده‌ها و جهت‌گیریها و نقطه‌نظراتی است و در برابر هر رویدادی که در زندگی خود با آن رویارو می‌شود، مواضع و آرایبی ویژه دارد. مواضع و موقف آدمی - در اقدام به عملی یا ترک آن - و نیز آراء و نظریات سلبی و ایجابی او، به طور طبیعی از دیده‌ها و نقطه‌نظرهای عقلی و فرهنگی و اعتقادی او سرچشمه می‌گیرد. بنابراین در صورتی که این دیدگاهها ثابت بماند، مواضع فرد نیز تغییری نمی‌کند، و متقابلاً در صورت دگرگونی دیدگاهها، مواضع او نیز در برابر تمام رخدادهای زندگی دگرگون می‌شود.

همچنین حوادث گوناگون در دگرگون کردن دیدگاههای انسان اثری بزرگ دارد، تا چه رسد به تأثیر در مواضع‌گیریهای او. و بدین روال است که فرد جوان و بی‌تجربه، خیره و مجرب می‌گردد، و انسان با تجربه حکیمی پخته و فهیم و....

میزان تأثیر رویدادها وابسته به درجه اصالت و اساسی بودن آن است نسبت به زندگی یک فرد، و اساسی بودن آن نیز نسبت به افراد مختلف است. گاهی حوادث و رویدادها دیده‌ها و جهت‌گیریهای آدمی را عمیق و ریشه‌دار می‌سازد و برخی از اوقات بالعکس؛ و گاهی نیز در آنها تغییرات سطحی پدید می‌آورد. و پس از این تغییر دیدگاه و بینش فرد، طبیعی است که مواضع او نیز گونه‌ای دیگر می‌شود؛ تا آنجا که گاهی از او انسانی دیگر به وجود می‌آید و یا در روش زندگی او تغییرات بزرگ و کوچکی - متناسب با اهمیت رویدادها - پدید می‌آید. گاه می‌شود که شخص منحرفی به فردی معتدل تبدیل می‌شود و فردی معتدل به انسانی آگاه و بیدار. و بلکه گاهی بالعکس انسانی آگاه و روشن به شخصی منحرف و کجرو مبدل می‌گردد و گاهی یک فرد معتدل از راه به در رفته، ترسوها شجاع، و افرادی باک و متهور ترسو می‌گردند، و گاه کریمان بخیل، و

بخیلان کریم و سخاوتمند؛ راستگویان دروغگو، و دروغگویان تبدیل به انسانهای راستگو می‌گردند، و همچنین...

تمام اینها مربوط به رویدادهایی است که برای یک فرد اتفاق می‌افتد. هر چه این رویدادها از دایره یک فرد تجاوز کند، گسترده‌تر و عمیق‌تر باشد، تأثیرش بر روی فرد و جامعه بیشتر است؛ مانند برخورد با سیاستمداران و اقتصاددانان در سطح جامعه، و همچون مسأله جنگ و استعمار که مشکل مهم بسیاری از کشورهای جهان است، و همچنین در گیریهای اقتصادی و مشکلات آن که هر یک از اینها بر روی افراد، بلکه جوامع تأثیرات بسیاری گذاشته و موجب دگرگونیهایی در اوضاع یک جامعه می‌شود.

از همین جا است که اندیشه امتحان و آزمایش خداوندی شکوفا می‌شود، زیرا بعد از آنکه دانستیم در دیانت مقدسه اسلام برای هر رویدادی حکمی و قانونی وضع شده است، و فهمیدیم که فرد در مقابل هر حادثه‌ای موضعی ویژه خود دارد، پس می‌بایست وظیفه او نسبت به احکام اسلامی و وظیفه دینی مخصوصش شناخته شود. اگر گفتار و موضع‌گیری او با دستورات اسلامی تطبیق کرد، از امتحان خدایی پیروز و موفق بیرون آمده است، و اگر موافق نبود و برخلاف جهت حرکت کرده بود، وامانده و مردود خواهد بود.

حوادث پیاپی، گاهی موجب رشد و شکوفایی اعتقادات دینی یک شخص می‌شود، و گاهی موجب سستی و ضعف او می‌گردد؛ زیرا هر انسان معمولی یک سلسله جاذبه‌های خیر و یک سلسله جاذبه‌های شر دارد که در مقابل هر یک، جهت‌گیری‌های مخصوصی داشته، که گاهی اختصاص به یک موضوع و یک حالت پیدا می‌کند، و هر رویدادی که اتفاق می‌افتد به ناچار در مقابل آن بازتابی از خود نشان می‌دهد و به فکر می‌افتد که چگونه در مقابل آن موضع‌گیری کند؛ و گاهی به این نتیجه می‌رسد که می‌بایست در خط مشی خود تجدید نظر کند و آنچه را که سابقاً خود را به آن قانع می‌ساخته هم اکنون رها کند و دنبال روش دیگری برود.

برای موضع‌گیری افراد در مقابل حوادث و رویدادها ضابطه و قانونی نیست که بتوان برای آن حدودی تعیین کرد؛ زیرا اجزاء و عوامل درونی و

وضع تدبیر فرد و جامعه در دوران غیبت کبری طبق روایات/ ۳۲۱

اجتماعی که در این جهت گیری دخالت دارند بسیار می باشند، و در مورد هر انسانی با انسان دیگر متفاوت می باشند.

و از همینجا است که اهمیت تمحیص و آزمایش معلوم می شود، زیرا تا رویدادی جدید رخ نداده است، معلوم نیست که شخص در مقابل آن، چه عکس العملی خواهد داشت و این حالت در درون او مجمل و ناشناخته است، و تنها با وقوع حوادث است که بینش جدید و درجه ایمان و اعتقاد انسان در خارج متجلی می شود، همچنانکه این حوادث برای دیگران - و برای خود شخص نیز - آن بینش جدید و مقتضیات آن را که در نحوه رفتار جدیدی که فرد پیش می گیرد نشان داده می شود، آشکار می سازد.

و از آنجا که حوادث و رویدادها پشت سر یکدیگر اتفاق می افتد و در مقابل هر یک دیدها و جهت گیریها تغییر پیدا می کند، پس امتحان و آزمایش نیز استمرار داشته و تا وقتی که انسان در روی زمین زندگی می کند، این آزمایش الهی نیز وجود دارد، ولذاست که هر چه اهمیت آزمایش در این برنامه ریزی خدایی بیشتر شود - چنانکه در دوران غیبت کبری این چنین است - خداوند هم اراده می کند که حوادث دشوارتر و سخت تر باشد، تا موضع گیریها قاطعتر، و حقیقت افراد نسبت به پابندی به تعالیم اسلامی روشنتر شود.

مقدمه دوم مربوط است به فهم آیه کریمه و معنای آن:

علم خداوند نسبت به اشیا، از جهت متعلق علم، نه از جهت ذات خداوند، بین حالت پیش از وجود یک شیء و بعد از وجود آن فرق می کند. وقتی چیزی هنوز در خارج موجود نشده است، خداوند می داند که به زودی موجود می شود، و وقتی که موجود شد، خداوند می داند که موجود شده است. تحقیق و بررسی بیشتر در این باره را واگذار به مباحث فلسفه اسلامی می کنیم.

با در نظر گرفتن این دو مقدمه می توانیم آیه شریفه را معنی کنیم که خداوند فرمود: «وَلَمَّا يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمُ الصَّابِرِينَ».

پیش از آنکه شرایط جهاد به وجود آید و حکم جهاد صادر شود، در حقیقت انسان از نظر تکوین شخصیت خویش ناقص است؛ نه مجاهد است و نه

صابر و پایدار، و حالت نفسانی او و جهت گیریهایش مجمل است و معلوم نیست که به هنگام لزوم جهاد چه حالتی خواهد داشت، آیا صابر و پایدار است و نسبت به مسؤولیت و تعهد خود محکم و استوار، یا این که گریخته و میدان را خالی می‌کند. پس در این رتبه نه مستحق پاداش مجاهدان و مبارزان است و نه شایسته کیفر فراریان از میدان جنگ. ولذا خداوند فرموده: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ».

وقتی شرایط و زمینه‌های جهاد آماده شد، موقف و موضع‌گیری واقعی یک انسان معلوم می‌شود، که آیا او واقعاً مجاهد است، یا مجاهد نیست. و در این موقعیت است که درجه و ارزش جدید خود را به دست می‌آورد، یا درجات بالا و به سوی کمال، و یا درجه پایین و سقوط از مقام و ارزش پیشین خود؛ زیرا اگر جهت‌گیری او با دستورات اسلام مطابق بود، از این امتحان الهی موفق و پیروز بیرون آمده و از نردبان تکامل به درجات بالای ایمان می‌رسد، و اگر با آن تعالیم و دستورات تطبیق نکرد، از درجه و مقام خود تنزل کرده مستحق کیفر الهی خواهد بود. وقتی وضعیت خود را در مقابل این موقعیت جدید روشن کرد، پایدار و استوار در صف مجاهدان قرار گرفت، خداوند این حالت را از او می‌داند، همچون علم خداوند به اشیاء بعد از وجود آنها، و در این هنگام آن انسان مجاهد، سزاوار پاداش مجاهدان است.

بنابر این مقصود از آیه شریفه که فرمود: «هنوز خداوند ندانسته مجاهدان را» این نیست که پس از وقوع جهاد حقیقت افراد برای خداوند کشف می‌شود، زیرا این معنی مستلزم آن است که خداوند از اول نمی‌دانسته و بعد دانا شده است، و انتساب جهل و نادانی به خداوند درست نیست و خداوند منزّه از آن است؛ بلکه مقصود، تغییر حالت افراد است در مقابل رویدادهای جدیدی که برایشان پیش آمده و خداوند این حالات جدید و درجات نوری را که برای یک فرد حاصل می‌شود می‌داند، یعنی قبل از تحقق خارجی این امور عالم است به این که این حالت موجود خواهد شد و بعد از وجودش می‌داند که حاصل شده است. و اثبات این گونه علم برای خداوند اشکالی ندارد و مستلزم جهل نیست.

هنگامی که این قاعده و قانون عمومی آزمایش و اثر واقعی آن را دانستیم،

وضع تدین فرد و جامعه در دوران غیبت کبری طبق روایات/ ۳۲۳

مقصود روایات گذشته را بهتر می‌فهمیم، که چگونه در پی آزمونهای الهی بعضی از اشخاص که در گذشته عقب افتاده بودند، به پیش می‌افتند، و یا بالعکس برخی از کسانی که قبلاً بسی پیشرفت داشتند، به پس می‌روند و می‌فهمیم که چگونه می‌شود که بعد از امتحان، گروهی پدید می‌آیند که عهد و پیمان خود را شکسته و نسبت به امانت و تعهدی که داشته‌اند خیانت می‌ورزند، و در مقابل گروهی دیگر را می‌بینیم که فتنه‌ها و آشوبها به آنها زیانی نزده، از آزمایشها سرفراز بیرون آمده و بر تمام مشکلات چیره شده، ظلم و ستم با تمام نیرو و مندیش بر آنها پیروز نگشته، و دنیا با تمام ظواهر فریبنده‌اش نتوانسته آنان را بفریبد، با تمام اندکی و قلت نفرات - همچون سبوس گندم، و یا سرمه چشم و یا نمک غذا - که نسبت به فزونی جمعیت روی زمین چندان هم به حساب نمی‌آیند، در عین حال پیروزمندانه از بوته آزمایش سرفراز بیرون می‌آیند. و این معنای همان روایت است که فرمود: «تا شقی و بد فرجام گردد آن کس که شقی خواهد شد؛ و به سعادت دست یابد، آنکه سعید می‌گردد.»

و نیز فهمیدیم که عامل آزمایش و امتحان و غربال شدن مردم، همان رویدادهای مرتب و پیایی است که در زمینه ظلم و ستم و فریبکاری در جامعه پدید می‌آید.

قسم ششم:

اخباری که از وقوع نمونه‌هایی از انحراف و تجاوز و گناه و پلیدی در جامعه اسلامی خبر می‌دهد:

(۱) بخاری از انس روایت کرده است که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - فرمود:

«از جمله نشانه‌های قیامت آن است که علم برداشته شده، و جهل پای برجا می‌شود، شراب نوشیده شده، و زنا آشکار می‌گردد.» (۷۴)

و در حدیث دیگری با این لفظ نقل کرده است: «جهل پدیدار شده، و زنا

آشکار می گردد.» (۷۵)

(۲) ابن ماجه روایت کرده است که رسول خدا فرموده است:

«گروهی از امت من شراب خواهند نوشید، ولی نه به اسم شراب، و با آلات لهو و زنان آوازه خوان از آنان پذیرایی می گردد.» (۷۶)

(۳) نویسنده کتاب نورالابصار گوید: اینها نشانه های قیام قائم است که از حضرت باقر - علیه السلام - روایت شده است که آن حضرت فرموده است:

«هر گاه مردها خود را همچون زنان ساختند، و زنان همچون مردان و زنان برزینها نشستند، و مردم نماز را از بین برده و پیرو شهوات شدند، خونریزی را سبک شمرده، و به ربا داد و ستد کردند، و خودنمایی به زنا نموده، بناها را محکم و دروغ را مباح دانستند، رشوه گرفته و هوی و هوس را دنبال کرده، دین را به دنیا فروخته و از خویشاوندان بریده و نسبت به طعام و خوراکیها بخل ورزیدند، حلم و بردباری در بین آنها ضعف و ناتوانی، و ظلم و ستم، فخر و مباهات محسوب شد؛ فرمانروایان، ستمگر؛ و وزیران، دروغگو؛ و افراد امین، خیانتکار؛ مددکاران، تجاوزگر؛ و قاریان قرآن، تبهکار و فاسق بودند، و جور و ستم پدیدار گشت و طلاق فزونی یافته، زشتکاری آشکار شد، شهادت به دروغ پذیرفته شده و شرابخواری عادی شد، و مردها به مردان، و زنان به همجنس خود متمایل شدند و غنیمت و فیء بهره و سود و صدقه زیان و غرامت شمرده شود و از بدکاران و اشرار به خاطر زبانشان پروا شود و حساب برده شوند...» (۷۷)

(۴) در کتاب کمال الدین، شیخ صدوق از حضرت رسول روایت کرده است (۷۸) که آن حضرت در شب معراج، در ضمن صحبتها و مکالماتی که با خداوند داشته است به خداوند چنین عرض کرده است: خداوندا، این مطلب کی خواهد بود؟ (یعنی ظهور حضرت مهدی - علیه السلام -) و خداوند به وی وحی فرمود:

(۷۵) صحیح بخاری ۳۱/۱.

(۷۶) سنن ابن ماجه ۱۳۳۳/۲.

(۷۷) نورالابصار شیلنجی ۱۷۱.

(۷۸) کمال الدین ۲۵۳.

«ظهور هنگامی خواهد بود که علم برداشته شده و جهل پدیدار گردد، خوانندگان و تلاوت کنندگان قرآن زیاد شوند و عمل به قرآن کم باشد، کشتار زیاد شود، و فقیهان هدایتگر و راهنما کم شوند، و فقیهان گمراه کننده و خیانتکار زیاد گردند، شاعران زیاد شوند، و امت تو قبرهای خود را مسجد خود سازند، قرآنها زینت داده شده، و مسجدها تزئین گردد، ستم و تجاوز و تبهکاری فزونی یابد، منکرات پدید آمده و امت تو امر به منکر و نهی از معروف بنمایند، مردها به مردها و زنها به زنها بسنده کنند، فرمانروایان کافر، و مأموران و والیانشان فاسق و فاجر و همدستان آنها ظالم و ستمگر، و صاحب نظران و اندیشمندان آنها زشت کار و معصیت کار باشند...»

(۵) در کتاب الخرائج والجرائح با اسنادش از برک بن سبره روایت کرده است (۷۹) که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب - علیه السلام - روزی برای ما سخنرانی فرمود، و در آن خطبه فرمود: از من پرسید، پیش از آنکه من از بین شما بروم. "صعصعة بن صوحان" از جا بلند شد و پرسید: ای امیر المؤمنین، دجال چه وقت خروج می کند؟ حضرت فرمود:

«آن کس که از او سؤال شده است در این موضوع، از سؤال کننده داناتر نیست، لکن خروج او را نشانه‌هایی است که برخی از آنها در پی برخی دیگر خواهد آمد، و آن نشانه‌ها اینها است:

هر گاه که مردم نماز را رها کرده و امانت را از بین برند، دروغ را روا دانسته و ربا خورند، ساختمانها را محکم ساخته و دین را به دنیا فروشند، سفیهان و نادانان را به کار گماشته و با زنان به مشورت پردازند، از خویشاوندان خود بریده و هوی و هوسها را پیروی کنند، و خونریزی را سبک؛ حلم و بردباری را ضعف، ظلم و ستم را فخر و مباحات انگارند، و امیران و فرماندهان، تبهکار؛ وزیران ستمگر و دانشمندان خیانتکار و تهیدستان گنهکار باشند، و به باطل گواهی داده شود و زشت کاری، آشکار گردد، و تهمت و گناه و سرکشی و طغیان بین مردم رایج شود، قرآنها زیور یافته و مسجدها آرایش و تزئین گردد، مناره‌ها بلند ساخته شود و بدکاران و اشرار مورد احترام

قرار گیرند، صفوف نماز جماعت در هم فشرده شود و دلها با یکدیگر اختلاف داشته باشد، قراردادهای و عهد و پیمانها شکسته شده و وعده خدا نزدیک گردد، زنها با همسرانشان در تجارت و داد و ستد به خاطر حرص بر دنیا شریک گشته، و صدای فاسقان بلند شود، و صحبت آنان شنیده گردد، پیشوا و فرمانروای مردم، پست‌ترین آنان باشد، از بدکار به خاطر ترس از بدی و زیانش پرهیز شود، دروغگو تصدیق گشته و خیانتکار امانتدار گردد، و زنان آوازه‌خوان در مجالسی آورده شوند، و مردها به زنان و زنان به مردان نسبت داده شوند^(۸۰)، شاهد بدون آنکه از وی بخواهند بر امری شهادت دهد، و شخصی دیگر برای ادای حقی بدون اینکه حقیقتی را بداند، بر آن گواهی دهد،^(۸۱) مسائل اسلامی نه به خاطر اسلام بررسی و تفقه شود، مردم کار دنیا را بر کار آخرت ترجیح دهند، پوست میش را بر دل «ذباب» (مگس) پوشند^(۸۲)، دلپایشان از مردار متعفنتر و بدبوتر و از تلخترین میوه‌ها - که صَبِر باشد - تلختر است.»

در این مورد اخبار و روایات طولانی فراوان است، و دوست دارم که حدیث ذیل را با اینکه طولانی است، لکن چون در موضوع کتاب که بررسی تاریخ غیبت کبری است سند مهمتی به حساب می‌آید نقل کنم.

۶) در کتاب منتخب الاثر^(۸۳) از تفسیر صافی از تفسیر قمی از ابن عباس روایت شده است که گفت:

«در حجة الوداع در خدمت رسول خدا بودیم، و با آن حضرت مراسم حج را انجام می‌دادیم. حضرت حلقه در خانه کعبه را گرفته و روی به ما کرد و فرمود: آیا شما را از علائم روز قیامت خبر بدهم؟

۸۰) در متن عبارت کلمه "نسبت" است ولی ممکن است "تشبیهت" باشد یعنی همانند سازند.
 ۸۱) نص عبارت اخیر حدیث در منتخب الاثر ۲۸/۴ چنین است: «و یشهد الشاهد من غیر أن یشهد و شهد الآخر قضاءً لذمام لغير حق عرفه.» و ترجمه نیز بر اساس همین عبارت انجام گرفته است.

۸۲) در منتخب الاثر عبارت روایت "قلوب الذئاب" است یعنی پوست میش به تن می‌کنند در حالی که قلب گرگ دارند.

۸۳) منتخب الاثر ۴۳۲.

وضع تدین فرد و جامعه در دوران غیبت کبری طبق روایات / ۳۲۷

نزدیکترین افراد در آن لحظه در کنار رسول خدا - صلی الله علیه و آله - جناب سلمان فارسی بود، و او عرض کرد: آری ای رسول خدا، حضرت فرمود: از جمله علائم قیامت اینها است (۸۴): از بین بردن نماز، و پیروی از شهوات، و تمایل به سوی هوی و هوسها، و احترام گذاردن به پولداران، و فروش دین به دنیا؛ در این موقعیت دل انسان مؤمن همچنان که نمک در آب حل می شود، در اندرونش آب می گردد، چون منکراتی را می بیند و نمی تواند جلو آنها را بگیرد و آنها را دگرگون سازد.

سلمان گفت: ای رسول خدا، آیا اینها شدنی است؟! حضرت فرمود: آری، سوگند به کسی که جانم در دست اوست. ای سلمان، در این هنگام بر آنها فرمانروایانی جنایتکار، و وزیرانی تبہکار، و رئیسانی ستمگر، و امانتدارانی خیانت پیشه بر آنها حکومت خواهند کرد.

سلمان گفت: ای رسول خدا، آیا اینها شدنی است؟! حضرت فرمود: آری، قسم به کسی که جانم در دست اوست. ای سلمان، در این هنگام منکر، معروف؛ و معروف، منکر می شود؛ خائن، امین، و امین، خیانتکار شمرده می شوند؛ دروغگو، تصدیق گشته؛ و راستگو را دروغگو می پندارند.

سلمان گفت: ای رسول خدا، آیا اینها شدنی است؟! حضرت فرمودند: آری، سوگند به خداوندی که جانم در دست اوست. ای سلمان، در این زمانه زنها فرمانروایی کرده، و کنیزان به مشورت گرفته می شوند، کودکان بر روی منبرها خواهند رفت؛ دروغ، چیز جالب و نویی خواهد بود؛ و زکات، غرامت؛ و غنیمت و فیء سود به حساب آید، مرد به پدر و مادرش ستم روا داشته و به دوستش

(۸۴) کلمه "ساعة" در قرآن مجید و روایات ائمه طاهرين هم به معنای قیامت آمده، هم به معنای هنگام ظهور حضرت بقیة الله. ولذا اشراط و علائم و مقدمات قیامت را گاهی در ردیف علائم ظهور حضرت نقل کرده اند که همین مسأله باعث تشویش و اضطراب در شناخت علائم ظهور حضرت شده است. البته از آنجا که خود ظهور حضرت یکی از مقدمات و اشراط قیامت است بدین معنی که تا حضرت ظاهر نشوند قیامت برپا نخواهد شد از این جهت علائم قیامت را بعضی به عنوان علائم ظهور و علائم ظهور را گاهی به عنوان علائم و اشراط قیامت ذکر کرده اند. (مترجم)

نیکی می‌کند، و ستاره دنباله‌دار طلوع خواهد کرد.
 سلمان گفت: ای رسول‌خدا، آیا اینها شدنی است؟!
 حضرت فرمود: آری، ای سلمان، سوگند به خداوندی که جانم در دست
 اوست. در این هنگام زنان با مردهایشان در تجارت شرکت جسته، باران
 به‌تندی باریده، و بزرگواران اندک خواهند شد، مرد بی‌پول و تهیدست
 تحقیر گشته، و در این هنگام بازارها به یکدیگر نزدیک می‌شود، آن
 هنگام یکی می‌گوید چیزی نفروخته‌ام، و دیگری می‌گوید سودی
 نبرده‌ام، و جز بدگویی کننده از خداوند کسی را نخواهی دید.

سلمان گفت: ای رسول‌خدا، آیا اینها شدنی است؟!
 حضرت فرمود: آری، سوگند به کسی که جانم در کف قدرت اوست.
 ای سلمان، در این شرایط است که بر آنان مردمی فرمانروایی خواهند
 کرد که اگر سخنی بگویند آنان را می‌کشند، و اگر هم ساکت بنشینند
 آنان را ذلیل و نابود خواهند کرد، غنائم را از خود کنند، آزادی آنان را
 پایمال نمایند و خونهایشان را بریزند، دل‌هایشان را پر از ترس و هراس
 سازند، پس آنان را جز اندوهگین و ترسان و وحشت‌زده نخواهی دید.

سلمان گفت: ای رسول‌خدا، آیا اینها شدنی است؟!
 حضرت فرمود: آری، سوگند به خدایی که جانم در دست اوست. ای
 سلمان، در این هنگام چیزی را از مغرب و چیز دیگری را از مشرق
 می‌آورند که بر امت من حکومت کنند. (۸۵) پس ای وای برای ضعیفان
 امت من از دست آنها، و وای بر آنها از خداوند، نه به صغیر رحم
 می‌کنند و نه احترام بزرگترها را رعایت می‌نمایند و نه از گناهکاری در
 می‌گذرند، هیکل و جثه آنان به شکل آدمیان، ولی دل‌هایشان همچون
 دل شیاطین است.

سلمان گفت: ای رسول‌خدا، آیا اینها شدنی است؟!
 حضرت فرمود: آری، سوگند به خداوندی که جانم در دست اوست. ای
 سلمان، در این هنگام، مردها به مردها و زنها به زنها بسنده کرده، و

(۸۵) نص حدیث «یلون امتی» است و مؤلف چنانچه در شرح این عبارت خواهد گفت کلمه
 «یلون» را از ماده «ولی» گرفته، و لذا در ترجمه نیز نظر ایشان رعایت شد. البته با توجه به سیاق عبارت
 درست آن است که این کلمه از ماده «لون» گرفته شود. یعنی آن چیزی که از شرق و غرب آورده
 می‌شود امت پیامبر - صلی الله علیه و آله - را رنگ می‌کند و از صبغه اسلام خارج می‌سازد. (مترجم)

وضع تدین فرد و جامعه در دوران غیبت کبری طبق روایات/ ۳۲۹

بر پسر بچه به همان گونه که بر کنیزان در خانه شوهرانشان وارد شوند هجوم برده و تجاوز می کنند، مردها به زنان و زنان به مردها خود را شبیه سازند، و زنها سوار بر زین می گردند. پس لعنت خداوند بر این گروه از زنان امت من باد.

سلمان گفت: ای رسول خدا، آیا اینها شدنی است!؟

فرمود: آری، سوگند به کسی که جانم در دست اوست. ای سلمان، در آن زمان مردهای امت من خود را با طلا آرایش کنند و لباس ابریشمی و دیبا بپوشند، و پوست پلنگ را بر روی لباس خود به تن کنند.

سلمان گفت: ای رسول خدا، آیا اینها شدنی است!؟

فرمود: آری، به خدایی که جانم در دست اوست، این کارها رخ خواهد داد؛ و در این زمان ربا آشکار شده و خرید و فروش با عینه^(۸۶) و رشوه انجام می دهند، دین ترک می شود و دنیا ارزش و منزلت می یابد.

سلمان گفت: ای رسول خدا، آیا اینها شدنی است!؟

پیغمبر فرمود: آری، قسم به خداوندی که جانم در دست اوست. در این هنگام طلاق فزونی یافته، و هیچ یک از حدود الهی اجرا نمی شود، و البته به خدا زیانی نخواهند رسانید.

سلمان گفت: ای رسول خدا، آیا اینها شدنی است!؟

فرمود: آری، سوگند به خدایی که جانم در دست اوست ای سلمان. و در این هنگام زنان آوازه خوان، و ابزار طرب و موسیقی پدیدار گشته، و اشرار امت من زمام امر مردم را در دست گرفته و بر آنان حکمفرمایی خواهند کرد.

سلمان گفت: ای رسول خدا، آیا اینها شدنی است!؟

حضرت پاسخ داد: آری، ای سلمان، سوگند به کسی که جانم در کف قدرت اوست. در این زمانه ثروتمندان امت من برای خوشگذرانی به حج می روند، و طبقه متوسط آنها برای بازرگانی و تجارت، و تهیدستان آنان برای ریا و نام آوری، و در کنار این اوضاع عده ای دیگر به دنبال فهم و درس دین می روند، نه به خاطر خدا، زنازادگان زیاد می شوند، و قرآن را به صورت غنا می خوانند، برای دنیا تلاش می کنند و

(۸۶) بیع عینه، فروش چیزی است به مبلغی بیشتر از قیمت حقیقی آن در عوض گرفتن بهای

آن در زمان آینده. (المنجد) می گویم: این کار در شریعت اسلام جایز نیست. (مؤلف)

از خود گذشتگی نشان می دهند.

سلمان گفت: ای رسول خدا، آیا اینها شدنی است؟!؟

فرمود: آری ای سلمان، سوگند به خدایی که جانم در دست اوست. این امور هنگامی اتفاق می افتد که پرده محرّمات الهی دریده شده گناهان و کارهای زشت به بار آید، بدکاران بر نیکوکاران سلطه یافته و دروغ شایع و بازگو گردد، لجاجت و پافشاری های نابجا آشکار شده، فقر و تهیدستی و بیچارگی همه جا را بگیرد، در لباس و پوشش بر یکدیگر مباحثات کنند، و در غیر فصل باران، باران بر آنها ببارد. آلات قمار - یا طبل - و ابزار موسیقی را نیکو شمرده، امر به معروف و نهی از منکر را زشت شمارند، تا آنجا که در آن زمانه، مؤمن از کنیز بی ارزشتر و خوارتر به حساب آید، خوانندگان قرآن و عابدان به سرزنش یکدیگر می پردازند، اینان در ملکوت آسمانها به نام پلیدها و نجسها خوانده شوند.

سلمان گفت: ای رسول خدا، آیا اینها شدنی است؟!؟

فرمود: آری، سوگند به خدایی که جانم در دست اوست. ای سلمان، در این هنگام ثروتمند بر تهیدست ترحم نمی کند، تا آنجا که سائلی در بین جمعیتی از مردم چیزی می طلبد و هیچ کس در طول هفته چیزی در کف دست او نمی گذارد.

سلمان گفت: ای رسول خدا، آیا اینها شدنی است؟!؟

رسول خدا فرمود: آری ای سلمان، سوگند به خدایی که جانم در کف قدرت اوست. در این هنگام «رُؤیْبُضَه» سخن می گوید.

سلمان پرسید: پدر و مادرم فدای تو ای رسول خدا، رویبضه چیست؟
حضرت فرمودند: یعنی در امر مردم کسی سخن می گوید [که نمی بایست سخن بگوید و] قبلاً سخن نگفته است. (۸۷)

(۷) شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه (۸۸) از اصبع بن نباته، و او از حضرت امیر المؤمنین علی - علیه السلام - روایت کرده است که حضرت می فرمود:

«در آخر الزمان و به هنگام نزدیکی ساعت که بدترین زمانه ها است،

(۸۷) در مورد "رویبضه" مراجعه شود به سنن ابن ماجه ۱۳۴۰/۲ و مدارک دیگر.

(۸۸) فقیه ۲۴۷/۳؛ منتخب الاثر ۴۲۶/.

وضع تدین فرد و جامعه در دوران غیبت کبری طبق روایات/۳۳۱

زنانی آشکار می‌شوند که لخت و برهنه هستند، از دین خارج گشته و در فتنه‌ها وارد شده‌اند، به شهوات مایل و به لذتها شتابان، حرام را حلال دانسته و در جهنم داخل می‌شوند.»

در این موارد، روایات فراوان و بسیاری است؛ برخی طولانی و بعضی مختصر، و همان اندازه که در اینجا آوردیم ما را بس است که در مجموع با وثاقتی که از حیث سند و مضمون دارا می‌باشد و با قواعد و قوانین کلی نیز تطبیق می‌کند، دورنمایی از وضعیت بشر و امت اسلامی را در دوران غیبت کبری مشخص می‌سازد.

توضیح و برداشت از این روایات:

مقصود و مفهوم کامل این روایات را در ضمن چند امر می‌توان به دست آورد:

امر اول: ما از سلمان فارسی - رضی الله عنه - که در آن جامعه نمونه و عادللی که رسول خدا ایجاد کرده بود می‌زیست، چنین احساس می‌کنیم که از شنیدن این مطالب دچار شگفتی و حیرت شده، و مرتب سؤال می‌کند که: آیا ممکن است این گونه امور در بین امت اسلامی رخ دهد؟! و رسول خدا هم با تأکید و قسم خوردن، از رویداد این انحرافات خبر می‌دهد و تأکید می‌فرماید که این کارها اتفاق خواهد افتاد.

همان گونه که به وضوح و روشنی شاهد تأسف شدید و نگرانی آن حضرت از وجود این مفاسد در جامعه اسلامی می‌باشیم، که خروج مردم را از دین و شریعت و عصیان و نافرمانی آنان را از دستورات الهی و زیر پا گذاشتن عدالت و دادگری را که پی آمدهای ناگواری برای امت اسلامی دارد توصیف می‌فرمایند.

چگونه می‌شود که حضرت از رویدادهای ناگوار متأثر نباشد، و حال آنکه خداوند فرموده است:

«يا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»^(۸۹)

وقتی که رسول خدا این سخنان را به اصحاب خود می‌گوید، نمی‌خواهد که

فقط آنان را مخاطب قرار دهد و از ارتکاب این کارهای ناشایسته که هلاکت و نابودی آنان را دربردارد بر حذر سازد، بلکه غرض و مقصود اساسی آن حضرت، آن است که با نسلهای آینده صحبت کند و آنان را از پیش آمدها و حوادثی که در پیش روی دارند آگاه سازد، تا از بی خبری و نا آگاهی به در آمده و دچار این انحرافات و تبہکاریها نشوند؛ و با این اخطار، حجت را بر آنها تمام سازد.

این گونه اتمام حجتها و اخطارهای شدید، در وجدان انسانهای با اخلاص تأثیر مطلوب داشته، بر درجه اخلاص و تقوای آنها می افزاید و میزان احساس مسؤولیت آنها را نسبت به مسائل اسلامی بیشتر می کند، و موجب می شود تا از انحرافات به دور مانند و به سطحی برسند که شایسته زندگی در روز موعود باشند و با برنامه ریزی کلی الهی هماهنگ گردند.

امر دوم: از مطلبی که در امر اول گفته شد چنین به دست آمد که روایت ابن عباس، بلکه تمامی روایاتی که این گونه مطالب را نقل کرده اند، از جهت انگیزه صدور و نتایج مترتبه بر آنها در برنامه کلی الهی شریک و هماهنگ می باشند.

اما از جهت سبب و انگیزه صدور؛ بدان جهت که رسول خدا و ائمه -علیهم السلام- از برنامه های خدایی و تمام پیشامدها و رویدادهای آینده که در طول تاریخ انجام می گیرد آگاه بوده و بدانها عالم می باشند، ولذا می بینیم که از وقوع آنها خبر داده اند همان گونه که از دیگر برنامه های الهی نیز خبر داده اند.

و اما نسبت به نتایج و آثار؛ بدان جهت که این اخبار حجت را بر مردم تمام کرده و آنان را از غفلت و بی خبری به در آورده و موجب می شود درجه اخلاص مردم بالاتر رفته و بدین وسیله شرایط ظهور حضرت آماده گردد.

امر سوم: برخی از این روایات بیانگر ابهامات و روشن کننده معنای روایات دیگر می باشند، زیرا با اینکه برخی از این روایات که از وقوع انحرافات خبر داده، هیچ صحبتی از اینکه این انحرافات در دوران غیبت کبری خواهد شد نکرده است، ولی روایت نورالابصار و کمال الدین، این رویدادها را به دوران پیش از ظهور حضرت مربوط دانسته است، و با توجه به اینکه این حوادث همه

وضع تدین فرد و جامعه در دوران غیبت کبری طبق روایات / ۳۳۳

یکنواخت و به یک صورت می باشند، می فهمیم که مقصود از کلیه این روایات یکی است، و همه مربوط است به پیش از ظهور حضرت و دوران غیبت کبری؛ چنانکه در روایت "الخرائج والجرائح" این حوادث را مربوط به پیش از ظهور دجال دانسته است؛ و چون به طور قطع و مسلم می دانیم که خروج دجال پیش از ظهور حضرت مهدی - علیه السلام - می باشد - همان گونه که روایات شیعه و سنی بر این مطلب دلالت می کند - به وضوح و روشنی می دانیم که این حوادث هم مربوط به دوران غیبت کبری خواهد بود.

در برخی دیگر از این روایات، حوادث مزبور را پیش از قیامت ذکر کرده است، و این نکته ضروری به مطلب ما ندارد؛ زیرا هر آنچه که پیش از ظهور حضرت واقع شود، پیش از قیام قیامت هم خواهد بود، و لزومی ندارد که تمام چیزهایی که به عنوان اشراط الساعة ذکر شده است حتماً چسبیده به قیامت باشد. (در بخش سوم این کتاب به تفصیل در این باره بحث خواهیم کرد.)

امر چهارم: مقصود رسول خدا و ائمه - علیهم السلام - از پیشگویی این مطالب، آن بوده است که امت اسلامی را نسبت به انحرافات اساسی که موجب دوری از مفاهیم عدالت بخش اسلامی است و با تعالیم اسلامی در زمینه های گوناگون اجتماعی و اخلاقی منافات دارد آگاه سازد، تا با پیروی از تمامی دستورات واجب و مستحب در زمینه های مختلف عبادات و اخلاقیات، جامعه ای عادل و دادگر تشکیل دهند و اگر از هر یک از آن دستورات منحرف شوند، به همان اندازه از آن هدف عالی دور شده اند. ولذا در برخی از این روایات انحراف از مستحبات را می بینیم همچون ترک صدقه مستحبه، و آراستن و زیور کردن قرآنها، و طلاکاری مساجد، و بلند ساختن مناره ها، و امثال این گونه کارها که ترک مستحب است.

امر پنجم: تعدادی از رویدادهایی که در این روایات آمده بود، مطالبی را در برداشت که دارای دو جنبه است: هم امکان دارد به صورت صحیح و درستی انجام گیرد، و هم ممکن است به صورت انحرافی باشد، و از اینکه در دریف انحرافات ذکر شده و رسول خدا و ائمه - علیهم السلام - آنها را به عنوان نکات

انحرافی ذکر کرده‌اند، می‌فهمیم که مقصود، صورت انحرافی آن است. مانند محکم ساختن ساختمانها و بناها که این عمل اگر از کسی سر بزند که تمام وجوهات شرعی خود را پرداخته و از راه حلال مالی را جمع کرده و به صورت شرعی به ساختن بنایی محکم پرداخته است، اشکالی از نظر شرعی برای او نخواهد داشت، بلکه چه بسا مصالحی عمومی در برداشته باشد. لکن همین عمل اگر بدون در نظر گرفتن مسائل شرعی و از راه حرام و با برنامه‌ای خلاف شرع باشد، مسلماً باطل خواهد بود و از انحرافات محسوب می‌شود.

مثال دیگر: همکاری زن با مردش در کار تجارت، که اگر به صورت شرعی باشد اشکالی نخواهد داشت، گرچه در جوامع انحرافی جز با خود آرایبی و انحراف از تعالیم اسلامی همراه نیست.

امر ششم: این روایات، گویای مطالبی است که از نظر شرع صحیح است و پسندیده، لکن همین کارها اگر با رفتاری ناپسند و اهدافی پلید همراه باشد، خواه ناخواه به صورت انحرافی در آمده و معنایی انحرافی و زشت پیدا خواهد کرد، بدان معنی که دیگر نمی‌توان مجموع افعال و رفتار یک شخص را نیک و پسندیده دانست.

نمونه این مطلب این جمله است: «هرگاه که صفها فشرده و دلها از یکدیگر جدا بودند». صفهای فشرده نماز جماعت و یا جمعیت فراوان در مساجد برای شنیدن و عطف، و یا انبوه جمعیت در تشییع جنازه و امثال این گونه امور از نظر اسلام بسیار خوب و پسندیده است، لکن همین کارها اگر با جدایی دلها از یکدیگر و پیروی از هوی و هوسها همراه باشد، دیگر نمی‌تواند دلیل بر پیروی ایمان و قدرت بینش و فرهنگ اسلامی باشد، لذا است که ناپسند و انحرافی به شمار می‌آید.

نمونه دیگر این جمله است: «انسان به پدر و مادرش ستم روا داشته ولی به دوستش نیکی می‌کند». نیکی کردن به دوست، به خودی خود کاری پسندیده و نیکو است، ولی وقتی همراه با جفا و ستم به پدر و مادر است، دلالت بر ناخالصی نیت و انحراف دید شخص می‌کند، و در این صورت او انسانی منحرف خواهد

وضع تدین فرد و جامعه در دوران غیبت کبری طبق روایات/ ۳۳۵

بود؛ و معلوم می‌شود که دوستی و رفاقت او بر اساس اسلام نیست، بلکه بر مبنای مصالح مادی و خواهشهای نفسانی است؛ زیرا اگر زیربنایی اسلامی داشت، این شخص با پدر و مادرش آنچنان رفتاری نمی‌داشت. (موارد دیگری از این گونه مطالب در آن روایات وجود دارد.)

امر هفتم: برخی از تعبیرات که در این روایات آمده است، معنایی رمزی و کنایی دارد و نمی‌توان گفت که معنای حقیقی آنها اراده شده است، و نیازی نیست که بگوییم آن معانی به صورت اعجازی اتفاق خواهد افتاد، بلکه به صورت عادی و معمولی نیز ممکن است اتفاق افتد.

از آن جمله است این عبارات: «پوست میش را بر دل‌های گرگ‌ها پوشیده‌اند». مقصود از این تعبیر آن است که ظاهر اشخاص بسیار آرام، ولی باطنی گرگ صفت و درنده خوی دارند. (این مطلب روشن است.)

نمونه دیگر: «دل مؤمن در درونش آب می‌شود همان گونه که نمک در آب حل شود، از بس که منکرات را می‌بیند و نمی‌تواند جلو آنها را بگیرد.» مقصود از این جمله، شدت تأسف و ناراحتی اوست که نافرمانی خدا و انحرافات مردم را می‌بیند و کاری از او ساخته نیست.

و از آن نمونه‌ها این جمله است: «در این هنگام اشیایی از مشرق و مغرب آورده می‌شود که امت مرا محکوم خود می‌سازند و بر آنها ولایت می‌یابند.» بهترین تفسیری که می‌توان برای این عبارت آورد، همین افکار مادی است که گاهی از غرب و گاهی از شرق به کشورهای اسلامی آورده شده و حکومت‌های منحرف، از آنها در قلمرو حکومت خود ترویج می‌کنند و آنها را پیاده می‌نمایند.

آنچه که از ظاهر عبارت روایت فهمیده می‌شود، آن است که هر دو چیز که از غرب و شرق می‌آید، در اداره و سرپرستی امت اسلامی شریک می‌باشند؛ و این مطلب در طول تاریخ جز در همین سال‌های اخیر دوران زندگی ما اتفاق نیفتاده است، که می‌بینیم حکومت‌های کشورهای اسلامی، برنامه‌های خود را از کشورهای شرقی بی‌دین، و بلوک غرب مشرک می‌گیرند و آنها را بهترین برنامه

و عالیترین الگو برای زندگی به شمار می آورند، و در نظر کوتاه و اندیشه غلط آنها، از تعالیم اسلامی پیشرفته و مترقی تر به حساب می آید.

نمونه دیگر: «رو بیضه سخن می گوید»، مقصود از این جمله همان گونه که رسول خدا - صلوات الله علیه و آله - خود تفسیر فرموده است، آن کسی است که درباره امور مردم لب به سخن بگشاید بدون اینکه این کار از او سابقه داشته باشد.

بهترین معنایی که می شود برای این عبارت کرد، آن است که بگوییم: در جامعه اسلامی تا گذشت قرن‌ها کسانی که از سوی مردم سخن می گفتند و اداره امور جامعه را بر عهده داشتند، در هر حال به گونه‌ای دارای عنوانی دینی - مانند خلیفه، قاضی و فقیه - می بودند. تا آنکه تمدن جدید به جهان اسلام وارد شد، و به دنبال آن گروهی از اشخاصی فاسد و منحرف برای خویش جایز شمردند که از طرف عامه مردم و به نام ملت سخن رانند و در امور جامعه ابراز نظر کرده و اداره شؤون اجتماعی را بر عهده گیرند، و بدون اینکه حقیقتاً شایستگی و حق این کارها را داشته باشند، با توسل به قوای نظامی بر جوامع اسلامی چیرگی یافتند.

در پی این اوضاع سخن گفتن به نام ملت و از سوی مردم شعاری شد که در جامعه ریشه دوانید و بسیاری آن را پذیرفتند، در حالی که این کار نمایشگریک انحراف حقیقی از اسلام است؛ زیرا در اسلام سخن گفتن حاکم و فرمانروا باید به نام خدا و از سوی حق باشد، نه به نام ملت.

و شاید تعبیر به کلمه رو بیضه اشاره به وجود جریان پنهانی و سرپوشیده باشد که مدت زمانی در بین مسلمانها وجود داشته و سرانجام این وضعیت را نتیجه داده است.

این مطلب با آنچه که از تاریخ شناخته و می شناسیم، درست از کار در می آید؛ زیرا استعمار در آغاز سلطه فرهنگی و عقیدتی خود را بر مغزهای بسیاری از افراد این کشورها گسترش داده، و نتیجتاً در طول زمان حکومت نیز در تحت سلطه اینگونه افراد در آمده است و سپس اینگونه حکومتها برنامه‌های کفرآمیز آنان را در کشورهای خود پیاده کرده‌اند. بنابراین، این سلطه و چیرگی فکری سالها به صورت پنهانی در جامعه فعالیت می کرده تا توانسته پیدایش این حکومتها را در نهایت امر، زمینه‌سازی نماید.

این مطلب علاوه بر نکته فوق، دلیلی واضح بر درستی روایات گذشته می‌باشد که در آنها از وجود فرمانروایانی کافر، و وزیرانی ستمکار و اندیشمندانی تبه‌کار و فاسق خبر داده بود.

امر هشتم: در مبحث روش فهم دلالت روایات، به این نکته اشاره کردیم که گاهی در روایات تعبیراتی را می‌بینیم که در طول مرور زمان مصداق آنها تغییر کرده، و مصادیق جدیدی برای آنها به وجود می‌آید، گرچه به هنگام صدور روایت افرادی که در آن زمان می‌زیسته‌اند مصداق معینی را می‌فهمیده‌اند، و یا در خود روایت به خاطر فهم آنها، به همان مصداق معین تصریح شده است، و ما گفتیم که می‌بایست مصداق را توسعه داد و آن مفهوم را که در روایت آمده است با مصادیق جدید منطبق کرد، به ویژه وقتی که می‌دانیم رسول خدا و یا ائمه -علیهم السلام- مقصودشان همان مصداقی است که در زمان وقوع آن حادثه وجود خارجی دارد، نه آن مصداقی که به هنگام گفتن روایت وجود داشته است. و بدیهی است که ممکن است در دو زمان، دو مصداق با یکدیگر تفاوت زیادی داشته باشند.

وقتی به این نکته توجه پیدا کردیم، می‌توانیم این مطلب را بر بسیاری از تعبیرات این روایات منطبق سازیم.

از آن جمله است این عبارت: «و زنان بر روی زینها سوار می‌شوند». زین، گرچه مصداقش همان چیزی است که روی اسب گذاشته می‌شود و در زمانهای گذشته گاهی هم زینها بر آن سوار می‌شده‌اند، و این پیشگویی در برخی از زمانها اتفاق افتاده و این روایت درست از کار در آمده است؛ لکن در عین حال ما می‌توانیم مصادیق دیگری برای زین پیدا کنیم، وقتی که از کلمه زین، هر گونه وسیله سواری مخصوص به مردها را بفهمیم. بدان معنی که اگر زینها بخواهند از آن استفاده کنند، لازمه‌اش تبرج و خودنمایی و بیرون شدن از وضع اسلامی و آداب دینی است، چنانکه در اسب سواری در آن زمانها این حالت به وجود می‌آمده است. همچنین است دو چرخه سواری، و یا موتور سواری، یا رانندگی ماشین، و یا خلبانی، و یا کشتی رانی و امثال اینها.

و از آن جمله است عبارت «وسائل و ابزار موسیقی و زنان خواننده آشکار می‌شوند» و یا «زنان خواننده آورده می‌شوند»، با این که این امور از دوران خلافت بنی امیه و تا چندین قرن بعد از آنان نیز وجود یافته و اتفاق افتاده است، در عین حال می‌توانیم معنایی عمومی‌تر و گسترده‌تر از آن بفهمیم تا شامل مجلسهای لهو و آوازه خوانی که وسائل جدید تبلیغاتی پخش می‌کنند، نیز بشود؛ و نیز مواردی از رفتارهای خلاف عفت و غیر اخلاقی را که در پرده‌های سینما و تلویزیون و یا با امواج رادیو عرضه می‌دارند، در برگیرد؛ زیرا تنها تفاوت مجالسی که امروزه در سینماها و یا در کنار رادیو و تلویزیونها و... تشکیل می‌شود، با محافل لهو و لعب قدیمی در آن است که شنونده و یا بیننده با اجراکنندگان در یک جا جمع نمی‌شوند، و از پشت دستگاه، بیننده و یا شنونده آن می‌باشند، چنانکه از جهت میزان انحراف از اسلام و مخالفت با تعالیم آن نیز اختلافی ندارند.

امر نهم: در روایتی که ابن عباس از حضرت رسول روایت کرده بود، مطالبی در ضمن سخنان رسول خدا وجود داشت که اشخاصی که در آن زمان زندگی می‌کردند معنایی مشکل و پیچیده از آن می‌فهمیدند، و فقط به اندازه معنای لغوی، چیزی از آن درک می‌کردند؛ لکن زمانهای اخیر بر اثر تجربه‌ها و آزمایشات پیشرفته، اهمیت آنها و مطالب ارزنده آن را بهتر فهمیده و اثر شگفت آور آن را در جوامع بشری درک کرده‌اند.

از آن جمله است این عبارت: «اگر سخن گویند آنها را می‌کشند، و اگر ساکت نشینند، مال و جان آنها را مباح می‌شمرند»، که رسول خدا در این جمله، رفتار حکام و فرمانروایان اسلامی را با افراد تحت حکومت خود تشریح فرموده است، که چگونه مسلمانها را به ضعف و سستی کشانیده و به زور و ستم بر آنها حکمرانی می‌کنند؛ که در این گونه رفتارهای ظالمانه، فرقی بین دستورات استبدادی یک دیکتاتور با قوانین ساختگی بشری که زیر بنایی مادی و بشری دارد و از قوانین الهی به دور است نمی‌باشد.

در این شرایط نخستین چیزی که امت اسلامی با آن برخورد می‌کنند همان

است که آزادیهای فکری و سیاسی و آزادی بیان و سخن گفتن را از آنها گرفته اگر سخن گویند آنها را می کشند، و یا به شکنجه و زندان تهدیدشان می نمایند، و اگر هم تسلیم شوند و لب فرو بندند مال و جانشان را مباح دانسته، سرمایه ها و همه چیز آنها را به یغما می برند و چپاول می کنند.

و نیز از آن جمله، اگر اهی است که رسول خدا - صلوات الله علیه و آله - از فزونی طلاق در بین مردم ابراز می دارند، با اینکه در زمان آن حضرت طلاق اندک و کم اتفاق می افتاد، زیرا در آن زمان زن و مرد ملتزم بودند که بر طبق دستورات اسلامی با یکدیگر زندگی کنند و خودخواهیها را کنار بگذارند، لکن وقتی مردم تعالیم اسلامی را پشت سر افکنده و راه انحراف را در پیش گرفتند، خواه ناخواه اساس خانواده ها از هم پاشیده شده، و حتی بعد از آنکه فرزندان از یکدیگر دارند اقدام به طلاق می کنند.

جامعه شناسی جدید اثبات کرده است که کثرت طلاق به خاطر انگیزه های تازه ای است که در زندگی اجتماعی امروز پدید آمده، و این تمدن جدید آثار شوم بیشتری در آینده خواهد داشت، و از این به بعد دولتها بایست مبالغی را برای ایجاد پناهگاههایی برای سرپرستی اطفال بی سرپرست در نظر گیرند تا از این گونه فرزندان نگهداری کنند.

و نیز از آن جمله این عبارت است: «فقر و فاقه گسترش پیدا می کند». گسترش یافتن فقر به خاطر یکی از دو سبب است که هر دو از برنامه ریزیهای غلط اقتصادی پدید می آید:

سبب اول: سرمایه داری و یا پول محوری نزد برخی از مردم که دیگران را به حالت فقر و ناتوانی نگهداشته و آنان را در تمامی مسائل زندگی چه از نظر سیاسی، و یا اقتصادی، و یا اجتماعی محکوم خویش ساخته اند، بلکه بسیاری اوقات، اخلاق و عقاید آنها را نیز تحت تأثیر خود قرار داده اند؛ زیرا همیشه پولداران علاوه بر نفوذ سیاسی و اقتصادی خود، زمام امور تربیت و فرهنگ یک ملت را نیز به دست می گیرند.

سبب دوم: پایین بودن سطح اقتصاد در تمام اجتماع به سبب کمبود در آمد

عمومی و خصوصی. رویارویی جامعه با این ضعف اقتصادی گاهی در اثر برخی قحطی‌ها [یا پاره‌ای کمبودهای منابع و سرمایه‌های طبیعی کشور] و یا شیوه غلط حکومت در اداره امور است.

آنچه که در بیشتر جوامع عامل عمده به شمار می‌آید، همان سبب اول است، مخصوصاً که اگر سرمایه‌داری را به زمینداران و دارندگان کارخانجات بزرگ تعمیم دهیم. در کشورهای اسلامی بعد از آنکه عدالت اسلامی را از یاد برده، و نخواستند بر طبق دستورات الهی رفتار کنند، این وضع پدید آمده که نتیجه‌اش همین گسترش فقر و بیچارگی است که اکنون شاهد آن می‌باشیم.

امر دهم: از آنچه که در این روایات آمده است، چیزی نمانده که تاکنون اتفاق نیفتاده باشد؛ و می‌توان گفت که همگی آنها به صورتهای گوناگون واقع شده‌اند، و هنوز هم امکان وقوع آنها می‌باشد که تا ظهور حضرت بقیة اللہ - عجل اللہ تعالی فرجه الشریف - برخی از آنها ادامه خواهد داشت، و ممکن است به صورتی واقع شود. و ما فعلاً نمی‌توانیم بیش از آنچه گفتیم، در این باره سخن گوئیم، و هر کس می‌خواهد می‌بایست به نصوص و روایات وارده در این باب مراجعه کند. در این جا سخن ما در جهت دوم از ناحیه دوم این فصل پایان می‌پذیرد.

بررسی روایات بر اساس روش سندی:

هر گاه این روایات را با روشی که برای پذیرفتن یک خبر از نظر سند بدان ملتزم شدیم عرضه کنیم و با آن معیارها بسنجیم - که عبارت بود از پذیرفتن خبر واحد در صورت نبود قرینه‌ای ویژه که دال بر صحت آن باشد، و یا رسیدن خبر به حد استفاضه و تواتر - در این صورت می‌گوییم که بسیاری از این روایات، گرچه به تنهایی خبر واحد و گاهی ضعیف می‌باشند، لکن چون از نظر محتوی متعدد می‌باشند و به حد تواتر و یا استفاضه می‌رسند، لذا مورد قبول خواهند بود.

در برخی دیگر از این روایات قرائنی قطعی بر صدور وجود دارد که می‌توان آنها را در عناوین ذیل مورد بررسی قرار داد:

قرینه اول: تحقق و انجام یافتن حوادثی که در روایت ذکر شده که این خود

وضع تدین فرد و جامعه در دوران غیبت کبری طبق روایات/ ۳۴۱

قرینه‌ای است بر صحت آن.

قرینه دوم: بعضی از این روایات در زمانی که صادر و یا ثبت شده با نظام موجود حاکم در معارضه بوده است، همچون فرمایش رسول خدا - صلوات الله علیه و آله - که می‌فرمایند: «گروهی از امت من خواهند آمد که شراب می‌نوشند ولی اسم دیگری بر آن می‌گذارند.» این عمل روش عده‌ای از خلفای اموی و عباسی بود که شراب را به نام "طللی" یا "بختج"، یا "فقاع" می‌نوشیدند، و شراب را تا اندازه‌ای که سکر آور نباشد تجویز می‌کردند.

قرینه سوم: تعدادی از این روایات پیش از آنکه اتفاق افتاده باشد در کتابها ثبت شده است، و در زمانهای بعد امت اسلامی بر اثر دوری از تعلیم اسلام مرتکب آن کارها شده‌اند. این گونه روایات را هر کس که تعدادی از حوادث منقوله در آنها را استقراء نماید، تصدیق خواهد کرد، و ما برخی از آنها را متذکر شدیم.

علاوه بر قرائن موجود، مضمون برخی از این روایات به صورت مکرر در احادیث دیگر نیز آمده بود که خود قرینه‌ای بر صحت خواهد بود، و روایات را از خبر واحد بودن خارج ساخته است و این خود از مرجحات سندی است. و شما نیز ملاحظه کردید که برخی از این حوادث در روایات متعددی ذکر شده و مقصود ما نیز همان حوادث مکرره است.

برخی دیگر از این روایات از نظر لفظ هم به حد تواتر و یا استفاضه رسیده‌اند، همچون روایت «یملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً». این روایت را با اسناد مختلف شیعه و سنی نقل کرده‌اند، که برخی از آنها را ما متذکر شده و برخی را نیاوردیم. آیه الله شیخ لطف الله صافی در کتاب منتخب الاثر، بیش از صد و بیست طریق برای این روایت ذکر کرده است. (۹۰)

و اما مضامینی از این روایات که دارای این قرائن و خصوصیات نیستند، مقتضای اصل سختگیری سندی این است که آنها را کنار گذاشته و علمش را

به اهلش بسپاریم. همچون روایتی که نعمانی در کتاب غیبت ذکر کرده است که: «دوازده پرچم شبیه انگیز پدید می آید» و یا آنچه که ابن ماجه روایت کرده است که: «پیش از قیام قیامت، حدود سی نفر دجال دروغگو خروج می کنند که هر یک خود را پیامبر می خوانند.» (اگر نبوت را به معنای اصطلاحی بگیریم که آوردن وحی از سوی خدا باشد). و در کتاب صحیح بخاری می گوید (۹۱): «همه آنها بدروغ ادعا می کنند که پیامبر خدایند.» این ارقام و شماره‌ها ثابت نشده گرچه تاریخ چندین نفر را نشان می دهد که به دروغ ادعای پیامبری و امامت کرده اند.

* * *

جهت سوم:

اخباری که بر خوبی اوضاع و احوال دلالت دارند و به طور کلی گویای بهتر شدن وضع مردم در دوران غیبت کبری می باشند. ما در مبحث روش بررسی روایات از نظر دلالت، گفتیم که در این گونه روایات، چگونه باید مطلقاً را بر مقتدات حمل کنیم. در این موضوع روایاتی را نقل می کنیم و مقصود صحیح از آنها را خواهیم گفت.

در اخبار و روایاتی که شیعیان از ائمه نقل کرده اند، روایتی که بر خوبی اوضاع دلالت کند نقل نشده است، بلکه عموماً از بدی اوضاع و فساد زمانه صحبت کرده اند. و فقط روایات بسیار اندکی در کتب عامه آمده است:

(۱) از آن جمله روایتی است که بخاری از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - روایت کرده که آن حضرت فرموده است:

«صدقه بدهید، که به زودی زمانی بر مردم خواهد رسید که انسان بر روی زمین راه می رود و صدقه اش را در دست می گیرد و کسی نیست که آن را از او بپذیرد.» (۹۲)

(۹۱) صحیح بخاری ۷۴/۹.

(۹۲) صحیح بخاری ۷۴-۷۳/۹.

وضع تدین فرد و جامعه در دوران غیبت کبری طبق روایات / ۳۴۳

(۲) در حدیث دیگری که شرایط و علائم قیامت را برمی‌شمرد، چنین می‌فرماید:

«تا آنجا که مال و ثروت در بین شما فزونی می‌یابد و زیاد می‌شود و می‌جوشد به حدی که پولداران دنبال کسی می‌گردند که به او صدقه بدهند و پیدا نمی‌شود، وقتی هم کسی را پیدا می‌کنند او نمی‌پذیرد و می‌گوید: نیازی ندارم.» (۹۳)

(۳) مسلم از رسول خدا - صلوات الله علیه و آله - روایت کرده است: «صدقه دهید. نزدیک است زمانی برسد که مردی صدقه‌اش را در دست بگیرد و این طرف و آن طرف دنبال نیازمند بگردد، و وقتی به کسی بگوید بگیر، او پاسخ بدهد که اگر دیروز آمده بودی می‌پذیرفتم، ولی امروز نیازی ندارم.» (۹۴)

و نیز مسلم روایت کرده است:

«قیامت برپا نمی‌شود مگر اینکه ثروت در بین شما زیاد شود و فزونی یابد، تا آنجا که پولدار به دنبال کسی بگردد که به او صدقه بدهد، و شخصی را صدا بزنند که: این صدقه را بگیر، و او پاسخ دهد که نیازی ندارم.» (۹۵)

بر این روایات اعتراضاتی وارد شده است، گرچه ممکن است توجیهاتی برای آنها قائل شد، که بر فرض قبول توجیهات، می‌توان روایات را قبول کرد و الا قابل قبول نیست.

توجیهاتی پیرامون روایات جهت سوم:

اما توجیهات و محملها عبارت است از چندین قید و تقییداتی که ممکن است بر آنها وارد آید:

تقیید اول: این اخبار را به بعد از ظهور حضرت مربوط بدانیم، که در این صورت مفهومی درست و طبیعی خواهد داشت و با بسیاری از اخبار و روایات

(۹۳) صحیح بخاری ۷۴/۹.

(۹۴) صحیح مسلم ۸۴/۳.

(۹۵) صحیح مسلم ۸۴/۳.

وارد در این موضوع مطابقت دارد، به طوری که در بخش آینده این کتاب - سومین کتاب از این مجموع به نام تاریخ ما بعد الظهور - بحث خواهیم کرد. و ممکن است جمله‌ای که در آن روایت آمده بود که «اگر دیروز آمده بودی می‌پذیرفتم» بدین معنی باشد که اگر پیش از ظهور آمده بودی قبول می‌کردم و بدان نیازمند بودم، ولی اکنون که بعد از ظهور است نیازی بدان ندارم. با این توجیه، باید از ظهور کلمه "یوشک": "تزدیک است" که دلالت بر قرب زمان دارد دست برداشت، و آن سه روایت دیگر را قرینه بر آن قرار داد. این تقیید، اگرچه توجیهی است که امکان دارد که سه روایت را بر آن حمل کنیم، لکن باید دانست که ظاهر روایت دومی که از کتاب صحیح بخاری نقل کردیم با آن نمی‌سازد؛ زیرا در آن روایت خبر دادن از کثرت مال را با حوادثی دیگر همراه آورده است که آنها - فتنه‌ها و هرج و مرجها - مربوط است به پیش از ظهور حضرت و دوران غیبت کبری؛ لکن این ایراد و اشکال بر اصل روایت وارد است نه بر توجیهی که شده است.

تقیید دوم: این روایت را مربوط بدانیم به حالت سرمایه‌داری دجال و یا دیگران که پول در نزد یک شخص و یا چند نفر فراوان است. این توجیه را با ظاهر هیچک از روایات فوق نمی‌توان تطبیق کرد، زیرا تمام آن روایات گویای آن بود که کسی یافت نمی‌شود تا صدقه را بگیرد، و این دلیل بر آن است که مال، نزد عموم مردم فراوان است.

تقیید سوم: اینکه بگوییم آخرین چیزی که این روایات دلالت بر آن دارند آن است که مردم صدقه را قبول نمی‌کنند. و اما اینکه منشأ این نپذیرفتن فقط زیادتی اموال است دلیلی بر آن نیست، شاید انگیزه‌های دیگری همچون مناعت نفس و بزرگ منشی اشخاص، و یا تنفر از گرفتن صدقه اسلامی به خاطر انحراف در عقیده‌شان و امثال اینها باشد.

این تقیید را، گرچه ممکن است با روایت اولی منطبق کرد، لکن با دیگر روایات نمی‌شود تطبیق کرد؛ زیرا در آن روایات صراحتاً می‌گوید: «من نیازی ندارم» که معلوم است نگرفتن صدقه به خاطر این است که نیازی ندارد و خود،

وضع تدبیر فرد و جامعه در دوران غیبت کبری طبق روایات/ ۳۴۵

پولدار است مخصوصاً در آن جمله که می‌گوید: «اگر دیروز آمده بودی می‌پذیرفتم» که معلوم می‌شود روز قبل نیازمند بوده و امروز نیازی ندارد. اگر فرض شود که این توجیهاات درست نیست، به‌ناچار مفهوم این روایات آن است که در دوران غیبت کبری پول و ثروت در نزد مسلمانها زیاد خواهد بود، و در این صورت اشکالات و اعتراضات ذیل بر این روایات وارد می‌شود.

اعتراضاتی بر روایات فوق:

اعتراض اول: این اخبار با روایاتی که دلالت بر بدی اوضاع و آشفتگی مردم و فزونی شرور و بدیها داشت، معارض و مخالف است. از آن جمله روایتی است که بخاری (۹۶) از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - روایت کرده است که آن حضرت فرموده است:

«صبر پیشه سازید؛ زیرا زمانی بر شما نخواهد گذشت، مگر اینکه زمان بعدیش بدتر از آن خواهد بود، تا وقتی که به لقای پروردگارتان برسید.»

مقصود از لقای پروردگار، مردن افراد است، نه برپایی قیامت، تا اینکه شامل دوران ظهور و بعد از ظهور حضرت نشود. و بر فرض هم که اطلاق روایت شامل آن زمان بشود، ادله قطعیه‌ای که دلالت بر خوبی اوضاع و رفاه حال مردم در زمان ظهور حضرت دارد، آن اطلاقات را مقید می‌سازد. به هر حالت در هم پیچیدگی و آشفتگی اوضاع که در طول دوران غیبت کبری جریان دارد، با این گونه روایات کثرت مال منافات دارد.

اعتراض دوم: این اخبار به طور کلی با طبیعت اشیاء و اینکه برای هر کاری علت و سببی است و کارها می‌بایست از طریق اسباب صورت گیرد مباین و معارض است؛ زیرا بعد از آنکه واضح شد که در دوران غیبت کبری، مفسد و انحرافات رو به فزونی است و فرمانروایان کافر و وزیرای فاسق بر جامعه حکومت خواهند کرد، در این صورت چگونه ممکن است وضع اقتصادی مردم خوب باشد

به طوری که اصلاً فقیری در جامعه پیدا نشود، و گیرنده صدقات از بین برود؛ زیرا انحرافات اخلاقی و ظلم و جور همیشه با اختلاف طبقاتی و تهی شدن عده زیادی همراه است و تا کنون چنین بوده است و در آینده نیز چنین خواهد بود، و تا وقتی که قانون عدالت گستر اسلامی در جامعه پیاده نشود وضع به همین صورت خواهد بود.

و از مطالب شگفت آوری که دلیل و وجهی برایش نیافتیم، آن است که در روایتی که بخاری نقل کرده بود کثرت مال را با انحراف و ظلم و پیشامد زشت و فاسدی که در جامعه هست مقارن ساخته و اینها را با هم آورده است، که در آن روایت چنین آمده است:

«تا آنجا که علم و دانش جمع گردد، زلزله‌ها زیاد شود، زمانه نزدیک گردد، فتنه‌ها پدید آید، هرج که همان قتل و کشتار است افزون شود، و تا آنجا که مال زیاد شود... تا آنکه مردم ساختمانهای بلند بنا کنند و فردی بر سر قبر دیگری برسد و تمنای مرگ کند و بگوید: ای کاش من جای او بودم.» (۹۷)

و احتمال اینکه حوادث به اعتبار زمانهای متعدد باشد، نه به اعتبار یک زمان، با ظاهر خبر منافی و مغایر است، زیرا ظاهر خبر آن است که این حوادث مقارن یکدیگر می‌باشند. و همین طور با ظاهر روایاتی که می‌گفت در طول دوران غیبت کبری فساد و انحراف جریان دارد، منافی و مباین است.

اعتراض سوم: این اخبار با روایاتی که دلالت بر شیوع فقر و تنگدستی دارد مباین است، چنانکه در حدیث ابن عباس دیدیم، و آن حدیث با طبیعت قضیه و دگرگونی حوادث مناسبت است.

به هر حال اگر این اعتراضات را در نظر گیریم، این روایات از درجه اعتبار ساقط است و نمی‌شود به آنها معتقد بود؛ مخصوصاً اگر ضوابط و شرایط لازمه در سند را نیز در نظر بیاوریم، چون قرائن دلالت می‌کند بر بی اعتباری این روایات و تا کنون مدلول و محتوای آنها واقع نشده است. بنابراین این نمی‌شود گفت که

وضع تدین فرد و جامعه در دوران غیبت کبری طبق روایات / ۳۴۷

در طول دوران غیبت کبری امکان اینکه اوضاع بهتر شود وجود دارد، و می‌بایست مدلول دیگر روایات را پذیرفت، که دلالت بر وقوع انحراف و فزونی مفسد در این دوره می‌کرد و آنچه را هم که بالعیان می‌بینیم همین است.

آری، امکان اینکه این روایات را حمل بر ما بعد الظهور بکنیم وجود دارد، و در آن صورت از مورد استدلال خارج می‌شود.

در اینجا سخن ما در ناحیه دوم از فصل دوم از بخش دوم این تاریخ پایان می‌پذیرد و این فصل نیز در همین جا تمام می‌شود.

فصل سوم

وظیفه راستین اسلامی در دوران غیبت کبری

- (۱) رفتار فردی و اجتماعی ما چگونه باید باشد؟
 - (۲) چه آمادگی روحی و فرهنگی باید داشته باشیم؟
 - (۳) آن کس که به این وظیفه خطیر عمل کند چه فضیلتی دارد؟
 - (۴) آن کس که شانه از زیر بار این تکلیف بیرون نماید چه گناهی کرده است؟
 - (۵) از اصول و قواعد کلی اسلامی در این زمینه چه می‌فهمیم؟
 - (۶) از روایات و اخبار مربوطه چه چیز به دست می‌آید؟
- موضوعات فوق را در ضمن چند جهت، به آن مقدار که این تکالیف در اسلام خواسته شده است و نتایجی را که بر آنها مترتب است، بررسی می‌کنیم.

جهت اول:

پذیرش وجود و امامت حضرت بقیة الله (عج)

از مهمترین تکالیف اسلامی دوران غیبت، اعتراف به وجود حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه الشریف - است که می‌بایست او را پیشوایی واجب الاطاعة بدانیم. و با اینکه وجود شریفش از دیده‌ها ناپیدا است و ظاهراً کسی او را نمی‌شناسد، در عین حال لازم است مقام رهبری و پیشوایی را از آن ایشان دانست.

این مطلب از ضروریات مذهب شیعه و از بدیهیات عقائد امامیه است، که ما در این کتاب آن را به عنوان یک اصل پذیرفته و به نوشتن تاریخ دوران غیبت آن حضرت پرداخته و استدلال و برهان آن را در کتابهای آینده خواهیم آورد. آن حضرت برای پیروان خود، دوازدهمین رهبر و پیشوا محسوب می‌شود، او امامی مفترض الطاعة، و از آغاز تولد تا هنگام ظهور زنده است.

ما در کتاب تاریخ غیبت صغری و غیبت کبری، روایات بسیاری را که بر این مطلب دلالت داشت متذکر شدیم، و میزان دخالت این اعتقاد را در برنامه کلی خدایی و اندازه تأثیر آن حضرت را در ایجاد شایستگی در مردم به ویژه پیروان و شیعیان خود بازگو کردیم؛ همانطور که میزان تأثیر آن حضرت را در بالا بردن سطح درجه معنویت شیعیان، و پاکسازی اخلاقی آنان و بهبود کارها و اعمالشان نیز گفتیم.

برای انسان مسلمان همین بس است که می‌داند امام و پیشوای او از کارهایش آگاه، و از گفته‌هایش باخبر است، از کارهای نیک و شایسته‌اش شادان، و از رفتار زشتش غمگین می‌شود، و در ناراحتیها به کمک او می‌شتابد

و... و همین عقیده برای درک موقعیت خویش و کنترل اعمال و رفتار خود در محضر امامش او را کافی است. زیرا می‌داند که آن حضرت نمایانگر عدالت محض است، خشنودی او، خشنودی خدا و رسول است؛ و خشم و غضب او، موجب خشم خداوند و پیامبر می‌باشد.

چنانکه باز این مطلب برای او کافی است که بداند کارهای نیک و شایسته او، بالا رفتن درجه معنویت و اخلاص او، ژرفائی احساس مسئولیت او در مقابل اسلام و مسلمین، در ایجاد شرایط ظهور و نزدیک‌سازی روز موعود سهیم است. بنا بر این بزرگترین جهاد برای هر انسانی همین است که خود را در مقابل جهان و جهانیان و پر کردن زمین مملو از ظلم و ستم با عدل و داد، مسؤول ببیند. و با احساس چنین مسئولیت بزرگ، چگونه ممکن است که از قید و بند مادیات خود را رها نسازد و به فداکاری و ایثار در راه خودسازی و خشنودی خداوند نپردازد؟! ولذاست که می‌بینیم حضرت رسول - صلوات الله علیه و آله - شالوده این احساس مسئولیت را در یک فرد مسلمان ایجاد کرده و پیروی از آن حضرت را با پیروی از خویشتن همراه نموده، و شناخت آن حضرت را - به معنی واقعی که در عمل بروز کند - با شناخت خود یکی دانسته است؛ زیرا شناختن حضرت رسول با ویژگیهای رسالت خود که چراغی است فراراه عدالت جهانی؛ فقط با اعتراف به وجود تاریخی آن حضرت و وجود شریعت و دیانتش، تحقق پیدا نمی‌کند، بلکه می‌بایست ملتزم به تعالیم و دستورات آن حضرت شد و راهنمایهایش را به کار بست، و گرنه در واقع کسی که به دستورات اسلام عمل نکند، هر چند به وجود آن حضرت از نظر تاریخی اعتراف داشته باشد، می‌توان گفت که: منکر رسالت حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - می‌باشد.

و از آنجا که بهترین و عادلانه‌ترین رفتار اسلامی، در صورتی تحقق می‌یابد که تحت رهبری بزرگوارانه حضرت مهدی باشد؛ لذا بهترین نحوه پیروی از پیامبر اسلام و هماهنگی با دستورات آن بزرگوار، وقتی انجام می‌گیرد که تحت رهبری حضرت بقیة الله و در حضور و مقابل چشم و گوش حضرت باشد.

لذا درست است که بگوییم شناختن حضرت بقیة الله - در حد تجلی در مقام عمل و رفتار - همان شناختن رسول خدا است، و انکار آن حضرت در همان

پذیرش وجود و امامت حضرت مهدی (ع) / ۳۵۱

زمینه عبارت است از انکار پیامبر اسلام - صلوات الله علیه و آله. و بدین جهت است که می‌شنویم حضرت رسول فرموده است:

«هر کس که قائم از فرزندان مرا انکار کند، مرا انکار کرده است.»^(۱)

و باز می‌بینیم که می‌فرماید:

«قائم از فرزندان من است، اسمش اسم من، و کنیه‌اش کنیه من است، شمائلش شمائل من، و کردار و رفتارش همچون سنت و رفتار من است. مردم را بر روش و شریعت و قانون من برپای می‌دارد، و به کتاب پروردگار من فرامی‌خواند، هر کس او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است، و هر کس نافرمانی دستورات او را بنماید از دستورات من سرپیچی نموده است. هر که او را در غیبتش انکار کند مرا انکار کرده است و آن کس که او را تکذیب کند مرا تکذیب نموده، و هر کس تصدیق امر او را بکند مرا تصدیق کرده است.»^(۲)

اخبار و روایاتی دیگر بدین مضمون از ائمه - علیهم السلام - وارد شده است.

این فرمایش حضرت رسول، گرچه با معتقدات شیعیان در باره حضرت مهدی تطبیق می‌کند، لکن به خودی خود می‌تواند با عقائد اهل سنت و عامه نیز منطبق باشد، اگر بتوانیم از فرمایش حضرت مسأله غیبت را نادیده بگیریم؛ زیرا در این صورت در مضمون حدیث مجملاً و تفصیلاً با شیعیان اتفاق نظر دارند، زیرا آنچه که مسلم است و همه مسلمانها بر آن اتفاق نظر دارند، آن است که حضرت مهدی، رهبری بزرگ است که در دوران خود، اسلام را کاملاً پیاده می‌کند؛ اوست که مردم را بر ملت و آیین رسول خدا برپای داشته و آنان را به سوی کتاب فرامی‌خواند. و از نظر اصل فرضیه و نظریه، طبیعی همان است که اطاعت و پیروی از حضرت مهدی، با اطاعت و فرمانبرداری از حضرت رسول یکی باشد؛ و نافرمانی از آن حضرت، نافرمانی نسبت به رسول خدا محسوب گردد؛ تکذیب حضرت مهدی، تکذیب رسول الله؛ و تصدیق آن جناب، تصدیق

(۱) کمال الدین / ۴۱۲؛ منتخب الاثر / ۴۹۲.

(۲) کمال الدین / ۴۱۱.

پیامبر اسلام به حساب آید. چنانکه مسلم و حتمی است که انکار ظهور و قیام مسلحانه حضرت مهدی برای بهسازی جهان، همچون انکار رسالت پیامبر اسلام و پشت‌پازدن به تمام تلاشهای آن حضرت برای پایه‌ریزی اسلام به حساب می‌آید.

چگونه ممکن است چنین نباشد، و حال آنکه ظهور حضرتش، بزرگ آرمان و آرزوی رسول خدا بوده و پیوسته در آرزوی گسترش آیین خود بوده، و پیروزی نهایی را از خدا می‌خواسته است؛ چون می‌دیده که در زمان او تحقق این نوید خدایی امکان پذیر نبوده و شرایط برای فراگیری جهانی آیین پاکش فراهم نیست.

بلکه می‌توان گفت انکار حضرت بقیةالله در واقع انکار انگیزه و هدف اساسی آفرینش انسان است، که خود موجب تعطیل و بی‌هوده انگاشتن خلقت خداوندی است. و این سخن، سخنی باطل و یاوه و با عقاید اسلامی، ناسازگار است، زیرا بعد از آنکه ثابت کردیم که هدف نهایی از خلقت انسان، ایجاد جامعه‌ای خدا پرست در تمام جهان است، و این جامعه فقط تحت رهبری حضرتش تشکیل خواهد شد، در این صورت انکار وجود آن حضرت، مستلزم انکار و نادیده گرفتن مطالبی بسیار است و پی آمدهایی ناروا خواهد داشت.

و اما آن پی آمدها:

(۱) بی‌هودگی و بی‌هدفی آفرینش انسان؛ این سخن به صریح آیه قرآن باطل است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^(۳) یعنی جن و انس را نیافریدم، مگر برای اینکه مرا پرستش کنند. و همچنین از نظر فلسفه و دلایل عقلی که برای هر فعل اختیاری علتی غائی و هدفی را لازم می‌داند نیز باطل است، مخصوصاً در صورتی که فاعل دارای حکمتی بی‌نهایت باشد.

(۲) برای آفرینش هدفی وجود دارد لکن آن هدف ایجاد جامعه‌ای عادلانه و خداپرست نیست، و از آن هدف ما آگاه نیستیم.

این مطلب نیز، هم با آیه قرآن مخالف است، و هم با آنچه که در ادیان الهی، مورد پذیرش عموم قرار گرفته است منافات دارد؛ زیرا تمامی ادیان این مطلب را قبول دارند که سرانجام زندگی جوامع بشری، جامعه‌ای دادگستر و حکومتی عادلانه و یکتاپرست خواهد بود.

(۳) گرچه این هدف الهی ثابت و محقق است، لکن ضروری و حتمی نیست و چندان لزومی ندارد که حتماً واقع شود، و ممکن است در حد یک فرضیه باقی بماند.

این سخن نیز از عجایب و غرایب است؛ زیرا نتیجه آن عبارت است از آنکه خداوند متعال بر طبق مقتضای حکمت خود عمل نکند و خود نقض غرض خود را بنماید، و از نظر فلسفه محال است که این عمل از خداوند سر بزند، و معنای تنفیذ و تحقق بخشیدن این هدف همان است که آن را ایجاد فرماید.

(۴) این هدف الهی ایجاد می‌شود، ولی لزومی ندارد که حتماً تحت رهبری شخصی معین باشد، و ممکن است خداوند خود دست به کار شود و دیگر نیازی به وجود حضرت مهدی - علیه السلام - نیست.

این سخن نیز بی‌معنی است، زیرا متضمن انکار چیزی است که تمامی ادیان الهی آن را پذیرفته و همگی قبول کرده‌اند، که در روز موعود، رهبری الهی، زمام امر را به دست خواهد گرفت. به علاوه که متضمن انکار مسیر طبیعی جهان است؛ زیرا امت بدون رهبر، جز جامعه‌ای گسسته و از هم پاشیده نیست، و خود به خود نمی‌توانند هیچ‌گونه مصلحتی را برای خود ایجاد کنند؛ و تا وقتی که پیرامون یک نقطه مرکزی جمع نشوند و دور یک رهبر را نگیرند، هیچ کاری را در سطح جامعه از پیش نخواهند برد، مگر اینکه به صورت معجزه باشد، و این را هم که قبلاً گفتیم امکان ندارد، و معجزه باید طبق یک سلسله قوانین انجام گیرد.

(۵) بر فرض پذیرش وجود رهبر، لزومی ندارد که حتماً رهبری را مخصوص حضرت بقیة اللہ بدانیم، بلکه اشخاص دیگر هم می‌توانند زمام امر را به دست گیرند.

این سخن نیز پنداری شگفت آور است، زیرا مقصود ما از حضرت مهدی

همان کسی است که بر آورنده هدف خداوندی است - البته اگر از عقیده شیعه اثناعشری صرف نظر کنیم - پس در این صورت انکار وجود حضرت مهدی، انکار هدف اصلی آفرینش است.

و اما از جهت شایستگی رهبری، که آیا فقط این شایستگی در یک نفر مخصوص است، یا اینکه ممکن است افراد متعددی دارای این لیاقت باشند، این بحثی است که در کتاب آینده خود، به طور گسترده در این باره صحبت خواهیم کرد.

بنابر این چاره‌ای نیست جز اینکه به وجود حضرت مهدی به عنوان تحقق بخش هدف الهی اعتراف کنیم. و نتیجه این استدلال، مخصوص به مسلمانان نخواهد بود، تا چه رسد به اینکه آن را مخصوص امامیه بدانیم، بلکه در سطح تمامی ادیان الهی مفید خواهد بود.

جهت دوم:

انتظار فرج

از جمله تکالیف و وظائف دوران غیبت، انتظار فرج آن حضرت است، و در این باره در ضمن چندین نکته به بررسی می‌پردازیم:

نکته نخستین: مفهوم انتظار

مفهوم اسلامی گسترده و درست انتظار، عبارت است از اینکه انسان پیوسته چشم به راه روزی باشد که هدف و مقصود نهایی خدایی بر آورده شود، و روزی فرا رسد که انسانیت از یک زندگانی عادلانه کامل، تحت رهبری و زعامت حضرت مهدی - علیه السلام - برخوردار باشد.

در این مفهوم گسترده تمامی مذاهب اسلامی شریکند؛ زیرا بعد از آنکه دانستیم که غرض و هدف خداوند از آفرینش انسان چیست و روایات متواتر یقین آور را از رسول خدا در باره حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - دانستیم و دیگر برای انکار وجود مقدس آن حضرت عذری و بهانه‌ای در پیشگاه خداوند متعال نداشتیم؛ و بعد از آنکه دانستیم که بر آورده شدن این هدف فقط وابسته به اراده و خواست خداوند است و جز خداوند دیگران رأی و خواسته‌ای نمی‌توانند داشته باشند؛ بنابر این هر روز احتمال قیام شکوهمند حضرت مهدی - علیه السلام - و برپایی و تحقق بخشیدن به هدف بزرگ خدایی، مطرح می‌باشد، زیرا در هر لحظه احتمال آن می‌رود که خداوند اراده فرماید و دستور ظهور و قیام به آن حضرت بدهد.

در این مسأله، امامیه با دیگران اختلافی ندارند؛ زیرا بنا به عقیده آنان، خداوند متعال دستور ظهور به آن حضرت را بعد از اختفاء می‌دهد، و بر طبق نظر دیگران که گفته بودند حضرت در آینده متولد خواهد شد و با شمشیر قیام خواهد کرد، احتمال آن هست که حضرت متولد شده باشد و خداوند به او دستور خروج و ظهور بدهد و این احتمال در هر لحظه و ساعتی وجود دارد. بلکه می‌توان گفت انتظار، مفهومی کلی‌تر و قدیمی‌تر از مفهوم اسلامی دارد.

اما قدمت آن، بدین جهت که قبلاً گفتیم پیامبران پیشین همگی نوید و بشارت ظهور آن حضرت را به پیروان خود داده‌اند، و انسانیت، پیوسته در انتظار او به سر می‌برده - گرچه شخصیت و عنوان او بنا بر آنچه ذکر کردیم مورد تحریف واقع شده است - و در آینده نیز تا وقتی که ستم و بیدادگری وجود داشته باشد، در حال انتظار به سر خواهد برد.

و اما اینکه گفتیم مفهوم انتظار، اعم و کلی‌تر از مفهوم اسلامی است؛ از این رو است که پیروان دیگر ادیان آسمانی نیز با صرف نظر از نام و عنوان، به پیشوایی جهانی که برپا دارنده عدل و داد است معتقدند، و ملتزم به انتظار ظهور او می‌باشند.

این عقیده به خودی خود، بهترین انگیزه برای تربیت و تهذیب نفوس تمامی پیروان و معتقدان به این ادیان است، که باعث رشد و تربیت و تهذیب اخلاق آنان و تکمیل درجه اخلاص و نیروی اراده و ایمان اشخاص می‌شود تا مقدمات ظهور را در خود و دیگر برادران دینی و انسانی خود فراهم آورند.

نکته دوم: ویژگیهای منتظر

هیچ فردی به حد مطلوب از انتظار نمی‌رسد، مگر اینکه دارای سه ویژگی همراه با هم باشد، که عبارتند از: عناصر عقیدتی و روحی و رفتاری، که اگر این سه نباشند برای انتظار مفهومی راستین نمی‌توان یافت و از آن فقط یک انحراف روحی و نفسانی باقی می‌ماند که مبتنی بر همان منطق کسانی است که به حضرت موسی خطاب کرده و گفتند: «تو همراه با خدای خودت بروید و بجنگید، ما

اینجا نشسته ایم.»^(۱)

این همان عقیده نادرستی است که برای انسانیت درخواست و آرزوی نیکی و خیر شود، بدون اینکه کاری و تلاشی در راه استقرار آن انجام گیرد.

نخستین عنصر: جنبه عقیدتی

این مسأله در نتیجه سه امر مبرهن می شود:

امر اول: اعتقاد داشتن به اینکه هدف خداوند، اصلاح همگی بشریت است، و در آینده عدل مطلق سراسر زندگی بشر را فرا خواهد گرفت، و اینکه وعده خداوند در قرآن مجید و آنچه که هدف خدایی به آن تعلق گرفته، تخلف ناپذیر است. برهان و دلیل این مطلب را در گذشته آوردیم.

امر دوم: اعتقاد به اینکه آن رهبر پیروز در آن روز موعود، حضرت مهدی - ارواحنا فداه - می باشد، چنانکه اخبار و روایات شیعه و سنی در این مورد به حد تواتر رسیده، بلکه بیش از حد تواتر است. و دانستیم که ثبوت مفهوم روایت متواتر بدیهی و ضروری است.

امر سوم: اعتقاد به اینکه آن رهبر پیروز، حضرت محمد بن الحسن العسکری - عجل الله تعالی فرجه الشریف - است که اعتقاد به او از ضروریات مذهب امامیه است، و اخبار و روایات فراوانی در مجموعه های خبری و روایی شیعه در این باره نقل شده است، و عده زیادی از متفکران و اندیشمندان بزرگ اهل سنت، همچون ابن عربی در فتوحات مکیه و قندوزی در ینابیع الموده، و حموی در فرائد السمطین، و گنجی در کتاب بیان، با آنها هم عقیده می باشند.

کسانی که به این امور سه گانه معتقدند، گرچه مختصر اختلافی در بعضی از جزئیات با یکدیگر دارند، لکن ما در بخش برنامه ریزی الهی متذکر این نکته شدیم که دو امر اول به امر سوم برمی گردند، و نتیجه و حاصل آن دو نیز همان امر سوم خواهد شد. بنابراین می شود بدون هیچ گونه اختلاف و تضادی به هر سه امر

معتقد شد و آنها را باورد داشت.

عنصر دوم: جنبه روحی و نفسانی انتظار

این مطلب از دو امر اصلی و اساسی تشکیل می‌شود:

امر اول: استعداد و آمادگی کامل برای تحقیق یافتن و پیاده شدن عدالت کامل، به طوری که اگر هم جزء دعوت کنندگان و ایثارگران در راه آن حضرت نیست، ولی حداقل فردی شایسته برای پذیرش دعوت آن حضرت باشد.

امر دوم: آغاز و شروع تحقق عدالت کامل جهانی و دمیدن سپیده فجر ظهور را در هر لحظه و ساعتی منتظر باشد؛ زیرا گفتیم که ظهور حضرت به دست خدا و تحت اراده الهی است، و هیچ کس نمی‌تواند برای آن وقت و ساعتی تعیین کند، و هر لحظه احتمال آن هست که خداوند اراده ظهور آن حضرت را بفرماید، به علاوه روایاتی در این باره آمده است که ظهور آن حضرت ناگهانی و بدون مقدمه خواهد بود. (در آینده بخشی از آن روایات را نقل خواهیم کرد.)

این احساس و آگاهی، ممکن است بر طبق هر یک از امور سه گانه‌ای که در عنصر اول ذکر کردیم ایجاد شود، چنانکه در صورت اجتماع هر سه امر در یک شخص نیز ممکن است این آگاهی به وجود آید و تحقق پذیرد.

این احساس و آگاهی، برای روان و جان او موجب پاکی و خوشی است؛ زیرا در این صورت خود را در مقابل خویشتن خود و جامعه و امت خود مسؤول می‌بیند و به زودی در روز رستاخیز جهانی حضرت، از لابلای مشکلات و سختیها و ستمها و بیدادها بیرون آمده و جلوه‌گری می‌کند.

وقتی احساس و آگاهی به این دو امر در روان کسی به حد کمال برسد، و به عبارت دیگر عنصر دوم در او تحقق یابد، به آسانی و سادگی می‌تواند وارد مرحله سوم شود و عنصر سوم را تحقق بخشد.

عنصر سوم: جنبه رفتاری و عملی انتظار

اگر کسی بخواهد نمونه یک منتظر راستین باشد، باید پیوسته خود را پایبند احکام الهی نموده و دستورات خداوند را بر دیگر علاقه‌های فردی و کارها و

گفتارهای شخصی ترجیح دهد، و پیروی راستین برای حق و هدایت الهی باشد. در این صورت دستاورد او اراده‌ای قوی و نیرومند و اخلاصی راستین خواهد شد که او را آماده تشریف به حضور حضرت و پذیرش پاره‌ای از مسؤولیتهای روز موعود می‌نماید.

این رفتار برای هر کسی که ایمان به آن روز شکوهمند دارد، لازم و ضروری است، به هر اندازه که ایمان و اعتقاد داشته باشد، و اگر به تمام آن خصوصیات معتقد باشد، چنین رفتاری لازمتر است؛ به ویژه برای آن گروه از مسلمانانی که با دلیل و برهان برایشان ثابت شده است که حضرت مهدی نقشه عدالت جهانی و کامل خود را بر اساس دستورات دیانت مقدسه اسلام پایه‌ریزی خواهد کرد.

و اما آن مسلمان شیعه‌ای که می‌داند امام و پیشوایش همزمان با اوست، و اعمال و رفتارش در معرض دید حضرت است و هر لحظه ممکن است به او بنگرد و کارهای زشت او باعث ناراحتی و تأسف حضرت می‌شود، او علاوه بر آنکه خود را آماده روز ظهور می‌کند، خود را در محضر آن حضرت دیده و در حضور او مسؤولیت دارد و در تمام دوران زندگی مواظب است یک لحظه هم از فرمان آن حضرت سرپیچی نکند. این احساس خود موجب می‌شود که انسان زودتر به آن حد و درجه مطلوب برسد، که پیروزی در امتحان و آزمایش الهی و آمادگی برای روز موعود است.

نتایج تحقق عناصر سه‌گانه انتظار

وقتی که یک شخص به این درجه رسید، می‌تواند خیرات و نیکیها را در چهار زمینه به شرح ذیل به دست آورد:

زمینه اول: دستیابی به خیر دنیا و آخرت خویش. اما در آخرت، به اعتبار خشنودی خداوند متعال؛ و اما در دنیا، به دو جهت: اول: رفتاری عادلانه که فرد در رابطه با خود و دیگران خواهد داشت. و دوم: ایجاد آمادگی روحی برای پذیرش مسؤولیت در مقابل رهبری برای روز ظهور.

زمینه دوم: به دست آوردن خیر و نیکی برای هم‌کیشان و هم‌دینان خود.

زیرا وقتی یک فرد خویشتن را به طور شایسته آماده سازد، برای ایجاد شرایط ظهور و فرار رسیدن روز موعود به اندازه توان و امکانات خود کمک کرده، و از این راه، باب خیرات و نیکیها را به روی امت گشوده است.

زمینه سوم: دستیابی به خیرات، نه تنها برای خود و امت خود، بلکه برای عموم انسانها؛ زیرا بهره و سودی که از ایجاد شرایط ظهور حاصل می‌شود به تمامی انسانها می‌رسد، و همکاری در ایجاد آن شرایط، همکاری در ایجاد عدالت و دادگستری همه جانبه و فراگیر است، و اختصاص به یک گروه و طایفه ندارد.

این سه زمینه را تمامی مذاهب اسلامی قبول دارند، و بلکه می‌توان گفت این امور مقتضای عقیده به روز موعود است در هر دینی که باشد.

زمینه چهارم: سهیم بودن در ایجاد شرایط ظهور است که موجب جلب خشنودی و رضایت خاطر شریف حضرت بقیة اللّٰه - عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف - می‌باشد؛ زیرا هر چه از تعداد گنہکاران کم، و بر جمعیت مؤمنین افزوده گردد، باعث خشنودی آن حضرت گشته و در حقیقت یک نحوه همکاری در راه ایجاد اهداف عالی آن بزرگوار می‌باشد.

این مطلب، فقط ویژه کسانی است که امامت آن حضرت را قبول دارند و مخصوص شیعیان دوازده امامی است.

اینها بود آن جهات اساسی و اصلی که می‌بایست هر انسانی دارای آنها باشد تا نمونه کامل یک فرد منتظر شود و مصداقی راستین برای مفهوم درست و اسلامی انتظار باشد.

نکته سوم: اندیشه مهدویت، انگیزه‌ای برای تلاش هر چه بیشتر

از آنچه در دو نکته پیش گفته شد، پاسخ صحیح به شبهه مشهوری که می‌گفت: «انتظار حضرت مهدی، موجب سستی و تنبلی در اصلاحات اجتماعی شده و انسان را از مبارزه و پیکار با ستم و ستمکاران باز می‌دارد و پیوسته اصلاح امور را به ظهور حضرت حواله می‌دهد» داده شد.

و نیز ممکن است این شبهه به این صورت نیز مطرح شود که بر طبق این اعتقاد که حضرت مهدی ظاهر نمی‌شود مگر بعد از آنکه زمین از ظلم و جور پر شده باشد بنا بر این می‌بایست در افزودن ظلم و جور کمک کرد و دست از کار کشید تا حضرت هر چه زودتر آشکار گردد.

اشاعه دهندگان شبهه:

برای پاسخگویی به این شبهه، می‌توان در سه زمینه صحبت کرد؛ زیرا کسانی که این اندیشه را به دوش خود کشیده و این سوی و آن سوی می‌برند، به سه گروه مهم تقسیم می‌شوند که هر یک دارای عقیده و روحیات ویژه خود هستند و نتیجتاً با دیگران متفاوت می‌باشند:

گروه اول: کسانی که اعتقاد به وجود حضرت مهدی نداشته و دارای اندیشه‌ای مادی می‌باشند، اینان برای سخن خود دلیلی نداشته و فقط موضوع را بعید دانسته و در آن شک و تردید کرده‌اند. آنان خود را فقط به ادعائی که می‌کنند قانع ساخته، و شاید بتوانند مهدویت و مسائل گوناگون آن را در خیال و اندیشه خود پرورانده و در آن شک و تردید کنند و به همان خیالات خود دل خوش داشته باشند.

البته کسانی که اصل دین را افیون ملت‌ها دانسته و موجب تخدیر می‌دانند، مسلماً اعتقاد به مهدویت را که از فروع و شاخه‌های مذهب است در همان مسیر قرار می‌دهند.

خداپرستان در مقابل آنها چنین می‌گویند - و گفتار درستی هم دارند - که دین همیشه و پیوسته، مبدأ نهضت‌ها و تحولات و درگیریها و پیکارها بوده، و همیشه می‌خواسته است که عدالت را پای برجا سازد و ظلم و ستم را ریشه کن کند. در طول تاریخ، همیشه دین و مذهب بوده است که توانسته عواطف و احساسات توده را در مقابل ستمگران تحریک نماید. با یک نگاه گذرا به تاریخ، می‌توان به حقیقت این موضوع پی برد؛ و ما مسأله مهدویت را در همین مسیر دانسته و همین نظر را در مورد این اعتقاد نیز باور داریم و ابلاغ می‌کنیم.

گروه دوم: کسانی که اساس مهدویت را پذیرفته و دارای دو خصوصیت

مهم و اصلی می‌باشند:

اول: کسانی که دست از کار و تلاش کشیده، و مصالح فردی را بر مصالح عمومی ترجیح می‌دهند.

دوم: کسانی که مفاهیم اسلامی را به صورتی ناقص فهمیده، و برداشتی نادرست از عقاید اسلامی دارند، که در واقع اندیشه‌ای نادرست و فاسد در مغز آنها است.

شبهه بیشتر در بین این اشخاص وجود دارد، که می‌گویند حضرت مهدی ظهور نخواهد کرد، مگر بعد از آنکه زمین را جور و ظلم فرا گرفته باشد، چنانکه در حدیث متواتر از رسول خدا نقل شده است. از آن حدیث چنین فهمیده‌اند که می‌بایست بر ظلم و ستم افزود، و هیچگاه در مقابل آن کاری انجام نداد تا ظهور حضرت زودتر فرارسد.

گروه سوم: کسانی که معتقدند اصولاً تلاش و فعالیت برای اصلاح جامعه و پیکار با ستم و ستمکاران به جایی نمی‌رسد و فایده‌ای ندارد. اینان مردمانی مأیوس و ناامیدند که شکوه و هیمنه ستمگران و جنایتکاران بر سر آنها سایه افکنده و به این نتیجه رسیده‌اند که هیچ گونه قدم اصلاح‌گرانه به جایی نمی‌رسد و فایده‌ای ندارد، و باید در گوشه‌ای نشست و دست از هر گونه اصلاح و امر به معروفی کشید و در انتظار حضرت به سر برد تا او بیاید و کارها را اصلاح کند.

این مهمترین شبهه‌ای است که در ذهن پاره‌ای از طبقات مردم وجود دارد، و ما می‌توانیم با توجه و تکیه بر مباحث گذشته به پاسخ این شبهات بپردازیم و با در نظر گرفتن سه نکته، ایراد و اشکال را بر طرف سازیم:

سه نکته در پاسخگویی به شبهه:

اول: مشارکت فرد و جامعه در ایجاد شرایط ظهور جز با کوشش جدی و پی‌گیری که میزان اخلاص و احساس مسئولیت را بالا ببرد، امکان‌پذیر نیست. و در این صورت است که افراد با اخلاص می‌توانند به هنگام ظهور حضرت، در کار بزرگ هدایت عالم سهیم گردند. و قبلاً نیز در این باره به تفصیل سخن گفته و دانستیم که این مسأله، اساس و پایه برنامه‌ریزی خدایی برای روز موعود است و

مهمترین عنصر برای پیدایش آن، موفقیت در آزمایشی است که در زمینه‌های ظلم و ستم برای اشخاص پیش می‌آید.

دوم: دانستیم که بر هر فردی لازم است خود را در مسیر جلب رضایت و خشنودی حضرت قرار دهد، و بتواند به هنگام ظهور و پیش از آن مورد رضایت حضرت قرار گیرد؛ و در صورتی موفق به آن خواهد شد که با دقت هر چه تمامتر به دستورات اسلامی در تمامی زمینه‌های فردی و اجتماعی عمل کند. و باید بداند که رضایت خاطر حضرت، فقط در عمل به احکام شخصی و فردی حاصل نخواهد شد، بلکه باید به وظایف اجتماعی خود نیز عامل باشد و نسبت به آنها کوتاهی نکند؛ که کوتاهی و سستی در آنها را خدا و پیامبر و حضرت مهدی نمی‌پسندند.

بنابراین، اعتقاد به وجود حضرت بقیة الله، خود مهمترین انگیزه برای تلاشهای اجتماعی و سازندگی جامعه بوده، و این انگیزه بدون آن اعتقاد رنگی نداشته و کار زیادی از آن ساخته نیست؛ و جز این نیست که روگردانی عموم مردم از تلاش و عمل، حاصل عدم توجه آنان به رهبر خود و غفلت از مسؤولیتهایی است که در پیشگاه او دارند.

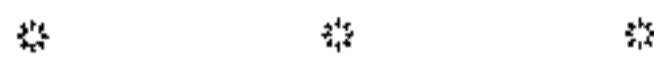
سوم: صرف نظر از دو نکته پیش، و بر فرض که برای اعتقاد به وجود حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه الشریف - هیچ گونه اثر و انگیزه‌ای اجتماعی قائل نباشیم، دیگر این را نمی‌توان گفت که اعتقاد به آن حضرت مانع و بازدارنده از تلاشها و جنبشهای اجتماعی است و از آنها جلوگیری می‌کند؛ و لذا اگر عامل دیگری برای تلاش و وجود داشته باشد می‌تواند به طور آشکار تأثیر خود را بنماید و در عقلها و دل‌های مخلصین اثر گذارد.

سرّ این مطلب در زمینه عقائد اسلامی بسیار روشن است زیرا آن دسته احکام اسلامی که در کتاب و سنت وارد شده، برای عموم مردم روشن و شناخته شده است و مورد عمل مردم می‌باشد و همیشه مردم خود را در قبال آنها مسؤول دانسته و می‌دانند. و این چنین نیست که اعتقاد به وجود حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه الشریف - مانع از عمل به آنها باشد، و یا آنها را مخصوص به

زمانهای دیگر بگرداند، زیرا اینها از ضروریات دین و مورد اجماع مسلمین است.

وظیفه هر فرد مسلمان، آن است که احکام دینی خود را شناخته و در عمل به آنها بکوشد و زندگی فردی و اجتماعی خود را با آنها هماهنگ سازد، و این احکام را در زندگی خود پیاده کند، و وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و جهاد و مبارزه با ظلم و ستم را در زمینه تکالیف اجتماعی خود فراموش نکند. و این تکالیف با وظایف دیگری که یک فرد به هنگام ظهور حضرت خواهد داشت، منافات ندارد و این چنین نیست که اگر حضرت در زمان او ظاهر شد، تکالیف دیگری که به او می‌دهد با آنها منافات داشته باشد.

و امانسبت به اشخاص منحرف و بی دین که دنباله روشمهاوات و خواسته‌های مادی خود هستند و دینشان را به دنیایشان فروخته‌اند، برای آنها هم اعتقاد به حضرت مهدی، مانع از عمل کردن به دستورات اسلامی نیست؛ همان گونه که اصل اعتقاد به اسلام، آنها را وادار به انجام احکام نکرده است، و این تقصیر خود آنها است، نه این که در اصل احکام و عقاید اشکالی وجود داشته باشد.



در اینجا دوست دارم برای روشنگری بیشتر، به سه دیدگاه اساسی در زمینه اهمیت عمل به دستورات اسلامی در دوران پیش از ظهور اشاره کنم.

دیدگاه اول:

ما در ضمن بررسی برنامه‌ریزی کلی الهی، بر این مطلب استدلال کردیم که مبارزه در مقابل ظلم و ستم تا چه اندازه در بالا بردن درجه اخلاص و ایجاد شرایط ظهور مؤثر است. و با در نظر گرفتن اهمیت آن، می‌بایست زمینه‌هایی از ظلم و ستم در جامعه باشد تا انسان در مبارزه با آن بتواند خود را بسازد و به سطح مطلوب و درجه کامل اخلاص برسد.

ولذا می‌دانیم که انسانی که از ظلم می‌گریزد و وحشت دارد و به رفاه و

تن آسایی عادت کرده، هیچ گاه نخواهد توانست خود را به آن حد مطلوب از اخلاص و فداکاری برساند. و بر فرض هم که به جایی برسد، بسیار کند خواهد بود، و لنگ لنگان قدم بر خواهد داشت.

چنانکه هر گاه مردمی به ظلم و ستم عادت کنند و پذیرای آن باشند، هیچ گاه به فکر مبارزه با آن نیفتاده و هیچ کاری نخواهند کرد، و خواه ناخواه مردمی خائن و پست بوده و نتیجتاً در سطحی پایین از اخلاص و احساس مسؤولیت خواهند بود و پیدایش آن حالت ایثار و فداکاری در چنین مردمی به زمانی بیشتر نیاز دارد. و خداوند فرموده است:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^(۲).

و ای کاش می توانستم بفهمم مردمی که از اصلاح جامعه کوچک خود ناتوانند، چگونه خواهند توانست که در روز ظهور حضرت، جهان و جهانیان را اصلاح کنند و چهره گیتی را تغییر دهند.

بنابر این می توان گفت اساس و پایه اصلی بالا بردن درجه اخلاص، احساس مسؤولیت، و گذار از شرایط سخت زندگی، و ایثار و فداکاری و اندیشه ای راستین، توأم با تلاش، می باشد که شرط اساسی برای به دست گرفتن زمام امور در روز موعود همین است.

بنابر این می توان گفت آنان که عقیده به وجود حضرت مهدی را موجب

(۲) رعد / ۱۱: همانا خدا آنچه را قومی دارند دگرگون نمی سازد، مگر آنکه آنان آنچه را خود دارند دگرگون کنند.

ناگفته نماند: عبارات بعدی همین آیه شریفه و روایات وارده در ذیل آن و نیز ملاحظه آیه ۵۳ از سوره انفال روشن می سازد که در اینجا مقصود از ایجاد تغییر و دگرگونی، گرفتن نعمتها و نزول بلاها بر اقوام ناسپاس است. از نظر قواعد کلی و اصول بینش اسلامی - چنانکه در برخی از روایات مورد اشاره نیز آمده است - جز این نیست که خدای متعال جز در مواردی که مردمی خود بد کنند، برای آنان بد نمی خواهد؛ ولی در مورد اعطای نعمتها فضل و عنایت الهی مقدم است - یا مبتدئاً بالنعم قبل استحقاقها - و اعطای نعمتها منحصرأموکول به افعال نیک اختیاری نیست، بلکه مبدأ خیرات و نعمات توفیق و یاری خدای سبحان است و البته پس از تحقق عمل نیک نیز فضل الهی یقیناً شامل بندگان شده و باز هم بابهای دیگری از خیرات به روی آنها گشوده می شود. (مترجم)

تخدیر و ذلت و سستی و تنبلی دانسته‌اند، سخنی بی‌هوده گفته و یاوه سرایی نموده‌اند.

دیدگاه دوم:

بالا رفتن سطح درجه اخلاص، گاهی به صورت اضطرار و ناچاری، و گاهی اختیاری است.

اما حالت اضطراری^(۳) همان چیزی است که به طور عمومی و همگانی، آزمایش الهی آن را پدید می‌آورد؛ زیرا نوعاً انسانها به خاطر خود خواهی و خویشتن دوستی و راحت طلبی به کارهای اجتماعی تن در نمی‌دهند و از تلاش و احساس مسؤولیت اجتماعی گریزان هستند، مگر اینکه اضطرار و احتیاجی در کار باشد و از ناچاری دست به کاری بزنند. ولذا اگر بخواهیم آنها را وادار به کاری اجتماعی بکنیم، باید آنان را در شرایط نیاز و احتیاج قرار دهیم. برنامه‌ریزی کلی الهی از این حالت استفاده کرده و لذا گهگاه شرایط زندگی را دشوار نموده سختیها و دشواریهایی پیش می‌آورد تا آنها را وادار به تلاش و کوششی بیشتر کند.

و اما اخلاص و درک و بینشی که با اختیار پدید می‌آید، در هنگامی است که یک شخص بیش از اندازه اضطرار و ناچاری دست به کار می‌شود؛ و همین که وظیفه اسلامی خود را فهمید دنبال آن می‌رود، چه آنکه آن کار بر او واجب باشد یا مستحب باشد. او پیوسته در حال مبارزه با ظلم و ستم است و مردم را به سوی خداوند، با حکمت و موعظه نیکو فرامی‌خواند.

درست است که رسیدن به این حد، می‌بایست با وجود بینشی گسترده و عمیق و اخلاص و اراده‌ای در سطح بالا باشد و جز اندکی از مردم در این حد

(۳) نباید دو واژه "اضطرار" و "کراه" باهم در آمیزند، زیرا واژه اضطرار نمایانگر حاجت و درخواست شدید با حفظ اراده فردی است، بسان کسی که خانه خود را به خاطر وام زیادی که بر عهده دارد، بفروشد. اما در اکراه، دیگر اراده مطرح نیست، بسان کسی که خانه خویش را به خاطر فشار دیگری (چون تهدید به قتل، ضرب و کتک و یا...) بفروشد. برای هر کدام از این دو حالت اختیاری خاص، مطرح خواهد بود.

نیستند، لکن باید بدانیم که این اندازه قلیل و اندک، برای رهبری و زمامداری در روز ظهور حضرت کافی نیست، و می‌بایست از مجموع این تلاشهای اختیاری، و به عبارت دیگر این آزمایشهای اختیاری و اضطراری، درجه‌ای از اخلاص و احساس مسؤولیت پدید آید که بتواند جهانی را اداره کند و بر سراسر گیتی حکمفرما باشد.

و روشن است که آن اندازه اندک آزمایشات اختیاری، که احیاناً چند نفر معدود در خود ایجاد کرده‌اند، نمی‌تواند آن اثر سریع و آن تحرک عظیم را در دنیا ایجاد کند، بلکه باید یک آزمایش عمومی‌تر به صورت اضطرار پدید آید تا در آن حالت آزمایش خدایی افرادی را بسازد؛ از تنبلی و سستی به در آورد، و شرایط ظهور را آماده سازد؛ البته در کنار دیگر زمینه‌های فرهنگی و فلسفی که در هر زمانی جامعه اسلامی واجد آن می‌باشد.

با در نظر گرفتن این مطلب، دیگر آن سخن که گفته بود: «اعتقاد به حضرت مهدی، انسان را از کارهای اصلاحی و اجتماعی باز می‌دارد و مانع می‌شود» ارزشی ندارد و سخنی بیموده است.

دیدگاه سوم:

بعد از آنکه از برنامه‌ریزی کلی خداوندی در باره روز موعود آگاه گشتیم، معنی و مفهوم حدیث رسول خدا را به راحتی می‌توانیم بفهمیم که فرمود:

«يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجُورًا»:

زمین را از قسط و عدل پر می‌کند همان گونه که از ظلم و جور پر شده است.

وجود ظلم و جور پیش از ظهور حضرت، خود یکی از اجزاء این برنامه‌ریزی است، زیرا دومین شرط ظهور را فراهم می‌آورد و باعث می‌شود که نیروی اخلاص و اراده محکم افراد به صورتی همگانی ایجاد شود. البته وجود چنین اراده و اخلاصی محکم و پای برجا، در افراد بسیار اندک خواهد بود و دیگر مردم در همان مسیر انحراف و کژی خود گام می‌نهند.

بنابراین سراسر گیتی راستم و بیداد فرامی‌گیرد، لکن نه آنکه خداوند آن را ایجاد کند و به جبر و زور پدید آورد، بلکه از آنجا که اکثر افراد مردم دنبال

منافع خود رفته و به فکر رفاه و راحتی خویشند، و در مقابل ظلم و ستم هیچ گونه پایداری و استواری از خود نشان نمی‌دهند، خواه ناخواه ظلم و بیداد فزونی می‌یابد. و این حالت منافات با پیدایش شرایط ظهور و آمادگی ظهور حضرت ندارد، زیرا این آمادگی در وجود تعداد اندکی از مردم که به خود سازی پرداخته و برایمان و اراده خود می‌افزایند، تحقق می‌یابد.

یک فرد، به حالت فردی، نمی‌تواند زمین را از ظلم و جور پر کند، و توان و اختیار چنین کاری را ندارد، بلکه انسانها به صورت جمعی و به صورت کلی جهان را پر از ظلم و ستم می‌نمایند، البته در صورتی که از مسائل اخلاقی و مذهبی به دور باشند، و جامعه‌ای ناقص و عقب افتاده داشته باشند. در چنین جامعه‌ای، یک فرد مسلمان باید سعی کند که از راه مبارزه با ظلم و ستم و کوشش در ریشه کن سازی و جلوگیری از رشد آن، بر اراده و اخلاص خود بیفزاید تا به تدریج شرایط ظهور را مهیا سازد.

و ای کاش این نکته برای همگان روشن می‌شد که آنچه شرط ظهور است، همین رسیدن افراد است به این درجه و سطح از ایمان و اخلاص؛ نه آنکه فزونی بیداد و ستم و پر شدن زمین از ظلم و جور شرط ظهور باشد. (چنانکه بعضی چنین پنداشته‌اند.)

زیرا واضح و مسلم است که اگر سراسر گیتی را ظلم و جور بگیرد و اصولاً عنصر ایمان از بین برود، و ریشه تقوی و پارسایی بخشکد، دیگر امکان ندارد که یک رهبر به صورت عادی و معمولی کاری انجام دهد و اصلاحاتی را به وجود آورد، بلکه راه اصلاح، منحصر به معجزه‌ای خواهد بود، که ماقبلاً ثابت کردیم که چنین اعجازی به وقوع نخواهد پیوست، و یا می‌بایست پیامبری تازه بیاید که آمدن آن هم بر خلاف ضروریات است؛ زیرا این مطلب، ضروری دیانت مقدسه اسلام است که بعد از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - پیامبری دیگر نخواهد آمد.

اندیشه مهدویت، متضمن این مفهوم است که در آینده، ایمان بر کفر چیره خواهد شد، به همان گونه که مدت‌ها کفر بر ایمان سلطه داشته است. و در هر دو حالت وجود کفر و ایمان هر دو مطرح است. چنانکه خداوند نسبت به مؤمنین

می فرماید: «لیستخلفتمهم فی الارض و لیبدلتهم من بعد خوفهم أمناً» و رسول اکرم می فرماید: «یملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً».

نکته چهارم: مفهوم انتظار نسبت به ادوار مختلف دعوت‌های الهی

قبلاً با دلیل و برهان ثابت کردیم که هدف و انگیزه اساسی از آفرینش انسان، پیدایش روز موعود است که خداوند متعال از طلوع فجر خلقت، برای آن برنامه‌ریزی دقیقی کرده و تا وقتی که آن شرایط و آن روز روشن موعود پدید نیاید، آن برنامه‌ریزی پیگیری می‌شود، تا آنکه آن روز شکوهمند فرا برسد.

از آن هنگام که پیامبران الهی، بشریت را از وجود چنین آینده‌درخشانی آگاه ساختند و نوید آن روز را دادند، انسانها چشم به راه چنین روزی بودند؛ ولی به شکلهای گوناگون و نسبت به زمانهای مختلف، هر یک برای خود ترسیمی از آن داشتند که می‌توان آنها را به چهار دوره و یا چهار مرحله تقسیم کرد:

دوره اول: دوره پیش از اسلام

در این دوره، مردم از سخنان پیامبران پیرامون روز موعود، دو چیز وابسته به یکدیگر می‌فهمیدند. اول اینکه زمان تحقق این روز مشخص نیست و فقط موکول به اراده‌ی خدای متعال است. و دوم اینکه این پیامبری که خود سخن از آن روز می‌گوید، پیشوای آن روز نیست و خداوند او را برای چنان روزی ذخیره نکرده است؛ بلکه شخص دیگری را در آینده‌ای بسیار دور، برای آن کار برگزیده، و این مأموریت را به او واگذار خواهد کرد.

در این صورت، انتظار بدان معنی که در دوران غیبت کبری ممکن است تفسیر شود نخواهد بود، و همان گونه که در این دوره به معنای پدیدار شدن هر لحظه و فرارسیدن در هر آن می‌باشد، در آن زمانها بدان معنی بوده که هنوز وقت آن نرسیده و قرار نیست به این زودیها فرارسد، و فقط همین اندازه کافی است که به آن آینده روشن معتقد باشند و آن را باور داشته باشند.

در این دوره، اگرچه مردم سر آن را نمی‌دانستند و توجهی به آن نداشتند، ولی با در نظر گرفتن برنامه‌ریزی کلی الهی، و اینکه دانستیم در آن زمانها

هیچ‌یک از دو شرط ظهور موجود نبوده است، می‌توانیم بگوییم که اصولاً انسانیت، نه در آن درجه بوده که طرح کلی عدالت را بفهمد، و نه در آن سطح از اخلاص و اراده محکم و استوار بوده، که بتواند رهبری روز موعود را به دست گیرد.

دوره دوم: دوران بعد از اسلام تا آغاز غیبت صغری

در این دوره، انسانها نقشه و برنامه کلی عدالت الهی را از سوی خدای تعالی دریافت داشتند، و می‌توان گفت که یکی از دو شرط ایجاد شده است.

ولی در عین حال، مفهوم انتظار با معنایی که در دوره قبل داشت تفاوتی نکرده، و آن چنان نبود که مردم آرزوی فرارسیدن ناگهانی آن روز را داشته باشند، بلکه افراد مؤمن، این مسأله را باور داشتند که در آینده دوری این مطلب تحقق می‌یابد و آن روز شکوهمند فرا می‌رسد. تنها تفاوتی که این دوره با دوره قبل داشت، آن بود که مسلمانها می‌دانستند که این طرح و نقشه الهی مطابق دین و آیین آنها خواهد بود، و حکومت عادلانه جهانی زیر سایه اسلام تشکیل خواهد شد، و در آینده، اسلام بر سراسر جهان حکمفرمایی خواهد کرد.

اگر به کیفیت و راههای تبلیغ و نحوه‌های ابلاغ این روز از سوی رسول خدا و پیشوایان گرامی اسلام بنگریم، این مطلب را به وضوح و روشنی می‌بینیم.

و اما نسبت به رسول خدا؛ همین اندازه ما را بس است که می‌بینیم آن حضرت از وجود حضرت مهدی خبر داده و فرموده است که او از فرزندان و خاندان وی، و از ذراری و فرزندان حضرت فاطمه - علیها السلام - است. و تذکر داده است که او به وجود خواهد آمد و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد، و او از فرزندان حسین - علیه السلام - است، و دارای این چنین ویژگیهایی است.

بنابر این پیشوا و زمامدار روز موعود، شخص حضرت رسول نخواهد بود، و در دوران زندگیش، آن کار مهم و عمده را در سطح جهانی انجام نخواهد داد، چنانکه حکمت آن را در گذشته دانستیم.

بنابر این، کلمه انتظار در دوران رسول خدا، با یقین به اینکه در آن زمان

ایجاد نخواهد شد، همراه بوده است.

و اما انتظار در دوران ائمه - علیهم السلام - در آن زمانها هم می توانیم بگوییم که به همان معنی و مفهوم زمان رسول خدا بوده است، که می توان این برداشت را از مجموعه فرمایشات ائمه اطهار که در آن روایات، ائمه می خواسته اند در باره اندیشه مهدویت صحبت کنند، به دست آورد. مانند این جمله:

«مهدی هفتمین نفر از فرزندان پنجمین نفر آنها است.» (۴)

و یا فرمایش حضرت باقر - علیه السلام - : به خدا سوگند من صاحب شما (آن صاحب الامری که شما در انتظار اوید) نیستم. راوی می پرسد: پس صاحب ما کیست؟ حضرت می فرماید:

«بنگرید به کسی که تولدش از مردم پنهان است، اوست صاحب شما.» (۵)

وقتی حضرت باقر، مهدی بودن خود را انکار می کند، می فهمیم که لا اقل تا وقتی حضرت زنده است، آن روز موعود نخواهد رسید. و یا همچون این جمله که فرموده اند:

«چگونه خواهد بود وضع شما، وقتی که بدون پیشوای رهنما و رهبر قرار گیرید، برخی از شما از برخی دیگر تبری جوید...» (۶)

بنابر این تا زمانی که ائمه - علیهم السلام - در بین مردم شناخته شده و در ارتباط با آنها بودند، هیچ یک مهدی - علیه السلام - نبوده؛ ولذا برای تحقق بخشیدن به آن روز، دست به شمشیر و قیام مسلحانه نبرده اند.

و نیز اگر اخبار و روایات مربوط به آزمایش و امتحان را در نظر گیریم، که ظهور حضرت را پیش از آزمایش عمومی مردم نفی می کند، می توانیم بگوییم که تا وقتی آزمایش مردم به انجام نرسیده، روز موعود فرانخواهد رسید. آن روایات از این قرار است:

(۴) منتخب الاثر / ۲۱۲.

(۵) کمال الدین / ۳۲۵.

(۶) کمال الدین / ۳۴۸.

«این امر واقع نخواهد شد مگر بعد از نومیدی؛ نه به خدا سوگند تا اینکه از یکدیگر جدا و شناخته شوید؛ نه به خدا سوگند تا وقتی که آزمایش گردید، نه به خدا سوگند شما را فرا نخواهد رسید تا وقتی که شقی و بدبخت شود آن کس که شقی و بدبخت می‌شود و سعادت‌مند و خوشبخت شود آن کس که سعید خواهد شد.» (۷)

و همچنین وقتی اخبار مربوط به پدید آمدن نشانه‌های ظهور را مطالعه کنیم، نشانه‌هایی می‌بینیم، که در دوران ائمه اطهار، هیچ‌یک از آنها وجود نداشته است، همچون "صیحه آسمانی" و "خسف" که در آینده خواهد آمد، و تا وقتی این نشانه‌ها آشکار نشود حضرت ظهور نخواهد کرد. به طوری که در بخش سوم این کتاب توضیح خواهیم داد.

بنابر این در زمان حضرت رسول و دیگر امامان، مسلمانها ظهور حضرت را منتظر نبودند، گرچه به صورتی حتمی و مسلم ظهورش را در آینده معتقد بودند و باور داشتند.

می‌گوییم: این مطلب از جنبه تئوری و نظری می‌بایست به همین گونه باشد و صحیح است، لکن واقعیت غیر از این بوده، و اگرچه در زمان رسول خدا مطلب از همین قرار بوده، لکن در زمان ائمه -علیهم السلام- این نظریه بی‌اشکال نیست؛ زیرا ما در آن زمانها انتظار ظهور حضرت را در بین مردم به فراوانی می‌بینیم؛ هم در بین شیعیان و پیروان ائمه، و هم در دیگر طبقات مردم. و اما در دیگر طبقات که روشن است، زیرا آنان تولد و قیام حضرت مهدی را بعد از رحلت حضرت رسول، ممکن دانسته و بر طبق عقیده آنها، اشکالی در آن نبوده است.

و اما در بین شیعیان نیز تاریخ بر این انتظار آنان گواهی می‌دهد، زیرا اخبار تمحیص و آزمایش، گویای همین مطلب است که شما از این انتظاری که دارید، مأیوس می‌شوید و حضرت بعد از یأس شما ظاهر خواهد شد. آنجا که حضرت می‌فرماید:

(۷) کمال الدین ۳۴۶؛ کافی ۱/۳۷۰.

«این امر به شما نخواهد رسید مگر بعد از نومیدی.»

و یا می فرمایند:

«هیسات، هیسات، آنچه به سوی آن گردن می کشید و در انتظار آن هستید واقع نخواهد شد مگر بعد از آنکه امتحان شوید.»^(۸)

ابوبصیر از حضرت صادق نقل می کند که حضرت فرمود:

«چه عجله ای برای ظهور و خروج حضرت قائم - علیه السلام - دارید؟! به خدا سوگند لباسی جز لباس خشن و درشت نمی پوشد و غذایی جز غذای سخت و ناگوار نمی خورد.»^(۹)

از ابراهیم بن هلیل روایت شده است که گوید: به حضرت ابوالحسن رضا - سلام الله علیه - عرض کردم: پدرم با این اعتقاد از دنیا رفت و من نیز به این سن و سال که می بینید رسیده ام. من خواهم مرد و شما چیزی به من نمی گویید؟! حضرت فرمود: ای ابواسحاق، تو عجله می کنی؟! گفتم: آری، به خدا سوگند شتاب می کنم و چرا عجله نداشته باشم، در حالی که به سنی رسیده ام که مشاهده می فرمایید! حضرت فرمود:

«ای ابواسحاق، این امر واقع نخواهد شد مگر اینکه از یکدیگر جدا و شناخته شوید و آزمایش گردید و تا آنجا که در بین شما جز افراد اندکی باقی نمانند...»^(۱۰)

این اخبار به وضوح و روشنی، گویای انتظار و چشم به راه داشتن برای فرارسیدن روز موعود در همان زمان آنها می باشد، تا آنجا که ابواسحاق فکر نمی کرده که به پیری برسد و سنش زیاد شود و هنوز حضرت مهدی ظاهر نشده باشد.

و همچنین است اگر به روایاتی رجوع کنیم که گویای توقع مردم از امامان است که به پا خیزند و کار حضرت مهدی را انجام دهند، همچون روایت قبلی که حضرت باقر - علیه السلام - می فرماید: من صاحب شما نیستم... و روایت

(۸) غیبت نعمانی / ۲۰۹.

(۹) غیبت نعمانی / ۲۳۳.

(۱۰) غیبت نعمانی / ۲۰۸.

حمران بن اعین که می گوید: از حضرت امام باقر - علیه السلام - سؤال کرده و به او گفتم: «آیا تو قائم هستی؟...» (۱۱)

و در حدیث دیگری از او که به حضرت باقر می گوید: فدای تو شوم، من به مدینه وارد شدم و در خرجین من کیسه ای بود که هزار دینار داشت و با خداوند پیمان بستم که دینار به دینار در آستانه خانه شما خرج کنم، تا اینکه شما پاسخ سؤالی که دارم بدهید.

حضرت فرمود: ای حمران سؤال کن جواب بشنو و پولهایت را خرج نکن.

گفتم: تو را به حق خویشاوندیت با رسول خدا، از تو می پرسم که آیا صاحب الامر تو هستی و تویی به پا دارنده این امر؟
حضرت پاسخ داد: نه.

گفتم: پدر و مادرم فدایت، پس او چه کسی است؟
پاسخ داد: او کسی است که رنگ رخسارش آمیخته به سرخی است
و... (۱۲)

در حدیث دیگری از ریان بن صلت چنین آمده است: به حضرت رضا - علیه السلام - گفتم: تو صاحب این امر می باشی؟ پاسخ داد:

«من صاحب این امر می باشم، لکن من آن کسی نیستم که زمین را پر از عدل و داد می کند به همان گونه که پر از ظلم و جور شده باشد. و چگونه ممکن است که من باشم با این ضعفی که در بدن من می بینی. و قائم کسی است که به هنگام خروج و ظهورش، در سن پیر مردان و قیافه جوانان است.» (۱۳)

و دیگر احادیثی که به همین مضمون می باشد.
و نیز اگر به این روایت بنگریم که می گوید: از حضرت صادق پرسیده شد: آیا قائم متولد شده است؟ فرمود:

(۱۱) غیبت نعمانی / ۲۱۶.

(۱۲) غیبت نعمانی / ۲۱۵.

(۱۳) اعلام الوری / ۴۰۷.

«نه، و اگر من او را درک می کردم، تمام دوران زندگی را به او خدمت می کردم.»^(۱۴)

ما وقتی به این روایات می نگریم، مفهوم انتظار را می یابیم، و همت گماردن هر چه بیشتر را به ظهور حضرت مهدی، که از یک انگیزه اساسی ناشی می شده است، و آن عبارت است از ابهام اندیشه مهدویت در اذهان مردم، که به طور اجمال اصل اعتقاد به وجود حضرت را می دانستند، ولی از جزئیات آن خبر نداشتند؛ حتی اشخاص بزرگواری همچون حمران بن اعین و ریان بن صلت، با اینکه از بزرگان صحابه و یاوران ائمه بودند، در عین حال شخص حضرت مهدی را نمی شناختند، با اینکه از صدر اسلام بیش از یک صد سال گذشته بود.

و این گونه احادیثی که گویای توضیحات بیشتری پیرامون مسأله مهدویت بود، اثری بس بزرگ در روشنگری اذهان شیعیان داشت، و کاملاً برنامه ریزی کلی الهی را که امکان قیام مهدی در آن زمانها نبوده روشن می کرد؛ زیرا شرایط لازمه وجود نداشت، و حضرت هم هنوز متولد نشده بود، و هیچ یک از امامان پیشین نیز آن مهدی که برپا کننده حکومت باشد نبودند.

البته این ابهام و اجمال، در دیگر افراد، گاهی آثار ناگواری داشت، زیرا میدان را برای افراد بسیاری باز کرده بود که از آن بشارات پیامبر و ائمه سوء استفاده کرده و به دروغ ادعای مهدویت کنند. و این خاطره را از یاد نمی بریم که به همین منظور، خلیفه عباسی، منصور دوانیقی^(۱۵) فرزند خود را مهدی نامید تا شاید مردم او را مهدی منتظر بدانند.

و در کتاب اول این مجموعه - تاریخ الغیبة الصغری^(۱۶) - دیدیم که چگونه قرامطه (اسماعیلیان) در خاور نزدیک و تعداد بسیاری در شمال آفریقا به مهدویت "محمد بن عبدالله علوی" جد فاطمیون، همانها که بعدها در مصر به حکومت رسیدند، ایمان آوردند.

(۱۴) اعلام الوری / ۱۲۹.

(۱۵) در متن کتاب سهواً هارون الرشید ذکر شده است. (مترجم)

(۱۶) تاریخ الغیبة الصغری / ۳۵۳ به بعد.

دوره سوم؛ دوران غیبت صغری (برای شیعیان امامیه)

در این دوره - چنانکه در تاریخ غیبت صغری دانستیم - حضرت به صورت پنهانی می زیست، و شیعیان خود را رهبری می فرمود، و بدیهی است که در این دوره، شیعیان هر لحظه انتظار ظهور حضرت را داشتند؛ زیرا مرتب از سوی حکومت‌های وقت بر آنها ستم و بیداد وارد شده، و از طرف دیگر، آنها یقین به وجود حضرت داشتند، و می دانستند که آن حضرت از تمام اوضاع و احوال آشفته و پریشان جامعه آگاه است. و این را نیز می دانستند که خداوند او را برای برافکندن ریشه ظلم و فساد از روی زمین و از پهنه گیتی ذخیره کرده است؛ ولی از اینکه خداوند برای این کار در آن برنامه ریزی خود، زمان ویژه‌ای معین کرده غافل بودند، و نمی دانستند که هنوز شرایط ظهور آماده نشده است.

و اگر در این مسأله عمیقتر بیندیشیم، می بینیم که خود این جو فکری، دارای مصلحتی بوده و آن حضرت صلاح نمی دانسته‌اند که این حالت انتظار مردم را تبدیل به یأس و نومیدی کنند، بلکه مصلحت در همین بوده که هر لحظه در اندیشه انتظار آن حضرت به سر برند، و این خود در ایجاد پیوند و علاقه بیشتر و عاطفه و محبت افزونتری نسبت به آن حضرت از سوی پیروان و شیعیان‌ش، مؤثر بوده است. ولذا حضرت، این انتظار سریع آنها را تصحیح نکرده، و آن حالت را تکذیب نفرمودند؛ زیرا هر چه امید در اشخاص، قویتر و نیرومندتر باشد، ارتباط و پیوند با آن حضرت بیشتر و محکمتر خواهد بود.

بلکه اخبار و روایاتی وارد شده است که حضرت، خود به این حالت انتظار، شدت بخشیده و نزدیکی زمان ظهور خود را تأکید فرموده‌اند، که این روایات را در کتاب تاریخ غیبت صغری نقل کرده و اشکالات و مناقشات آنها را متذکر شدیم. (۱۷)

گاهی چنین به ذهن می رسد که در این دوره مردم می توانستند از اخباری که ظهور حضرت را متوقف بر امتحان و آزمایش می دانست، و یا روایاتی که گویای

پیدایش علائم ظهور بود آگاه شوند، تا بدانند که در زمان آنها ظهوری واقع نخواهد شد، چون هنوز امتحان برگزار نشده و دیگر نشانه‌های ظهور پدیدار نگشته است.

این مطلب را می‌توان از چندین جهت ضعیف و بی‌دلیل دانست، که روشنترین جواب این است که ممکن است یک انسان معمولی فکر کند که احتمال دارد در همان دوره عمر او آن امتحان انجام گیرد و آن نشانه‌های ظهور ظاهر گردد، و احتمال بدهد که تا زمان ظهور چندان وقتی هم نمانده است، و ممکن است که حضرت در همان دوره عمر او قیام کند. و همین احتمال کافی است که او را در حال انتظار و چشم‌به‌راهی نگاه دارد، و او خود را آماده ظهور حضرت کند، و فکر و اندیشه خود را برای ظهور حضرت آماده و رو به راه گرداند، و به خودسازی پردازد.

دوره چهارم: دوران غیبت کبری (دوره‌ای که ما در آن به سر می‌بریم)

قبلاً گفتیم که در این دوره، انتظار به معنای چشم‌به‌راه بودن و در انتظار ظهور و برپایی روز موعود در هر زمان و هر روز بودن است؛ زیرا ظهور، فقط وابسته به اراده خداوند است و هیچ شرط دیگری ندارد، چنانکه در آخرین پیام حضرت به آخرین نایب خاص - که در آن پیام، پایان دوره غیبت صغری و آغاز غیبت کبری را اعلام می‌فرمایند - آمده است که حضرت فرموده‌اند:

«ظهوری نخواهد بود، مگر بعد از اجازه خداوند متعال.» (۱۸)

و یا روایاتی که فرارسیدن روز ظهور حضرت را به صورت ناگهانی و بدون مقدمه مطرح می‌کند، چنانکه در نامه حضرت به شیخ مفید، این مضمون آمده بود، و دیگر روایاتی که به زودی متذکر آنها خواهیم شد.

آری، ممکن است که بگوییم در آغاز غیبت کبری، دلایل و نشانه‌هایی بر عدم فوریت ظهور وجود داشت، چنانکه در همان آخرین پیام حضرت می‌خوانیم که حضرت می‌فرماید: «غیبت کلی واقع شد و ظهوری نخواهد بود مگر بعد از

اجازه خداوند متعال، و این ظهور بعد از زمانی طولانی و تیرگی دلها خواهد بود...»، زمان طولانی، معنایش گذشتن چندین سال است، بلکه ده‌ها سال باید طول بکشد تا آن دوره به سر آید، نه آنکه انتظار ظهوری فوری را داشته باشیم.

البته مفهوم طول زمان، نسبت به تصور اشخاص و افراد، و سطح بینش فرهنگی و عقلانی آنها فرق می‌کند. وقتی یک شخص معمولی این کلمه را می‌شنود، در ذهن او طول زمان فقط شامل چندین سال می‌شود، مخصوصاً وقتی می‌شنود که ظهور وابسته به اجازه خداوند است، و خود شاهد گرفتگی دلها و گسترش ظلم و فساد در روی زمین می‌باشد، بنابراین خیلی ساده و معمولی است که در آن زمان و با آن جو حاکم بر افکار، اشخاص عادی مقصود از طول زمان را همان چند سال بگیرند و نیازی نیست که آن مردم بدانند مقصود از طول زمان، زمانی بیش از هزار است، چنانکه ما از این کلمه امروزه درک می‌کنیم و می‌فهمیم.

کیفیت تطابق انتظار ظهوری ناگهانی با علائم و شرایط ظهور

اگر کسی بگوید: انتظار ظهور فوری، با دیگر علائم ظهور و شرایطی که برای روز موعود گفته شده است، سازگار نیست؛ زیرا وقتی ظهور وابسته به پدید آمدن آن شرایط است، انتظار ظهور پیش از پیدایش آن شرایط، انتظاری بی‌جا و بی‌مورد است، و باید مفهوم انتظار به همان مفهومی که در صدر اسلام در بین مسلمانها رایج بوده برگردد، با یقین بر اینکه ظهور در آن زمان واقع نخواهد شد. این اشکال، مشابه همان ایرادی است که در مرحله سوم (عصر غیبت صغری) وارد شده بود، و جواب هم همان پاسخ آنجا است. و خلاصه آن این است که علائم و نشانه‌ها در هر زمانی، احتمال وقوع آنها می‌باشد، و امکان دارد که بعد از پیدایش آنها حضرت بلافاصله ظاهر شود. شرایط ظهور نیز ممکن است که در هر زمانی و هر ساعتی ایجاد گردد، و ما گفتیم که هر کس این احتمال را در ذهن خود بیاورد، انتظار برای ظهور فوری نیز برایش مفهوم خواهد داشت.

اگر کسی بگوید: ما دانستیم که شرط اساسی و اصلی ظهور، که به این زودیها هم محقق نمی‌شود، همان تمحیص و آزمایش افراد است، و ما به چشم

خود می‌بینیم که بسیاری از افراد مردم - اگر نگوییم اکثریت و یا همه مردم - هنوز امتحان نشده‌اند، و امتحان آنها به پایان نرسیده است.

می‌گوییم: می‌توان به این اشکال دو پاسخ داد:

اول: این سخن حاکی از این است که معنای امتحان و آزمایش درست فهمیده نشده است، زیرا مقصود از امتحان آن نیست که یک فرد در دوران کوتاه عمرش امتحان داده و در امتحان هم قبول شده باشد، تا منتظر آن باشیم که هر فردی به آخرین حد امتحان نهایی خود رسیده باشد، بلکه مقصود، تمحیص و آزمایش تمام امت و عموم افراد است به صورت جمعی در طول امتداد زمان، به صورتی که نتیجه‌اش قبولی و سرفراز بیرون آمدن از امتحان است در آخر امتحان.

و این مطلب، با در نظر گرفتن مطلبی که ما از آن به عنوان قانون «پیوند و پیوستگی بین نسلها» نام می‌بریم، کامل می‌شود، زیرا هر نسلی نتیجه تجربیات و پیشرفتهای نسلهای پیش از خود را به نسلهای بعدی منتقل می‌کند، و نسل بعدی نیز موظف است که آنها را تکمیل کرده و به نسلهای آینده تحویل دهد، و آن نسل نیز به نسلهای پس از خود، همچنین است نسبت به نتایج تمحیص و آزمایش، که هر نسلی نتیجه آزمایش نسل قبل را گرفته و با رشد و تکمیل آن به نسلهای بعدی تحویل می‌دهد، و ممکن است در دوران خود به تجربیات و نتایج جدید دست یابد که درجات او را بالا برده و بر اثر برخورد با ظلم و ستمهایی که در جامعه او وجود دارد و مقابله با آنها، از یک تمحیص و آزمایش قوی بهره‌مند شود، و سپس آنها را به نسلهای بعدی خود منتقل کند.

بر طبق قانون «به هم پیوستگی نسلها» در آینده، امت و توده‌های مردم در شرایطی قرار خواهند گرفت که تمحیص الهی و آزمایش خداوندی به حد مطلوب رسیده و شرایط ظهور فراهم خواهد آمد؛ در زمانی که مردم به دو گروه تقسیم می‌شوند: عده‌ای از این بوته آزمایش نتوانسته‌اند پیروزمندان بیرون آیند و در آن وامانده‌اند. اینان همان کسانی هستند که بیراهه را پیموده و همان اکثریتی هستند که زمین را پر از ظلم و جور کرده‌اند. و گروهی دیگر پیروز گشته و توفیق

یافته است، و راه هدایت را برگزیده و در صراط مستقیم و اخلاص محض قدم می گذارند. با وجود این مجموعه، شرایط ظهور محقق می شود.

بنابر این چگونه می توانیم ادعا کنیم که اکثریت مردم، هنوز آزمایش نشده و تمحیص الهی صورت نگرفته است - چنانکه در سؤال آمده بود - با اینکه مقصود مورد نظر از آزمایش در بسیاری از افراد حاصل شده است.

این مطلب در مورد کافران و تبہکاران، به خوبی صدق کرده و می بینیم که چگونه امتحان خدایی موجب گرایش شدید آنها به ضلالت گشته است و همچنین در نقطه مقابل آنها، عده ای را می بینیم که با اخلاص هر چه تمامتر، در راه هدایت و صراط مستقیم قدم برمی دارند، و این حالت، همان نتیجه امتحان و تمحیص است.

آری، گاهی اراده خداوند چنین تعلق می گیرد که شرایط امتحان را سخت تر نماید تا بر عمق اخلاص مخلصین بیفزاید، و تا به راستی شایسته رهبری جهان در روز موعود بشوند و به آن درجه مطلوب برسند.

بهر حال امکان وجود شرط ظهور در هر وقتی و زمانی می باشد، و با انتظار فوری برای ظهور حضرت منافات ندارد.

دوم: آزمایش دقیقی که در برنامه ریزی الهی وارد شده بود، لزومی ندارد که حتماً در همین زمان نتیجه مطلوب را نسبت به هر شخصی به دست دهد، بلکه آنچه لازم است، آن است که به هدف خود که ایجاد شرط ظهور است، برسد.

توضیح این مطلب از این قرار است که تمحیص در دو زمینه انجام می گیرد: زمینه اول: موقعیت هر فردی در مقابل مصالح و خواسته هایش؛ این تمحیص با وجود انسانیت و مفاهیمی همچون بشریت و حق و عدالت که در بین مردم روشن و واضح است، موجود می شود، و تا پایان عمر انسان در روی زمین، با او همراه است، و در این مورد، دوران غیبت با دوره ظهور تفاوتی ندارد، زیرا در عصر ظهور، حق روشن می شود و بر تمامی صحنه جهان چیره و پیروز می گردد، لکن غرائز و خواسته های اشخاص را دگرگون نمی سازد.

زمینه دوم: موضع و موقعیت هر فردی در مقابل ستم و ستمکاران؛ این

آزمایشی است که ویژه دوران پیش از ظهور است؛ زیرا بعد از ظهور حضرت، دیگر ظلم و ظالمی وجود نخواهد داشت. و این همان رکن اصلی و پدیده مهمی است که برای ایجاد شرایط ظهور، خداوند متعال آن را برنامه ریزی کرده و منظم ساخته است. و اگر قرار بود که پیش از ظهور، این شرط در هر فردی حاصل شود و هر انسانی از این امتحان خدایی سرفراز بیرون آید، دیگر نیازی به ظهور حضرت نبود - چنانکه سؤال کننده گفته بود - لکن باید بدانیم که شرط ظهور به این گستردگی نیست، بلکه همین اندازه که عده‌ای با اخلاص و با اراده محکم، به اندازه‌ای که حضرت لازم دارد تا با همراهی آنها بر جهان و جهانیان چیره و پیروز گردد، اگر وجود پیدا کند، کافی است و شرط ظهور محقق شده است، و به همین مقدار اگر حاصل شود، نتیجه تمحیص نسبت به آنها حاصل شده؛ چنانکه متقابلاً نسبت به گروه دیگر نیز تمحیص کامل شده و آنان در جنبه انحراف و فساد قرار می‌گیرند.

و اما دیگر افراد، مانعی ندارد که آنها به یک اندازه و درجه از تمحیص و آزمایش برسند و در همان سطح باقی بمانند و نتوانند به درجات بالاتری دست یابند، و این حالت همان گونه که نسبت به خیلی از افراد پیش از ظهور و در هنگام پایان دوره غیبت امکان دارد، همچنین ممکن است که بعد از ظهور حضرت هم باز عده‌ای در یک حد و یک درجه که رسیدند، توقف کنند و دیگر پیش نروند.

و ما می‌بایست در اینجا درجات سه گانه اخلاص را که قبلاً یاد آور شدیم، بار دیگر در نظر بیاوریم، و بدانیم که ممکن است نتیجه تمحیص و آزمایش خداوندی نسبت به افراد در یک سطح نباشد، و آن درجه کامل را فقط عده معدودی داشته باشند، و درجه دوم و سوم در افراد بیشتری حاصل شده باشد، و ظهور حضرت، خود زمینه مساعدی باشد برای رشد درجات اخلاص اشخاص که عده‌ای بعد از ظهور به نتیجه مطلوب برسند.

و به هر حال در هر آن و لحظه‌ای، این احتمال وجود دارد که آن تعداد کافی برای تشکیل حکومت وجود پیدا کرده و شرایط ظهور آماده گردد و در نتیجه ظهور واقع شود، و احتمال تحقق شرط برای انتظار ظهور فوری، کافی

۳۸۲ / تاریخ غیبت کبری

است؛ و بنا بر این در دوران غیبت کبری انتظار فوری برای ظهور مفهوم داشته و عملی درست و صحیح است.

جهت سوم:

پایبندی نسبت به تعالیم راستین اسلامی
که می‌بایست پیش از ظهور انجام گیرد

این مسأله از مسلمیات آیین اسلام است، زیرا لازمه شمول و فراگیری تعالیم اسلامی نسبت به همه جا و همه وقت در تمام قرون و اعصار همین است که می‌بایست همه مردم نسبت به آنها در تمامی زمینه‌های عقاید و احکام فرمانبردار و عامل باشند.

در مقابل این مطلب دو احتمال عمده وجود دارد:

احتمال اول:

اشخاص با دگرگونیها و خطوط انحرافی از اسلام هماهنگ شده، از اندیشه‌ها و افکار و دستورات و برنامه‌های آنان پیروی نموده، دستورات اسلامی را پشت سر انداخته و عقاید صحیح خود را در مقابل آن افکار انحرافی از دست بدهند.

این گونه رفتار و عکس العمل، مسلم است که باطل و نادرست می‌باشد، و بهترین دلیل همان است که این گونه کارها گناه و عصیان پروردگار محسوب شده و موجب رد شدن در آزمایش الهی است.

و معنای فساد این حالت، این است که تنها عقیده درست و تنها احکام و قوانینی که می‌بایست در تمام زمانها اجرا شود، همان عقاید و دستورات اسلامی است، و دیگر عقاید و اندیشه‌های بیگانه باطل بوده، و قوانین و برنامه‌های موضوعه، بی اعتبار، و اطاعت آنها واجب نیست.

احتمال دوم:

حضرت مهدی - ارواحنا فداه - (به طوری که در تاریخ آینده گفته خواهد شد) قوانین جدیدی صادر نموده و مسائل و ابعاد جدیدی از اسلام را مطرح خواهد نمود. بنابراین احتمال دارد عمل به آن احکام و قوانین در دوره غیبت کبری نیز لازم باشد و بدین ترتیب نمی توان به عمل به احکام موجود در دوران قبل از ظهور اکتفا نمود.

این احتمال نیز درست نمی باشد؛ زیرا ما به دو امر یقین داریم:

امر اول: احکامی که بعد از ظهور اجرا خواهد شد، قابل بازگشت به زمان پیش از ظهور نیست و نمی شود از حالا به آنها عمل کرد؛ زیرا حضرت، آن قوانین را برای دوران ظهور خود، بر طبق مصالحی که در آن زمان موجود است، وضع خواهد کرد، و در دوران غیبت اثر و نشانه‌ای از آنها نیست.

امر دوم: ما به هر حال، خبری از آن احکام و قوانین نداریم، و ندانستن آنها در معذور بودن از امثال آنها برای ما کافی است، و عذر ما در پیشگاه خداوند متعال و رسول بزرگوار اسلام موجه است.

بنابر این همان قوانین و دستورات اسلامی که از صدر اسلام وضع شده، با تمام خصوصیات و ویژگی‌هایش، برای دوران غیبت لازم الاجرا است، و هیچ چیزی نمی تواند آنها را نسخ کند و با آنها معارضه نماید. و هر فردی باید به آنها عمل کند و آن اوامر را امثال نماید، و این مسأله از دیدگاه اسلامی واضح و روشن است. و مقصود از روایاتی که به مسلمانها دستور پایداری نسبت به عقاید و قوانین اسلامی می دهد همین مطلب است، که نکند خدای نا کرده شبیهات و افکار انحرافی موجب انحراف مسلمانان شود.

ابن ماجه^(۱) از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - روایت کرده است که آن حضرت تکالیف دوران فتنه‌ها را چنین بیان کرده است که:

« آنچه را شناخته‌اید بگیرید، و آنچه را که نمی شناسید رها کنید. به

خواص خودتان روی آورید و امر (کار یا فرمان) عوامتان را وانهدید.»
مقصود از این فرمایشات در این حدیث شریف - البته با در نظر گرفتن قواعدی که باید در فهم روایات به کار برد - آن است که می‌بایست هر چیز را که دلیلی بر آن اقامه شده است گرفت و بدان پایبند بود؛ بدان معنی که هر گاه دلیل صحیح اقامه شد بر اینکه فلان کار معین، حکم اسلامی، و یا عقیده‌ای مربوط به اسلام است، واجب است که آن را پذیرفت و بر طبق آن، اگر قانون و دستور است عمل کرد، و اگر عقیده و اندیشه است بدان معتقد بود. و اما آنچه برخلاف دلیل صحیح است، باید رها کرد و آن را بدعت و انحراف دانست.

اشخاصی که این گونه مطالب را می‌فهمند و تشخیص می‌دهند که حکم اسلامی چیست و عقیده اسلامی و بر حق کدام است، اینان دیگر آن توده عوام الناسی نیستند که به دنبال هر صدایی به حرکت در آمده و با هر بادی به سوی بجنبند؛ زیرا اینان خواه ناخواه تحت تأثیر افکار انحرافی قرار گرفته، هوی و هوسها آنها را به انحراف می‌کشاند؛ و آن گروه خاص می‌بایست که از این توده‌های منحرف دوری گزیده و خود دارای رأی و اندیشه‌ای مستقل باشند. این حکم فقط مربوط به کسانی است که در احکام و ادله اسلامی صاحب نظر بوده و توانسته‌اند احکام و دستورات خدا را خود به دست آورند. اینان خود را به زحمت انداخته عقاید و مفاهیم اسلامی را بررسی نموده و با دیدی ژرف پذیرفته‌اند.

و بدین وسیله رسول خدا - صلوات الله علیه و آله - خواسته‌اند که نظر یک فرد مسلمان را به سوی اینان جلب کرده، و بر او واجب نمایند که پیرامون این دانشمندان و کاوشگران را بگیرد تا او را به سرچشمه حقیقت رسانده و از باطلها به دور نگاه داشته، و از گرداب فتنه‌ها و آشوبها نجات دهند، و او را در آزمایش بزرگ الهی پیروز و موفق گردانند. (۲)

(۲) ممکن است که حدیث را طوری دیگر نیز معنی کنیم، و آن اینکه بگوییم: حدیث مربوط به تعیین و وظیفه در دوران غیبت نیست، بلکه رسول خدا - صلی الله علیه و آله - از حال عمومی مردم خبر می‌دهند، به عنوان اخبار از یک واقعیت نامطلوب از حال مردم، که شماها فقط به همان اندازه که می‌شناسید عمل می‌کنید و دیگر احکام و دستوراتی را که از آن آگاه نیستید رها می‌نمائید و

اخبار دیگری به همین مضمون نیز شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از حضرت صادق - علیه السلام - روایت کرده است که در یکی از آن اخبار چنین آمده است، که حضرت می فرماید:

«هر گاه صبح کردی و شب نمودی و امامی را ندیدی تا به او اقتدا کنی (یعنی در دوران غیبت کبری) هر که را قبلاً دوست داشتی، دوست داشته باش، و با هر که قبلاً دشمن بودی، دشمن باش، تا اینکه خداوند او را ظاهر و آشکار گرداند.» (۳)

در حدیث دیگری گفته شده است:

«به همان امر اول و فرمان پیشین خود چنگ زنید تا برای شما آشکار شود.» (۴)

در سومین حدیث چنین آمده است:

«به آنچه که در دست دارید چنگ زنید، تا اینکه حقیقت امر برای شما روشن شود.» (۵)

در چهارمین حدیث آمده است:

«بر همان حالتی که هستید پایدار باشید، تا ستاره شما بر شما طالع شود.» (۶) (اشاره به ظهور حضرت است.)

مقصود از امر اول که در دست مردم است، همان احکام و عقاید اسلامی است که در دوران غیبت، رایج و مرسوم بوده است. و معنای چنگ زدن به آنها آن است که می بایست همانها را بر زندگی خود تطبیق کرده، و از نظر عقیده و رفتار و نظام زندگی بر طبق آنها عمل کنند.

تمام این روایات، عقیده و احکام را فرامی گیرد، به جز روایت اول که مخصوص به عقیده است؛ زیرا در آن روایت دستور می دهد که هر آنچه را که

دنیال یادگیری نمی روید، هر چه را که فقط به نفع خود شما باشد می پذیرید، و دیگر به فکر مردم و توده های انسانها نیستید. و به اصطلاح فقط گلیم خود را از آب می کشید. (مترجم)

(۳) کمال الدین / ۳۴۸.

(۴) کمال الدین / ۳۴۸.

(۵) کمال الدین / ۳۴۹.

(۶) کمال الدین / ۳۴۹.

دوست داشته، دوست بدارد، و هر که را دشمن داشته، دشمن بدارد. دوستی و دشمنی در معنای دقیق و گسترده اسلامی دو نکته مهم را شامل می‌شود:

نکته اول: انسان، کسی را که می‌خواهد دوست داشته باشد و از او پیروی کند، می‌بایست شامل تمام صفات و ویژگی‌های آراسته اسلامی باشد، تا یک فرد بکوشد از او پیروی کند و قدم جای قدم او بگذارد، به طوری که بدون پیروی از او به حد کمال نرسد.

و در مقابل او، کسی را که می‌خواهد دشمن داشته باشد، می‌بایست از منافقین و منحرفین باشد؛ زیرا اینان نمونه کامل زشتی و ستم می‌باشند که می‌بایست از آنها دوری گزید و با رفتار آنها مخالفت کرد، تا یک فرد بتواند به کمال مطلوب و رفتار صحیح و مناسب دست یابد.

نکته دوم: یک فرد مسلمان، وقتی کسی را دوست می‌دارد، فرمانبرداری از او را لازم و امتثال او را بر خود واجب می‌شمرد، زیرا دستورات او را دستورات خداوند، و گفته‌های او را مطابق فرمایشات الهی می‌داند. بنابراین چگونه ممکن است که بدون این حالت بتواند یک زندگی شایسته داشته باشد؟ از نظر عقیده نیز، برای او امکان ندارد که بدون داشتن عقاید صحیح، بتواند زندگی درستی داشته باشد؛ و اگر در اخبار صحبتی از عقاید شده است، نه بدان جهت بوده که در زمان آن حضرت عقاید اسلامی تغییر می‌کند زیرا مسلم است که حضرت، عقاید و احکام اصلی اسلام را تغییر نمی‌دهند، بلکه اگر تغییری بخواهند بدهند در مسائل جزئی و غیر اصلی می‌باشد.

به هر حال، ما در این زمان، نسبت به دستورات و احکام حضرت مسئولیتی نداریم، و همان اندازه که از اسلام شناخته‌ایم، ما را کفایت می‌کند، و آنچه قرار است بعد از ظهور پدید آید، به همان زمان خودش واگذار می‌کنیم.

و از اینجا است که می‌فهمیم چرا در برخی از روایات، از احکام امروزه، به کلمه "امر اول" یا "آنچه در دست داریم" تعبیر می‌شود، زیرا اینها را با آنچه که بعد از ظهور واقع می‌شود مقایسه می‌کنیم. و همچنین آن عبارت که فرموده بودند: «به آن کس که دوست می‌داری، و آن کس که دشمن می‌داری»، که در مقایسه با

فرمانروایان بعد از ظهور است.

کلینی در کافی، و صدوق در کمال الدین، و نعمانی در کتاب غیبت، از مفضل بن عمر از حضرت صادق - علیه السلام - روایت کرده‌اند که وقتی از آن حضرت پرسید که تکلیفش در زمان غیبت، - هنگامی که فتنه‌ها و دعوت به گمراهی‌ها و انتشار شبهات زیاد گشته - چیست، حضرت به نور آفتابی که داخل اتاق شده بود نگاه کرد و فرمود: ای ابا عبدالله، آیا این آفتاب را می‌بینی؟ گفتم: آری. فرمود: به خدا سوگند امر ما از این آفتاب روشنتر و آشکارتر است. (۷)

پس آنچه اسلام از ما می‌خواهد، آن است که از خط و راه امامان، که بهترین نمونه‌ها و الگوی نبوت و اسلام می‌باشند پیروی کنیم، زیرا درستی راه آنان همچون آفتاب تابان روشن است، و حجت و دلیل در این مورد بر عموم مردم قائم گشته. به ناچار یک فرد مسلمان باید دست به دامان آنان زده و در طول دوران غیبت کبری، راه آنان را پیش بگیرد، تا از فتنه‌ها و آشوبها در امان بوده، و از لغزشگاههای انحراف به دور ماند. اگر چنانچه این حدیث را فقط برای شیعیان معتبر بدانیم، برای دیگران احادیث قبلی وجود دارد و شامل حال همه مسلمانها می‌شود.

جهت چهارم:

آیا در دوران غیبت کبری باید کناره‌گیری را
پیش گرفت و مبارزه منفی کرد، یا اینکه باید
دست به جهاد و پیکار زد؟

این مطلب در ضمن چند نکته قابل بررسی است:

نکته اول: بررسی و فهمیدن عنوان مطلب

آنچه در دوران غیبت کبری واقع شده و ملاحظه کرده‌ایم، و اخبار و روایات خاصه و قواعد عمومی - چنانکه دیدیم - گویای این مطلب است که در این دوران ظلم و فساد و انحراف همه جا را فرامی‌گیرد. حال وظیفه یک فرد مسلمان در مقابل این حالت چیست؟ آیا از جامعه کناره‌گیری کند و دست به کاری نزند و هیچ‌گونه وظیفه‌ای برای برپایی عدالت و از بین بردن کژیها و انحرافات ندارد؟ یا اینکه وظیفه‌اش تلاش و کوشش اجتماعی و جهاد و پیکار قطعی در راه خدا در مقابل ظلم و طغیان است؟

آیات کریمه قرآن، با مفهوم عام و گسترده‌ای که دارد، دلیل بر آن است که جهاد واجب است؛ همچون این دو آیه شریفه:

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»^(۱).

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْؤُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِعُّ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»^(۲).

(۱) انفال/۶۰: تا آن اندازه که توان دارید نیرو مهیا کنید.

(۲) توبه/۱۲۰: این مطلب بدان جهت است که آنان را تشنگی و رنج و تعب در راه خدا

در مقابل، بسیاری از روایات مربوط به اخبار آینده دلالت می‌کنند بر وجوب کناره‌گیری و خانه‌نشینی، به طوری که می‌توان گفت تمام اخبار عامه و اهل تسنن و اغلب اخبار خاصه و شیعیان گویای این مطلب می‌باشند، و کمتر روایتی را می‌توان یافت که دستور به جهاد داده باشد و در دست گرفتن زمام امر را لازم دانسته باشد، که در آینده به آنها خواهیم پرداخت.

حال باید ببینیم که قواعد عمومی اسلامی، مقتضی کدام یک از دو وظیفه است؟ آیا یکی از آن دو را باید انجام داد، یا اینکه در حالات مختلف، انجام هر دو لازم است؛ و در پرتو این قواعد از آن روایات چه می‌فهمیم؟ در اینجا باید ابتدا از آن قواعد سخن گفت و در آخر روایات را بررسی کرد.

نکته دوم: عزلت و جهاد در دوره غیبت از دیدگاه قواعد عمومی

در این باره می‌توان از دو سوی نگریست:

جانب اول:

احکام و دستورات اسلامی از نظر فقهی، در زمینه کوشش و تلاش اجتماعی، و یا کناره‌گیری و خانه‌نشستن. کار و تلاش اجتماعی اسلامی به منظور هدایت و اصلاح مردم، به دو بخش عمده تقسیم می‌شود:

اول: امر به معروف و نهی از منکر

دوم: جهاد و دعوت به سوی اسلام

هر یک از این دو، قلمرو ویژه و شرایط مخصوصی دارند.

جهاد در مفهوم گسترده‌اش شامل استقرار و تثبیت عقاید اسلامی، یا به صورت انتشار و تبلیغ از آن، و یا به صورت دفاع از حریم آن می‌شود،

نرسیده است و قدم در جانی که کفار را به خشم آورد نگذاشته‌اند و از دشمن چیزی به آنان نرسیده است مگر اینکه خداوند بخاطر آن کار شایسته‌ای به حسابشان منظور داشته. خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند.

به هر شکلی که برای یک فرد و یا یک جامعه امکان داشته باشد، چه به صورت صلح و سازش، و یا به جنگ و پیکار. گرچه روشنترین و بارزترین نمونه‌اش همان برخورد مسلحانه مسلمین با کفار می‌باشد.

و اما امر به معروف و نهی از منکر؛ زمینه و قلمرو آن اقدامات اصلاحی در جامعه اسلامی با حفظ و نگهداری اصل عقیده اسلامی است، که می‌بایست اسلام را از دستبردهای انحراف و بدعت، و جامعه اسلامی را از انحراف و تفرقه و شیوع فحشا و منکرات حفظ کرد.

شرایط امر به معروف و نهی از منکر بسیار است، که می‌شود همه را در دو بخش مهم خلاصه کرد:

اول: دانستن و شناختن معروف و منکر؛ که اگر کسی حکم شرعی را ندانست، و یا اینکه احراز نکرد که کار و عمل یک شخص گناه و معصیت است، بر او لازم نیست که امر به معروف و نهی از منکر بکند.

دوم: احتمال تأثیر در فرد دیگر را بدهد؛ که اگر چنین احتمالی را نداد، لازم نیست که امر به معروف و نهی از منکر بکند، تا چه رسد به جایی که احتمال درگیری و زیان دیدن را بدهد.

در این مورد روایتی از حضرت صادق - علیه السلام - وارد شده است که از آن حضرت درباره امر به معروف و نهی از منکر سؤال شد که: آیا بر عموم مردم واجب است؟ حضرت فرمودند: نه. گفته شد: چرا؟ فرمودند:

«این وظیفه، بر عهده آن انسان نیرومند و مطاعی است، که از معروف و منکر آگاهی داشته باشد، نه بر آن شخص ناتوانی که نمی‌داند از کجا به کجا می‌رود و ممکن است از حق به باطل راه پیدا کند. و دلیل بر این مطلب فرمایش خداوند است در قرآن مجید که می‌فرماید:

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»؛ «و باید از شما گروهی باشد که به خیر و نیکی دعوت کرده و بخوانند و به معروف و شایسته فرمان دهند و از منکر و ناشایسته بازدارند.»

پس این وظیفه، یک وظیفه مخصوص به بعضی افراد است، نه برای

عموم مردم.» (۳)

و همچنین فرمایش حضرت در این روایت:

«همانا امر به معروف و نهی از منکر می شود شخص با ایمانی که پند گیرد، و یا نادانی که چیزی بیاموزد؛ لکن آن کس که تازیانه در دست دارد و یا صاحب شمشیر است، امر و نهی نمی شود.» (۴)

لکن جهاد چنین شرایطی را ندارد. چگونه این چنین مشروط باشد، و حال آنکه فرض چنین است که در راه جهاد باید از جان گذشتگی نمود و بهترین چیزها را در راه خدا و به خاطر مصالح و الای اسلامی بخشید.

قرآن مجید در چندین مورد بر این مسأله تأکید نموده است همچون این آیه

شریفه:

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِالَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْمَوْزُ الْعَظِيمُ: التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» (۵).

بنابر این برای گسترش پیام خداوندی، جهاد بهترین وسیله بوده، و برای هدایت مردم در برنامه ریزی کلی خدایی مطرح می باشد، هم پیش از اسلام، و هم پس از اسلام؛ هم در تورات و انجیل، و هم در قرآن مجید.

(۳) وسائل الشیعه (طبع سنگی) ۵۳۳/۲؛ طبع حروفی ۴۰۰/۱۱.

(۴) وسائل الشیعه (طبع سنگی) ۵۳۴/۲؛ طبع حروفی ۴۰۱/۱۱.

(۵) توبه ۱۱۱-۱۱۲: بدرستی که خدا از مؤمنین و گروندگان جانها و دارائیهایشان را خرید که (بجای آن) بهشت برای ایشان باشد. آنان هم در راه خدا کارزار می کنند، پس می کشند و کشته می شوند. وعده ای است که وفا به آن بر خدا حق و درست است و آن را در تورات و انجیل و قرآن بیان نموده، و کیست که به عهد و پیمان خود وفا کننده تر از خدا باشد؟! پس شاد باشید به داد و ستد خودتان، آنچنان داد و ستدی که به آن معامله و داد و ستد نمودید. و آن معامله و داد و ستد همان فیروزی و رستگاری بزرگ است. آن توبه کنندگان و عبادت کنندگان و حمد کنندگان و... و بشارت ده مؤمنان را.

به این فریضه الهی در امتداد تاریخ، همان برگزیدگان با اخلاصی دست به کار می‌شوند که از آزمایش الهی سرفراز بیرون آمده، و دارای ایمانی والا و بلند پایه می‌باشند؛ «همان توبه کنندگان پرستشگر و ستایشگران راکع و ساجد.»
و این سخن از رسول خدا - صلوات الله علیه و آله - رسیده است که فرموده است:

«هر کس جهاد را کنار بگذارد، خداوند لباس خواری و بیچارگی را بر اندام او می‌پوشاند، و در زندگی به تنگدستی و در دین به نابودی کشانده می‌شود. خداوند امت مرا به سم اسبها و آوردگاه نیزه‌ها بی‌نیاز می‌سازد.»^(۶)

و از امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - نقل شده است که آن حضرت فرموده است:

«همانا جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند برای دوستان ویژه‌اش گشوده است - تا آنجا که فرماید: - جهاد، لباس تقوی و زره پولادین خدایی و سپر نفوذناپذیر خداوند است. هر کس آن را کنار بگذارد، خداوند جامه ذلت بر او پوشانیده و لباس بدبختی و بیچارگی بر اندام او می‌آویزد و دچار انسانهای فرومایه و بی‌ارزش خواهد شد، و بر دل و قلب او، پرده و موانعی زده خواهد شد؛ و با از بین بردن و نادیده گرفتن جهاد، حق او پایمال شده، و گرفتار ذلت و مشقت شده، و از عدل و انصاف بازداشته می‌شود.»^(۷)

حضرت صادق - علیه السلام - فرموده است:

«خداوند رسولش را به مدت ده سال در بین مردم مأموریت داد، مردم نپذیرفتند، تا اینکه به او فرمان جنگ و کشتار داد. پس تمامی خوبیها در شمشیر و زیر سایه شمشیر است، و کار همان گونه که آغاز شد، به همان گونه بر خواهد گشت (به هنگام ظهور حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف -).»^(۸)

(۶) وسائل الشیعه (طبع سنگی) ۴۶۹/۲؛ طبع حروفی ۵/۱۱.

(۷) وسائل الشیعه (طبع سنگی) ۴۶۹/۲؛ طبع حروفی ۸/۱۱.

(۸) وسائل الشیعه (طبع سنگی) ۴۶۹/۲؛ طبع حروفی ۹/۱۱.

اما جهاد با تمام اهمیتی که در اسلام دارد، مشروط است به دو شرط:

شرط اول: مخصوص است به جهادی که به منظور گسترش پیام و دعوت اسلامی در بین ملت‌های غیر اسلامی انجام می‌گیرد، و آن شرط عبارت است از آنکه ولی امر و امام معصوم بدان امر کند، مثل اینکه رسول خدا - صلوات الله علیه و آله - و یا یکی از امامان، همچون حضرت مهدی، صاحب الزمان - علیه السلام - فرمان جهاد را بدین منظور صادر فرمایند؛ بر خلاف جهاد دفاعی که چنین شرطی را ندارد، بلکه هر وقت لازم شد باید انجام گیرد.

در این حکم فرق نمی‌کند که پای خون و خونریزی در بین باشد یا نباشد، و شامل جهاد فرهنگی اسلامی نیز می‌شود.

شرط دوم: احتمال تأثیر و دستیابی به نتیجه مطلوب، گرچه در دراز مدت باشد؛ که اگر فرد و یا جامعه‌ای چنین احتمالی را نداد و امکان وصول به نتیجه نبود، در این صورت واجب نخواهد بود.

این شرط، در جهاد جنگی و نظامی معلوم است، که اگر به اندازه کافی، امکانات و نفرات نبود و واجب نخواهد بود، چنانکه خداوند می‌فرماید:

«الآن خَفَّ اللَّهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»^(۹).

اما در صورتی که دشمن متجاوز، از امکانات بیشتری برخوردار بود و نفرات بیشتری داشت، در این صورت جهاد واجب نیست؛ زیرا احتمال پیروزی کم است، و جهاد موجب از دست دادن تمام نفرات می‌شود.

لکن جهاد فرهنگی و عقیدتی، آن نیز گرچه مشروط است به احتمال تأثیر، که اگر این احتمال وجود نداشته باشد واجب نخواهد بود؛ لکن این فقط در مورد یک فرد ممکن است و جود داشته باشد، لکن در تبلیغ دسته جمعی و

(۹) انفال / ۶۶: اکنون خدا تکلیف شما را سبک گردانید و دانست که در شما ضعف و ناتوانی است؛ پس اگر صد تن از شما (بر سختیهای جنگ) شکست بخورند بر دویست تن (از کفار) غالب و چیره گردند. و اگر هزار تن از شما باشند به اذن و فرمان خدا بر دو هزار تن غالب شوند. و خدا با صبرکنندگان است.

عمومی، تأثیرش از مسلمیات است؛ زیرا اقلأً در تعدادی از مردم تأثیر خواهد داشت و بی اثر نخواهد بود، و اگر شرط اول وجود داشت، واجب خواهد بود.

فوائد مترتب بر اجرای وظایف اجتماعی در دوران غیبت کبری
با توجه به آنچه گفته شد، می توانیم به فوائد و نتایج بزرگی دست یابیم که در چند امر بیان می شود:

امر اول:

در تاریخ زندگی انسانها همیشه مسأله جهاد در منطق پیام و دعوت خدایی، همراه با مردمانی با اخلاص و آزمایش شده بوده است، زیرا جهاد دری بود ویژه اولیای خدا. نه بدان معنی که فقط بر آنها واجب بوده است، بلکه خداوند شرایط و جوب و وجود آن را وقتی فراهم می آورده که چنین اشخاصی وجود داشته باشند؛ زیرا در افتادن و اعلام جنگ با تمام مردم جهان و گسترش عدل جهانی، کار مهمی است که جز از عهده آن انسانهای فرزانه، از کسی دیگر ساخته نیست، والا با خطر نابودی و واماندگی روبرو خواهد بود.

و بدین جهت است که می بینیم رسول خدا به پیکار با دشمنان خویش پرداخت و پیروز شد، و توانست که در مدت کوتاهی به فتوحات و پیروزیهایی دست پیدا کند، و هنگامی هم که مسلمین این خصوصیات را از دست دادند، دیگر روی پیروزی را ندیدند.

و با همین ویژگیها است که وجود مقدس حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه الشریف - بر دشمنان خود پیروز می شود و بر سراسر گیتی سلطه می یابد.

البته باید تفاوتهایی را که بین اصحاب رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - و یاران حضرت مهدی - علیه السلام - وجود دارد نادیده نگیریم، که عبارت بود از بعثت رسول خدا در بین مردمی سست عنصر و آزمایش نشده، که تجربه و سابقه ای در اخلاص و فداکاری نداشتند، و هیچ گونه آمادگی برای گسترش دادن عدالت و مفاهیم الهی در پهنه گیتی در میان آنها نبود، و کاری جز دزدی و قتل و غارت نداشتند. ولذا انگیزه بیشتر آنها برای جهاد، همان

مسائل عاطفی و تشویقاتی بود که از رسول خدا می‌دیدند، و بیشتر نحوه رهبری رسول خدا و مسائل شخصی آن حضرت بود که آنان را وادار به دفاع و جنگ می‌کرد، نه اینکه همه آنها به تمام مسائل اسلامی آگاهی پیدا کرده و به خاطر خدا و حفظ مصالح فرهنگ اسلامی بجنگند. ولذا بیشتر آنها از یک حالت اخلاص و بینش عمیق و گسترده‌ای برخوردار نبودند و نمی‌توانستند حاملان رسالت و برپایدارندگان عدالت جهانی باشند؛ که اگر می‌توانستند، از آن زمان تا کنون دنیا زیر چکمه‌های استعمار در ذلت بندگی به سر نمی‌برد، و حضرت رسول - صلوات الله علیه و آله - خود، کار حضرت مهدی را انجام می‌داد و وظیفه و رسالت جهانی حضرت بقیة الله را بر عهده می‌گرفت، و خود، مهدی این امت می‌شد (به طوری که در برنامه‌ریزی الهی بدان اشاره شد).

ولذا دیدیم همین که شکوه و آتیه رهبری حضرت رسول از بالای سر امت برداشته شد، آن هیجانها و گرمیهای عاطفی رو به خمودی و خاموشی گذاشت. و گرچه کم و بیش تا دویست سال بعد، با آن شور و حرارت کارهایی انجام می‌دادند و به همان جهت توانستند بر منطقه‌ای پهناور از جهان دست یابند و آن را تحت سلطه فرماندهی خود در آورند، لکن این فتوحات به تدریج به صورت یک معامله و داد و ستد مادی در آمد و چهره اسلامی خود را از دست داد،^(۱۰) و در آخر کار از پیشروی ناتوان شد. و اگر این مردم با همان شور و حرارت دوران حضرت رسول باقی می‌ماندند، به چنین وضع اسف‌بار و تأسف آوری نمی‌افتادند.

علت و رمز این مسأله، در همان است که قبلاً هم متذکر شدیم که به هنگام پیدایش اسلام و نزول قرآن کریم، نخستین شرط که آمادگی مردم برای گسترش عدالت جهانی باشد، آماده بود؛ ولی شرط دوم که وجود افرادی شایسته و آماده به اندازه کافی باشد وجود نداشت.

لکن در زمان حضرت مهدی، خداوند این شرط را در اصحاب و یارانش ایجاد کرده، و در عین حال سالیان دراز بر عمر بشر گذشته است، که در

(۱۰) تفصیل این مطلب در تاریخ الغیبة الصغری ۹۴/ و صفحات بعد از آن آمده است.

شرایط دشواری به سر برده اند که شرط اول را دارا بوده اند؛ ولذا امکان پیاده شدن چنان نقشه عدالت جهانی در آن شرایط بیشتر خواهد بود.

اگر کسی بگوید: لازمه این سخن، آن است که بگوئیم یاران حضرت مهدی، از اصحاب حضرت رسول برتر و افضل می باشند!

در پاسخ گوئیم: آری، بیشتر یاران حضرت چنین خواهند بود، و اشکالی هم ندارد؛ زیرا یاران حضرت مهدی - علیه السلام - در حقیقت، همان اصحاب و یاران پیامبر - صلوات الله علیه و آله - و پیکارگران در راه دین آن حضرت و استقرار نظام عادلانه آن بزرگوار می باشند، و کوتاهی در آن مردمی است که آماده برای پیاده شدن و استقرار نظام الهی و برنامه های خدائی نبوده اند، و این همان شرط دوم از شرائط ظهور می باشد.

امر دوم:

جهاد اسلامی، وابسته به وجود رهبری است که شایستگی پیکار و مبارزه جهانی و گسترش عدل و داد را در سراسر گیتی داشته باشد، و تا وقتی چنین رهبری وجود نداشته باشد، این جهاد واجب نیست؛ مگر جهاد دفاعی که در هر شرایطی واجب و لازم است، چه اینکه افراد از آزمایش بیرون آمده، و یا دارای رهبری شایسته باشند، یا امتحان ناشده، و از رهبری و پیشوای لایق برخوردار نباشند. و این گونه جهاد به خاطر حفظ و نگهداری اساس اسلام از آن قواعد کلی استثنای شده است.

و البته در موارد بسیاری، همین دفاع هم، به خاطر نبود رهبری شایسته دچار سستی و شکست شده است. ولذا هم اکنون ما در شرایطی این چنین ناگوار به سر می بریم، که شاهد سلطه دشمنان هستیم، به طوری که در آستانه خانه خود با دشمن درگیر شده و حتی آب و نان مانیز از ما ربوده شده، آرامش و ثبات و امنیت ما به خطر افتاده است.

در دیگر موارد جهاد، می بایست آن شرط اساسی - وجود رهبری شایسته و با صلاحیت که بتواند زمام عدالت جهانی را در دست گیرد و در سطح جهانی با جنایتکاران به مبارزه برخیزد - در نظر گرفته شود. و بدین جهت بود که در دوران

رسول خدا، این جهاد حتمی و لازم بود، و بعد از رحلت آن حضرت به کلی از بین رفت؛ و زمامداران مسلمین نیز، از همان انگیزه‌های عاطفی که رسول خدا ایجاد کرده بود، استفاده کرده و در جنگها و حملات خود از آن بهره بردند. و لذا چندان هم آن روحیه و شور و حرارت دوام نیاورد، و فقط برای چند سالی فتوحات و پیروزی‌هایی را نصیب جامعه اسلامی نمود، با اینکه نه مردم چندان از امتحان به سلامت بیرون آمده بودند، و نه رهبری شایسته داشتند.

این رهبری بزرگ و شایسته، به زودی در شخص شخیص حضرت بقیة اللہ - ارواحنا فداه - شکل یافته، از راه جهادی همه جانبه، عدل و داد را در سراسر گیتی برپای خواهد ساخت، تا آنکه زمین را به همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است، از عدل و داد آکنده سازد.

امر سوم:

امر به معروف و نهی از منکر، آن دو شرط (آزمایش مردم و رهبری شایسته) را لازم ندارد، بلکه در شکلهای مختلف و گونه‌های دیگر نیز قابل عمل می‌باشد.

چون می‌دانیم که انجام این تکلیف مهم اسلامی، جز به شناخت معروف و احتمال تأثیر و اطاعت از آن کس که مورد امر و نهی قرار می‌گیرد، به چیز دیگری وابسته و مشروط نمی‌باشد، و نیازی به فداکاری و از خود گذشتگی فراوان و بینشی عمیق و ژرف و اخلاصی در سطح عالی ندارد. و از شرایطی که حضرت صادق برایش بر شمردند، که عبارت بود از عدم ترس و احتمال ضرر (چون عبارت حضرت چنین بود که: اما صاحب تازیانه و شمشیر، پس نه) می‌توانیم بفهمیم که وابسته بودن به این شرایط مخصوص، به همین اعتبارات نسبی است تا شامل حال همه افراد بشود، و حتی انسانهای معمولی که چندان هم از بینش عالی و آزمایش کامل برخوردار نیستند، در این راه قرار گیرند و تا جایی که خطر جان در بین نیست و می‌توانند جلو بروند، به این امر مهم اقدام کنند.

تا اینجا، ما می‌توانیم از این بحث و این وظیفه، دو نتیجه معتبر و با ارزش به دست آوریم:

نتیجه نخست: بسیاری از مردم، در دوران امتحان و آزمایش الهی، می‌بایست به این وظیفه مهم الهی (امر به معروف و نهی از منکر) اقدام کنند؛ چه آنکه آزمایشی که خداوند از آنها به عمل آورده نتیجه‌ای عالی داده باشد، و یا اینکه از آزمایش سرفراز و موفق بیرون نیامده باشند. و با این عمل دیانت مقدس اسلام (در حد قانونگذاری) توانسته است جامعه خود را از سقوط به پرتگاه گمراهی و پستی‌های اخلاقی نجات دهد.

نتیجه دوم: این افراد از امت اسلامی در زمینه عمل به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر، در بوته آزمایش الهی قرار می‌گیرند. بنابر این اگر بدان عمل نکرده و به خوبی آن را انجام ندهند در امتحان شکست خورده‌اند. و اگر بدان عمل کردند، موجب تکامل آگاهی و پرورش و کارآمدی آنان گشته، باعث می‌شود که بتوانند وظایف سنگینتر و مسؤولیتهای بزرگتری را به دوش گیرند، که در پایان کار، اشخاصی امتحان شده با بینشی عالی و دانشی گسترده و اخلاصی آماده و برتر (و مهیای ظهور مولایشان حضرت بقیة اللہ - علیه السلام -) خواهند بود.

امر چهارم:

پی آمدهای ترک جهاد از نتایج و پی آمدهای ترک امر به معروف و نهی از منکر بیشتر و مهمتر است.

این مسأله را می‌توانیم در دو زمینه مطرح کنیم:

زمینه اول: از آنجا که جهاد، این وظیفه بزرگ اسلامی محدود به داخل جامعه اسلامی نیست، بلکه وظیفه‌ای در سطح جهانی است و بیشتر، درگیری با دیگر جوامع غیر اسلامی و برای بازگرداندن زمینهای تحت سلطه کفار به دست مسلمین می‌باشد؛ از این جهت دامنه‌ای گسترده‌تر و وسیعتر از امر به معروف و نهی از منکر دارد، که مخصوص داخل جامعه اسلامی و در زمینه عصیان و انحراف از دستورات می‌باشد. و لذا اگر جهاد ترک شود، پی آمدهای دشوارتری از نتایج مترتبه بر ترک امر به معروف و نهی از منکر دارد.

زمینه دوم: امر به معروف همچون شاخه و فرعی از جهاد است، و از سوی دیگر ترک آن موجب و انگیزه و جوب جهاد می باشد.

توضیح مطلب آنکه: امر به معروف، وقتی واجب می شود که یک منطقه، داخل در منطقه و حدود اسلامی باشد. و غالباً وقتی یک سرزمین جزء کشورهای اسلامی می شود که جهادی موفق و پیروز صورت گرفته شود. پس جهاد، مقدمه امر به معروف و نهی از منکر، و آن دو، نتیجه جهاد خواهند بود، که اولی بر گسترش کشورهای اسلامی می افزاید، و دومی در نگهداری آنها نقش دارد و گسترش عدالت را در آن سرزمینها به عهده می گیرد.

و اما در صورتی که امر به معروف در بلاد اسلامی ترک شود، اخلاص و فداکاری در اعمال اسلامی رو به سستی و ضعف می گذارد، تا آنجا که به وضع موجود ما می رسند که در آستانه خانه خود باید با دشمن بجنگیم، و لقمه چربی برای هر خورنده ای باشیم. همچنان که امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا - علیه السلام - فرموده است:

«امر به معروف و نهی از منکر بنمائید، و الا بدترین شما بر شما حاکم و کار گزار خواهند شد، و در آن هنگام نیکان شما دعا می کنند و دعایشان مستجاب نمی شود.» (۱۱)

این سستی و ضعف، موجب می شود که نیروی کفر استعمارگران بر کشورهای اسلامی چیره شود، همان گونه که در اندلس و فلسطین به چشم دیده ایم. و در آن صورت است که برای بازگرداندن آن سرزمینها، جهاد واجب می گردد. و بدین گونه است که می بینیم چگونه ترک امر به معروف و نهی از منکر موجب و انگیزه و جوب جهاد می شود.

امر پنجم:

از مباحث گذشته دانستیم که در چه هنگامی کناره گیری و خانه نشینی واجب می شود، در چه وقت جایز، و در چه جایی حرام است.

(۱۱) وسائل الشیعه (طبع سنگی) ۵۳۲/۲؛ طبع حروفی ۳۹۴/۱۱. و شبیه این روایت در سنن ترمذی ۳۱۷/۳ از پیامبر - صلی الله علیه و آله - نقل شده است.

عزلت و خانه‌نشینی به معنای ترک وظایف اجتماعی و انجام ندادن وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و جهاد است. از این رو، به هنگامی که این وظایف واجب و لازم باشد، عزلت حرام خواهد بود؛ و به هنگامی که انجام این تکالیف حرام باشد، عزلت و کناره‌گیری واجب خواهد بود. و در جایی که انگیزه‌های وجوب یا حرمت امر به معروف و نهی از منکر و جهاد وجود نداشته باشد جایز و مباح می‌باشد.

حرمت گوشه‌گیری از جامعه:

حرمت برکناری در جایی است، که رفتن و شرکت در میدانهای کار و کوشش اجتماعی واجب و لازم باشد، در آن صورت کناره‌نشستن و ساکت ماندن حرام است، و می‌بایست با اقدام به جهاد، به دو شکل مسلحانه و غیر مسلحانه‌اش، و یا به صورت امر به معروف و نهی از منکر و اقدامات اصلاحی در سطح جامعه انجام وظیفه نماید، خواه اینکه، مسلحانه باشد، و یا فرهنگی؛ به شرط اینکه شرایط لازم‌هاش، مخصوصاً در جهاد غیر مسلحانه و فرهنگی، که حالتی عمومی‌تر و همگانی‌تر دارد فراهم باشد.

بهر حال، هرگاه که تلاش و کوشش در زمینه مسائل اجتماعی لازم و واجب شد، در آن صورت، عزلت و کناره‌گیری، حرام و معصیت و انحراف از مسیر اسلام محسوب می‌شود؛ و به هر اندازه که تلاش و کوشش از اهمیت اسلامی برخوردار باشد، عزلت و کناره‌گیری مخالفت و دشمنی با اسلام محسوب می‌گردد.

از همین جا است که به هنگام وجوب جهاد، اگر کسی آن را ترک گوید و از میدان جنگ بگریزد، مرتکب یکی از بزرگترین گناهان کبیره شده است. چنانکه خداوند متعال فرماید:

«وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرُهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَقَاوِيهٖ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ»^(۱۲).

(۱۲) انفال / ۱۶: و هر که در آن روز به ایشان (کفار) پشت کند مگر آنکه برای جنگ کردن و

زد و خورد باز گردد، یا به سوی گروهی پناه برد؛ پس به خشمی از جانب خدا بازگشته و جای او ←

چنانکه ترک امر به معروف و نهی از منکر نیز، در آنجا که واجب باشد، از نظر اسلام حرام است و مستوجب کیفر می باشد، چنانکه از رسول خدا نقل شده است:

«هر گاه امت من، امر به معروف و نهی از منکر را واگذار کنند و رها نمایند، در این صورت اعلام جنگ با خدا بدهند.»

و نیز از آن حضرت روایت شده است:

«امت من پیوسته در خیر و خوبی خواهند بود تا وقتی که امر به معروف و نهی از منکر بنمایند، و بر خوبیها و نیکیها همکاری و همیاری داشته باشند. وقتی این وظیفه را ترک کردند، برکتها از آنها گرفته شده و برخی بر برخی دیگر چیره خواهند شد و در زمین و آسمان یاوری نخواهند داشت.»

معنای اینکه در آسمان یاوری ندارند، آن است که خداوند از کار آنها راضی نیست، و اعمالشان را امضا و تثبیت نخواهد کرد.

و جوب بر کناری:

در جایی که کارهای اجتماعی و شرکت در مسائل جمعی حرام باشد، بر کنار بودن و عزلت واجب است. و این در چندین حالت امکان دارد:

حالت اول: قیام به جهاد اسلامی، بدون اجازه امام و یا رهبر اسلامی و یا رئیس دولت اسلامی. این قیام خودسرانه در اسلام حرام و غیر مشروع می باشد، چه اینکه مقام رهبری از آن بی خبر باشد، و یا توجه داشته باشد و اجازه ندهد؛ تا چه رسد به قیامی که علیه امام و در مقابل دولت اسلامی باشد، چه به صورت جنگ منظم و بالشکر و سپاه باشد، و یا به صورتی نامنظم و شورشی (که در این صورت گناهی کبیره و در مواردی کفر است).

ما به روشنی، مصلحت و اسرار این مسأله را می فهمیم، زیرا همیشه آن کس که در مسند رهبری اسلامی نشسته، مصالح امور را بهتر تشخیص می دهد و بهتر می تواند هنگام لزوم جهاد را تعیین کند؛ و لذا تصمیم گیری و کارهای او در

آن برنامه‌ریزی کلی الهی، در هدایت مردم، بهتر از دیگران می‌تواند دخالت داشته باشد، و چه بسا کارهای دیگران موجب تباهی و تخریب آن برنامه‌های خدایی باشد (چنانکه در جانب دوم از نکته دوم خواهد آمد).

حالت دوم: انجام امر به معروف و نهی از منکر، در آنجا که احتمال تأثیر ندارد و مستلزم زیان و ضرر زیادی باشد، و یا موجب به هلاکت افتادن و از دست دادن جان باشد، حرام خواهد بود، و حرمت آن با قواعد عمومی مطابق است؛ زیرا معنای اینکه وجوب چیزی مشروط به عدم ضرر است، آن است که اگر ضرری در بین باشد واجب نخواهد بود، و این وظیفه لزومی ندارد؛ و اگر ضرر مهمتی باشد از موارد به هلاکت افکندن خویش و خودکشی می‌باشد و حرام خواهد بود. و وقتی امر به معروف و نهی از منکر حرام باشد، در این صورت بر کناری و عزلت واجب خواهد شد.

مصلحت تشریح این حکم برای همگان - اعم از افراد آزمایش شده و دیگران - روشن و واضح است، زیرا در مورد انسانهای امتحان شده و اولیای خدا، فداکاری و تحمل ضرر در موردی که اثری ندارد و کاری انجام نمی‌گیرد، به هدر دادن نیروی ارزشمند آنها است و می‌بایست آن نیرو را در کاری مهمتر در راه اسلام و خدا صرف کنند؛ و نسبت به دیگران نیز به همین جهت، و به خاطر اینکه در این گونه موارد بی‌فایده و بی‌اثر، باعث می‌شود نیروی ایمان آنها سست شود و درجه ایمانشان پایین آید.

حالت سوم: در آنجا که کناره‌گیری، خود یک نوع مبارزه منفی به حساب می‌آید، که همچون جهاد واجب می‌باشد. و این، خود یک عمل اجتماعی در سطح کاملتر و بالاتری شمرده می‌شود، لکن برای دراز مدت، باید با برنامه‌ریزی دقیق و حساب شده‌ای باشد، و شرایط زمان و مکان و اهداف و آرمانهایی را که مترتب بر آن است، نیز باید در نظر گرفت.

این نحوه کناره‌گیری، علی‌رغم مفهوم منفی که دارد، خود مرحله بزرگ و با اهمیتی از جهاد است. خداوند متعال فرموده است:

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْؤُونَ

مَوْطِنًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نِيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ
لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»^(۱۳).

بنابر این در صدق مفهوم جهاد و عمل صالح، کافی است که به دشمن آسیبی برسد و کفار از کاری به خشم آیند، چه اینکه این عمل از راه یک حرکت مثبت و متحرک، و یا یک کار منفی و ساکت باشد.

چنانکه در صدق مفهوم امر به معروف و نهی از منکر نیز، گاهی اصلاح امور جامعه و جلوگیری از یک منکر، مترتب بر کناره‌گیری و یک حرکت منفی است، که در این صورت کناره‌گیری و سکون واجب خواهد بود. و شاید از مهمترین نمونه‌های این مطلب این آیه شریفه باشد: «وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ»^(۱۴) که این دوری‌گزیدن و کناره‌گیری، خود نوعی بازداری از نافرمانی زن سرکش و متمردی است که از دستورات شوهر خود سرپیچی کرده است.

ما، در تاریخ، شاهد آثار و ره‌آوردهای مهمی از نوع مبارزه منفی می‌باشیم، که از مبارزات مثبت دست کمی نداشته، بلکه در مواردی آثار بیشتری دربر داشته است.

حالت چهارم: آنجا که انسان، از خود اطمینان نداشته و بترسد که پایش بلغزد و تحت تأثیر انگیزه‌های شخصی و یا تهدید ستمکاران، و یا رویارویی با افکار و اندیشه‌های غیر اسلامی قرار گیرد و از راه منحرف شود.

در چنین مواردی، می‌بایست از عوامل و ادوار کنشنده به انحراف و کژی دوری جست، و به خاطر حفظ عقیده و رفتار بر طبق دستورات اسلامی از شرکت در جامعه و کارهای اجتماعی خودداری کرد. در جایی که انسان نیروی کافی برای ایستادگی در مقابل فشارهای وارد از محیط و اجتماع ندارد، خود کناره‌گیری و وظیفه‌ای است الهی.

(۱۳) توبه / ۱۲۰. ترجمه آیه در ابتدای همین مبحث در پاورقی ذکر شد.

(۱۴) نساء / ۳۴: و آن زنانی که از سرکشی آنان می‌ترسید، پس آنان را اندرز دهید و از آنان در

خوابگاهها کناره‌گیری کنید.

البته باید بداند که این وظیفه‌ای کلی و همیشگی نیست، و به آن اندازه باید کناره‌گیری کند که بتواند دین و ایمان خود را حفظ نماید، نه آنکه به طور کلی از جامعه کناره بگیرد؛ که در این صورت تا آن اندازه، نه لازم است، و نه از نظر اسلامی جایز می‌باشد؛ مخصوصاً اگر از جهات دیگر امکان کار و تلاش در مسائل اجتماعی را داشته باشد.

کناره‌گیری جایز:

و اما جاهایی که کناره‌گیری واجب، و یا حرام نیست، بلکه جایز و مباح است، در هر موردی است که شرکت و عدم شرکت در کارهای اجتماعی جایز باشد، که در این صورت مکلف مختار است که شرکت کند یا نکند. لکن ما کمتر موردی داریم که شرکت در کارهای اجتماعی جایز باشد، و هیچ جهت رجحان و مزیتی نداشته باشد، بلکه نوعاً اگر واجب نباشد، مستحب خواهد بود، و خواه ناخواه کناره‌گیری، مکروه و مرجوح و مخالف با آداب اسلامی است، و این خود یک نحوه خروج از عدالت اسلامی است. به هر حال شاید توانسته باشیم در این چند سطر، مختصری بینش اسلامی در مورد شرکت و عدم شرکت در کارهای اجتماعی و موارد حرمت و وجوب و جواز آن را بررسی کرده باشیم. و در اینجا بحث در مورد جانب اول پایان می‌پذیرد.

جانب دوم: گفتار در باب جهاد و عزلت

این احکام و دستورات اسلامی چگونه بابرنامه‌ریزی کلی الهی و با قانون آزمایش خدائی ارتباط پیدا می‌کند؟ در گذشته آثار و پی‌آمدهای عجیب ظلم و ستم و انحراف و کثرت را در آزمایش و غربال شدن مردان خدا و انسانهای ایثارگر، و دور شدن هر چه بیشتر آنها از مسیر باطل دانستیم.

در اینجا، به بررسی این نکته می‌پردازیم که این پی‌آمد بسیار زیبا، آثار مستقیم آن انگیزه‌های نازیبا نیست، و این چنین نیست که مستقیماً ظلم و انحراف، خلوص و ایثار و محبت خدا ایجاد کند، بلکه آنچه که به طور مستقیم از

آن بدست می آید، نابودی حق و حقیقت و از بین رفتن مردان خدا است، بلکه این اثر از آنجا به دست می آید که یک انسان مسلمان وقتی شاهد ظلم و ستم می باشد و کثری و انحراف را به چشم خود می بیند، و خود را رودرروی آنها مشاهده می کند، نتایج و تجربیات مختلفی برای او ایجاد می شود:

نتیجه اول: از ظلم و انحراف عبرت می گیرد، و آن را یک نمونه زشت می بیند که باید از آن دوری گزیده از سنخیت با آن پرهیز کند. زیرا ظلم با هر انگیزه و فلسفه و ویژگیهای اخلاقی و سلوکی که داشته باشد، در عین حال هرگز نخواهد توانست خود را بیوشاند و معایب و نقایص خود را مستور دارد. بلکه بزودی در نتیجه آزمونها و تمحیصهای یکی پس از دیگری اسلوبها و ظروف آن، و نیرنگها و نقاط ضعفی که بر آنها پایه گذاری شده، آشکار می گردد.

در زمان ما، کافی است که به دست اندر کاران این ظلم و ستمها بنگریم. می بینیم که چگونه پیوسته در فکر تغییر و دگرگون کردن چهره های نازیبا ی ظلم خود افتاده و هر لحظه آن را به شکلی اشتباه انداز درمی آورند، و سعی می کنند که رسوائیهایش آشکار نشود. بنابر این، هرگونه فکر انحرافی، اگر ترمیم و اصلاح نشود، خود رشد فرهنگی و تمدن انسانها در رو کردن چهره نازیبا و اعلام رسوائی آن کافی است.

نتیجه دوم: نقشه ها و طرحهایی که بشر مدعی بوده که اگر اجرا شود می تواند صلاح و سعادت به بار آورد، یکی بعد از دیگری، وقتی اجرا شد و کاری را از پیش نبرد، برای همه معلوم و آشکار می شود که این گونه طرحها و پیشنهادها و نظریه ها، نمی تواند سعادت آفرین باشد.

خداوند متعال، با نشان دادن عجز و ناتوانی تمامی مکاتب و نظریات انسانی، پیوسته انسانها را تحت تربیت خود به پیش می برد؛ و وقتی که از اجرای تمامی این برنامه ها مأیوس شد، راه حل نهایی برای گشودن تمام مشکلات و دستیابی بر تمامی دشواریها را به او می نمایاند.

در اخبار و روایات، با کمال وضوح و روشنی به این مطلب اشاره شده است:

۱) نعمانی در کتاب غیبت با سندش از هشام بن سالم، از حضرت صادق - علیه السلام - روایت کرده است که حضرت فرموده است:

«این امر (یعنی دولت حضرت مهدی) وجود پیدا نخواهد کرد تا هیچ گروهی باقی نمانند مگر اینکه بر مردم حکومت کرده باشند؛ تا کسی نگوید: اگر ما حکومت می‌کردیم، به عدالت رفتار می‌نمودیم. و آنگاه قائم ما قیام به حق و عدالت خواهد کرد.» (۱۵)

۲) در روایت دیگری چنین آمده است:

«دولت ما آخرین دولتهاست. و خاندان اهل حکومتی باقی نخواهند ماند، مگر اینکه پیش از ما به حکومت می‌رسند، تا وقتی که سیره و رفتار ما را دیدند، نگویند اگر حکومت به دست ما می‌افتاد، همچون اینان کار می‌کردیم. و این است فرمایش خداوند: والعاقبة للمتقين.» (۱۶)

در این باره بحث مفصلی در کتاب سوم از این مجموعه خواهیم کرد.

نتیجه سوم: آثار و نتایجی که از این نومییدی عمومی به دست می‌آید به طوری که انسانها به راستی می‌یابند که نیازمند راه تازه‌ای برای حل مشکلات و ایجاد یک جامعه عادلانه می‌باشند.

این احساسی است که هم اکنون در بیشتر جوامع بشری پیدا شده است، و همه گروهها و ادیان و مذاهب، در هر ملت و طائفه و زبان و نژادی که هستند، به این نتیجه رسیده‌اند که راههایی که تاکنون پیموده‌اند، راه حل مشکلات نبوده است؛ و این حالت، مولود همان برنامه‌ریزی الهی است که آگاهانه و یا ناخود آگاه بشریت را به این مرحله رسانده است.

نتیجه چهارم: درک ویژگیهای عدالت اسلامی و کار و برنامه‌ها و رهبری اسلامی، به هنگام برخورد با دیگر ایدئولوژیها و مکاتب؛ که می‌بینیم چگونه برنامه‌های اسلامی از دیگر مکاتب جدا شده و خالص گشته است. و هر چه این مقایسه و تطبیق بیشتر باشد، بر عمق این درک و بینش افزوده می‌شود،

(۱۵) غیبت نعمانی / ۱۴۶.

(۱۶) اعلام الوری / ۴۳۲.

و انسان به وضوح و روشنی می‌یابد که تنها برنامه و نقشه برای ایجاد عدالت جهانی، برنامه‌های اسلامی است. (بحث در این موضوع را به جای مناسب خود واگذار می‌کنیم.)

نتیجه پنجم: تجربه و تمرینی برای فداکاریها و از خودگذشتگیها؛ که این نتیجه از راه آزمایشات مکرر و گوناگون، چه به صورت اختیاریا به صورت اضطرار به دست می‌آید، و از راه قانون دریافت و انتقال نسلها از یکدیگر، به آیندگان منتقل می‌شود.

با در نظر گرفتن این نتایج و بهره‌ها به خوبی می‌بینیم که دستورات مختلف جهاد و امر به معروف و نهی از منکر؛ و در بعضی جاها کناره‌گیری، چه اثر و نقش به سزائی در برنامه‌ریزی الهی دارد، اگر به آن دستورات عمل شود، و یا نافرمانی آنها گردد؛ که در هر حالت، اشکال مختلفی به شرح ذیل به خود می‌گیرد:

و اما یک انسان مسلمان با اخلاص، که ایمان و عقایدش او را وادار به پیروی از احکام اسلامی می‌کند، هر جا که باید دست به کار شود وارد مسائل اجتماعی می‌گردد، و در هر جا که وظیفه‌اش سکوت و کناره‌گیری باشد، دست از کارهای اجتماعی می‌کشد و کناره‌گیری را بر می‌گزیند.

چنین شخصی، از آزمایش الهی سرفراز بیرون آمده و به موفقیت دست یافته است، و در ایجاد شرائط ظهور، به تنهایی یا با کمک دیگران، شریک است. او اگر در متن جامعه باشد، در پی اصلاح حال مردم بوده و امر به معروف، و از منکرات نهی می‌نماید. او از نزدیک، جنایات و سنگینی‌های ظلم و ستمی را که بر امت اسلامی و یا عموم افراد بشر وارد می‌شود احساس می‌کند، احساسش را به دیگران نیز منتقل می‌نماید، و به آنها می‌فهماند که تنها راه حل این مشکلات، برنامه‌های عدالت بخش اسلامی است.

و اگر به هنگام وجوب جهاد، دست به جهادزند، از آنجا که این وظیفه مهم اسلامی به دو گونه انجام می‌گیرد؛ جهاد فرهنگی و جهاد نظامی، او در هر دو مرحله اقدام می‌کند:

اما جهاد فرهنگی: از آنجا که دانستیم جهاد فرهنگی، تنها آن نیست که شخصی را وادار کنیم که شهادتین را بر زبان جاری کند، بلکه می‌بایست که به تمام دستورات و برنامه‌های اسلام که فقها برای او تعیین می‌کنند، عمل نماید، و نظام اسلامی را در تمام زمینه‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی عادلانه‌تر و برتر از هر گونه نظامی بداند، و این مطلب را در قول و عمل برای دیگران نیز اثبات کند؛ با توجه به این مطلب، می‌یابیم که چگونه یک فرد مسلمان در مرحله جهاد فرهنگی و پیکار در میدان اندیشه و بینش، پیاده کننده برنامه‌های خدائی و نزدیک کننده شرائط ظهور حضرت بقیة الله - عجل الله فرجه - می‌باشد؛ چه خود بداند و توجه به این نکته داشته باشد، و یا نداشته باشد.

اندیشمندان اسلامی، ابتدا خود را به سوی کمال برده، و ثانیاً دیگر مسلمین را به سوی رشد هدایت و رهبری می‌نمایند، و ثالثاً دیگر انسانها را از حقیقت عدل اسلامی آگاه می‌کنند؛ و از سوی دیگر شبهات و اشکالات را از دامن اسلام می‌زدایند، و تمام اینها همکاری و شرکت در ایجاد شرائط ظهور است؛ زیرا همین فضای فرهنگی و علمی که آنها ایجاد کرده‌اند، برای آگاهی مسلمانها نسبت به اندیشه و نظریه حکومت عادلانه جهانی اثری بسزا دارد، و آنان را مهتای دفاع از آن می‌کند، و ضامن پیروزی و غلبه آنان، در مقابل مکتبهای الحادی و انحرافی بوده، و موجب می‌شود تا به اخلاصی که لازم است دست یابند، و بالاخره در پایان کار، افراد آزمایش شده و موفق در امتحانات خدائی باشند.

و اما جهاد رزمی و نظامی: این گونه جهاد که به منظور دعوت به اسلام است، در صورت نبود رهبر و امام، و در ایام تمحیص و امتحان (دوران غیبت) مشروع نیست؛ زیرا چنانکه دانستیم، با نبود افراد مناسب و آزمایش شده و فقدان رهبری معصوم، چنین وظیفه‌ای تشریح نشده است، بلکه می‌بایست آن مقدمات انجام گیرد، تا این وظیفه مقرر شود. چنین جهادی که خود مترتب بر تمحیص و آزمایش است، نمی‌شود که موجب و انگیزه آن باشد و مقدمه‌ای برای آن به حساب آید.

اما جهاد دفاعی: و جوب چنین جهادی بر عموم مردم - چه اینکه در مرتبه عالی اخلاص باشند یا نباشند - خود آموزنده درس فداکاری و اخلاص و تحمل ضرر به خاطر اسلام می باشد، و انسانها را آماده فداکاری در راه خدا می کند. و تربیت و رشد شایسته ای به افراد می دهد؛ زیرا اصل تفکر و جوب حفظ و پاسداری از حریم اسلام، در اذهان همه مردم وجود دارد و آن را وظیفه ای بزرگ و الهی می دانند، چنانکه این حالت، خود محک آزمایشی است برای دیگر افرادی که دست از جنگ و دفاع شسته و تن به ذلت و خواری و تحمل هر گونه ظلم و ستم از سوی استعمارگران داده؛ و یا اینکه اگر هم جنگ و پیکاری دارند، نه به خاطر اسلام و مصالح مسلمین است، که این گونه افراد به گونه ای بسیار نازیباز امتحان خدائی مردود شده و از قافله انسانهای وارسته عقب افتاده اند.

حال، اگر این دفاع از حریم اسلام مفید واقع شد و دست کفار و متجاوزین از حریم اسلام قطع شد، فداکاری در راه خدا پیروز شده و تلاش اسلامی یک گروه اسلامی به نتیجه رسیده است، و اگر شکست خورد و بار دیگر به دست کفار و اجانب افتاد و سلطه بیگانه بر او چیره شد، مرحله دیگری از امتحان و آزمایش خدائی شروع شده که به صورت زندگی در زیر سایه کفر و استعمار و در مقابل هجوم افکار غیر اسلامی و نظامات غیر الهی در می آید، که وظیفه ای دیگر و به گونه ای مناسب بر او بار می شود، که در مقابل آنها صف آرائی کند و مقابله ای مناسب داشته باشد، که در این صورت نیز گروهی موفق شده و گروهی دیگر ناتوان و مردود می شوند.

و به هر حال: کارها و برنامه های اجتماعی اسلامی، به هر دو گونه اصلیش (جهاد، امر به معروف و نهی از منکر) سهم به سزائی در برنامه ریزی الهی دارد، و خود محکمی هستند برای عدم قبول بسیاری از مسلمین در این امتحان؛ آنان که از زیر بار این تکلیف شانه خالی کرده و به این دو وظیفه مهم عمل نکردند، که از غربال امتحان خارج شده و دچار ذلت و خواری و خسران می گردند. و اما در آن صورت که کناره گیری از نظر تعالیم اسلامی واجب و یا جایز باشد، آن هم نیز در برنامه ریزی کلی الهی دخیل بوده، بدان معنی که داخل بودن آن حالت در متن

تشریح و قانونگذاری الهی، خود، دلیل بر آن است که در اصل برنامه نیز دخالت دارند، که عمل کردن به آن نیز دارای نتایج و پی آمدهائی به شرح ذیل می‌باشد:

نتیجه اول: عمل و کاری که یک فرد مسلمان در این زمینه انجام می‌دهد، با برنامه‌ریزی کلی هماهنگ بوده و در همان مسیر قرار می‌گیرد؛ زیرا عزلت و کناره‌گیری به خاطر مصالح خاصی تشریح شده است که در آن برنامه‌ریزیها نقشی داشته‌اند، و وقتی مکلف به آنها عمل می‌کند، در واقع مشارکتی حقیقی با آن برنامه‌ریزی کرده و نتایج و مصالحش به ایجاد شرائط ظهور برمی‌گردد. برخلاف وقتی که کناره‌گیری و عزلت انتخاب نکند، مثل اینکه بدون اجازه امام به جهاد برخیزد، و یا با احتمال هلاکت امر به معروف و نهی از منکر بکند، که در این صورت از امتحان عقب مانده و نامش از ردیف اولیای با اخلاص خدا حذف می‌شود.

نتیجه دوم: موفقیت در امتحان؛ آن کسی که به خاطر وظیفه‌اش، گوشه‌گیری را انتخاب نموده و از شرکت در مسائل اجتماعی خودداری کرده است، از آنجا که در مقابل مشکلات پایداری کرده و رنج و زحمت زیادی را متحمل شده، از امتحان خدائی سرفراز بیرون آمده و مورد قبول واقع شده است. لکن در این مورد، ما باید دو نکته اساسی را در نظر داشته باشیم:

نکته اول: کناره‌گیری، گرچه در مواردی مخصوص مطابق برنامه‌ریزی کلی الهی است، لکن آن چنان نیست که تأثیر به سزائی در رشد اخلاص و بینش گسترده افراد داشته باشد؛ زیرا به هر صورت، عزلت و کناره‌گیری، یک نوع عمل منفی است، و این گونه اعمال غالباً توأم با استراحت و آرامش است. و این مطلب روشن است که اخلاص و بینش اشخاص، در شرائط راحتی و استراحت، رشدی نکرده و بیشتر به هنگام تلاش و فداکاری و از جان گذشتگی و روبروئی با شرائط سخت و دشوار، تکامل می‌یابد؛ و لااقل اینکه رشد در شرائط راحتی و استراحت، کمتر از شرائط سختی و دشواری است.

و لذا در تعالیم اسلامی، گاهی بین عزلت و کوشش ترکیب شده تا به تدریج وجود چنین حالتی در انسان مقتید به تکالیف الهی، موجب خالص شدن و قبولی

در امتحان باشد؛ زیرا کناره‌گیری توأم با اطاعت خدا به صورتی که فرد به عنوان انجام یک تکلیف از جامعه کناره گرفته، ولی در هر حال آماده فداکاری و از خود گذشتگی باشد، سهم به سزائی در ساختن انسان و حرکت او به سوی رشد و کمال دارد.

نکته دوم: عزلت، در آنجا که مطلوب است و وظیفه یک فرد، فقط در مورد همان شخص کناره گیر اثر و نتیجه دارد، بر خلاف کار و تلاش اجتماعی که هم برای فرد کوشا مؤثر است و هم برای دیگران.

از خود مفهوم این دو کلمه، می‌توان فرق بین آن دو را از این جهت فهمید، زیرا عمل همیشه متصل به غیر است، و لذا هر دو طرف را وارد معرکه امتحان و آزمایش می‌کند؛ آن کس که خوب کار کند، رستگار شده و طرف مقابل او مردود و نامطلوب می‌گردد؛ لکن عزلت، کاری یک طرفه، و مقتضی دوری از دیگران است، و لذا جز تمحیص و خالص شدن خود فرد کناره گیر، برای دیگران فایده‌ای ندارد.

نتیجه سوم: خویشتن‌داری و حفظ جان خود و بی‌مهوده از بین نرفتن؛ مثل اینکه کسی در موردی که اجازه شرعی ندارد، بخواهد دست به جهاد و پیکار بزند، و یا در مورد وجود ضرر حتمی و زیان بسیار امر به معروف بکند، و یا از منحرفین پی‌گیری کند و انحراف او موجب قتل او بشود، و امثال اینها. و معلوم است که حفظ جان چه اندازه اهمیت دارد، البته نه به اعتبار اصل تشریح و وجوبش، گرچه آن هم به نوبه خود بسیار مهم است، بلکه از آن جهت که در برنامه‌ریزی کلی الهی دخالت دارد؛ زیرا قوانین تمحیص و ساختن افراد با اخلاص، وقتی قابل اجرا است که افرادی دارای این شرایط، وجود داشته باشند و در این مسیر قرار گیرند و به تربیت و تکامل خود پردازند، لکن اگر این افراد در راه دیگری بی‌مهوده جان خود را از دست بدهند، علاوه بر آنکه خود از امتحان سرفراز بیرون نیامده‌اند، موجب شده‌اند تعداد افراد لازم برای شرکت در برنامه‌ریزی کلی الهی برای روز موعود کم شود.

بنابر این باید سعی کرد که بی‌مهوده نیروهای مفید و کارآمد و شایسته از بین نروند، تا در معرض امتحان قرار گرفته و بارستگاری و موفقیت در آن، در ایجاد

شرائط ظهور حضرت شرکت داشته باشند.

و مقصود و غرض اصلی از تشریح تقیه، که در قرآن و روایات معصومین -علیهم السلام- وارد شده است، همین نگهداری افراد و حفظ نیروهای مفید می‌باشد. (تفصیل بیشتر این بحث را در نکته سوم آینده خواهیم گفت.)

تا اینجا ما توانستیم به مفهوم عزلت و نتایج آن اشاره کنیم، و دانستیم که مقصود از عزلت، بر کناری کامل از مسائل اجتماعی و ترک عمل به وظیفه اسلامی و گوشه‌گیری نیست؛ زیرا شرکت در مسائل اجتماعی بسیاری از اوقات واجب شرعی و کناره‌گیری یکی از گناهان است. بلکه مقصود از آن، بر کناری از کارهایی است که واجب نیست و احیاناً حرام می‌باشد. و نیز دانستیم که عزلت در مواردی که مطلوبیت دارد، خود در برنامه‌ریزیهای الهی سهمی بسزا داشته و در ایجاد شرائط ظهور شریک است.

و به هر حال، در هر یک از دو راه عزلت و عمل، اگر کسی بخواهد فقط یک طرف را بگیرد نادرست است، بلکه باید وظیفه و دستور دین و اسلام را در مورد هر یک بشناسد؛ اگر عمل و تلاش اجتماعی واجب و لازم بود، اقدام کند؛ و اگر در موردی عزلت و کناره‌گیری لازم بود، از کارها بر کنار ماند، تا با این رفتار در امتحان خدائی موفق شده و در حدّ خود شرائط ظهور را آماده سازد. تا اینجا سخن ما در مورد نکته دوم در مقتضای قواعد عمومی نسبت به جهاد یا عزلت پایان پذیرفت.

نکته سوم: عزلت و جهاد در دوره غیبت از دیدگاه روایات

بیشتر اخبار و روایات -چنانکه قبلاً گفتیم- بر لزوم عزلت و وجوب کناره‌گیری از مردم، و رها کردن کارها و گفتگوهای اجتماعی، دلالت می‌کنند. و در آینده، درباره اینک این روایات تا چه اندازه با قواعد عمومی تطبیق می‌کنند بحث خواهیم کرد. اگر توانستیم جهت درستی بیابیم که بتوان آنها را با آن قواعد تطبیق داد، در این صورت به آنها عمل کرده و روایات را می‌پذیریم، و الا باید آن روایات مخالف با قواعد را کنار گذاشت. و مخصوصاً اگر از نظر سند

هم قدری سختگیری کنیم، بسیاری از آنها را قبول نخواهیم کرد. این اخبار، داری مضامین و مفاهیم گوناگونی هستند، که از این نظر به چندین قسم تقسیم می‌شوند:

قسم اول: فتنه‌ای که در آن نشسته بهتر از ایستاده است

۱) مسلم و بخاری^(۱۷) در کتاب صحیح خود این روایت را از رسول خدا -صلی الله علیه و آله- نقل کرده‌اند که آن حضرت فرموده است:

«به زودی فتنه‌هایی خواهد بود. آن کس از شما که در آن فتنه‌ها نشسته باشد بهتر است از آن کس که به پا خیزد؛ و ایستاده، بهتر از کسی است که راه رود؛ و راه رونده بهتر است از کسی که تلاش کند و بدود. آن کس که خود را با آن فتنه درآویزد، آن هم او را دربر گیرد، و اگر کسی پناهگاهی جست به آن پناهگاه برود.»

هم مسلم، و هم بخاری، برای این روایت اسناد زیادی را نقل کرده‌اند.

۲) مسلم از آن حضرت روایت کرده است که:

«به زودی فتنه‌هایی خواهد بود، و سپس فتنه‌ای دیگر. در آن فتنه‌ها نشسته بهتر از رونده، و رونده بهتر از دونده به سوی آن است. آگاه باشید هر گاه آن فتنه فرود آمد و واقع شد، هر کس شتری دارد به شتر خود پیوندد، و آن کس که گوسفندی دارد به گوسفند خود، و آن کس که زمینی دارد به زمین خود مشغول شود...»^(۱۸)

وی برای این حدیث، دو سند ذکر کرده است.

دیگر صاحبان کتب صحاح نیز این مضمون را روایت کرده‌اند، لکن ما چنانکه یاد آور شدیم، در مواردی که روایتی در این دو صحیح باشد، به نقل آن از همین دو بسنده می‌نمائیم. و البته این مضمون فقط در کتب اهل سنت وارد شده است، و در کتب و مصادر شیعه امامیه بدین مضمون روایتی را نیافتیم.

دو نظریه برای فهم و برداشت از این اخبار وجود دارد؛ بعد از اینکه می‌دانیم گاهی مقصود از فتنه‌ها، آزمایشات و امتحانات است، و گاهی نتیجه ناروایی

(۱۷) صحیح بخاری ۶۴/۹؛ صحیح مسلم ۱۶۷/۸.

(۱۸) صحیح مسلم ۱۶۹/۸.

است که بر یک امتحان مترتب می‌شود، همچون کفر و انحراف، و هر دو از معانی لغوی کلمه "فتنه" می‌باشند که به معنای اول، این آیه قرآنی آمده است: «وَفْتَنَّاكَ فُتُونًا»^(۱۹): یعنی تو را آزمایش کردیم، آزمایش کردنی؛ و یا این آیه: «وَوَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ»^(۲۰): یعنی داوود گمان کرد که او را آزمایش کردیم.

و بر طبق معنای دوم این آیه آمده است: «وَأَحْذَرُوهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ»^(۲۱): یعنی: بپرهیز از آنان که تو را از آنچه که بر تو نازل کردیم باز دارند و منحرف بسازند؛ و یا این آیه شریفه: «إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابٌ جَهَنَّمَ»^(۲۲): یعنی: همانا کسانی که مؤمنین و مؤمنات را منحرف می‌کنند و از کار نیک باز می‌دارند و سپس توبه نمی‌کنند، عذاب جهنم برای آنها است.

مقصود از این روایات، معنای اول نیست، زیرا خلاصی و برکناری از امتحان خدائی معنائی ندارد؛ برای اینکه این تمحیص و امتحان یکی از قوانین کلی در برنامه‌ریزیهای خدائی است، پس خواه ناخواه مقصود از فتنه‌ها همان معنای دوم است که کفر و انحراف باشد. و بر طبق این معنی می‌توان برای فهم و معنای این روایات دو نظریه و پیشنهاد داد:

نظریه اول: رسول خدا، آینده زمان خود را می‌نگرد که فتنه‌ها پدید آمده و انحرافات پیش می‌آید؛ در این مورد امت خود را نصیحت می‌کند که از آن فتنه‌ها به دور باشند و گرد آنها نروند، در مقابل آنها به مخالفت و دشمنی نپردازند، بلکه به گوشه‌ای پناهنده شده به صحراها بروند، و از اینکه در آن فتنه داخل شوند بپرهیزند.

اگر این نظر را درست بدانیم، خواه ناخواه مطابقت این معنی با قواعد عمومی، در مواردی است که جای عزلت و کناره‌گیری باشد و باید کناره‌گیری

(۱۹) طه / ۴۰.

(۲۰) ص / ۲۴.

(۲۱) مائده / ۴۹.

(۲۲) بروج / ۱۰.

کرد؛ ولی در مواردی که عمل و تلاش واجب است، این روایات مخالف با قواعد است، زیرا این روایات اطلاق دارد و دستوری عام و همیشگی می‌دهد.

نظریه دوم: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به خود فتنه‌ها اشاره می‌فرمایند با این عبارت: «ستکون فتنه»، نه اینکه به زمان وقوع فتنه اشاره کرده باشند - چنانکه نظریه اول می‌گفت - بلکه می‌بینیم در این روایات اسمی از زمان برده نشده است. پس مقصود آن است که آن کس که در هنگام برافروختن آتش فتنه نشسته و کار نمی‌کند، بهتر است از آن شخصی که ایستاده و در آن شرکت دارد؛ و آن کس که ایستاده، بهتر است از آن کس که به سوی آن می‌رود، و آن کس که راه می‌رود بهتر است از کسی که به سوی آن می‌دود؛ زیرا هرچه شرکت در فتنه کمتر باشد، از فضیلت بیشتری برخوردار است.

قواعد عمومی با این نظریه مطابقت بیشتری دارد، زیرا همکاری و مشارکت در فتنه مستلزم انحراف و تباهی است، و رسول خدا آن را برای امت خویش نمی‌پسندد و امت را نصیحت می‌کند که از آن به دور باشند، (و این مطلب بسیار روشن است).

با این معنی و برداشت، این روایات از ردیف روایاتی که دستور به عزلت و خانه‌نشینی می‌دهند خارج می‌شوند، بلکه دستور به برکناری از فتنه و انحراف را می‌دهند، نه اینکه دستور برکناری از اقدام علیه فتنه و انحراف را بدهند. و بلکه ممکن است گفته شود که این روایات دلیل بر جواز، بلکه وجوب مخالفت با فتنه می‌باشد؛ زیرا گاهی تنها راه رهایی از فتنه همان قیام علیه آن است، و طبق دستور رسول خدا، هر کس هر گونه پناهگاهی برای فرار از فتنه دید، باید به آن پناهنده شود.

برای این نظریه، چندین قرینه در عبارات این حدیث وجود دارد: قرینه اول: عبارت «من تشرف لها تستشرفه». مقصود از این کلمه، آن است که هر کس خود را در معرض فتنه قرار دهد، فتنه‌ها بر او اثر گذاشته و او را به درون خود می‌کشانند.

می‌گوئی: «تشرفت للشيء» وقتی مشرف بر آن شوی؛ و نیز «استشرف»:

یعنی به پا خاست و در مقابل او قرار گرفت. و معلوم است که بسیاری از مردم دارای بینش و تیزنگری عمیقی نیستند و همین که مکتب و یا ایده‌ای نو بر آنها عرضه شد، اذهانشان متوجه آن شده و درگیری ذهنی پیدا می‌کنند و شکوه و عظمتی برای آن می‌بینند، و در راهی قرار می‌گیرند که آن را تصدیق نمایند. و این حالت انگیزه‌ای برای انحراف آنها می‌شود. و اما آن عملی که خود شخص و دیگران را از فتنه‌ها حفظ می‌کند آن کار و کوشش از مهمترین کارهای اسلامی است. و بر طبق این نظریه، روایات هیچگاه آن را نفی نکرده‌اند.

قرینه دوم: کلمه «السَّاعِي إِلَيْهَا» (آن کس که به سوی آن بشتابد). شتاب به سوی فتنه، متضمن آن است که خود را در معرض آن و در مسیر آن قرار دهد. و از این عبارت می‌فهمیم که مقصود از قیام و مشی در مسیر آن همین است که خود را در معرض آن قرار دهد. و با این عبارت، هیچ منعی و اعتراضی به اینکه کسی بخواهد در مقابل آن جهت‌گیری کند وجود ندارد.

قرینه سوم: عبارت «مَنْ وَجَدَ فِيهَا مَلْجَأً فَلْيَعُدْ بِهِ» در این عبارت، کلمه «فی» به معنای «مِنْ» است که گویا چنین فرموده‌اند: آن کس که از آن فتنه پناهگاهی جست. و به هر حال، مقصود از این عبارت، همین است که هر کس برای فرار از آن فتنه پناهگاهی جست و توانست آن را از بین ببرد، انجام دهد؛ زیرا لازم نیست که حتماً پناهگاه، پناهگاه مکانی و جایگاهی مخفی و به دور باشد؛ بلکه هر گونه عاملی که انسان را از فتنه و انحراف نجات دهد و او را دور سازد، ملجأ و پناهگاه محسوب می‌شود. و معلوم است که ارتباط و پیوند با طرفداران حق و حقیقت و عمل بر طبق دستورات اسلامی، خود بهترین پناه در مقابل امواج فتنه‌ها و انحرافات می‌باشد.

آری، اگر راه منحصر به فرد برای نجات از فتنه، فرار و دوری از آن، و رفتن به جای امنی بود، در این صورت فرار لازم است، به اینکه در جایگاه گوسفندان و شتران خود مخفی شود و به آنها پیوندد، چنانکه در تعبیر روایت بود.

و شاید علت اینکه این گونه پناهندگی را مثل زده‌اند، بدان جهت بوده که بسیاری از مردم در دوران غیبت کبری از تعالیم اسلامی بی‌خبر هستند، و عمق

کافی که بتوانند با الهام از آنها خود را از انحراف نگهدارند در آنها نمی باشد، لذا آن کس که بیش از همه، حفظ و نگهداری ایمان خود را لازم می داند، می بایست از جامعه کناره گیری کند و گرانبها ترین چیز را در این راه فدا نماید، گرچه لازمه کناره گیری، زندگی کردن در کنار آغل گوسفندان باشد. و این حکمی صحیح و به جا است، چنانکه در چهارمین صورت از اشکال عزلت متذکر آن شدیم.

و این عبارت، چنین نمی رساند که شخصی که در خود، توان مقابله با انحرافات را می بیند، و می تواند رو در روی انحرافات بایستد، بر او هم لازم باشد که کناره گیری کند. نه، چنین نیست، بلکه بر چنین شخصی واجب و لازم است که دست به کار شود و برای اعلائی کلمه خدا و استواری و استقرار مفاهیم اسلامی در جامعه خود و در جان دیگران برنامه ریزی نماید و بکوشد.

قسم دوم: عدم مشارکت در قتل

روایاتی که دلالت بر عدم مشارکت در قتل دارد، بلکه تحمل قتل را - گرچه قاتل ظالمی باشد - واجب می کند:

(۱) ابن ماجه (۲۳) و ابوداود (۲۴) تقریباً با یک لفظ روایت می کنند، با این عبارت که از ابن ماجه نقل می کنیم که ابوذر می گوید: به رسول خدا - صلی الله علیه و آله - عرض کردم: آیا دست به شمشیر نبرم و گردن آن کس را که چنین کاری را کرد، نزنم؟ حضرت فرمود: تو با این کارت با مردم شریک گشته ای، و لکن داخل خانه ات بشو. گفتم: ای رسول خدا، اگر دشمن داخل خانه ام شد؟ فرمود: اگر می ترسی برق شمشیر چشم تو را خیره کند، گوشه عبایت را بر روی صورت خود بینداز و روی خود را بپوشان. او گناه تو و گناه خویش را دربر می گیرد و از دوزخیان خواهد شد.

(۲) همین دو نفر (۲۵) نیز با لفظی نزدیک به هم روایت کرده اند - با

(۲۳) سنن ابن ماجه ۲/۱۳۰۸.

(۲۴) سنن ابوداود ۲/۴۱۷.

(۲۵) سنن ابن ماجه ۲/۱۳۱۰؛ سنن ابوداود ۲/۴۱۶.

این عبارت که از ابن ماجه نقل می کنیم - از رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - که درباره فتنه ها صحبت می فرمایند:

« کمانهای خود را بشکنید، و زه کمان خود را پاره کنید، و شمشیرهای خود را به سنگ بزنید. و اگر کسی به خانه یکی از شما وارد شد، بساید همچون فرزند بهتر در میان دو فرزند آدم (یعنی هابیل) باشد. »

(۳) ترمذی (۲۶) نیز حدیث دیگری را به همین مضمون نقل کرده است که می گوید:

« آیا می فرمائید که اگر به خانه ام وارد شد و خواست مرا بکشد چیزی نگویم؟ حضرت فرمودند: همچون فرزند آدم - علیه السلام - باش. »
در این احادیث، اشاراتی روشن به فرمایش خداوند متعال در قرآن مجید شده است، آنجا که فرماید:

«وَآتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ * لَئِن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ بِإِذْنِي إِلَيْكَ لَأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ * إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ» (۲۷).

ما این مضمون را نه در صحیحین (مسلم و بخاری) و نه در روایات امامیه ندیدیم.

(۲۶) صحیح ترمذی ۳/۳۲۹.

(۲۷) مائده ۲۷-۲۹: و حکایت دو پسر آدم را بحق و راستی برایشان (یهود) بخوان. هنگامی که قربانی کردند و هر یک کاری را که به وسیله آن به (رحمت) خدا نزدیک می شوند، انجام دادند. پس قربانی یکی از ایشان قبول و پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نگردید. آنکه قربانیش پذیرفته نشد گفت: هر آینه من تو را می کشم؛ آنکه قربانیش پذیرفته شد گفت: جز این نیست که خدا از پرهیزکاران می پذیرد؛ اگر دستت را دراز کنی مرا بکشی، من به سوی تو دست دراز نمی کنم تا تو را بکشم؛ زیرا من از خدای پروردگار جهانیان می ترسم؛ من می خواهم تو به (عذاب) گناه (کشتن) من و گناه خودت (که به سبب آن قربانیت قبول و پذیرفته نشده) بازگردی. پس از یاران و همدمان آتش خواهی بود و آن آتش جزاء و سزای ستمکاران است.

آنچه که به طور عموم مدلول این روایات است، آن است که بعد از رحلت رسول خدا بر اثر انحرافات و فتنه‌ها، جنگها و خونریزی‌هایی در داخل جامعه اسلامی بوقوع می‌پیوندد. در چنین موقعیتی، وظیفه یک انسان مسلمان آن است که در این درگیری‌های خونین شرکت نکرده و به هیچ طرف نرود، بلکه از آن معرکه کناره‌گیری کند و خانه‌نشینی را برگزیند؛ حتی اگر پیکار گران وارد خانه او شدند، تسلیم شده و مقاومتی از خود نشان ندهد، و همچون هابیل - که در مقابل قابیل ایستاد و تسلیم شد و دستش را به برادر کشی دراز نکرد و خداوند هم او را به سبب این عملش ستود - او هم تسلیم شود.

حال ما از آنجائی که این مضامین با ضروریات اسلامی سازگار نیست، می‌بایست این گونه برداشتها را کنار بگذاریم و نپذیریم؛ زیرا وقتی در یک جامعه اسلامی بین دو گروه جنگی پیش می‌آید، وضعیت یک فرد مسلمان در مقابل این پدیده اجتماعی، از نظر عمل به دستورات دینی از یکی از دو حالت بیرون نیست:

اول: می‌داند که یکی از این دو گروه برحق، و دیگری بر باطل است؛ مثل جائی که سرپرست شرعی و اسلامی جامعه، با گروهی محارب و سرکش که بر او طغیان کرده‌اند، می‌جنگد. در این موقع، بر هر مکلفی واجب است که جانب حق را بگیرد و به کمک او بشتابد و با باطل مبارزه کند؛ بر طبق فرمایش خداوند در قرآن مجید که می‌فرماید:

«وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَت إِحْدِيهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغَى حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ» (۲۸).

و "بغی" در صورتی صادق است که یکی از دو طرف جنگجو، هدفی باطل داشته باشد، و از ضروریات شرع و عقل آن است که با باطل جنگیده شود و حق یاری گردد.

دوم: آنکه فرد می‌داند که حق با هیچ یک نیست، و هر دو به سوی باطل

(۲۸) حجرات / ۱۰: و اگر دو گروه از مؤمنین با یکدیگر مقاتله نموده و جنگیدند، پس میان ایشان صلح و آشتی دهید. پس اگر یکی از آن دو گروه بر گروه دیگر سرکشی نمایند، پس با آن گروهی که تعدی و سرکشی می‌کنند پیکار نمائید تا به سوی امر و فرمان خدا باز گردند.

می‌روند و اهدافی غیر اسلامی دارند، و یا اینکه در این مورد یقین ندارد و احتمال آن را می‌دهد. در این صورت یاری هیچیک بر او جایز نیست؛ زیرا اگر به یاری هر کدام برود، یا یقین به خلاف دارد، و یا احتمال خلاف و عمل حرام را می‌دهد. اگر این روایات بر وجوب کناره‌گیری از هر دو گروه درگیر در چنین مواردی دلالت کند، سخنی درست و کاری صحیح است، و شاید هم مقصود رسول خدا - صلی الله علیه و آله - همین بوده است که فرموده است: «در این صورت تو هم با مردم شریک شده‌ای» یعنی در باطل و انحراف آنها شریک گشته‌ای، لکن عمومیت مفهوم روایات، شامل گروه اول هم می‌شود که در این صورت قابل قبول نخواهد بود.

همانطور که دستور به تحمل قتل را، در صورتی که وارد خانه‌اش بشوند، نیز نمی‌شود پذیرفت، زیرا با ضرورت عقل و شرع - که دستور دفاع از جان را می‌دهند و می‌گویند اگر کسی تسلیم قتل شود در حقیقت خود قاتل خویش است - مخالف است، که در این صورت آن شخص در گناه قاتل نیز شریک است، نه اینکه قاتل، دو گناه را متحمل شود، بلکه هر دو مشمول فرمایش خداوند متعال در قرآن مجید می‌شوند که می‌فرماید: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فِجْرًا وَهُوَ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا»^(۲۹) زیرا که قاتل مباشر قتل است، و مقتول هم، خود وسیله قتل خود شده است.

ممکن است چنین به ذهن برسد که وقتی یک فرد کاملاً بدون سلاح باشد، دفاع برای او امکان ندارد؛ و در آن صورت تحمل قتل برای او کاری منطقی و درست است؛ زیرا چاره‌ای جز آن ندارد.

پاسخ آن است که این سخن نسبت به کسی که بدون سلاح باشد درست است؛ لکن روایات، تنها او را نمی‌گویند، زیرا افراد دیگری را نیز شامل می‌شود، چون دستور می‌دهد: کمانهای خود را بشکنید، و زه‌های کمان خود را

(۲۹) نساء/ ۹۳: و کسی که مؤمنی را عمدتاً و از روی قصد بکشد، سزای او دوزخ است که همیشه در آن ماندگار است. و خدا بر او خشم و لعن و نفرین کرده و برای او عذاب و شکنجه بزرگ آماده ساخته است.

پاره کنید، و شمشیرها را بر سنگ بزنید. خواه ناخواه وقتی اسلحه‌هایشان را از بین بردند، باید تن به مرگ دهند. و این مطلبی است که در شرع و هم از نظر عقل ناپسند است، و یقین داریم که رسول خدا چنین دستوری نمی‌دهند.

و اما روایاتی که هم در کتب شیعه و هم در کتب اهل سنت وارد شده است که هرگاه دو گروه از مسلمین به روی یکدیگر شمشیر بکشند، قاتل و مقتول هر دو در آتش می‌باشند؛ این روایات مخصوص جانی است که یک گروه در حال دفاع از خود نباشد، زیرا در این صورت هر کس حق دارد از جان و مال خود دفاع کند، و جنگ دفاعی به ضرورت عقل و شرع جنگی عادلانه است، و از همین جا درستی کارهایی را می‌فهمیم؛ زیرا آیه قرآن دلالتی بر این ندارد که او از خود دفاع نکرده است، اگرچه نیت کشتن برادر را نداشته است، لکن از خود دفاع کرده و برادرش با نیرومندی بیشتر از او، او را کشت؛ بر خلاف مضمونی که از ظاهر این روایات به دست می‌آید که اصلاً باید تسلیم شد و هیچ کاری را نکرد. بنابراین راهی برای پذیرش این گروه از روایات وجود ندارد؛ بویژه با توجه به اصل سختگیری سندی.

و ما را همین اندازه کافی است که بدانیم بسیاری از روایات و اخبار به سود طبقه حاکمه جعل شده و به نفع آنهایی بوده که می‌خواستند تمام کارهای خود را شرعی قلمداد کنند، و به هر صورت شده از قیام و دفاع مردم جلوگیری نمایند تا اوضاع بر وفق مرادشان گردد و خاطرشان از همه جا جمع باشد؛ ولذا این گونه اخبار و روایات در آن زمانها بسیار جعل و نقل می‌شده است.

قسم سوم: دستور خانه نشینی

(۱) بدین مضمون روایتی را در دو کتاب صحیح نیافتیم، لکن ابوداؤد (۳۰) در ضمن حدیثی که درباره فتنه‌ها از رسول خدا نقل کرده است این جمله را آورده است که گفتند: پس چه دستوری به ما می‌دهید؟ حضرت پاسخ دادند:

«پلاسه‌ای (زیر فرشیهای) خانه خود باشید. (یعنی خانه نشین

گردید.)»

(۲) ابن ماجه (۳۱) از رسول خدا روایت کرده است که فرمود:

«به زودی فتنه‌ای و جدائی و اختلافی خواهد بود. هر گاه چنین شد شمشیرت را به کوه احد ببر و بر کوه بزن تا تکه تکه شود، و سپس در خانه‌ات بنشین؛ تا اینکه یا دستی خطا کار بیایدت، و یا مرگی برسد که کارت را به پایان رساند.»

سند این حدیث را ابن ماجه صحیح دانسته است.

(۳) صدوق در کتاب کمال الدین (۳۲) از حضرت باقر - علیه السلام - روایت کرده است که راوی از آن حضرت می‌پرسد: بهترین کاری که یک مؤمن در این زمان (زمان غیبت) می‌تواند انجام دهد، چه کاری است؟ حضرت می‌فرمایند: نگهداری زبان و خانه‌نشینی.

(۴) نعمانی در کتاب غیبت (۳۳) از حضرت باقر - علیه السلام - روایت کرده است:

«و هر گاه چنین بود، پس زیر فرشهای خانه خود باشید. (یعنی خانه‌نشینی گردید.)»

(۵) شیخ طوسی در کتاب غیبت (۳۴) از حضرت صادق - علیه السلام - روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

«هر گاه چنین بود، پس ملازم زیر فرشهای خانه خود باشید (یعنی خانه‌نشینی اختیار کنید) تا آن پاکیزه فرزند پاکیزه، صاحب غیبت، آشکار شود.»

مقصود از این روایت، همچون روایات پیشین، خانه‌نشینی است. گفته می‌شود: «جلس و تحلس بالمکان» یعنی چسبید به آن. و گفته می‌شود: «فلان جلس پیته» یعنی چسبیده به خانه خود و جدا نمی‌شود.

احد (در روایت ابن ماجه) همان کوه معروف نزدیک مدینه منوره است،

(۳۱) سنن ابن ماجه ۲/۱۳۱۰.

(۳۲) کمال الدین ۳۳۰.

(۳۳) غیبت نعمانی ۲۶۳.

(۳۴) غیبت شیخ طوسی ۱۰۳.

و مقصود از زدن به کوه، آن است که شمشیرت را بشکن و از بین ببر. پس مقصود از این روایات، آن است که از جامعه‌ای که فتنه و آشوب سراسر آن را گرفته است، باید کناره‌گیری کرد. عمومیتی که در این روایات می‌باشد، شامل جایی می‌شود که یک فرد بتواند وارد آن جامعه شود و آن را اصلاح کند، و حال آنکه کناره‌گیری برای چنین فردی برخلاف حکم شرعی و اصول کلیه اسلامی است، مگر اینکه از مواردی باشد که عزلت و کناره‌گیری برای او هم جایز باشد، مثل اینکه بترسد که اگر وارد این معرکه شود، انحراف و لغزش در دینش می‌افتد که در این صورت برای او اشکالی ندارد.

قسم چهارم: فرار از فتنه‌ها

بخاری در دو جا از کتاب صحیح (۳۵)، از ابوسعید خدری از حضرت رسول -صلی الله علیه و آله- روایت کرده است:

«زمانی برای مردم پیش خواهد آمد که بهترین مال هر کس گوسفند باشد که برای چرانیدن آنها به بالای قلّه‌های کوه و مراتع سرسبز و جاهای بارانی می‌رود و دینش را از فتنه‌ها سالم نگاه می‌دارد.»

این روایت را ابوداؤد (۳۶) و ابن ماجه (۳۷) نیز به همین عبارت نقل کرده‌اند.

ابن ماجه روایتی دیگر را با این عبارت نقل کرده است (۳۸):

«فتنه‌هایی خواهد بود و بر درهای آن خوانندگان و دعوت کنندگان به سوی آتش. اگر بمیری در حالی که ریشه درختان را به دندان گرفته‌ای، بهتر است از اینکه دنباله‌رو اینان باشی.»

این روایات، گرچه با مفهوم گسترده‌ای که دارند با قواعد عمومی مخالف می‌باشند، ولی به هر حال می‌توان آنها را مربوط به مواردی دانست که قبلاً هم گفته بودیم، که همان موارد وجوب عزلت و کناره‌گیری از جامعه باشد. لکن

(۳۵) صحیح بخاری ۱۲۹/۸، و ۶۶/۹.

(۳۶) سنن ابوداؤد ۴۱۸/۲.

(۳۷) سنن ابن ماجه ۱۳۱۷/۲.

(۳۸) سنن ابن ماجه ۱۳۱۸/۲؛ صحیح مسلم ۲۰/۶.

در مواردی که عزلت و کناره گیری حرام است؛ باید در متن جامعه زندگی کرد و به کارهای اجتماعی پرداخت.

در همین گونه روایات، جملات و عباراتی دیگر نیز آمده است که جهاد را در همین شرایط لازم دانسته، و در عین حال که نصیحت به فرار از فتنه ها می کند، وادار به جهاد نیز می نماید، و وجوب فرار را مربوط به کسانی می داند که نتوانند جهاد کنند و از آن عاجز باشند، و جهاد در مرتبه جلوتر قرار دارد، چنانکه از نظر قواعد عمومی نیز صحیح همین است.

ابن ماجه (۳۹) روایت کرده است که حضرت رسول فرموده است:

«بهترین طرز زندگی مردم، آن است که یک شخص افسار اسبش را در راه خدا به دست گیرد و بر پشت او بجهد و شتابان بتازد؛ از هر جا فریادی شنید و در هر گوشه ای اضطرابی مشاهده کرد، به سوی آنجا بشتابد و در پی مرگ یا کشته شدن (در راه خدا) باشد. و یا شخصی در بالای کوه و یا دره ای از همین کوه و دره ها به دنبال گوسفندانش باشد و به نماز بایستد و زکاتش را بدهد و خدایش را بپرستد تا آن لحظه که مرگش برسد. این دو گروه از مردم، همیشه در حال خیر و خوبی هستند.»

و همو نیز (۴۰) از ابوسعید خدری روایت کرده است که مردی به حضور رسول خدا آمد و گفت: کدام یک از مردم برتر و بهترند؟ حضرت فرمود: مردی که در راه خدا با جان و مالش پیکار کند و بکوشد. پرسید: بعد چه کسی؟ فرمود: مردی که در درون دره ها به عبادت خدا پردازد و مردم را از شر و آفت خود حفظ کند و آسایش به کسی نرسد.

ترمذی (۴۱) نیز حدیث دیگری را به همین مضمون نقل کرده است.

بنابر این در دوره فتنه و آشوب، تکلیف و وظیفه دینی به دو دستور تقسیم می شود که دیگر شق سومی ندارد؛ آن کس که از دینش آگاهی دارد و وظائفش را

(۳۹) سنن ابن ماجه ۲/۱۳۱۶.

(۴۰) سنن ابن ماجه ۲/۱۳۱۷.

(۴۱) صحیح ترمذی ۳/۳۲۰.

می‌شناسد، یا توانائی پیکار و مبارزه و جهاد را دارد و می‌تواند کژیها را راست و از انحرافات و مفساد جلوگیری کند، و یا اینکه قادر بر این کار نیست.

اگر توانائی داشت و توانست که جهاد کند، بر او واجب و لازم است؛ ولی اگر نتوانست، در این صورت بهتر است که از جامعه دوری گزیند، و گوسفندان خود را بردارد و در کوهستانها زندگی کند و از فتنه‌ها و آشوبها به دور باشد. و اما اگر بخواهد با همان انسانهای منحرف همنشین باشد، و خود از اراده و ایمانی محکم برخوردار نباشد، خواه ناخواه آینده‌ای روشن نخواهد داشت و کارش به جایی می‌رسد که نه در دنیا خوشبخت و نه در آخرت سعادت‌مند است، چنانکه زندگی امروز اکثر مردم را می‌بینیم.

قسم پنجم: فرمان به صبر و پایداری

در این روایات به صبر و استقامت دستور داده شده و دشواری آن برای مؤمن خالص در میان جامعه منحرف بیان شده است:

(۱) مسلم و بخاری^(۴۲) از ابن عباس نقل کرده‌اند که رسول خدا -صلی الله علیه و آله- فرموده است:

«هر کس از فرمانروای خود چیزی ناپسند ببیند، بر آن صبر و پایداری کند. زیرا هر کس از جامعه خود کنار بکشد و به اندازه یک وجب جدا شود و در این حال بمیرد، نمرده است مگر همچون مردگان جاهلیت.»

در عبارتی که مسلم نقل کرده است چنین آمده است: «پس مرده‌ای از جاهلیت است.»

(۲) همین دونفر^(۴۳) از رسول خدا -صلی الله علیه و آله- روایت کرده‌اند که:

«شما بعد از من خود کامگی‌ای را خواهید دید. صبر کنید و پایدار باشید تا وقتی مرا ملاقات کنید.»

(در نسخه کتاب مسلم آمده است: تا اینکه مرا بر لب حوض ملاقات کنید.)

(۴۲) صحیح بخاری ۵۹/۹؛ صحیح مسلم ۲۱/۶.

(۴۳) صحیح بخاری ۶۰/۹؛ صحیح مسلم ۱۹/۶.

(۳) مسلم^(۴۴) از حدیث یمانی، در ضمن گفتگویی که با رسول خدا -صلوات الله علیه و آله- داشته است، نقل می کند که رسول خدا فرمود: بعد از من پیشوایانی خواهند بود که به راه و روش من رفتار نخواهند کرد. و به زودی در بین آنها مردانی به پا خواهند خاست که دل‌هایشان دل شیطان در اندام انسانی است. حدیث گوید: عرض کردم: ای رسول خدا، اگر چنین زمانه‌ای را درک کردم، چه کنم؟ فرمود: به فرمان فرمانروا گوش فرامی دهی و اطاعت می کنی، و اگر به پشتت زد و مالت را گرفت، گوش بده و اطاعت کن.

دیگر کتب صحاح نیز همین مضمون را نقل کرده اند، ولی ما به همان مقدار که دو کتاب صحیح مسلم و بخاری روایت کرده اند بسنده کردیم.

اینها بود اخباری که دلالت بر صبر و پایداری می کردند، و اما اخبار و روایاتی که گویای مشکلات صبر و دشواری آن می باشند عبارتند از:

(۱) ابوداود از مقداد بن اسود^(۴۵) روایت کرده است که وی می گوید: به خدا سوگند از رسول خدا -صلی الله علیه و آله- شنیدم که می فرمود:

«خوشبخت کسی است که از فتنه‌ها دوری گزیند. خوشبخت کسی است که از فتنه‌ها دوری گزیند. خوشبخت کسی است که از فتنه‌ها دوری گزیند. و کسی که مبتلا گردد و صبر کند و پایداری نماید؛ وای به حال او، (یعنی چه قدر سخت و دشوار است.)»

(۲) نعمانی در کتاب غیبت^(۴۶) از حضرت باقر -علیه السلام- روایت کرده است که حضرت فرمود:

«نه به خدا سوگند، آنچه که به سویش گردن دراز کرده و چشم براه آن هستید، نخواهد آمد مگر بعد از نومیدی.»

(۳) در حدیث دیگری از آن حضرت^(۴۷) درباره شرور و بدیهائی که پیش از ظهور حضرت بقیة الله به مردم می رسد، روایت کرده است که:

(۴۴) صحیح مسلم ۲۰/۶.

(۴۵) سنن ابوداود ۴۱۷/۲.

(۴۶) غیبت نعمانی ۲۰۹/.

(۴۷) غیبت نعمانی ۲۳۵/.

«خروج و ظهور حضرت به هنگام نومیدی و یأس است.»

۴) صدوق در کمال الدین^(۴۸) از منصور، و او از حضرت صادق - علیه السلام - روایت کرده که حضرت به او فرمود:

«ای منصور، این کار انجام نخواهد شد و نخواهد آمد، مگر بعد از نومیدی.»

۵) ابن ماجه^(۴۹) از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - روایت کرده است:

«تا آنجا که بخل و کینه‌توزی را مطاع، و هوی و هوس را پیروی شده، و دنیا را ترجیح داده شده و غرور و شگفتی هر کسی را از آرا و اندیشه‌های خود دیدی، و مشاهده کردی که مردم دنبال چیزی هستند که با دیانت تو سازگار نیست، در این صورت به آنچه که مخصوص تو است، پای برجا و ملتزم باش، که در وراء شمار روزگاری است که صبر و پایداری در آن همچون نگهداری آتش در دست است.»

۶) ترمذی^(۵۰) از انس بن مالک روایت کرده است، که رسول خدا فرمود:

«بر مردم زمانی خواهد آمد، که آن کس که بر دینش پایدار است، همچون کسی است که آتش در دست گرفته است.»

درباره این گونه اخبار، در ضمن دو امر به بررسی می‌پردازیم:

امر اول: امر به صبر در مقابل فرمانروای جابر و منحرف و تحمل مظالم و نارواییهای او با قواعد کلی اسلامی سازگار نیست، و چنین و اخباری را نمی‌توان پذیرفت، زیرا هم از جهت صدور، و هم از جهت دلالت و محتوی، مخدوش می‌باشند.

اما از جهت صدور، بدان جهت که بیشتر این گونه روایات در مسیر منافع طبقه حاکم بر جامعه اسلامی - که خون و مال مسلمین را بر خود روا کرده بودند -

(۴۸) کمال الدین / ۳۴۶.

(۴۹) سنن ابن ماجه ۲ / ۱۳۳۱.

(۵۰) صحیح ترمذی ۳ / ۳۵۹.

صادر شده است، چون به طور واضح و روشن، این روایات دستور می دهد که هیچ گونه عکس العملی در مقابل ستمکاران نباید از خود نشان داد و فقط باید صبر کرد و هیچ نگفت، و این دستورات را هم به رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نسبت می دهند.

اگر کسی بگوید: چطور می شود این روایات ساختگی باشد، با اینکه در ضمن همین روایات، حکومتها را جابر و فاسد بر شمرده اند و به آنها هم نیز طعنه ای زده شده است؟

می گویم: از سه دیدگاه، بین این دو منافاتی نیست:

دیدگاه اول: اینکه توصیف حکومتها به جور و ستم، از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - صادر شده، و چون نمی توانستند صدور این فرمایشات را از رسول خدا منکر شوند، در دنباله آن روایات، این مطلب را فرمودند که می بایست از همین فرمانروایان ظالم و جابر اطاعت شود. بنابر این قسمتی از روایت درست، و قسمت دیگر ساختگی می باشند. (آنچه بیشتر به آن گمان برده می شود همین است).

دیدگاه دوم: در این روایات، حکومتها توانستند روشن ترین چهره ظلم را مجسم سازند: «اگر به پشت تو تازیانه زد و مالت را گرفت»، و در عین حال اطاعت و حرف شنوائی از آنان در همین صورت واجب و لازم است، تا چه رسد به جائی که ظلم و ستم کمتر و سبک تر باشد، که در آن صورت اطاعت و فرمانبرداری لازم تر و واجب تر است. بنابر این ظلم به هر شکلی و کیفیتی باشد، اطاعت از آن حاکم ظالم، واجب و لازم است.

دیدگاه سوم: در قرون بعد از صدر اسلام ظلم و ستم کاملاً روشن و واضح بود، به طوری که امکان تردید و مناقشه در آن وجود نداشت. ولذا مطرح شدن این روایات در مورد ظلم حکومتها مطلب پنهانی را آشکار نمی کرد، و غرض آنان از نشر این روایات این بود که فرمان اطاعت از خود را به پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - منسوب سازند.

و اما اشکال و خدشه در دلالت این روایات، از این جهت است که این

روایات، با روایات دیگری که در صحیح مسلم و بخاری نقل شده - و با مضامین این روایات مخالف است - تعارض دارد. و از آنجا که آن روایات، با قواعد اسلامی، بیشتر موافق و مطابق است، می‌بایست آنها را مورد عمل قرار دهیم:

(۱) مسلم و بخاری (۵۱) حدیثی را با لفظی نزدیک به هم نقل کرده‌اند که ما عبارتی را که بخاری نقل کرده است می‌آوریم:

عبداللّه بن عمر از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:

«بر انسان مسلمان، اطاعت و فرمانبرداری در آنچه دوست و یا ناخوش دارد، تا جایی لازم است، که مأمور انجام معصیت نشود. و هرگاه دستور معصیت به او دادند، در آن صورت دیگر نباید اطاعت کند و فرمان ببرد.»

(۲) مسلم (۵۲) از حضرت رسول روایت کرده است که:

«اطاعت و پیروی، در مورد کار معروف و نیک است.»

(۳) و نیز روایت کرده است (۵۳) از عبداللّه بن عمرو بن العاص در ضمن حدیثی که از معاویه نقل می‌کند که او گوید: حضرت ساعتی درنگ کرد و سپس فرمود:

«در اطاعت خدا از او اطاعت، و در معصیت خدا با او نافرمانی نما.»

و دیگر احادیثی که در این مورد آمده است.

با وجود این روایات، می‌توانیم آن روایات صبر و پایداری را مربوط به جایی بدانیم که حاکم دستور به معصیت خدا ندهد، و یا قانونی انحرافی وضع ننماید، و یا عقیده و اندیشه‌ای باطل را رواج ندهد؛ که اگر این کارها را کرد، دیگر اطاعت او بر انسان لازم نیست.

در قواعد علم اصول، بدیهی است که عام را بر خاص، و مطلق را باید بر مقید حمل کنیم، و بدین صورت بین دو روایت جمع نمائیم، لکن این تقیید

(۵۱) صحیح بخاری ۷۸/۹؛ صحیح مسلم ۱۵/۶.

(۵۲) صحیح مسلم ۱۶/۶.

(۵۳) صحیح مسلم ۱۸/۶.

فرمانبرداری از حکومت باطله را در صورتی که دستور به اطاعت خدا بدهد واجب می‌داند، و حال اینکه از نظر اسلامی درست نیست؛ زیرا وجوب طاعت، مخصوص حاکم شرعی عادل است و لذا باید بعضی از اخبار گذشته را بر این مطلب حمل نمود، و آن روایاتی را که با قواعد کلی ناسازگار است، کنار نهاد. و اما اخبار و روایاتی که گویای دشواری صبر و پایداری در محیط فتنه و آشوب بود، آنها مطلبی صحیح و درست را می‌گفتند؛ زیرا چه تصویری می‌شود دربارهٔ انسانی راستگو در میان جمعی دروغگو، و فردی امین و درستکار در بین جمعی خائن و متجاوز داشت. حال مؤمن در بین انسانهای منحرف آنچنان است، و این خود یکی از موارد تمحیص و آزمایش الهی در دوران غیبت کبری می‌باشد.

امر دوم: اخباری که دلالت بر وجود یأس و نومیدی می‌کرد، مضمونی درست و مطابق با قاعده داشت، زیرا طولانی شدن دوران غیبت، خود یکی از حلقه‌های زنجیر آزمایش الهی است؛ چون در آن دوره ظلم و ستم فزونی می‌یابد و شکوه ستمکاران، بیچارگان، و مظلومان را در خود فرو می‌برد، و فکر می‌کنند که این زندگی نکبت‌بار، سرنوشتی حتمی و جاویدان برای آنها خواهد بود، و از این جهت دچار یأس و نومیدی می‌شوند. همان گونه که ادامه غیبت حضرت نیز از روی شک و انکار اشخاص مادی، پرده بر خواهد داشت و تردیدهای درونی را آشکار خواهد ساخت.

وقتی می‌بینیم اکثریت مردم، دچار ضعف اراده هستند و جامعهٔ انسانی از همین اشخاص تشکیل می‌شود و همینها هستند که نتوانسته‌اند از امتحان خدا موفق و پیروز بیرون آیند، خواه ناخواه چهرهٔ حاکم بر این جامعه یأس و نومیدی خواهد بود، به همان گونه که این روایات گویای آن بودند.

قسم ششم: دستور نگهداری زبان در فتنه‌ها

(۱) در روایتی که صدوق در کمال الدین از امام باقر - علیه السلام - روایت کرده بود، دیدیم که حضرت بهترین روشی را که ممکن است یک مؤمن در زمان غیبت در پیش گیرد، حفظ زبان و خانه نشینی دانستند.

۲) ابوداؤد (۵۴) از حضرت رسول - صلوات الله علیه و آله - روایت کرده است که فرمود:

«به زودی فتنه‌ای کر و گنگ و کور به وجود خواهد آمد. هر کس خود را در معرض آن قرار دهد، گرفتارش می‌شود. و دخالت در آن از طریق زبان، همچون وارد شدن با شمشیر است.»

۳) ترمذی (۵۵) روایت کرده است که:

«فتنه‌ای پیش خواهد آمد که در آن، زبان از شمشیر بزرگتر و سخت‌تر است.»

۴) ابن ماجه (۵۶) نیز این حدیث و حدیث قبلی را از عبداللّه بن عمر، از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نقل کرده است.

۵) روایت دیگری را ابن ماجه (۵۷) از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - نقل کرده است که:

«حذر کنید از فتنه‌ها؛ که زبان در آنها همچون شمشیر کار می‌کند.»

در بررسی و فهم معنا و مقصود از این روایات، دو نظریه است:

نظریه اول: مقصود، خودداری از صحبت کردن در دوران فتنه می‌باشد؛ چه در توجیه و تعریف از فتنه، و چه در مخالفت و تضاد با آن، که بخواهد از نفوذ و پیشرفت آن جلوگیری کند و نگذارد آسیب به کسی برسد. اطلاق و عمومیت مفاهیم این روایات گویای همین مطلب است؛ مخصوصاً در روایت اول.

این مفهوم عام را باید با مقتضای قواعد سنجید و آنها را قیدی برای این اطلاقات دانست؛ چون مقتضای قواعد عمومی آن بود که عزلت و کناره‌گیری در همه جا خوب نیست، گاهی جایز، و گاهی حرام است.

بنابر این، وجوب سکوت در مواردی است که در مسیر دامن زدن به فتنه

(۵۴) سنن ابوداؤد ۴۱۷/۲.

(۵۵) صحیح ترمذی ۳۲۰/۳.

(۵۶) سنن ابن ماجه ۱۳۱۲/۲.

(۵۷) سنن ابن ماجه ۱۳۱۲/۲.

باشد، ولی در مواردی که در مخالفت با فتنه و برای از بین بردن آن باشد، این روایات نسبت به آنها ساکت است و باید حکم آن را از ادله اسلامی دیگر به دست آورد.

نظریه دوم: وجوب نگهداری زبان از اینکه در فتنه شرکت جوید. زیرا اگر انسان بخواهد با زبان خود مشارکت در فتنه و آشوب کند، بدترین شکل انحراف را مرتکب شده است و به ناچار در امتحان و آزمایش خدائی مردود شناخته می‌شود. و با این وظیفه، دیگر وظائف اجتماعی که شرکت قولی و عملی در از بین بردن فتنه‌ها و کم کردن آثار و پپی آمدهای زیانبار آنها و درگیری رو در رو با آنها باشد، به جای خود باقی است و طبق قواعد عمومی اسلامی، واجب و لازم می‌باشد، و این روایات آنها را نفی نمی‌کند.

دو قرینه، این نظریه را تأیید می‌کند:

قرینه اول: تشبیه زبان به شمشیر در متن روایات، زیرا معلوم است که دست به شمشیر بردن به شکل ناروا و حرام در دوران فتنه، در جائی است که موجب تأیید و پابرجا کردن فتنه باشد، نه در جائی که با اجتماع شرایط لازم‌اش موجب از بین رفتن آن بشود. و در این صورت به کار بردن زبان به صورت حرام، مخصوص جائی است که موجب تأیید و تشدید فتنه باشد. و شاید مقصود از این تشبیه، آن باشد که وقتی زبان در مسیر تأیید و توجیه فتنه‌ها به کار رود، چه بسا هلاکت و نابودی افراد بسیاری را از نظر مادی و معنوی دربر داشته باشد. پس کار زبان از این جهت شباهت به شمشیر دارد.

و از نظر اسلام، این مطلب، معلوم و واضح است که سخن و گفتاری انگیزه هلاکت و نابودی می‌شود که در مسیر فتنه و در جهت تحریک آن باشد؛ ولی سخنی که به منظور فرونشاندن آتش فتنه و پاسخگویی به افکار و اندیشه‌های انحرافی باشد، موجب خوشبختی و عزت دنیا و آخرت می‌شود و عدالت راستین اسلامی را دربر دارد، و نمی‌شود درباره آن گفت که هلاکت آور است.

بنابر این، از قرینه تشبیه به شمشیر، چنین می‌فهمیم که مقصود از سکوت، خاموش بودن از گفتاری است که در کنارش فتنه و آشفتگی ایجاد گردد.

قرینه دوم: اخبار و روایات دیگری که در این مورد وارد شده است، دلالت بر این دارند که مقصود از حفظ زبان، رها کردن سخن زشتی است که موجب نافرمانی و خشم خداوند است؛ و این است معنای آنچه که گفتیم که سخن، موجب مشارکت در تأیید فتنه و انحراف می‌شود، و در این صورت سخنی که ضد فتنه باشد، جایز، بلکه از نظر اسلام واجب است.

ابن ماجه (۵۸) از حضرت رسول نقل کرده است که آن حضرت فرموده است: «آن کس که به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده است، باید گفتاری نیکو داشته باشد، و یا دم فروبندد و ساکت باشد.»

و از آن حضرت نیز نقل کرده است:

«همانا مردی به گفتاری لب می‌گشاید که موجب خشم خداوند می‌گردد و باکی از آن ندارد، و به خاطر این گفتارش هفتاد سال در جهنم فرو می‌افتد.»

و در حدیث دیگری آمده است که:

«همانا یکی از شماها سخنی می‌گوید که موجب خشم خداوند می‌شود، و گمان نمی‌کند که این گفتارش به آنجا که باید برسد می‌رسد، پس خداوند خشم خود را بر او تا روزی که خدا را ملاقات کند حتمی می‌گرداند.»

قسم هفتم: امر به تقیه در دوران غیبت کبری

این مضمون، فقط در اخبار امامیه و کتب شیعه دیده می‌شود، و دیگران در این باره چیزی نقل نکرده‌اند. و به عبارت دیگر، این مطلب از ویژگیهای شیعه است:

(۱) صدوق در کتاب کمال الدین^(۵۹)، و شیخ حرّ عاملی در کتاب وسائل الشیعه^(۶۰)، و طبرسی در اعلام الوری^(۶۱) از حضرت رضا - علیه السلام - روایت

(۵۸) سنن ابن ماجه ۲/۱۳۱۳.

(۵۹) کمال الدین ۳۷۱.

(۶۰) وسائل الشیعه (طبع سنگی) ۲/۵۴۵؛ طبع حروفی ۱۱/۴۶۶.

(۶۱) اعلام الوری ۴۰۸.

کرده‌اند که فرمود: «کسی که ورع ندارد دین ندارد، و ایمانی نیست برای کسی که تقیه نمی‌کند. گرامیترین شما نزد خداوند عمل کننده‌ترین شما است به تقیه.» گفته شد: ای فرزند رسول خدا، تا کی؟ فرمود: «تا هنگام قیام قائم. پس هر کس تقیه را پیش از قیام قائم ترک کند، از ما نیست.»

(۲) در کتاب وسائل (۶۲) از معمر بن خلاد روایت کرده است که می‌گوید: از حضرت رضا - سلام الله علیه - درباره کار کردن برای فرمانروایان پرسیدم. حضرت پاسخ دادند که حضرت باقر - علیه السلام - فرموده است: «تقیه، دین من و آئین پدران من می‌باشد، و کسی که تقیه ندارد ایمان ندارد.»

(۳) از ابو عمر اعجمی روایت شده است (۶۳) که گوید: حضرت صادق - علیه السلام - فرمود:

«ای ابو عمر، نه دهم دین در تقیه است، و کسی که تقیه ندارد دین ندارد.»

(۴) از حضرت صادق - سلام الله علیه - نقل شده که حضرت فرموده است (۶۴):

«پدرم می‌گفت: چه چیز، بیشتر از تقیه، موجب نور چشم من می‌باشد؟! تقیه، سپر مؤمن است.»

(۵) از نکات ظریف و دقیقی که در تفسیر وارد شده است، (۶۵) روایتی است که جابر از حضرت صادق - علیه السلام - نقل می‌کند که حضرت در ذیل آیه شریفه «اجعل بیننا و بینهم سداً... فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوا وَ مَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْباً»^(۶۶) فرمود که: مقصود از این سد غیر قابل نفوذ، تقیه است.

(۶) مفضل گوید: از حضرت صادق - سلام الله علیه - پرسیدم که مقصود از

(۶۲) وسائل الشیعه (طبع سنگی) ۵۴۴/۲؛ طبع حروفی ۴۶۰/۱۱.

(۶۳) وسائل الشیعه (طبع سنگی) ۵۴۴/۲؛ طبع حروفی ۴۶۰/۱۱.

(۶۴) وسائل الشیعه (طبع سنگی) ۵۴۴/۲؛ طبع حروفی ۴۶۰/۱۱ و شبیه آن ص ۶۵ ح ۲۴.

(۶۵) وسائل الشیعه (طبع سنگی) ۵۴۵/۲؛ طبع حروفی ۴۶۷/۱۱.

(۶۶) کشف ۹۴/ و ۹۷ با اختلافی جزئی.

این آیه شریفه چیست: «أَجْعَل بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا» (یعنی قرار می‌دهم بین شما و بین آنها سدّی را)، فرمود: تقیه است.

«فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا»، فرمود: هر گاه به تقیه عمل کنی، نمی‌توانند بر تو دست یابند و چیره شوند و آن، دژی محکم و بین شما و دشمنان سدّی نفوذناپذیر است.

مفضل گوید: پرسیدم معنای این آیه چیست: «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءً»؟ (یعنی: وقتی وعده پروردگارم سر رسید، آن را درهم کوبیده قرار می‌دهد.) فرمود: برداشتن حکم تقیه به هنگام کشف است که در آن هنگام از دشمنان خدا انتقام می‌گیرد. (۶۷)

می‌گوییم: مقصود از کلمه کشف که در آن لحظه تقیه برداشته می‌شود، ظهور حضرت بقیّة الله - ارواحنا فداه - می‌باشد.

و روایات دیگری، که به حدّ وفور و شاید به حدّ تواتر در این مورد رسیده باشد.

معنی و مدلول صحیح اسلامی این روایات، دو چیز است:

اول: نگهداری و حفظ جان، در موردی که وجهی شرعی برای تحمل ضرر در بین نباشد، که در مرحله اول کشته شدن است و بعد به دیگر زیانهای جانی می‌رسد، نه اینکه انسان حریص بر زندگی باشد، بلکه جان خود را از آن جهت حفظ کند که یکی از دین باوران راستین در جامعه زنده باشد و از تعداد آنان کسی کم نشود، و ستمکاران در کار و هدف خود توفیق نیابند؛ و این در صورتی است که اگر بخواهد علیه آنان رسماً اقدامی کند، آنها به منظور خود زودتر می‌رسند. در این گونه موارد و به خاطر این هدف مهمتر، تقیه می‌کند.

دوم: پنهان کردن کارهای مفید اجتماعی، که اگر آشکار شود بهره و استفاده آنها کمتر شده، و احیاناً ممکن است ریشه کن گردد. پیشوایان گرامی اسلام، با این برنامه تقیه توانستند نهضت‌های پدید آمده در

عصر خود را که به «شخص مورد رضا از آل محمد» دعوت می‌نمودند، پایه‌گذاری نمایند، بدون اینکه هیچگونه راهی برای مشخص شدن نقش خود برای دیگران بجا گذارند. چنانکه در کتاب تاریخ غیبت صفری به این مسأله اشاره کردیم.

هر دو توجیه و هدفی که برای تقیّه نمودیم، با موازین عقلی سازگار، و بر طبق قواعد عقلی می‌باشد، و برای هر کس که دست‌اندر کار فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی باشد، این خطّ مشی روشن و واضح است.

اما نسبت به امر اول، بدان جهت این مسأله بدیهی و روشن است که هر فردی با هر عقیده و کاری که باشد، هیچگاه بدون جهت جان خود را به خطر نمی‌اندازد، و به خاطر کارهای کوچک و انگیزه‌های ناچیز، خون خود را نمی‌ریزد.

و نسبت به امر دوم نیز بدان جهت که امروز شاهد برتری و پیروزی ایدئولوژی‌های حزبی و تشکیلاتی می‌باشیم که طبیعتاً اموری پنهانی و سری می‌باشند، زیرا چه‌بسا اگر اسرار برملا شود و رازها آشکار گردد و از نقشه‌ها و برنامه‌ها، همه مردم آگاه شوند، مشکلاتی برای آن حزب و گروه پیش آید؛ و لذا اگر تقیّه را پیشه خود نسازند، افراد کمتری با آنها همراه می‌شوند.

و در مورد ظهور حضرت بقیّة اللّه - ارواحنا فداه - از آنجا که وجود افراد با اخلاص و آزمایش شده، خود یکی از شرائط ظهور می‌باشد، در صورت عدم تقیّه، تعداد این افراد کم شده و هر یک به عناوین مختلف از بین خواهند رفت؛ و حال آنکه وجود آن افراد برای در دست گرفتن زمام امور و برپائی عدل و قسط در صحنه جهانی به هنگام ظهور حضرت، از شرائط و عوامل مهم می‌باشد؛ زیرا نوعاً در هر زمانی کسانی که دست به جهاد می‌زنند افرادی با اخلاص و از خود گذشته می‌باشند و می‌توان به آنها امید بست که تا آخرین درجه اخلاص راه تقوی را پیمایند.

حال اگر دستور تقیّه نبود، در هر زمانی رفتن به جهاد بر آنها واجب می‌شد؛ و خواه ناخواه هم اینان بودند که در صف اول قرار می‌گرفتند و به ناچار نیروهای آنان تحلیل رفته، همگی و یا اکثریت آنها از بین می‌رفتند. و با از بین رفتن آنان، شرائط ظهور به کندی انجام می‌گرفت، و هدف بزرگ الهی در

هدایت تمامی جهان و جهانیان تحقق نمی‌یافت و جامعه عمل نمی‌پوشید. و حال اینکه انگیزه مهمی برای شتاب داشتن در جهاد نیست، زیرا علاوه بر آنکه نتیجه‌ای فوری ندارد، باعث به تعویق انداختن ظهور حضرت و تأخیر در اصلاح جهان می‌شود.

و اگر امر دائر باشد بین جهادی عجولانه در گوشه‌ای از جهان، و بین جهاد در زمان خود حضرت و در سطح جهانی، خواه ناخواه دومی با برنامه‌ریزی کلی الهی مطابق‌تر خواهد بود؛ زیرا هدف نهائی از خلقت انسان مترتب بر آن می‌باشد، و با انجام یافتن آن، بشریت به آخرین هدف خود می‌رسد.

اگر کسی بگوید که: اگر بعضی از این افراد با اخلاص جهاد کنند، و گروهی دیگر تقیه نمایند و آنان ذخیره روز موعود باشند، چه اشکالی دارد؟ می‌گوئیم: اگر دستور تقیه نباشد و امر به جهاد واجب العمل باشد، در این صورت، جهاد بر همه مسلمین واجب خواهد بود و ترک آن عصیان و گناه است، و با اخلاص و تقوی منافات دارد، و تمامی افراد با اخلاص در تمام گوشه و کنار جهان می‌بایست قیام کنند و به آن عمل نمایند. و این عمل، به تدریج باعث ناتوان شدن و کمبود نفرات و امکانات افراد با اخلاص و با تقوی می‌شود؛ زیرا دانستیم که اصولاً این افراد نسبت به دیگر افراد منحرف و تبه‌کار، در اقلیت می‌باشند، و با از بین رفتن آنان، یکی از شرایط مهم ظهور از بین می‌رود و دیگر به وجود نمی‌آید.

بنابر این مفهوم درست و عمیق تقیه، همان چیزی می‌شود که نتیجه بحث ما در مورد عزلت و کناره‌گیری شد، و اخبار و جوب عزلت و نگاهداشتن زبان گویای آن بودند، و نسبت به آنها دستوری جدید و سخن تازه‌ای نیست تا از سوی اهل سنت مورد تاخت و تاز قرار گیرد، و این اعتقاد را بر شیعیان خرده بگیرند و سرزنش کنند؛ زیرا امر به عزلت و نگهداری زبان، علاوه بر آنکه بر طبق قواعد کلی اسلامی می‌باشد، همان نتیجه را می‌دهد که از تقیه به دست می‌آید، که عبارت باشد از نگهداری جان و خون و عقاید افراد با اخلاص و مؤمن از آزمایش بدر آمده، برای همکاری و پذیرش مسؤولیت‌های بزرگ در روز ظهور حضرت.

اگر گفته شود: اهل سنت، غیبت حضرت مهدی - علیه السلام - را قبول

ندارند، چگونه ممکن است شرایط ظهور را قبول داشته باشند؟
می‌گوئیم: شرط ظهور، از جمله چیزهائی است که خداوند برای گسترش عدل و داد در سراسر گیتی برنامه‌ریزی کرده است، چه اینکه حضرت مهدی -علیه السلام- پیش از ظهورش غایب باشد یا نباشد؛ و از دیدگاه کسی که اصل مهدویت حجة بن الحسن را قبول ندارد، شرایط ظهور از جمله چیزهائی است که پیش از تولد مهدی اسلام، حتمی و ضروری است، که هرگاه آن شرایط ایجاد شد، خداوند حضرت را به دنیا می‌آورد. بنابر این نگهداری و حفظ جان افراد با اخلاص برای روز موعود، از هر دو دیدگاه شیعه و سنی مورد قبول و صحیح می‌باشد.

بلکه اگر اندک تأملی در این مسأله بکنیم، می‌بینیم که نشستن و نگهداری زبان و کناره‌گیری از جامعه، خود یک نوع تقیه عملی است؛ زیرا تقیه معنائی جز حفظ جان از شرّ اشرار و به دور ماندن از تحریکات آنها که گاهی باعث قیام و نهضت ما می‌شود، ندارد. بنابر این، تقیه وقتی تحقق پیدا می‌کند که اصلاً رو در رو نشود، و زبان خود را از درگیری با منحرف نگهدارد، چنانکه نشستن و چیزی نگفتن، خود تقیه کردن است. بنابر این اخبار و روایات شیعه و سنی، گویای یک مطلب می‌باشند.

از این برداشتی که ما از روایات و اخبار داشتیم، چندین مطلب فهمیده می‌شود:

اول: کارها و کوششهای اجتماعی اسلامی، اگر بخواهد مطابق با برنامه‌ریزی الهی باشد، باید در محدوده احکام و تعالیم اسلامی قرار گیرد، و چیزی زیادترو کمتر از آنها نباشد، که هرگونه کم و کاستی و یا افزونی، نوعی انحراف از اسلام و دین به حساب می‌آید.

اما زیاده و بیشتر از وظیفه انجام دادن؛ بدان معنی که بخواهد کاری را که بر او واجب نیست، و یا حیثاً از آن نهی شده است انجام دهد، که این عمل موجب بیموده از دست دادن نیروی افراد با اخلاص و به تعویق انداختن شرایط ظهور می‌باشد.

و اما کم کردن وظیفه؛ به معنای عمل نکردن به وظیفه - در موردی که انجام یک کاری واجب باشد - خود عصیان و انحراف می باشد.

و از اینجا دانسته می شود که استدلال و تمسک به اخبار و روایات تقیه در مورد کارها و فعالیت های سیاسی و اجتماعی اسلامی، در جایی که واجب است، استدلالی باطل و بیهوده است؛ زیرا دانستیم که این روایات، اگرچه مدلول و معنایی وسیع و گسترده دارد، لکن به ناچار باید مقتید شود به جایی که شرایط و جوهر عمل و فعالیت نباشد؛ زیرا در صورتی که تلاش و فعالیت های سیاسی و اجتماعی واجب باشد، در آن صورت تقیه و خانه نشینی و زبان در کام نهادن، گناه و انحراف محسوب می شود.

دوم: امر به تقیه و انجام دادن کار و تلاش های اجتماعی به آن صورت که فهمیده شد، مخصوص دوران غیبت و یا دوره پیش از ظهور می باشد؛ زیرا دانستیم که در شرایط ظهور، دخیل می باشد؛ و در روایتی که سابقاً از حضرت رضا - علیه السلام - نقل کردیم، در این باره گفته شده بود که:

«هر کس تا پیش از ظهور قائم ما، تقیه را ترک کند از ما نیست.» (۶۸)

و اما بعد از ظهور حضرت، معلوم است که گسترش عدل و داد در سطح جهانی جز با به کار بردن اسلحه و جهاد و مدارا نکردن با کفار و منحرفین امکان پذیر نیست، و در آن صورت حکم تقیه و نگهداری زبان از بین می رود؛ و لذا از خود حضرت مهدی در دوران غیبت صغری این روایت نقل شده است که:

«و خدا مولای شما تقیه را اظهار نموده و آن را به من واگذار کرده است. پس من تا روزی که خداوند اجازه خروج بدهد در حال تقیه می باشم.» (۶۹)

و به همین جهت نیز از دوران پیش از ظهور، در برخی از روایات، به زمان "صلح و سازش" تعبیر شده است؛ مانند روایتی که از مسعدة بن صدقه از حضرت صادق - علیه السلام - نقل شده است که فرمود: از آن حضرت شنیدم که در پاسخ

(۶۸) وسائل الشیعه (طبع سنگی) ۵۴۵/۲؛ طبع حروفی ۴۶۶/۱۱.

(۶۹) تاریخ الغیبة الصغری ۵۸۳؛ غیبت طوسی ۱۶۱.

سؤال از امر به معروف و نهی از منکر، که آیا بر عموم مردم واجب است یا نه، می‌فرمود: نه. گفت: چرا؟ فرمود:

«همانا امر به معروف و نهی از منکر، بر شخص توانای مطاعی که بتواند معروف را از منکر تشخیص دهد، واجب است - تا آنجا که می‌فرماید: - و بر کسی که آن را می‌داند و در زمان صلح و سازش به سر می‌برد و جویی ندارد، البته در صورتی که نیرو و نفرات نداشته باشد، و کسی نباشد که از او اطاعت کند.» (۷۰)

و در روایت دیگری از حبیب بن بشیر از آن حضرت نقل شده است که می‌فرماید: از پدرم شنیدم که می‌فرمود:

«نه به خدا سوگند، هیچ چیز در روی زمین بیشتر از تقیه محبوبیت ندارد - تا آنجا که گوید: - ای حبیب، همانا مردم در دوران صلح و سازش به سر می‌برند...» (۷۱)

این دوران با طلوع سپیده صبح ظهور بر طرف شده، و شمشیر و اسلحه، حاکم خواهد شد، و جنگ و خونریزی بین مؤمنین و کفار رخ خواهد داد تا کار یکسره شود؛ یا ایمان بیاورند، و یا از بین بروند.

تفصیل بیشتر این بحث را در کتاب تاریخ ما بعد الظهور خواهیم آورد. (۷۲)

سوم: آنچه که بسیاری از مردم، چه شیعه و چه غیر شیعه فکر کرده‌اند که حکم تقیه فقط مخصوص نگهداری افراد است در مقابل دیگر مذاهب اسلامی، سخنی نادرست و باطل است، بلکه حکم تقیه عمومیت داشته، هم شامل حفظ جان در مقابل مسلمانان دیگر است، و هم در مقابل کفار و مشرکین؛ البته در جایی که نقطه مقابل آن، یعنی کار و تلاش و جهاد واجب نباشد؛ زیرا حفظ جان افراد با اخلاص و آزموده شده، به آن است که از هر گونه درگیری با هر کس صرف نظر کنند، بلکه چه بسا قتال و جنگ با مسلمانها خطرش بیشتر و

(۷۰) وسائل الشیعه (طبع سنگی) ۵۳۴/۲؛ طبع حروفی ۴۰۰/۱۱.

(۷۱) وسائل الشیعه (طبع سنگی) ۵۴۴/۲؛ طبع حروفی ۴۶۱/۱۱.

(۷۲) وعده‌ای که نویسنده محترم داده‌اند به مرحله تحقق رسیده و توفیق نگارش و انتشار آن را

خداوند به ایشان داده است و این کتاب نیز چاپ شده است. (مترجم)

فسادش افزونتر باشد. و همین اندازه کافی است که بدانیم که همین درگیریها و جنگها بوده است که جمع مسلمین را پراکنده و وحدت کلمه‌شان را به تفرقه و جدائی مبدل ساخته، و موجب شده است که دشمنان چشم طمع به آنها دوخته و راه نفوذ استعمار را در کشورهای اسلامی باز کرده است، چنانکه در قرون اخیر شاهد آن بوده‌ایم.

اگر گفته شود: پس چرا اخبار تقیه فقط در کتب شیعه آمده است و در کتب دیگر فرق اسلامی، بحثی از آن نشده است؟

در پاسخ می‌گوئیم: مضمون گسترده و جامع تقیه، چیزی است که از محتوای بسیاری از احادیث و روایات هر دو فرقه به دست می‌آید، و فقط از لحاظ لفظ و اصطلاح با یکدیگر اختلاف دارند، و هر یک اصطلاحی برای آن وضع کرده‌اند. در اخبار امامیه به نام "تقیه" نامیده شده، و در کتب اهل سنت به نام "عزالت". بنابر این تنها شیعیان نیستند که این مضمون و محتوی را در کتب خود نقل کرده باشند.

اگر گوینده‌ای بگوید: در برخی از اخبار، وجوب تقیه را فقط در مورد حفظ جان در مقابل اهل سنت مطرح کرده‌اند، و این گویای آن است که این حکم فقط مربوط به همین موارد است، و قرینه‌ای است بر اینکه مقصود از تمام اخبار تقیه همین مقابله با اهل سنت است.

در پاسخ می‌گوئیم: درست است، آری، چنین روایاتی وارد شده و از ائمه معصومین - علیهم السلام - نقل شده است، لکن از باب تطبیق یک حکم عام است بر بعضی از مواردش؛ بدان جهت که در دوران ائمه مصداق بارزش، همان خویشن‌داری از زیانی است که از سوی اکثریت اهل سنت مخصوصاً حکومت‌های وقت به آنها می‌رسیده است، و ائمه - علیهم السلام - به خاطر حفظ جان شیعیان خود به آنها تذکر می‌داده‌اند، که خیلی در مقابله با آنها تندروی نکنند و درگیری ایجاد ننمایند، که چه بسا پی آمده‌های ناگواری را دربر خواهد داشت. و از این جهت، به آنها دستور تقیه در همین موارد را می‌دادند و مصداق را نیز تعیین می‌کردند، نه اینکه تعیین مصداق، موجب اختصاص حکم به همین مورد باشد.

و واضح‌ترین دلیل بر اینکه حکم تقیه در تمامی گروه‌های اسلامی بود، و مخصوص به تقیه از یکدیگر نبوده و شامل تقیه از کفار هم می‌شده است، این آیه شریفه است که خداوند می‌فرماید:

«لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقِيَةً» (۷۳).

این آیه دلالت می‌کند بر جواز تقیه مسلمین از کفار. و داستان عمار بن یاسر - رضوان الله علیه - با مشرکین معروف است که او را وادار کرده بودند که از اسلام (نه از مذهب معین و مخصوصی) برائت جوید و دست بردارد. و شمول و عمومیت احکام قرآن بر تمامی مسلمین، از ضروریات دین می‌باشد.

چهارم: فهم و بررسی جملات و کلمات اخبار تقیه در پرتو برداشته‌های گذشته؛ که این بررسیها در ضمن چند شماره انجام می‌گیرد:

اول: جمله «التقية جنة المؤمن»: تقیه سپر مؤمن است، بدان معنی که او را حفظ می‌کند و می‌پوشاند؛ و کلمه «مجن» که از همان ریشه گرفته شده است به معنای سپری است که یک جنگجو از آن استفاده می‌کند که تیری و یا شمشیری بر او اصابت نکند.

خداوند متعال فرموده است: «اتَّخِذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً» (۷۴) یعنی: سوگند خوردنهای خود را سپر خویش قرار داده‌اند. و در حدیث است که «الصوم جنة» (۷۵)، یعنی: روزه سپری است.

در تمامی این کلمات، حالت حفاظت و درامن بودن از شرّ و آفت به صورت پناهندگی و پوشش در زیر یک وسیله نگهدارنده و پوشاننده که سپر یا سوگند و یا روزه باشد، آمده است.

آثار و فوائد تقیه در موارد جواز و یا وجوب آن، معلوم و روشن است که

(۷۳) آل عمران / ۲۸.

(۷۴) منافقون / ۲.

(۷۵) مفردات راغب اصفهانی / ۹۸.

چه اثر مهمتی در زندگی افراد دارد و چگونه می‌توان بدان وسیله از کید و مکر دشمنان در امن بود و زندگی و عقیده و تلاش و کار خود را از خطرات حفظ کرد؛ و تا انسان نتواند بر خود مسلط باشد که در جایی که نباید حرف بزند و یا کاری را انجام دهد، حرف نزند و عمل نکند، به این فوائد دسترسی پیدا نخواهد کرد؛ ولذا حضرت صادق در آن روایت، تقیه را به "سدّ ذوالقرنین" تشبیه کرد، و فرمود: «اگر به تقیه عمل کردی، هیچ کاری علیه تو انجام نخواهند داد و مکر و حيله‌ای بر تو وارد نخواهند کرد، و آن دژ محکمی است و سدی نفوذناپذیر، که دشمنان رخنه‌ای در آن نمی‌توانند وارد کنند» زیرا وقتی که یک فرد، خودش از خود مواظبت کرد و تقیه را پیشه خود ساخت و بهانه‌ای به دست آنها نداد، آنها راهی برای ضرر رساندن به او ندارند.

دوم: جمله «إِنَّ مَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ لَا دِينَ لَهُ»، یا «لَا إِيْمَانَ لَهُ»؛ و یا «تَسْعَةُ أَعْشَارِ الدِّينِ فِي التَّقِيَّةِ» (۷۶).

مقصود از این جملات، واضح و روشن است؛ زیرا در صورتی که ترک شود، باعث ریشه کن شدن افراد با اخلاص می‌شود و دیگر دینی باقی نمی‌ماند. زیرا ما از کلمه تقیه، جز آن را نفهمیدیم که در مواردی، به اندازه معین که مشروع باشد، باید جهاد و امر به معروف و نهی از منکر را ترک کرد، و آن موارد، جاهائی بود که خطری بزرگ، افراد با ایمان و مخلص را تهدید کند، و ادله تقیه بیشتر از این معنی را نمی‌رسانید. بنابراین ترک تقیه یعنی انجام دادن عمل نامشروع، زیرا وقتی که کاری موجب شود که جان عده‌ای از افراد با اخلاص به خطر بیفتد، نامشروع و حرام خواهد شد، بلکه گناهی بزرگ است که انجام دهنده آن از دین و ایمان کاملاً دور می‌شود، چنانکه روایات گویای آن بود.

این مطلب، هم از روایات شیعه و هم از روایات اهل سنت فهمیده می‌شود، با در نظر گرفتن نکات و تذکراتی که قبلاً در این باره دادیم.

سوم: فرمایش حضرت رضا - علیه السلام - که فرمود: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ

(۷۶) ترجمه: کسی که تقیه ندارد دین ندارد. و یا: ایمانی برای او نیست. و یا: نه دهم دین در تقیه

اللّٰه اعْمَلْكُمْ بِالتَّقِيَّةِ))، یعنی گرامیترین شما در نزد خداوند، عمل کننده‌ترین شما است به تقیه؛ که حضرت، کلمه "اتقیکم" را به معنای عمل کننده‌ترین شما به تقیه گرفته‌اند.

این مطلب نیز با در نظر گرفتن مطالب قبل، اشکالی را پیش نمی‌آورد و قابل پذیرش می‌باشد، و با معنای لغوی نیز سازگار است؛ زیرا کلمه "اتقی" یعنی حذر کننده‌تر و پرهیزکارتر، و آن کس که از عذاب خداوند خود را بر حذر می‌دارد، انسانی متقی و پرهیزکار است. و عملی که موجب نجات او می‌شود، تقوی نامیده می‌شود. و همین طور کسی که خود را از شرّ اشرار، و کید و وسوسه منحرّفين حفظ می‌کند، نام او متقی است. و کاری را که باعث آن می‌شود، تقیه می‌نامیم.

ولذا می‌توانیم از آیه قرآن، هر دو معنی را بفهمیم، با در نظر گرفتن این مطلب که لغت هم شامل هر دو معنی می‌شود. پس مقصود آیه شریفه، آن می‌شود که: گرامیترین شما نزد خداوند، پرهیزکارترین شما است از خداوند و از مردم. و تفسیر حضرت یک قسمت از آن را شامل می‌شود، نه آنکه مخصوص همان یک معنی باشد تا سخنی عجیب و غریب به نظر آید؛ و حضرت به خاطر مصلحتی که در بین بوده فقط همان یک معنی را گفته‌اند؛ مثل اینکه خواسته‌اند این معنای مخفی را توضیح دهند، چون آن معنای دیگر برای همه واضح و روشن بوده است، لکن این را باید بدانیم که تقیه کننده، در صورتی در پیشگاه خداوند ارزش دارد، که تقیه کردن او در مواردی باشد که تقیه واجب و یا جایز است. زیرا در این گونه موارد تقیه کردن او به خاطر تقوای اوست نسبت به خداوند، ولی اگر در جایی که تقیه حرام است بخواهد تقیه کند، کار او ارزشی و کرامتی نزد خداوند نخواهد داشت، بلکه معصیت انجام داده و از خداوند متعال دور شده است و با تقوی منافات دارد.

قسم هشتم: وجوب انتظار ظهور در تمامی لحظات

از اخباری که تعیین کننده وظیفه مردم در دوران غیبت کبری می‌باشند، روایاتی است که دلالت می‌کنند بر وجوب انتظار فوری و انتظار ظهور در هر

لحظه و زمانی، به معنایی که آن را بررسی نمودیم.

(۱) شیخ طبرسی در کتاب اعلام الوری، و کلینی در کافی، و صدوق در کمال الدین^(۷۷)، از حضرت صادق - علیه السلام - روایت کرده‌اند که حضرت در ضمن گفتاری که درباره غیبت داشته‌اند فرموده‌اند:

«در آن هنگام، صبح و شام متوقع فرج باشید.»

(۲) قبلاً نیز این روایت را آوردیم، که خود حضرت بقیة الله - ارواحنا فداء - در نامه‌ای که به شیخ مفید نوشته بودند (بر طبق روایت طبرسی در احتجاج^(۷۸)) فرموده بودند:

«هر یک از شما باید کاری انجام دهد که او را به ما نزدیک و مورد محبت و دوستی ما قرار دهد، و از کاری که ناخوشایند ما است و خشم ما را برمی‌انگیزد دوری کند، زیرا امر ما به صورت ناگهانی خواهد رسید...»

(۳) از حضرت صادق - علیه السلام - روایت شده است که آن حضرت ابعاد دین حق و آئین صحیح را چنین برمی‌شمارد:

«پرهیزکاری، و عفت، و شایستگی... و انتظار فرج با پایداری و صبر.»^(۷۹)

(۴) امیرالمؤمنین - علیه السلام - فرموده است:

«در انتظار فرج باشید و از رحمت خداوند نومید نباشید، زیرا محبوبترین کارها نزد خداوند انتظار فرج است.»^(۸۰)

(۵) در کتاب کمال الدین از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - نقل شده است که به آن حضرت گفته شد: ای رسول خدا، قائم از فرزندان تو در چه وقت ظهور خواهد کرد؟ فرمود:

«مثل او همچون قیامت است (که جز خداوند از هنگام و زمان آن کسی آگاه نیست) و این خداوند است که باید در سر وقتش آن را

(۷۷) اعلام الوری / ۴۰۴؛ اصول کافی / ۱/۳۳۳؛ کمال الدین / ۳۳۷.

(۷۸) احتجاج / ۲/۳۲۴.

(۷۹) منتخب الاثر / ۴۹۸.

(۸۰) منتخب الاثر / ۴۹۸.

آشکار کند، حادثه ظهور او واقع نمی شود مگر به صورت ناگهانی.» (۸۱)
۶) در کتاب منتخب الاثر از کمال الدین صدوق نقل شده است، که
حضرت رضا - علیه السلام - فرموده است (۸۲):

«صبر و انتظار فرج چقدر زیبا و نیکو است. آیا سخن خداوند را در
قرآن نشنیده اید که می فرماید:

«وَأَرْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ» (۸۳) «فَأَنْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ» (۸۴)
پس بر شما باد به صبر، که فرج و گشایش به هنگام یأس و نومیدی
خواهد رسید.»

۷) ترمذی از ابوالاحوص از عبدالله روایت کرده، که حضرت رسول خدا
- صلی الله علیه و آله - فرمود:

«از خداوند از فضلش بخواهید. خداوند دوست دارد که از او سؤال و
درخواست شود. و بهترین عبادتها، انتظار فرج است.» (۸۵)

۸) در کافی از ابوالجارود نقل می کند که گوید: به حضرت باقر - سلام الله
علیه - عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، آیا از دوستی من با خود و از دیگران
بریدن و پیوستن با شما، و از پذیرفتن من ولایت و سرپرستی شما را، آگاه
می باشید؟ حضرت فرمودند: (۸۶)

«آری - تا آنجا که می فرمایند - به خدا سوگند دین و آئینی را که پدرانم
پایبند بدان بوده اند به تو می گویم: شهادت بر وحدانیت خداوند، و
رسالت حضرت محمد... و انتظار قائم ما، و کوشش در راه خدا، و
پرهیزکاری از گناهان.»

۹) در همین کتاب کافی از حضرت باقر - علیه السلام - درباره دین و آئینی که
می بایست پایبند بدان بود و به آن عمل کرد، نقل شده که حضرت می فرماید: (۸۷)

(۸۱) کمال الدین / ۳۷۳.

(۸۲) منتخب الاثر / ۴۹۶.

(۸۳) هود / ۹۳.

(۸۴) اعراف / ۷۱.

(۸۵) صحیح ترمذی / ۲۲۵/۵.

(۸۶) کافی / ۲۱/۲ و ۲۲.

(۸۷) کافی / ۲۲/۲ و ۲۳.

«شهادت دادن بر اینکه جز الله خدائی نیست، یکتا است و شریکی برای او نمی‌باشد...، پرهیزکاری و فروتنی و انتظار قائم ما؛ زیرا برای مادولتی است که هرگاه خداوند بخواهد آن را ظاهر می‌سازد.»

و دیگر روایاتی که در این باره وارد شده است. و در آینده نیز روایات دیگری را در فضیلت انتظار و منتظرین در دوران غیبت کبری نقل خواهیم کرد. در گذشته، درباره مفهوم انتظار توضیح دادیم و اخبار و روایاتی را که دلیل بر آن بود، متذکر شدیم.

و اما درباره این مطلب، که آیا مفهوم انتظار با علامات ظهور منافاتی دارد یا ندارد، بطور مختصر اشاره‌ای به آن شد، و در بخش سوم این کتاب مفصلاً بحث خواهیم کرد.

ممکن است گفته شود که: در بیشتر این روایات، به طور صریح و روشن، بحثی از انتظار ظهور حضرت مهدی نشده بود، و این احتمال داده می‌شود که مقصود انتظار فرج و گشایش در کارها باشد، که بعد از هر سختی فرجی هست.

در پاسخ می‌گوئیم: از دو دیدگاه می‌توان این اخبار را مربوط به ظهور حضرت مهدی - علیه السلام - بدانیم:

دیدگاه اول: با استفاده از اخبار و روایاتی که در این باره صراحت دارد که آنها را قرینه برای دیگر روایات قرار دهیم.

در این مطلب چیزی که با دو نظریه موجود درباره حضرت مهدی - سلام الله علیه - منافات داشته باشد وجود ندارد، نه با عقیده امامیه که معتقد به وجود حضرت مهدی می‌باشند، و نه با عقیده دیگر فرق اسلامی در مسأله مهدویت، و در هر دو صورت انتظار ظهور مهدی یکی از بهترین عبادات می‌باشد، چه اینکه بگوئیم او موجود و غایب است، یا اینکه معتقد باشیم که هنوز به دنیا نیامده است.

دیدگاه دوم: انتظار فرج، که تا این اندازه اهمیت دارد و در سخنان پیشوایان معصوم آن قدر به آن اهمیت داده شده است، تا آنجا که می‌شنویم که محبوبترین کارها و برترین عبادتهاست، و اساس و پایه دین بشمار می‌آید، هیچگاه نمی‌تواند انتظار گشایش یک مشکل شخصی و یا یک گرفتاری اجتماعی باشد؛

زیرا آخرین چیزی که ممکن است اسلام از یک شخص بخواهد آن است که به او بگوید: «در مشکلات صابر باش، و بردباری را پیشه خود ساز، و بر خداوند اعتراض نکن»؛ ولی انتظار بر طرف شدن مشکل و رسیدن به رفاه و آسایش بر حسب آنچه از قواعد و اصول کلی اسلام فهمیده می‌شود، برای شخص مزیت افزونتری محسوب نمی‌شود.

بنابر این، این انتظار بزرگ با آن همه فضائل و برتریها، جز انتظار روز موعود چیزی نخواهد بود که احساس مسؤولیت و رستگاری در آزمایش الهی را دربر دارد و در ایجاد شرایط ظهور شریک می‌باشد. البته تمام این فضائل، برای کسی است که احساس مسؤولیت نموده باشد و در آن سطح از آگاهی باشد، برخلاف کسی که اصلاً هیچ گونه آگاهی در او نیست و فقط به فکر مصالح و منافع شخصی خود می‌باشد، که او از این عبادت و پرستش برین و عالی، چیزی به دست نخواهد آورد و طرفی نخواهد بست.

و از همین جا است که می‌توانیم به اهمیت آن پی ببریم و بدانیم که به چه جهت یکی از پایه‌های دین محسوب می‌شود؛ برای اینکه در تحقق بخشیدن به اهداف اساسی الهی، و غرض اصلی خداوند از آفرینش مؤثر می‌باشد، و در همگامی با انبیا و رسولان و شهیدان و شایسته کاران - که همراهانی بسیار ارزنده می‌باشند - نقشی بسزا دارد.

بنابر این برای این روایات و اخبار، معنایی جز همین مشارکت و همگامی در راه تحقق بخشیدن به آن هدف بزرگ الهی نخواهد بود.

جهت پنجم:

فضیلت انتظار و منتظران و شکیبایان بر سختیها و تنگدستیها در عصر فتنه و انحراف

در این باره، از دو ناحیه وارد بحث و بررسی می‌شویم:

ناحیه اول: قواعد عمومی اسلامی مقتضی چه چیز می‌باشند؟

یک فرد مسلمان با اخلاص، در دوران غیبت کبری، کارهای مهمی را ممکن است انجام دهد که برخی از آنها، از نظر اهمیت و میزان تأثیرش در تربیت و رشد جامعه انسانی و در نزدیک ساختن او به خداوند، حتی ممکن است از دوران نبوت رسول اکرم -صلی الله علیه و آله- و یا دوران ظهور مهدی -علیه السلام- هم مهمتر باشد، که ما می‌توانیم آن کارهای ارزنده را در چندین کار خلاصه کنیم:

امر اول: ایمان به غیب

یک فرد مسلمان در دوران غیبت، با یک فرد مسلمان در دوران رسول خدا، از این جهت متفاوت است که مسائل اعتقادی خود را از راه حس به دست نیاورده است، و به چیزهایی معتقد است که نه با چشم دیده و نه با گوش شنیده است؛ و نوعاً انسان به چیزهای محسوس زودتر پایبند می‌شود و گرایش پیدا می‌کند. این حالت، در زمان رسول خدا -صلی الله علیه و آله و سلم- وجود داشته و مردم از آن بزرگوار چیزهایی می‌دیدند و مشاهده می‌کردند که در هیچ زمان دیگر وجود نداشته است، و آنها را می‌توان در چندین مزیت خلاصه کرد:

مزیت اول: نیروی قانع کردن، که از بینش والای الهی آن حضرت

سرچشمه گرفته و در نفوس و ارواح مردم تأثیری بسزا داشت.

مزیت دوم: دریافت مستقیم وحی از خداوند، به صورت قرآن و یا غیر قرآن، به طوری که یک فرد معمولی می‌توانست آثار و پی‌آمدهای تعالیم وحی را در زندگی عملی خود و نیز پیاده شدن آنها را در جامعه‌ای که در آن می‌زیست احساس کند، و آثار و نتایج آن را به چشم خود ببیند و نویدها و بشارتها یا تهدیدات و اندازات قرآن را مشاهده کند.

مزیت سوم: عدالت گسترده‌ای که بر دولت اسلامی در زمان آن حضرت -صلی الله علیه و آله- حاکم بود. این همان عدالت و دادگری است که محکمترین دلیل تاریخی را در تمامی دورانها، و تا زمان ظهور موعود، بر موفقیت طرح اسلامی در مرحله اجرا و پیاده شدن، ارائه می‌کند.

مزیت چهارم: یاری و تأییدات الهی که پیوسته شامل لشکریان تحت فرماندهی حضرت رسول می‌شد، که به فکر و اندیشه هیچکس، چنان‌طور نمی‌کرد و به ذهن کسی نمی‌رسید؛ و حضرت با برنامه‌ریزیها و فرماندهیهای ویژه خود موجب می‌شد که لشکریان اندک و قلیل او در مقابل لشکریان چندین برابر مخالفین خود به پیروزی دست یابند و آنان را شکست دهند.

این پیروزیها مولود تأییدات الهی بود که در تمام غزوات و جنگهای حضرت رسول -صلی الله علیه و آله- او را همراهی و کمک می‌کرد، چنانکه قرآن مجید بر آن تأییدات گواهی داده و تاریخ بر آن شاهد است.

مزیت پنجم: شخصیت والای حضرت رسول -صلی الله علیه و آله- که خود الگوی مجسم اخلاق اسلامی بود، که تمامی تعالیم و برنامه‌های اسلامی را در خود پیاده کرده و برای عموم پیروان خود اسوه‌ای گویا و نمونه انسان کامل بود، تا آنجا که خلق والای او شگفتی به بار آورده و قرآن مجید از این شگفتی یاد می‌کند، آنجا که فرماید: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^(۱).

و دیگر امتیازاتی که بدون تردید، اثری بسزا و تأثیری عمیق و ژرف در وادار کردن مردم به ایمان آوردن، و جایگزین کردن ایمان در اعماق دل و روح مردم داشته است، به طوری که مجموعه عقاید و مفاهیم اسلامی و مژده‌ها و نویدهای رسول خدا - صلی الله علیه و آله - را به وضوح و روشنی احساس می‌کردند و هیچ جای ابهام و اجمال نداشت، و با اینکه مسائل اعتقادی، مطالبی فکری و مابعدالطبیعی است، در عین حال برای آنها ملموس و محسوس می‌نمود.

در عین حال، خداوند متعال، کسانی را که ایمان به غیب آورده، ستوده و فرموده است: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»^(۲) و «الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ»^(۳) و در چندین جا از قرآن مجید، آنان را مورد ستایش و تمجید قرار داده است.

هنگامی که این امتیازات - به جز امتیاز وحی - بار دیگر در پیشوای جهانی اسلام ظاهر شود؛ یعنی وجود مقدس حضرت بقیة الله - ارواحنا فداه - زمام امر جهان را به دست گیرند، این امتیازات روشنتر و واضحتر جلوه‌گری خواهد کرد.

لکن این ویژگیها، در دوران غیبت حضرت که دوران فتنه‌ها و انحرافات می‌باشد وجود نخواهد داشت، و لذا اعتقادات و مفاهیم اسلامی از احساس و مشاهدات مردم به دور خواهد بود، و نیازمند دلی بازتر و وجدانی دست نخورده‌تر و تلاشی بیشتر و اندیشیدنی ژرفتر می‌باشد. به ویژه که دستور اسلامی و تأکید قرآنی بر آن است که در مسائل اعتقادی نباید از کسی تقلید کرد؛ و پیروی کورکورانه از پدران و آموزگاران بدون دلیل و برهان، نکوهش شده، و هر کس می‌بایست عقاید خود را روی دلیل و برهان به دست آورد و ایمانی مبتنی بر استدلال و ژرف‌نگری داشته باشد.

این نکته بدیهی است که اگر کسی در راه به دست آوردن عقیده، بیشتر تلاش و کوشش کند، و در راه ایمان، فداکاری و از خود گذشتگی نشان بدهد و به نتایج و ره آوردهای بهتر و شایسته‌ای دست یابد، اینها خود عواملی بزرگتر برای

(۲) بقره/۳۱.

(۳) انبیاء/۴۹؛ ملک/۱۲؛ فاطر/۱۸.

رسیدن به قلّه‌های کمال انسانی و رسیدن به قرب الهی می‌باشد.
و این معنی، به خودی خود از جمله اجزای برنامه‌ریزیهای الهی برای تربیت افراد با اخلاص و آزمایش شده در دوران فتنه و انحراف می‌باشد. و بزودی در این باره توضیحاتی خواهیم داد.

امر دوم: تحمل مشکلات و دشواریها

از جمله چیزهایی که یک انسان با اخلاص در دوران غیبت با آن مواجه است، تحمل مشکلات و دشواریهایی است که می‌بایست در راه ایمانش متحمل شود و به دامن اسلام چنگ زند. مشقتها و دشواریهایی که در زمان حضرت رسول وجود نداشت و در دوران ظهور نیز هرگز پدید نخواهد آمد، زیرا دشواریها و مشقاتی که معمولاً در راه عقیده به میان می‌آید، به دو گروه تقسیم می‌شوند:

اول: مشقات و دشواریهایی که یک فرد، با اختیار خود متحمل می‌شود و در راه حفظ عقیده و ایمان خود زحماتی می‌کشد و رنجها می‌برد، و این همان تمحیص و آزمایش اختیاری است و اثر بزرگ و تأثیرات ژرف آن را در تکامل فرد، بر طبق قانون کلی تمحیص شناختیم.

دوم: رنجها و آزارهایی است که از سوی دیگران بر او وارد می‌شود و به خاطر ضدیت، با ایمان و عقاید و اعمال او، انواع قهر و طرد و سرزنش را بر او وارد می‌سازند.

این دو نوع اذیت و آزار و رنج و زحمت، در سه زمینه مهم با یکدیگر تفاوت دارند:

زمینه اول: گروه اول، بین دوران نبوت و عصر غیبت و دوران ظهور مشترک است و هر یک از این سه دوره دشواریهای ویژه خود را دارد که افراد با اخلاص و با ایمان می‌بایست برای حل آنها زحماتی متحمل شوند. و همین اندازه ما را بس است که بدانیم در دوران رسالت حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - افرادی بودند که به خاطر حق و انجام وظیفه، با میل و رغبت خود، خواهان شهادت در راه خدا می‌شدند و به میدانهای جنگ می‌رفتند.

لکن گروه دوم، در یک جامعه اسلامی وجود نخواهد داشت، چه در دوران حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - و چه در زمان ظهور حضرت بقیة الله - علیه السلام - بلکه مخصوص دوره فتنه و انحراف، یعنی همین دوره های زندگی ما، می باشد، که می بینیم معروف، منکر؛ و منکر، معروف گشته است، و افراد با اخلاص با وجود پاکی و اخلاص و کار آمدیشان از متن زندگی اجتماعی و دخالت در امور طرد گشته اند. (۴)

زمینه دوم: گروه اول فداکاری و از خود گذشتگیها منسجم و هماهنگ با عقیده شخص است و فرد در آن هیچگونه رویارویی با عقیده و یا منافاتی با مقتضیات آن نمی یابد. زیرا که اقدام به این فداکاریها مطابق تعالیم عقیده او و به صلاح دعوت به آن است.

اما گروه دوم، به طور مستقیم، یک جبهه گیری و رو درروئی با عقیده او را دربر دارد و تحمل آنها، به خاطر آن است که فرد دارای ایمان است و می خواهد بر عقیده و ایمانش استوار باشد، و در راه حق و حقیقت، تلاش نماید.

زمینه سوم: گروه دوم از دشواریها، بیشتر موجب آزردهی خاطر است و تحملش برای فرد مشکلتر می باشد؛ زیرا گروه اول از مشکلات هر اندازه هم که سخت و دشوار باشد، لکن از آنجا که انسان آنها را با اختیار و از روی میل انجام می دهد برایش قابل تحمل و در مواردی شیرین و گوارا می باشد، زیرا حلاوت ایمان و نورانیت عمل صالح را در آن می بیند؛ لکن گروه دوم، با ناچاری و درماندگی و تلخی همراه است، و اگر اتکای انسان به خداوند و رهبرش حضرت بقیة الله - ارواحنا فداه - نباشد، از بین می رود و هلاک می شود.

به هر حال، روشن است که تحمل هر دو نوع فداکاری با هم - چنانکه در دوره غیبت لازمه حالت کلی انجام وظیفه است - سختتر و پیچیده تر از تحمل تنها

(۴) در اینجا باید توجه داشت که مقصود از این زمانه، اولاً زمان غیبت کبری بطور کلی است، و ثانیاً ناظر به تمام جهان اسلام و عموم کشورهای جهانی است و یک گوشه از دنیا مقصود نیست. (مترجم)

یک نوع از آنها است. و این خود یکی از عناصر آزمایش خداوندی است که انسان مؤمن را به آنها می‌آزماید.

امر سوم: پایداری در برابر فریبه‌ها و نیرنگها

در دوران غیبت، پایداری و سرسختی انسان در مقابل فریبه‌ها و نیرنگها، به شکلی است که در دوران حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - و یا زمان ظهور وجود ندارد.

فریبکاریهایی که رو در روی انسان قرار می‌گیرد، دو نوع است:

اول: فریبکاری ناشی از مصالح شخصی و هوی و هوسهای فردی، بدان جهت که شهوات غریزی انسانی، او را وادار به اشباع آنها می‌کند، بدون اینکه کاری به راه و روش صحیح داشته باشد، و این سخن درست است که گفته است: «غرائز، عقل و اندیشه نمی‌شناسد».

دوم: فریبکاری و وادار کردن از سوی دیگران، در آن هنگام که ویژگیهای فریبنده دوران فتنه و انحراف را در زرق و برق تمدن جدید، و راحتیها و خوشیهای و مال و شهرت حکام و پیروان آن را می‌بیند، که هر یک به نوبه خود عاملی فریبنده برای انحراف انسان از مسیر حق و حقیقت می‌باشند، و او را وادار به دستیابی به آنها می‌کنند.

قسم اول از این عوامل فریب دهنده و وادار کننده، از آغاز خلقت انسان همراه او بوده و اختصاص به دوره و زمان خاصی نداشته‌اند، و آنها خود اساسیترین محک برای آزمایش انسان بوده‌اند؛ ولی قسم دوم مخصوص دوران غیبت کبری می‌باشند، که متصف به فتنه و انحراف می‌باشد، زیرا سودخواهیهای شخصی و انگیزه‌های فردی که موجب تحریک به سوی دستیابی به قدرت هر چه بیشتر و مال هر چه فراوانتر می‌باشد، در دوران نبوت و عصر ظهور حضرت، همگی در مسیر حکومت حق و دولت عدل کار می‌کنند، برخلاف دوران غیبت که همه آنها بر ظواهر فریبنده دنیا می‌افزایند و تمدن مادی و حکمرانان

منحرف را تقویت می‌کنند. (۵)

امر چهارم: ایمان به حضرت مهدی علیه السلام و نتایج آن
ایمان داشتن یک فرد به حضرت مهدی - ارواحنا فداه - و نتایج و
پی آمدهای آن از نظر فداکاریها و از خود گذشتگیها.
این مطلب را، در سه زمینه مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

زمینه اول: این خود یک نحوه ایمان داشتن به غیب است، و نتایجی را که
در امر اول گفتیم دربر خواهد داشت، چه از آن جهت که این خود ایمان به روز
موعود است، که خداوند آن را به عنوان هدف نهائی آفرینش در نظر گرفته
است، و یا به اعتبار ایمان داشتن به شخص حضرت و رهبری نهضت جهانی آن
حضرت در آن روز موعود؛ و یا به جهت ایمان داشتن به وجود و غیبت حضرتش
(بنابر اختلافی که مردم در این جهت با یکدیگر دارند) که به هر گونه از این سه
جهت که ایمان داشته باشد، ایمان به غیب می‌باشد، تا چه رسد که به هر سه
جهت ایمان بیاورد، چنانکه عقیده یک فرد امامی مذهب چنین است؛ زیرا هر سه
موضوع از دایره حس و شهود معمولی بیرون است، مگر برای کسانی که موفق به
دیدار شخص حضرت شده باشند که آنان بسیار اندک می‌باشند.

زمینه دوم: طولانی شدن دوران غیبت حضرت، بیشتر از حد معمولی که در
ذهن یک فرد می‌باشد، مستلزم آن است که وجود حضرت را منکر شده و آن را
بعید بدانند، و معتقد شوند که یا حضرت اصلاً وجود نداشته، و یا اگر هم به وجود
آمده، از دنیا رفته است.

(۵) در اینجا می‌توان گفت که مقصود از عصر غیبت، یعنی دوران سلطه بی‌دینان بر جامعه
اسلامی و نبود قدرت جهانی در دست رهبران راستین الهی و انسانهای شایسته و با تقوی، و الا دوران
رسالت پیامبر در سیزده ساله اول و ۲۵۰ سال به ظاهر ظهور ائمه هم چندان تعریفی نداشتند.
فریکاریهای دست اندر کاران حکومتهای بظاهر اسلامی و ریاکاریهای دستگاه خلافت، زرق و برق
مساجد و کاخهای خلفا و سفره‌های چربین آنان، اگر بالاتر از زرق و برقههای تمدن جدید و بساطهای
رنگین مستکبران فعلی نبوده، دست کمی هم از آنها نداشته، بنابراین نمی‌توان گفت که قسم دوم از
ریاکاریها و تزویرات مخصوص دوران غیبت است. (مترجم)

و با توجه به اینکه حضرت ذخیره خداوندی برای روز موعود می‌باشند و قرار است که به هنگام ظهور، ظلم و ستم را ریشه کن فرمایند، در این صورت این سؤال به ذهن می‌رسد که اگر چنین است، پس چرا با مشاهده این همه ظلم و ستم، ظهور نمی‌فرمایند، که پاسخ این شبهه را هم در جای خود داده‌ایم و تکرار نمی‌کنیم.

زمینه سوم: نتایجی که ایمان به وجود حضرت و آگاهی آن بزرگوار از اعمال و کردار مردم و ناظر بودن آن حضرت به اوضاع و احوال مردم از پس پرده غیبت دربر دارد، که عبارت باشد از ایجاد حس مسؤولیت در فرد، که سعی کند شایستگیهای خود را فزونی بخشد تا مورد توجه و اطمینان پیشوا و رهبر خود بشود.

و این مطلب روشن است که در دوران رسالت حضرت رسول، و یا در زمان ظهور خود حضرت، این نتایج که برایمان به غیبت حضرت مهدی - علیه السلام - مترتب بود، وجود نخواهد داشت.

بر طبق این چهار امر گفته شده، وظیفه و مسؤولیت هر کس در دوران غیبت کبری مشخص می‌شود، و معلوم می‌شود که چگونه باید آماده فداکاری و ایثار و از خود گذشتگی بود، و با در نظر گرفتن آن می‌توان میزان دشواری و سختی این دوره را نسبت به دیگر ادوار تاریخ بشریت فهمید، که چقدر امتحان خدائی دشوارتر و عمیقتر و گسترده‌تر است، و میزان موفقیت و رستگاری در این آزمایش تا چه اندازه پائین و اندک است، و تا چه اندازه نیازمند امتداد زمان و تربیت پی‌گیر، چه در سطح فرد و چه در سطح جامعه می‌باشد.

تمام این ویژگیها است که متضمن پیدایش گروهی فداکار و ایثارگر می‌باشد که در مقابل تمام این مشکلات ایستادگی کرده جان خود را در کف دست گرفته و در راه خدا و ایمان خود فدا کنند، و هیچ عامل بازدارنده‌ای آنان را از راه خدا باز نمی‌دارد، و می‌کوشند تا از یاران و انصار حضرت بقیة الله - ارواحنا فداه - برای گسترش عدل و داد در روز ظهورش باشند، و تا به این پایه از اخلاص نرسند، حکومت جهانی عادلانه حضرت، به هیچ وجه استقرار نخواهد یافت.

این بود خلاصه گفتار ما در ناحیه اول از آنچه که قواعد اسلامی و ضوابط کلی امتحان و اخلاص، در خلال دوران فتنه و انحراف عصر غیبت کبری ایجاب می‌کرد، به طوری که امتیاز و ویژگی این دوران را نشان می‌داد.

ناحیه دوم: ویژگیهای مؤمنان منتظر در روایات

اخبار و روایات، فضیلت مؤمنین با اخلاص فداکار در راه خدا را، در دوره فتنه‌ها و انحرافات، چگونه بیان می‌کند و چهره منتظران راستین آن حضرت را چگونه ترسیم می‌نماید؟

روایت اول:

مسلم^(۶)، و ترمذی^(۷)، و ابن ماجه^(۸)، از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود:

«عبادت در هرج (دوران آشفتگی) همچون هجرت به سوی من است.»

برای فهم بهتر و عمیقتر این روایت شریفه و این فرمایش گرانقدر رسول خدا، چهار مقدمه را متذکر می‌شویم:

مقدمه اول: مقصود از "هرج"، فتنه و انحرافی است که در دوران غیبت کبری پدید می‌آید، بر طبق آنچه که روایات شیعه و سنی گویای آن می‌باشد، که در این دوره اقسام هرج و مرج و کشت و کشتار واقع خواهد شد، و اینها خود دلیل بر آن است که این اخبار، قرینه‌ای است بر اینکه مقصود از کلمه "هرج" در این روایت، همان دوره هرج و فتنه است، نه خود هرج که به معنی قتل است.

مقدمه دوم: مقصود از هجرت به سوی پیامبر، هجرت از سرزمین کفر به سرزمین اسلام است، که در واقع پایه تمام کارهای اسلامی است، که از آنجا

(۶) صحیح مسلم ۲۰۸/۸.

(۷) صحیح ترمذی ۳۳۲/۳.

(۸) سنن ابن ماجه ۱۳۱۹/۲.

تمام کارها شروع می‌شود، و نشان پذیرش راستین اسلام است.

مقدمه سوم: قبلاً دانستیم که مقتضای قواعد، عبارت است از آنکه هر چه ایمان و عمل صالح با مشکلات و دشواریهای بیشتری همراه باشد و نیاز به فداکاری و از خود گذشتگی بیشتری داشته باشد، به طور گسترده‌تر و عمیقتر موجب نزدیکی به خدا بوده و تکامل و رشد یک فرد را بیشتر دربردارد.

مقدمه چهارم: مقصود از "عبادت" در این روایات، همان معنای عام و کلی آن است، نه آنکه فقط نماز و روزه باشد - گرچه اینها از مقدسترین شکل‌های عبادت می‌باشند - بلکه هر گونه عمل مطلوبی که یک فرد به منظور امتثال فرمان خداوند انجام دهد و مطابق دستورات اسلامی باشد، عبادت به حساب می‌آید، چه به صورت فردی باشد یا به شکل اجتماعی، چنانکه قبلاً به طور گسترده این بحث را متذکر شدیم و مفهوم عام عبادت را بررسی کردیم.

از این مقدمات چهارگانه، چنین نتیجه می‌گیریم که مقصود رسول خدا از آن حدیث، آن است که هر گونه کار اسلامی در سطوح گوناگون، که در دوران هرج و مرج و فتنه و انحراف انجام گیرد، در پیشگاه خداوند، فضیلتی و ارزشی همچون اصل پذیرش اسلام را دارا می‌باشد.

و در این برداشت، جای شگفتی و تعجبی نیست، زیرا دیدیم که اخبار و احادیث چگونه اوضاع دوران فتنه و هرج و مرج را ترسیم می‌کند، و در روئی آنها را با اصل عقیده و نیز خود افراد پایبند به دین و ایمان دیدیم و مبارزه و اجبار آنها را برای ترک دین و کنار گذاشتن ایمان، و بیرون رفتن از دایره اطاعت خداوند با انگیزه‌ها و ابزار گوناگون مشاهده کردیم. در یک چنین شرایطی حفظ عقیده و باقی ماندن در خط دین و تقوی از اهمیتی بس بزرگ همچون اصل دخول در دین برخوردار خواهد بود؛ و چه بسا در مواردی، باقی ماندن در راه تقوی و کارهای شایسته، زحمات و فداکاریهای بیشتر از اصل پذیرش دین را دربرداشته باشد.

روایت دوم:

ابن ماجه^(۹)، و ترمذی^(۱۰)، در حدیثی که قبلاً نیز قسمتی از آن را نقل کردیم، از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود:

«پیش روی شما، دوران صبر و پایداری است. صبر در این زمانه، همچون گرفتن پاره‌های آتش در مشت است. آن کس که در این زمانه عمل کند و بکوشد، پاداش پنجاه نفر دارد که در زمانه دیگر، این گونه کاری انجام دهند.»

یک عمل واحد، فضیلت و پاداشش به نسبت فداکاری و زحمتی است که در راه آن کشیده می‌شود، که اگر از خود گذشتگی و فداکاری به اوج خود رسید، تا آنجا که نگهداری دین همچون نگهداری آتش در مشت شد، فضیلت و اجرش بدین پایه می‌رسد که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود. و اجر یک عمل از یک نفر در چنین شرایطی، همچون انجام دادن همین عمل است از پنجاه نفر در حالی آسانتر و راحتتر.

عدد پنجاه در این روایت، طبیعتاً بیانگر عدد خاص و محدود نیست، بلکه مقصود، کثرت و زیادتی می‌باشد؛ همچون فرمایش خداوند در قرآن مجید که می‌فرماید: «إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً»^(۱۱) یعنی: اگر هفتاد بار برای آنان استغفار کنی.

بنابر این منافاتی نخواهد داشت که بگوئیم فضیلت عمل یک انسان پایدار و صابر در برخی شرایط، و به تناسب زحمت و رنج و کوشش او، گاهی به چندین برابر این مقدار (عمل پنجاه نفر) نیز می‌رسد.

روایت سوم:

کلینی در کافی^(۱۲) از عمّار سابطی روایت کرده است که گوید:

(۹) سنن ابن ماجه ۱/۲، ۱۳۳۱.

(۱۰) صحیح ترمذی ۲/۲، ۴۳۷.

(۱۱) توبه ۸۰.

(۱۲) کافی ۱/۳۳۳-۳۳۴، ح ۲.

«به حضرت صادق - علیه السلام - عرض کردم: کدام یک از دو نحوه بندگی خداوند افضل و برتر است؛ آیا عبادت در پنهانی با امامی از خاندان شما در حال پنهانی در دوران دولت باطل (۱۳) یا عبادت در زمان ظهور دولت حق و با امامی از شما که ظاهر و آشکار باشد.

فرمود: ای عمار، صدقه در پنهانی، برتر است از صدقه دادن آشکارا. و به خدا سوگند همین طور عبادت شما در پنهانی با پیشوای پنهانتان در دوران دولت باطل و در حال سازش (و عدم قیام)، برتر است از کسی که خداوند را در دوران ظهور دولت حق با پیشوای برحق ظاهر عبادت می کند؛ و عبادت در حال ترس، در دوران دولت باطل، همچون عبادت در حال آسایش و امنیت در زمان دولت حق نمی باشد....

تا آنجا که عمار می گوید: عرض کردم: به خدا سوگند که مرا به عمل (عبادت و کارهای خیر) ترغیب فرمودید و بر آن تشویق کردید و لکن دوست دارم که بدانم چگونه ما امروز عملی برتر از یاران امام آشکار در زمان دولت او داریم و حال اینکه همه دارای یک دین می باشیم.

فرمود: شما در دخول در اسلام و پذیرش اسلام، پیشتر از آنان می باشید، و قبل از آنها به نماز و روزه و حج و هرگونه کارهای خیر و فهمیدن معارف دینی روی آورده و مخفیانه از دشمن به عبادت پروردگار همراه امام غایب و پیشوای پنهانتان پرداخته اید، از او پیروی کرده و در راهش پایدار بوده و در انتظار دولت حق به سر برده اید، از دست فرمانروایان ستمگر بر خود و جان امام خویش ترسان بوده، دین و ایمان خود را حفظ کرده و در راه پرستش خدا و پیروی از امامتان در حال ترس از دشمنان پایداری کرده اید، و بدین جهت است که خداوند، پاداش کارهای شما را دوچندان کرده است، پس گوارا باد شما را.

عرض کردم: فدایتان شوم، پس با این حساب، چه لزومی دارد که ما از اصحاب قائم - علیه السلام - باشیم و در دولت حقه او به سر ببریم، در حالی که امروز تحت نظر امامت شما و پیرو شمائیم و اعمال ما افضل و برتر از افرادی است که در زمان دولت حق به سر می برند!؟

فرمود: سبحان الله! آیا دوست ندارید که خداوند حق و عدالت را در روی زمین آشکار گرداند، سخنها را یکی گرداند و دلهای پراکنده را

(۱۳) مفهوم «امام مستتر و پنهان» در این روایت در توضیحات مؤلف خواهد آمد.

به یکدیگر پیوند زند، و کسی در روی زمین گناه و نافرمانی خداوند را نکند، و حدود الهی در بین مردم اجرا گردد و برپا شود، و خداوند حق را به صاحب حق برگرداند و دیگر هیچ حقی مخفی نماند و به خاطر ترس از مردم حقیقتی پوشانده نباشد؟! آگاه باش، به خدا سوگند ای عمار، کسی از شما در چنین حالتی که تو هم اکنون می‌باشی (و در انتظار آن دولت حقه به سر می‌بری) نمی‌میرد، مگر اینکه در پیشگاه خداوند از بسیاری از شهدای بدر و احد برتر است. پس بشارت باد شما را.»

جای هیچگونه تردید و شبهه‌ای نیست که این روایت، گویای برتری عبادت و پرستش و صبر و پایداری در دوران ظلم و انحراف، بر عبادت در دورهٔ راحت و آسایش است، گرچه راحتی و آسایش از سوی حکومت حق و دولت حضرت مهدی - علیه السلام - باشد.

با اینکه دلالت این روایت بر این مطلب بسیار روشن و واضح است، در عین حال، اشاره کردن به دو نکته بی‌فایده نیست:

نکتهٔ اول:

حضرت صادق - علیه السلام -، فضیلت صابرين را محدود کرده این که حتماً با امام پنهان باشند، و در اینجا مقصود از امام مستتر و پنهان به قرینهٔ سایر مطالب روایت، امامی است که امر امامت او در استتار است و مستقیماً در مقام حکومت و رهبری علنی اقامت قرار ندارد.

ممکن است کسی بگوید: ما هم اکنون در دوران غیبت کبری، نه با امام ظاهر و آشکار هستیم، و نه با امام پنهان و مستور (بدین معنی که در روایت بود)، بنابر این فضائلی که در روایت گفته شده بود، شامل حال ما نمی‌شود.

به این شبهه در دو مرحله می‌توان پاسخ داد:

۱) ما در این دوره نیز عملاً طبق عقیدهٔ امامیه با امام مستور و پنهان می‌باشیم، ولذا فضائلی که در این روایت آمده است شامل حال ما هم می‌شود؛ زیرا آنچه که مهم است همراهی و معیت با امام از حیث ایمان و عقیده است، نه معیت جسمی و ظاهری. و علاوه بر این می‌توان معاصر بودن با آن حضرت را نیز برای تحقق مفهوم «با امام بودن» بر مطلب گذشته افزود. و هر کس که معتقد به

غیبت حضرت مهدی - ارواحنا فداه - باشد، این دو جهت را دارا است؛ زیرا معتقد است که در زمان آن حضرت به سر می برد و در عقیده و ایمان با آن حضرت همراه است. و اما اینکه شخص هیئت و شمایل امام خود را بشناسد و تشخیص دهد، هیچگونه دخالتی در صدق مفهوم همراهی با حضرت و با وی بودن، ندارد. و به تعبیر دقیقتر، آنچه که روایت بر آن تأکید دارد، آن است که امر امامت و حکومت امام - علیه السلام - از ترس ستمگران پوشیده و پنهان باشد، و فردی که معتقد به او است، در عقیده و رفتار خود، از او تبعیت کند. و این حالت در دوران غیبت برای یک فرد با اخلاص کاملاً صدق می کند؛ چنانکه در دوران زندگی دیگر امامان نیز به همین صورت بوده است، زیرا هر دو دوره دارای فتنه ها و انحرافات و سرکوبی حق و پنهانی امام می باشد، و مشخص بودن امام و آشکاری ظاهر وی در این جهت چندان دخالتی ندارد.

(۲) بر فرض بپذیریم که غیبت امام، مانع از این است که بودن با او صدق کند و یا فراتر از آن بر فرض عدم اعتقاد به غیبت حضرت مهدی می گوئیم باز هم می توان فضیلتی را که در این روایت ذکر شده شامل افراد با اخلاصی دانست که در دوران فتنه و انحراف به سر می برند. زیرا آنچه که موجب فضیلت و برتری می شود و در آزمایش الهی، پایه و اصل به حساب می آید، همان ترس از ظلم و جهتگیری همیشگی در مقابل حيله و نیرنگ دشمنان و رویارویی با منحرفین است؛ و کوشش و پرستش در شرایط خوف، برتر و والاتر است از عبادت و هرگونه کاری در دوره راحتی و آسایش. و این حالت در این دوره های اخیر، به همان گونه که در دوران زندگی ائمه - سلام الله علیهم - وجود داشته، موجود است، و تفاوتی با یکدیگر ندارند؛ زیرا هر دو دوره از دوره های فتنه و انحراف می باشد، بلکه می توان گفت در این سالیان اخیر، ترس و مشکلات از چندین جهت از زمان ائمه - سلام الله علیهم - بیشتر بوده است:

(۱) در دوران ائمه - علیهم السلام - حکومت های موجود، چه مصلح و چه منحرف هر چه بودند، باز هم به نام اسلام حکومت می کردند و مدعی بودند که اسلام را در جامعه پیاده می کنند (و اسم اسلام و عنوان آن در جامعه رسمیت و

اهمیتی داشت). در حالی که امروز در سراسر روی زمین جایی را که با نام اسلام، حکومتی رسمی داشته باشد نمی‌بینیم^(۱۴) و تمام حکومتها به مادیت و بی‌دینی روی آورده‌اند.

(۲) نظام حکومت و برنامه‌ریزیهای دولتها در آن زمان، از جهات گوناگون، ساده‌تر از نظامات حکومتها در این زمان بوده است؛ از جهت ارتش، پلیس، نوع سلاح جنگی، شکل حکومت، اطلاعات و تشکیلات امنیتی، سازمانهای اداری، احزاب و گروه‌ها و دیگر برنامه‌های دولتها.

(۳) در آن زمان، اگر هم افکار و اندیشه‌های الحادی و تخریبی به جنگ جامعه اسلامی می‌آمد، هم از سوی عامه مردم رد می‌شد، و هم از نظر حکومتها مطرود بود و خود آن افکار هم چندان نیرو و توانی نداشتند؛ لکن امروزه افکار مادی از سوی هزاران دانشمند و نویسنده تأیید و تقویت می‌شود و وسائل ارتباط جمعی دنیا در اختیار آن افرادی دین و خدانشناس است، و بسیاری از دولتها نیز پشتیبان همان افکار و اندیشه‌های الحادی بوده و امکانات خود را در راه نشر و گسترش آنها به کار می‌برند و با مخالفین خود با تمام قدرت می‌جنگند، و هر کس را که بخواهد در مقابل آنها ایستاده و مردم را به حق و حقیقت و اسلام و تعالیم الهی دعوت کند، از بین خواهند برد.

بنابر این می‌بینیم که ظلم و ستم بعد از دوران زندگی ظاهری امامان بیشتر شده، و همراه آنها آزمایش و امتحان خدائی سخت‌تر گشته است؛ بنابر این اگر برای یاران و اصحاب ائمه - علیهم السلام - آن همه فضیلت و پاداش تعیین شده باشد، درباره افراد با اخلاص این دوره باید بیشتر باشد، و هر چه امتحان دشوارتر و سخت‌تر باشد، فضیلت و پاداش در نزد خدا بیشتر، و کمالات به دست آمده در راه ایمان و اخلاص، بزرگتر خواهد بود.

نکته دوم:

فرمایش حضرت صادق - علیه السلام - که فرمود: بر این حالت که شما

(۱۴) باید توجه داشت که این کتاب قبل از برپا شدن نظام جمهوری اسلامی در ایران، نوشته

شده است. (مترجم)

هستید، اگر یکی از شما بمیرد، در نزد خداوند، از شهدای بدر و احد برتر است، پس بشارت باد شما را.

با در نظر گرفتن دو مطلب که قبلاً گفته ایم، این مطلب نیز به روشنی واضح است. خلاصه آن دو مطلب چنین است:

اول: برتری و افضلیت اصحاب آزمایش شده حضرت مهدی - سلام الله علیه - و شایستگی آنان برای اداره و رهبری جهان زیر نظر و پیشوائی حضرت بقیة الله، که اینان از اغلب اصحاب رسول خدا - صلی الله علیه و آله - افضل و برتر می باشند، چنانکه دلیل آن را گفتیم.

دوم: آنچه اندکی پیشتر گفته شد؛ یعنی برتری کسانی که در عصر غیبت زندگی می کنند از کسانی که در سایر دورانها زندگی می کردند، در صورتی که فرد شایستگی و سرسختی و ایستادگی خود را در برابر ظلم و انحراف ثابت کند. اگر کسی بگوید: اصحاب رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در راه خدا به درجه شهادت رسیدند، ولذا باید از ما برتر و افضل باشند.

می گوئیم: نه، چنین نیست، زیرا شهادت آنان در جنگهای بدر و احد، به خاطر دفاع و جلوگیری از دشمن و یا به خاطر آن احساسات عاطفی و هیجانهای روحی آنان بود که رسول خدا در آنها ایجاد کرده بود، و شهادت بدین گونه گرچه پیروزی بزرگی را در امتحان خدائی دربر دارد، لکن عاملی برای تربیت و تکامل یک فرد نمی شود، زیرا تکامل و رسیدن به مرحله نهائی امتحان الهی، نیازمند به زمانی طولانی و طی کردن مراتب و درجات مختلف است که می بایست به تدریج و به هم پیوسته انجام گیرد، و یک فرد نمی تواند به یک بار به قلّه کمال بجهد و پرواز کند، هر چند شرایط زندگی او دشوار و سخت باشد.

ولی این گونه رشد بطئی و کند را در طول تاریخ غیبت کبری، افراد مؤمن و معتقد به وجود حضرت بقیة الله می گذرانند و روز به روز کاملتر می شوند و به درجات بالاتر از درجات اصحاب رسول خدا می رسند، و دست آوردهائی ارزنده تر از آنچه یاران پیامبر - صلوات الله علیه و آله - به آن رسیدند خواهند داشت؛ چنانکه بحثهای مفصل این موضوع را در گذشته آوردیم.

ادامه روایات پیرامون مؤمنان منتظر:

با در نظر گرفتن این نکته، می‌توانیم دیگر روایاتی را که درباره فضیلت پابرجایان در راه حق و چشم براهان روز موعود وارد شده، بفهمیم:

(۱) از آن جمله، روایتی است در کتاب کمال الدین^(۱۵) از حضرت حسین بن علی - علیه السلام - که درباره حضرت مهدی صحبت می‌فرمایند:

«برای آن حضرت غیبتی است که در آن غیبت، گروهی از دین خدا برمی‌گردند و گروهی ثابت قدم خواهند بود که آنها اذیت می‌شوند و به آنها گفته می‌شود: «این وعده چه وقت سر می‌رسد، اگر شما راست می‌گوئید؟» آگاه باشید که صابر و پایدار بر اذیت و آزار و تکذیب و افترا، همچون کسی است که شمشیر به دست گرفته و در پیشگاه رسول خدا پیکار می‌کند.»

(۲) برقی در کتاب المحاسن^(۱۶) از حضرت صادق - علیه السلام - روایت می‌کند که فرمود:

«هر یک از شماها که بمیرد در حالی که با اعتقاد به ما و ولایت ما باشد، او همچون کسی است که خیمه‌اش را در رواق حضرت مهدی زده است، بلکه به منزله کسی است که در کنار او با شمشیر پیکار کرده است، بلکه به منزله کسی است که با او شهید شده است، بلکه به منزله کسی است که با رسول خدا شهید گشته است.»

(۳) و نیز روایت کرده است^(۱۷):

«هر کس از شما بر این امر بمیرد در حالی که در انتظار باشد، همچون کسی است که در خیمه و چادر حضرت به سر می‌برد.»

(۴) از حضرت باقر - علیه السلام - در ضمن حدیثی چنین آمده است:

«آن کس از شما که می‌گوید اگر حضرت قائم ظهور کند و من زمان او را درک کنم یاریش خواهم کرد، چنین کسی همچون شخصی خواهد بود که با شمشیر در خدمت او می‌جنگد و پیکار می‌کند.»

(۱۵) کمال الدین / ۳۱۷.

(۱۶) محاسن / ۱۷۲.

(۱۷) محاسن / ۱۷۲.

بلکه می‌توان گفت افراد آزمایش شده و کامل، حتی از این درجه هم بالاتر می‌باشند، چنانکه روایات دیگری بر این مطلب دلالت می‌کند. از آن جمله این روایت که صدوق در کتاب کمال الدین از حضرت زین العابدین، امام سجّاد - علیه السلام - نقل می‌کند که آن حضرت دربارهٔ حضرت مهدی چنین فرموده است:

«همانا مردم زمان غیبت آن حضرت، که به امامت او معتقد و منتظر ظهور او می‌باشند، از مردم تمام زمانها برتر می‌باشند؛ زیرا خداوند متعال عقل و اندیشه‌ای به آنان داده است، که غیبت در نظر آنها، همچون مشاهده و ظهور می‌باشد و آنان را در چنین شرایطی، همچون مجاهدان پیکارگر در حضور رسول خدا قرار داده است. آنان مخلصانی راستینند و همانها هستند که در پنهانی و آشکار، مردم را به دین خدا دعوت می‌کنند.» (۱۸)

شیخ طوسی در کتاب الغیبه (۱۹) از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - روایت کرده است که فرمود:

«به زودی مردمی بعد از شما خواهند آمد، یک مرد آنان پاداش پنجاه نفر از شما را خواهد داشت. گفتند: ای رسول خدا، ما با تو در بدر و احد و حنین بوده‌ایم و قرآن در بین ما نازل شده است! فرمود: اگر شما آنچه را که آنان متحمل می‌شوند، بخواهید تحمل کنید، نمی‌توانید همچون آنان پایدار و بردبار باشید.»

بنابر این می‌توان گفت که این افراد صابر و پایدار، از عموم مردم زمان رسول خدا برترند. و سرّ این مطلب در همان است که گفتیم که اینان از نظر امتحان و آزمایش عمیقتر و امتحاناتشان دشوارتر است ولی امتحان آنان سطحی‌تر می‌باشد و خواه ناخواه آن کس که عمقش بیشتر است، از آن کس که سطحی‌تر است ارزنده‌تر خواهد بود. و معنای فرمایش رسول خدا همین است که فرمود: «شما اگر آنچه را که آنان متحمل می‌شوند، بخواهید تحمل کنید، نمی‌توانید همچون آنان پایداری و مقاومت کنید.»

(۱۸) کمال الدین / ۳۲۰.

(۱۹) کتاب الغیبه ص ۲۷۵. در کتاب الخرائج همین روایت در ص ۱۹۵ آمده است.

در اینجا بی‌مناسبت نیست که در تشریح این روایات، دو نکته را بیاوریم:

اول: تعبیر به خیمه و شمشیر که در این روایات آمده است، به خاطر آن است که در آن زمان مردم با همینها سرو کار داشته‌اند، و مادر آغاز بخش دوم این کتاب درباره این مصادیق بحث کرده‌ایم، که می‌باید در هر زمانی مصادیق شمشیر و خیمه را در تناسب با همان زمان ذکر کنیم. پس مقصود از شمشیر، اسلحه امام زمان است؛ و مقصود از خیمه، مقرّ فرماندهی و پایتخت حکومت حضرت است. و احتمال دارد که مقصود از خیمه، مکتب فکری و اعتقادی باشد، بر طبق آنچه که اصطلاح امروزه ما است؛ و یا مقصود آن مبادی و اصولی باشد که مستلزم یک جهتگیری خاص فکری و عملی در زندگی است.

قرینه بر این مطلب، روایتی است که ابوداؤد (۲۰) از حضرت رسول نقل کرده است که در ضمن گفتاری که درباره فتنه و آشفتگی اوضاع داشته‌اند، چنین فرموده‌اند:

«انسانی به هنگام صبح مؤمن و شامگاه، کافر می‌شود، تا آنکه مردم به زیر دو خیمه می‌روند: خیمه ایمان که نفاقی در آن نیست، و خیمه‌ای از نفاق که ایمانی در آن نیست...»

مقصود از این دو خیمه، بدون تردید، دو مکتب فکری و یا دو مبدأ اعتقادی است که به دو خیمه برای دو لشکر - که با یکدیگر سر جنگ دارند - تعبیر شده است، چنان که در جنگهای آن زمان متداول بوده است.

نکته دوم: در آنجا که درباره انتظار و منتظران سخن گفتیم، همانچه را که این روایات گویای آن بود، ملاحظه کردیم، و فضیلت و برتری انسانهای آزمایش شده و به کمال رسیده دوره غیبت کبری را، حتی بر کسانی که در پیش روی رسول خدا به شهادت رسیده‌اند، دانستیم؛ چنانکه نیز دانستیم که این افراد همچون کسانی هستند که با حضرت بقیة الله - ارواحنا فداه - بوده و در خدمت آن حضرت او را یاری نموده و در راه اهداف او می‌کوشند.

همزمانی و هم مکانی با حضرت، چندان اهمیتی از نظر اعتقاد و یا عمل ندارد؛ و آنچه که دارای اهمیت و ارزش است، همان میزان اخلاص و ایمان و مقدار مجاهدت و کوشش است. و دانستیم که ویژگی خاص یاران حضرت مهدی - علیه السلام - در همان درجه عالی اخلاص و نیروی ایمان آنها است. بنابراین اگر کسی در دوران غیبت به همان درجه از اخلاص رسیده باشد، همچون یاران آن حضرت خواهد بود. لکن مضمون بعضی از این روایات که می‌گفت: افراد با اخلاص و آزمایش شده در دوران غیبت، همچون شهیدان در رکاب حضرت مهدی - علیه السلام - می‌باشند، این مضمون با قواعد و اصولی که داریم تطبیق نمی‌کند؛ زیرا در صورتی که هر دو از نظر اخلاص در یک پایه هستند، ولی یکی از آنها در خدمت حضرت به شهادت رسیده، چگونه مقام او با آن کس که به فیض شهادت نرسیده است یکسان می‌باشد؟! مگر اینکه این فرد هم در زمان غیبت به فیض شهادت در راه خدا نائل گردد.

جهت ششم:

بی‌ارزشی و انحطاط مقام دشمنان حضرت مهدی (ع) در دوران غیبت کبری و پیش از آن

نعمانی در کتاب الغیبه و شیخ صدوق در کمال الدین و شیخ طبرسی در اعلام الوری^(۱) از حضرت صادق - علیه السلام - روایت کرده‌اند که فرمود:

«زمانی مردم در مقربترین و نزدیکترین موقعیت نسبت به خدا هستند، و هنگامی خدا از آنان راضیتر است که حجت خدا را از دست بدهند و برایشان آشکار نگردد و جای او را ندانند ولی با وجود این می‌دانند که حجت الهی از بین نرفته و نشانه‌های پروردگار، باطل نگشته است. در این هنگام، شب و روز در انتظار فرج بسر برید و چشم براه باشید. و شدیدترین هنگام خشم خداوند بر دشمنانش نیز، همین زمانه است، که حجت خدا را نیابند و برایشان آشکار نگردد. و خدا می‌داند که دوستانش شک و شبهه به دل راه نمی‌دهند، و اگر می‌دانست که آنها به شک و تردید می‌افتند، یک لحظه نیز حجت خود را از آنان مخفی نمی‌داشت و آن (یعنی ظهور، یا احتمالاً غضب خدا) جز بر سر مردمان شرور ستمکار نخواهد بود.»

توضیح و تفسیر این روایت را در ضمن چند نکته متذکر می‌شویم:

نکته اول:

حدود مسؤولیت یک فرد از نظر نافرمانی نسبت به احکام خداوند در دوران

(۱) غیبت نعمانی/۱۶۲؛ کمال الدین/۳۳۳؛ اعلام الوری/۴۰۴؛ کافی/۱/۳۳۳.

غیبت کبری، از نظر قاعده و اصل تا چه اندازه است؟
درست آن است که اگر کسی در دوران فتنه و انحراف و فریب معصیت
کند، مقدار مسؤولیت او از مسؤولیت ارتکاب همان معصیت در زمان حضرت
رسول - صلی الله علیه و آله - که دوران تشریح قوانین اسلامی است پائینتر است
امانه تا آن حد که اختیار از دست برود و تکلیف به کلی ساقط گردد.
دلیل و برهان بر این مطلب را در ضمن چند مقدمه می آوریم.

مقدمه اول:

میزان اراده و اختیار یک فرد، نسبت به تمام کارها یکسان نیست، بلکه
مراتب گوناگونی دارد. در بعضی از کارها، آن قدر ناچیز است که از بین می رود،
و در بعضی کارها واضح و روشن است، چنانکه در مراتب ذیل توضیح داده
می شود:

مرتبه اول: جبر فلسفی؛ بدان معنی که انسان اعمالش را انجام می دهد،
همانطور که نور از خورشید و رایحه از گل صادر می شود و یا همچون قلم در دست
نویسنده، و عصا در دست زننده است. این بالاترین مرتبه جبر و از بین رفتن اراده و
فقدان اختیار است. این جبر، بر روی یکی از این دو پایه استوار است:

پایه اول: پایه مادی؛ مانند نظریه مادیت تاریخ، و یا ماتریالیسم تاریخی که
تمامی تحولات و دگرگونیهای تاریخی را به رشد ابزار تولید، مرتبط و وابسته
می دانند، که در واقع آنچه که مؤثر است و عامل اصلی به حساب می آید، همان
ابزار تولید است و انسان هیچگونه اختیاری در تغییر کارهای خویش ندارد.

از نظر ماتریالیسم تاریخی، این مسأله روشن و واضح است؛ و اگر افراد در
نظر آنان اختیاری داشتند، سازندگان تاریخ را افراد می دانستند نه ابزار تولید،
ولی آنها اصرار و پافشاری زیادی دارند که محرک تاریخ و سازنده تاریخ را ابزار
تولید بدانند.

ظاهراً تمامی مکاتب مادی، قائل به جبر فلسفی می باشند، زیرا اگر اقرار
کنند که انسان دارای اختیار است، خواه ناخواه اقرار به عالم غیب کرده اند که
نمی توانند به آن ایمان داشته باشند. به علاوه که اثبات اختیار برای انسان، با این

سخن که علل مادی در انسان تأثیر ضروری دارند منافات دارد. پایه دوم: اساس الهی؛ بدان معنی که خداوند متعال، فقط فاعل مؤثر است و تمامی کارهای انسانی به خداوند نسبت داده می‌شود. مشهورترین گروه طرفدار این نظریه در بین مسلمین، فرقه اشاعره و همچنین یهودیان می‌باشند.

از نظر اسلام، هر دو پایه و اساس جبر، چه مادی، و چه الهی، باطل است. اما اساس مادی، بدان جهت که اصولاً نظر اسلام با مادیگری در اصل پیدایش جهان و زندگی مخالف است، چنانکه در کتابهای اعتقادی مفصلاً در این باره بحث شده است.

و اما جبر الهی، بدان جهت که اگر خداوند ما را مجبور کرده باشد، دیگر ثواب و عقاب و پاداش و کیفری نخواهد بود، و هیچکس سزاوار چیزی نیست، بلکه همه کارها به خدا نسبت داده می‌شود، و بطلان این نظریه نیز در کتب عقاید اثبات شده است.

مرتبه دوم: وادار کردن بر کاری مخصوص، بعد از آنکه اصل جبر را باطل بدانیم، مثل اینکه دست کسی را ببندند و در دهان او آب یا غذا بریزند، و یا از جایی به جای دیگر منتقل کنند. این مورد را در اصطلاح "اضطرار" نمی‌نامند، گرچه ممکن است که اضطرار هم نامیده شود.

مرتبه سوم: اکراه. با فرض اختیار در دو مرتبه پیش، سومین مرتبه، اکراه است. روشنترین شکل آن، صورتی است که کسی را تهدید به قتل یا کار زشتی بکنند تا کاری را انجام دهد، که مثلاً اگر نکند او را می‌کشند، و یا ضرر جانی بر او وارد می‌کنند. این اکراه، شکل‌های دیگری نیز دارد، مثل اینکه تهدید متوجه شخصی باشد و امر و دستور متوجه شخصی دیگر، مثلاً کسی را تهدید کنند که اگر این کار را انجام ندهی پسرت را می‌کشیم، یا اینکه چندین کار مورد تهدید باشد، مثلاً بگویند این کارها را انجام بده، و الا تو را می‌کشیم.

مرتبه چهارم: اضطرار؛ و آن عبارت است از روی آوردن به کاری به خاطر دوری جستن از کاری دیگر، که اگر این کار را انجام ندهد، آن ضرر و زیان به او

بی‌ارزشی و انحطاط مقام دشمنان حضرت مهدی (ع) / ۴۷۳

می‌رسد، مثل اینکه خانه‌اش را برای پرداخت قرضهایش، و یا برای درمان بیماریش و امثال اینها بفروشد.

این دو مرتبه (سوم و چهارم) با اختیار منافات ندارد، زیرا فعل با اراده انجام می‌گیرد، گرچه مطابق خواسته و میل و یا عقیده انسان نیست. ولی دو مرتبه اول و دوم با اختیار منافات داشت، و در آن موارد سلب اختیار شده بود.

مرتبه پنجم: موردی که می‌توانیم آن را اضطرار غیر مستقیم بنامیم، که عبارت باشد از انجام کاری بر اثر انگیزه‌های عمومی و یا خصوصی، که انسان کاری را با اراده و اختیار خود انجام می‌دهد، لکن به گونه‌ای است که چاره‌ای هم جز انجام ندارد، گرچه از نظر عقلی راه چاره‌ای هست، لکن فعلاً بهترین راه برای او همین است.

بسیاری از کارهای مردم، از این قبیل است، مثل اینکه تاجری کالای خود را گاهی ارزانتر از قیمت معمولی می‌فروشد، و یا کسی که به چیزی عادت کرده برای بهبود حال خویش آن اعتیاد را انجام می‌دهد - مثلاً دائم الخمر و یا معتاد به مواد مخدره - و یا ادامه کار در یک گروه و طبقه مخصوص، که به ناچار در همان رشته تخصص خود عمر خود را می‌گذرانند، همچون طبیبی که اصلاً کاری به مسائل فیزیکی و یا مهندسی ندارد و به ناچار همان رشته پزشکی خود را ادامه می‌دهد، و یا همچون کسی که از آداب و رسوم اجتماعی و سنتهای قومی و قبیله‌ای خود تبعیت می‌کند، و یا همچون اضطرار انسان گرسنه و احتیاج او به غذا در موعد مقرر، تا جائی که به سر حد ترس از مردن نرسد، که در این صورت وارد مرتبه چهارم می‌شود و مصداق اضطرار خواهد بود.

در این حالت و مرتبه، دو زمینه از حیث حفظ اختیار وجود دارد: زمینه اول: فرد در شرایطی است که جز انجام آن کار چاره‌ای ندارد و نمی‌تواند آنها را ترک کند و عرفاً چاره‌ای جز آن کار برای او نیست. زمینه دوم: انگیزه‌ها، به آن درجه از حتمیت و تعیین نرسیده، بلکه فرصتی برای انسان وجود دارد که در آن فرصت کاری را که می‌خواهد، انجام دهد، و آنچه را که خود اراده می‌کند برگزیند، گرچه عوامل و ادارکننده برای او بسیار باشد.

مثالهایی که برای این دو زمینه می‌توان آورد، به طوری است که نسبت به اشخاص مختلف فرق می‌کند، و هر یک از شرایط روانی و عقلی و فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی که هر فردی در آن شرایط زندگی می‌کند، در میزان اختیار انسان مؤثر است، گاهی می‌شود که کاری برای یک فرد حتمی است، و برای فرد دیگر چندان اضطراری به آن نیست. گاهی یک فرد کاری را می‌تواند انجام دهد، و همان کار را شخصی دیگر نمی‌تواند بکند. ممکن است یک پزشک، علاوه بر رشته پزشکی در فیزیک نیز داری تخصص باشد، و طبیعتاً دیگر اصلاً برایش چنین امکانی نباشد.

مرتبه ششم: اختیار مطلق؛ بدان صورت که انجام و عدم انجام یک کار برای او یکسان بوده و نسبتش پنجاه درصد باشد. این نیز امری نسبی است. زیرا گاهی تمام اطراف می‌توانند اختیار هستند ممکن می‌باشند و در مورد هیچیک از آنها نسبت به دیگری انگیزه بیشتری وجود ندارد، و گاهی در یکی انگیزه بیشتری وجود دارد. گاهی در مورد بعضی از آنها عوامل نگهدارنده یا دور کننده‌ای می‌باشد. و گاهی بعضی از آنها حالت ناچاری به انجام آن در مرتبه دوم و سوم را دارد، و اختیار به اعتبار اطراف دیگر مطرح می‌باشد، و....

مقدمه دوم:

بعد از آنکه مراتب ششگانه افعال را دانستیم، حال می‌توانیم اختلاف آنها را از نظر اختیار و نیز میزان مسؤلیت قانونی ارتکاب آنها بشناسیم. زیرا هر عملی حکمی و قانونی دارد که مقدار مسؤلیت شخص در اطاعت یا عصیان آن قانون، وابستگی کلی به مقدار اختیار وی در انجام عمل دارد. تشریح و قانونگذاری بر محور اختیار و آزادی دور می‌زند، چه قوانین عقلی و چه قوانین شرعی، و یا دیگر قراردادهای اجتماعی؛ بلکه هر قانونگذاری که دست به وضع قوانینی می‌زند، ابتدا اختیار افراد و آزادی آنان را در مقابل خود در نظر می‌گیرد، و آنگاه شروع به قانونگذاری می‌کند، و الا امر و نهی، نصیحت و پند و اندرز معنائی ندارد. اگر کیفر کند، ظلم کرده، و اگر پاداش دهد، کار

بی‌ارزشی و انحطاط مقام دشمنان حضرت مهدی (ع) / ۷۵؛

بیهوده انجام داده است؛ زیرا هرگاه اختیار از بین رفت، مسؤولیت هم از بین می‌رود، و گناهکاری که بالاجبار و بدون اختیار، کار زشتی از او سرزده است و مجبور بر گناه بوده، اگر کیفر ببیند، بر او ستم شده است.

اگر کسی بگوید: عده زیادی هستند که به وجود قانون و احکام تشریحی، ایمان داشته و بر طبق آن عمل می‌کنند، با اینکه معتقد به جبر بوده و منکر آزادی انسان می‌باشند، همچون مادیون و اشاعره، اینها را چگونه توجیه می‌کنید؟

در پاسخ می‌گوئیم: احترام و عمل به قانون از سوی این افراد به خاطر این است که آزادیشان در افعال بر وجدانشان روشن است، چنانکه زندگی عملی و کاری آنها گواه ایمان آنها به آزادیشان می‌باشد؛ زیرا قبول بار مسؤولیت در مقابل گناهان، یک امر عقلی است و همگی آن را قبول دارند. آنان، گرچه از نظر فلسفه و تفکر و استدلال قائل به جبر می‌باشند، ولی عملاً طرفدار آزادی انسان و اختیار او هستند، و از تناقض بین ثبوت مسؤولیت و نبود اختیار، غافل می‌باشند.

به هر حال، مسؤولیت قانونی انسان با زیادتی اختیار، زیادتر، و با کمی آن کمتر می‌شود؛ با وجود اختیار، مسؤولیت به وجود آمده، و با از بین رفتنش از بین می‌رود. و این اختیار در مرتبه سوم و ما بعد آن وجود دارد. آری، گاه می‌شود که یک فرد معمولی در بعضی از مراتب اکراه و اضطراب شدید - با اینکه اگر دقیقاً به آن بنگریم او را گناهکار می‌دانیم - معذور شمرده می‌شود، چنانکه همین فرد اگر از علم و آگاهی بیشتری برخوردار باشد، حتی در همین مراتب هم او را مسؤول دانسته و عذرش را پذیرفته ندانسته، بلکه تحمل شدائد و سختیها را بر او لازم می‌دانیم.

مثلاً یک فرد عادی، اگر ناچار شد که دست به دزدی بزند، و یا او را وادار به این کار بکنند، چه بسا او را معذور بدانیم؛ لکن اگر همین کار را شخص اول مملکت و یا رئیس دولت و یا یکی از علمای اسلام انجام بدهد، عذرش پذیرفته نیست، و مورد ملامت قرار می‌گیرد؛ زیرا با مختصر دزدی، آبروی دولت و یادین خود را برده است، بلکه لازم است که صبر پیشه کند و خویشن داری را هیچگاه

از یاد نبرد، حتی اگر در مقابل خطر مرگ قرار گیرد، مخصوصاً در جائی که هدفی عالی و آرمانی بزرگ داشته باشد، به طوری که می‌بایست جانش را در راه آن فدا کند.

هر چه اختیار انسان کمتر باشد، مسؤولیت او هم کمتر خواهد بود، تا جائی که در مواردی ممکن است اصلاً مسؤولیت از بین برود، لکن در موارد اضطرارهای غیر مستقیم، مسؤولیت به صورت ناقصی وجود دارد، چون ممکن است انسان آن کار را به صورتی دیگر انجام دهد و کاری را که گناه و عصیان محسوب می‌شود، انجام ندهد و برای خود راه چاره‌ای پیدا کند، و در هر جا که آزادی و اختیار بیشتر باشد، خواه ناخواه مسؤولیت هم سنگینتر و زیادتر خواهد بود.

تفاوت درجات مسؤولیت، سخن تازه‌ای نیست، بلکه نمونه‌های بسیاری را می‌توان در قانون برای آن ذکر کرد:

مثلاً قتل را به قتل عمد و شبه عمد و خطا تقسیم کرده‌اند. و کیفر عمد را اگر به شبه عمد یا خطا جاری کنند ظلم می‌دانند، چنانکه همان قتل را به قتل سابقه‌دار، که اصراری بر آن شده و یا نشده باشد نیز تقسیم کرده‌اند، و گفته‌اند که اگر آنچه را که کیفر اولی است، بر دومی جاری سازند، ظلم و ستم خواهد بود. و همین طور است در مورد دزدی، که اگر کیفر دزدی معمولی را در مورد دزدی که در شرایط گرسنگی و اضطرار دزدی کرده است، جاری سازند، ظلم و ستم خواهد بود.

در قوانین اسلامی، می‌بینیم که کیفر زنای محصنه^(۲) از زنای غیر محصنه شدیدتر است. تمامی این موارد به خاطر آن است که درجه اختیار در آنها کمتر شده و به همان نسبت مسؤولیت سبکتر می‌شود، و به دنبالش درجه استحقاق عقاب و کیفر کمتر خواهد شد.

(۲) کلمه محصنه از حصن می‌آید، مردی که زن دارد و زنی که شوهر دارد، در واقع در حصار و دژ عفاف به سر می‌برند و اگر پا را از این حصار فراتر بنهند و کاری نامشروع انجام دهند، کیفرشان سخت‌تر و شدیدتر است. (مترجم)

در این دو مثال، بهتر روشن و واضح می‌شود که میزان اختیار دزد معمولی در اینکه دزدی نکند، بیشتر است از وقتی که در گرسنگی و قحطی بسر می‌برد، گرچه در حالت دوم هم گناهکار است؛ همانطور که درجهٔ اختیار کسی که در حصار و حصن زنداری و یا شوهرداری بسر می‌برد، بیشتر است از کسی که ازدواج نکرده است، گرچه او هم گناهکار است.

و ای کاش می‌دانستم که مادیون و کسانی که قائل به جبر می‌باشند، در این گونه موارد چه توجیهی دارند و چه پاسخی می‌دهند؛ زیرا بنابه نظر آنها فرقی بین این افراد نیست، زیرا هر گناهکاری به نظر آنها مجبور است که گناه بکند، و درجهٔ جبر تفاوتی ندارد، بلکه چه بسا خود قائلین به جبر، مجبور بوده‌اند که این سخن را بگویند و دنبال این نظریه بروند!

مقدمهٔ سوم:

هر چه که اسباب و زمینه‌های ایمان به اسلام در یک فرد زیاد گردد، بر میزان گزینش اسلام و عمل کردن او به تعالیم آن می‌افزاید، تا جایی که همچون ششمین مرتبه از مراتب اختیار، میزان اختیارش نسبت به آن به صورت پنجاه پنجاه درمی‌آید. و بلکه برای پذیرش اسلام انگیزه و محرّکی نیرومند در او پدید می‌آید که در جانب ترک آن همانند آن وجود ندارد. چنانکه در دوران رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بعد از فتح مکه، این حالت در اکثر افراد وجود داشت. حتی چنانکه گفتیم، در برخی از افراد در آن زمان، ایمان داشتن به غیب همچون یک امر حسی بود، به طوری که بعد از ظهور نیز، همین حالت وجود خواهد داشت، و در آن صورت است که معصیت و گناه، مسؤولیت بزرگ و کیفری بس زیاد را دربر خواهد داشت.

هر چه راه ایمان دشوارتر و کیفرها و لغزشهایش بیشتر باشد، و فداکاری‌هایی که لازم دارد و پایداری‌هایی که می‌بایست در روبرو شدن با انواع ستم از خود نشان داد و همچنین عوامل محرّک و وادار کننده به سوی انحرافات بیشتر باشد، در این صورت درجهٔ اختیار و مسؤولیت فرد کمتر خواهد بود، تا اینکه از مرتبهٔ اضطرار غیر مستقیم به یکی از دو حالت قبل از آن درمی‌آید، بلکه در بعضی

اوقات از آن هم پائینتر می‌رود.

و ممکن است گفته شود: از آنجا که در دوران فتنه و انحراف مصالح شخصی افراد قوی و ریشه‌دار می‌گردد، و موانع دینی و اخلاقی کاهش می‌یابد، و شخص چنین می‌پندارد که بسیاری از اعمال انحرافی از ضروریات زندگی به حساب آمده و امنیت و آسایش وی متوقف بر آنها است، در این صورت می‌توان گفت که اکثر این موارد لااقل از قبیل اضطرارهای غیر مستقیم در زمینه دوم محسوب می‌شود.

و اما در آن موارد که واقعاً قصور است و عدم دسترسی، آن را می‌توان کمترین جزء برای انحراف افراد دانست، بدان جهت که مسائل اولیة دینی روشن و واضح است، و این فرد خود باید دنبال آنها برود، همچون سؤال از مبدا جهان و هدف آفرینش، که وقتی یک فرد می‌تواند با کمترین حرکت و کوشش به پاسخ این سؤالات دست یابد، خواه ناخواه دسترسی به حق و حقیقت برای او آسان خواهد بود؛ و لذا است که قرآن مجید، تقلید و پیروی از پدران را نکوهش کرده؛ زیرا با این احکام اولیة واضح و روشن، صریحاً منافات دارد.

و اگر کوتاهی و عدم دسترسی به مسائل اسلامی، به عنوان کمترین جزء از عوامل انحراف در بین افراد را معذور دانستیم، هم از نظر عقلی و هم از نظر شرعی، اضطرار غیر مستقیم را نمی‌توانیم موجب عذر بدانیم؛ زیرا در آن صورت اختیار و مسؤولیت به اندازه کافی موجود است، مخصوصاً بعد از آنکه نشانه‌های حق آشکار بوده و حجت و دلیل برای اثبات حق و امکان فداکاری فرد در راه آن به اندازه معقول وجود دارد.

از مقدمات سه‌گانه فوق، چنین نتیجه گرفته می‌شود که مسؤولیت در مقابل قانون، گرچه برای منحرفین در دوران غیبت کبری وجود دارد، و انسان در عقاید و رفتار و کردار باطلش معذور نیست، لکن باید این مطلب را هم بدانیم که شرایط زندگی موجود آنها خود یکی از عوامل مهمی است که باعث می‌شود به سوی حق نروند و گرایشی به سوی آن نداشته باشند، و این شرایط از میزان مسؤولیت و عمق آن می‌کاهد، به همان درجه که از میزان اختیار انسان می‌کاهد، و

جاذبه‌های انحراف را قویتر می‌سازد.

روایتی که شیخ طوسی، در کتاب غیبت، با سندی صحیح از زراره از حضرت صادق - علیه السلام - روایت کرده است، به همین مطلب اشاره می‌کند، آنجا که فرمود: سزاوار است که خداوند گمراهان را به بهشت ببرد. زراره پرسید: چگونه می‌شود فدایت شوم؟ پاسخ فرمود: گوینده می‌میرد، و ساکت لب نمی‌گشاید و یک انسان در این بین می‌میرد و خداوند او را به بهشت داخل می‌سازد. (۳)

نخستین مطلبی که در شرح این روایت باید گفت، آن است که مقصود از کلمه "ضلال" با تشدید در این روایت، منحرفین از مسلمین می‌باشند. و علت آنکه خداوند آنان را داخل بهشت می‌کند، آن است که مسؤولیت آنها کمتر است، تا جایی که ممکن است اصلاً مسؤولیتی نداشته باشند، که در این صورت کیفر و عقاب بکلی از بین می‌رود، و این حالت در شرایطی است که اصلاً تبلیغی در بین نباشد؛ در وقتی که گویندگان حقایق می‌میرند، و کسانی که زنده‌اند ساکت می‌نشینند و تبلیغ نمی‌کنند.

و ممکن است که مقصود از ناطق و صامت را ائمه اطهار - سلام الله علیهم - بگیریم که مقصود از صامت، حضرت مهدی - علیه السلام - و از ناطق، دیگر امامان - علیهم السلام - باشند؛ و دوران فترتی که به آن اشاره شده است، دوران غیبت کبری - همین زمانی که تاریخش را می‌نگاریم - باشد.

و ممکن است که مراد از ناطق و صامت، هر اندیشمند و مبلغ اسلام دعوت کننده به سوی حق باشد، معصوم باشد و یا غیر معصوم. در آن صورت مقصود از فترت، دورانهای دشواری است که در بین زمان غیبت کبری پیش می‌آمده که در غیر آن زمان و آن حالت، دعوت و تبلیغ و ارشاد مردم واجب بوده است.

آنچه گفتیم، برداشتی سطحی و ابتدائی از این روایت بود، و اما معنای دقیق و بررسی کامل این روایت را به جای دیگر و مناسبت دیگر واگذار می‌کنیم.

در این مرحله همین اندازه کفایت می‌کند که بگوئیم تفاوت سخن ما و آنچه که این روایت می‌گوید، در این است که کمی مسؤولیت به نظر ما، وابسته به شرایط ظلم و ستم جامعه است، ولی در روایت، کمی مسؤولیت را مربوط به ضعف تبلیغ اسلامی، و به دنبال آن جهل و نادانی و بی‌خبری نسبت به عقاید دینی دانسته است.

و هر دو مطلب نیز درست است، زیرا هر دو باعث می‌شود که مسؤولیت فرد کمتر گردد، تا چه رسد به اینکه هر دو در یکجا جمع شود، چنانکه در چندین سال و چندین دوره از زمان غیبت کبری، این حالت بوجود آمده است. و مقصود از اینکه به این روایت استشهاد کردیم، آن بود که از تقلیل و کم بودن مسؤولیت در بعضی از شرایط، کسی تعجب نکند و نمونه‌ای از آن را ببینیم.

نکته دوم:

با وجود اینکه مسؤولیتها، در دوره فتنه‌ها و انحرافات کمتر می‌شود، ولی باید بدانیم که منافاتی با قانون آزمایش و تمحیص ندارد، و با روایتی که قبلاً آوردیم که در هنگام غیبت حجت خدا، خشم و غضب پروردگار بر دشمنانش بیشتر می‌شود، مخالف نیست.

این مطلب را از دو جهت می‌توانیم مورد بررسی قرار دهیم:

جهت اول:

قلت مسؤولیت با تمحیص و آزمایش منافاتی ندارد؛ زیرا ما نگفتیم که اصلاً مسؤولیت از بین می‌رود. چگونه چنین شود، در حالی که نافرمانی خدا مسؤولیتی بزرگ و کیفری بس زیاد را دربر دارد؟! ما گفتیم که به هنگام اضطرار غیر مستقیم، در مقایسه با حالت اختیار مطلق، مسؤولیت کمتر می‌شود.

و به عبارت دیگر، در دوره فتنه و آشوب، مسؤولیت یک فرد از زمان حضور رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و دوره تشریح دین و زندگی در کنار رهبران مذهبی کمتر خواهد بود، چه در زمان ائمه و رسول خدا، و چه در زمان ظهور حضرت مهدی؛ که در آن هنگام مسؤولیت انسان از مسؤولیت دوران

غیبت بیشتر است، و آن کس که از امتحان خدائی در زمان حضور و ظهور امام نتواند سرفراز بیرون آید، جرمش از آن کسی که در زمان غیبت نتواند به خوبی امتحان بدهد، بیشتر است؛ و آن کس که در زمان غیبت از این امتحان خدائی سرفراز بیرون آید و خوب امتحان بدهد، مقام و منزلتش بیشتر است از کسی که با حضور امام و پیامبر - صلوات الله علیهم - توانسته است از امتحان خوب بیرون آید^(۴)؛ زیرا هر چه امتحان، دشوارتر و مشکلتر باشد، قبولی در آن، ارزش و مقام بیشتری دارد.

با در نظر گرفتن این مطلب، تمحیص و امتحان به جای خود خواهد بود، هم از جهت روشهای امتحان، و هم از جهت نتایجش.

اما از جهت روشها، بدان جهت که قلت مسؤولیت، واقع را تغییر نمی‌دهد، و شرایطی که یک انسان از نظر ظلم و انحراف و فساد در آن زندگی می‌کند به جای خود هست، و این شرایط نه اسلوب و روش امتحان را تغییر می‌دهد، و نه موجب از بین رفتن اصل مسؤولیت انسان می‌شود.

و اما پی آمدها و نتایج امتحان، بدان جهت که تمحیص باعث می‌شود آنچه خداوند برنامه‌ریزی کرده، حاصل شود، که عبارت است از وجود افراد مخلص و با ایمان به اندازه‌ای که بتوانند حضرت را یاری کنند، و مسؤولیت فتح جهان را به عهده گیرند. بلکه می‌توان گفت نتیجه تمحیص، به نسبت کسانی که در امتحان موفق شده‌اند بیشتر و بهتر است، اگر چه به نسبت مردودین در امتحان، نتیجه، کم است.

جهت دوم:

قلت مسؤولیت با صدق روایت منافات ندارد، زیرا ما ایمان به غیبت حضرت مهدی و روش زندگی پدران بزرگوارش - که این روایت از جانب آنها صادر شده است - داریم. ولذا روایت را از هر جهت صحیح می‌دانیم، برای اینکه در قلت مسؤولیت، دوری از زمان تشریح و سختی دسترسی به جزئیات دستورات

(۴) لکن باید بدانیم که بعد از ظهور، امتحانات اضافی بیشتری پیش خواهد آمد که بنابر آن، دیگر نمی‌شود به کلیت این مطلب را پذیرفت، و این بحث در کتاب تاریخ مابعد الظهور خواهد آمد.

اسلامی تا حد زیادی مؤثر است، مگر برای افراد بسیار کمی از اشخاص متخصص و اندیشمندان اسلامی؛ لکن در زمان تشریح و دوران زندگی حضرت رسول و یا ائمه اطهار - علیهم السلام - این مسأله چندان دشواری نداشته است، زیرا برای افراد این امکان بوده است که خدمت حضرت رسول و یا یکی از امامان بروند و مسائل خود را از آن حضرت سؤال کنند، و این رجوع بر آنها واجب بوده است. ما در کتاب تاریخ غیبت صغری (۵)، دلایل و قرائن بسیاری را آوردیم که ثابت می‌کرد بسیاری از خلفا، حقانیت ائمه را می‌دانستند، و در عین حال آنها را تحت تعقیب و شکنجه و حبس قرار می‌دادند.

با در نظر گرفتن این حالت به خوبی معنای روایت روشن می‌شود که فرمود: «شدیدترین حالت خشم پروردگار بر دشمنانش، آن زمانی است که حجت خدا را از دست بدهند و برایشان ظاهر نگردد». البته باید دو مقدمه را در نظر داشت:

مقدمه اول: آنچه هم اکنون دانستیم، که مسؤلیت و جرم گناهان در زمان حضور ائمه از دوران غیبت بیشتر است، تا چه رسد به آزار و اذیت به خود امامان و یا پیروان و شیعیان‌شان با اینکه حکومتها به حقانیت آنان آگاه بودند.

مقدمه دوم: مقصود از کلمه «آنگاه که حجت خدا را از دست بدهند» روزهای اول غیبت است؛ زیرا از دست دادن حضرت و غیبت او در دوره اول غیبت معنی دارد، و پس از گذشت آن دیگر استمرار آن همان از دست دادن اولیه به حساب می‌آید، نه از دست دادنی مجدد.

از این دو مقدمه، چنین نتیجه گرفته می‌شود که مقصود، شدت یافتن خشم پروردگار بر حکومتها و خلفا در آغاز غیبت صغری است؛ زیرا آنها بودند که با علم به حقانیت ائمه، می‌کوشیدند که به هر قیمت که شده آنان را از بین ببرند، و همانان بودند که به این گناه بزرگ دست زدند.

و اگر در مقدمه دوم مناقشه کرده و بگوئیم که فقدان و از دست دادن، فقط مربوط به اول غیبت نیست، بلکه شامل تمام اوقات می‌شود؛ زیرا در روایت داشت

(۵) تاریخ الغیبة الصغری / ۴۴۷ و صفحات بعد.

که نزدیکترین حالت بندگان به خداوند، هنگامی است که حجت خدا را از دست دادند، و شدیدترین هنگام خشم خداوند وقتی است که حجت خدا را از دست داده و نیابند و با در نظر گرفتن اینکه خشنودی خداوند از بندگان، شامل تمام دوران غیبت است، پس حالت خشم هم باید شامل تمام دوران غیبت باشد.

در این صورت، این اشکال وارد است و با برنامه‌ریزی کلی الهی تطبیق می‌کند، زیرا دانستیم هنگامی که در پایان عصر غیبت کبری تمحیص نتایج نهائی خود را پدید می‌آورد، مردم در دو طرف قرار می‌گیرند: گروه اندکی با ایمانی محکم، و اراده‌ای استوار؛ و اکثریتی منحرف و گناهکار. و این است همانچه روایت به آن اشاره می‌کند، که خشنودی خداوند و قرب و نزدیکی به او شامل حال آن اقلیت با ایمان شده، و خشم پروردگار شامل حال آن اکثریت منحرف می‌شود.

و اما در فاصله زمانی این دوره، واضح است که تمحیص و امتحان هر چه شدیدتر و درجات بیشتری داشته باشد، ایمان مؤمنین و انحراف منحرفین بیشتر می‌شود، و به دنبال آن خشنودی و خشم خدا هم بیشتر می‌گردد، چنانکه در این روایت آمده بود.

نکته سوم:

فرمایش حضرت در آن روایت که فرموده بود: «و خداوند می‌دانست که اولیائش شک و تردید به خود راه نمی‌دهند، و اگر می‌دانست که آنها شک می‌کنند، حجت خود را یک لحظه هم از آنان غایب نمی‌ساخت» این تعبیر در روایات بسیاری آمده است. (۶)

از این روایات چنان فهمیده می‌شود که شک و تردید در وجود حضرت مهدی در اثنای غیبت، در حقیقت از انحراف و فساد موجود سرچشمه می‌گیرد، و الا اگر انسان را به حال خود واگذارند و محیط در او القای شبهه نکند، هیچگاه

(۶) کتاب کمال الدین / ۳۳۸؛ غیبت نعمانی / ۱۶۱-۱۶۲.

شک و تردیدی به خود راه نمی‌دهد.

ما اگر چه گفتیم که طول غیبت خود به خود باعث شک و تردید می‌شود، زیرا در زندگی معمولی مردم چنین چیزی سابقه نداشته است، لکن انسانی که می‌تواند کارها را به منشأ اصلی آن مرتبط و وابسته کند و خدا را در رأس همه کارها ببیند و قدرت گسترده و حکمت بی‌نهایت او را در نظر آورد، هیچگاه طول عمر ولی خدا را بعید ندانسته و مسأله برای او خیلی عادی جلوه می‌کند؛ بلکه بعد از آنکه با دلیل و برهان به وجود حجت خدا یقین کرد، نگهداری حجت خداوند را برای گسترش عدل و داد در روز معلوم لازم می‌داند. و حتی اگر هم هیچ روایتی بر وجود حضرت مهدی - علیه السلام - دلالت نکند، باز هم او بر طبق شناختی که از هدف آفرینش دارد و برنامه‌ریزی کلی خدائی را می‌داند، وجود چنین شخصی را در کل جهان لازم می‌داند.

و آنچه که انسان را از پذیرش این حقیقت باز می‌دارد و مشکلات و دشواریها را بر سر راه او جلوه‌گر می‌سازد و ایجاد شک و شبهه می‌کند، همان انحراف فکری است، مخصوصاً برای توده‌های مردم و افرادی که پایه مذهب را بر این گذاشته‌اند که حتماً باید امام در جامعه باشد و فایده‌ای برایشان داشته باشد تا تسلیم به امامت او بشوند. برای چنین مردمی، شبهات کارگر است و تردید و شک، راهی به سوی آنان دارد.

ولذا می‌بینیم که اولیای آزموده خداوند، هیچگاه در معرض این شک و تردیدها قرار نگرفته و نیروی اراده و ایمان آنها را هیچ تندباد شک و تردیدی نمی‌تواند بلرزاند؛ زیرا انگیزه انحراف و جاذبه‌های شک و شبهه اصلاً در آنها وجود ندارد، بلکه بر فطرت توحیدی خداوند، که عموم انسانها را بر آن فطرت آفریده است باقی مانده، به قدرت و حکمت پروردگار ایمان داشته، و با دلیل و برهان قطعی، یقین به وجود حضرت بقیة الله - ارواحنا فداه - دارند.

از این دیدگاه، می‌توانیم بفهمیم که وقتی فکر انسان این مسأله را به خوبی درک نکرد، و امکان داشت که شک و تردید در جامعه راه پیدا کند، در این صورت خداوند متعال، حجت خود را از مردم مخفی نمی‌کرد؛ زیرا مستلزم آن است که حجت ناقص شده و نسبت به مردم حجت تمام نشده و باطل گردد، و

چنین کاری از خداوند متعال سرنمی‌زند، زیرا مستلزم یکی ازدو نتیجه‌ای است که هر دو باطل و ناممکن است: یا باید امامت را ملغی کند، و یا تکلیف امام‌شناسی را از مردم بگیرد، که هیچ‌یک از این دو کار شدنی نیست. پس لازم است که تا آنجا که اتمام حجت بر مردم شود، حضرت را ظاهر و آشکارا نگهدارد.

اگر گفته شود: اگر بنا باشد خداوند حضرت را غایب نکند، غرض و هدف نهائی از آفرینش بر آورده نخواهد شد؛ زیرا بنا بر آن لازم می‌آید که روز موعود تحقق نیابد، و آن جامعه نمونه تشکیل نگردد، و با در نظر گرفتن این مطلب که مصلحت و حکمت الهیه ایجاب کرده چنان روزی باشد، دیگر تخلف از آن جایز نیست.

در پاسخ می‌گوئیم: این مطلب صحیح است، لکن غیبت آن حضرت، در حقیقت به دنبال همان چیزی آمده است که در روایت گفته است که اولیای خداوند شک نمی‌کنند؛ و این مطلب را خداوند از اول می‌دانسته و بر آن اساس از آغاز آفرینش برنامه‌ریزی کرده است.

و اما این سخن، که غیبت حضرت خود انگیزه‌ای برای ایجاد شبهه و تردید است و باعث نقصان در حجت خدا در مورد اثبات وجود حضرت مهدی؛ این سخن باطل است؛ زیرا اثبات حضرت، پیش از مسأله غیبت است. و اگر این سخن بخواهد درست باشد، لازمه‌اش آن است که در برنامه‌ریزی کلی خدائی نسبت به انجام هدف کلی از آفرینش تغییراتی اساسی انجام گیرد، و ما مجبور شویم که فرضهای خیالی و غیر واقعی را در نظر آوریم که لزومی برای آنها نیست؛ زیرا دلیل قطعی و برهان علمی برخلاف آن داریم.

در اینجا سخن در جهت ششم که آخرین مبحث از فصل سوم از بخش دوم این کتاب بود پایان پذیرفت، و نیز بخش دوم را در همین جا ختم کرده، و ان شاء الله به بخش سوم کتاب که درباره شرایط ظهور و علائم ظهور است خواهیم پرداخت.

بخش سوم

شرایط و نشانه های ظهور

فصل اول شرایط ظهور

مفهوم فوق از چندین جهت مورد بررسی قرار می‌گیرد:

جهت اول: فرق شرایط با علائم

از جمله چیزهایی که به عنوان شرایط ظهور دانسته شد، وجود تعداد کافی از اشخاص با اخلاص و مؤمن و آزمایش شده، در رکاب حضرت مهدی - علیه السلام - برای نبرد و پیکار جهانی حضرت در راه حق و هدایت می‌باشد؛ و در آینده خواهیم دید که از جمله علائم ظهور وجود دجال و فرورفتن در زمین و مطالبی دیگر ذکر شده است.

مفهوم شرایط و علائم در این جهت با یکدیگر شریکند، که هر دو پیش از ظهور حضرت تحقق خواهند یافت، و تا آنها انجام نگیرد، حضرت ظاهر نخواهد شد، زیرا اگر پیش از تحقق شرایط و نشانه‌ها ظهور انجام گیرد؛ لازم می‌آید که مشروط پیش از آنکه شرطش وجود یابد تحقق پذیرد، و پیش از رسیدن مقدمه و وسیله غایت و نتیجه محقق شود، و همچنین علاماتی که درستی آن محرز شده است، دروغ از کار در آید. (۱)

(۱) علائم ظهور در روایات از نظر وقوع به دو دسته حتمی و غیر حتمی تقسیم شده‌اند، و لذا مسلم است علائمی که در مورد محتوم بودن آنها نغیبه نداشته باشیم، احتمال رخ ندادن آنها وجود دارد. گذشته از این، طبق روایتی که در کتاب الغیبه نعمانی ۳۰۳ آمده است حتی امور محتوم نیز نداء پذیرند؛ و لذا امکان عدم وقوع علائم حتمی نیز در جای خود مطرح می‌باشد. مرحوم بوری

بنابر این می‌بایست که حتماً شرایط و نشانه‌ها پیش از ظهور جامعه عمل به خود پیوشد، و در همان دوره غیبت کبری یا پیش از آن محقق شود؛ و به تدریج و هماهنگ به وجود آید تا تکمیل شده و ظهور محقق شود؛ و هر وقت تمامی شرایط و نشانه‌ها کامل شد، دیگر امکان تأخیر ظهور نیست، زیرا اگر شرایط محقق شود و ظهور واقع نگردد، لازمه‌اش تخلف معلول از علت تا مه است؛ و به عبارت دقیقتر لازمه‌اش آن است که وجود مقدس حضرت مهدی - علیه السلام - در انجام وظیفه‌اش کوتاهی کند که هیچگاه چنین خطائی از حضرت سر نخواهد زد، و یا به طوری که به زودی توضیح خواهیم داد لازم می‌آید که برنامه ریزی الهی عقیم مانده و انجام نشود. و اگر بنا باشد که ظهور حضرت بعد از تحقق نشانه‌ها انجام نگیرد لازمه‌اش آن است که تمامی روایات وارده درباره علائم و نشانه‌ها را دروغ بینداریم و حال اینکه صحت اجمالی آنها احراز شده است.

با اینکه نشانه‌ها و شرایط در مطالب کلی مذکور با یکدیگر شریکند، در عین حال از جهات متعدد دیگر باهم تفاوتها و فرقهائی دارند که می‌بایست به بررسی آن تفاوتها پردازیم.

تفاوت اول:

وابستگی ظهور به شرایط یک نحوه وابستگی واقعی است لکن وابستگی به نشانه‌ها وابستگی از جهت کشف و اعلام است نه به عنوان یک امر واقعی و ارتباط حقیقی.

و تفاوت عمده بین این دو مفهوم همین است. زیرا معنای شرط در فلسفه آن است که رابطه آن با مشروط، رابطه علت با معلول باشد به طوری که مشروط بدون وجود شرط، هیچگاه موجود نشود.

و این همان چیزی است که به طور حتم می‌توانیم درباره شرایط ظهور

→ به همین جهت، و نیز پاره‌ای جهات دیگر، از تفصیل بحث علائم ظهور، در کتاب خود نجم‌ثاقب/ ۳۲۵ عذر آورده است. بنابر این، واقع نشدن بعضی از اموری که در پیشگوییهای معصومین - علیهم السلام - آمده است، به معنی دروغ از کار درآمدن آنها نیست. در مورد مسأله بداء در پاورقی فصل دوم از بخش دوم توضیح کوتاهی ذکر شد. (مترجم)

بگوئیم که نبود بعضی از شرایط موجب عدم ظهور است تا جایی که اگر آنها موجود نشود، اصلاً ظهور معقول نخواهد بود، و نبود آنها اصلاً کار ظهور و تحقق اهداف آن را که گسترش عدالت جهانی باشد مختل می‌سازد و خواه ناخواه برنامه‌ریزی کامل الهی برای تحقق این منظور ناتمام می‌ماند. بنابراین می‌بایست تمام شرایط ظهور موجود باشد تا تحقق ظهور و پیروزی و موفقیت آن امکان یابد.

اما نشانه، هیچگونه دخالتی در اصل ظهور ندارد، و فقط دلالتی بر ظهور کرده و موجب آگاهی و اطلاع مردم از ظهور می‌شود، همچون پرواز و هیجان پرنده‌ها است که بر بارش باران و یا رعد و برق دلالت می‌کند بدون اینکه هیچگونه رابطه‌ای با ریزش باران و یا وجود صاعقه داشته باشد. باران طبق عوامل و علل خود می‌بارد، پرنده‌ای باشد یا نباشد پرواز و هیجانی از خود نشان بدهد یا ندهد، گرچه همیشه باهم همراه و هم زمان هستند.

آنچه در علائم ظهور می‌یابیم همین ویژگی است که می‌توانیم بدون وجود آن نشانه‌ها، ظهور حضرت را تصور کنیم؛ و با تخلف از آن نشانه‌ها، رابطه و پیوستگی بین علت و معلول و یا سبب و مسبب از بین نمی‌رود. فقط اشکالی که ممکن است پیش آید آن است که روایات گویای علامات، دروغ از کار درمی‌آید و دروغ را نمی‌توان به ساحت مقدس پیامبر - صلی الله علیه و آله - یا ائمه معصومین - علیهم السلام - نسبت داد. و اگر دلیل و روایت معتبری بود خواه ناخواه می‌بایست به طور حتم آن نشانه‌ها تحقق یابد، و ظهور پیش از وقوع آن نشانه‌ها امکان‌پذیر نیست گرچه بین نشانه و ظهور - همچون شرایط - ارتباط و وابستگی واقعی نباشد.

آری نکته‌ای که باید در نظر داشت آن است که بعضی از این نشانه‌ها خود جزئی از شرایط هستند، مثلاً وجود دجال و یا قتل نفس زکّیه؛ از پی آمدها و نتایج دوران فتنه‌ها و انحرافات است که وسیله‌ای برای آزمایش مردم و یکی از شرایط ظهور است.

بنابر این بین این گونه نشانه‌ها و بعضی شرایط ارتباطی محکم و رابطه‌ای لازم همچون ارتباط سبب با مسبب وجود خواهد داشت، و نهایتاً همان

خصوصیت شرایط را در این گونه نشانه‌ها نیز می‌بینیم. در عین حال با در نظر گرفتن دو مطلب هماهنگ زیر درمی‌یابیم که وجود این علامات نیز با آنچه در تفاوت میان شرط و نشانه گفتیم منافات ندارد:

اول: اینگونه علامات نیز در سلسله علل ظهور قرار ندارد، بلکه یکی از معلولات و پی آمدهای برخی از علل ظهور است و لذا جزء علتها نمی‌باشد، گرچه وجود آن پیش از ظهور لازم و ضروری باشد.

دوم: اینگونه موارد در روایات همچون نشانه‌ای برای جلب نظر مردم به تحقق ظهور مطرح شده، و از این دیدگاه خاص، چیزی جز کاشف بودن از ظهور و دلالت بر آن مورد نظر نبوده است، خواه در شمار علل ظهور نیز باشد یا نه. اما شرایط ظهور اینگونه نیستند، زیرا نتایج و آثار آنها از نظر مردم شناخته شده نیست و به طور کلی - چنانکه یاد آور خواهیم شد - جلب کننده نظر مردم به امر دیگری نمی‌باشند.

بنابر این آنچه که از تسلسل علائم و ظهور در اندیشه ایجاد می‌شود آن است که این نشانه‌ها می‌بایست پیش از ظهور تحقق یابند، و این مطلب درستی است که بین نشانه و شرط مشترک است. اما اینکه لزوم تحقق نشانه‌ها پیش از ظهور موجب آن شود که تفاوتی بین شرط و نشانه نباشد و همه نشانه‌ها علت و سبب ظهور باشند این مطلب به دست نمی‌آید.

تفاوت دوم:

علائم ظهور، عبارت است از چندین رویداد و حادثه که گاهی نیز به طور پراکنده پدید آمده و تنها ارتباط واقعی که بین آنها و ظهور وجود دارد، این است که همه آنها پیش از ظهور تحقق می‌یابند، و به همین جهت در روایات به عنوان علامت مطرح شده‌اند. اما شرایط ظهور به اعتبار برنامه‌ریزی طولانی الهی، با ظهور رابطه واقعی داشته و سبب پیدایش آن می‌باشند؛ چه ظرف وجود آنها پیش از ظهور را در نظر گیریم، و چه ظرف نتیجه دادن آنها را پس از ظهور.

تفاوت سوم:

نشانه‌ها لزومی ندارد که حتماً در یک زمان با یکدیگر واقع شوند بلکه یک

نشانه در یک زمان پدید می آید و پایان می پذیرد و نشانه‌ای دیگر در زمانی دیگر. البته گاهی هم به طور تصادف در یک زمان چندین نشانه باهم پدید می آیند. بنا بر این نشانه‌ها همچنانکه ارتباط واقعی با یکدیگر ندارند از نظر زمانی هم پراکنده می باشند.

اما شرایط اینگونه نبوده و می بایست با یکدیگر مرتبط باشند و در آخر کار موجب ظهور شوند، و به تدریج ایجاد شده و آنچه که وجود می یابد استمرار داشته و از بین نرود. و اینگونه شرایط که جزئی از برنامه کلی الهی هستند بعد از آنکه موجود شوند دیگر امکان ندارد که از بین بروند. و هرگاه شرط دوم پدید آید همراه و هماهنگ شرط اول است، و به همین گونه شرایط یکی بعد از دیگری با یکدیگر جمع شده تا آخرین لحظه از دوره غیبت کبری آخرین شرط به عنوان جزء اخیر از علت تامه حاصل می شود و در پی آن ظهور تحقق می یابد.

تفاوت بعدی را از همین جا می توانیم بهتر بفهمیم.

تفاوت چهارم:

علامت ظهور، رویدادی عارضی است که طبیعتاً ادامه و گسترش ندارد و هر اندازه که به طول انجامد در نهایت دوامی نخواهد داشت؛ برخلاف شرایط که به طبیعت حال خود مستلزم بقا و تداوم است، و بر طبق برنامه ریزی الهی تا هنگام ظهور حضرت آن شرایط پدید آمده می بایست باقی باشد تا نتیجه خود را بدهد و ظهور تحقق یابد.

تفاوت پنجم:

تمامی علامات پیش از ظهور پدید آمده و از بین می رود؛ لکن شرایط به طور کامل به وجود نمی آیند مگر نزدیک ظهور و یا به هنگام وقوع آن و ممکن نیست که از بین بروند؛ و الا لازم می آید که شرط از مشروط جدا شده و نتایج با مقدمات ارتباط و پیوستگی نداشته باشند و وقوع چنین چیزی محال است.

سر این مطلب در نتایج و آثاری که بر این دو مفهوم مترتب می باشد، نهفته است زیرا علائم با همان خصوصیتاتی که دارند نشانه‌هایی هستند که بر وقوع ظهور دلالت می کنند، و کاشف از تحقق آن می باشند، و وظیفه‌ای که بر آن

علائم مترتب است، ممکن است به هنگام ظهور، پایان پذیرد و در این هنگام بعد از ظهور دیگر بی معنی خواهند شد، لکن شرایط از آنجا که در ایجاد ظهور مؤثر می‌باشند باید در همان زمان ظهور وجود داشته باشند، تا در مجموع شرط کامل پیروزی باشند؛ زیرا با نبود برخی از شرایط، اصل ظهور منتفی می‌شود.

تفاوت ششم:

شرایط ظهور در برنامه‌ریزی الهی دخیل می‌باشند و می‌بایست مورد توجه قرار گیرند؛ زیرا فرارسیدن روز موعود متوقف بر آنها است. بلکه قبلاً دانستیم (و این مطلب ثابت شد) که انسانیت از نخستین روز پیدایش تا روز ظهور در یک مسیر واحد و در خط برنامه‌ریزی شده الهی برای موفقیت ظهور آماده می‌شده است، لکن نشانه‌ها هیچگونه دخالتی در این مسیر ندارند بلکه فایده مهم آنها این است که مسلمانها را از وجود آن روز آگاه ساخته و ذهن آنها را برای استقبال از آن روز آماده می‌سازند.

تفاوت هفتم:

نشانه‌های ظهور را می‌توان شناسائی کرد و می‌توانیم بفهمیم که کدام یک از آنها تاکنون موجود شده و کدام یک هنوز موجود نگشته، و از آن راه پی برد که آیا ظهور نزدیک است یا هنوز خیلی دور است.

اما شرایط، به طور اجمال قبلاً گفتیم که نمی‌توان به تمام شرایط در یک زمان پیش از ظهور دست یافت، و یا آنها را حاصل کرد. زیرا برخی از آن شرایط، وجود تعداد کافی از افراد آزموده و با اخلاص در سطح جهانی بوده، و بررسی درست و شناسائی آنها برای اشخاص عادی امکان‌پذیر نیست، و نمی‌توانیم بفهمیم که آیا این اشخاص به آن درجه از اخلاص لازم رسیده‌اند یا نه، و در پیدایش تعداد کافی از این اشخاص همیشه شک و تردید داریم. بنابراین حصول این شرط برای جهانیان همواره نامعلوم است تا وقتی که حضرت ظاهر شود؛ در آن هنگام معلوم می‌شود که تمامی شرایط حاصل شده است، و ظهور کاشف از تکمیل شرایط است.

آنچه گذشت مجموعه تفاوتها بین علامات ظهور و شرایط آن بود که

می‌توان تفاوت اول را تفاوت در مفهوم و معنی و دیگر تفاوتها را تفاوت در ویژگیها و صفات دانست.

* * *

جهت دوم: معنی و تعداد شرایط ظهور

مقصود ما از شرایط ظهور همان شرایطی است که تحقق روز موعود متوقف بر آنها است، و گسترش عدالت جهانی به آنها وابستگی دارد. همان روز موعودی که رکن اساسی تحقق آن ظهور حضرت بقیة اللہ - ارواحنا فداه - می‌باشد. ولذا ظهور حضرتش متوقف بر وجود همین شرایط است. البته مسأله غیبت و ظهور را اگر بخواهیم به طور مجرد بنگریم به طور مستقیم جز به اراده خدا منوط و وابسته نمی‌باشد، لکن خداوند اراده کرده است که ظهور وابسته به همین شرایط باشد تا روز موعود تحقق یابد، زیرا که حضرت مهدی - علیه السلام - برای همین مسأله ذخیره گشته است و بنابر این رابطه و پیوستگی کاملی بین ظهور آن حضرت و پیدایش شرایط روز موعود وجود دارد.

با در نظر گرفتن این سطح گسترده می‌توان تعداد شرایط را سه چیز دانست:

شرط اول:

وجود طرح و برنامه عادلانه کاملی که عدالت خالص واقعی را دربر داشته باشد، و بتوان آن را در هر زمان و مکانی پیاده کرده و برای انسانیت سعادت و خوشی ببار آورد، و تضمین کننده سعادت دنیوی و اخروی انسان باشد.

روشن است که بدون وجود چنین برنامه و نقشه جامع، عدالت کامل متحقق نخواهد شد، و وجود عدالت ناقص و جزئی در سعادت بشریت نقش چندانی نمی‌تواند داشته باشد، زیرا به همان اندازه که عدالت، ناقص است؛ سعادت و خوشبختی انسان نیز ناقص خواهد بود، علاوه بر آنکه همان جنبه‌های نقص ممکن است زیاده‌تر گشته و خودنمایی کند، و نهایتاً سبب گردد که همان عدالت جزئی نیز نتواند مفید فایده قرار گیرد.

چنانکه نمی‌توان گفت که هدف خداوند وجود عدالت ناقص است و برای

آن برنامه‌ریزی کرده است، زیرا برنامه‌ریزی الهی عبارت است از پرستش و عبادت کاملی که جز با تحقق عدالت کامل موجود نخواهد شد. بویژه بعد از آنکه دانستیم که از آغاز پیدایش انسان در روی زمین مسیر حرکت او رسیدن به این هدف بوده، و در آن صورت نمی‌توان گفت که خداوند هدف این حرکت کلی را یک عدالت ناقص تعیین کرده است. و اگر چنین باشد ستمی ناروا است که بر بشریت وارد می‌شود، و خداوند بالاتر از آن است که نسبت ظلم و ستم به او بدهیم.

بنابر این از این شرط سه مطلب به دست می‌آید:

امر اول: در حقیقت هدف نهائی، پیاده شدن نقشه کامل عدل جهانی است که در آن هیچ ظلم و ستمی وجود ندارد.

امر دوم: این نقشه فقط به هنگام ظهور حضرت عملی می‌شود. و اگر بخواهد در آن روز هم قابل پیاده شدن نباشد دیگر در هیچ زمانی پیاده نخواهد شد، و گسترش عدالت در روز موعود محال و ممتنع می‌شود.

امر سوم: پیش از آنکه بخواهند این نقشه را عملی کنند، اصول و کلیات آن باید برای مردم روشن باشد و از آن اطلاع داشته باشند. زیرا قبلاً گفتیم که تطبیق و پیاده کردن نقشه خدائی وابسته به آن است که انسانها در طول زمان تجربیاتی به دست آورند و آزمایشاتی بدهند، تا در پذیرش عدالت واقعی قبلاً تمرین کرده و برایشان بی‌سابقه نباشد، و از آن وحشت نکنند، و عمل بدان برایشان دشوار و سخت نباشد و موفقیت و پیروزی آن ناممکن نشود.

شرط دوم: وجود رهبر و پیشوائی شایسته و بزرگ که شایستگی رهبری همه جانبه آن روز را داشته باشد. در این باره در ضمن دو نکته به بحث می‌پردازیم:

نکته اول: این شرط به هنگام تحلیل به دو شرط زیر تقسیم می‌شود:

اول؛ وجود رهبر برای این نهضت جهانی که بدون او چنین نهضتی راه نمی‌افتد.

دوم؛ این رهبر باید شایستگی رهبری در سطح جهانی را داشته باشد.

شرط اول را در گذشته به هنگام بحث درباره اهمیت رهبری اثبات کردیم و آنچه که در اینجا اضافه می‌کنیم، بحث رهبری جمعی است؛ یعنی آنچه که جای رهبری فردی را می‌گیرد. اگر بتوانیم رهبری جمعی را مورد مناقشه قرار دهیم و بطلان آن را ثابت کنیم نتیجه این می‌شود که فقط رهبری فردی و ایمان به آن تحقق روز موعود را ممکن می‌سازد.

یک جامعه را در یکی از سه حالت ذیل می‌توانیم در نظر بگیریم:

اول: هر فردی به تنهایی شایسته رهبری باشد، تا چه رسد به صورت جمعی.
دوم: فرد به تنهایی نتواند وظایف رهبری را انجام دهد، بلکه رأی و نظریه متفق علیه عموم را اتخاذ کند.

سوم: هم فرد و هم جامعه ناقص بوده و شایستگی رهبری نداشته باشند. صورت اول از درجه اعتبار ساقط است. زیرا هیچگاه و در هیچ زمانی نه در گذشته و نه در آینده این وضعیت قابل تحقق نیست و هیچ قانونگذار و فیلسوف و جامعه‌شناسی مدعی آن نمی‌تواند بشود که چنین وضعی پیش آید که تمام افراد، شایسته رهبری باشند و هر کس به تنهایی رهبر باشد. و اگر بخواهد روز موعود متوقف بر چنین حالتی باشد، هیچگاه فرآن خواهد رسید و این انتظار بیمه‌وده خواهد بود و هیچیک از ادیان آسمانی که نوید چنان روزی را داده‌اند، چنین مطلبی را نگفته‌اند.

علاوه بر آن چنین تلازمی بین این دو مسأله نیست که اگر فردی در صورت انفرادی شایستگی رهبری را داشته باشد، در صورت اجتماعی هم شایستگی خواهد داشت. زیرا در صورت انفرادی برخورد تضاد آراء و اندیشه‌ها چندان نیست و لذا رهبری آسانتر انجام می‌گیرد، ولی در صورت رهبری جمعی به جهت برخورد و تضاد اندیشه‌ها، رهبری دشوار می‌گردد. بنابراین این هرگونه شایستگی رهبری فردی همراه شایستگی رهبری جمعی نخواهد بود، و اگر گفته شود که بر طبق موازین دموکراسی جدید، برخی از اشخاص و یا گروه اقلیت نظریه خود را پس گرفته و یا به نظر آنها اعتنا نشده و ملاک رأی اکثریت است، در این صورت زیان جبران ناپذیر و ظلمی ناروا انجام گرفته است.

و اما صورت سوم؛ بدیهی است که این حالت نیز بی اعتبار است. زیرا اجتماع ناقصها هیچگاه کمال آفرین نخواهد بود. اگر اندیشه جمع شده آنها ناقص باشد، خواه ناخواه رهبری آنان نیز ناقص بوده و از پیاده کردن نقشه عدالت جهانی ناتوان خواهند بود.

اگر کسی بگوید: نقصان نسبی است و حد و اندازه خاصی ندارد و شاید از این مقدار اندک نقص بتوان چشم پوشی کرد.

در پاسخ می گوئیم: نه! در این موضوع مورد بحث، مقدار اندک نقص هم، کم اهمیت نیست. زیرا کمبود نسبت به هر چیزی با اهداف و خواسته های مطلوب از آن در نظر گرفته می شود، و نقص در این مورد باید با آن هدف نقشه کامل سنجیده شود. در این صورت اگر هدف پیاده شدن کامل نقشه عدالت جهانی است، هر گونه نقصی هر چند اندک باشد؛ دلیل بر آن است که نقشه بطور کامل انجام نگرفته و هدف نهائی محقق نشده است.

اما صورت دوم؛ از نظر تصور و اندیشه ممکن است درست باشد. بدین صورت که بگوئیم رأی و نظریه یک فرد ناقص و غیر قابل قبول، لکن رأی عموم و متفق علیه، مورد قبول باشد. در عین حال باید در نظر داشته باشیم که یک چنین رهبری گسترده ای از زمامداری هر گونه کشوری از دولتهای امروز دقیقتر و مهمتر است، و لذا می بایست آن رأی همگانی از افرادی تشکیل شود که هر یک از بینشی عمیق و فرهنگی گسترده و اندیشه ای والا برخوردار باشند تا بتوان بر رأی برخاسته از آنان تکیه کرد و زمام رهبری را به دست آنان سپرد، یک چنین حالتی در طول تاریخ زندگی انسانیت به وجود نیامده و در هیچ ملت و هیچ کشور و دولتی دیده نشده، تا چه رسد که بخواهیم در سطح جهانی یک چنین حالتی داشته باشیم و این مطلبی است که هر کس با کمترین توجه به نگرانی و آشفتگیهای ملتها و دولتها آن را یافته و وجدان می کند. نظامات حاکم بر جهان و حکومتهای دموکراتیک امروز دنیا را می بینیم که چه لغزشها و اشتباهات، و در مواردی از روی عمد چه حق کشیها و جنایاتی را مرتکب شده اند.

آری، فقط در یک مورد که مهمترین و بزرگترین موارد است می توان بدان

قائل شد و آن وقتی هست که آن افراد آزمایش شده و با اخلاص که ویژگیهایشان را برشمردیم، پس از آنکه زمام امور دنیا را در هنگام ظهور بدست گرفتند و تمرینات و تجربیات فراوان و اطلاعات و معلومات وسیع و گسترده‌ای کسب کرده و بر تمام جزئیات و دقائق جهان آگاهی یافتند، در این صورت آن نظری که آنان در آن متفق باشند، رأی کامل و پخته بوده قابل آن است که در رهبری عالم سهمی داشته باشد و با استمرار و تداوم تربیت تحت نظر حضرت مهدی - علیه السلام - این رأی عمومی بدون شک از خطا معصوم است.

این گونه شوری همان است که در قرآن مجید بدان اشارت رفته است که می‌فرماید: «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» و همین شوری و نظر خواهی است که حضرت بدان اعتماد کرده است و در برنامه‌ریزی الهی برای اداره جهان و رهبری گیتی بعد از وفات و رحلت حضرت بقیة الله در نظر گرفته شده است. (۲)

(۲) باید در نظر داشته باشیم که بسیاری از امور مربوط به دوران پس از ظهور و تحقق حکومت حضرت مهدی - علیه السلام - و نحوه اداره جهان در آن زمان و یا پس از رحلت حضرتش، از مسائلی است که نه از واجبات عقاید است و نه بطور صریح و مسلم می‌توان درباره آنها از مدار ک اسلامی و مجموعه‌های روایی یک امر واضح و حتمی و لازم‌الاعتقادی را فهمید. و لذا در عین حال که مؤلف محترم و نویسنده بزرگوار در اینجا اشاره‌ای به نحوه حکومت مبتنی بر شورا و رأی عام در دوران بعد از ظهور کرده‌اند، نمی‌توان خواننده را ملزم به پذیرفتن آن کرد و به فکر نحوه رأی‌گیری و تشکیل مجالس شورای بعد از آن انداخت. بنابر این بهتر همانست که همان فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - را در نظر داشته باشیم که در جواب سؤال کننده‌ای که از خصوصیات بعد از امام زمان - علیه السلام - پرسیده بود، حضرت به او جواب دادند که: «ذلک امر موکول الیه» و این را هم واگذار کنیم تا هر وقت حضرت ظاهر شدند به هر گونه که خواستند و صلاح دانستند حکومت بعد از خود را اداره کنند، و اوصیاء و جانشینان بعد از خود را تعیین نمایند.

البته این نحوه توجیه برای بعد از حکومت حضرت که امور به شورای مؤمنین بعد از حضرت واگذار می‌شود ممکن است در ذهن بعضی از خوانندگان آن مطلبی را که برخی از نویسندگان به اصطلاح روشنفکر مملکت خودمان در موضوع خاتمیت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - گفته‌اند و خاتمیت را چنان معنی کرده‌اند که مردم رشد یافته بر اثر تعالیم پیامبران بعد از پیامبر اسلام دیگر نیازی به آمدن وحی و پیامبر و خداوند ندارند و خودشان بر اساس همان تعالیم اسلامی و با توجه به پیشرفت علم می‌توانند مشکلات خود را حل کرده و برای خود به جعل و تدوین قوانین تازه بر اساس

این شورا در اسلام مربوط به جامعه ناقص و یا منحرف و کافر نیست بلکه مربوط به افرادی با ایمان و کامل است، خداوند متعال از آنان بدینگونه (در سوره شوری آیات ۳۷-۳۸) یاد می‌فرماید:

«کسانی که از گناهان بزرگ و زشتیها اجتناب کرده و هنگامی که به خشم می‌آیند ببخشایند و کسانی که پروردگارشان را اجابت کرده و نماز بپا دارند و کارهایشان در بین خودشان با شوری و مشورت خواهی از یکدیگر می‌گذرد و از آنچه که به آنها روزی کرده‌ایم انفاق کنند.»

بنابر این در صورتی که یک امت تحت اشراف حکیمانانه با یک تربیت و رشد کامل و گسترده و به هم پیوسته بتواند به مرحله‌ای برسد که تمام افراد و یا اکثریت افرادش به این درجه از کمال برسند، در آن صورت رأی عمومی که مورد اتفاق همگان باشد، به ناچار معصوم از اشتباه و خطا خواهد بود و پیدایش اتفاق نظر و اجماع در چنین شرایطی تا اندازه زیادی به سهولت انجام می‌شود و رأی اجماعی امت به تنهایی قابلیت رهبری عالم را خواهد داشت و از آن نظریه می‌توان پیروی کرد و در آن روز و روزگار دموکراسی استوار بر پایه‌های عدالت خالص را، اگر نیازی بدان باشد، می‌توان پذیرفت. زیرا از حکومت فردی در آن صورت بی‌نیاز می‌باشیم.

این همان اجماعی است که فرمایش رسول خدا بدان اشارت دارد که فرمود: «لا تجتمع امة علی خطأ او علی ضلالة» یعنی امت من بر اشتباه و یا گمراهی اجماع نخواهد کرد. در صورتی می‌توان این جمله را گفت که رأی عمومی مردم معصوم از اشتباه باشد، نه در آن حالت که در زیر فشار جو آشوب و انحراف و تجزیه امت اسلامی به چندین گروه و دسته و مذهب نظری عمومی پدید آید.

کتاب و سنت و شورای افرادی که فکرشان را رسالت روحی بارور ساخته است پردازند، و به اصطلاح روزگار دین سپری شده و روزگار علم و پیشرفت افکار رسیده. ولی مسلم است چنین چیزی در نظر مؤلف محترم نبوده است. و خوانندگان گرامی نیز در نظر داشته باشند که: «حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرام محمد حرام الی یوم القیامة» و اینکه بشر هیچگاه بی‌نیاز از دین و وحی و دستورات آسمانی الهی نخواهد شد. (مترجم)

چنانکه آیه شریفه قرآنی نیز به همین مطلب اشاره کرده است که می‌فرماید: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ».

این خطاب به این اعتبار است که قوانین و دستوراتی که به این امت داده شده است توانائی تربیت کردن آنان را تا شایستگی برخورداری از عنوان بهترین امتها را داشته باشند دارد. و به این درجه نخواهند رسید مگر با پیروی همه‌جانبه و رسیدن به مقام عصمت در آراء و اندیشه‌های عمومی خود. لکن در دوران آشفتگی و انحراف نمی‌شود گفت بهترین امتها می‌باشند، ولذا خداوند متعال فرمود: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ»^(۳) و امت اسلامی فقط در آن دوره شکوهمند آمر به معروف و ناهی از منکر و مؤمن خواهد بود.

و به هر حال روزگار فتنه‌ها و انحرافات نخواهد توانست نظریه‌ای همگانی و مورد اتفاق و عادلانه و واقع بینانه که بتوان رهبری جهان را به دست آن داد، داشته باشد. و در این صورت شکل‌های سه‌گانه رهبری دسته‌جمعی از ارزش افتاده و فقط شکل رهبری فردی برای اداره جهان و زمامداری تمام‌پهنه گیتی به صورت عادلانه باقی خواهد ماند و مقصود ما از رهبری واحد همین حالت می‌باشد.

شرط سوم:

وجود یاران همکار و همفکر و پایدار در کنار آن رهبر واحد.
دلیل و برهان بر لزوم این مطلب را بعد از ابطال دو فرض می‌توان اقامه کرد:

(۳) آل عمران/ ۱۱۰: شما بهترین امت‌هایی هستید که برای عموم مردم بیرون آورده شده‌اید؛ به معروف امر کرده و از منکر نهی می‌کنید و به خداوند ایمان دارید.

نکته‌ای که با عرض پوزش از نویسنده محترم لازم است تذکر داده شود، آن است که خلاصه مطلب اگر در جامعه اسلامی نظر امام معصوم باشد و مردم با تربیت و رشد کاملی که دارند با آگاهی کامل و ایمان راستین پذیرای آن نظر باشند و وحدت کلمه و اتفاق نظر بر آن عقیده و دستور پیدا کردند، در آن صورت اجماعی حقیقی و وحدتی واقعی شکل یافته؛ و اگر نظر امام نباشد و یا مخالف نظریه عموم باشد، هیچگونه ارزشی برای اجماع بدون نظر امام نخواهد بود. (مترجم)

فرض اول: اینکه بگوئیم آن رهبر واحد به تنهایی با دنیا بجنگد و به مقابله برخیزد. بطلان این نظریه واضح است، زیرا آن شخص هر چند توانائی جسمی و روحی داشته باشد، باز به تنهایی نخواهد توانست با تمامی دشمنان بستیزد و همه را از بین ببرد؛ البته با ابطال نظریه دوم که اظهار معجزه باشد، و الا به صورت اعجاز امکان آن پیروزی وجود دارد.

اگر کسی بگوید که این رهبر واحد ابتدا به تنهایی کارش را شروع می کند و به تدریج یاران و همکارانی تربیت کرده و کارش را پیش می برد، چنانکه رسول خدا این چنین عمل کرد؛ می گوئیم: معنای این مطلب آن است که این شخص به تمام عالم نمی پردازد مگر بعد از آنکه به تعداد کافی یار و یاور داشته باشد، نه اینکه خود به تنهایی با تمامی نیروهای دنیا بجنگد.

فرض دوم: این رهبر از طریق معجزه با جهانیان بجنگد. در گذشته به اختصار این مسأله را مورد مناقشه قرار دادیم و حاصل آن در دو جواب خلاصه می شود:

پاسخ اول: اگر دعوت الهی در طول تاریخ بر اساس ایجاد معجزات برای یاری و پیروزی آن، پایه گذاری شده بود، از آغاز آفرینش بر روی کره زمین هیچگونه انحراف و ضلالتی پدیدار نمی گشت و دیگر نیازی به پیکار و جهاد انبیاء و یارانشان نبود، و بدین ترتیب روز موعود نیز نیازمند برنامه ریزی برای تحقق آن نبوده به تأخیر نمی افتاد. زیرا از همان آغاز تولد بشریت تا پایان عمر بشر می توانست موجود باشد.

پاسخ دوم: دعوت الهی همواره بر پایه تربیت اختیاری فرد و امت قرار داشته است. چرا که خدای متعال به انسان عقل و اختیار عطا فرموده و راه حق و باطل را به او نشان داده و مسؤولیت اعمالش را بردوش خود وی گذارده است. و در چنین شرایطی است که تمحیص و امتحان الهی آغاز گشته و معنی می یابد. و روشن است ایمان آزموده شده، ولو در شکل بسیط و ابتدائی، گرانبها تر و ریشه دارتر از ایمان قهری و اضطراری است. و با فرض به کار برده شدن معجزات مورد بحث، آنچه می تواند به دست آید، همین ایمان قهری است.

با در نظر گرفتن بطلان این دو فرض، آنچه که ما گفتیم اثبات می‌شود که برای پیاده کردن عدالت جهانی نیاز به یار و یاور و پشتیبان می‌باشد تا با همکاری آنان بتوان به صورتی طبیعی و عادی به گسترش عدل و داد پرداخت. ویژگی‌هایی را که این افراد می‌بایست واجد باشند، در همین شرط نهفته است. زیرا این افراد می‌بایست دارای خصوصیات معینی باشند تا بتوانند آن کار مهم را انجام دهند و الا هرگونه پشتیبانی کفایت نمی‌کند.

بنابر این نمی‌توان گفت که فقط روح فداکاری و از خودگذشتگی اگر در افراد باشد، برای یاری کردن و همکاری با آن رهبر واحد کافی است. بلکه شرایط دیگر نیز لازم دارند که مهمترین آنها دو شرطی است که هر دو یکدیگر را تکمیل کرده و پا به پای هم باید وجود داشته باشند، و دیگر ویژگی‌ها را می‌توان به آن دو شرط اساسی برگرداند. و آن دو عبارتند از:

اول: درک و فهم راستین از اهمیت آن هدف و نتیجه‌ای که به خاطر آن تلاش و کوشش می‌کنند و می‌خواهند آن را پیاده کنند.

دوم: آمادگی همه جانبه برای فداکاری و از خودگذشتگی در راه هدف. هر اندازه که از این دو حالت در یک فرد ایجاد شود، او را شایسته کار اجتماعی و دسته‌جمعی و جهاد در راه حق می‌نماید. و آنچه که از آزمایش الهی به دست می‌آید، تکامل در درجات این دو شرط است. و آنچه که شرط ظهور است، همان است که این ویژگی در تعدادی کافی از افراد مردم به وجود آید. و این همان نتیجه‌ای است که از برنامه‌ریزی الهی برای تحقق روز موعود به دست می‌آید. و به هر اندازه که از این دو ویژگی کم شود، و افراد نسبت به آن کمبود داشته باشند، به همان مقدار از کار و تلاش و جهاد عاجز و ناتوان می‌باشند؛ هر چند نسبت به حالات روحی گوشه‌گیری و به خود فرو رفتن خیلی با اخلاص و در درجات بالا باشند. و به همین نسبت یک امت هر چند نسبت به وجود این افراد کمبود داشته باشد، به همان اندازه از پیاده کردن عدالت در جامعه خود ناتوان است. حتی اگر تمام مردم جهان برای نجات او بپای خیزند، تا وقتی خود افراد یک ملت به راستی نخواهند اصلاح شوند و درک و شعور کامل نداشته باشند و از

آزمایش به خوبی بیرون نیابند، روی صلاح و خوشبختی را نخواهند دید. از اینجا می فهمیم که هدف برنامه ریزی الهی آن است که می خواهد آزمایشی برگزار کند که به تدریج امت اسلامی را بسوی ایجاد این دو شرط بالا ببرد و روحیات آنان را کامل گرداند، به طوری که بتوانند زمام رهبری جهان را به دست گیرند، و این شرط سوم را تحقق بخشند. در گذشته در این باره به تفصیل سخن گفته ایم.

* * *

بعد از بررسی سه شرط اساسی ظهور دو نکته دیگر را باید در نظر داشته باشیم:

نکته اول: گاهی گفته می شود که علاوه بر شرایط سه گانه فوق، شرط دیگری نیز لازم است تا در روز موعود بتوان عدالت کامل جهانی را پیاده کرد. و آن شرط عبارت است از وجود توده های مردمی که در سطحی کافی از فرهنگ و شعور اجتماعی و روحیه فداکاری باشند، تا در نخستین مرحله روز موعود گروه های اولیه پیروان حضرت را تشکیل دهند. زیرا آن افراد با اخلاص درجه یک که شرط سوم با وجود آنها محقق می شد، گروه پیشرو جبهه جنگ جهانی هستند؛ لکن اگر بخواهند آن نقشه عدالت جهانی را پیاده کنند، می بایست جمعیت بیشتری را داشته باشند تا در آغاز زمینه ای برای پذیرش آن برنامه باشند و از جامعه آنان شروع شود.

این مطلب را می توانیم صحیح بدانیم زیرا خداوند در برنامه ریزی خود دو سطح از شعور و آگاهی را به عنوان نتیجه آزمایش مشخص ساخته است:

اول: اخلاص در خواسته ها که همان آمادگی مردم برای پذیرفتن و پاسخ گوئی به ندای امام عصر باشد. و قبلاً گفتیم که این آمادگی در بسیاری از مردم وجود دارد، گرچه پیش از ظهور دست به انجام گناهان و معصیتهائی می زنند و احیاناً انحرافات دارند.

دوم: احساس ناامیدی از تمامی تجربیات گذشته ای که مدعی حل

مشکلات جهانی بوده‌اند و بعد رسوائی و ناتوانی برنامه‌هایشان رو شده و با تجربه معلوم شده که کاری از پیش نبرده‌اند.

عکس‌العمل این ناتوانی و تجربه آن است که به طور پیچیده و مبهم این حالت در روح مردم ایجاد می‌شود که در انتظار پیاده شدن برنامه‌ی راستین عدالت جهانی و راه حل حقیقی برای مشکلات و گرفتاریها و تجاوزات بشری به سر می‌برند، و به مجرد اینکه با اولین برنامه‌ی فراگیر عدالت جهانی آشنا شوند با آن رابطه برقرار کرده آن را اجابت می‌کنند.

این دو زمینه بهترین موقعیت برای پذیرائی روز ظهور می‌باشند - به طوری که در تاریخ گذشته شرح دادیم - لکن وجود گروه‌های گسترده‌ی پیرو حضرت در جهان که شعور و احساسی در سطح بالا داشته باشند که روز موعود را به راحتی پذیرفته و در انتظار آن باشند، آن مطلبی است که نباید منتظرش بود. زیرا بعد از آنکه آن حدیث متواتر را از رسول خدا شنیده‌ایم که طبق آن گریزی از پر شدن زمین از ظلم و جور نیست، و برنامه‌ریزی کلی الهی را دیده‌ایم که تا هنگام ظهور چه نقشه‌ای در پیش است، دیگر انتظار پیدا شدن چنین جوامعی بی‌مورد است. (۴) همچنین با وجود این دو زمینه در مردم دیگر نیازی به آن نیست. و نیز با در نظر گرفتن این نکته که حضرت در نهایت نیرو و سختی پیکار جهانی خود را آغاز می‌کند (به طوری که در تاریخ آینده خود خواهیم دید) و نیز وجود شرایط مثبتی که پیروزی آن حضرت را تضمین می‌کند، دیگر وجود اینگونه گروه‌ها چندان اهمیتی برای پیشرفت کار آن حضرت ندارد.

نکته دوم: شرایط چهارگانه فوق مربوط به پیاده کردن عدالت خالص در روز موعود است. ولی اگر نسبت به شرایط ظهور بسنجیم، یکی از آنها که وجود رهبر باشد کم می‌شود و سه شرط دیگر باقی می‌ماند. زیرا معنی ظهور آن است که فرد آماده‌ی قیام و به عهده گرفتن مسؤولیت انجام برنامه‌ی الهی در آن روز، وجود

(۴) ما در بخش اول ترجمه این کتاب در آن هنگام که نویسنده محترم در این باره بحث می‌فرمودند، حاشیه‌ای بر این مطلب زدیم و آن روایات را نه به صورتی که گویای شرطیت ظلم و جور برای ظهور باشد، معنی کردیم. (مترجم)

دارد که می‌خواهد ظاهر شود. و با گفتن این کلمه شرط دوم را در ضمن پذیرفته‌ایم و خواه ناخواه سه شرط بیشتر باقی نمی‌ماند.

و اگر عبارت را تغییر داده و گفتیم: «شرایط ظهور در اسلام» شرط اول را محقق گرفته و دو شرط دیگر باقی می‌ماند. و اگر از راه دیگر قدم برداشته و گفتیم: شرط چهارم در مقابل شرط سوم چندان اهمیتی ندارد، بطوری که شرط چهارم را اصلاً حذف کردیم، و آن را از صفات و ویژگیها دانستیم، نه از شرایط، و یا آن را ضمن شرط سوم جا دادیم و گفتیم: شرط سه و چهار به یک نتیجه و یک مطلب می‌رسند و آن نتیجه امتحان الهی است؛ لکن در شرط سوم به طور پیچیده و ضمنی و در شرط چهارم به طور گسترده و مفصل. در این صورت فقط یک شرط خواهیم داشت که همان شرط سوم باشد، که عبارت بود از: وجود تعداد کافی برای پیکار جهانی. و این همان شرط اساسی است که در اصل برنامه ریزی الهی بعد از اصل اسلام، وجود دارد و هدف گیری شده است. لکن باید در نظر داشته باشیم که بی‌توجهی به دو شرط اول، به معنای اسقاط و از بین بردن آن دو نیست، بلکه تمرکز دادن و اهمیت دادن به شرط سوم است.

در پایان بحث می‌بایست تفاوت اساسی دو شرط اول و دوم را با دو شرط اخیر در نظر داشته باشیم. دو شرط اول به عنوان پایه و اساس برای تحقق روز موعود می‌باشند؛ زیرا بدون وجود برنامه عدالت جهانی و رهبر برپای دارنده آن، اصلاً وجودش بی‌معنی است. ولی دو شرط دیگر پیروزی آن روز متوقف بر آن دو است. مخصوصاً شرط سوم که وجود تعداد کافی از افراد با اخلاص و آزموده، که بتوانند به پیکار جهانی دست بزنند، می‌باشد؛ زیرا اگر آنها نباشند، جز از راه معجزه پیروزی در آن روز امکان ندارد. و دانستیم که قرار بر انجام کارها به صورت معجزه نیست.

* * *

جهت سوم: ارتباط شرایط ظهور با برنامه ریزی الهی

وابستگی شرایط ظهور را با برنامه ریزی الهی؛ تاکنون در ضمن بحثها متذکر شده‌ایم. لکن در این فصل می‌خواهیم به طور اساسی و اصلی به این بحث

پرداخته، و آن را محور کلام و بررسی قرار دهیم. البته تا جایی که ممکن باشد از تکرار خودداری خواهیم کرد. این بحث را در ضمن دو نکته می آوریم:

نکته اول:

در فصلی که صحبت از برنامه ریزی الهی برای تحقق روز موعود کرده بودیم، دانستیم که این نقشه و برنامه بدان جهت این چنین تنظیم شده است که روز موعود حتماً فرارسد و پیروزی قطعی باشد و عدالت و دادگری تحقق یابد. و اگر مشروط به شرایطی نبود در هر وقت ایجاد آن ممکن، و دیگر نیازی به برنامه ریزی نبود. وجود این برنامه ریزی از آن جهت برهانی و مستدل شد، که از یک طرف دلیل بر وجود این شرایط داشتیم، و از طرف دیگری می دانستیم که قرار نیست کارها در آنجا که راه غیر اعجازی دارد، به صورت اعجازی تحقق یابد. برنامه ریزی الهی، بشریت را با روشی ویژه و مخصوص تربیت می کند تا به تدریج این شرایط را در ضمن عمر طولانی انسان آماده سازد.

اولین شرطی که حاصل شده و جامعه هستی به خود پوشیده، وجود اصل برنامه و نقشه عدالت کامله جهانی است که با آمدن دیانت اسلام موجود گشته است. بدان اعتبار که پیش از آمدن دیانت اسلام، بشریت به تدریج آماده فهم و درک مبانی اسلام می شد (چنانکه قبلاً توضیح داده شد)؛ و در آن وقت این استعداد در انسانها نبود که بتوانند نقشه عدالت جهانی را درک کرده و بیشتر از همان اندازه که آنها را فرامی گرفت، نمی توانستند بفهمند. به علاوه که هنوز از آزمایشات کامل بیرون نیامده و می بایست امتحانات بیشتری را پشت سر بگذارند.

ولذا این شرط به طور منطقی، تقدیمی طبیعی بر دیگر شرایط دارد. زیرا پیش از آنکه قانونی قابل پیاده شدن مطرح شود، لزومی برای وجود رهبر نیست. همانگونه که بدون وجود برنامه کامل عدالت، آزمایشی که نتیجه اش تحقق دو شرط آخر باشد معنی ندارد.

اگر گفته شود: به چه دلیل وجود رهبر پیش از وجود برنامه و یا همراه آن بی معنی است؟

در پاسخ گوئیم: اگر مقصود شما از وجود او رهبری و انجام کارهای رهبری است، در صورتی که اصل برنامه تنظیم نشده و نقشه به دست او داده نشده است؛ با چه برنامه‌ای رهبری خود را انجام دهد؟ و اگر مقصود شما صرف وجود او است، اگرچه در حال غیبت و بدون انجام کاری باشد که حتی پیش از اسلام وجود داشته باشد و تا هنگام اذن خداوند برای ظهور در همان حالت باقی بماند؛ در این صورت این احتمال به گونه‌ای تغییر فکر و اندیشه و پائین آوردن سطح فکر را دربر دارد. زیرا در این صورت اصلاً لزومی ندارد که وجود داشته باشد. زیرا وجودش خالی از حکمت و بی‌فایده است. خداوند کار بی‌هوده انجام نمی‌دهد، و نمی‌بایست او را در آن شرایط ایجاد کند.

ولی وجود او بعد از آمدن اسلام و در حال غیبت نگه داشتن وی، از چندین جهت دارای فایده و حکمت می‌باشد، که اگر پیش از اسلام وجود می‌داشت و سالهای سال می‌خواست غایب باشد، شک و تردید در ذهن، و شبهات در گفتار مردم بیشتر شده و ما کمتر از ادله و براهین کافی که پایه‌های محکمی برای استدلال باشند، در دست داشتیم. بنابر این اگر پیش از اسلام موجود می‌شد، در نظر مردم، کم ارزش بود و دلیلی بر وجودش نداشتیم. و خداوند از اول برنامه را طوری ترتیب داده که این محذورات پیش نیاید. و دیگر انگیزه‌هایی که خداوند خود به آنها داناست. و بدین ترتیب مشخص می‌شود که می‌بایست وجود و تولد رهبر بعد از آمدن اصل برنامه باشد.

و شرط دوم از نظر تحقق خارجی در این زمان، وجود پیشوا و رهبری است که برای روز موعود ذخیره شده است، البته با توجه به اعتقاد به غیبت. فواید و آثار مهمی که در رابطه با ایجاد آمادگی و آزمایش بر وجود آن حضرت مترتب است، قبلاً دانسته شد. مانند تربیت یافتن در خط پیروی از او و احترام گذاردن به نظریه و رأی آن حضرت و امتثال دستورات و اوامرش؛ که اگر حضرت در غیبت به سر نمی‌برد این مراتب حاصل نمی‌شد. به اضافه دیگر مصالحی که ان شاء الله در جای خود در آن باره بحث خواهیم کرد.

با در نظر گفتن این ویژگی، تقدّم این شرط بر دو شرط آخر تقدّمی منطقی و طبیعی خواهد بود. زیرا آن دو شرط از تمحیص و آزمایش پدید می‌آید و تار هبر و غیبت او نباشد، بخش مهمی از تمحیص و آزمایش حاصل نمی‌شود. و اگر تمحیص و آزمایش نباشد و یا ناقص باشد، روز موعود محقق نخواهد شد (به طوری که در تاریخ آینده «تاریخ ما بعد الظهور جلد سوم این کتاب» خواهد آمد).

و اما دو شرط دیگر یعنی وجود یاران آزمایش شده به اندازه کافی برای مبارزه جهانی، و وجود توده‌های مردمی که پذیرای آن عدالت باشند؛ این دو شرط از نظر تحقق بعد از دو شرط اول خواهند بود و هر دو با هم بر اثر تمحیصها و آزمایشات طولانی در دوران غیبت کبری و در ضمن فتنه‌ها و انحرافات پدید می‌آیند (چنانکه قبلاً این مسأله را روشن کرده‌ایم).

نکته دوم:

شرایطی که برای روز موعود بر شمردیم، با در نظر گفتن روح شرایط و گسترش دادن به مفاهیم و مدلولاتشان، می‌توانیم آنها را در هر زمانی شرایط دعوت الهی بدانیم که دعوت پیامبران هر مقدار دارای این شرایط بوده توانسته گسترش یابد و پیش رود؛ و هر اندازه که فاقد این شرایط بوده، به همان اندازه با مشکلات و تنگناها روبرو بوده و بناچار به انزوا کشیده شده و یا مجبور به تقیّه گشته است. حتی می‌توانیم بگوئیم که این شرایط در مفهوم گسترده‌اش، همان شرایط اساسی برای پیشرفت هر گونه مکتب و دعوتی می‌باشند که خواهان پیشرفت و گسترش بوده که به اندازه برخورداری از این شرایط توسعه و ترقی داشته، و در صورت کمبود آنها به همان مقدار ضعیف و عقب مانده شده است و به سازشکاری و رکود دچار گردیده است.

البته اگر بخواهیم کاملاً این مسأله را در ذهن خود مجسم کنیم، می‌بایست بانگرشی وسیعتر به معنی شرایط بنگریم و تا جائی که ممکن است مفاهیم آنها را وسیعتر در نظر بگیریم. که در این صورت شرط اول عبارت می‌شود از وجود برنامه و قانونی اساسی برای بهبود بخشیدن به اوضاع جهان، که در اصطلاح عقیده‌شناسان از آن به سرآغاز و یا مبدأ تعبیر می‌شود، و کاری به هدف و جهت

آن نداریم. حال اگر این مبدأ و این برنامه دارای رهبری مصمم و توانا و با اراده بود، و در اطراف او به اندازه کافی افرادی با اخلاص و فداکار وجود داشتند، و توده‌های مردم نیز با آنها همراهی کردند، خواه ناخواه دعوت و برنامه او پیروز و موفق خواهد بود. و مهمترین وجهه همت عموم دعوت‌های جهانی همین بود که این دو شرط اخیر را برای دعوت خود بوجود آورند، البته بعد از آنکه دو شرط اول را موجود کرده‌اند.

برنامه‌ریزی خدائی نیز روی همین مطلب اصرار و پافشاری کرده است. مخصوصاً بعد از آنکه آن برنامه با میلاد حضرت بقیة الله - علیه السلام - که رهبر این نهضت و پیشوای این برنامه است، کامل گشت. هر دعوتی که برخوردار از این شرایط نباشد، مخصوصاً اگر این دو شرط آخر را نداشته باشد، دچار عقب‌گرد و رکود شده، و در مقابل مخالفین و دشمنانش پیروز می‌شوند، و خود آن دعوت یا تا سرحد نابودی به پیکار و مبارزه ادامه می‌دهد و یا اینکه به گوشه‌ای خزیده و انزوارا پیش می‌گیرد و سازشکارانه به زندگی خود ادامه می‌دهد تا بتواند مبادی و عقاید خود را حفظ کند، که اساس معنای تقیه همین است، چنانکه در گذشته آن را توضیح دادیم.

بنابر این مسأله تقیه همیشه و در هر زمانی، هنگامی که شرایط نام برده، در حدی فراهم نیاید که ضامن پیروزی باشد؛ خود راهی است که تمامی گروه‌های پایدار و اصیل، و مخصوصاً در این دورانیهای اخیر، آن راه را برگزیده‌اند، و حتی الامکان دستور به اختفا و کتمان و نگهداری اسرار را داده‌اند. همانگونه که دیانت اسلام برای زمانی که شرایط مذکوره نسبت به طرح عدالت کامله، تحقق نیافته بود، دستور تقیه را داده است. چنانکه دوران پیش از ظهور دارای این ویژگی است و زمان تقیه است.

به هر حال آئین و دعوت خدائی در طول تاریخ، و امدار وجود و عدم این شرایط بوده است. و این مطلب در تاریخ اسلام و زندگی پیشوایان اسلامی به روشنی دیده می‌شود. چنانکه در آغاز بعثت رسول خدا می‌بینیم که حضرت دعوت خود را در ابتدا به صورت مخفی و سری شروع می‌کند. و چون دو شرط آخر که وجود یاران و توده‌های همراه مردمی باشد وجود نداشت، تقیه را در پیش

گرفته و در حال تقیه به دعوت اسلام پرداخت. و بعد از آنکه به اندازه کافی از وجود دو شرط برخوردار شد، دعوت خود را آشکار کرد. و همچنین در هنگامی به پیکار و نبرد با دشمنان در جنگ بدر دست زد، که به اندازه کافی یارانی فداکار و با حرارت و جوش و خروش لازم را داشت که همان ایمان و عشق و حساسیت سرشارشان جای آگاهی و اخلاص آزموده شده و کامل را گرفته بود و الا آنها هم هنوز به اندازه کافی در بوته آزمایش قرار نگرفته بودند.

فتوحات و پیروزیهای صدر اسلام بر همین اساس انجام می گرفت. و دوره انحطاط و عقب افتادگی از آن زمان شروع شد که از اخلاص افراد مخلص کاسته شد و افرادی که از حریم اسلام دفاع کنند، وجود نداشتند.

امیر المؤمنین علی - علیه السلام - را می بینیم که هنگامی خلافت اسلامی را پذیرفت و زمام امر خلافت را به دست گرفت که یاوران و تأیید کنندگانی را در اطراف خود دید، و با وجود آنها به نبرد و پیکار با ناکثین و قاسطین و مارقین پرداخت. و اگر آن همکاران و یاران نبودند، بر آن حضرت جهاد کردن لازم نبود. چنانکه این مطلب را از فرمایش خود آن حضرت می فهمیم. آنجا که فرماید:

«أما والذي فلق الحبة وبرأ النسمة، لولا حضور الحاضر وقيام الحجة بوجود الناصر وما أخذ الله على العلماء ان لا يقاروا على كظة ظالم و لا سغب مظلوم لألقيت حبلا على غاربها و لسقيت آخرها بكأس أولها و لأفئتم دنياكم هذه أزهدي من عفة عنز»^(۵):

آگاه باشید! سوگند به خداوندی که دانه را شکافته و مخلوقات را آفریده است، اگر نبود حضور افرادی که حاضر شدند، و با وجود یاور حجت بر من تمام شد، و اگر نبود پیمانی که خداوند از دانشمندان گرفته که بر پرخوری ستمگر و گرسنگی ستمدیده ساکت ننشینند؛ زمام خلافت را بر کوهانش انداخته و آخر آن را به کاسه اولش آب می دادم (همچون ابتدای امر باز هم کناره گیری می کردم) و شما می دیدید که دنیای شما در نزد من از عطسه یک بز ماده بی ارزشتر است.

این پیمان را خداوند از دانشمندان در صورتی گرفته که یار و یآوری داشته

(۵) نهج البلاغه، شرح محمد عبده چاپ مصر، ص ۳۱، خطبة شقشقیة.

باشند و از این جهت حجت بر آنها تمام شده باشد. و این همان شرط سوم است که اگر وجود نداشته باشد، لزومی ندارد که زمام رهبری مردم را در دست گیرند. و حضرت علی - علیه السلام - هم این موقعیت مهم را نمی‌پذیرفت و شهرت و منصب و اسم و رسم آن، او را فریب نمی‌داد. و علت آنکه بر روی این شرط تأکید بیشتری نموده است، به خاطر آن بوده که دیگر شرایط درباره آن حضرت موجود بوده است و آفاتی که امکان داشت موجود شود به همین شرط برمی‌گشت. چرا که دعوت او پایدار و از رهبری صحیحی برخوردار بود؛ زیرا رهبری در دست خود آن حضرت بود، و حضرت می‌خواست که شرط سوم را ایجاد کند. ولذا می‌بینیم که در اواخر دوران حکومتش یاران خود را مخاطب قرار داده و به آنها می‌گوید: «شما سینه‌ام را پر از خون کردید و...» و آرزو می‌کند که یارانی بهتر از آنان می‌داشت. و این مطلب در حقیقت به همان شرط سوم برمی‌گردد که اشخاص آماده و آزمایش شده به نحو مطلوب وجود نداشته است و این به سبب شرایط و اوضاع اجتماعی آن زمان بوده که مجال بررسی آن نیست. و فرزند بزرگوارش امام مجتبی نیز هنگامی که زمام رهبری را بعد از آن حضرت بدست می‌گیرد و به قصد پیکار و مبارزه با کجروان و منحرفین بیرون می‌رود، سپاهیان از دور او پراکنده شده و معاویه می‌تواند دل‌های فرماندهان سپاه حضرت را یکی بعد از دیگری به سوی خود جلب کند. تا آنجا که دیگر از آن سپاه یار و یآوری برای حضرت باقی نمی‌ماند، و بناچار تن به صلح درمی‌دهد که در حقیقت برمی‌گردد به اصل نگهداری از اساس و پایه دین، بعد از آنکه شرط سوم از بین رفته باشد. و یا خود نوعی تقیه است به همان معنی که به هنگام نبود یار و همکار می‌بایست به آن پناه برد. (بررسی گسترده‌تر پیرامون آن امام ممتحن و پایدار را به وقتی دیگر واگذار می‌کنیم.)

بعد از دوران حضرت مجتبی زمان حضرت امام حسین فرا می‌رسد. صدها نامه از سوی مردم عراق به آن حضرت می‌رسد که گویای وجود افرادی هوادار و یاور بر علیه حکومت منحرف بنی‌امیه بود. بر آن حضرت حجت تمام می‌شود که افرادی را یار و یاور دارد. به عبارت دیگر شرط سوم محقق می‌شود، دیگر شرایط هم که وجود داشت. در این صورت قیام به دعوت الهی و نهضت به منظور اصلاح

در امت جد بزرگوارش، بر آن حضرت واجب می‌شود و می‌بایست به سوی عراق حرکت کند، چنانکه خود فرموده بود. (۶)

و در آن هنگام که این مدعیان یآوری حضرت را تنها گذاشتند و به عبارت دیگر شرط سوم از بین رفت می‌بینیم که چه فاجعه خونین بزرگی در کربلا برپا شد - درود خدا بر آن حضرت و بر خاندان و یارانش باد - که در ضمن آن فاجعه درسی جاودان از فداکاری و ایثار و جهاد در راه خدا و در راه به ثمر رسیدن نقشه کامله عدالت جهانی را به همگان دادند و خود الگو و اسوه‌ای شدند برای هر کس که می‌خواهد از این آزمایش بزرگ الهی روسفید و پیروز بیرون آید.

بعد از شهادت آن حضرت دوران دیگر امامان فرا می‌رسد و دوره سستی و سازش آغاز می‌گردد. چنانکه خود آن ائمه این دوران را به همین اسم نامیده‌اند. زیرا شرط سوم محقق نبوده و افراد با اخلاص که یاری و همکاری کنند وجود نداشتند، و یا اگر بودند به اندازه کافی نبودند.

این مطلب را از موضع گیری ویژه‌ای که حضرت صادق در مقابل نماینده مردم خراسان داشتند به روشنی می‌فهمیم که آن شخص به حضرت گفت که رزمندگان سلحشور خراسانی همگی یار و یاور حضرتند و گوش به فرمان اویند، چرا حضرت قیام نمی‌کنند و حقشان را از ستمگران نمی‌ستانند. وی با این کلمات حضرت را مخاطب ساخته و می‌گفت: ای فرزند رسول خدا! مهربانی و دلسوزی از آن شما است و شما شایسته امامت و رهبری هستید. چرا نشسته‌اید و حق خود را نمی‌ستانید؟ صد هزار شیعه و پیرو دارید که همگی در پیش روی شما شمشیر خواهند زد!

حضرت به او پاسخ داد که: بنشین ای خراسانی! خداوند حق تو را نگهدارد

(۶) مقتل الحسین / ۱۳۹۱.

البته این وجوب هنگامی بود که حضرت به مکه آمده بود، و الا در اصل حرکت حضرت از مدینه و کیفیت حرکت دادن اهل و خانواده خود، هدفی بالاتر از تشکیل حکومت داشتند که روح آن هدف اصلی که تجدید دعوت رسول خدا و جداسازی خلافت باطل از دیانت حق باشد، حاکم بر تمام حرکات آن حضرت بود. بحث مفصل را موقوف به جای دیگر می‌کنم. (مترجم)

و حفظ کند. و سپس به کنیزش دستور داد که تنور را آتش کند، کنیز تنور را آتش انداخت تا داغ شد و قسمت بالای آن از داغی سفید گشت. و سپس فرمود: ای خراسانی بلند شو و در تنور بنشین.

خراسانی گفت: ای آقای من! ای فرزند رسول خدا! مرا به آتش نسوزان و عذاب نکن، مرا ببخش خداوند تو را ببخشد. حضرت فرمود: از تو گذشتم و بخشیدم.

راوی که در آن مجلس حاضر بوده است، گوید: در همین موقع هارون مکی از در وارد شد در حالی که نعلینش را به انگشتانش گرفته بود، به حضرت سلام داد. حضرت به او فرمود: کفشت را از دست بپنداز و در تنور بنشین. راوی گوید که آن شخص کفشهایش را انداخته وارد تنور شد.

بعد از چند لحظه حضرت روی به آن شخص خراسانی کرده و فرمود: در خراسان چند نفر مثل چنین شخصی پیدا می‌شوند؟! پاسخ داد: به خدا سوگند یک نفر هم پیدا نمی‌شود. سپس حضرت فرمود: ما در زمانی که پنج نفر که یاریمان کنند نیابیم قیام نخواهیم کرد، و ما به وقت قیام داناتر می‌باشیم. (۷)

از این روایت دو مطلب نزدیک به هم بدست می‌آید:

اول: ویژگی و صفاتی که می‌بایست یاران دعوت الهی بدان ویژگی آراسته باشند، که بر اثر اخلاص آزمایش شده که بارها آن را تجربه کرده و بر آن معیارها زیسته و میوه‌اش را چیده‌اند، عبارت است از ایمان همه جانبه به مقام رهبری، به طوری که هیچ عامل بازدارنده‌ای او را از امتثال دستورات رهبری باز ندارد و سرزنش هیچکس در او اثر نکند، گرچه به زحمت و ناراحتی بیفتد و به هیچ وجه مصلحت و حکمت آن دستور را نداند و نفهمد، زیرا ایمان مطلق به دستورات و تعالیم او دارد.

دوم: این ویژگی در دوران صلح و سازش ائمه - علیهم السلام - و در آن

(۷) بحار (کمپانی) ۱۳۹/۱۱؛ طبع جدید ۱۲۳/۴۷؛ سفینه البحار ۷۱۴/۲ ذیل هارون مکی؛

دوره تمحیص و آزمایش در کمتر افرادی وجود داشته و آن افراد تعدادشان به اندازه کافی که برای قیام و برپاداری دعوت الهی کفایت کنند نمی رسیده است. و از همین جاست که می بینیم سومین شرط تحقق نمی یابد و لذا قیام به این دعوت از وجوب می افتد، و بر فرض که قیام کند هیچ چیزی ضامن پیروزی نخواهد بود. چنانکه در نهضت‌های دوران بنی امیه و بنی عباس این عدم موفقیت‌ها را دیده ایم و هیچکدام به پیروزی نرسیده اند، و اگر هم برای اندک مدتی پیشروی مختصری کرده اند، به زودی دچار شکست و نابودی شده اند.

از همین جا می توانیم اهمیت شرط سوم را بفهمیم که چرا خداوند برای ایجاد آن برنامه ریزی مفصلی کرده و خواسته است که آن شرط، در ضمن تمحیص و ابتلائات و آزمایشات، ایجاد شود. و نیز متوجه اهمیت آن دست آورد عظیم و نتیجه مهمی که فرد با اخلاص آزمایش شده بدان آراسته می گردد، و می تواند با داشتن آن در پایداری و برپائی عدالت جهانی در پیشگاه حضرت مهدی - علیه السلام - شرکت جوید، می شویم.

بنابر این، شرایط مذکور را در واقع می توانیم شرایط دعوت الهی در هر زمانی بدانیم. و در هر دوره و زمانی که این شرایط حاصل نشود، این دعوت نمی تواند راه خود را به سوی آن هدف نهائی الهی بپیماید با اینکه خداوند دینش را به هدف پیروزی بر تمامی ادیان فرستاده و فرموده است: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^(۸).

البته این دعوت راه خود را باز خواهد کرد و مدلول این آیه کریمه تحقق خواهد یافت. و آن در اولین فرصتی است که این شرایط حاصل شود، که حاصل نخواهد شد مگر به هنگام ظهور حضرت بقیة الله - ارواحنا فداه. و اگر خداوند خود برای ایجاد این شرایط برنامه ریزی نکرده بود، تا با تحقق آنها آن روز موعود فرارسد، امکان داشت که هیچیک از آنها در هیچ وقتی پدید نیاید. لکن خداوند نسبت به بندگانش دارای لطف است و از همه چیز آگاه. چنین خواسته است که

بر بندگان خود تفضل فرموده و روز موعود را برایشان عطا کند. و خواسته است که انسان را تربیت کرده و بذر مسؤولیت در مقابل چنان روزی را در دلش بکارد و شرایطی را ایجاد کند که بتواند در مقابل آن روز مسؤولیتی را به عهده بگیرد.

* * *

جهت چهارم:

برنامه ریزی ویژه الهی برای ایجاد و پیدایش رهبر که به عنوان شرط دوم سهمی در اصل برنامه ریزی روز موعود داشت، که عبارت باشد از رهبری بزرگ که با دانش و تعالیم خود بتواند آن عدالت خالص فراگیر را در تمامی پهنه گیتی گسترش دهد.

این مطلب را در دو زمینه می توانیم بررسی کنیم:

اول: از نظر ایجاد قابلیت و شایستگی این رهبری در شخص رهبر.

دوم: این قابلیت در او رشد یافته و به سرحد کمال برسد. با در نظر گرفتن طرحی احتمالی که بزودی به بررسی و برداشت آن از ادله اسلامی خواهیم پرداخت.

زمینه اول:

ایجاد شخص رهبر؛ انسانی که بتواند این رهبری جهانی را به دست گیرد. وجود چنین شخصی بعد از داشتن قابلیت ذاتی، از نظر مسائل روحی و عقلانی، وابسته به آن است که شخصی آگاه از روشها و قوانین این رهبری، به او که شایستگی ذاتیش را دارد، تعلیم دهد و کاملاً به او بیاموزد. و اگر این شخص تعلیم دهنده که خود دارای خصوصیات رهبری باشد و بتواند فرد بعد از خود را آموزش دهد، در روی زمین وجود نداشت، و مصلحت خداوند بر این تعلق گرفت که با ایجاد این رهبر حجت را بر انسانها تمام کند (برطبق قانون معجزاتی که قبلاً بحث کرده ایم)؛ در این صورت از راه معجزه وحی، شخصی را به پیامبری بر می گزیند. بنابر این آموزگار و مرتبی پیامبران که آنها را شایسته مقام رهبری جهانی بنماید، فقط خداوند است که در این صورت پیامبر را به وجود آورده و برنامه و قانون

اساسی را به او می‌دهد. و به هر اندازه که به او ایمان بیاورند و از او پیروی کنند، خداوند شایستگی رهبری بر آنها را به او می‌دهد. اگر دعوتش جهانی بود شایستگی رهبری جهانی، و اگر قومی و قبیله‌ای بود، در سطح قوم و قبیله‌اش می‌تواند رهبری داشته باشد. چنانکه پیامبر اسلام -صلی الله علیه و آله- این چنین بود. دلیل این مطلب را قبلاً آورده‌ایم.

اما اگر این رهبر در روی زمین وجود داشت و دعوت الهی نیازمند رهبری دیگر بود، دیگر در این صورت نیازی به آوردن معجزه و وحی در تربیت این شخص جدید نیست. زیرا همین رهبر موجود به تعلیم و تربیت رهبر بعد از خود می‌پردازد. و بعد از آنکه آن فرد جدید که قابلیت ذاتی برای فراگیری دستورات الهی و قواعد رهبری را داشت، از سوی خداوند اختیار و انتخاب شد، به آموزش و تربیت او مشغول می‌شود.

ممکن است این مطلب به ذهن خطور کند که: چه نیازی به این آموزش وجود دارد، در حالیکه می‌بینیم بسیاری از رهبران بزرگ دنیا، همچون ناپلئون زمام رهبری ملت خود را در دست گرفته‌اند، بدون اینکه قبلاً آموزشی در این باره دیده باشند؟

پاسخ این سؤال آن است که آموزش و فراگیری رسوم رهبری به یکی از سه نحوه ممکن است تحقق یابد:

اول: از فرهنگ عمومی موجود در اندیشه‌های انسانها در یک رشته یا چندین رشته استفاده کند. آموزش در این سطح درباره تمام رهبران صادق است؛ چه رهبران بشری و چه پیشوایان الهی. و بلکه ممکن است بگوئیم که رهبری اصلاً متوقف بر این آموزش نیست. بطوری که بر فرض فردی از این قواعد و فنون آگاهی نداشته باشد، باز هم ممکن است در کار رهبری خود موفق باشد. چنانکه در رهبریهای قدیم در تاریخ نمونه‌هایی از اینها اتفاق افتاده و رخ داده است. آری اگر رهبر از این آگاهی برخوردار باشد و فنون رهبری دیگران را دانسته باشد، بدون تردید برتر و منمتر خواهد بود.

دوم: از رهبری نظامی و ایجاد حرکت در گروههای نظامی و واحدهای

ارتشی آگاه باشد. این آگاهی گرچه برای رهبر ضروری و لازم است، ولی نمی‌شود که قواعد عمومی نظامی را کسی بدون آموزش بداند. بلکه حتماً می‌بایست فراگیرد، که اگر نداند رهبریش به شکست خواهد انجامید و چنان نیست که کسی بدون آموختن بتواند این کار را انجام دهد؛ چنانکه این سؤال کننده چنین پنداشته بود. اما تطبیق و پیاده کردن آن قواعد در جنگها وابستگی به زیرکی و هوشیاری آن رهبر دارد و به آموختن و فراگرفتن وابسته نیست.

سوم: آگاهی از عقیده و ایدئولوژی عمومی که می‌خواهد آن را به ثمر برساند و پیاده کند و این مهمترین پایه و اساس است که به رهبری جهت می‌بخشد و به پیکارها و مبارزه‌ها معنی می‌دهد. و در این محک رهبری الهی از غیر الهی جدا می‌گردد و مشخص می‌شود؛ زیرا رهبران معمولی مردم، ایدئولوژی عمومی را از برخورد های با مردم و مصالح شخصی و یا خواسته‌های مردمی، خواه اینکه جامعه منحرف و یا کافر باشد، به دست می‌آورند. در این صورت همان اندیشه غلبه و سلطه و یا ملی‌گرایی و دیگر انگیزه‌ها، برای سرپوش گذاشتن روی این نیاز کافی است و دیگر نیازی به آموزش ندارد.

اما رهبری استوار بر پایه‌ی تعالیم الهی، از دیدگاههای گوناگون باید مورد توجه باشد؛ که هر یک اولاً، به آموختن، و ثانیاً، به تمرین و آزمایش، و ثالثاً، به عمق یافتن و رشد و تکامل نیازمند می‌باشد:

دیدگاه اول: فراگیری و همگانی بودن هدفی که به خاطر آن، بشریت ایجاد شده و هدایت آنان در نظر گرفته شده است، و به خاطر آن پیامبران برگزیده شده و جهاد واجب گشته است و دولت اسلامی تشکیل می‌یابد.

دیدگاه دوم: فراگیری و همگانی بودن قوانین الهی که می‌بایست در جامعه بشری، چه در سطح دولت داشتن و یا پیش از تشکیل دولت پیاده شود.

دیدگاه سوم: راههای ارتباط با مردم و پی‌گیری در هدایت و راهنمایی آنان و امر به معروف و نهی از منکر نمودن به آنان و قواعد عمومی که با اینها وابسته و در ارتباط می‌باشد.

دیدگاه چهارم: بیگانگی همه جانبه از غیر خدا و کنار گذاشتن انانیت و خودخواهیها به طوری که در هر آنی امکان داشته باشد که یک فرد خود را در راه

هدفش قربانی کند.

و دیگر دیدگاه‌هایی که می‌توان به آسانی به اختصار از آنها اسم برد، لکن پیاده کردن و عمق بخشیدن به آنها کاری است بس دشوار، به اضافه دو زمینه اول و دوم که شامل هر رهبری می‌شود و لذا رهبری الهی نیازمند به آموزش است.

این بود نتیجه‌ای که از برنامه‌ریزی الهی در ایجاد دو عامل در شخص رهبر؛ - قابلیت ذاتی و شایستگی تربیتی - به دست آمد. علاوه بر آن، چندین نتیجه مهم دیگر می‌توان بدست آورد، به شرح ذیل:

نتیجه اول: بعد از آنکه فهمیدیم که مهم‌ترین عامل در تربیت رهبران الهی عبارت است از تربیت شدن رهبر، مستقیماً بوسیله خداوند؛ و یا با وساطت واسطه الهی؛ در این صورت وجود شخصی که بتواند رهبری جهان را بدون این گونه تربیت الهی و به صورت معمولی در دست گیرد، محال و ممتنع است. و تاکنون در هیچ برهه‌ای از تاریخ اتفاق نیفتاده است. زیرا رهبری جهانی جز از راه آموزش خدائی امکان ندارد. همان تعلیماتی که با اساس تفکر مادی منافات دارد، و هیچیک از رهبران دنیائی و یا مادی، چنین دانشی را ندارند؛ گرچه توانسته باشند دولتهای بزرگی را رهبری کنند و سرپرستی نمایند.

نتیجه دوم: اگر این مطلب را پذیرفتیم که تنها عامل برای وجود رهبر همان تعلیم و تربیت الهی است، می‌توانیم هرگونه زمامداری و خلافتی را که پیش از ظهور حضرت مهدی - علیه السلام - از راه شمشیر و زور به دست آید، در تمام دوران خلافت اسلامی باطل بدانیم و محکوم کنیم. همچون خلافت عباسی و عثمانی و تمام حکومت‌هایی که همچون آنها پدید آمده و به یقین می‌دانیم که این عامل خدائی به همراه آنها نبوده است.

نتیجه سوم: همین مطلب را درباره آن مهدی که بخواهد در آخر الزمان متولد شود، نیز خواهیم گفت. زیرا بعد از آنکه به طور مسلم می‌دانیم که وحی الهی قطع شده، در صورتی که این شخص از تربیت پیوسته و متصل خداوند به دور مانده است، و پیش از او امام و رهبری نیست که تربیت او را به عهده گیرد، چگونه می‌تواند از تربیت الهی برخوردار شود و شایستگی رهبری جهانی در او

بوجود آید!؟

اگر کسی بگوید: آن آزمایش همگانی که در دوران غیبت کبری در جامعه اسلامی حاکم است، چنین شخصی را تربیت می‌کند و شایستگی لازم را در او بوجود می‌آورد.

در پاسخ می‌گوئیم: نه! هرگز چنین شایستگی بوجود نخواهد آمد. زیرا آخرین چیزی که از تمحیص و آزمایش بدست می‌آید، وجود یک عده افراد با اخلاص و درجه عالی است، بطوریکه بتوانند در رهبری جهانی سهمی داشته باشند و شرکت جویند، در صورتی که زیر نظر آن رهبر بزرگ باشند. لکن تمحیص و آزمایش چندین ساله نمی‌تواند شخصیتی واجد شرایط رهبری بسازد. اگر کسی بگوید: ممکن است فرض کنیم که نتیجه تمحیص و آزمایش نسبت به یک شخص بیشتر باشد، تا حدی که قابلیت رهبری را در او بوجود آورد و از او رهبری جهانی بسازد.

در پاسخ می‌گوئیم: اصولاً تمحیص، توان سازندگی چنین شخصی را ندارد. زیرا آزمایش چیزی است و رهبری چیزی دیگر. اگر آن آموزشهایی که حضرت بقیة الله بعد از ظهورش به این افراد آزمایش شده می‌دهد، وجود نداشته باشد؛ آنها هم نمی‌توانند سهمی در اداره و رهبری جهان داشته باشند. زیرا تمحیص و آزمایشات الهی، نیروی ایمان و اراده افراد را تقویت می‌کند. و تنها ایمان کامل و اراده محکم برای اداره و رهبری کافی نیست. گرچه چنین افرادی برای شرکت در جبهه‌های جنگ و دفاع از عقیده و دین به درد می‌خورند، و در جنگ جهانی حضرت هم آن افراد با اخلاص نقشی بیشتر از شرکت در جبهه‌های جنگ ندارند. و ما اگرچه منکر آثار برجسته تمحیص در رشد اخلاقی و دینی افراد نیستیم و این مطلب را قبول داریم که حتی می‌تواند افراد را در مقابل امواج خروشان انحرافات نگهداری کند، لکن در عین حال نمی‌تواند عاملی اساسی برای رهبری جهانی باشد. بنابر این تمحیص عامل پیدایش شخص مهدی نمی‌باشد و هر شخصی که با فاصله زمانی دورتر از زمان ائمه بوجود آید، به خاطر آن که از تربیت الهی به دور مانده است، نخواهد توانست وظیفه مهم مهدویت را

انجام دهد.

اگر کسی بگوید: مهدی از طریق الهام با خداوند متصل است و با آن وسیله مورد تربیت خداوند قرار می‌گیرد؛ چنانکه محیی‌الدین ابن عربی در کتاب فتوحات مکیه^(۹) و عده‌ای دیگر از عرفا گفته‌اند؛ و بنابر این می‌توانیم الهام خداوندی را عامل سازندگی و تربیت شخص مهدی بگیریم و دیگر نیازی به آموزش و فراگیری از وسائط الهیه نیست.

می‌گوئیم: این مطلب نسبت به دوران زمامداری و برعهده گرفتن رهبری جهانی درست است، لکن سخن در این است که پیش از رسیدن به مقام رهبری به او الهام شود و این الهام بتواند او را شایسته رهبری نماید. و این عربی در این باره و در دوره پیش از به عهده‌گیری رهبری صحبت نکرده است، و همچنین تمام کسانی که بدون آشنائی با منطق شیعه امامیه خواسته‌اند درباره مهدی صحبت کنند.

بنابر این اعتقاد به وجود و ولادت حضرت مهدی در آخر الزمان، سخنی ناروا است، و پیدایش رهبری جهانی در آن زمان ممکن نخواهد بود. زیرا هر کس که در دوره بعد از زمان تشریح بوجود آید، از آن جهت که از زمان وحی به دور مانده و حتی با واسطه هم نتوانسته مورد تربیت خداوند قرار گیرد، شایسته رهبری جهانی نخواهد بود. و هیچکس از این قاعده مستثنی نیست. و بدین ترتیب اعتقاد به تولد رهبر جهانی در آخر الزمان لازمه‌اش بهم خوردن اصل برنامه‌ریزی الهی خواهد شد و روز موعود فرا نخواهد رسید.

لذا باید بر اساس برنامه‌ریزی الهی به غیبت امام غائب معتقد بود و ایمان داشت و برای خود غیبت سهمی فراوان در آن برنامه‌ریزی قائل بود. زیرا تنها روش و راهی که می‌توان حضرت را با تربیت الهی و آموزشهای خداوندی مرتبط دانست، همان است که: حضرت مهدی را پسر حضرت عسکری - علیهما السلام - بدانیم، تا بتواند حقایق وحی الهی را از طریق آن حضرت

از پدران بزرگوارش و از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - دریافت نماید. اگر این مطلب تمام و درست باشد (چنانکه حق و صحیح همین است) مسلم می‌گردد که ایشان در زمان پدرش متولد شده و تا کنون زنده است و با عنایت خداوندی محفوظ مانده است، تا اینکه در روز موعود زمام امر جهان را بدست گیرد. بنابر این غیبت کبری یکی از عوامل ضروری و اسباب حتمی پیروزی و موفقیت دعوت الهی در آن روز خواهد بود.

آری؛ می‌توان بدون غیبت نیز به صورتهای گوناگون دیگری، راه ارتباط آن حضرت را با وحی فرض کنیم؛ مثل اینکه بگوئیم، به صورت وراثت، یکی بعد از دیگری این شایستگی از پدران به فرزندان در طول دوران پیش از روز موعود، تا هنگام تکمیل شرایط لازمه به ارث رسیده باشد، تا به آن شخص رهبر در آن زمان برسد. و یا اینکه فرض کنیم که تولد آن حضرت به صورت معجزه پس از وفات پدرش مدتها طول کشیده است و معجزه آسا از آن حضرت تعلیم یافته است و یا فرضیات دیگر. لکن هیچیک از این فرضیه‌ها قائلی ندارد و هیچ مسلمانی چنین احتمالی را نداده و چنین سخنی را نگفته است. لذا با ضرورت دین و اجماع مسلمین این سخن بی اعتبار است. پس تنها می‌ماند اعتقاد به غیبت آن حضرت، از زمان زندگی پدرش در طول دوران پیش از ظهور تا هنگام ظهور.

نتیجه چهارم: بعد از آنکه عامل سازندگی و ایجاد مهدی و مقام مهدویت را شناختیم، می‌توانیم بر روی تمام مدعیان مهدویت که در گذشته تاریخ ادعا کرده‌اند و یا در آینده بیایند، خط بطلان بکشیم. زیرا شخصی که دارای این ویژگی نباشد، نخواهد توانست که رهبری جهان را به دست گیرد و عهده‌دار این مسؤولیت سنگین باشد. لذا هیچیک از مدعیان مهدویت را ندیده‌ایم که توانسته باشند بر تمامی پهنه گیتی چیره شوند و تمام جهان را اداره کنند. علاوه بر آنکه این مدعیان غافل از آن بوده‌اند که به اندازه کافی اشخاص با اخلاص و آزمایش شده وجود ندارند. و این خود بهترین دلیل و برهان بر ابطال ادعای مهدویت است و از دلیلی که قبلاً در کتاب تاریخ غیبت صغری ص ۳۵۵ بر بطلان ادعای مهدویت

آوردیم، مقدم است. زیرا از عدم موفقیت برنامه مدعی مهدویت، پی می‌بریم به بطلان ادعای او. و می‌فهمیم که این شخص آن مهدی منتظر و آن قائم حقیقی اسلام نیست. زیرا مهدی در نظر ما جز همان پیشوای جهانی که برنامه عدالت راستین و فراگیر جهانی را پیاده می‌کند شخص دیگری نیست.

زمینه دوم:

رشد و حرکت تکاملی شایستگی رهبر از مرحله کامل بودن به مرتبه کامل شدن، از نظر برنامه‌ای که طرح کرده و دلیل آن را می‌آوریم. در این باره از سه جهت بحث می‌کنیم:

جهت اول:

تعریف و تبیین برنامه مورد نظر، و مفهومی که مقصود ما است، و معنای تکامل را نسبت به آن شخصیت بزرگواری که شایستگی رهبری جهان را دارا است توضیح داده و عوامل آن را بررسی می‌کنیم.

درجاتی که عقل می‌تواند برای تکامل تصور کند، بی‌نهایت است. هرگاه فردی به یکی از درجات کمال رسیده، مستحق رسیدن به درجه بعدی نیز هست. درجات ایمان از اولین مرحله کمال شروع شده و به وجود بینهایت، که جامع تمام صفات کمالیه است که خداوند باشد، منتهی می‌شود. و هیچگاه ممکن نیست که انسان به درجه کمال بینهایت برسد بلکه همیشه از درجه کامل به مقام کاملتر و از آن مقام به مقام برتری رسیده و به هر درجه برسد، باز هم محدود است و به بینهایت نخواهد رسید (چنانکه در فلسفه الهی این مطلب ثابت شده است).

مؤمنان که درجات ایمان را از اندک شروع کرده رو به فزونی رفته‌اند، بر همین اساس بوده و لذا است که می‌توانیم بگوئیم، بالاتر از مقام عصمت نیز مقامی هست. و معصوم با اینکه بهترین انسانها است باز قابل تربیت و ارتقاء به درجات بالاتر می‌باشد. زیرا هر چند پائین‌ترین درجه او بالاترین درجه تکامل نسبت به بقیه افراد به حساب می‌آید، در عین حال برای او امکان بالا رفتن به درجات بالاتر هست، و هیچگاه عالیترین درجه، آخرین درجه نخواهد بود.

وقتی امکان این تکامل ثابت شد، ضرورت و حتمیت آن نیز اثبات

می‌گردد، زیرا قبلاً گفتیم که هر گاه فردی به یک درجه از کمال رسید، شایسته و مستحق رسیدن به مقام بالاتر می‌شود. و در این قاعده فرقی بین معصوم و غیر معصوم نیست (بر طبق دلیلی که در فلسفه الهی اثبات کننده این مطلب است). رهبر جهانی که در آغاز در سطح اولیه از شایستگی و قابلیت است، و فردی همچون حضرت بقیة اللہ - علیه السلام - می‌باشد، می‌تواند از طریق عوامل ویژه‌ای خود را کاملتر گرداند. و می‌توانیم آن عوامل را به سه چیز ارجاع دهیم:

عامل اول: الهام برای مقام رهبری جهانی که نخستین مرحله کمال را پیموده است. الهام شدن از سوی خداوند به او ثابت و مسلم است. و می‌توانیم با چندین دلیل آن را ثابت کنیم که در اینجا به ذکر دو دلیل اکتفا می‌کنیم:

دلیل اول: مطلبی است که در اخبار و احادیث آمده است که هر گاه امام بخواهد چیزی را بداند، خداوند به او می‌فهماند. مرحوم کلینی باب ویژه‌ای را اختصاص به نقل این روایات داده و آنها را نقل کرده است. امام که با تعبیر جدید ما همان رهبر جهانی است، هر گاه با مشکلی برخورد کند که نتواند آن را حل نماید و پاسخ آن را نداشته باشد، خداوند به ذهن او الهام کرده و جواب درست را به او می‌فهماند.

دلیل دوم: از آنجا که رهبری جهانی دارای مشکلات و دشواریهایی است؛ تا الهام از سوی خداوند نباشد، امکان انجام آن برای هیچکسی نیست. زیرا باید از راه الهام بسیاری از رویدادها را با خبر شود و دستورات لازم را از خداوند بگیرد. وقتی انجام آن وظیفه مبتنی بر الهام شد، بر خداوند لازم است که این معجزه را پدید آورد (بر طبق قانون معجزات) تا نیازهای دولت و حکومت اسلامی که هدف اساسی از آفرینش انسان بود، بر آورده شود. (در تاریخ مابعد الظهور در این باره مفصلاً بحث خواهیم کرد.)

عامل دوم: دشواریها و آزمایشاتی که شخص رهبر گرفتار آنها خواهد بود. درگیر شدن با مشکلات، خود عاملی مهم برای ارتقاء درجات کمال خواهد بود. به همان تفسیر و توضیحی که برای تکامل حاصل شده از تمحیص گفتیم. البته با در نظر گرفتن تفاوتی که در درجات اشخاص وجود دارد. زیرا

تفاوتی که بین کمالات حضرت با کمالات بقیه مردم هست، قابل سنجش نیست. زیرا اصولاً کمالات پیشین امام با افراد معمولی و عادی فرق دارد. این تکامل را نمی‌توانیم به نام تکامل تمحیص بنامیم؛ با اینکه از همان قاعده و قانون پیروی می‌کند و دارای همان بار و همان نتیجه است. زیرا معنای اولیة تمحیص، گزینش خوب از بد (و ناسره از سره) است. و معنایی که ما برای آن اصطلاح کردیم، عبارت بود از عاملی که فرد را از قصور و کمبود، به کمال و برتری می‌رساند. و هیچیک از این دو معنی درباره امام و رهبر جهانی، مناسب نیست و مصداق ندارد. زیرا آن حضرت در اولین درجه مقام رهبری، در عالیترین درجه کمالات بودند. بطوری که با هیچیک از افراد بشر قابل مقایسه و سنجش نبودند.

عامل سوم: تلاشها و کوششها و فداکاریهایی که شخص رهبر در راه انجام وظیفه رهبریش انجام می‌دهد که با انجام آنها بر درجات کمال خود می‌افزاید و به شخصیت و ارزندگی خود فزونی می‌بخشد.

از نمونه‌های تاریخی می‌توان پذیرش حضرت ابراهیم خلیل، دستور کشتن فرزندش را، که با شرح صدر کامل و رضایت خاطر پذیرفت؛ مثال زد. و همچنین قیام حضرت امام حسین و دست زدن به آن نهضت خونین را نمونه آورد. ولذا است که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - به آن حضرت فرمود که برای تو مقامهایی در نظر گفته شده است که جز با شهادت به آن مقامات نخواهی رسید. و این همان معنایی را دربر دارد که ما برای تمحیص اختیاری و نسبت به افراد معمولی آزمایش شده گفتیم. البته با اختلاف در مرتبه که به زحمت می‌توانیم نام تمحیص را روی آن بگذاریم. بلکه عبارت است از تکامل اختیاری از درجات بالاتر.

شخص رهبر هر چه از طریق این عوامل سه گانه بر تکامل خود بیفزاید، و یا از هر راه دیگر کمالات خود را فزونی بخشد، بر خوبی و کمال رهبری خود می‌افزاید، و پیاده کردن نقشه عدالت جهانی برای او آسانتر می‌گردد، و می‌تواند با شایستگیهای برین و اندیشه ژرف الهام یافته‌اش، دشواریهای جهانی را در سر

راه دعوت خود بر طرف کرده و همه ناهمواریها را هموار و نرم کند. اگر گفته شود: این مقدار قابلیت و شایستگی را، رهبر در نخستین مرحله رهبری دارا است، چه نیازی دارد که بر آن بیفزاید و به درجه کاملتر برسد؟ گوئیم: شکی نیست که شایستگی رهبری جهانی در همان مرحله اول وجود دارد. لکن این شایستگی قابل کم و زیاد شدن است و بدیهی است که هر چه ریشه نیکوتر باشد، میوه اش نیکوتر و زیباتر خواهد بود، و پی آمدها با عمیقتر شدن ریشه ها عمیقتر و ژرفتر می گردد. این رهبر نیز از این قاعده مستثنی نیست که اگر بعد از مقام عصمت به مقام بالاتری دست پیدا کند، کارها و برنامه هایش با موفقیت و سهولت بیشتری انجام می شود و نتایج بیشتری خواهد گرفت. (در جهت سوم همین مبحث تفصیل و شرح بیشتری در این باره خواهیم داد.)

جهت دوم:

کیفیت به دست آوردن این نظریه از روی ادله اسلامی: «قرآن مجید و سنت شریف».

محکمترین این ادله، روایت صریحی است که مرحوم کلینی در کتاب کافی، با سندی صحیح از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - روایت کرده است که حضرت فرمود: اگر ما فزونی نیابیم کاسته می شویم و پایان خواهیم پذیرفت. (۱۰)

روایات دیگر نیز به همین مضمون از حضرت صادق و حضرت هادی - علیهما السلام - با دو سند دیگر نقل شده است.

در روایت دیگری از حضرت باقر - علیه السلام - نقل کرده است که حضرت همین جمله فوق را فرمودند و بعد راوی سؤال می کند: آیا شما بر خود چیزی می افزائید که رسول خدا آن را نمی دانست؟

حضرت فرمود: آگاه باش که هر گاه چیزی بخواهد بر ما افزوده شود، اول بر رسول خدا عرضه می گردد و سپس بر ائمه - علیهم السلام - و آنگاه به

ما می‌رسد. (۱۱)

کلینی در کتاب کافی بایی را به همین مضمون اختصاص داده است که ائمه -علیهم السلام- در هر شب جمعه بر مقامشان افزوده می‌شود، و سه حدیث در این باب آورده است که بر این مطلب دلالت می‌کند، و در آنها به این نکته تصریح شده است که ائمه از طریق الهام به علوم و معلومات تازه‌ای می‌رسند، و همین الهام اولین عاملی بود که برای تکامل ذکر کردیم، که از آن به این جمله تعبیر شده است که: اگر نباشد آن، ما تمام می‌شویم و پایان می‌پذیریم. و یا اینکه فرمودند: اگر آن نباشد، آنچه که نزد من است پایان می‌پذیرد.

برای بهتر فهمیدن این پایان پذیرفتن که در این روایات بود دو نظریه وجود دارد:

نظریه اول: این پایان پذیری و تمام شدن از کارهای بزرگ و فداکاریهای دشواری پدید می‌آید که امام -علیه السلام- بر طبق مسؤولیت خود آنها را انجام می‌دهد، زیرا اگر توفیق الهی همراهی نکند انجام این کارهای بزرگ توان انسان را روبه فرسایش برده و از بین می‌برد.

نظریه دوم: نفاد و از بین رفتن نیروهای موجود امام -علیه السلام- به خاطر مواجه شدن نیروهای اولیة ایشان است با مشکلات و دشواریهایی که بیش از حدتوان و طاقت است، و در برخورد با آنها به تحلیل می‌روند، و اگر دریافت الهام از خداوند نباشد و بر امکانات و نیروهای حضرتش افزوده نگردد قابلیت رهبری از ایشان گرفته می‌شود و شایستگی خود را از دست می‌دهند.

البته می‌توانیم هر دو نظریه را به یک مسأله برگردانیم و تفسیری واحد برایش بیاوریم و جزئیاتش را کنار بگذاریم. بهر حال این اخبار و روایات گویای آنند که بر مراتب کمالات امام افزوده شده و دائماً نیروهای ایشان روبه کمال رفته و از مرتبه عصمت هم بالاتر می‌روند؛ زیرا این مسأله واضح و روشن است که مراتب پیش از درجه عصمت، عصمت را پدید آورده و حضرت را شایسته مقام

امامت کرده‌اند خواه ناخواه می‌بایست درجاتی از عصمت بالاتر نیز تصور شود، که امام - علیه السلام - با استکمال خود به آن درجات برسند؛ زیرا شیعه امامیه از امامت برداشتی جز این مطلب را ندارد. این اخبار هم گویای همین مطلب می‌باشند.

این مطلب را می‌توانیم از چندین آیه قرآن نیز استفاده کنیم:
 از آن جمله است فرمایش خداوند به حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - : «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»^(۱۲) که این دستور در آنچه مورد بحث ما است صراحت دارد، زیرا با اینکه حضرت رسول بهترین انسانها و داناترین آنان است، در عین حال می‌شود که بر علم و دانشش افزوده گردد (ولذا خداوند به او دستور می‌دهد که درخواست فزونی علم از پروردگار بکن).
 و نیز این آیه شریفه که می‌گوید:

«و آن هنگام که ابراهیم گفت: پروردگارا به من نشان بده چگونه مرده‌ها را زنده می‌گردانی، خداوند فرمود: آیا ایمان نیاورده‌ای؟ گفت: آری و لکن برای اینکه قلبم مطمئن گردد. گفت: پس چهار پرنده را بگیر و گوشت آنها را نزد خود بهم بیامیز آنگاه بر روی هر کوهی پاره‌ای از آنها را بگذار آنگاه با شتاب به سوی تو خواهند آمد. و بدان که خداوند با عزت و با حکمت است.»^(۱۳)

ابراهیم - علیه السلام - بعد از انجام این کار به اطمینان و یقین بیشتری رسید و مراتب کمالاتش بیشتر شد، زیرا جز حصول اطمینان هدفی نداشت و بعد از انجام آن کار بر اطمینانش افزوده گشت.

آیه دیگر درباره حضرت یونس است که خداوند می‌فرماید:

«و همانا یونس از مرسلین است آن هنگام که به سوی کشتی پرجمعیتی گریخت، قرعه به نام او اصابت کرد و از غرق شدگان گشت ماهی او را بلعید و او سرزنش کننده خود بود. پس اگر نبود که او از تسبیح کنندگان و ثناگویان بود در شکم آن ماهی تا روزی که مردم برانگیخته

(۱۲) طه / ۱۱۵.

(۱۳) بقره / ۲۶۰.

می شوند می ماند. « (۱۴)

حال می بینیم تسبیح و ذکر ثنای خداوند از حضرت یونس در شکم ماهی، کمالی را در او پدید آورد که نجات و رهائی او را باعث شد؛ در صورتی که قبلاً مقدر شده بود که تا روز قیامت در آن زندان باقی بماند و اگر گریه و زاری در پیشگاه خدا نکرده بود و تسبیح نگفته بود و مقرب پیشگاه خدا نشده بود، آن مقدر عملی می شد.

آیه دیگر: فرمایش خداوند درباره حضرت نوح:

«و نوح پروردگارش را صدا زده و گفت: پروردگارا همانا پسر من از خاندان من است و وعده تو حق است و تو استوارترین حکم کننده گانی. خداوند فرمود: ای نوح او از خاندان تو نیست او کاری ناشایسته است. از آنچه که به آن آگاهی نداری از من می پرس، من به تو پند می دهم که از نادانان نباشی. گفت: پروردگارا به تو پناه می برم از اینکه چیزی را که نمی دانم و دانشی برایم نیست از تو بخواهم. و اگر مرا نیا مرزی و رحمت نکنی از زیانکاران خواهم بود. « (۱۵)

شکی نیست که نوح بعد از آنکه خداوند موعظه و پندش داد، بر کمالاتش افزود و از حالت پیشین کاملتر گشت، و با این کمال و درجه جدیدی که بر او افزوده گشت، راه تلاش و فعالیت خود را در راه دعوت الهی ادامه داده و دیگر نیازی به فرزندش نداشت، زیرا فرزندش فردی ناشایست و کاری ناپسند شده و در برنامه ریزی کلی الهی عضوی فاسد و تباه گشته بود. و لذا دیدیم که حضرت نوح از این پرسش و درخواست خود که از روی نا آگاهی بوده است به خدا پناه می برد و طلب عفو و بخشش می کند.

آیه دیگر درباره حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - است که خداوند

می فرماید:

«گرچه نزدیک بود که تو را از برخی از آنچه که به تو وحی کرده بودیم باز دارند، تا بر ما افترا ببندی و سخنی دیگر را به ما نسبت دهی و در این هنگام تو را دوست خود بگیرند. و اگر نبود که ما تو را پابرجا و استوار

(۱۴) صافات / ۱۳۹ - ۱۴۴.

(۱۵) هود / ۴۷.

ساخته بودیم چه بسا نزدیک بود که اندکی به آنها اعتماد کرده و بر آنان تکیه کنی. (۱۶)

این آیه گرچه دلالت بر آن دارد که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - هیچگاه به کفار رکون و اعتماد نکرده، زیرا در متن آیه کلمه "ترکن" در جواب کلمه "لولا" آمده است (که این کلمه در ترکیبات جملات عربی دلالت بر امتناع دارد و از کلمات شرطیه‌ای است که برای عدم وقوع می‌آید) ولی در عین حال گویای آن است که این عدم رکون از تثبیت و پای برجا کردن خداوند ناشی می‌شود؛ همان تثبیتی که بر کمالات پیامبر می‌افزاید و به درجاتی بالاتر او را می‌برد، و اگر این تثبیت نبود، کمالات قبل از آن مانع از رکون و اعتماد به کفار نمی‌شد. و مصلحت خداوندی چنین اقتضا کرده است که این تثبیت را درباره رسول اعظمش انجام داده و او را مورد این لطف قرار دهد.

آیات و موارد دیگری نیز در قرآن کریم در این موضوع وارد شده است. با این توجیه می‌توانیم درباره عصمت پیامبران و نقاط ضعف و گناهایی که به آنها نسبت داده می‌شود و مورد استناد اشخاص منحرف قرار گرفته بررسی پردازیم، که گناه از ساحت مقدس آنان به دور است بلد مربوط به بالا رفتن از یک درجه به درجه بالاتر بعد از عصمت است همان درجه قبلی شایستگی رهبری بزرگ الهی را داشته‌اند. (بست و بررسی بیشتر درباره کمال و تکامل انبیا جای وسیع و گسترده‌ای در عقاید اسلامی دارد که می‌بایست در همان مباحث مورد بررسی قرار گیرد.)

بهر حال وجود تکامل نسبت به تمام کسانی که رهبری الهی به صورتهای مختلف نبوت و رسالت و امامت به آنان واگذار شده، از مسلمیات کتاب و سنت است و می‌توان با آنها اثباتش نمود.

جهت سوم:

بعد از آنکه قاعده فوق با ادله روشن ثابت شد، حال این قاعده را بر

وجود مقدس حضرت بقیة الله تطبیق کرده، دخالت غیبت را در برنامه ریزی الهی معلوم می کنیم و می بینیم که رسیدن به مرحله کمال لازم در روز موعود، بدون غیبت امکان نداشته است. خلاصه آنچه از گذشته به دست آمد این است که حضرت بقیة الله در دوران غیبت بعد از مرحله مقام عصمت رو به کمال می روند و از چندین وسیله استفاده کرده و مراتب کاملتری را می پیمایند:

سبب اول: الهام، به همان معنی که به صحت آن قائل شدیم، و اخبار وجود آن را اثبات می کرد که اگر قبول کردیم پدران آن حضرت در طول مدت کوتاه عمر شریف خود در هر شب جمعه کاملتر می شدند، می بایست بپذیریم که آن حضرت در این مدت طولانی عمر خود که از صدها سال گذشته - و چه کسی می داند، شاید به هزاران سال نیز برسد - درجاتی بس والا را پیموده و به نتایجی بیش از آنچه که دیگر ائمه - علیهم السلام - دست یافته اند برسد.

اگر گفته شود: لازمه این سخن آن است که مقام حضرت بقیة الله از مقام پدران بالاتر باشد و این برخلاف روایاتی است که می گوید ائمه همگی از نور واحدند و در فضیلت با یکدیگر مساوی می باشند، و فقط حضرت امیرالمؤمنین افضل از همه ائمه می باشد زیرا وصی بلا فصل رسول خدا - صلی الله علیه و آله - است. گوئیم: ممکن است از دو طریق این سؤال را جواب گفت:

جواب اول: چه اشکالی دارد، که معتقد باشیم که حضرت بقیة الله از پدران افضل است؛ از آن جهت که برنامه ریزی الهی رهبری روز موعود را به او سپرده نه به دیگر امامان، و بر این مطلب روایات نیز دلالت می کند، و شاید واضحترین عبارات همان روایتی است که قبلاً از کتاب غیبت نعمانی از حضرت صادق نقل کردیم از حضرت سؤال می شود: آیا قائم متولد شده است؟ حضرت می فرماید: نه و اگر من او را درک کنم تمام عمرم را خدمتگزار او خواهم بود. (۱۷) در حدیث دیگر ریان بن صلت به حضرت رضا می گوید: آیا تو صاحب الامری؟ حضرت پاسخ می دهد: من صاحب الامر هستم لکن من آن کسی نیستم

که زمین را از عدل به همان گونه که از جور پر شده است پر می کند. چگونه من آن کس باشم با اینکه می بینی ضعف بدنم را! ولکن قائم آن کسی است که هر گاه بیرون آید در سن پیر مردان و منظره و قیافه جوانان است. (۱۸)

و اما احادیثی که دلالت بر یکسان بودن ائمه می کند، ممکن است مقصود تساوی در مقام امامت و یا در قابلیت و شایستگی رهبری جهانی با صرف نظر از مقامات بعد از مقام عصمت باشد که می توان حضرت مهدی - علیه السلام - را با در نظر گرفتن این ادله از آنها استثنا کرد.

جواب دوم: از آنچه که گفتیم برتری و افضلیت حضرت بقیة الله نسبت به سایر امامان ثابت نمی شود، به خلاف آنچه که این سؤال کننده پنداشته و یا آنچه که در پاسخ اول گفتیم. زیرا این روایات دلالت می کند بر آنکه هر کمالی را که امام بعدی به دست می آورد خداوند آن را به امامان پیشین و رسول خدا نیز داده است، و قبلاً این فرمایش را از امام باقر - علیه السلام - شنیدیم که فرمود: آگاه باش که وقتی اینچنین می شود، بر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - عرضه می شود و سپس بر ائمه، و بعد از آنها به ما می رسد. (۱۹)

در روایت دیگری کلینی در کافی نقل می کند از حضرت صادق که فرمود: چیزی نیست که از سوی خداوند متعال صادر شود، مگر اینکه در ابتدا به رسول خدا - صلوات الله علیه و آله - می رسد و سپس به امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - و سپس به یکایک ائمه؛ تا اینکه آخرین نفر ما اعلم از اولین نفر ما نباشد. (۲۰)

سبب دوم: انحرافات و آشوبهایی که در دوران غیبت پیش می آید خود از دو جهت عاملی برای تکامل حضرت بقیة الله می باشد.

جهت اول: ظلمها و ستمهایی که بر شخص آن حضرت - علیه السلام -

(۱۸) کمال الدین / ۳۷۶.

(۱۹) کافی / ۱ / ۲۵۵.

(۲۰) کافی / ۱ / ۲۵۵.

وارد می‌شود، با در نظر گرفتن نظریهٔ دومی که در بخش اول این کتاب آوردیم که عبارت باشد از نظریهٔ خفاء عنوان که می‌گفت: حضرت در دوران غیبتش مانند بقیهٔ افراد اجتماع زندگی می‌کند، و در تحمل ستمهایی که بر دیگر افراد اجتماع وارد می‌شود نیز شریک است. و بلکه از دو نظر عوامل تکامل آن حضرت از این جهت بیش از افراد آزمایش شده است:

اول: آگاهی و اشراف و نظارت همه جانبه‌ای که حضرت بر کارها دارند و انجام عمل درست و بجا در مقابل آنها، در حینی که افراد معمولی هر چند بر کمالاتشان افزوده شود، هیچگاه به آن درجه نخواهند رسید. وقتی این مراقبت و آگاهی از ابتدای امر موجود باشد، خواه ناخواه تکامل حاصل از آن سریعتر و نتیجه‌اش عمیقتر است بطوری که قابل قیاس با دیگران نیست.

دوم: طول زمان و شکل‌های گوناگون ستمهایی که بر حضرت در طول دوران عمر وارد شده، که اگر یک فرد معمولی بتواند در ضمن چندین دههٔ اندک از عمرش آزمایش شده و غربال گردیده شود، حتماً فردی که صدها سال از عمرش را در حال تکامل گذرانیده، دارای کمالات بیشتری خواهد شد.

ممکن است چنین به ذهن بیاید که قبلاً گفتیم آزمایشات یک نسل در نسل‌های بعدی نیز اثر گذارده، و همیشه آیندگان از تجربیات گذشتگان استفاده می‌کنند، و نیازی به آن نیست که یک فرد خودش عمری طولانی داشته باشد تا واجد تمام کمالات پیشینیان باشد.

در پاسخ این مطلب می‌گوئیم که ما در کنار آن بحث این نکته را هم گفتیم که قانون پیوستگی نسلها هیچگاه مقتضی انتقال تمام تجارب گذشتگان بطور صد در صد به آیندگان نیست، گرچه سهمی بسزا و مشارکتی فعال دارد، و این با تجارب و تکاملی که یک شخص خودش در طول چندین سال کسب می‌کند قابل قیاس و سنجش نیست. به علاوه این نکته که هرگاه شخصی قدم به مرحلهٔ تمحیص می‌گذارد، ابتدا از تجارب دیگران استفاده می‌کند و بعد خود بر آن تجارب می‌افزاید، ولی کسی که کمالات را به خودی خود از گذشتگان گرفته و به حقیقت راستین زندگی رسیده، دیگر لازم نیست شخصاً آن دشواریها را تحمل کند و مدتی طولانی در تجربه بگذراند، بلکه بقیهٔ وقت خود را در بالا رفتن و

تصاعد در درجات کمال صرف می کند و بر کمالات خود می افزاید.

جهت دوم: ممکن است بصورت یک نظریه احتمالی چنین بگوئیم که: همدوره بودن حضرت بقیة الله در این طول تاریخ با نسلهای مختلف موجب می شود تا اطلاع و آگاهی بیشتری بر تطور تاریخ و پیوستگی رویدادها به یکدیگر و آنچه که در جوامع بشری تأثیر دارد پیدا کند، و بر میزان تأثیرات مثبت و منفی و نقش سازنده مردم از نزدیک آگاه می شود، و این گونه آگاهی را از راه نقل و گفته دیگران و مراجعه به تاریخ و کسانی که مدتی کوتاه را با یک حادثه گذرانیده اند نمی توان بدست آورد؛ زیرا تاریخ کوتاهتر از آن است که بتواند جزئیات گسترده رویدادها را به طور دقیق و عمیق بازگو کند، و ما نمی توانیم از لابلای آن حقیقت حوادث را بطور خالصانه و واقع بینانه بنگریم. (قبلاً این مبحث را در مقدمه تاریخ غیبت صغری با استدلال گفته ایم.)

دوران زندگی یک فرد معمولی تنگتر و ناتوانتر از آن است که بتواند فردی را بر تمام رویدادهای تاریخ بشریت آگاه کند، بلکه هر فردی به اندازه استعداد و سطح فکر و محدوده زمان و مکانی که در آنها زندگی می کند می تواند از حوادث و اتفاقات باخبر شود، و خواه ناخواه چنین شخصی با کسی که همراه تاریخ بوده و با تمام دگرگونیها و درگیریها پا به پا حرکت کرده و توانسته است که ارتباط بین انگیزهها و انگیزه های اجتماعی را بفهمد هیچگاه مقایسه نباید بشود، زیرا چنین کسی می تواند با دید و نگاهی گسترده و ژرفتر تا آینده ای بسیار دور دست را بنگرد و هر گونه جنبش و حرکتی را با میزان تأثیرات اجتماعی آن به حساب آورد و پیش بینی کند، هم بعد از ظهور شریفش و حتی در دوران غیبت؛ با توجه به آن نظریه که قبلاً درباره آن بحث کردیم که نظریه خفاء عنوان باشد و می گفت که امکان دارد حضرت بقیة الله - علیه السلام - در طول دوران غیبتش برخی از کارها را که به نفع اسلام و مصلحت مسلمین است انجام دهد.

در مقابل این نظریه دیگر جای هیچ سؤالی باقی نمی ماند مگر آن گونه روایاتی که دلالت داشت بر اینکه حضرت بقیة الله - علیه السلام - هر گاه که اراده کنند چیزی را بدانند خداوند آن چیز را به حضرت

می‌فهماند. (۲۱) که در این صورت گفته می‌شود دیگر نیازی ندارد که بگوئیم چون حضرت همراه حوادث بوده است از رویدادها آگاهی دارد، زیرا در امکان حضرت هست که از تمام قوانین تاریخ به طور تفصیل به مجرد اراده کردن آگاهی پیدا کند.

به این اشکال چندین پاسخ می‌توان داد که فقط به ذکر دو پاسخ اکتفا می‌کنیم:

اول: در اخبار وارد شده است که خداوند متعال گاهی که می‌خواهد الهام را از امام می‌گیرد و مانع از رسیدن الهام می‌شود. از جمله آن اخبار، روایتی است که کلینی در کافی از حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - نقل کرده است که حضرت فرمود: «علم برای ما پهن می‌شود و گسترش می‌یابد و ما می‌دانیم و از نزد ما جمع می‌شود پس نمی‌دانیم.» (۲۲)

با در نظر گرفتن مطلب فوق این احتمال وجود دارد که برخی از قوانین کلیتر تاریخ باشد که از الهام شدنش به امام جلوگیری به عمل آمده باشد تا از راه زندگی معمولی به دست آورد و از راه تجربه‌های حسی که با دیگر گونیه‌های تاریخ و تغییرات و تطورات و رویدادها همراه است نتیجه‌گیری کند.

و از آنجا که آگاهی حاصل از تماس مستقیم دقیقتر و نقش‌پذیرتر در روان انسانی از علم نظری و دانش مبتنی بر فکر و اندیشه است، خواه ناخواه مصلحت الهی بدان تعلق می‌گیرد و حضرت مهدی - علیه السلام - را از راه تماس مستقیم با حوادث آشنا می‌سازد و الهام را از او مانع می‌شود که نتواند از آن طریق آگاهی پیدا کند تا کمال بیشتری را پدید آورد و راه برای تحقق بخشیدن به روز موعود هموارتر گردد.

دوم: قاعده مذکور که گفته بود: «هرگاه امام اراده کند خداوند به او آگاهی می‌دهد» این مضمون در عین حال که از عمق و گستردگی بسیاری برخوردار است، در عین حال نباید در نتایجش مبالغه و پافشاری کرد زیرا نکته

(۲۱) کافی ۱/۲۵۸.

(۲۲) کافی ۱/۲۵۶.

مهمتی که در آن وجود دارد آن است که علم امام را مبتنی بر اراده و خواست او می‌کند و نتیجه‌اش آن است که هرگاه امام اراده کند که بداند می‌داند و آگاه کردن خدا هم مبتنی و وابسته به اراده امام می‌شود و اگر بتوانیم دو مطلب دیگر را به این قاعده ضمیمه کنیم بهتر به این حقیقت پی می‌بریم که مبالغه کردن در نتایج این قاعده نادرست است:

مطلب اول: علی‌رغم آن چه که در علم عقاید مستدل گشته است که بر امام محال است غفلت عارض شود، در عین حال نمی‌توانیم ملتزم این مطلب بشویم که امام در هر لحظه به تمام امور و جزئیات هستی توجه دارند؛ زیرا این از اختصاصات و ویژگیهای خداوند است، و درباره دیگران دلیلی بر اثباتش نداریم. بنابراین غفلت به این معنی برای امام هست و اشکالی در آن نیست و با وجود غفلت ممکن نیست که اراده کند و بداند زیرا اراده و دانستن متوقف است بر التفات و توجه داشتن، و بدون توجه اراده کردن معنی ندارد، و هرگاه امام اراده دانستن نکند، این قاعده پیاده نمی‌شود و آگاه ساختن خداوی را تحقق نمی‌یابد.

مطلب دوم: آنچه که بیشتر و به طور جدی می‌شود مورد ظن و گمان قرار گیرد آن است که این قاعده مربوط است به موارد جزئیته و رویدادهای روزمره نوظهور که در هر حادثه‌ای هرگاه امام راه حل مشکل را نمی‌یابند و اراده می‌کنند که بدانند خداوند آن مطلب را به امام می‌فهماند، و اما اینکه این قاعده شامل مسائل کلی و تمام حوادث جهان هستی و یا تمام تاریخ بشریت بخواهد بشود، پس خیلی بعید است که یکی از ائمه از خداوند بخواهد که به یکبار او را از تمامی حوادث جهان آگاه سازد. و آنچه که سیاق روایت به طور عموم بر آن دلالت می‌کند آن است که از شامل شدن به این حالت امتناع دارد و شامل این کلیات نمی‌شود.

با در نظر گرفتن این دو مقدمه می‌توان گفت که بطور یقین و حتم اگر حضرت بخواهد بر قوانین عمومی تاریخ آگاهی پیدا کند، می‌بایست با این تاریخ همراه باشد و با آن زندگی کند و به جزئیات آن بنگرد و تمام تفصیلات رویدادها را مورد دقت قرار دهد، ارتباط و پیوستگیهای آنان را ببیند تا با اندیشه ژرف و الهامات پیاپی که در هر رویدادی به او می‌شود، از روی قوانینی که در دست دارد

پی آمده‌های آنها را بدست آورد. (۲۳)

سبب سوم: از جمله اسباب تکامل حضرت (تکامل بعد از مقام عصمت در دوران غیبت) کارهائی است که حضرت در این دوره در راه اسلام و مسلمین انجام می‌دهد و فداکاریها و از خود گذشتگیهائی است که می‌کند. برای اطلاع بیشتر بر آن کارها می‌بایست دو مقدمه‌ای را که قبلاً درباره آنها بحث کرده‌ایم در نظر داشته باشیم:

مقدمه نخست: فعل اختیاری هر فرد به حرکت تکامل هر انسان از مرحله‌ای به مرحله‌ای دیگر شتاب می‌دهد و سرعت حرکت را زیادتر می‌گرداند. و چنانکه گذشت در تکامل پیش از عصمت آن را تمحیص اختیاری نامیدیم. پس اگر رهبری جهانی و معصوم باشد کمالاتی را که از فداکاری گسترده‌اش به دنبال مسؤولیت سنگینش بدست می‌آورد بزرگ و عظیم خواهد بود.

مقدمه دوم: همان‌گونه که در نظریه خفاء عنوان گفتیم حضرت بقیة الله در دوران غیبت در زمینه مصالح اسلام و مسلمین دست به انجام کارهائی طبق شرایطی می‌زنند.

(۲۳) جمله ایست مشهور که «ثبت العرش ثم انقش»: اول سقف را بزن و استوار کن و بعد به نقش در و دیوار پرداز. و یا اینکه می‌گویند: اول برادریت را اثبات کن بعد ادعای ارث کن. مسأله قانونمندی تاریخ و قانون داشتن آن را نویسنده محترم، از مسلمیات گرفته‌اند و مرتب روی آن تأکید و برای آگاهی حضرت از آن دنبال فرمولی می‌گردند. فکر نمی‌کنم که قضیه به آن حتمیتی که ایشان فرض کرده‌اند باشد که اگر هم چیزی در محافل علمی از آن بحث می‌شود اصل علم جامعه‌شناسی است که به عنوان ششمین مرحله تحقق علوم از آن یاد می‌کنند، و هنوز جزئیاتش که یکی علم تاریخ باشد بعید است که به مرحله تحقق اصطلاحی علمی رسیده و حتماً ثابت شده باشد که تاریخ دارای حرکتی جبری و قانونمندانه است و اراده مستقیم الهی و یا انسانها را در آن هیچ دخالتی نیست تا قوانینش را کشف کرده و بصورت علت و معلول پیش بینی کنیم. بهر حال شاید راه کشف قوانین ثابت ناشده تاریخ تنها تماس مستقیم نباشد و راههای دیگری حتی غیر از الهام نیز وجود داشته باشد. پس جای چنین احتمال را برای حضرت اگر باز بگذاریم شاید بهتر باشد. و همچنین اگر تعبیر غفلت را برای امام معصوم نیاوریم شاید جلو سوء استفاده را بهتر بگیریم و بجای آن کلمه علم محدود و یا مقام عجز و فقر را در پیشگاه خداوند و امثال اینگونه تعبیرات را اگر بیاوریم شاید بهتر باشد. (مترجم)

از این دو مقدمه نتیجه می‌گیریم که کارهائی که آن حضرت در راه خدا و اسلام انجام می‌دهند باعث تکامل پیوسته حضرت از مرحله‌ای به مرحله دیگر می‌شود، و به ویژه در اعمالی که خود آنها مربوط به قرب و نزدیکی به خدا و ارتقاء معنوی آن حضرت است.

اگر کسی بگوید: کارهائی را که حضرت انجام می‌دهند نسبت به مقام شامخ امامت حضرت کارهائی خیلی مهم نیست بلکه یک سلسله کارهای جزئی و آسان و موردی است که نمی‌شود اثری چندان مهم در تکامل حضرت برای آنها قائل شد.

در پاسخ گوئیم: بر فرض بی‌مقداری و کم‌اهمیتی این کارها را نسبت به حضرت بپذیریم، ولی نمی‌توانیم تأثیرات آنها را در تکامل حضرتش فراموش کرده و نادیده بگیریم و یا اینکه نفی کنیم؛ گرچه مقدار اندکی موجب تصاعد و ارتقاء درجات حضرت بشود، زیرا دانستیم که هرگونه فداکاری اختیاری انگیزه‌ای برای تکامل می‌شود.

ثانیاً: کارهائی که حضرت انجام می‌دهد، نه اندک است و نه کم ارزش. چگونه می‌توانیم آنها را کم ببینیم و حال آنکه حفظ جامعه اسلامی متوقف بر آنها است و بلا را از مسلمانها برطرف می‌کنند. قبلاً در پیامی که حضرت برای شیخ مفید فرستاده بودند خواندیم (به روایت شیخ طبرسی در کتاب احتجاج):

«ما مراعات و توجه به شما را نادیده نگرفته و یاد شما را از خاطر نبرده‌ایم، و اگر نبود این توجه ما به شما گرفتاری بر شما نازل شده و دشمنان شما را پایمال می‌کردند.» (۲۴)

این کارهای حضرت گرچه نسبت به برنامه‌های بعد از ظهورش چندان کار مهمی نیست، لکن در زمان خود دارای اثری بس بزرگ در ایجاد تکامل بوده است و کمالی که به حضرت می‌رسد تابع نتایجی است که از آن کارها می‌گیرد، نه روشی که در کارها عملی کرده؛ چنانکه هر کس در راه حق و حقیقت کار می‌کند بلکه در هر کاری که هر کس انجام می‌دهد، کار او بابتایجش

سنجیده می‌شود نه با مقدماتی که در انجام کار عملی کرده است.

اینها بود اسباب سه گانه‌ای که موجب تصاعد و تکامل حضرت بقیة الله در دوران غیبت کبری می‌شد، البته تا آن اندازه که ما شناخته‌ایم نه اینکه اسباب تکامل حضرت منحصر به همین‌ها باشد. و اگر آغاز تکامل را اصل شایستگی رهبری حضرت دانستیم، تکامل چندین برابری را که حضرت بدست می‌آورند و تأثیرات مهمی را که در پیاده کردن برنامه‌های الهی در روز موعود و هنگامه ظهورش دارد، خواهیم فهمید.

نکته قابل توجه:

این اسباب سه گانه تکامل فقط مربوط به نحوه عقیده‌ای است که شیعه امامیه نسبت به وجود و غیبت حضرت بقیة الله - علیه السلام - دارد. و اما نظریه دیگران که ولادت مهدی را در آخر الزمان می‌دانند همان گونه که طبق آن رهبر نمی‌توانست تمام شایستگی رهبری جهانی را داشته باشد، تکاملی نیز بیش از تکامل یک فرد معمولی نسبت به همان زمانی که در آن زیسته است نمی‌تواند داشته باشد.

بنابر این وقتی این دو مطلب را کنار هم بگذاریم که حضرت مهدی - علیه السلام - با وحی حتی با واسطه ارتباط ندارد، و از این راه نمی‌تواند شایسته رهبری شود و در طول مرور زمان هم (چون وجود نداشته) نتوانسته است کامل شود، نتیجه می‌شود که:

رهبری که در آخر الزمان متولد می‌شود بیشتر از یک فرد با اخلاص آزمایش شده که مقداری از خصائص آنان را دانستیم شخصیتی ندارد. وقتی رهبر این چنین باشد به ناچار سربازان و لشکریانش نیز چندان اهمیتی نخواهند داشت، و در این صورت محال است چنین رهبری با چنان پیروانی مسؤولیت و وظیفه‌ای چنان مهم را به عهده گیرند و به خوبی انجام دهند و هدف بزرگ الهی را جامعه عمل بپوشانند.

بنابر این، این گونه اعتقاد به مهدی با انکار عملی روز موعود یکسان است، ولذا به ناچار می‌بایست برای تنفیذ و اجراء برنامه الهی غیبتی طولانی داشته باشد

و از همین جا است که می‌بینیم غیبت طولانی حضرت در اصل برنامه‌ریزی الهی داخل شده و نقش مهمی در آن دارد.

این بود تمام سخن در جانب سوم، و در اینجا بحث ما دربارهٔ دومین زمینه در تکامل استعداد و قابلیت رهبری جهانی پایان می‌پذیرد و همچنین بحث دربارهٔ جهت چهارم در برنامه‌ریزی مخصوص الهی در ایجاد رهبر و نیز فصل اول در شرایط ظهور تمام می‌شود.

فصل دوم

نشانه‌های ظهور

در این فصل از چندین جهت مطلب را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

جهت اول:

روش برخورد با روایات علائم و برداشت از آنها

در این جهت، روش خود را در برخورد با روایات علائم ظهور توضیح داده و خط مشی خود را در برداشت از این روایات در ضمن چندین نکته توضیح می‌دهیم.

نکته اول:

در بخش دوم همین کتاب روش عمومی خود را در مقابل روایاتی که خطوط آینده را ترسیم می‌کرد و نسبت به حوادث آینده پیشگویی داشت مشخص ساختیم، چه روایاتی که بر علائم ظهور دلالت داشت و چه اخباری که مقدمات و نشانه‌های قیامت را می‌گفت، و چه احادیثی که از انحرافات زمانه بحث می‌کرد. همان روشی که در مقابل آن روایات داشتیم در اینجا نیز قابل عمل است و نیازی به تکرار آن نیست.

و در اینجا دو مطلب دیگر بر آن می‌افزائیم که در دو نکته بعد آنها را خواهیم آورد.

نکته دوم:

روایاتی که دلالت بر وقوع رویدادهای مشخصی در آینده می‌کند سه گونه است:

اول: روایاتی که با صراحت مربوط به ظهور حضرت بقیة الله است چنانکه این صراحت را در بسیاری از روایات شیعه امامیه می‌بینیم که همگی به همین منظور و برای اثبات این هدف گردآوری شده‌اند و از نشانه‌ها و علائم قیامت که بعد از ظهور بوجود می‌آید کمتر صحبت به میان آمده است.

دوم: روایاتی که مربوط به قیامت و معاد است. این روایات بیشتر در کتب و منابع روایی اهل سنت به چشم می‌خورد که فقط اندکی از آنها مربوط به حضرت مهدی - علیه السلام - می‌شود.

سوم: روایاتی که نسبت به این دو موضوع بحثی ندارد؛ بدان معنی که حوادثی را نسبت به آینده پیشگویی کرده بدون اینکه مشخص کند که آیا مربوط به ظهور حضرت مهدی است و یا مربوط به مقدمات قیامت است.

در هر دو مورد اول و دوم دو قسم روایات متشابه و نظیر یکدیگر وجود دارد: اول: آن گونه روایاتی که دلالت می‌کند بر وقوع حادثه پیش از ظهور و پیش از قیام قیامت و چسبیده به آنها که فاصله بین آن حوادث و ظهور حضرت و یا قیام قیامت مدتی کوتاه و فقط چند روز است، مانند روایاتی که مربوط به کشته شدن نفس زکیه است که می‌گوید فاصله بین آن و ظهور حضرت بقیة الله فقط پانزده روز است، و یا روایتی که می‌گوید: «قیامت به پا نخواهد شد مگر بر وجود بدترین مردم.» پس فاصله میان وجود مردم شرور و بد با قیامت مدتی اندک است.

دوم: روایاتی که دلالت بر وقوع حوادثی پیش از ظهور حضرت و یا قبل از قیام قیامت دارد، بطوری که امکان دارد فاصله آن حادثه با آن دو موضوع مدتی بسیار باشد، و در روایت گفته نشده که فاصله اندک است و نزدیک به هم می‌باشند چنانکه در برخی از روایات آمده است که حضرت می‌فرمایند: «ساعت برپا نخواهد شد مگر اینکه این حوادث رخ دهد» و یا این جمله که می‌فرمایند:

«آنچه را که به سوی آن گردن می کشید (یعنی ظهور) نخواهد بود مگر اینکه این کارها اتفاق افتد» و سخنانی دیگر به همین عبارات.

نسبت به آن گونه روایاتی که وقت آن معین و مشخص است - مثل اینکه دلالت بر وقوع حادثه پیش از ظهور و یا پیش از قیام قیامت بلافاصله دارد - بحثی نداریم؛ زیرا می شود به آنها عمل کرد و با در نظر گرفتن ضوابط لازم سندی، می شود به عنوان اینکه یک پدیده تاریخی را اثبات می کنند آنها را پذیرفت.

و اما روایاتی که مانند اینها نیستند و وقت مشخصی را ندارند، ظاهر آنها آن است که این حادثه با آن وقت معین ظهور و یا قیامت فاصله بسیاری داشته باشد که گاهی به صدها و یا هزاران سال می رسد، حتی بسیاری از آن حوادثی را که روایات پیشگوئی کرده اند در زمان خود می بینیم و یا پیش از زمان ما اتفاق افتاده است؛ و در عین حال هنوز ظهور حضرت اتفاق نیفتاده تا چه رسد به قیام قیامت.

بنابر این کلیه روایاتی که مربوط به حضرت مهدی - علیه السلام - می باشد، چه علائم متصل به ظهور و چه غیر متصل، چه آنها که تاکنون اتفاق افتاده و چه آنها که تاکنون واقع نشده است، در حقیقت همگی از نشانه های قیامت می باشند به همان تعبیری که کردیم، که مقصود از علامت آن است که مردم را از وقوع قیامت آگاه کند و آنها را نسبت به حوادث بعدی متوجه سازد و این مسلم است که هر گونه حادثه ای که پیش از ظهور و آگاه کننده نسبت به آن باشد، این حالت را نسبت به قیامت هم خواهد داشت و نشانه و علامت قیامت خواهد بود، چنانکه بسیاری از روایات به همین گونه آمده است.

روایاتی که مربوط به قیامت است و به صورت غیر متصل و دور از زمان قیامت مطرح شده است احتمال دارد که آنها را به عنوان نشانه ظهور هم بدانیم، به همان اعتبار متقابلی که بین ظهور و قیامت قائل شدیم، که هر چه نشان قیامت باشد نشان ظهور هم باشد مگر آنچه که فقط نزدیک و چسبیده به قیامت باشد و بعد از ظهور اتفاق افتد.

و هم چنین روایاتی که نسبت به ظهور و یا قیامت بیانی مخصوص ندارد و متن روایت به طور مجمل و بدون قید آمده است آنها را نیز به عنوان علائم ظهور

می‌توانیم بپذیریم. بنابر این علائم مخصوص قیامت در روایات هم‌نامی است که پیش از قیام قیامت واقع می‌شود و در متن روایت نزدیکی و چسبیدگی آن به وقوع قیامت مشخص شده است و در این گونه روایات آن علائم بعد از ظهور واقع خواهد شد.

اگر کسی بگوید: حوادثی که به عنوان علائم ظهور گفتید متیقن و مشخص درباره ظهور نیست؛ زیرا به همان گونه که ممکن است پیش از ظهور اتفاق افتد احتمال دارد که بعد از ظهور واقع شود، و وقتی بعد از ظهور واقع شد، دیگر علامت و نشانه‌ای برای ظهور نیست.

گوئیم: قرائنی در دست داریم که به ما می‌گوید بیشتر حوادثی که در این روایات وارد شده پیش از ظهور خواهد بود و می‌شود آنها را نشانه ظهور گرفت و متناسب با ظهور می‌باشند، گرچه در روایات به عنوان علائم قیامت ذکر شده‌اند و یا ذکری از قیامت و یا ظهور نشده است.

قرینه اول:

وجود دلایل تاریخی بر وقوع حادثه‌ای که روایات پیشگوئی کرده‌اند و معنایش آن است که این حوادث پیش از زمان ما اتفاق افتاده‌اند. و این خود بهترین دلیل است بر اینکه این علائم مربوط به ظهور حضرت بوده و بر ظهور مقدمند؛ مانند روایاتی که نابودی و سقوط حکومت بنی‌عباس را پیشگوئی کرده و یا از جنگ‌های صلیبی خبر داده است (به‌طوری که به‌زودی متذکر آن روایات خواهیم شد).

قرینه دوم:

ارتباط حادثه‌ای که روایات از آنها خبر داده است به دوران فتنه‌ها و انحرافات؛ مانند وجود مدعیان دروغین و یا دجال و جنگ‌های انحرافی، و ما قبلاً دانستیم که دوران فتنه و انحراف پیش از ظهور حضرت می‌باشد، بنابر این هر روایتی که گویای حوادث و مسائل دوران فتنه باشد، جزء علائم ظهور و مقدم بر آن خواهد بود.

اگر کسی بگوید: به چه دلیل دوران فتنه‌ها بر دوران ظهور مقدم است با اینکه بسیاری از روایاتی که قبلاً آورده شد و مربوط به دوران فتنه و انحراف بود، ارتباطی از نظر دلالت ظاهریه لفظ به زمان ظهور حضرت نداشت و بسیاری از روایاتی که اهل سنت در این زمینه آورده بودند از این گونه بود. بنابراین چگونه دوران فتنه‌ها را مطلقاً بر ظهور مقدم بدانیم؟

گوئیم: ممکن است از این سؤال در دو سطح پاسخ داد:

اول: مقدم بودن زمان ظلم و ستم و دوران فتنه و آشوب بر ظهور حضرت بقیة الله از مسلمیات و بدیهیات اسلام و بلکه تمامی ادیان است که به روز موعود معتقدند و ریشه کن شدن ظلم را در آینده باور دارند. بنابراین هرگونه روایتی که دلیل بر وجود انحراف باشد، مربوط می‌شود به زمان پیش از ظهور حضرت.

دوم: روایات بسیاری داریم که صریحاً این دوره را مربوط به پیش از ظهور می‌داند و اینها خود قرینه‌ای می‌شوند برای آن دسته از روایاتی که نسبت به این مطلب ساکت است و تقدم و تاخر زمان فتنه‌ها را بازگو نمی‌کند. و ما در بخش دوم از همین کتاب هر دو گروه این روایات را متذکر شدیم.

اگر کسی بگوید: از کجا بدانیم که این حوادث از آن ظلم و انحرافات پدید می‌آید؟ چه بسا این رویدادها مربوط به حوادث پیش از قیام قیامت باشد؛ چنانکه در روایات وارد شده است که: «قیامت برپا نخواهد شد مگر بر بدترین مردم.»^(۱)

در پاسخ گوئیم: این احتمال اهمیت چندانی ندارد زیرا می‌توانیم از چندین راه آن را مردود بدانیم:

اول: این گونه روایات که دلیل بر قیام قیامت بر شرار خلق است چندان سند محکمی ندارد و قابل اثبات نیست و نمی‌تواند مثبت رویدادی تاریخی باشد. (بطوری که در کتاب آینده خود در این زمینه بحث خواهیم کرد و اثبات خواهیم نمود.)^(۲)

(۱) صواعق المحرقة / ۹۸؛ غیبت شیخ طوسی / ۲۱۸.

(۲) سومین کتاب از این مجموعه به نام "تاریخ مابعد الظهور".

دوم: این همه اخبار فراوان که درباره فتنه‌ها و آشوبها و انحرافات صحبت می‌کند اصلاً احتمال ندارد که مربوط به قیام قیامت باشد و سیاق و سبک مطالب طوری است که نمی‌شود آنها را مربوط به قیامت بدانیم و این مطلب برای هر کس که به متن آنها مراجعه کند واضح و روشن است. به اضافه این مطلب که روایات پیشگوئی کننده را تا جایی که می‌شود باید نزدیک به زمان رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بدانیم و کمتر آنها را باید به قیامت وابسته کنیم. و معلوم است که عصر و دوران پیش از ظهور نزدیکتر به زمان صدور این روایات از هنگامه برپا شدن قیامت است، و لذا جایی برای این احتمال که آنها را مربوط به زمانی بس دور و دراز بدانیم نمی‌ماند، و جز مربوط دانستن آنها به دوران پیش از ظهور راهی دیگر نداریم و مطلوب ما همین است، و برای دوران پیش از قیامت بیشتر از یک یا دو روایت همچون روایت «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ إِلَّا عَلَى شَرَارِ الْخَلْقِ» لازم نیست.

سوم: روایات بسیاری وجود دارد که صراحتاً حوادث دوران فتنه و انحراف را به دوران پیش از ظهور مربوط می‌داند و این روایات قرینه‌ای می‌شود بر اینکه مقصود از آن روایات نیز همین دوره است.

قرینه سوم:

گاهی یک حادثه همچون "فرو رفتن در صحرای بیداء" مثلاً چندین مرتبه در روایات متعدد تکرار شده است که بعضی از این حوادث مربوط به قیامت، و بعضی مربوط به ظهور می‌باشند و بعضی هم هیچگونه ارتباطی را اثبات نمی‌کنند و نسبت به آنها به اهمال برگزار شده است. و روایاتی که دلالت بر تقدم آن حوادث بر ظهور حضرت دارد دلیل بر آن می‌شود که دیگر روایات مربوط به دوران پیش از ظهور است.

اما روایاتی که به طور اهمال و اگذار کرده و نسبت به زمان ظهور و قیامت ساکت است حمل کردن و مربوط دانستن آنها بر دوران پیش از ظهور واضح است، زیرا از باب حمل مطلق است بر مقید. (۳)

(۳) دو کلمه مطلق و مقید و یا اطلاق و تقیید از اصطلاحات علم اصول است. هر جمله‌ای که قیدی نداشته باشد آن را مطلق و اگر قیدی داشته باشد آن را مقید می‌گوئیم. مثلاً اگر گفته شود: ←

و اما روایاتی که حادثه را مربوط به قیامت می‌داند و به عنوان نشانه‌های آن ذکر می‌کند، از آن جهت که این ارتباط و وابستگی با دور بودن زمان نیز مناسبت دارد و می‌شود که یک حادثه را ولو از زمانی بس دور نشانی از قیامت بدانیم، از این جهت می‌شود که پیش از ظهور حضرت واقع شود. لذا وقوع آن حادثه با هر دو زمان پیش از ظهور و پیش از قیامت ارتباط دارد و با دلالت روایاتی که مخصوص به پیش از ظهور بود می‌بایست آن روایات مطلق را بر این روایات پیش از ظهور حمل کنیم و احتمال وقوع بعد از زمان ظهور منتفی می‌شود.

و اگر بخواهیم شکلی استدلالی و برهانی به آن بدهیم با این عبارات صورت استدلال را بیان می‌کنیم: ما اگر بگوئیم این حوادث بعد از ظهور واقع می‌شود لازمه‌اش تکذیب روایاتی است که آنها را پیش ظهور می‌داند؛ ولی اگر آنها را مربوط به پیش از ظهور بدانیم، همه روایات را پذیرفته و به مضمون آنها عمل کرده‌ایم، زیرا هر حادثه‌ای که پیش از ظهور باشد پیش از قیامت هم خواهد بود و عمل کردن به یک گروه از روایات بهتر است از آنکه آنها را تکذیب کنیم. پس متیقن است که بگوئیم حادثه بر دوران ظهور مقدم است و باید ملتزم به آن شویم که این حوادث در دوران غیبت کبری واقع خواهد شد.

قرینه چهارم:

در بسیاری از مواقع دلائلی وجود دارد که این حوادث بر بعضی از حوادث مقدم بر ظهور، مقدم و یا با آنها معاصر می‌باشد، و این امر برای اثبات وقوع این حوادث پیش از ظهور کافی است.

به عنوان مثال تقدم وجود دجال بر نزول مسیح در روایات ثابت شده است

«نماز بخوان» این جمله نسبت به زمان و مکان نماز اطلاق دارد. و اگر گفته شود: «نماز را در مسجد بخوان» نسبت به مکان نماز مقید می‌شود در عین حال نسبت به تعیین مسجد باز مطلق است. حال اگر در روایت داشتیم: «نماز بخوان» و روایت دیگری گفت: «نماز را در مسجد بخوان» ما آن روایت مطلق را بر مقید حمل کرده و حکم می‌کنیم که نماز را می‌بایست در مسجد بخوانیم. و این عمل را می‌گویند حمل مطلق بر مقید. در اینجا ما روایات مطلق را نسبت به زمان ظهور و زمان پیش از قیامت قیامت حمل می‌کنیم بر دوران پیش از ظهور از باب حمل مطلق بر مقید. (مترجم)

ولذا چون نزول حضرت مسیح - علیه السلام - همزمان با ظهور حضرت مهدی - علیه السلام - خواهد بود؛ پس مسلم است که دجال پیش از حضرت بقیة الله خواهد بود.

با در نظر گرفتن این قرائن ثابت می شود که بسیاری از روایاتی که اهل سنت به عنوان علائم و نشانه های قیامت آورده اند، در حقیقت مربوط به پیش از ظهور و علائم ظهور می باشد.

آری؛ نمی شود یک قاعده عمومی و کلی به دست داد که تمام حوادث و روایات را مربوط به پیش از ظهور دانست بلکه باید در مورد هر یک از آنها قرائن موجود را در نظر گرفت و در آنجا که قرینه ای ویژه وجود نداشته باشد دوران وقوع آن رویداد را مجهول بدانیم و مجبور نیستیم که حتماً آن را بر دوران پیش از ظهور حمل کنیم.

نکته سوم:

قرائنی که ذکر کردیم فقط مربوط به تعیین زمان این حوادث نیست بلکه شامل دیگر خصوصیات که در روایات آمده است می شود؛ زیرا عموماً می شود که روایاتی را قرینه بر روایات دیگر بگیریم و مطالبی را از آن راه اثبات و یا نفی کنیم، مخصوصاً با توجه به اینکه خود را ملتزم به اصل استحکام و سختگیری در سند احادیث نمودیم.

جهت دوم:

معنی و اقسام علائم

علامت متضمن معنای کشف، دلالت، نشان دادن چیزی، که این شیء علامت آن است می‌باشد. و چون ما اکنون درباره ظهور حضرت بقیة اللہ بحث می‌کنیم، درباره سبب وجود این حالت در علائم ظهور صحبت خواهیم کرد. علائم به این مفهوم و معنی از دو دیدگاه تقسیم می‌شود:

تقسیم اول:

با در نظر گرفتن ارتباط این علائم با برنامه‌ریزی الهی، به دو قسم تقسیم می‌شود:

اول: رویدادهائی که در برنامه‌ریزی الهی دخالت دارند، همچون انحرافات که نشانه‌ای از ظهور نیز هستند.

دوم: حوادثی که در این برنامه‌ریزی دخالتی ندارند، بلکه به خودی خود بدون ارتباط با وجود انسان وجودی مستقل دارند، مانند گرفتن ماه در شبهای آخر ماه، و گرفتن خورشید در وسط ماه، و دیگر رویدادهائی نظیر اینها که به عنوان علائم ظهور ذکر شده‌اند.

تقسیم دوم:

علائم از جهت نزدیکی و دوری از زمان ظهور، به دو قسم تقسیم می‌شود:

اول: رویدادهائی که نزدیک و چسبیده به زمان ظهور است، بطوری که از آخرین مقدمات ظهور شمرده می‌شود؛ همچون قتل نفس زکیه، چنانکه در اخبار و روایات آمده است.

دوم: روایاتی که گویای وقوع حادثه‌ای پیش از ظهور می‌باشند ولو اینکه با

فاصله زمانی دور باشد.

بنابر این مجموعه علائم را می توان به چهار گروه تقسیم کرد:
 اول: آنهایی که در برنامه ریزی الهی داخل و نزدیک زمان ظهور می باشند، مانند قتل نفس زکیه؛ اگر دلیل نقلی آن ثابت شود.
 دوم: آنها که در برنامه ریزی داخل و دور از زمان ظهورند، همچون وجود دولت بنی عباس و جنگهای صلیبی.
 سوم: امور تکوینی نزدیک به زمان ظهور، همچون کسوف و خسوفی که بدان اشاره شد.

چهارم: امور تکوینی دور از زمان ظهور، همچون پیدایش آبهای جاری و سیلابها، و هجوم گروههای ملخ و قحطی و خشکسالی در دوران غیبت کبری.
 بررسی دقیق درباره خود این علائم از یک طرف و از طرف دیگر ارتباط و وابستگی اینها با ظهور و اینکه به چه جهت اینها را به عنوان علامت ذکر کرده اند در اینجا لازم و ضروری است.

اما علائمی که بطور عموم مربوط به برنامه ریزی الهی است، از آنجا که واضح است که هدف این برنامه ریزی آماده ساختن و زمینه سازی دوران ظهور است، از این جهت وقتی یک انسان این مطلب را فهمید و روش این برنامه ریزی را دانست، می تواند بفهمد که کدامیک از این رویدادها مربوط به ظهور است و کدامیک مربوط نیست، و حوادثی که بار مقدماتی ظهور را دارا است و زمینه ساز ظهور حضرت بقیة الله می باشد از نظر اندیشه یک انسان متفکر بناچار همگی جزو نشانه ها و کاشف از روز ظهور خواهد بود.

و این علامت با قواعد عمومی اولیه مطابق بوده و می بایست آن را پذیرفت؛ چه اینکه در روایات آمده باشد یا نیامده باشد، زیرا با دلیل و برهان صحت برنامه ریزی الهی را فهمیدیم و این خود یک مزیت و ویژگی است در این گونه روایات نسبت به دیگر روایات. بعلاوه که در احادیث هم عملاً نقل شده و شامل اخبار و روایاتی است که دال بر انحراف زمان و مردم آن بود، چه آنها که در رابطه با زمان ظهور است و چه آنها که مربوط به قیامت است و یا اینکه بدون

ارتباط به هیچیک ذکر شده است (چنانکه در جهت اول درباره آن بحث کردیم).
و اما نسبت به رویدادهای تکوینی که بشارت وقوع آنها ولو در فاصله
زمانی بسیار دور پیش از ظهور داده شده است، سرّ اساسی و نکته اصلی در اینکه
آنها را به عنوان علامت ذکر کرده اند، آن است که رسول خدا - صلوات الله
علیه و آله - و ائمه اطهار - علیهم السلام - برخی از حوادث بزرگی را که در
آینده اتفاق خواهد افتاد و جلب نظر می کرده است، از طریق وحی و یا الهام
فهمیده و به مردم می گفتند، و آن را مرتبط به ظهور حضرت بقیّة الله می کردند تا
مردمی که در زمان وقوع آن حوادث بسر می برند، صداقت گفتار ائمه را درباره
آن حوادث ببینند و نسبت به اخبار مربوط به حضرت بقیّة الله نیز اعتقادشان
محکمتر شود، و آنها را نیز درست بدانند. پس از این جهت این حوادث نشانه
ظهورند که دلیل بر صدق اعتقاد و روایات مربوط به حضرت بقیّة الله می باشند.

و از اینجا می فهمیم که این حوادث را وقتی می توانیم علامت ظهور بدانیم
که در روایات اسمی از آنها برده شده باشد و آنها را به عنوان نشانه و علامت
ذکر کرده باشند؛ ولی اگر در روایات نیامده بود این گونه رویدادهای تکوینی را
که در دوران پیش از ظهور واقع می شوند نمی توان گفت ارتباطی با ظهور
حضرت بقیّة الله - عجل الله تعالی فرجه - دارند.

و اما نسبت به رویدادهای تکوینی نزدیک به زمان ظهور بر طبق دلالت
اخبار و احادیث، سرّ اساسی و نکته اصلی در اینکه اینها را علامت ظهور
دانسته اند آن است که انگیزه ایجاد آنها در نظر خداوند متعال همان است که
اینها را نشانه ای برای ظهور قرار دهد، و نظر مردم را نسبت به ظهور جلب کرده،
و مخصوصاً افراد با اخلاص و آزمایش شده را که همیشه در حال انتظار به سر
می برده اند آماده ظهور گرداند.

بنابر این، این گونه روایات نشانه بودن برای ظهور را در برنامه ریزی الهی
از آن جهت دارا می باشند که نظر مردم را به ظهور حضرت - علیه السلام - جلب
می کنند.

لکن باید بدانیم که رویدادهای مذکور همچون رویدادهای سابق، در صورتی

می‌توانند نشانی برای ظهور حضرت باشند که روایات متذکر آنها شده باشند؛ زیرا این مطلب واضح است که هر حادثه‌ای را ولو نزدیک به زمان ظهور و باعث جلب نظر مردم باشد، نمی‌شود علامت ظهور بدانیم.

این بود بررسی مجموعه‌ی گوناگون علائم ظهور که از جهات مختلف علامت ظهور شده بودند که رابطه‌ی آنها را با ظهور بررسی کردیم.

جهت سوم:

بررسی و حل اشکالات و اعتراضات وارد بر علائم ظهور

اشکال اول:

برخی از این علائم که در روایات آمده است گویای معجزات و خوارق عاداتی است که پدید آمدن آنها امکان ندارد و بنا بر این می‌بایست، فقط آنهایی را پذیرفت که به صورت طبیعی و معمولی اتفاق می‌افتد.

پاسخ: قانون معجزات بهترین داور برای اعتقاد به آنها است که با منطبق ساختن آن قانون با این موارد می‌توانیم آنها را بپذیریم و یار د کنیم. با این توضیح که، هر علامتی که اقامه دلیل و حجت بر وجود حضرت بقیة الله منحصر به آوردن آن علامت باشد می‌توان گفت که خداوند متعال آن را معجزه آسا و به صورت غیر طبیعی انجام می‌دهد و می‌بایست هم انجام دهد تا حجت را اقامه کند، و این مطلب مطابق با قواعد عمومی ثابت شده اسلامی است. و اگر آن علامت منقوله در این راه قرار نگیرد، مطابق قاعده نبوده و نمی‌بایست آن را قبول کرد و تا وقتی که قطعی و مسلم نشده نمی‌توان آن را پذیرفت، و در اسلام دلیل قطعی بر لزوم پذیرفتن آن نداریم.

ما وقتی علائم را جستجو می‌کنیم در بین آنها چیزی نمی‌یابیم که بر پایه اعجاز استوار باشد، بجز برخی از رویدادهای تکوینی که پیش از ظهور واقع می‌شود مانند خسوف و کسوف در غیر موقع خودش و یا صیحه آسمانی، که درباره آنها بزودی بحث خواهیم کرد و تطابق آنها را با قانون معجزات بازگو خواهیم نمود.

اشکال دوم:

تمامی علامات ظهور متضمن پیشگوئیهائیست. چگونه می‌توانیم آنها را صحیح بدانیم با اینکه آگاهی انسان از آینده ممکن نیست؟

پاسخ: خبر دادن از آینده، جز از راه آگاهی از طرف خداوند علام‌الغیوب امکان ندارد؛ چه اینکه از طریق وحی باشد و یا به هر وسیله‌ای که بایک واسطه یا چند واسطه به خدا برسد، چنانکه رسول‌خدا - صلوات الله علیه و آله - و ائمه - علیهم السلام - این چنین بودند؛ و اگر کسی بخواهد در این زمینه اشکال کند، می‌بایست از نو درباره اصل اعتقاد به اسلام با او صحبت شود که فعلاً در این کتاب جای بحث آن نیست.

بنابر این تا وقتی که معصوم از حوادث آینده آگاهی دارد می‌تواند از آنها خبر بدهد و گاهی مصالحی در بین هست که می‌بایست از آینده خبر داد، مثل اینکه این رویدادها کاشف از ظهور حضرت باشند که قبلاً هم گفتیم بسیاری از آن حوادث در صورتی علامت ظهورند که در حدیث و روایت آمده باشند و این اخبار سهمی بسزا در برنامه‌ریزی الهی دارند.

بنابر این می‌بایست به متون احادیث نگریست. اگر پدیده‌ای تاریخی را اثبات کردند که برای علامت معینی کافی بودند، باید آن را پذیرفت و الا می‌بایست آن را کنار گذاشت زیرا توان اثبات را ندارد، نه اینکه اساس آن را نادیده بگیریم و در آن مناقشه نمائیم.

اشکال سوم:

علائم ظهور همان طور که افراد با اخلاص و آزمایش شده و یاران حضرت بقیة الله را آماده ظهور می‌کند و باعث می‌شود آنها خود را ساخته و بر آمادگی خود بیفزایند برای دشمنان حضرت نیز ممکن است این مسأله را بوجود آورد که خود را آماده مقابله کنند و بر نیروها و آمادگی خود برای مبارزه با حضرت بیفزایند؛ و این هشدار بر خلاف مصلحت است. چگونه می‌شود این کار بر خلاف مصلحت در برنامه‌ریزی الهی واقع شود؟

پاسخ این اشکال را می‌توان در چندین زمینه داد:

زمینه اول:

ما اگر بشریت امروز، بلکه تمام دوره‌های تاریخ را بنگریم می‌بینیم این اشکال درباره‌ی هیچیک از آنها صدق نمی‌کند. و اما نسبت به منکران وجود حضرت و کسانی که روز موعود را به خاطر دیدگاه‌های مادی خود قبول ندارند، اینان علائم ظهور را هم طبیعتاً بکلی قبول نخواهند داشت و هیچ حادثه‌ای را کاشف از ظهور و یا نشان ظهور نخواهند دانست، و اصولاً ظهوری را قبول ندارند تا علائم و نشانه‌هایی برای آن قائل باشند.

و اما نسبت به کسانی که روز موعود را قبول دارند و تابع دیگر ادیان و مکاتب هستند، نزد آنها علامت و نشانه‌ای برای آن روز نیست و به هیچ مقدمه و نشانه‌ای توجه ندارند. و لذا آنان همچون منکران اصل مهدویت و روز ظهور در انتظار چیزی نیستند و با منکران در این مسأله یکسانند. عده‌ای از مسلمانهای منحرف و بی‌عقیده‌ای که بر مبنای تفکر مادی می‌اندیشند و یا در فکر مصالح و تأمین نیازمندیهای شخصی خود هستند نیز مانند آنهایند.

و بعد از حذف اینها جز عده‌ای از مسلمانهای با اخلاص که بوجود آن حضرت اعتقاد داشته و منتظر ظهور شریف اویند باقی نمی‌مانند، که اینان تمام علائم را شناخته و وقوع آن حوادث آنان را متوجه قرب زمان ظهور کرده و با مشاهده آن بر آمادگی خود می‌افزایند، و خود را از نظر روحی و ایمانی و اجتماعی مهیای ظهور می‌کنند بعد از آنکه تمحیص الهی نیز اثر عمیق خود را در یکی از چهار سطحی که سابقاً ذکر شد در آنها گذارده و بارور شده است.

زمینه دوم:

این اشخاص منحرف و کافر که از توجه آنها به ظهور حضرت بیم داریم، هیچگاه ملتفت و متوجه نخواهند شد؛ گرچه بطور احتمال بفهمند که اخباری بر وقوع آن دلالت می‌کند.

انگیزه غفلت آنها را چندین چیز ممکن است بدانیم، که مهمترین آنها عبارت از مسائل ذیل است:

اول: انحراف از راه حق به خودی خود انسان را سرگرم منافع و

مصالح مادی و انحرافات کرده و از عوامل آگاهیزا به دور می‌دارد و نمی‌گذارد که انسان متوجه راه حق و درست شود. و لذا بسیاری از علائم وجود یافته و از کنار او می‌گذرند و او هیچ توجهی به آنها ندارد، و انحرافش از پیش‌رو و پشت‌سر برایش سدی محکم ساخته و نمی‌تواند حقیقت را درک کند و با آن همراه شود.

دوم: آنان از نظر فکری و روحی به جستجوی این اخبار در متون کتب و مآخذ قدیمی نمی‌پردازند و از آنها دورند و هنگامی هم که این نشانه‌ها موجود می‌شود در پی یافتن و شناختن آنها نیستند و زندگی آنها را غرق در گرفتاریها و تلاشهای خود کرده است.

سوم: بر فرض که گاهی هم از این اخبار اطلاعی بدست آورند و از زبان مردم چیزی بشنوند نتیجه‌ای واضح و روشن دستگیرشان نخواهد شد، با توجه با اینکه بسیاری از این علائم بصورت رمزی و مناسب با فرهنگ مردم همزمان با صدور روایات گفته شده است. به اضافه زحمتی که می‌بایست در تحقیق سند کشید و تدبیری که باید در فهم روایات داشت، که این گونه آدمهای منحرف توانائی آنها را ندارند، و وقتی یک فرد نتوانست مقصود این روایات را بفهمد تطبیق کردن علائم و نشانه‌ها را هم با ظهور نخواهد توانست، بلکه در حال تردید و بلاتکلیفی مانده و این علائم در نظر او نشانه‌هایی متشابه خواهند بود.

چهارم: اینان بر فرض که بطور تصادف با یکی از علائم برخورد کنند و نشانه‌ای همچون خسوف و کسوف در غیر وقت را ببینند، برخوردی مادی با آن کرده و برداشتی مادی از آن خواهند داشت. و اگر هم نتوانند توجیه علمی مادی برایش بیابند به فکر پیدا کردن آن راه حل افتاده و اگر هم نتوانستند در انتظار می‌نشینند تا علم راه تازه‌ای را برایش بیابد، و ما اکنون در مقابل خود مباحث و نظریات مختلف آنان را درباره پیدایش حیات در روی زمین می‌بینیم که به نتیجه‌ای قطعی نرسیده‌اند و نمی‌خواهند که آن را به مبدئی غیر مادی نسبت دهند، با اینکه صراحت و روشنی متافیزیکی بودن حیات به درجاتی بیشتر از صراحت این نشانه‌ها است.

زمینه سوم:

بر فرض پذیرفتیم که دشمنان حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه الشریف - علائم ظهور را فهمیده و شناخته و به هنگام تحقق و وقوع آنها آن علائم را درک کردند و خود را مهیا ساختند تا در مقابل حضرت بایستند و مبارزه کنند، مگر ظهور یک امر خود کار و اتوماتیک است که بلافاصله بعد از تحقق علائم واقع شود و نتواند خود را حفظ کند؟ نه، چنین نیست، بلکه یک امر اختیاری است که از سوی خداوند برنامه ریزی شده، و ممکن است حتی بعد از تحقق علائم تا چندین سال به تأخیر افتد تا این آمادگی مقابله و دشمنی از بین رود، و حضرت ظهور نخواهد کرد مگر در حال غفلت دشمنانش تا آنها را غافلگیر کند.

اگر کسی بگوید: درباره علائمی که نزدیک و چسبیده به ظهور می باشند چه می گوئید که اگر از آنها تخلف کند و تا مدتی به تأخیر افتد برخلاف فرض می شود؟

گوئیم: به دو صورت به این سؤال پاسخ می دهیم:

اول: معنای نزدیکی به زمان ظهور آن نیست که فقط چند روزی با ظهور فاصله دارد و آنچه که بر این مطلب دلالت دارد می توانیم از نظر سند روایت آن را مردود بدانیم و کنار بگذاریم (چنانکه درباره قتل نفس زکیه خواهیم گفت). بلکه مقصود از قرب زمان نزدیکی در مقابل قرنهای و قرن است و ده سال و بیشتر از آن هم نزدیک به زمان ظهور حساب می شود، و معلوم است که آمادگی رزمی نمی تواند ده ها سال طول بکشد.

دوم: ادله و مدارک بسیاری داریم که می گوید ظهور در هنگامی اتفاق خواهد افتاد که مقابله با سلاح برای دشمنان حضرت مهدی - علیه السلام - خیلی دشوار خواهد بود، و بر فرض که بخواهند با آن حضرت به مقابله برخیزند شرایط اجتماعی و اقتصادی و طبیعی موجب فرار و هزیمت آنها شده و پا به فرار خواهند گذاشت.

با توجه به این مطلب باید چنین در نظر بگیریم که این علائم نزدیک به زمان

ظهور خواهند بود و در صورتی واقع می‌شوند که دشمنان حضرت از مقابله و رو درروئی مسلحانه عاجز و ناتوان شده‌اند؛ و همین که آن علائم واقع شدند، بلافاصله حضرت ظاهر می‌شوند و از دشمنان در آن صورت کاری ساخته نیست، و اگر هم بخواهند کاری کنند شکست و رسوائی آنان حتمی است.

مطلب مهمتر اینکه هر کس به خداوند متعال و روز موعود اعتقاد داشته باشد بناچار این مطلب را هم باور دارد که خداوند متعال خود ضامن ایجاد نیروئی همه جانبه برای پیاده شدن هدف اساسی پیدایش انسان در آن روز می‌باشد و وقتی که خدا ضامن چیزی بود می‌تواند با تمام مشکلات برنامه خود را اجرا و تنفیذ نماید و هیچ مانعی بر سر راه او نخواهد بود.

جهت چهارم:

تقسیم‌بندی‌هایی کلی برای روایات علائم ظهور

روایات علائم ظهور را از جهات گوناگون تقسیم می‌کنیم تا طریق استفاده و استدلال به آنها بهتر مشخص شود، و معلوم شود که در چه مواردی مفید و قابل استفاده است، و در چه مواردی قابل استناد نیست. آنچه می‌شود گفت آن است که این روایات را به دو بخش اصلی می‌توان تقسیم کرد:

اول از جهت ترتیب زمانی، و دوم از جهت اتکا و استناد آنها به معجزات. با در نظر گرفتن تقسیم فوق بناچار باید از دو ناحیه صحبت کرد.

ناحیه اول: ترتیب زمانی حوادث

این مطلب را در ضمن چند نکته بحث می‌کنیم:

نکته اول:

حوادثی که تاریخ گویای وقوع آنها است و از رخ دادن آنها خبر داده است.

رسول خدا و ائمه اطهار - صلوات الله علیهم اجمعین - پیش از وقوع بعضی از حوادث از آنها خبر داده‌اند، چه آنها که با حضرت بقیة الله - علیه السلام - مربوط است، و چه وقایعی که ارتباطی ندارد و آن حوادث در زمانهای پیش از ما اتفاق افتاده است و تاریخ گویای وقوع آنها است، و بهترین و بزرگترین دلیل بر صدق آن روایات همان وقوع آنها است، گرچه در مواردی

دلیل بر صحت آن روایات از خارج نباشد.

و قابل توجه آنکه با بعضی از این پیشگوئیهای رسول خدا که اهل حدیث پیش از وقوع حادثه آنها را در کتب خود ذکر کرده، و بعد هم آن حادثه اتفاق افتاده است؛ و بطور قطع و مسلم می‌دانیم که آنها را بعد از زمان وقوع در آن کتب حدیث وارد نکرده‌اند، و این خود یکی از معجزاتی است که دلیل صدق آن عقیده است، تا چه رسد به اثبات وجود حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه الشریف - و روشنترین نمونه برای اینها پیشگوئیهای مربوط به جنگهای صلیبی است (بطوری که در آینده ذکر خواهیم کرد).

مواردی که تاریخ گویای وقوع آنها، و در روایات از آنها پیشگوئی شده است چندین امر است:

امر اول: انحراف رهبری اسلامی پس از رسول خدا (ص)

از آن جمله، روایتی است که مسلم^(۱) از رسول خدا روایت کرده که آن حضرت فرمود: به زودی سستی‌ها و ناتوانیها خواهد بود. و نیز فرمود: بزودی فرمانروایانی خواهند بود، پس می‌شناسید و انکار می‌کنید. آن کس که بشناسد برکنار می‌ماند و آن کس که انکار کند سالم می‌ماند. (۲)

و نیز فرمود: بر شما فرمانروایانی به کار گماشته خواهند شد پس شما می‌شناسید و انکار می‌کنید. (۳)

حذیفه یمانی در ضمن حدیثی که از او نقل شده است، می‌گوید: عرض کردم: آیا بعد از این بدی خوبی وجود دارد؟ فرمود: آری و در آن تیرگی و فساد است. عرض کردم: فسادش در چیست؟

فرمود: مردمی هستند که به غیر از سنت و روش من رفتار خواهند کرد و به جز هدایت و راهنمایی من و راهی که من نشان داده‌ام راهنمایی خواهند کرد، کارهای معروف و منکر از آنها سر می‌زند (کارهای بدشان خوب و خوبشان بد

(۱) صحیح مسلم ۲/۲۲۲.

(۲) صحیح مسلم ۲/۲۳۳.

(۳) صحیح مسلم ۲/۲۳۳.

است).

عرض کردم: آیا بعد از آن خیر و خوبی شری خواهد بود؟
فرمود: آری، دعوت کنندگانی هستند بر درهای جهنم هر کس آنان را
اجابت کند به جهنم می‌اندازندشان. (۴)
و نیز از آن حضرت روایت کرده است:

«بعد از من پیشوایانی خواهند بود که به راهنمایی من رهنمون نخواهند
بود و به رفتار من عمل نخواهند کرد، و بزودی در بین آنان مردانی بپا
خواهند خاست که دل‌هایشان دل‌های شیطان و ابدان‌شان پیکرهای انسانی
است.» (۵)

کتب صحاح دیگر، همچون ترمذی و ابن ماجه و دیگر نویسندگان کتب
حدیث، همچون احمد و حاکم روایاتی به همین مضمون را نقل کرده‌اند، ولی ما
هر آنچه را که صحیحین (صحیح مسلم و بخاری) نقل کنند در اینجا می‌آوریم
گرچه دیگران هم همان مضمون را نقل کرده باشند.

و اینها همان چیزهایی بود که در جامعه اسلامی بعد از رسول خدا بوقوع
پیوست، در آن هنگام که حکومت بر محور سودجوئی و انتخاب و گزینش
مردمی دور می‌زد، که جزئیاتش نیازی به گفتن ندارد و واضح و روشن است و
دست بدست گشتن پیاله‌ها و جام‌های می در بساط و سفره خلفا از واضحات و
مسلمیات تاریخ است، و در بسیاری از مدارک و مصادر حدیثی و تاریخی از آنها
اسم برده شده است (۶) (و نمونه‌های کافی از آنها را در کتاب تاریخ غیبت صغری
نگاشته‌ایم (۷)).

امر دوم: اوضاع دولت بنی عباس

خبر دادن رسول خدا - صلی الله علیه و آله - یا یکی از ائمه

(۴) صحیح مسلم ۲۰/۲.

(۵) صحیح مسلم ۲۰/۲.

(۶) به کتاب تاریخ ابن خلکان ۴۳۴/۲؛ ابوالفداء ۳۵۴/۱؛ ابن‌الوردی ۲۳۲/۱؛ مسعودی ۱۱/۴؛

کامل ۲۴۱/۶ و دیگر مدارک اهل سنت مراجعه شود.

(۷) به صفحات ۱۲۴ و ۳۴۷ مراجعه شود.

- علیهم السلام - از اوضاع دولت بنی عباس در کتب حدیثی ما به چندین عبارت و سبک بیان شده است:

سبک و روش اول: رسواسازی بنی عباس و خرده گیری از آنان از جهت انحراف و فسادشان و بیرون رفتن آنها از راه حق. تا آنجا که می دانیم کتب و مدارک شیعه امامیه اختصاص به نقل این روایات دارد.

از آن جمله روایتی است که نعمانی در کتاب غیبت خود آن را از حضرت رسول نقل کرده است که حضرت روی به عباس نموده و فرمود: ای عمو آیا تو را از آن چه که جبرئیل به من خبر داد با خبر کنم؟
عرض کرد: آری ای رسول خدا.
فرمود: جبرئیل به من گفت: وای به حال فرزندان و ذریه تو از فرزندان عباس.

عباس عرض کرد: یا رسول الله؛ پس آیا از زنان دوری نگزینم؟
رسول خدا فرمود: خداوند از آن چه که می بایست بشود فارغ شده (و کارها را تقدیر کرده است). (۸)

و در حدیث دیگر (۹) از عبدالله بن عباس که گوید: رسول خدا - صلوات الله علیه و آله - به پدرم عباس فرمود: ای عباس وای به حال فرزندانم از فرزندان تو؛ و وای به حال فرزندان تو از فرزندانم.

عباس عرض کرد: ای رسول خدا پس آیا از زنان اجتناب نکنم - و یا گفت: پس آیا من زنان را از باروری نیندازم؟ - فرمود: علم خدا بر این کار گذشته و امور به دست خداوند است و امر بزودی در دست فرزندان من خواهد بود.

وضع دولت بنی عباس و رفتاری که با فرزندان علی و فاطمه اولاد رسول خدا - علیهم السلام - نمودند، واضح و روشن است و ظلمها و ستمهایی

(۸) غیبت نعمانی / ۲۴۸.

(۹) غیبت نعمانی / ۲۴۸.

که از دست آنها کشیدند و آوارگیها و در به دریها و زندانیهای که از آنها دیدند پوشیده نیست، و نیازی ندارد که باز گو کنیم. همان طوری که ناراحتیهای که بنی عباس از دست شورشگران علوی در طول تاریخ دیدند نیز لازم به تذکر نیست و کافی است همین اندازه بدانیم که بخش مهمی از کتاب مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی و بسیاری از فصول کتب تاریخ اسلام اختصاص به همین درگیریها دارد، که ما هم بخشی از آنها را در کتاب خود "تاریخ غیبت صغری" (صفحات ۸۰ به بعد)، آنجا که سخن از این برهه زمان بود نگاشتیم.

و اما فرمایش رسول خدا که فرمود: «خداوند از آنچه که بوده و مقدر شده است فارغ شده است» و یا این جمله «علم خدا بر این کار گذشته» روشنترین معنایی که می شود برای آن نمود همان است که این جملات را اشاره به همان برنامه ریزی الهی بدانیم، زیرا آن برنامه ریزی مستلزم وجود انحراف در جامعه بود و مصلحت تمحیص ایجاب نمی کند که خداوند آن را بردارد و تا پیش از ظهور حضرت آن را جابجا کند؛ بنابر این، این رو در روئی و تضاد باید وجود داشته باشد تا با تمحیص و برنامه ریزی الهی شریک و سهیم باشد و علت آنکه صریحاً به آن اشاره نشده است عدم فهم و درک مردم آن زمان بوده که امکان نداشته برای آنان از اینگونه قوانین عمومی اسم برده شود، بلکه این مفاهیم از لابلای کتاب و سنت به دست می آید. و روشنترین دلیل بر اینکه مقصود همان است که گفتیم، این است که رسول خدا -صلی الله علیه و آله- فرمود: «امر به زودی در دست فرزندان من خواهد بود» و آن در روز ظهور است، زیرا نخستین کسی که بطور همگانی و در سطح عموم مردم جهان از اولاد حضرت علی و فاطمه -علیهما السلام- حکومت را بدست می گیرد و حکمی نافذ در سطح جهانی دارد وجود مقدس حضرت بقیة الله -ارواحنا فداه- خواهد بود و با حکومت او این تضاد و درگیری خاتمه می یابد.

سبک و روش دوم: اخباری که از هلاکت و سقوط دولت بنی عباس خبر می دهد، همچون روایتی که از حضرت باقر -علیه السلام- وارد شده است که حضرت فرمود:

«سپس بنی عباس مالک قدرت می شوند، دوران جوانی قدرت و

شاد کامی را می گذرانند و مدتی به طول می کشد؛ تا اینکه در بینشان اختلاف افتاده و بعد از آن که دچار اختلاف شدند حکومتشان از بین می رود.»^(۱۰)

دولت بنی عباس هجده سال بعد از رحلت حضرت باقر - علیه السلام - تشکیل شد، و حضرت باقر - علیه السلام - در سال یک صد و چهارده شهید شد^(۱۱)، و ابوالعباس سفاح نخستین خلیفه عباسی در سال ۱۳۲^(۱۲) به خلافت رسید. ستاره بخت آنها به هنگام سلطه ترکان بر حکومت افول کرد و در دوران آل بویه و سلاجقه بکلی زمام امر از دست آنها به در رفت و دیگر نقشی در اداره مملکت نداشتند، تا این که در دوره آل بویه و سلاجقه کاملاً بی اثر بودند. و در این دوره ها، خلافت عباسی، هیبت یا رهبری نداشت. و جامعه اسلامی، لقمه ای آماده برای هجوم تاتارها - به زعامت هلاکو خان مغول - شد، و آخرین خلیفه عباسی، عبدالله - مشهور به المستعصم بالله - در سال ۶۵۶ سقوط کرد.^(۱۳)

سبک و روش سوم: مدح بنی عباس و تمجید از برخی خلفای آنها. این روایات را فقط راویان اهل سنت آورده اند، و در مصادر شیعه امامیه اثری از این اخبار دیده نمی شود.

از جمله این اخبار، خبری است که ترمذی از ابن عباس آورده است که گفت: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به عباس فرمود: وقتی صبح روز دوشنبه فرار سید، خودت و فرزندان به نزد ما بیایید، تا اینکه دعائی برای آنها بکنم که خدا ترا و فرزندان را به سبب آن دعا نفع دهد.

صبح روز دوشنبه خدمت حضرتش رسیدیم. پیامبر، عبایی بر ما پوشانید و گفت: خدایا عباس و فرزندانش را پیامرز، آمرزشی ظاهر و باطن که هیچ گناهی را باقی نگذارد. خدایا عباس را در فرزندانش، حفظ کن.

(۱۰) غیبت نعمانی / ۲۶۲.

(۱۱) ارشاد مفید / ۲۴۵.

(۱۲) مروج الذهب / ۳ / ۲۵۱.

(۱۳) دلیل خارطة بغداد / ۲۷۷.

ترمذی گوید: این حدیثی حسن و غریب است، که آن را جز از این طریق نمی‌شناسیم. (۱۴)

ابن حجر در کتاب الصواعق گوید: حاکم به روایت صحیح از ابن عباس -رضی الله عنه- نقل کرده است: از ما اهل بیت چهار نفر هستند؛ سفاح و منذر و منصور و مهدی از ما هستند. (۱۵)

وی بعد از نقل این روایت گوید: اگر مقصودش از اهل بیت بنی‌هاشم باشد که سه نفر اول یعنی سفاح و منذر و منصور از اولاد عباس و مهدی از نسل حضرت فاطمه باشند در این صورت اشکالی در آن نیست. و اگر مقصودش آن باشد که هر چهار نفر از اولاد عباس می‌باشند، در این صورت باید مقصودش از مهدی سومین خلیفه عباسی باشد که وی در بین بنی‌عباس همچون عمر بن عبدالعزیز در بین بنی‌امیه بود و از عدالت و خوشرفتاری مشهوری برخوردار بود. و نیز در روایات صحیح وارد شده است که اسم مهدی اسم رسول خدا -صلوات الله علیه و آله- و اسم پدرش اسم پدر حضرت رسول است؛ و مهدی عباسی این چنین بود زیرا وی محمد پسر عبدالله منصور بود.

روایت ابن عدی نیز مؤید این مطلب است که نقل می‌کند: مهدی از فرزندان عباس عمومی می‌باشد. لکن ذهبی گوید: این روایت را فقط محمد بن ولید آزاد کرده بنی‌هاشم نقل کرده است و او حدیث جعل می‌کرده است. (۱۶)

ما بر این روایات سه حاشیه و تعلیقه داریم:

اول: حدیث دوم از رسول خدا نقل نشده بلکه از ابن عباس روایت شده است، و از پایه و اساس دلیل و حجت نیست و نمی‌تواند یک مسأله اعتقادی و تاریخی را اثبات کند.

دوم: به هنگام بررسی، سند هیچیک از این اخبار قابل اثبات نیستند، حتی اگر روایانش افرادی مطمئن باشند، زیرا قرائنی عمومی که دلیل بر ساختگی

(۱۴) سنن ترمذی ۱۳۱۹/۵.

(۱۵) صواعق المحرقة ۹۹/.

(۱۶) صواعق المحرقة ۹۹/.

بودن این روایات است وجود دارد و آن عبارت است از ثنا گوئی و چاپلوسی نسبت به دستگاه حاکمه آن زمان که برای خوشایند خلیفه وقت گفته شده است؛ و هر روایتی که از این خصوصیات برخوردار باشد از اعتبار ساقط می شود. این گونه روایات ساختگی برای خوشایند حکومتها و تحکیم پایه های پوشالی آنها بسیار نقل شده و هیچیک اعتبار ندارند.

سوم: سازندگان دو حدیث آخر می خواهند بگویند که آن مهدی که حضرت رسول بشارت وجود او را داده است، مهدی پسر منصور عباسی است. و می بینیم که ابن حجر این مطلب را پذیرفته و با آوردن ادله می خواهد آن را اثبات کند.

حقیقت امر آن است که کثرت ورود روایات درباره حضرت مهدی - علیه السلام - و شهرت آنها در بین مردم و ایجاد انتظار در آنها نسبت به مصلح جهانی، این حالت را در بعضی از جاه طلبان و منحرفین ایجاد کرده بود که خود و یا فرزندان شان دارای این منصب و مقام بزرگ الهی باشند، و تعریفات و بشارات رسول خدا بر آنها منطبق شود. ولذا بسیاری از اشخاص ادعای مهدویت نموده و در تاریخ به مدعیان مهدویت، بسیار برخورد می کنیم. و منصور دوانیقی هم به همین منظور نام فرزند خود را مهدی گذاشت و مخصوصاً که این احتمال را می داد روزی به مقام خلافت برسد. و آنگاه که هیچیک از اینها نتوانستند کار مهمتی را که می بایست حضرت مهدی - علیه السلام - انجام دهد عملی کنند و اصلاح کار جهان و ایجاد عدالت جهانی را جامعه عمل بیوشند، سرشان به سنگ خورده و بطلان شان آشکار شد. و ما قبلاً گفته بودیم که بهترین دلیل بر دروغگو بودن این افراد همان ناتوانی و ناکامی آنها است نسبت به انجام کار مهمتی که از حضرت مهدی انتظار انجامش می رود.

و اما دلیلی که ابن حجر آورده که در روایت صحیحی نقل شده که «اسم پدرش اسم پدر حضرت رسول است» این روایت هم نه صحیح است و نه قابل اثبات. (ما بزودی در کتاب آینده خود در این مجموعه آن روایات را بررسی خواهیم کرد.)

و شاید یکی از واضحترین دلایل عدم صحت این روایت همان باشد که این

خصوصیت را ممکن است افراد بسیاری در خود ایجاد کنند، و هر شخصی که اسم خودش عبدالله باشد اسم فرزندش را محمد بگذارد و بعد هم پسرش ادعای مهدویت کند و خود را مصداق این حدیث بداند تا در بین مردم به این منصب و مقام برسد.

پس باید دانست که تنها این ویژگی در اثبات مهدویت کفایت نمی‌کند، بلکه می‌بایست تمامی خصوصیات و ویژگیهای مربوط به آن حضرت وجود داشته باشد، و یکی از آنها آن است که، از اولاد حضرت فاطمه -علیها السلام- باشد، و بعد هم بر تمامی پهنه گیتی سلطه و غلبه بیابد، و شکی نیست که هیچیک از این خصوصیات تا کنون در مورد هیچکس پیدا نشده و چنین کسی را با این خصوصیات در تاریخ ندیده‌ایم.

سبک و روش چهارم: خبر دادن رسول خدا از بیرون آمدن پرچمهای سیاه از خراسان، که اینها یکی از نشانه‌های ظهور است.

در این مورد اخبار فراوانی از شیعه و سنی وارد شده که بزودی در بخش آینده به نقل و بررسی آنها خواهیم پرداخت.

آنچه که در اینجا برای ما اهمیت دارد آن است که به بررسی این احتمال پردازیم، که مقصود این روایات قیام ابومسلم خراسانی و شورش او بر بنی‌امیه باشد؛ همان نهضت و قیامی که راه را برای روی کار آمدن بنی‌عباس هموار کرد و آنها را بر کرسی خلافت نشانده. بنابر این، این نشانه تحقق یافته؛ گرچه بین وقوع آن و ظهور حضرت زمانی بس دراز فاصله شده است، و این فاصله منافات با نشان ظهور بودن این حوادث ندارد. و از اینکه می‌بینیم شعار این انقلاب پوشش جامه سیاه بوده و این شعار در بین بنی‌عباس بعدها رایج شده و باقی مانده است این احتمال رجحان پیدا می‌کند و قوی می‌شود.

روایتی هم که در بحارالانوار از رکابین ابی‌رکاب واسطی نقل شده مرجح این احتمال است. وی گوید: مردی سر حضرت صادق -علیه السلام- را بوسید و حضرت دست به جامه‌های او کشیدند و فرمودند من تا امروز از این پارچه سفیدتر و نیکوتر ندیده‌ام. وی گفت: فدایت شوم این جامه مردم شهر ما است و بهتر از

این را برایتان آورده‌ام.

گوید: حضرت گفت: ای معتب آن پارچه را از این شخص بگیر؛ و سپس آن شخص بیرون رفت. آنگاه حضرت صادق - علیه السلام - فرمودند: صفت و خصوصیت درست است و وقت نزدیک شده است، این شخص صاحب پرچمهای سیاه است که از خراسان می‌آیند. سپس فرمود: ای معتب خود را به او برسان و از او پیرس اسمش چیست. و بعد گفت که اگر اسمش عبدالرحمن باشد بخدا سوگند که او خودش است. گوید: معتب رفت و پرسید. وی جواب داد که اسمش عبدالرحمن است. هنگامی که بنی‌عباس به حکومت رسیدند به او نگریست دید که وی عبدالرحمن ابومسلم خراسانی است. (۱۷)

و از نظر تاریخ صحیح اسم ابومسلم عبدالرحمن و امام صادق - علیه السلام - همزمان با او بوده است. و ظاهر فرمایش آن حضرت که می‌فرماید: «این شخص صاحب پرچمهای سیاه است» اشاره به همین فرمایش رسول خدا - صلوات الله علیه و آله - است، مخصوصاً در کنار این جمله حضرت: «وصف درست است و وقت نزدیک شده است» که مقصود نزدیک شدن خروج پرچمهای سیاه و یا خروج ابومسلم خراسانی است نه نزدیک شدن ظهور حضرت بقیة الله؛ گرچه خبر دادن پیامبر از این واقعه همراه با بشارت به وجود حضرت مهدی - علیه السلام - است.

بنابر این این احتمال که مقصود قیام و تشکیل حکومت بنی‌عباس باشد رجحان دارد و فقط دو اشکال در آن هست:

اشکال اول: صرف نظر از سختگیری لازم در سند، راویان این حدیث ناشناخته هستند و از این جهت نمی‌شود به آن اعتماد کرد.

اشکال دوم: این معنی با روایات دیگری (۱۸) که از حضرت رسول رسیده است معارضه و مخالفت دارد؛ مانند اینکه حضرت فرمودند:

«هرگاه دیدید پرچمهای سیاه از سوی خراسان بیرون آمده به سوی آن

(۱۷) بحار الانوار (کمپانی) ۱۴۲/۱۱؛ طبع جدید ۱۳۲/۴۷ - ۱۳۳.

(۱۸) صواعق المحرقة ۹۸/.

بروید گرچه بر روی برف حرکت کنید و بخزید، زیرا خلیفه خدا حضرت مهدی در بین آنها است.»

و در حدیث دیگر چنین نقل شده است که حضرت می‌فرماید:

«ما خاندانی هستیم که خداوند برای ما آخرت را بر دنیا برگزیده است. بزودی اهل بیت من بعد از من به گرفتاری شدیدی دچار شده و از جامعه آواره می‌شوند؛ تا اینکه مردمی می‌آیند که با آنها پرچمهای سیاه است... تا اینکه آن پرچمها را به مردی از خاندان من خواهند داد. وی زمین را از قسط و عدل پر می‌کند به همان گونه که از ظلم و جور پر کرده‌اند. هر کس به آنها رسید نزد آنان برود گرچه بر بالای برف بخزد و حرکت کند زیرا خلیفه خدا مهدی در بین آنها است.»

ظهور این دو روایت مربوط به حضرت مهدی است، و می‌گوید که خروج پرچمهای سیاه با ظهور مهدی ارتباط دارد. حتی در روایت اول می‌گفت که حضرت مهدی در بین همان دارندگان پرچمهای سیاه است. با اینکه بطور قطع و مسلم می‌دانیم که بین نهضت ابومسلم خراسانی و ظهور حضرت بقیة الله بیش از هزار سال فاصله وجود دارد و شاید هم بیشتر از این بطول انجامد.

اما اشکال اول، وارد نیست زیرا سختگیریهای سندی که پایبند به آن بودیم، مخصوص اخبار و روایاتی است که از آینده خبر می‌دهد و شامل تمام اخبار و روایات نمی‌شود، و در این صورت روایتی که از بحار الانوار نقل کردیم مشمول لزوم آن سختگیریها و دقت نظرها نمی‌شود، زیرا از اخبار و روایات پیشگوئی نیست و تا حدودی قابل اثبات تاریخی می‌باشد، و ناشناخته بودن راویانش به جایی ضرر نمی‌رساند (چنانکه در کتاب تاریخ غیبت صغری این مطلب را اثبات کردیم^(۱۹)).

و اما اشکال دوم؛ نتیجه معارضه بین دو خبر آن می‌شود که این دو روایت منقوله در صواعق بی اعتبار بشود و روایت اول که در بحار نقل شده بود مورد عمل و پذیرش قرار گیرد، زیرا وقتی امر دائر شد بین اینکه این دو روایت درست باشد یا

آن یک روایت، با در نظر گرفتن قرائن موجوده می‌توانیم این دو خبر را نادرست بدانیم و آن روایت را صحیح.

قرینه‌ای که در اینجا وجود دارد و می‌توانیم به آن اعتباری قائل شویم همان است که در دوره خلافت و حکومت بنی‌عباس چون دیده بودند که بین خروج پرچمهای سیاه و بین ظهور حضرت مهدی در روایات رابطه‌ای وجود دارد، و در این زمینه روایات بسیاری از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - رسیده است، تصمیم گرفتند از این ارتباط به نفع خود استفاده کنند و گفتند که مقصود از کلمه مهدی در این اخبار همان مهدی عباسی است، زیرا او مرتبط و نزدیک به قیام ابو مسلم و پرچمهای سیاه او بوده و بلکه به انحایی در آن شرکت داشته؛ چنانکه حدیث را دلالت کننده بر این مطلب قرار داده بودند.

دلیل دیگر بر ساختگی بودن این احادیث سخن خود صاحب صواعق است که در ابتدا، این جمله را نقل می‌کند: که «ما اهل بیتی هستیم که خداوند برای ما اختیار کرده است...» و سپس در حاشیه آن می‌نویسد: در سند این حدیث شخصی است که حافظه درستی نداشته است و در آخر عمرش مطالب را با یکدیگر مخلوط می‌کرده و درهم می‌آمیخته است، و بعد از نوشتن این جمله حدیث دیگر را نقل می‌کند که «هرگاه دیدید پرچمهای سیاه را...» و بعد می‌گوید: در سند این حدیث شخص ضعیفی است که احادیثی منکر (نوعی از احادیث ضعیف) روایت نموده است؛ و مسلم متابعتاً این حدیث را آورده است. و در این حدیث و حدیث جلوترش بر فرض صحت دلیلی برای کسانی که پنداشته‌اند مهدی سومین خلیفه عباسی است وجود ندارد. (۲۰)

ابن حجر این دو روایت را از این جهت که دلالت بر وجود مهدی منتظر - علیه السلام - دارند مورد اشکال قرار نداده، زیرا همو اخبار زیادی از این دست را بدون ایراد کردن در آنها نقل نموده است، و ایراد او در این دو روایت فقط به جهت ضعیف بودن آنها می‌باشد.

و اما بر طبق ضوابط لازم در سند و وجود قرائن بر نادرستی این دو حدیث

از آن جهت که مشتمل بر تأییداتی از دستگاه حاکمه آن روز بوده؛ می‌بایست به هر حال این دو روایت را از درجه اعتبار ساقط کرد.

و بنا بر این مطلب مورد نظر و مضمون ما آن است که مقصود از پرچمهای سیاه همان پرچمهای ابومسلم خراسانی است، که نهضتش از خراسان بپاخواست و با پرچمهای سیاه به سوی بغداد حرکت کرد؛ و این قیام و شورش از آن جهت که در تاریخ از اهمیتی بس بزرگ برخوردار بوده و برای آیندگان جلب نظر می‌کرده، نشانی از علائم ظهور قرار داده شده است، و فاصله بسیاری که بین آنها واقع شده است زیانی نخواهد داشت؛ زیرا بسیاری از علائم دیگر نیز همین فاصله را دارند.

فقط احتمالی که در مقابل این ظن و گمان ممکن است وجود داشته باشد آن است که مقصود پرچمهای سیاه دیگری باشد که در آینده از خراسان حرکت خواهد کرد، که بین حرکت آنها و ظهور حضرت فاصله چندانی نیست (ولی دلیلی برای اثبات این احتمال وجود ندارد^(۲۱)).

و به هر حال احادیث پرچمهای سیاه از اخبار علائم ظهور قرار داده شده و در عین حال در آنها اشاره‌ای به تشکیل دولت بنی‌عباس نیز هست، گرچه فاصله زمانی خیلی زیاد است، ولذا ما این اخبار را در روش چهارم از روشهای پیشگوئی نسبت به تشکیل دولت بنی‌عباس قرار دادیم.

امر سوم: سقوط حکومت بنی‌امیه

روایاتی سقوط حکومت بنی‌امیه را پیشگوئی کرده‌اند، همچون روایتی که از حضرت باقر - علیه السلام - رسیده که:

«قائم در سالهای طاق قیام خواهد کرد؛ نه، یک، سه، پنج. و فرمود:

هرگاه بنی‌امیه با هم اختلاف کردند و حکومتشان از بین رفت.»^(۲۲)

و ما می‌دانیم که حضرت باقر - علیه السلام - هیجده سال پیش از سقوط

(۲۱) برای اثبات احتمال، صرف احتمال، در صورتی که لفظ احتمال آن را بدهد کافی است و نیازی به دلیل دیگر نداریم. و ضروری هم ندارد که این احتمال را احتمال درست بدانیم؛ که خراسان خاصیت این قیامها و شورشها را دارد. (مترجم)

(۲۲) غیبت نعمانی/ ۲۶۲.

حکومت بنی امیه و روی کار آمدن دولت بنی عباس رحلت فرمودند.

امر چهارم: اختلاف اهل مشرق و مغرب

روایاتی از اختلاف اهل مشرق و مغرب صحبت می‌کند، همچون روایتی که از حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - نیز روایت شده است، که در همان حدیث حضرت می‌فرمایند:

«و اهل مشرق و مغرب با هم اختلاف پیدا کنند.» (۲۳)

اختلاف اهل مشرق و مغرب را می‌توان به دو گونه معنی کنیم:

اول: اختلاف اهل مشرق و مغرب کشورهای اسلامی و بر اساس اسلامی به شکل کلی. این همان چیزی است که در طول تاریخ اتفاق افتاده است که در شرق بنی عباس حکومت می‌کردند و در غرب که اندلس باشد بنی امیه حکومت داشتند؛ چنانکه در کشور مغرب (شمال آفریقا) مهدی آفریقائی محمد بن عبدالله حکومت می‌کرد و فرزندان او به مصر آمده و حکومت فاطمیون مصر را تأسیس کردند، و این دو حکومت غربی از حکومت شرقی بنی عباس جدا بوده و با آنها اختلاف و درگیری داشتند.

دوم: آنچه که در زمان ما پدید آمده است و از جنگ جهانی دوم تا کنون با آن دست به گریبان هستیم که دو دولت بزرگ در دنیا زمام امور جهان را بدست گرفته، و جهان را به دو بلوک شرق و غرب تقسیم کرده‌اند. و اگر ما به اساس و پایه تشکیل این دو قدرت بزرگ بنگریم می‌بینیم که بر دو پایه فکری عمیق و ریشه‌دار که تا حدود دو قرن امتداد و کشش دارد استوار است: یکی فکر سرمایه‌داری و دیگری سوسیالیستی. و به هر حال این دو تفکر زائیده تمدن جدید اروپا است که بر پایه مادی محض که با ادیان الهی تناقض و مخالفت همه‌جانبه دارد استوار است (چنانکه در بحثهای اعتقادی مطرح است).

به هر حال این اختلاف به هر یک از دو معنی که باشد، از نشانه‌های ظهور قرار داده شده، از این جهت که پدیده‌ای است مهم و جالب نظر و از جهت دیگر

در انحرافی که نتیجه‌اش تمحیص و خودسازی است اثری بسیار دارند.

امر پنجم: قیام صاحب زنج

از جمله آن روایات حدیثی است که شیخ صدوق در کمال الدین از ابن عباس نقل کرده است، که از جمله مطالبی که خداوند در شب معراج به عنوان نشانه‌های ظهور به حضرت رسول فرمود، این مطلب بود:

«و خراب شدن بصره بدست مردی از فرزندان تو که زنجی‌ها از او پیروی می‌کنند.» (۲۴)

و در ارشاد گوید (۲۵): آثار و روایاتی از تعداد زیادی از علائم زمان قیام حضرت مهدی - علیه السلام - خبر داده است. از آن جمله است - تا آنکه گوید: - و خروج بنده‌ها از اطاعت آقایان خود و کشتن آنها سروران خود را. تمام اینها بدست صاحب زنج اتفاق افتاده است (چنانکه در کتاب تاریخ غیبت صغری آنها را ذکر کردیم و به بررسی نتایج فسادبار و تباهی آور آن قیام و زحماتی که برای حکومت بنی‌عباس ایجاد کرده بودند پرداخته و گفتیم که چگونه بصره و بسیاری از شهرها را قتل و کشتار و آوارگی و ویرانی فراگرفت). (۲۶)

اسم این شخص علی بن محمد بود و می‌گفت که از بسادات علوی است در صورتی که علوی نبود؛ زیرا از خاندان عبدقیس و مادرش از قبیله بنی‌اسدبن خزیمه بود (۲۷). ولی روایت صدوق علوی بودن او را اثبات می‌کند، در صورتی که می‌بینیم که حضرت عسکری - علیه السلام - به روایت ابن‌شهر آشوب (۲۸) این مطلب را رد می‌کند، و می‌گوید که «صاحب زنج از ما نیست». (این بحث را در کتاب تاریخ غیبت صغری آورده‌ایم. (۲۹)

(۲۴) کمال الدین / ۲۵۱.

(۲۵) ارشاد / ۳۳۷.

(۲۶) ارشاد / ۷۱ به بعد.

(۲۷) کامل / ۴۳۶/۵.

(۲۸) مناقب / ۵۲۹/۳.

(۲۹) تاریخ الغیبة الصغری / ۱۸۴ به بعد.

و به هر حال احتمال دارد که مقصود حضرت عسکری آن باشد که صاحب زنج از نظر فکری و اعتقادی از ما نیست همچون پسر نوح که از خاندان نوح نبود چون کار ناشایست انجام داده بود گرچه از نظر نسبى ارتباط داشت. واللّٰه العالم.

امر ششم: جنگهای صلیبی

ابوداؤد و ابن ماجه در کتابهای صحیح خود با لفظی نزدیک به هم از رسول خدا نقل کرده اند - ما عبارت ابوداؤد را می آوریم (۳۰) - که فرمود:

«بزودی با روم صلح و سازش خواهید کرد، و سازشی امنیت آور، و شما با آنها با دشمنانتان که از پشت سر شما هستند خواهید جنگید و پیروز می شوید و غنیمت بدست می آورید و به سلامت بیرون می آید و سپس برمی گردید تا اینکه به مرتع ذی تلول می رسید؛ مردی از مسیحیان صلیب را بلند می کند و می گوید: «پیروز باد صلیب!» و مردی از مسلمین خشمگین می شود و به سوی آن برخاسته، آن را در هم می کوبد. در این هنگام رومیها نیرنگ زده و برای انتقامگیری با هم جمع می شوند.»

ابوداؤد با سندی دیگر این مطلب را بر آن افزوده است:

«و مسلمانها دست به شمشیرهایشان برده و می جنگند و خداوند آن گروه را به شهادت گرامی می دارد.» (۳۱)

و اما ابن ماجه به حدیث اول با سند دیگری این جمله را افزوده است:

«پس در زیر هشتاد پرچم می آیند؛ زیر هر پرچم دوازده هزار نفر می باشند.» (۳۲)

این حدیث شریف با دوران شکست و سستی تاریخ اسلامی کاملاً مطابق است، و ما گفته ایم که بهترین دلیل بر صحت یک روایت همان است که آنچه که خبر داده اند واقع شده باشد و این حدیث از روشنترین مصادیق آن می باشد، زیرا بطور قطع و یقین مضمون آن اتفاق افتاده و رخ داده است. و اگر دیگر روایاتی که

(۳۰) سنن ابوداؤد ۴۲۵/۲؛ سنن ابن ماجه ۱۳۶۹/۲.

(۳۱) سنن ابوداؤد ۴۲۵/۲.

(۳۲) سنن ابن ماجه ۱۳۶۹/۲.

در این فصل آوردیم در مجموعه‌های روایات بعد از اتفاق افتادنشان نگاشته شده باشد و جای تردید و شک برای بعضی از مادیین باشد که در استناد آنها به رسول خدا تردید کنند، و گمان نمایند که بعد از وقوع نوشته شده است، لکن در این حدیث شریف اصلاً جای چنین شک و شبهه‌ای نیست زیرا صدها سال پیش از وقوع جنگ‌های صلیبی از رسول خدا صادر شده و در کتب حدیثی که چندین سال قبل از وقوع جنگ‌های صلیبی نوشته شده وارد شده است زیرا ابوداؤد در سال ۲۵۷ و ابن‌ماجه در سال ۲۷۳ (۳۳) از دنیا رفته‌اند در صورتی که قدس در سال ۴۹۲ بدست فرنگیان مسیحی افتاد. (۳۴)

این مصادر و منابع حدیثی بطور متواتر از نویسندگان نقل شده و هیچ‌گونه احتمال زیاد کردن چیزی در آنها نیست، و اهل سنت همیشه در فقه و عقاید و تاریخ به آن اعتماد داشته‌اند.

از همین جا است که می‌توان این‌گونه احادیث را خود یکی دیگر از معجزات دانست که چنانکه سابقاً گفتیم صرف نظر از ارتباط آنها با اندیشه وجود مهدی - علیه السلام - صحت عقیده اسلامی و درستی گفتار رسول خدا را اثبات می‌کند و گویای این حقیقت است که آن حضرت هیچگاه از روی هوی و هوس سخنی نگفته و هر چه که فرموده و وحی الهی بوده است.

ما اگر صد سال یا بیشتر پیش از جنگ‌های صلیبی را بنگریم خواهیم دید که هیچ‌گونه جنگی و فتوحاتی پیش از آن سالها اتفاق نیفتاده و از طرف رومی‌ها مسلمین خاطر جمع بودند، و با آنها در صلح و سازش زندگی می‌کردند؛ بجز حرکت پیروزمندان‌های که در مقابل هندیها داشتند (۳۵)، و یا برخی از مشاجره‌ها و اختلافات جزئی که احیاناً بین مسلمین و رومی‌ها پیش می‌آمد که غالباً هم از طرف رومی‌ها شروع می‌شد، مانند حوادثی که در سالهای ۳۶۱ (۳۶) و ۴۲۱ (۳۷)

(۳۳) ابن‌خلکان ۱۳۸/۲ و ۴۰۷.

(۳۴) کامل ۸/۸۹.

(۳۵) فتوحات الاسلامیه.

(۳۶) کامل ۷/۴۴ (چاپ بیروت، سال ۱۳۸۶ ج ۸/۴۱۸).

(۳۷) کامل ۷/۲۴۱ (چاپ بیروت، ج ۹/۴۰۴).

اتفاق افتاد؛ و بجز این موارد می توان بطور قطع و مسلم گفت که بین مسلمین و رومی ها همیشه صلح و صفا برقرار بوده است، و این خود بهترین مصداق روشن برای فرمایش حضرت رسول است که فرمود: «بزودی با رومی ها صلح و سازشی امنیت آور خواهید کرد» و ظاهراً مقصود صلح و سازش نظامی که گاهی بین دو لشکر انجام می گیرد نیست. زیرا در آن صورت این صلح و یا سازش بر اساس دوستی و مودت با کفار و یا خضوع در مقابل آنان نیست تا در اسلام حرام باشد. و سر این مطلب آن بود که جرقة سوزان نهضت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - که در جامعه اسلامی ایجاد کرده بود روبه افول و خاموشی و سردی گذاشته بود، انحراف مسلمین و فراموش کردن آنها تعالیم اسلامی را و پیروی از هوی و هوسهای زودگذر موجب شده بود که از جهاد و مبارزه دست بردارند و از احکام اسلامی غفلت کنند، و به همان وضع اسفبار و تلخی که در آن دوره بر جامعه اسلامی حکمفرما بود و گرفتاریها و تجزیه ها و درگیریهای که با آن روبرو بودند عادت نمایند و خلافت عباسی هم آخرین نفسهای حیات خود را می کشید. این سازش و همکاری با رومی ها موجب آن شده بود که مسلمین به کفار اطمینان و اعتماد کرده و به آنها حسن ظن پیدا کنند، و دیگر مانعی برای همکاری و یا اشتراک در یک کار نظامی و جنگی نمی دیدند؛ و این همان حالتی است که از یک قرن پیش از آغاز جنگهای صلیبی در بین آنها ایجاد شده بود و این روشنترین مصداق برای فرمایش رسول خدا بود که فرموده بودند: «شما همراه آنها با دشمنان خود می جنگید، پیروز می شوید و غنیمت بدست می آورید و سالم می مانید».

شاید بتوان رویداد سال ۳۷۵ را بطوری که تاریخ^(۳۸) برای ما بازگو می کند مصداقی روشن برای این فرمایش دانست، که اختلافی بین پادشاهان و زمامداران رومی افتاد و بعضی از آنها از فرمانروایان اسلامی کمک خواستند، این شخص بنام "ورد" رومی است که از رؤسای بزرگ و فرماندهان لشکر و بزرگان روم بود که هوای سلطنت در سرش افتاده ولی قدرتی برای شکست حریفان و رقیبان

نداشت ولذا به "ابوتغلب بن حمدان" فرمانروای حلب و موصل که از سوی خلیفه نیابت داشت نامه نوشت و از او کمک خواست. ابن حمدان پاسخ مثبت به او داده لشکری را از مرزهای مسلمین گرد آورده و آهنگ جنگ با رومی‌ها نمود. لشکریان روم یکی بعد از دیگری به مقابله با او آمدند و همگی شکست خوردند. لذا وی قوت قلب یافته در صدد فتح قسطنطنیه برآمد و "ورد" رومی که می‌خواست بر قسطنطنیه مسلط شود به همراه او بود.

در اینجا می‌بینید که چگونه ابن حمدانی با یک رومی همراه شده و با بقیه رومی‌ها به جنگ برمی‌خیزد و بر آنها پیروز می‌شوند؛ همان گونه که رسول‌خدا فرموده بود، گرچه این پیروزی دوامی نمی‌یابد؛ چون وقتی می‌خواست قسطنطنیه را فتح کند، رومی‌ها سپاهیان بسیاری را به مقابله با او آوردند و او نتوانست مقاومت کند و شکست خورده و فرار کرد. (۳۹)

حوادث دیگری نشانگر وجود اطمینان و اعتماد بین دو گروه اسلامی و مسیحی است. از آن جمله: "ورد" رومی نام برده بعد از فرار از قسطنطنیه به فکر افتاد که به عضدالدوله در عراق پناهنده شود و از او کمک بخواهد. نامه‌ای به او نوشت و به او وعده همکاری و فرمانبرداری از او را داد. وی پاسخ نیکو و وعده کمک به او داد. این خبر به پادشاهان روم رسید. دو نفر از آنها که با یکدیگر برادر و بر قسطنطنیه حکومت می‌کردند نامه‌ای به عضدالدوله نوشته و هدایائی برای او فرستادند و از او دلجوئی کردند. وی چنین مصلحت دید که جانب آن دو را گرفته و "ورد" را یاری نکند... (۴۰)

حوادث دیگری که گویای این وثوق و اطمینان می‌باشد نیز وجود دارد.

اگر کسی بگوید: ظاهر این حدیث نبوی شریف آن است که پیروزی بدست آمده از همکاری مسلمین و روم، یک پیروزی پایدار و واقعی است، در صورتی که دیدیم نتیجه این جنگها در آخر فرار و شکست بود.

(۳۹) فتوحات اسلامیة ۱/۳۴۷.

(۴۰) فتوحات اسلامیة ۱/۳۴۷.

گوئیم: آنچه که این حدیث گویای آن است عبارت است از پیروزی و به دست آوردن غنیمت و به سلامت ماندن؛ و تا این اندازه در این جنگها وجود داشته گرچه در نهایت موفق به فتح قسطنطنیه نشدند و فرار کردند.

و اما فرمایش رسول خدا که فرمود: «سپس برمی گردید و در چراگاه ذی تلول پائین می آئید و ساکن می شوید» در این عبارت دلالتی بر برگشت پیروزمندانه نیست، و چراگاهی که به آن اشاره شده گویا کنایه است از همان منطقه‌ای که لشکر فراری آنها به آنجا برگشت.

با فاصله اندکی از این درگیری جنگهای صلیبی آغاز شد از سوی افرادی تازه، نه آن اشخاص که با مسلمین قرارداد بسته بودند؛ ولذا می بینیم که حدیث شریف رسول خدا می گوید: «مردی از مسیحیان صلیب را بلند می کند» و نمی گوید: «مردی از بین آنان» زیرا گردانندگان جنگهای صلیبی غیر از این اشخاص بودند و یک قرن با آنها فاصله داشتند، گرچه نسلهای بعدی رومی‌های بیزانس با آنها در جنگ شریک بودند، و بین بلند کردن صلیب و پیروزیهای مشترک هیچگونه رابطه بجز ترتیب زمانی وجود نداشت.

و معنای بلند کردن صلیب از سوی نصرانیها که اروپائیهای فرنگی باشند آن است که صلیب را شعار خود قرار داده و آن را رمز پیروزی خود دانستند و دیانت حضرت مسیح را دستاویزی برای استعمار مسلمین و قتل و غارت آنان و به یغما بردن ثروتها و سرمایه‌هاشان نمودند، و جمله: «پیروز باد صلیب!» عبارتی رمزی از همین شعار است که تفأل برای پیروزی است و برای تحریک احساسات مذهبی لشکریان مسیحی بکار برده می شد. و این درست همان عبارتی است که در آغاز هجوم جنگهای صلیبی به هنگام شروع حمله می گفتند: بحق انجیل این کتاب برای ما و آنان خوب است (یعنی اروپائیهای و اسلاوها) و سرزمینها مسیحی خواهند شد. (۴۱)

یکی از سرلشکران آنها گفته بود: «هرگاه تصمیم گرفتید با مسلمین بجنگید از همه برتر فتح بیت المقدس است، آن را از دست آنها بیرون می آورید

و این افتخاری برای شما باشد» (۴۲).

این جنگ در سال ۴۹۱ اتفاق افتاد و توانستند به این هدف در آینده برسند و بیت المقدس را بعد از کشت و کشتارهایی که در آنجا و تمام شهرهای سر راه خود نمودند اشغال کردند، زیرا مقصودشان فقط فتح و گشودن شهر نبود بلکه می‌خواستند از مسلمین انتقام پیروزیهای سابق را بگیرند و آنان را نابود سازند.

بطوری که تاریخ به ما می‌گوید (۴۳): در شهر بیت المقدس دست به شمشیر برده و فرنگیها یک هفته بطور مرتب مردم را می‌کشتند؛ ... فرنگیها در مسجد اقصی بیش از هفتاد هزار نفر از دانشمندان و پیشوایان و عباد و زهاد مسلمین را که از شهرها و دیار خود کوچ کرده و در آن شهر اقامت گزیده بودند کشتند. از کنار صخره (سنگ بزرگی که معراج رسول خدا از آنجا شروع شده است) چهل و چند قندیل نقره‌ای را که وزن هر یک سه هزار و ششصد درهم بود ریودند. تنوری نقره‌ای که وزنش چهل رطل شامی بود از آنجا بردند و از قندیلهای کوچک یک صد و پنجاه قندیل نقره و بیست و چند قندیل طلائی برداشتند، و اموال بی‌شمار دیگری را نیز به غنیمت بردند.

بیت المقدس بیش از صد سال در اشغال مسیحیان بود که از آنجا تا دمشق و بیروت و عکا، یافا و صیدا و صور و دیگر شهرهای مسلمان نشین می‌تاختند، تا اینکه خداوند عده‌ای از بندگان شجاع و دلاور خود را به فرماندهی صلاح‌الدین ایوبی بر آنها مسلط کرد و طعم فرار و شکست را به آنها چشاند و دینش را یاری کرد و کلمه حق خود را بر زبان چندین سال آزمایش و گرفتاری برتر ساخت.

صلاح‌الدین ابتدا اطراف بیت المقدس را در ضمن جنگ‌های پیوسته تحت از چنگ آنان بدر آورد تا اینکه در سال ۵۸۳ توانست بیت المقدس را با صلح از آنها بگیرد و فتح کند، البته بعد از محاصره طولانی و درگیریهای دراز مدت که هر یک از دو طرف نهایت پافشاری و فداکاری را نمودند (۴۴)، و این همان مصداق راستین

(۴۲) کامل ۱۸۵/۸ (چاپ بیروت ج ۱۰/۲۷۳)؛ فتوحات الاسلامیه ۵۰۰/۱.

(۴۳) کامل ۱۸۹/۸ (چاپ بیروت، ج ۱۰/۲۸۳)؛ فتوحات الاسلامیه ۵۰۴/۱.

(۴۴) کامل ۱۷۵/۹ و ۱۸۲ (چاپ بیروت ج ۱۱/۵۴۹)؛ فتوحات الاسلامیه ۵۲۰/۱.

فرمایش رسول خدا - صلوات الله علیه و آله - است که فرمود: «مردی از مسلمانها به خشم می آید و به سوی آن پیامی خیزد و آن را سرکوب می سازد». یعنی بر صلیب فائق می آید و آن را سرنگون می کند، و این مرد همان صلاح الدین ایوبی است؛ و خشم او به خاطر آن بود که مسیحیان کشورهای اسلامی را اشغال کرده اند و می خواست آنها را از لوث وجود آنان پاک کند، و کلمه اسلام را در آنجا بلند آوازه گرداند؛ و این تفکر از بزرگترین و عالیترین افکار اسلامی است که از نظر ارزش و مشروعیت دینی و اخلاص در رتبه ای بس والا و بلند است گرچه در پیاده کردن احیاناً با شیوه های انحرافی و تند عمل شود.

و اینکه رسول خدا فرمود: «پیامی خیزد» یعنی درگیری و مقابله با آن را به عهده می گیرد.

و جمله «او را سرکوب می کند» یعنی صلیب را می شکنند و نابود می کنند و از بین می برد و این به معنای خارج کردن مسیحیان است از کشورهای اسلامی و از بین بردن حکومت و اشغال آنها است سرزمینهای اسلامی را.

و ما در این باره که چگونه بعد از چندین قرن خمود و سکوت، مسلمانها توانستند بار دیگر به این حملات پیروزمندانه دست بزنند بحثها و برداشتهائی داریم که فعلاً مجال ذکر آنها نیست.

فرمایش رسول خدا که فرمود: «در این هنگام رومی ها نیرنگ می زنند و برای انتقام گیری گردهم می آیند».

این جمله کنایه از آغاز نهضت جدید اروپا است؛ نهضتی که از لابلای همان جنگهای صلیبی جرقه زده و در همان زمان که فرنگیها به مسلمین پناه آورده و با آنها معاهده می بستند و در جنگهای که یک هدف داشتند با یکدیگر شرکت می کردند بوجود آمده است. و معنای این همکاری آن است که در آن وقت اصلاً اروپا به فکر استعمارگری نبود، بلکه به مسلمین به چشم حریف و نظیر خود - لا اقل - می نگریستند. لکن نهضت جنگهای صلیبی حساسیت اروپائیه را زیاد کرده و طعم پیروزی و سروری بر ملت های ضعیف را به آنها چشاند، و آنها را به فکر استعمارگری انداخت، و لذا تمام کارهایی که اروپائیه

بعد از جنگ‌های صلیبی نمودند انگیزه مذهبی خود را از دست داده و مفهوم مادی و بی‌دینی‌شان آن شده است، و تفاوت اصلی بین نهضت جدید اروپا و نهضت صلیبی در همین است.

بعضی از مورّخین به این مطلب اشاره کرده و می‌گویند (۴۵): «گرچه در این جنگ‌ها عده بسیاری کشته شدند و اموال بسیاری از بین رفت و نتیجه‌ای هم نداشت (زیرا فرنگیها ناتوان شده و در این جنگ‌ها از بین رفتند) لکن نتایج سود آوری برای ایشان داشت، به شرح ذیل:

از همین زمان اروپائیه‌ها شروع به تشکیل ارتشهای منظم نموده و در اثر ارتباط با مسلمین توانستند فنون کشاورزی و تجارت و بسیاری از علوم عقلی و ستاره‌شناسی را فرا بگیرند کتب تاریخ مفیدی تألیف کردند دانش ستاره‌شناسی را گسترش داده، و کتابهای بسیاری درباره آن تدوین نموده و آداب و رسوم شهرنشینی را آموختند و به سیر و سیاحت در خشکی و دریاها پرداختند، و جاهای ناشناخته از جمله آمریکا را در سال ۸۹۰ هجری کشف کردند که تا آن روز برای هیچکس شناخته شده نبود. انواع اسب‌سواری و تیراندازی و راه و رسم قانونگذاری بر مبنای شور و مشورت را از آنها یاد گرفتند. و به این نتیجه رسیدند و فهمیدند که حکومتها بر اثر استبداد رأی و مشورت نکردن از بین می‌رود، و لذا برای نحوه حکومت قوانین و احکامی تدوین کردند. کتابخانه‌های بزرگی از کتب اسلامی جمع کرده و به زبانهای خود ترجمه نمودند و آنچه که مفید به حالشان بود از آنها گرفته و برای تعلیم و تربیت و آموزش فنون مدارس ایجاد کردند. و خلاصه فهمیدند که مملکتداری بدون اینها امکان ندارد و استقرار نخواهد یافت» پایان کلام برخی از مورّخین.

نتیجه‌ای که از گفته این تاریخ‌نویس بدست می‌آید آن است که عامل اصلی بیداری اروپائیه‌ها که این تمدن عظیم را بوجود آوردند همان برخوردی بود که در جنگ‌های صلیبی با مسلمین داشتند، که دریچه‌های دنیای جدید را به روی آنها گشود و فهمیدند در مقابل پیشرفت و تمدن و در مقابل آنچه فهمیده و با آن

مواجه شده‌اند مسؤولیت دارند.

نسبت دادن فریب به رومی‌ها در این حدیث از آن جهت بود که پیمان دوران صلح را شکسته و اندیشه جنگهای صلیبی را استوار ساختند. و معنای اجتماع و اتحاد آنها آن است که در بین خود یک احساس مشترک بوجود آوردند که برای رسیدن به اهداف علمی و اقتصادی و سیاسی با یکدیگر حرکت کنند و پیش روند.

شاید روشنترین عبارتی که برای این فریبکاری و استعمارگری که با برنامه‌های فرهنگی و اعتقادی و نظامی و اقتصادی اجرا کردند، بتوان گفت همان جمله‌ای است که رسول خدا - صلوات الله علیه و آله - فرمود (به روایت ابن ماجه):

«پس در زیر هشتاد پرچم می‌آیند و در زیر هر پرچم دوازده هزار نفرند. این ارقام و اعداد عدد خاصی را معین نمی‌کند بلکه می‌خواهد بگوید پرچمها و نفرات بسیارند و تعداد نفراتی که در زیر این پرچمها به کار مشغولند از کل پرچمها خیلی بیشترند.

و این همان وضعی است که هم‌اکنون در دنیا می‌بینیم که اروپا با ده‌ها بلکه صدها شعار و کلمات خیرخواهانه به سوی شرق دست دراز کرده و آن را تحت سلطه خود قرار داده است؛ و کسانی که از این شعارها گول خورده و به دنبال آنها در حرکتند و سرود پیروزی و سرفرازی آن اهداف و پرچمها را می‌خوانند تعدادشان از هزارها و میلیونها می‌گذرد، و رسول خدا در بیش از هزار سال قبل نمی‌توانست با عبارتی بیش از بیست هزار از آن جمعیتها یاد کند؛ زیرا می‌بایست این قاعده را رعایت کند که: «كَلِمَ النَّاسِ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ»^(۴۶) و جامعه آن روز نمی‌توانست آنچه که بیشتر از این تعداد واقع می‌شود بفهمد زیرا به تصریح این حدیث جمعیت اروپا در آن وقت بیش از نهصد و شصت هزار نفر نبودند.

و اما آنچه ابوداود به حدیث افزوده است، که: «مسلمین دست به اسلحه برده و به جنگ برمی‌خیزند و خداوند این گروه را با شهادت گرامی می‌دارد.»

(۴۶) «با مردم به اندازه عقل و فهمشان صحبت کن.»

مقصود از این جمله همان قیامها و نهضتهایی است که مسلمانها در طول تاریخ در مقابل فاجعه بزرگ استعمار انجام داده‌اند، و تعبیر به نهضت و جهش (ثوره) و اصحترین قرینه بر این مطلب است.

و در جمله «فیقتلون» مقصود لشکریان مسلمین و رومی‌ها یا استعمارگران است. زیرا استعمار بزودی نیرومندتر از آن خواهد شد که مغلوب شود و شکست بخورد، و مسلمانهای انقلابی باتمام اخلاص و ایثاری که از خود نشان می‌دهند نیروی انسانی و نظامیشان کمتر از آن است که بتوانند کاملاً در مقابل استعمار بایستند و آن را از بین ببرند بلکه بناچار در میدان شهادت یکی بعد از دیگری به زمین افتاده و «خداوند این گروه را به شهادت گرامی می‌دارد».

و اگر تاریخ نهضتهای مسلمین را بر ضد استعمار تا اوائل قرن بیستم بنگریم می‌یابیم که این نهضتها برپایه اسلامی استوار بوده است، مانند نهضت الجزائر که در آغاز به رهبری شیخ عبدالقادر الجزائری و انقلاب بیستم در عراق به رهبری میرزا محمدتقی شیرازی بوده است.

و در این تقریباً دو دهه اخیر بیشتر نهضتها و انقلاباتی که در جهان رخ داده است بر اساس مادی صرف و تحت تأثیر اروپای مادی بوده است، که با مادر آستانه خانه مان جنگید و بر افکار و اندیشه و زندگی مادر آن هنگام که هیچ مقاومتی راستین و پاسخی دندان‌شکن از لشکریان مسلمین در مقابل جریان مادی نابدود کننده ندید، چیره شد.

امر هفتم: جنگ با ترکها

از نشانه‌هایی که در تاریخ بوقوع پیوسته است جنگ با ترکان است. بخاری در کتاب جهاد از کتاب صحیحش از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

«ساعت برپا نمی‌شود تا اینکه با ترکها جنگ کنید؛ ترکان چشم کوچک و سرخ‌رو و با بینی کوچک که گویا صورتهایشان همچون سپرهای کوبیده شده است...» (۴۷)

ترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه در کتب صحاح خود ابوابی را به این عنوان اختصاص داده‌اند.

این روایت از رسول خدا به احتمال قوی مربوط است به رسیدن فتوحات اسلامی به کشورها و شهرهای ترکها که بعد از رحلت رسول اکرم، در سال بیست و دو به فرماندهی عبدالرحمن بن ربیع (۴۸) اتفاق افتاد.

(در اینجا نویسنده محترم به توضیح لغات روایت پرداخته که با توجه به آنکه ما روایت را ترجمه کردیم دیگر نیازی به توضیح مجدد نیست.)
و از ابن ماجه در جلد ۸ صفحه ۱۷۵ از فتوحات اسلامیّه نقل شده است که در آنجا اسمی از ترکها برده نشده، و فقط به کلمه «چشمان کوچک و صورتهای پهن» از آنها تعبیر شده است.

مسلم نیز احادیثی را به همین مضمون نقل کرده و اسم ترک را نیاورده، و می‌توانیم آنچه را که بخاری نقل کرده که اسم ترک در متن حدیث آمده است قرینه‌ای بر این روایات بگیریم. پس این مورد از جمله رویدادهائی است که در تاریخ اسلام اتفاق افتاده است.

امر هشتم: فتح قسطنطنیه

مسلم از حضرت رسول -صلی الله علیه و آله- روایت کرده است که فرمود:

«ساعت برپا نخواهد شد تا اینکه رومی‌ها به اعماق و یا به دابق برسند. در این هنگام لشکری از مدینه از بهترین مردمان روی زمین آن روز به سویشان می‌رود... پس قسطنطنیه را فتح می‌کنند...»

و این پیشگوئی همان است که بعد از گذشت چندین قرن از نوشتن این حدیث در مجموعه‌های حدیثی اتفاق افتاده با اینکه چند قرن از زمان این پیشگوئی از سوی حضرت رسول گذشته است، و از این جهت در ردیف معجزات آن حضرت قرار می‌گیرد.

فاتح قسطنطنیه سلطان محمد دوم فرزند سلطان مراد از نخستین پادشاهان

عثمانی است که مدت زمانی را به نام اسلام بر کشورهای اسلامی حکومت کردند. فتح این شهر در سال ۸۵۷ هجری به پایان رسید^(۴۹) و از آن روز به نام اسلامبول نامیده شد؛ زیرا بعد از مدتی مسیحی بودن، به اسلام گرائید و پایتخت حکومت عثمانی شد.

سخنی را که در مورد صلاح‌الدین ایوبی گفتیم، در این جا بار دیگر تکرار می‌کنیم که اصلاً انگیزه فتوحات از نظر اسلام کاری بس بزرگ و با ارزش بود؛ ولذا رسول خدا از لشکر فاتح به عنوان «از بهترین مردم روی زمین در آن روز» یاد می‌کند؛ و این جمله بانقاط ضعفی که در اعتقادات و رفتار و روش آنها بوده منافات ندارد.

در اینجا فقط یک احتمال باقی می‌ماند و آن اینکه فاتح قسطنطنیه حضرت مهدی - ارواحنا فداه - بعد از ظهورش باشد. چنانکه در برخی از اخبار^(۵۰) وارد شده است. و ممکن است به این استدلال شود، که رسول خدا این فاتحین را ستایش کرده است، ولذا فرمایش حضرت رسول بر یاران حضرت بقیةالله منطبق‌تر است تا بر لشکریان ترکان عثمانی.

البته این احتمال چندان درست نیست، زیرا در متن حدیث به این مطلب صراحت دارد که قسطنطنیه از رومی‌ها گرفته می‌شود، و این قضیه در همان فتوحات عثمانیها بوده است. و اما حضرت بقیةالله - علیه السلام - بار دیگر آنجا را فتح می‌کند، ولی از مسلمانهای منحرف خواهد گرفت؛ همان گونه که دیگر کشورهای اسلامی را می‌گیرد. و از آن جهت فتح این شهر بالخصوص در اخبار و روایات مربوط به حضرت بقیةالله آمده است که از نظر جغرافیائی و استراتژیکی از اهمیت بیشتری برخوردار است.

مؤید این مطلب آن است که در حدیث حضرت رسول چنین آمده است که درباره لشکر فاتح می‌فرماید:

«پس با آنها می‌جنگند. یک سوم آنها فرار می‌کنند که خداوند

(۴۹) فتوحات الاسلامیه ۲/ ۱۲۴.

(۵۰) کشف الغمه ۳/ ۲۶۴.

هیچگاه توبه آنها را نخواهد پذیرفت. و یک سوم دیگر کشته می‌شوند که با فضیلت‌ترین شهیدان می‌باشند. و یک سوم دیگر فتح می‌کنند...» (۵۱).

و این تقسیم شدن در لشکریان حضرت مهدی ممکن نیست واقع شود، زیرا آنان تمام دنیا را فتح می‌کنند و چنین تقسیمی بین آنان واقع نخواهد شد. و اما اینکه آنان را «از بهترین مردم روی زمین معرفی کرده‌اند» و اینکه «شهیدانشان افضل شهدا می‌باشند» تفسیر صحیحش را دانستیم. به هر حال این امور هشتگانه مهمترین مواردی است که در اخبار از آنها خبر داده شده و از جمله علائمی است که تا کنون واقع شده است.

نشانه‌های دیگری که تا کنون به وقوع پیوسته است:

چندین نشانه دیگر را شیخ مفید - اعلی الله مقامه - در کتاب ارشاد بطور مختصر ذکر کرده و گفته است که در روایات و احادیث وارد شده است. برخی از آنها در تاریخ اتفاق افتاده، و یا ممکن است که بر مصادیق راستینی که اتفاق افتاده‌اند حمل کنیم. اینها را از آن موارد هشتگانه جدا کردیم، زیرا در اخبار و روایات ندیدیم و فقط مرحوم مفید بدون اینکه سندی برای آنها ذکر کند بطور ارسال در خبر نقل کرده است.

قاعدتاً رعایت ضوابط خبر و روایت ایجاب می‌کند که آنها را تا وقتی قرینه‌ای که بر صدقش دلالت کند نباشد نپذیریم و قبلاً گفته‌ایم که بهترین دلیل بر صدق یک روایت همان است که آن پیشگوئی اتفاق افتاده باشد. از مجموعه آنچه که مرحوم شیخ مفید نقل کرده است تعدادی را که قابل اثبات است در اینجا متذکر می‌شویم.

اول: کشته شدن سید حسنی

شکی نیست که ده‌ها نفر از اولاد حضرت مجتبی - علیه السلام - در دوران حکومت بنی امیه و بنی عباس قیام کرده و سرانجام یا کشته شده و یا آواره و

دربه در گشتند؛ چنانکه واضح و روشن است و نیازی به ذکر مفصلات و جزئیاتش نیست و می‌توان با مراجعه به کتاب "مقاتل الطالبیین" ابوالفرج اصفهانی آن وقایع تاریخی را مطالعه کرد.

تشکیل دولت طبرستان بدست حسن بن زید حسنی علوی در سال ۲۵۰ که توانست مدتها مقاومت کند و در مقابل دشمنان ایستادگی از خود نشان دهد، بهترین دلیل بر پایداری این خاندان پاک در مقابل ظلم و ستم و تجاوزگری است. آری این احتمال وجود دارد که مقصود از سید حسنی همان نفس زکیه باشد که در اخبار آمده، پانزده شب پیش از ظهور حضرت بقیة الله - علیه السلام - به شهادت می‌رسد.

لکن این احتمال درست نیست، زیرا خبر مربوط به قتل نفس زکیه در آن زمان طبق اصل سختگیری سندی قابل قبول نیست. و همچنین این مطلب که نفس زکیه‌ای که در آن هنگام کشته می‌شود از اولاد حضرت مجتبی - علیه السلام - باشد، مطلبی بی‌دلیل است و نمی‌شود آن را اثبات نمود.

دوم: اختلاف بنی عباس در حکومت دنیوی

حقیقت تاریخی این قضیه روشنتر از آن است که نیازی به توضیح داشته باشد و ما در همین مجموعه از کتاب خود مفصلاً در این باره بحث کرده‌ایم.

سوم: روی آوردن پرچمهای سیاه از سوی خراسان

قبلاً دانستیم که این مطلب با قیام ابومسلم خراسانی تطبیق می‌کند، و در همین باره روایات مستندی وجود دارد که در آینده مورد بحث قرار خواهد گرفت.

چهارم: ظهور مغربی در مصر و سلطه او بر شامات

در تاریخ اسلامی، مصر بارها با شام جنگیده و چندین مرتبه آنجا را تحت سلطه خود در آورده است؛ مثل حمله ابن طولون و بعد المعز فاطمی و بعد ابراهیم پاشا، و بعد همین در گیریهایی که به نام جمهوری متحد عربی در زمان ما ایجاد شده است. در بین این فاتحان فقط المعز فاطمی اهل مغرب (مراکش) بوده است

زیرا وی از فرزندان مهدی علوی آفریقائی بود که دعوت خود را در سال ۲۹۶ (۵۲) در شمال آفریقا شروع کرد، و دولتی که تشکیل داد تا سال ۳۵۸ (۵۳) ادامه داشت تا اینکه در آن سال المعز معدبن اسماعیل از آن منتقل به مصر شد و کافور اخشیدی را از آنجا بیرون کرد. و در همین سال لشکریانش به طبریّه و از آنجا به دمشق رفتند و فرمانده سپاه او ابن فلاح در سال ۳۵۹ بر دمشق مسلط شد، و به نام "المعز" خطبه خواند و حکومتش را در آنجا استوار ساخت. (۵۴)

پس ببینید که چگونه مغربی بر مصر مسلط شد و شامات را همان گونه که روایت گفته بود مالک شد.

پنجم: وارد شدن ترکها به جزیره

زمین جزیره، همان سرزمین عراق است که در مابین دو نهر واقع شده؛ و این اصطلاح در قدیم معروف بوده است.

این سرزمین مدتها تحت سلطه ترکان عثمانی بود، که از سال ۹۴۱ هجری آغاز و تا قرن چهارده ادامه داشت، و در سال ۱۳۳۵ هجری در ضمن جنگ جهانی اول به اشغال انگلستان درآمد. (۵۵)

و این از جمله پیشگوئیهای است که بعد از صدور و نوشته شدن در کتب حدیث بعد از چندین قرن اتفاق افتاده است؛ زیرا شیخ مفید صاحب کتاب ارشاد در سال ۴۱۳ از دنیا رفته است (۵۶)، و اشغال ترکها پانصد و بیست و هشت سال بعد از او انجام گرفته، و لذا این حدیث از این جهت یکی از معجزات بشمار می آید.

ششم: وارد شدن رومی ها به رمله

کلمه رومی در زبان دوران ائمه - علیهم السلام - به اروپائیها عموماً گفته می شد (چنانکه در کتاب تاریخ غیبت صغری در ص ۲۵۶ به بعد گفتیم)

(۵۲) کامل ۱۳۳/۶ (چاپ بیروت، ج ۲۴/۸).

(۵۳) ابن الوردی ۳۰۸/۱.

(۵۴) ابن الوردی ۴۰۹/۱.

(۵۵) دلیل خارطة بغداد ۲۸۶/۱ - ۲۹۵.

(۵۶) الکنی والالقباب ۱۷۱/۳ (طبع نجف).

و رمله نام منطقه‌ای است در مصر و نیز در شام. و به هر دو صورت این روایت یک پیشگوئی از استعمار فرنگی است. اما نسبت به مصر به فرماندهی ناپلئون بناپارت در آن حمله مشهورش که به مصر نمود صدق می‌کند. و اما نسبت به سوریه اشغال فرنگیها با اخراج عثمانیها از آنجا بعد از جنگ جهانی اول شروع می‌شود. هر کدام که باشد پیشگوئی واقع شده و از نظر تاریخی صحیح است، و از جمله معجزاتی بشمار می‌آید که قبل از وقوع در مآخذ و کتب حدیثی ثبت شده است.

هفتم: لجام گسیختن عرب و سلطه بر شهرهای خود و خروج از سلطه عجم این همان خصوصیتی است که در این دوره با آن سرو کار داریم دوران انقلابها و نهضتها در کشورهای عربی به انگیزه آزادی از قید و بند استعمار خارجی، و نفوذ حکومت اجانب و دخالت بیگانگان در سرنوشت آنان. گسیختن لجام تعبیری مجازی یا از نهضت و انقلاب است، و یا لجام گسیختگی از دین و کنار گذاشتن احکام دینی و گرداندن کارها بر محور شعارهای دیگران که هیچ ارتباطی با دین اسلام ندارد، و به هر دو معنی این واقعیت را امروز می‌بینیم. و تعبیر به عرب چه بسا قرینه‌ای بر همین مطلب باشد. چون ممکن است دلیل بر این باشد که این نهضتها بر پایه عربیت و قومیت عربی است نه بر اساس اسلام و دین.

و تملک آنها، بلاد و شهرستانها را بدان معنی است که مردمی از همین سرزمینها به حکومت می‌رسند و زمام امور را به دست می‌گیرند، و خروج از تحت سلطه عجم، به معنای بیرون آمدن از تحت سلطه استعمار بیگانه است. چون لفظ عجم مخصوص فارسها نیست چنانکه عموم چنین گمان کرده‌اند، بلکه شامل هر شخص غیر عرب می‌شود به هر زبان که باشد.

این پیشگوئی نیز یکی از معجزات است که بیش از هزار سال قبل گفته و نوشته شده و در این زمان واقع می‌شود.

هشتم: طغیان آب فرات و ورود آن به مغازه‌های کوفه گفته می‌شود: "ثبق النهر" وقتی که آبش زیاد شود و جریانش شتاب گیرد و

این عبارت دیگری است برای جوشش آب. این پیشگوئی چندین بار اتفاق افتاده است و کوفه این منظره را بارها به خود دیده است و ما در همین زمان خود شاهد آن بوده ایم.

نهم: بستن پلی که کرخ را به شهر بغداد متصل می کند
در دوران خلافت بنی عباس مردم از یک یا دو پل برای عبور از دو طرف دجله استفاده می کردند (۵۷)، لکن امروز چندین پل زده شده که برخی روبروی کرخ و برخی روبروی رصافه است.

ما نتوانستیم بفهمیم اولین پل به سمت کرخ در چه سال زده شده، و از طرف چه کسی بوده است، و چندان اهمیتی در بحث ما ندارد.

دهم: اختلاف دو گروه از عجم و ریختن خونهای زیادی از دو طرف
در صورتی که مقصود از کلمه عجم هر غیر عرب باشد هرگونه جنگی که بین دو ارتش یا دو دولت غیر عربی واقع شود، می تواند مصداق این پیشگوئی باشد. و آن اندازه که برای ما کفایت می کند همان است که بدانیم اینگونه جنگها در زمان رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و ائمه اطهار - علیهم السلام - چندان اهمیتی نداشته و جلب نظر نمی کرده است، و در این سالهای اخیر مسأله روز است و مورد بحث قرار می گیرد.

ما نیازی به پیدا کردن نمونه برای این جنگها نداریم؛ بعد از مشاهده جنگهایی که بین آلمان و فرانسه، یا بین انگلیس و فرانسه و ترکیه و یونان در این سالیان اخیر واقع شده است؛ بلکه مشاهده همان جنگ جهانی اول و دوم که در نیمه اول همین قرن اتفاق افتاده برای ما کفایت می کند که در هر یک از این جنگها نزاعی خونین را بین دولتهای غیر عربی می بینیم، که موجب ریختن خون میلیونها انسان شد و تأثیر بیشتری از جنگهای داخلی بین کشورهای اروپائی که در قرنهای پیش اتفاق می افتاد بر کشورهای اسلامی داشته است.

به همین مقدار از پیشگوئیهای تاریخی بسنده می کنیم. اینها در مجموع

دلیلی قطعی و مسلم بر صداقت گویندگان معصوم آنها است که بر صداقت دیگر فرمایشات آنها نیز گواهی می‌دهد و اثبات می‌کند که اخبار مربوط به ظهور امام عصر - علیه السلام - نیز صادق است و حقیقت دارد.

گاهی این سؤال به ذهن می‌رسد که: اگر این نشانه‌های گفته شده را در نظر بگیریم، چه آن علائمی که واقع شده و چه آنها که واقع نشده است، می‌بینیم که بیشتر این رویدادها در پیرامون همین منطقه اسلامی دور می‌زند و مربوط به جهان اسلام است، و از رویدادهای دیگر مناطق دنیا کمتر صحبت به میان آمده است. این ویژگی و اختصاص به کشورهای اسلامی چه جهتی دارد؟

در پاسخ گوئیم: این ویژگی در برنامه‌ریزی الهی دخالت و سهم بسزائی دارد؛ زیرا افراد با اخلاص آزمایش شده که آمادگی آنها برای سرپرستی مسلمین و قبول مسؤلیت رهبری جامعه و پذیرائی ظهور امام عصر - علیه السلام - لازم است، اینها همگی از مسلمین می‌باشند و نشانه‌ها می‌بایست برای آنها باشد تا آنها را از تحقق ظهور آگاه کند، و نیز افراد با اخلاص را که در مرتبه دوم و سوم یعنی درجات بعدی اخلاص قرار دارند.

و با در نظر گرفتن این مطلب، منطقی و صحیح همان است که این نشانه‌ها به همان صورت که گفته شده است مربوط به جهان اسلام باشد، و یا اگر در بیرون از آن منطقه است موجب جلب نظر آنان گردد، و تمامی علامات و نشانه‌هایی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و ائمه اطهار - علیهم السلام - فرموده‌اند برای تحقق بخشیدن به این هدف بوده است.

در این جا سخن ما در نکته نخست از نخستین ناحیه بحث که بررسی نشانه‌هایی بود که تاریخ حدوث و تحقق آنها را گواهی می‌کرد پایان پذیرفت.

نکته دوم: نشانه‌های مشکوک الحدوث

آنچه که ممکن است به عنوان انگیزه‌های شک و تردید به صورت یک قاعده عمومی دانست، دو چیز است:

اول: شک در مدلول روایات، که یقین داشته باشیم روایت به صورت رمزی

بیان گشته و مقصود از آن، مصداق‌هائیست که از صراحت لفظ معلوم نیست و به روشنی انطباق و عدم انطباقش بر حوادث تاریخی که بوقوع پیوسته است فهمیده نمی‌شود.

دوم: شک و تردید در آنچه که تاریخ می‌گوید. به آن معنی که احتمال دهیم آنچه را که برخی از این پیشگوئیها خبر داده است تاریخ بازگو نکرده باشد. و این گونه اهمالکاریها در تاریخ بسیار دیده شده است.

در این حالت بسیاری از رویدادها و جنگ‌هایی که در روایات ذکر شده ولی اثری از آنها در تاریخ نمی‌بینیم داخل می‌شود (برداشتی کافی و بررسی همه جانبه‌ای در جهت آتیه - انشاءالله - در این باره خواهیم داشت).

در مقابل این تردید تنها چیزی که می‌تواند مانع باشد آن است که دقت بیشتری در فهم روایات انجام دهیم، و از نظر منطقی دقیقتر آنها را با قواعد اسلامی بسنجیم (چنانکه در جهت آتیه این کار را خواهیم کرد) با دقت نظر در مصادر و مآخذ تاریخی و درست فهمیدن بیشتر آنها. و اگر بعد از آن باز هم شک و تردیدی باقی ماند، و با ضوابط سندی صحت روایت اثبات شد علم و دانائی آن را به خدا واگذار می‌کنیم.

نکته سوم:

نشانه‌هایی که به خاطر دو علت پیش‌تقدم و تأخر آنها بر ظهور مورد شک و تردید است. برای از بین بردن این شک و تردید باید با دقت نظر بیشتری با روایات برخورد کرد و درباره آنها منظمتر مسائل را بررسی کنیم.

پیش از آنکه به مسائل مفصل جهت آتیه بنگریم اگر بخواهیم قاعده و ضابطه‌ای را وضع کنیم که با استفاده از آن در این مورد بتوانیم قضاوت کنیم؛ آن قاعده عبارت از این است که هر حادثه‌ای را که بر انحراف و پی‌آمدهای آن دلالت می‌کند مربوط به پیش از ظهور بدانیم؛ زیرا با دوره فتنه‌ها و انحرافات تناسب دارد و با تمحیص الهی سازگار است، و هر روایتی که از خوبی زمانه و حصول رفاه و امنیت و پیاده شدن اسلام صحبت کرد، بگوئیم مربوط به بعد از ظهور است. و ما قبلاً این بحث را کرده‌ایم که احادیث دالّه بر انحراف که به

عنوان علائم قیامت مطرح شده همه مربوط به پیش از ظهور حضرت می‌باشد. لکن آنچه که داخل در این تردید و شک باشد از اینگونه احادیث، بسیار اندک است و بسیاری از روایات مسأله قبل و بعد از ظهور را مشخص کرده‌اند.

نکته چهارم:

نشانه‌هایی که یقین داریم مربوط به بعد از ظهور است و طبیعتاً اینها از علائم ظهور نخواهند بود.

در این دسته از روایات آن رویدادهایی که بلافاصله بعد از ظهور واقع می‌شود و یا نتیجه آنها است داخل می‌شود و در تمام اینها فرض ما بر این است که از نظر زمان در خود روایت مشخص شده است، چنانکه اغلب روایات این چنین است و گاهی در آنها تردید داریم و نمی‌توانیم بر آن استدلال کنیم؛ در این صورت علم و دانائیش را به خدا واگذار می‌کنیم. (تفصیل اینها را در کتاب آینده خود که تاریخ مابعد‌الظهور باشد - انشاء الله - بحث خواهیم کرد.)

در اینجا ناحیه نخست از جهت چهارم در ترتیب زمانی حوادث پایان پذیرفت.

ناحیه دوم: تقسیم علائم از حیث وقوع طبیعی یا غیر طبیعی آنها

علائم ظهور را می‌توان از دو جهت طبیعی بودن و غیر طبیعی بودن تقسیم کرد، و سه صورت در آن تصور می‌شود که در ضمن سه نکته به بررسی آن می‌پردازیم.

نکته اول:

رویدادی طبیعی که جنبه اعجاز ندارد و فقط از آن جهت علامت و نشانه ظهور شده است که دارای اهمیت بوده و جلب نظر می‌کرده است، و رسول خدا - صلوات الله علیه و آله - و یا یکی از ائمه - علیهم السلام - آن را نشانه‌ای از ظهور دانسته‌اند.

حوادث تاریخی که قبلاً درباره آنها بحث شد که به عنوان علائم ظهور در

روایات آمده بود از این گونه می‌باشند، و هم چنین هر حادثه‌ای که به نحوی در برنامه‌ریزی الهی دخالت داشته باشد و همچنین نشانه‌هایی همچون قتل نفس زکیه، و خروج دجال، و بسیاری از جنگ‌هایی که در روایات آمده است. این نکته را باید در نظر داشته باشیم که مقصود از طبیعی بودن حادثه آن است که از طریق اعجاز انجام نمی‌گیرد، ولی البته ممکن است در متن روایت عباراتی به صورت رمزی و کنائی آمده باشد که گویای انجام یک معجزه باشد، ولی خود حادثه از طریق اعجاز انجام نمی‌گیرد. مانند روایتی که درباره دجال نقل شده است که بهشت و جهنم با او است آتش بهشت و بهشتش آتش است، و روایتی که درباره فرات آمده که پر از طلا می‌شود (که تفسیر اینها را در جهت آتیه خواهیم گفت).

نکته دوم:

آنهايي که به منظور اقامه حجّت و تکمیل دلیل بر معجزه استوار است (بر طبق قانون معجزاتی که بحثش را کرده‌ایم). در این گونه موارد، می‌بایست با قانون معجزات تطبیق کنیم، هر جا که مطابق آن قانون بود بپذیریم و هر جا که نبود رد کنیم. در این جا به تفسیر آنچه که قبلاً بدان اشاره کرده و بحثی نکرده‌ایم می‌پردازیم:

از برخی روایات چنین بدست می‌آید که بعضی از این علائم برپایه اعجاز استوار است و مخصوص عده‌ای از افراد با اخلاص و آزمایش شده می‌باشد، تفسیر و توضیح آنها چیست؟

شاید واضحترین آنها چیزی باشد که در کتب امامیه آمده، که اگر اختلاف در نسخه نویسنده‌گان نباشد شاید روایات آن از نظر سند یکسان باشند، و آن روایتی است از حضرت باقر - علیه السلام - (به روایت شیخ طوسی) که: دو نشانه پیش از قیام حضرت قائم وجود دارد که از آغاز هبوط حضرت آدم به روی زمین تا آن وقت انجام نشده، خورشید در نیمه ماه رمضان و ماه در آخرش می‌گیرد. مردی گفت: یا بن رسول الله، خورشید در آخر ماه می‌گیرد و ماه در نصف آن می‌گیرد! حضرت فرمود: من می‌دانم تو چه می‌گوئی، لکن اینها دو

آیت و نشانه‌ای هستند که از آغاز هبوط حضرت آدم تا آن وقت وجود پیدا نکرده‌اند. (۵۸)

و همچنین نعمانی در کتاب غیبت از حضرت باقر - علیه السلام - روایت کرده است که:

«در پیش روی این امر، گرفتن ماه است؛ پنج روز به آخر ماه مانده، و گرفتن خورشید است در پانزدهم ماه، و این اتفاق در ماه رمضان واقع خواهد شد و در این هنگام حساب ستاره‌شناسان به هم می‌خورد.» (۵۹)

و به سند دیگر از حضرت صادق - علیه السلام - روایت کرده است که حضرت فرمود:

«نشانه خروج مهدی - علیه السلام - گرفتن خورشید در ماه رمضان در سیزده و چهارده آن ماه است.»

شکی نیست که این مسأله از نظر عقلی امکان دارد زیرا کسوف بر اثر واسطه شدن ماه بین خورشید و زمین واقع می‌شود و در نتیجه فرقی نمی‌کند که ماه در آخر ماه و تاریک باشد یا اینکه بگوئیم در وسط ماه و روشن است. چنانکه گرفتن ماه بر اثر واسطه شدن زمین است بین آن و خورشید و فرقی نمی‌کند بین این که به صورت هلال باشد در اول یا آخر ماه و بین این که بدر تمام باشد در وسط ماه، با این تفاوت که سایه زمین وقتی بر بخش تاریک ماه بیفتد در آن اثری ندارد و نمی‌شود آن را دید، ولی اگر بر قسمت نورانی ماه که هلال باشد بیفتد در آن اثر گذارده و بعضی یا همه‌اش را تاریک می‌کند پس با قضاوت عقل محض این قضیه ممکن است. از نظر قدرت خداوند هم که امکان دارد؛ زیرا او است که هستی را آفریده و به هر گونه که بخواهد می‌تواند در آن تصرف کند. آنچه می‌بایست بدانیم آن است که آیا با قانون معجزات تطبیق می‌کند یا نمی‌کند، البته با صرف نظر از این نکته که این اخبار را برای اثبات یک رویداد تاریخی با ضوابط لازمه سندی کافی بدانیم.

و اما به حسب قانون معجزات شکی نیست که پدید آمدن چنین چیزی

(۵۸) کتاب الغیبه / ۲۷۰؛ ارشاد / ۳۳۹؛ غیبت نعمانی / ۲۷۱.

(۵۹) غیبت نعمانی / ۲۷۲.

موجب تأکید و استقرار بیشتر اندیشه و اعتقاد مهدویت در اذهان مردم می‌شود البته نه تنها برای افراد با اخلاص و آزمایش شده، بلکه برای هر کسی که شنیده باشد این رویداد پیش از ظهور حضرت واقع می‌شود که بر اثر مشاهده آن بسیاری از افراد معمولی در ردیف مؤمنان و مدافعان از حضرت مهدی - علیه السلام - قرار می‌گیرند؛ در صورتی که پیش از مشاهده چنین نشانه‌ای در آن سطح از ایمان نبوده‌اند. و به عبارت دیگر موجب رشد و ارتقاء درجات خلوص در دل‌های مخلصین و مؤمنین می‌شود و درجاتشان را بالا می‌برد.

شاید از ظاهر این روایات چنین فهمیده شود که این علامت از نشانه‌های نزدیک ظهور است؛ در این صورت ایجاد این نشانه موجب آگاهی و آمادگی بیشتر افراد با ایمان و با اخلاص و آزمایش شده می‌گردد و آنها را مهیای ظهور و زیارت حضرت نموده، و آماده جهاد در پیش روی حضرتش می‌گرداند؛ زیرا ممکن است بعضی از آنها هنوز از تکمیل شرایط ظهور خبردار نشده و از نشانه‌هایی که به صورت طبیعی و عادی اتفاق افتاده غافل بوده و یا ارتباط آنها را با ظهور حضرت ندانسته باشند؛ لذا می‌بایست هشدار قویتر داده شود تا دل‌های افراد با اخلاص را به جنبش آورد و آنها را آماده کند.

این مسأله روشن است که آگاه کردن تمامی افراد با اخلاص و آزمایش شده از نزدیک شدن ظهور لازم و ضروری است، زیرا فرض آن است که به تمام آنها احتیاج است، و تعدادشان چندان زیاد نیست که نیازی به آنها نباشد که اگر چند نفری از آنها بی‌خبر بمانند و در همکاری شرکت نکنند، پیروزی و موفقیت روز موعود دچار نقصان و اختلال نشود؛ و لذا لازم است که این دو آیت و نشانه آورده شود.

و اما اینکه آیا این اخبار برای اثبات رویدادهای تاریخی کفایت می‌کند یا نمی‌کند؟

این روایات از جهت تعداد زیادند و یکدیگر را در اثبات مطلب مورد بحث کمک می‌کنند و تا وقتی که با قانون معجزات منافات نداشته باشند می‌بایست مورد قبول قرار گیرند و الا باید کنار گذاشته شوند. بنابر این اگر گفتیم که اقامه

دلیل و یا تحقق روز موعود متوقف بر انجام این حوادث است که روایت پذیرفته شده و مورد قبول قرار گرفته است، ولی اگر با قانون معجزات منافات داشت و ما نتوانستیم که یقین کنیم بر متوقف بودن روز موعود بر انجام این کارها، دیگر نیازی به پیدایش این دو نشانه نیست.

آری، اگر این پدیده جنبهٔ اعجاز نداشته باشد بلکه از مطالبی باشد که در طول تاریخ کمتر اتفاق می‌افتد، گرچه ممکن است پیش از هبوط آدم اتفاق افتاده باشد - چنانکه روایت هم گویای همین مطلب بود - در این صورت باز می‌شود به روایت استناد جست و آن را پذیرفت و برای اثبات یک رویداد تاریخی به آن اکتفا کرد. ولی اینگونه فهم و برداشت از روایت خیلی بعید است زیرا خسوف و کسوف با این خصوصیت در یک ماه از مطالبی نیست که بگوئیم کم اتفاق می‌افتد بلکه همان جنبهٔ اعجاز است. (برای بررسی دقیقتر این بحث جای وسیع دیگر لازم است و فعلاً مجال بحث آن نیست.)

از جمله چیزهایی که شاید بتوان آنها را در ضمن همین معجزات دانست صیحه و ندای آسمانی است در صورتی که برایش محملی طبیعی پیدا نکنیم، و نیز خسف و فرو رفتن در بیداء است، اگر آن را بر کیفر سریع در این دنیا و یا بر طرفداری از اهل حق حمل ننمائیم. (در جهت آتیه دربارهٔ تمام اینها بحث خواهیم کرد - ان شاء الله تعالی.)

نکتهٔ سوم:

مواردی که بر اقامهٔ معجزات دلالت می‌کند بیشتر از آنچه که قانون معجزات مقتضی آن است.

واضحترین و صریحترین آنها روایاتی است که دلالت می‌کند بر انجام کارهای اعجاز آمیز به دست طرفداران باطل و اشخاص منحرف از حق، و این ناگوارتر از جایی است که معجزه‌ای بدون انگیزهٔ لازم انجام گیرد؛ زیرا در این صورت تأیید باطل و گول زدن مردم است به نادانی که صدور این کارها از خداوند متعال محال است.

اگر کسی بگوید: مجوز انجام کارهای اعجاز آمیز بدست منحرفین، همان

قانون تمحیص و آزمایش است، چون ادله ما بر این مطلب دلالت می‌کند که وسائل تمحیص و آزمایش دو گونه است: طبیعی و اعجازی؛ و وسیله اعجازی اثرش بیشتر و نتیجه‌اش کاملتر است؛ زیرا ایمان داشتن به دروغگوئی کسی که به دست او معجزه‌ای انجام گرفته است کاری بس دشوار است.

گوئیم: نه، چنین نیست، این مطلب را نمی‌توان با برهان اثبات کرد زیرا آزمایشی که موجب تربیت حقیقی است جز از راه وسیله‌ای طبیعی و زندگی معمولی طولانی امکان ندارد، ولی تمحیص اعجازی فقط در صورتی است که اقامه حجت و دلیل متوقف بر آن باشد که تمامی معجزات پیامبران تحت این قاعده داخل می‌باشند و اینها خود محکی برای تشخیص مؤمن از کافر می‌باشند، لکن صدور معجزه‌ای که انسان را به باطل گرایش دهد و موقعیت نادان را تثبیت نماید از خداوند متعال محال است. و این مطلب با برهان و دلیل اثبات شده است، و ایمان داشتن به دروغگو بودن کسی که به دست او معجزه‌ای انجام گرفته کار اشخاص منحرف است؛ زیرا ما دلیل و برهان داریم بر اینکه خداوند به دست اشخاص دروغگو معجزه‌ای انجام نمی‌دهد (چنانکه در جای خود این مطلب ثابت شده است).

وقتی این مطلب محال و باطل بود چگونه ممکن است راهی برای تمحیص و آزمایش اشخاص قرار گیرد؟! و جداً می‌توان گفت که اینگونه استدلال ناشی از کج فهمی نسبت به اصول اسلامی است.

بنابر این می‌بایست آنگونه روایات را که گویای اینگونه مطالب می‌باشند متعرض شد تا در مبحث آینده از آنها راحت باشیم. البته باید از پیش به این نکته توجه داشته باشیم که آنچه مورد پذیرفتن و یارد قرار می‌گیرد، همان مفهوم ظاهری و عبارات صریح روایات است، نه عبارات رمزی و کنائی که ممکن است تأویلاتی صحیح داشته باشد.

و در اینجا چند مورد از آنها را که با قانون معجزات سازگار نیست متذکر می‌شویم. آنچه که در این موضوع صریح و واضح است کنار می‌گذاریم و آنچه را که دارای عباراتی رمزی و کنایی است و امکان دارد که برداشت کاملتری از

آنها بشود بعد از سختگیریهای لازم سندی در بحث آینده به بررسی آنها خواهیم پرداخت.

قسمتهای مهم آن موارد را در ضمن امور آینده مورد بررسی قرار می‌دهیم.

امر اول: طول عمر دجال، بر اساس برداشت عمومی مردم از آن مسلم در کتاب صحیح خود روایتی را نقل کرده است که دجال فرزند صائد است. وی به خاطر طلبی که از رسول خدا داشت ایمان نیاورد و خود ادعای رسالت نمود. عمر بن خطاب خواست او را بکشد رسول خدا به او فرمودند: «اگر او دجال باشد بر او مسلط نخواهی شد و اگر دجال نباشد کشتن او خیری ندارد.» (۶۰)

در روایت دیگر چنین آمده است: «اگر دجال همان باشد که تو او را می‌بینی نخواهی توانست او را بکشی.» (۶۱)

در روایت سوم چنین آمده است: «اگر او کسی باشد که از او می‌ترسی نمی‌توانی او را بکشی.» (۶۲)

و مقصود آن است که اگر آن شخص همان دجال باشد که قابل کشته شدن نیست زیرا خداوند متعال چنین مقدر کرده است که وی دارای عمری طولانی باشد.

این عبارت با اینکه صراحتی ندارد در این که فرزند صائد همان دجال باشد، در عین حال گویای این مطلب می‌باشد که وی دارای عمری طولانی است، و تا هنگام قیام و ظهور حضرت زنده خواهد بود.

و مؤید این مطلب روایتی است که مسلم از رسول خدا نقل کرده است که فرمود: «بین خلقت حضرت آدم تا برپائی قیامت آفریده‌ای بزرگتر از دجال نیست» (۶۳) اگر از این جمله طول عمر را بفهمیم.

(۶۰) صحیح مسلم ۱۹۲/۸

(۶۱) صحیح مسلم ۱۸۹/۸

(۶۲) صحیح مسلم ۱۹۰/۸

(۶۳) صحیح مسلم ۲۰۷/۸

ما فعلاً در صدد این مطلب نیستیم که در این مسأله اشکال کنیم که آیا دجال همان فرزند صائد است یا نه؛ زیرا محمد بن یوسف گنجی در کتاب "البيان" (۶۴) در این مطلب تردید کرده است، و خود فرزند صائد دجال بودن خود را انکار کرده است. در این باره روایتی را مسلم از قول او نقل کرده است که می گوید: مردم می پندارند که من دجال هستم آیا این سخن رسول خدا را نشینده ای که می فرماید وی دارای فرزندی نخواهد بود؟ راوی گوید: گفتم: آری شنیده ام. و بعد ابن صائد گفت: من دارای فرزند می باشم، آیا از رسول خدا نشنیده ای می فرمود: دجال به مدینه و مکه وارد نخواهد شد؟ گفتم: آری. گفت: من در مدینه به دنیا آمده و هم اکنون می خواهم به مکه بروم. (۶۵)

از جمله چیزهایی که بر طول عمر او دلالت می کند حدیث جساسه است که در چندین کتاب صحیح از جمله صحیح مسلم روایت شده است (۶۶) که دجال می گوید: «من مسیح هستم و امیدوارم که به من اجازه خروج داده شود، در روی زمین راه بیفتم و هیچ شهری نماند مگر این که در چهل شب به آنجا وارد شوم مگر شهر مکه و مدینه که ورود به هر دوی آنها بر من حرام است.» وقتی بدانیم که از زمان تمیم داری (۶۷) تا کنون به وی اجازه خروج داده نشده که بیش از هزار سال می گذرد، کیفیت دلالت این حدیث را بر طول عمر دجال می فهمیم.

به جان خودم قسم که از برادران اهل سنت و جماعت در شگفتم، که چگونه به این مسأله و احادیث دال بر آن ایمان آورده و قبول کرده اند لکن غیبت و طول عمر حضرت بقیة الله را بعید شمرده و نپذیرفته اند؛ با اینکه روایات مربوط به آن حضرت به درجاتی بیشتر از روایات مربوط به دجال و طول عمر او است

(۶۴) بیان / ۱۰۸.

(۶۵) صحیح مسلم ۸ / ۱۹۰.

(۶۶) صحیح مسلم ۸ / ۲۰۵.

(۶۷) تمیم داری راوی این حدیث و از جاعلین درجه یک حدیث در بین اهل سنت

است. (مترجم)

و نیز حضرتش موجب هدایت جهانیان است، و بر آورنده و تحقق‌بخشنده هدف بزرگ الهی، و دجال این ویژگی را ندارد.

اهل سنت دجال را شخصی طویل‌العمر و پنهان از نظر مردم در جزیره‌ای از دریا می‌دانند (چنانکه حدیث حساسه بر آن دلالت دارد) و حضرت مهدی را کسی می‌دانند که در همان زمان ظهورش متولد می‌شود! با اینکه اگر قرار بود کسی را حق بدانند و طبق معمول با روایات بر خورد کنند مناسبتر همان بود که حضرت مهدی را حق دانسته و طول عمر و غیبت آن حضرت را به همان گونه که در کتاب غیبت صغری گفتیم بپذیرند؛ و دجال را منکر باشند و یا بگویند که در همان زمان خروجش متولد خواهد شد.

وجود مقدس حضرت بقیة‌الله برای نهضت حق و تحقق بخشیدن اهداف بزرگ الهی ذخیره شده است؛ آیا ممکن است بگوئیم که دجال دارای این موقعیت است، و برای برپا شدن انقلاب باطل و گمراه کردن مردم ذخیره شده، و آیا ممکن است که این را یکی از اغراض و اهداف الهی بدانیم؟!

بر طبق این نظریه گفتار درست آن است که بگوئیم دجال یک شخص معمولی منحرف و کافر است که در کار ناروای خود در گسترش سلطه و حکومت خویش موفق می‌شود و می‌تواند بر بخشی بزرگ از کره زمین پیروز شود هر کس که از او پیروی کند بر باطل و هر کس با او مخالفت ورزد بر حق است.

لکن بر طبق نظریه کسانی که دجال را یک فرد معمولی نمی‌دانند بلکه کلمه دجال را عبارتی رمزی و یا سمبولیک از یک حرکت کفرآمیز و یک جریان انحرافی فکری و سیاسی و اقتصادی می‌پندارند، این همان چیزی است که در جهت آتیه به تفصیل متعرض آن خواهیم شد و مورد بررسی قرار خواهیم داد که شاید طول عمر دجال را که در روایات گفته شده بود دلیلی بر این معنی بدانیم.

امر دوم:

عباراتی که گویای جلوگیری از دجال است بطور اعجاز‌آمیز نسبت به ورود مکه و مدینه.

حدیث حساسه (که قبلاً متذکر آن شدیم) بر این مطلب دلالت می‌کند؛ زیرا

در آنجا خود دجال می گوید: هیچ قریه و شهری را باقی نمی گذارم مگر اینکه در ضمن چهل شبانه روز به آن جا وارد خواهم شد؛ غیر از مکه و مدینه که ورود به هر دوی آنها بر من حرام است هر گاه که می خواهم وارد یکی از این دو شهر بشوم ملکی که شمشیر به دست دارد روبروی من قرار می گیرد و مانع ورود من می شود. با در نظر گرفتن ضوابط سندی، این حدیث نمی تواند یک واقعیت تاریخی را اثبات کند.

وی توضیح نمی دهد که چرا دجال نمی تواند وارد مکه و مدینه بشود، و به چه جهت به صورت اعجاز آمیز از دخول او به شهر جلوگیری می شود، هیچیک از این دو صحیح نیست زیرا حرمت ورود از دو حال خارج نیست:

شکل اول: یک حرمت تکوینی اجباری که خداوند متعال به خاطر حفظ احترام این دو شهر مقدس که دجال فسادی در آنجا راه نیندازد چنین برنامه ریزی کرده و مقدر نموده است.

احترام به این صورت برای این دو شهر ثابت نشده و الا سوزاندن کعبه در دوران یزید بن معاویه امکان نداشت (۶۸) و در داستان حره (۶۹) نمی بایست سه روز خون و مال و ناموس مردم مدینه برای لشکریان مهاجم حلال می شد، و قرمطیان نمی بایست بر کعبه مسلط می شدند و خون مردم را در مسجد الحرام بریزند و حجر الاسود را نمی بایست که به جای دیگر ببرند. (۷۰) وقتی می بینیم این دو شهر مقدس هیچگاه در مقابل اینگونه حوادث به صورت قهری و اجباری نگه داشته نشده اند چگونه می توانیم درباره ورود دجال به این شهرها معتقد شویم که خداوند حتماً از این جاها حفاظت می کند.

شکل دوم: مقصود از حرمت، حرام بودن تکلیفی باشد همچون حرمت آدمکشی و دزدی که اصل فعل امکان دارد ولی شرعاً حرام است، این حرمت ممکن است از دو جهت سرچشمه بگیرد که اگر آن دو جهت پذیرفته شد،

(۶۸) کامل ۳/۳۵۴ (چاپ بیروت، ج ۴/۱۲۴).

(۶۹) کامل ۳/۱۳۰ (چاپ بیروت، ج ۴/۱۱۲).

(۷۰) کامل ۳/۲۰۴؛ تاریخ الغیة الصغری ۳۶۰.

امکان حرمت هست و الا دلیلی بر این حرمت نداریم:

سبب اول: دجال شخص کافری است و کافر در نظر اسلام همچون سگ و خوک نجس است و دخول به دو حرم مقدّس بر کافر حرام می‌باشد. فعلاً نمی‌خواهیم درباره کفر و نجاست دجال بحث کنیم ولی اگر ورود او حرام باشد ممکن است به خاطر کفر او باشد و بر مسلمانها واجب است که از ورود او به این شهر مخالفت کنند، ولی خود او به خاطر کفرش این حرمت را قبول ندارد، و این معنی برخلاف ظاهر حدیث است.

سبب دوم: ممکن است که سبب حرمت نگهداری مردم مکه و مدینه باشد از گمراهی و انحرافی که دجال می‌آورد.

این حرمت درست است و می‌بایست از هر گونه عامل انحراف جلوگیری کرد، لکن اختصاص به مکه و مدینه ندارد، بلکه شامل همه مردم روی زمین می‌شود زیرا این قانون بدان جهت تشریح شده که مردم را زیر شرایط امتحان و تمحیص قرار دهد، که آیا از این قانون اطاعت و پیروی می‌کنند یا اینکه نافرمانی خواهند نمود، و خود دجال و مردم این دو شهر مشمول این قانون می‌باشند. و معنی ندارد که نگهداری مردم دو شهر از اصل تمحیص و آزمایش از مصلحت بیشتری برخوردار باشد، و بفرض که خود دو شهر تقدّس و احترامی داشتند، مردم و ساکنان آنجا با دیگر مردم شهرهای دیگر تفاوتی ندارند و برتری آنها بر دیگران ثابت نشده است.

بنابر این بهتر است که بگوئیم هر گاه خداوند متعال بخواهد که دجال را از ورود به مکه و مدینه باز دارد، بطوری که از آن برنامه‌ریزی الهی در دعوت عمومی مردم چیزی بیشتر نباشد می‌بایست یکی از دو کار را انجام دهد:

اول: ذهن و فکر دجال را از فتح و سلطه پیدا کردن بر این دو شهر منصرف سازد بطوری که نه جبر لازم آید و نه انجام معجزه ضرورت داشته باشد، مثلاً شرایط را طوری ایجاد کند که دجال مصلحت خود را در وارد شدن به این دو شهر نداند.

دوم: خداوند دجال را به وسیله مسلمانان شایسته و با فضیلت به وسیله جنگ از ورود به شهر بازدارد. تمام این مباحث بنابر این است که از کلمه دجال

فهمی و برداشتی عادی و معمولی داشته باشیم.

امر سوم: اختلاف زمان با آنچه که الآن هست

از آن جمله روایتی است که مسلم از رسول خدا - صلوات الله علیه و آله - نقل کرده که آن حضرت درباره دجال سخن می گفت: راوی می گوید: گفتیم ای رسول خدا مدت بقاء او در روی زمین چقدر است؟ حضرت پاسخ داد: چهل روز، هر روزی همچون یک سال و روزی چون یک ماه و روزی چون روز جمعه و دیگر روزهای همچون روزهای شما.

گفتیم: ای رسول خدا آن روزی که همچون یک سال است آیا نماز یک روز ما را بس است. فرمود: نه، برای آن روز اندازه خودش بگیرید. (۷۱)
همان طوری که طول زمان او روایت شده کوتاه‌های دوران او نیز روایت شده است.

بخاری از حضرت رسول روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «زمان بهم نزدیک می شود...» (۷۲)

ابن ماجه روایت کرده که رسول خدا درباره دجال صحبت می کرد و فرمود: روزهای او چهل سال، سال همچون نیم سال، و سال همچون یک ماه، و ماه همچون یک جمعه، و روزهای آخرش همچون جرقه آتش. فردی از شما صبحگاهان از دروازه شهر وارد می شود و به دروازه دیگر نرسیده که شب می شود. گفته شد: ای رسول خدا در این روزهای کوتاه چه کنیم؟ فرمود: برای نماز اندازه بگیرید همان طور که در روزهای بلند اندازه ای می گیرید و سپس نماز بخوانید. (۷۳)

بهترین دلیل برای بطلان این دو حدیث تعارض و تخالف این دو حدیث است با یکدیگر؛ چون یکی بر طولانی بودن زمان دجال و دیگری بر کوتاه بودن آن دلالت دارد.

(۷۱) صحیح مسلم ۱۹۷/۸.

(۷۲) صحیح بخاری ۶۱/۹.

(۷۳) سنن ابن ماجه ۱۳۶۲/۲.

اگر کسی بگوید: مقصود از بلندی و کوتاهی بلندی و کوتاهی حقیقی نیست بلکه مقصود جو روحی و فکری مردم است که روزهای خوش مردم زود می‌گذرد و کوتاه می‌نمایاند و روزهای تلخ و ناکامی به کندی پیش می‌رود و به طول می‌انجامد.

گوئیم: این تفسیر برداشت اعجازی از این حدیث را باطل می‌کند و مطلب را عادی و معمولی جلوه می‌دهد، ولی تعارض را حل نمی‌کند، زیرا این دو روایت دلالت بر تناقض جو روحی و وضع زندگی مردم دارد و معلوم نمی‌کند که آیا وضع زندگی مردم در حال خوشی و لذت است، که روزهایش بسرعت می‌گذرد یا در حال ناخوشی و بدبختی است، که روزهایش به کندی در گذر است. بنابراین تعارض و تضاد دو روایت از بین نرفته است.

اگر گوینده‌ای بگوید: شاید حرکت و خروج دجال در کشورهای سوئد و نروژ است که شب و روز آنجا با دیگر کشورها فرق دارد.

گوئیم: حدیث را نمی‌توان بر این مطلب حمل کرد به دو جهت:

وجه اول: فهم معمولی از روایات مربوط به دجال چنین برداشت می‌کند، که منطقه فعالیت او همین کشورهای اسلامی است و روایتی که ابن‌ماجه نقل کرده بود در این مطلب صراحت داشت که حرکت او از حجاز و عراق و شام تجاوز نمی‌کند و اسکاندیناوی جزء کشورهای اسلامی نیست.

وجه دوم: نظامی که در این حدیث برای گذشتن روزها مطرح شده است در باب خود بیسابقه است. حدیثی که صحبت از طول زمان می‌کند می‌گوید: یک روز از روزهای دجال طولش همچون طول یک سال است و روز بعد از آن به اندازه یک ماه و روز بعدی به اندازه یک هفته و بقیه روزها همچون روزهای معمولی است. و حدیثی که درباره کوتاهی روزها صحبت می‌کند می‌گوید: سال خودش به تدریج کوتاه می‌شود اول به طول شش ماه می‌شود و سپس به اندازه یک ماه و سپس به اندازه یک هفته و همچنین کوتاه می‌شود تا همچون جرقه‌ای گردد و یک سال سیصد و شصت جرقه می‌شود که گاهی از یک ساعت معمولی تجاوز نمی‌کند.

این گونه نظام شبانه روزی در هیچ جای دنیا دیده نمی‌شود. بنا بر این اگر بخواهد روزی در زمان دجال چنین نظامی ایجاد شود می‌بایست از راه معجزه انجام گردد و این معجزه به نفع دجال باید باشد، و این چنین معجزه‌ای به نفع دجال خود دلیلی بر نادرست بودن این احادیث است؛ البته اگر بخواهد به همین ظاهرش معنا شود و معنایی درست برایش نتوانیم پیدا کنیم، که آن معنی را در جهت آتیه - ان شاء الله - بحث خواهیم کرد.

امر چهارم:

دجال شخص مؤمنی را می‌کشد و سپس زنده می‌گرداند. از جمله احادیثی که بر این مطلب دلالت می‌کند حدیثی است که مسلم از ابوسعید خدری نقل می‌کند که گوید: روزی رسول خدا درباره دجال مفضل برای ما صحبت می‌کردند، در ضمن فرمایشاتشان فرمودند: می‌آید در حالی که ورود به دره‌های مدینه بر او حرام است تا می‌رسد به سنگلاخ‌های (زمینهای آباد نشده) مدینه. در آن هنگام مردی که بهترین مردم یا از بهترین مردم است، در مقابل او می‌ایستد و می‌گوید: گواهی می‌دهم که تو همان دجال هستی که رسول خدا به ما خبر داده است.

دجال می‌گوید: آیا می‌بینید که اگر من این شخص را کشتم و بعد زنده گردانیدم آیا شما شک و تردید دارید؟ می‌گویند: نه. آنگاه رسول خدا فرمود: دجال آن شخص را می‌کشد و بعد زنده می‌کند و به هنگام زنده شدن می‌گوید: به خدا سوگند الآن بصیرت و یقین من درباره اینکه تو دجال هستی شدیدتر و بیشتر شد. بعد دجال می‌خواهد او را بکشد دیگر دسترسی به او پیدا نمی‌کند. (۷۴)

در حدیث دیگری مسلم از رسول خدا نقل می‌کند که: اگر مؤمن دجال را ببیند می‌گوید: ای مردم این همان دجالی است که رسول خدا از او خبر داده است. سپس حضرت فرمود: دجال دستور می‌دهد که سرش را بشکنند و می‌گوید:

(۷۴) صحیح مسلم ۹۹/۸؛ صحیح بخاری ۷۶/۹ با الفاظی به همین عبارات.

او را بگیرید و بر سرش بکوبید. بر پشت و روی او به شدت می‌زنند و دجال می‌گوید: آیا به من ایمان نمی‌آوری؟! آن شخص می‌گوید: تو مسیح دروغگو هستی. سپس دستور می‌دهد که از فرق سر تا بین دو پای او را ازه کنند و بعد از آن دجال از بین دو نیمه بدن او قدم برمی‌دارد و به او خطاب کرده و می‌گوید: از جا بلند شو؛ آن شخص زنده می‌شود و از جا حرکت می‌کند.

سپس به او می‌گوید: آیا به من ایمان نمی‌آوری؟! وی پاسخ می‌دهد: نیفز و دم درباره‌ تو جز بصیرت و دانائی. سپس می‌گوید: ای مردم بعد از من اینکار با هیچکس انجام نخواهد گرفت.

آنگاه دجال او را می‌گیرد تا بکشد. بین گردن و ترقوه‌اش مس قرار داده می‌شود و نمی‌تواند با او کاری کند. پس دست و پای او را می‌گیرد و او را پرتاب می‌کند. مردم گمان می‌کنند که او را به آتش افکنده است در صورتی که در بهشت افکنده می‌شود.

رسول خدا سپس می‌فرماید: این بزرگترین شهادت است در پیشگاه پروردگار جهانیان (۷۵).

مضمونی که این روایت گویای آن است از روشنترین مواردی است که شخص باطل و منحرف اقامه‌ معجزه کرده است. و ما قبلاً دلیل فساد و نادرستی این امر و ناممکن بودن آن را آورده‌ایم.

ممکن است که از این مضمون بدین گونه دفاع شود که علت اجرای معجزات بدست دجال این است که خداوند می‌خواهد او را رسوا و کفرش را آشکار کند و نفرت مردم را از او با این عملی که بر سر این مؤمن می‌آورد بیشتر گرداند.

ولی این دفاع درست نیست؛ زیرا در صورتی این توجیه درست است که راه منحصر بفرد برای ابطال و رسوائی او همین کار باشد، ولی ما می‌دانیم که چنین انحصاری نیست زیرا از طریق تمحیص و دیگر آزمایشات روشن شدن دست او و رسوائیش امکان دارد که خودش به دست خود خویشتن را رسوا کند، و بدست

خود گور خویش را بکند همچون مطالب باطلی که در برخی از ایدئولوژیهای منحرف امروز و برخی از سران جنایتکار سابق می‌بینیم، که جز نفرت از خود چیزی به یادگار نگذاشته‌اند؛ همچون حجاج و طغرل بیک و تیمورلنگ و نظایر اینها. و با وجود این گونه راهها برای رسواسازی نیازی به آوردن معجزه نیست. گفتار آن مؤمن هم در خود روایت ما را بر همین مطلب راهنمایی می‌کند که می‌گوید: «ای مردم، بعد از من با هیچیک از مردم این عمل انجام نخواهد گرفت» که بشارت می‌دهد هیچکس بعد از او کشته نخواهد شد. و معنایش آن است که کشتار دجال در بین مردم مشهور و معروف است؛ و همه مردم از جنایات او باخبرند، حالت آن شخص حالت سعیدبن جبیر است که وقتی حجاج می‌خواست او را بکشد می‌گفت: «خداوندا او را بعد از من بر هیچکس مسلط نکن» و با وجود چنین ظلم و جنایتی نیازی به انجام معجزه برای رسوا شدن او نیست.

این بحثها بر طبق ظاهر عبارات روایت است، لکن اگر گفتیم که این کلمات به صورت رمزی ادا شده و گویای حقایق دیگری می‌باشند، دیگر فهم آنها مشکل می‌شود.

امر پنجم: بزرگی الاغ دجال

این مطلب در روایتی است که شیخ صدوق در کمال الدین از رسول خدا روایت می‌کند که آن حضرت درباره او می‌فرماید:

«وی بر الاغی سوار است که بین دو گوشش یک میل فاصله است. خارج می‌شود در حالی که با او است کوهی از آتش و کوهی از نان و رودی از آب...» (۷۶)

و معلوم است که فاصله دو گوش الاغ معمولی از دو یا سه انگشت تجاوز نمی‌کند؛ و اگر فاصله بین دو گوشش بخواد یک کیلومتر باشد حجم دیگر اجزایش چه خواهد بود؟!

این مطلب نیز بدون شک از اموری خارق العاده و فوق طبیعی است که

عرضه آن به اهل باطل نسبت داده شده و ما قبلاً دلیل بطلان اینگونه مطالب را گفته و عدم لزوم اعتقاد به آنها را اثبات کرده‌ایم.

آری؛ ممکن است که بگوئیم اینها عباراتی رمزی بوده - چنانکه در جهت آتیه خواهیم گفت - و آنها را به تعدادی از امور دیگر از صفات دجال که شیخ صدوق نقل کرده معطوف ساخته و از مجموع آنها یک مفهوم رمزی فراگیر بدست آوریم.

و اما اینکه وی دارای کوهی از نان و نهری از آب است، با روایتی که صحیح مسلم و بخاری^(۷۷) از مغیره بن شعبه نقل کرده‌اند معارض است؛ زیرا وی نقل می‌کند هیچکس از رسول خدا - صلوات الله علیه و آله - درباره دجال آن سؤالی را که من کرده بودم سؤال نکرد. رسول خدا روی به من کرده و فرمودند: چه ضرری به تو خواهد داشت؟ گفتم: چون مردم می‌گویند که با او کوهی از نان و نهری از آب است. فرمود: او نزد خدا پست‌تر از این است. (تفسیر این عبارات را بطوری که تعارض برطرف شود در آینده خواهیم گفت.)

امر ششم:

روایتی است که مسلم و بخاری از رسول خدا نقل کرده‌اند که آن حضرت

فرمود:

«قیامت برپا نمی‌شود، تا این که آتشی از سرزمین حجاز بیرون آید که

گردنهای شترهای بصری را روشن کند.»^(۷۸)

روشن است که ظاهر عبارت گویای معجزه‌ای است که هیچ ارتباطی با

اقامة حجت ندارد و اخبار از آن قابل تصدیق نیست. مگر اینکه این احتمال را

بدهیم که مقصود از این روایت اشارتی است به ظهور حضرت بقیة الله - علیه

السلام - که در سرزمین حجاز ظاهر می‌شود (چنانکه روایات بر آن دلالت می‌کند

و در تاریخ مابعد الظهور خواهیم گفت). و اما علت اینکه از آن به آتش تعبیر

کرده‌اند، به خاطر آن است که آن حضرت بر مشرکان و کافران همچون

(۷۷) صحیح بخاری ۷۴/۹ (عبارات فوق از بخاری است)؛ صحیح مسلم ۲۰۰/۸.

(۷۸) صحیح بخاری ۷۳/۹؛ صحیح مسلم ۱۸۰/۸.

آتش هستند با این اشاره که نورش گسترش داشته و عدالت و لطف آن حضرت همه جا را می‌گیرد و شعاع این گسترش به همان اندازه است که مردم زمان رسول خدا از گسترش روی زمین می‌دانسته‌اند و فاصله بین حجاز تا بصری در شام در آن زمان مسافتی بسیار طولانی محسوب می‌شد. تعبیر به "گردن شتران" دلالت بر آن دارد که شترها به سوی مرکز آتش روی می‌آورند. و مقصود آن است که کسی که به حضرت بقیة اللہ روی می‌آورد به هدایت او مهتدی می‌گردد و از عدالت و حکومتش استفاده می‌کند.

و اما این که چگونه ظهور حضرت بقیة اللہ از مقدمات قیامت است واضح و روشن است و چنانکه قبلاً دانستیم مقصود آن است که پیش از قیامت ولو با فاصله بسیار زیادی واقع می‌شود و تا آن انجام نگردد قیامت نخواهد شد.

امر هفتم: آتشی که از یمن خارج می‌شود

مسلم^(۷۹) از حضرت رسول در ضمن بیان مقدمات و علائم قیامت نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

«و آخرش آتشی است که از یمن بیرون می‌آید و مردم را به محشر خودشان می‌فرستد.»

در روایت دیگری^(۸۰) چنین آمده است:

«و آتشی است که از ژرفای جهنم جاوید بیرون می‌آید و مردم را کوچ می‌دهد.»

مثل همین روایت خبری است^(۸۱) که شیخ طوسی در کتاب غیبت نقل کرده است با این تفاوت که در عبارت او چنین آمده است:

«و می‌راند و سوق می‌دهد مردم را بسوی محشر.»

ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که اینها از آن دسته نشانه‌های قیامتند که بعد از ظهور اتفاق می‌افتد و نزدیک به روز قیامت می‌باشند - چنانکه در روایت اولی

(۷۹) صحیح مسلم ۳۹/۸.

(۸۰) صحیح مسلم ۳۹/۸.

(۸۱) غیبت شیخ طوسی ۲۶۷/۱.

آمده بود که این آخرین نشانه است - و در آن صورت از محل بحث ما خارج و نیازی به بررسی آن نداریم.

امر هشتم: بزودی فرات از روی گنجینه‌ای از طلا کنار خواهد رفت. این روایت در هر دو کتاب صحیح مسلم و بخاری^(۸۲) با سندی که ظاهراً در هر دو یکسان است و با عبارت یکسان از حضرت رسول چنین نقل شده است: «زود است که فرات از روی گنجی از طلا کنار رود. پس هر کس آن را حفر کند، نباید چیزی از آن را بردارد.»

در روایت دیگری^(۸۳) با سندی دیگر «از کوهی از طلا» آمده است. مسلم^(۸۴) بر این روایت این جمله را می‌افزاید: «مردم بر سر آن با یکدیگر می‌جنگند. از هر صد نفر نود و نه نفر کشته می‌شوند، و هر مردی از آنان می‌گوید: شاید من همان کسی باشم که نجات می‌یابم.»

به همین مضمون روایت دیگری^(۸۵) نیز نقل شده است، و دیگر کتب صحاح نیز روایاتی را در همین باره نقل کرده‌اند، ولی ما آنچه را که مسلم و بخاری نقل کرده باشند از دیگران نمی‌آوریم. ما اگر از اصل سختگیری سندی صرف نظر کنیم - چون در آن صورت این مضامین از نظر سند قابل اثبات نیست - می‌توانیم با چند پیشنهاد احتمالی این عبارات را معنی کنیم:

پیشنهاد اول: ظاهر عبارت آن است که آب فرات از مسیر خود تغییر می‌کند و از زیر بستر فرات معادن بزرگ طلا پدید می‌آید. مردم به طمع افتاده و بر سر آن می‌جنگند. آنچه که در آن روز وظیفه مسلمین است (چنانکه روایت اولی صراحت دارد) آن است که در طمع این افراد با آنها شریک نشوند و با آنها نجنگند بلکه بهتر آن است که از آن طلاها صرف نظر کنند.

(۸۲) صحیح بخاری ۷۳/۹؛ صحیح مسلم ۱۷۵/۸.

(۸۳) صحیح بخاری ۷۳/۹؛ صحیح مسلم ۱۷۵/۸.

(۸۴) صحیح مسلم ۱۷۴/۸.

(۸۵) صحیح مسلم ۱۷۵/۸.

این احتمال بر فرض صحت گویای هیچ مسأله اعجاز آمیزی نیست زیرا ممکن است بر اثر جریانات طبیعی مسیر حرکت آب تغییر کند، و در زیر آن معادن طلا پیدا شود که قبلاً کسی از آنها آگاهی نداشته است. ولی چنین احتمالی وجداناً بسیار بعید و دور است.

پیشنهاد دوم: ممکن است حدیث را به خیرات و برکات و محصولات فراوان آب فرات تفسیر کنیم، چه اینکه محصولات و دستاوردهای کشاورزی باشد و یا این که بگوئیم از زیر نهر فرات نفت - که طلای سیاه هم به آن می گویند - استخراج می شود. و شاید این احتمال مناسبتر باشد چون حدیث می گفت که آن گنجینه ای است در شکم و داخل ویا زیر آبهای فرات که جز با برطرف کردن آب - به نحوی از انحاء - استخراج آن امکان ندارد.

در این صورت درگیری و جنگ بر سر استخراج نفت از منطقه فرات بین دولتهای استعمارگر به وجود آمده و موجب از بین رفتن اموال و نفوس فراوانی می شود، و عبارت از هر صد نفر نود و نه نفر از بین می روند، تعبیری مبالغه آمیز از همین جنگ و جدالها است.

پیشنهاد سوم: مقصود از کلمه فرات دعوت حق و پیام خدائی است، به قرینه این آیه شریفه:

«وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخاً وَحِجْراً مَحْجُوراً»^(۸۶):

و اوست آن خدایی که دو دریا را بهم پیوست؛ این یکی آبی است شیرین و خوشمزه و این دیگری آبی است شور و تلخ، و میان آن دو دریا را مانع و جلوگیری که باز دارنده است قرار داد.

به این ترتیب که "فرات" به حق و "اجاج" به باطل تفسیر شود چون در ردیف آیاتی قرار گرفته است که مربوط به دعوت الهی است. آیه قبل از آن این است:

«وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا» فَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَاداً

کَبِيرًا ۞ وَهُوَ الَّذِي...»:

و اگر می‌خواستیم در هر شهری (پیغمبر) بیم‌کننده‌ای می‌فرستادیم «پس از کفار و ناگرویدگان پیروی مکن؛ و درباره پیروی نکردن از ایشان کوشش داشته باش کوشش داشتن بزرگ» و اوست آن خدایی...

و مقصود از کلمه "حجر محجور" همان فاصله ذاتی برهانی روشن است که بین حق و باطل هیچگاه مخلوط نخواهد شد. و معنای پرشدن فرات از طلا روشن شدن حق به اندازه‌ای زیاد و زیاد شدن مخلصان و هواداران آن در دوران فتنه و آشوبها است. عده‌ای از کفار و منحرفین به قصد تعرض و جلوگیری از حق دست بکار می‌شوند، و افراد با ایمان به دفاع از خویشان پرداخته جنگ و کشتار زیاد می‌شود؛ تا آن اندازه که از روی مبالغه گفته می‌شود؛ از هر صد نفر نود و نه نفر کشته شده و بیش از یک نفر باقی نمانده است، و در این صورت عبارتی که می‌گفت چیزی از طلا را نگیرید معنایش آن می‌شود که باید از حق تجاوز نکرد و در جنگ علیه آن شرکت نجست.

اگر این سه احتمال یا پیشنهاد مورد قبول قرار گیرد و صحیح باشد که بسیار خوب، و اگر هیچیک درست نباشد، چون از نظر ضوابط سندی هم اسناد معتبری نداشت از آن راحتیم و کنارش می‌گذاریم و اگر اسنادش درست بود و معنایش را نفهمیدیم علم و فهم آن را به خدا و رسول واگذار می‌کنیم.

امر نهم: وقوع مسخ

ابن ماجه^(۸۷) از حضرت رسول روایت کرده است که فرمود:

«در پیش روی قیامت مسخ شدن است و به زمین فرو رفتن و افکنده شدن (در دریا).»

در حدیثی دیگر وارد شده است:

«در آخر امت من، فرو رفتن به زمین است و مسخ شدن و در دریا افکنده شدن.»

به همین مضمون دو حدیث دیگر نیز وارد شده است.

(۸۷) روایاتی که از ابن ماجه نقل کردیم در سنن ج ۱۳۴۹/۲ به بعد می‌باشد.

شیخ مفید^(۸۸) در ارشاد از حضرت موسی بن جعفر - علیه السلام - در حدیثی روایت کرده است که آن حضرت فرموده است: «و مسخ در بین دشمنان حق».

به این مضمون نوبت نقد و بررسی نمی‌رسد، زیرا اگر چه مسخ از نظر عقلی ممکن و در تاریخ هم اتفاق افتاده است؛ چنانکه در قرآن کریم از آن خبر می‌دهد، لکن در امت اسلامی واقع نخواهد شد، زیرا روایاتی در این مورد داریم که کیفیتهای دنیوی که بر امتهای دیگر وارد شده است، در امت اسلامی واقع نخواهد شد و لذا این امت را "امت مرحومه" نامیده‌اند.

آری ممکن است که مسخ شدن رمزی باشد از جهت انتقال و برگشت از راه راست به گمراهی و این حرف درستی است و در مورد افراد بسیاری صدق می‌کند، لکن این معنی برخلاف ظاهر روایات است.

امر دهم: برگشت مرده‌ها به دنیا

در این مورد فقط شیخ مفید روایتی را به طور مرسل در کتاب ارشاد نقل کرده است و می‌گوید: روایات گویای نشانه‌هایی برای قیام حضرت قائم مهدی - علیه السلام - و آیات و دلائل و حوادثی است که پیش از ظهور آن حضرت بوقوع می‌پیوندد. بعد آنها را می‌شمرد تا این مسأله:

«و مرده‌هایی از قبر بپا می‌خیزند و به دنیا برمی‌گردند، و یکدیگر را می‌شناسند و به دیدار یکدیگر می‌روند.»^(۸۹)

ظاهر این عبارت آن است که این موضوع در دوران غیبت کبری واقع می‌شود و شاید از نشانه‌های مخصوصی باشد که برای آگاه شدن افراد با اخلاص از نزدیک بودن ظهور انجام می‌گیرد. لکن چیزی که مطلب را آسان می‌کند آن است که این خبر چون خبری مرسل است (و سندی برایش ذکر نشده) نمی‌تواند یک مسأله تاریخی را اثبات کند.

اگر کسی بگوید: این خبری است از جمله اخبار مربوط به رجعت که آن

(۸۸) ارشاد مفید / ۳۳۸.

(۸۹) ارشاد / ۳۳۷.

اخبار بسیارند، و معنای رجعت جز برگشتن به زندگی بعد از مرگ نیست. گوئیم: رجعت مسأله‌ای است که بعد از ظهور انجام می‌گیرد و پیش از آن نیست و این خبر صراحت دارد در این که بپا خاستن مرده‌ها جلو روی قیام حضرت است، یعنی پیش از ظهور می‌باشد و این سخن را هیچکس نگفته است. و اما بررسی اخبار رجعت و بدست دادن معنای درستی از آنها را - ان شاء الله - در کتاب تاریخ مابعدالظهور خواهیم آورد.

امریازدهم: خروج خورشید از مغرب

در کتاب ارشاد در ردیف همان علائم پیش از ظهور طلوع خورشید را از مغرب نوشته است. (۹۰)

بخاری نیز از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

«قیامت برپا نخواهد شد تا این که... خورشید از مغربش طلوع کند، وقتی از مغرب طلوع کرد و مردم دیدند همگی ایمان می‌آورند، و آن هنگامی است که برای کسانی که قبلاً ایمان نیاورده و یا با داشتن ایمان کار خیر انجام نداده‌اند ایمان آوردن در آن زمان سودی به حالشان نخواهد داشت. (اشاره است به آیه ۱۵۸ از سوره انعام)» (۹۱)

مسلم چندین حدیث مشابه این عبارت نقل کرده (۹۲) و همچنین این روایت را نیز آورده است:

«نخستین نشانه‌ای که بیرون می‌آید طلوع خورشید است از مغربش.» (۹۳)

شیخ طوسی در کتاب الغیبه (۹۴) از رسول خدا - صلوات الله علیه و آله - روایت کرده است که فرمود: ده علامت است که چاره‌ای از وقوع آنها نیست...

(۹۰) ارشاد / ۳۳۶.

(۹۱) صحیح بخاری ۷۴/۹.

(۹۲) صحیح مسلم ۹۵/۱ به بعد.

(۹۳) صحیح مسلم ۲۰۲/۸.

(۹۴) کتاب الغیبه / ۲۶۷.

و از آنجمله طلوع خورشید از مغربش می باشد. ظاهر آن است که این نشانه مربوط به نشانه های چسبیده به قیامت و نزدیک به آن است، زیرا در احادیث این نشانه را مربوط به هنگامی دانسته اند که کسانی که قبلاً ایمان نیاورده اند، ایمان آوردن در آن هنگام برایشان سودی ندارد، و آن بنا به تفسیر مشهور روز قیامت است. و بنا بر آن خروج خورشید از مغرب وقتی است که نظام موجود بهم بخورد و قیامت نزدیک شود.

و اما این که از علائم ظهور باشد بطوری که در دوران غیبت کبری ایجاد شود جز به روایت ارشاد (که قبلاً گفتیم نمی شود به آن برای اثبات یک امر تاریخی استناد کنیم) نمی توان استناد کرد.

در برخی از روایات طلوع خورشید از مغرب به ظهور حضرت بقیة اللہ - علیه السلام - بعد از غیبت تفسیر شده است.

شیخ صدوق در کتاب کمال الدین با اسنادش از نزال بن سبره روایت کرده است که: حضرت علی - علیه السلام - روزی برای ما سخنرانی فرمود و بعد از حمد و ثنای الهی و درود بر محمد و آل سه مرتبه فرمود: از من پیرسیدای مردم پیش از آنکه مرا از دست بدهید. صعصعة بن صوحان از جا بلند شد و گفت: ای امیر المؤمنین دجال چه وقت بیرون می آید؟ حضرت درباره او صحبت‌هایی کردند و در ضمن فرمایشاتشان فرمودند: او را خداوند متعال در شام می کشد، به دست کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می خواند.

بعد از آنکه فرمایشات حضرت تمام شد، نزال بن سبره گوید که به صعصعة بن صوحان گفتم: مقصود حضرت از این فرمایش چه بود؟ صعصعه پاسخ داد: ای سبره آن کس که عیسی بن مریم پشت سرش نماز می خواند دوازدهمین نفر از خاندان پیامبر - صلی الله علیه و آله - و نهمین فرزند حسین بن علی - علیه السلام - است، و او خورشیدی است که از مغربش طلوع می کند و در نزد رکن و مقام ظاهر می شود، و زمین را پاک می کند و میزان عدالت را می نهد، و هیچکس به دیگری ستم نخواهد کرد... تا آخر حدیث (۹۵).

به هر حال این تفسیر ممکن است درست باشد و اگر تعبیر را رمزی بدانیم احتمال این تفسیر می‌رود و منافات ندارد که مربوط به همان آیه شریفه مورد اشاره در حدیث صحیح بخاری باشد؛ زیرا آن آیه به ظهور حضرت هم تفسیر شده است. (در کتاب تاریخ مابعد الظهور در این باره بحث خواهیم کرد.)
لکن آنچه که کار را آسان می‌سازد، آن است که این روایت از نظر سند چندان معتبر نیست.

امر دوازدهم: صیحه

این مطلب فقط در کتب شیعه امامیه وجود دارد، و روایات بسیاری در این موضوع وارد شده و روی آن تأکید شده است.

از آن جمله روایتی است که نعمانی در کتاب الغیبه (۹۶) از امیرالمؤمنین -علیه السلام- نقل کرده است که حضرت درباره علائم و نشانه‌های صحبت می‌کردند و ما گفتیم: آیا پیش از ظهور و یا بعد از آن برخی از این نشانه‌ها واقع می‌شوند؟ حضرت پاسخ دادند:

«صیحه‌ای در ماه رمضان پدید می‌آید که افراد بیدار را مضطرب و خوابیده‌ها را بیدار می‌کند، و دختر جوان را از پس پرده خود بیرون می‌آورد.»

در روایت دیگری (۹۷) از آن حضرت آمده است: آن فزعه هول‌انگیز در ماه رمضان است. گفته شد: فزعه و موجود هول‌انگیز در ماه رمضان چیست؟ فرمود:

«آیا سخن خداوند را نشنیده‌اید در قرآن مجید که می‌فرماید: «اگر بخواهیم بر آنان آیتی از آسمان فرو فرستیم، پس گردنهای آنها در مقابل آن خضوع و فروتنی خواهند کرد» آن آیت و نشانه‌ای است که دختر جوان را از پس پرده خود به در آورده، و خوابیده را بیدار و بیدارها را به وحشت می‌اندازد.»

(۹۶) غیبت نعمانی / ۲۵۸.

(۹۷) غیبت نعمانی / ۲۵۱.

حضرت صادق (۹۸) - علیه السلام - فرموده است: «برای قائم پنج نشانه است...» و از آن جمله صیحه آسمانی را برشمرده است.

و در روایت دیگری از حضرت باقر (۹۹) - علیه السلام - روایت شده است که آن حضرت فرمود:

«در ماه رمضان منتظر صیحه و خروج حضرت قائم - علیه السلام - باشید خداوند آنچه را که بخواهد انجام می‌دهد.»

در کتاب احتجاج (۱۰۰) در ضمن توقیعی که به نایب چهارم حضرت، جناب علی بن محمد سیمری چند روز پیش از مرگش رسیده است، چنین نقل کرده است:

«هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه ادعای دیدار کند دروغگو و تهمت زننده است.»

شیخ صدوق در کتاب کمال الدین (۱۰۱) از حضرت باقر نقل کرده است که ایشان درباره حضرت مهدی - علیه السلام - می‌فرمایند: «و از جمله نشانه‌های خروج او اینها است...» و از آن جمله صیحه آسمانی را در ماه رمضان برشمرده‌اند.

در کتاب منتخب الاثر از ینابیع الموده از حضرت صادق - علیه السلام - نقل می‌کند که: پیش از قیام قائم پنج نشانه و علامت... و در آخر آن راوی گوید: این آیه - یعنی قول خدای متعال را که می‌فرماید: «اگر بخواهیم نازل کنیم بر آنها از آسمان آیه‌ای...» - تلاوت کرده و عرض کردم: آیا مقصود از این آیت همان صیحه آسمانی است؟

فرمود: آری، اگر صیحه وجود پیدا کند گردن دشمنان خداوند متعال در مقابلش خاضع و سرافکنده خواهد شد. (۱۰۲)

(۹۸) غیبت نعمانی/۲۵۲؛ غیبت شیخ طوسی/۲۶۷.

(۹۹) غیبت نعمانی/۲۵۵.

(۱۰۰) احتجاج/۲۶۷؛ تاریخ الغیبة الصغری/۶۳۳ به بعد.

(۱۰۱) کمال الدین/۳۲۸.

(۱۰۲) منتخب الاثر/۴۵۴؛ ینابیع الموده/۴۲۶.

این روایت در تفسیر برهان در ضمن دوازده حدیث مربوط به صیحه نیز روایت شده است. (۱۰۳)

این آیه قرآن دلالت بر وقوع حتمی صیحه نمی‌کند و اصولاً بر وقوع هیچ چیزی دلالت نمی‌کند، زیرا وقوع آن را متعلق و وابسته به مشیت الهی می‌داند، بلکه ممکن است گفته شود که دلالت بر عدم وقوع آن چیزی که به مشیت خدا وابسته شده است می‌کند چون در ضمن همین آیه شریفه شیخ طوسی (۱۰۴) می‌گوید: خداوند متعال به حضرت رسول - صلوات الله علیه و آله - خبر داده است که او می‌تواند بر آنها آیتی و نشانه‌ای از آسمان فرو فرستد که گردن دشمنان در مقابلش خاضع شود، و سر بزیر باشند و آنها را وادار به ایمان آوردن کند، لکن این کار برخلاف هدف تکلیف است، چون اگر خداوند دست به انجام چنین کاری بزند آنها دیگر مستحق کیفر و پاداش نخواهند بود، زیرا کسی که ناچار به انجام کاری می‌شود مستحق ثواب و ستایش و تعریف از کارش نمی‌شود. زیرا وی به منزله چیز و یا کسی است که کاری در او انجام گرفته (و فاعل شخص دیگری است).

علامه طباطبائی در تفسیر المیزان نیز به این مطلب اشاراتی دارد. (۱۰۵)

البته این توضیح در معنای این آیه، صحت اینگونه روایات را از بین نمی‌برد، زیرا ائمه به این آیه استدلال بر وقوع صیحه نکرده‌اند، بلکه خواسته‌اند بگویند که از نظر مشیت الهی امکان وقوع صیحه وجود دارد، و اما این که به خاطر وقوع صیحه ایمان به سرحد جبر و اجبار برسد، چنانکه شیخ طوسی - رحمه الله علیه - گفته بود این مطلب را نمی‌شود پذیرفت؛ زیرا بعد از آمدن صیحه باز هم اختیار اشخاص محفوظ است، و عقل می‌تواند تصور عدم پذیرش و ایمان برخی از مادی اندیشان را حتی بعد از وقوع صیحه تصور کند و آنها می‌توانند توجیهی علمی بر اساس تفکر مادی خود برای آن بنمایند، زیرا شبهات

(۱۰۳) تفسیر برهان ۷۶۲/۲ در تفسیر سوره شعرا.

(۱۰۴) تفسیر تبیان ۵/۸.

(۱۰۵) تفسیر المیزان ۲۷۲/۱.

مادیون در دوران فتنه‌ها و انحرافات بیش از اندازه است و آن فردی هم که بعد از وقوع صیحه صحت ادعای مؤمنین را پذیرفته، او هم در کارها و اندیشه‌هایش مختار است.

بهترین دلیل برای ما همان است که ائمه -علیهم السلام- برای امکان وقوع صیحه به آیه شریفه استدلال کرده‌اند و اگر فرمایش شیخ طوسی درست باشد این استدلال ائمه -علیهم السلام- بيمورد خواهد بود چون محال است که خداوند انسانی را مجبور و ناچار به ایمان آوردن بکند. و تعداد این اخبار بسیار و قابلیت اثبات حقائق تاریخی را دارند.

با از بین رفتن استدلال شیخ طوسی و امکان انجام آیت و صیحه آسمانی از سوی خداوند و دلالت این همه اخبار فراوان بر وقوع این حادثه نتیجه آن می‌شود که صیحه آسمانی انجام خواهد شد و یکی از نشانه‌های ظهور حضرت می‌باشد.

آری این مطلب باقی می‌ماند که معنای حدیث و مقصود از صیحه آسمانی چیست، آیا فقط یک صدای بی‌معنی است، و یا سخنی است دارای معنی و مدلول و معنای آن چیست. پاسخ این سؤال در جلد سوم این مجموعه که تاریخ مابعد الظهور باشد خواهد آمد، که در آنجا با دلیل اثبات می‌کنیم که مقصود از صیحه بلند شدن ندا است به نام حضرت مهدی -علیه السلام- و جز این مطلب چیزی نیست.

امر سیزدهم: فرو رفتن در بیداء

مطلب فوق از جمله نشانه‌هایی است که هم در اخبار شیعه و هم در روایات اهل سنت در حدّ فراوانی نقل شده است.

از آن جمله روایتی است که مسلم از ام‌سلمه از حضرت رسول -صلی الله علیه و آله- نقل کرده است که می‌فرماید: پناهنده‌ای به خانه کعبه پناه می‌آورد گروهی به سوی او می‌تازند و می‌خواهند به مکه وارد شوند. وقتی به بیداء برسند زمین آنها را فرو می‌برد.

عرض کردم: ای رسول خدا، حال کسی که به اکراه و اجبار همراه آنها

آمده باشد چیست؟

فرمود: او هم با آنان به زمین فرو خواهد رفت، لکن روز قیامت با نیت خود مبعوث می‌شود. (۱۰۶)

و نیز از حفصه روایت کرده است که گوید از رسول خدا - صلوات الله علیه و آله - شنیدم که می‌فرمود:

«لشکری که با او می‌جنگند قصد این خانه را می‌کنند تا وقتی که به بیداء برسند، وسط لشکر را به زمین فرو می‌برد و جلو دار لشکر افراد آخر لشکر را خبردار می‌کند سپس همه را در کام خود می‌کشد و جز آن کس که فرار کرده تا خبر اینها را به دیگران بدهد کسی باقی نمی‌ماند.» (۱۰۷)

در حدیث سوم چنین آمده است که رسول خدا - صلوات الله علیه و آله - می‌فرماید:

«بزودی به این خانه عده‌ای پناهنده خواهند شد که نه مدافعی دارند و نه نیرو و نه افرادی، لشکری به سوی آنها مأمور می‌شود تا اینکه به بیداء می‌رسند زمین آنها را فرو می‌برد.» (۱۰۸)

در حدیث چهارم آمده است: عده‌ای از امت من به خاطر مردی از قریش که به خانه خدا پناهنده شده است قصد (حمله به) آن خانه را می‌کنند، تا اینکه به بیداء می‌رسند زمین آنها را در خود فرو می‌برد.

عرض کردیم: ای رسول خدا، گاهی راه مردم را جمع می‌کند. (یعنی مردم گوناگونی در یک مسیر و جاده در حال حرکت هستند.)

فرمود: آری در بین آنها عده‌ای افراد آگاه هستند و عده‌ای به اجبار با آنان آمده و در بین آنها عده‌ای در راه مانده‌اند و همگی به یک نحوه نابود می‌شوند ولی به صورت پراکنده روز قیامت زنده شده و خداوند آنان را با نیت‌هایشان محشور می‌گرداند. (۱۰۹)

۱۰۶) صحیح مسلم ۱۶۷/۸.

۱۰۷) صحیح مسلم ۱۶۷/۸.

۱۰۸) صحیح مسلم ۱۶۷/۸.

۱۰۹) صحیح مسلم ۱۶۷/۸.

ابن ماجه و ترمذی و احمد و حاکم و دیگران احادیثی را در این باره نقل کرده‌اند، لکن ما در هر موردی که بخاری و مسلم روایتی را نقل کرده باشند نیازی به نقل از دیگران نمی‌بینیم.

از مصادر و ماخذ امامیه روایتی است که نعمانی در کتاب الغیبه نقل کرده است از حضرت صادق - علیه السلام - که آن حضرت فرمود: «برای قائم پنج نشانه است...» و از آن جمله فرو رفتن در زمین بیداء را برشمرد. (۱۱۰)

در روایت دیگری که از آن حضرت نقل شده است راوی می‌گوید: عرض کردم: آیا نشانه‌ای پیش از ظهور هست؟ فرمود: آری. عرض کردم: آن چیست؟ فرمود: «نابودی یک فرد عباسی - تا آنکه گفت: - و فرو رفتن در بیداء». (۱۱۱)

در روایت دیگری از آن حضرت نقل شده که:

«از نشانه‌های حتمی که چاره‌ای جز از به وقوع پیوستن آن پیش از قیام قائم نیست، خروج سفیانی و فرو رفتن در بیداء است.» (۱۱۲)

شیخ مفید (۱۱۳) در ضمن بیان نشانه‌های ظهور گفته است: «و فرو رفتن در بیداء».

در کتاب منتخب الاثر (۱۱۴) از تفسیر کشاف در تفسیر آیه شریفه «وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزَعُوا فِلا فُوتَ وَاخَذُوا مِنْ مَّكَّانٍ قَرِيبٍ» از ابن عباس نقل می‌کند که این آیه درباره «فرو رفتن در بیداء» می‌باشد، و داستان از این قرار است که هشتاد هزار نفر به جنگ کعبه می‌روند تا آن را ویران کنند؛ وقتی وارد صحرای بیداء می‌شوند زمین آنها را فرو می‌برد.

در همان کتاب منتخب الاثر از مجمع البیان در تفسیر همین آیه از ابو حمزه ثمالی روایت شده که گوید از حضرت علی بن الحسین و حسن بن حسن بن علی شنیدم که می‌فرمودند: آن لشکر بیداء است که از زیر پایشان

(۱۱۰) غیبت نعمانی / ۲۵۲؛ غیبت شیخ طوسی / ۲۶۷.

(۱۱۱) غیبت نعمانی / ۲۶۲.

(۱۱۲) غیبت نعمانی / ۲۶۴.

(۱۱۳) ارشاد / ۳۳۴.

(۱۱۴) منتخب الاثر / ۴۵۶.

گرفته می‌شوند. (۱۱۵)

در همین کتاب از ام سلمه روایت شده است که می‌گوید: رسول خدا فرمود:

«پناهنده‌ای به خانه کعبه پناه می‌برد، خداوند لشکری را برمی‌انگیزاند؛ تا این که به بیداء می‌رسند - بیداء مدینه - زمین آنها را فرو می‌برد.» (۱۱۶)

در تفسیر برهان نیز چندین روایت در این موضوع نقل کرده است: از آن جمله از ابو خالد کابلی از حضرت باقر - علیه السلام - روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

«قائم خروج می‌کند و حرکت می‌کند تا اینکه به بیداء می‌رسد، لشکریان سفیانی به سوی او حرکت می‌کنند. پس خداوند متعال به زمین فرمان می‌دهد تا پاهای آنها را بگیرد، و آن مصداق فرمایش خداوند است که می‌فرماید: «وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزَعُوا فَلَاقُوتَ وَاخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ...» (۱۱۷)

این فرورفتن در زمین که وعده داده شده گرچه یک مسأله اعجازی است، لکن با قانون معجزات منافات ندارد، بلکه به تمام معنی با آن قاعده سازگار و همراه است که از خود روایات هم دلیلش روشن می‌شود که این عمل اعجازی به خاطر نجات آن کسی است که به خانه خدا پناهنده شده، و یا آن گروهی است که یار و یاور و نیرو ندارند؛ و ما را همین اندازه کفایت می‌کند که بدانیم این عده پناهنده به خانه خدا، طرفداران حق و یاوران حقیقتند که پیروزی روز موعود متوقف بر وجود آنها است، چه اینکه خود حضرت بقیة الله (ع) هم جزء آنان باشد - چنانکه روایت اول و آخر بر آن دلالت می‌کرد - و یا اینکه در بین آنان نباشد؛ و همین اندازه برای ضرورت انجام معجزه ما را کفایت می‌کند؛ زیرا قبلاً گفته‌ایم که هر آنچه که ظهور متوقف بر آن است می‌بایست انجام گردد، زیرا با غرض و هدف الهی که هدایت بشر باشد ارتباط و وابستگی دارد و این مهمترین و

(۱۱۵) منتخب الاثر / ۴۵۶؛ مجمع البیان ۸۷۵/۲ در تفسیر سوره سبأ.

(۱۱۶) منتخب الاثر / ۴۵۶؛ مجمع البیان ۸۷۵/۲ در تفسیر سوره سبأ.

(۱۱۷) تفسیر برهان ۳/۳۵۵.

مخصوصترین شکل‌های اقامه حجّت است و با قانون معجزات همراه و مطابق است.

در جهت آتیه میزان ارتباط آن به دوره فتنه و انحراف و برنامه‌ریزی کلی الهی معلوم می‌شود.

این امور سیزده گانه مهمترین نشانه‌های ظهور بودند که برخی از قانون معجزات بیرون بود و مشمول آن قانون نمی‌شد و ثابت شد که چندتای آنها در صورتی که به همان معنای ظاهری باشد قابل اثبات نیست. و معلوم گردید حدوث مسخ و احیاء اموات پیش از ظهور و طول عمر دجال و بزرگی الاغ او و کشتن و زنده کردن دجال یک مؤمن را اینها اصلاً پایه و اساس صحیحی ندارد. و نیز ثابت شد که پر شدن فرات از طلا یک امر طبیعی است نه یک امر اعجازی، و خروج خورشید از مغربش از نشانه‌های ظهور حضرت نیست و صیحه و فرورفتن در زمین با قانون معجزات هماهنگی دارد و مخالف با آن نیست، و اخبار بسیاری بر آنها دلالت می‌کرد بنا بر این می‌بایست آنها را پذیرفت.

این بود تمام گفتار ما درباره نکتۀ سوم در آنچه بر اقامه معجزات بیشتر از قانون مربوطه اش دلالت می‌کرد. و در اینجا سخن ما در ناحیه دوم از اقسام علائم ظهور از نظر معجزات پایان می‌پذیرد. و همین بحث پایان بحث ما در جهت چهارم در برخی از تقسیمات عمومی این روایات بود.

جهت پنجم:

بر شمردن سایر علامات

و کوشش برای فهم آنها به صورت یک مجموعه منظم

در این باره در ضمن دو مبحث اساسی به بررسی می پردازیم؛ اول: بررسی علامات باقیمانده صرف نظر از ارتباطشان با بقیه نشانه‌ها، و دوم: کوشش برای بدست دادن یک مفهوم کلی و منظم و کامل از همگی یا اکثر علامتها - بقدر امکان - در ارتباط با یکدیگر.

ابتدا می بایست به بررسی تک تک نشانه‌ها به صورت فردی پردازیم تا بعد بتوانیم به صورت جمعی آنها را مورد مطالعه قرار دهیم.

مبحث اول: بر شمردن علائم باقیمانده

اگر بخواهیم به تمامی نشانه‌ها دسترسی پیدا کنیم کاری است بیفایده، ولی نشانه‌های مهم و اصلی را در ضمن چند نکته مورد بررسی قرار می دهیم.

نکته اول: خروج پرچمهای سیاه از سوی خراسان

قبلاً در این باره صحبت کردیم و مشخص نمودیم که مقصود از خروج پرچمهای سیاه از سوی خراسان قیام ابومسلم خراسانی است و در این جا می بایست روایاتی را که در این باره وارد شده است و قبلاً وعده دادیم که در آینده خواهیم آورد نقل کنیم، البته در برخی از آن روایات با این برداشتی که ما داریم معارضه دیده می شود.

از آن جمله: روایتی است که ترمذی^(۱) از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نقل کرده است که حضرت فرموده است:

«از سوی خراسان پرچمهای سیاه بیرون می آید، هیچ چیز مانع آن نمی شود و از آن جلوگیری نمی کند تا اینکه در ایلیاء نصب می شود.»

ترمذی بعد از نقل حدیث می گوید: این حدیثی غریب و بی سابقه و از نظر سند حسن است.

نعمانی در کتاب الغیبه^(۲) از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که آن حضرت فرمود: منتظر فرج باشید از سه چیز. گفته شد: یا امیرالمؤمنین، آنها چیست؟ فرمود: ... و پرچمهای سیاه از خراسان.

در کتاب ارشاد^(۳) این موضوع از جمله علائمی به حساب آمده است که درباره آن روایاتی وارد شده است و چنین گفته شده است: ... روی آوردن پرچمهای سیاه از سوی خراسان.

شیخ در کتاب الغیبه^(۴) از حضرت باقر - علیه السلام - روایت کرده است: «فرود می آید پرچمهای سیاهی که از خراسان بیرون آمده است در کوفه. وقتی مهدی - علیه السلام - ظاهر شد برای بیعت گرفتن به سوی آن می فرستد.»

این روایت دلالت می کند بر این که خروج پرچمهای سیاه نزدیک ظهور حضرت خواهد بود ولی این روایت به تنهایی با در نظر گرفتن ضوابط سندی نمی تواند مثبت یک واقعیت تاریخی باشد. آری اگر خبر از نظر اسنادش درست باشد دلیل بر این خواهد بود که آن پرچمها پرچمهای ابومسلم خراسانی نمی باشند.

نکته دوم: قتل نفس زکیه

درباره قتل نفس زکیه فقط در کتب و مآخذ شیعه روایاتی آمده است و در

(۱) جلد ۳/۳۶۲ -

(۲) غیبت نعمانی/۲۵۱ -

(۳) ارشاد/۳۳۶ -

(۴) غیبت شیخ طوسی/۲۷۴ -

کتاب صحاح اهل سنت در این باره چیزی نقل نشده است.
از آن جمله روایت نعمانی^(۵) از حضرت صادق - علیه السلام - است که
آن حضرت فرمود:

«برای قائم پنج علامت است...» و شمرد از آنها قتل نفس زکیه را.
و نیز^(۶) نعمانی در کتاب الغیبه و مفید در ارشاد^(۷) و شیخ در کتاب
الغیبه^(۸) از آن حضرت در ضمن امور حتمیه‌ای که واقع خواهد شد قتل نفس
زکیه را نقل کرده‌اند.

نعمانی^(۹) روایت می‌کند، از همان حضرت که راوی سؤال می‌کند: آیا
نشانه‌ای پیش از ظهور خواهد بود؟ حضرت می‌فرماید: آری. راوی می‌گوید:
آنها چیست؟ حضرت می‌فرماید: هلاکت و نابودی عباسی و... و قتل نفس
زکیه....

شیخ مفید در ارشاد^(۱۰) از حضرت باقر - علیه السلام - و شیخ طوسی در
کتاب الغیبه^(۱۱) و صدوق در کمال الدین^(۱۲) از حضرت صادق - علیه السلام - به
یک عبارت نقل می‌کنند که لفظ و عبارت شیخ مفید این است:

«آن حضرت فرمود: بین قیام قائم - علیه السلام - و قتل نفس زکیه بیش
از پانزده شب طول نمی‌کشد.»

در کتاب ارشاد^(۱۳) شیخ مفید می‌گوید:

«از جمله علائمی که روایات و اخبار گویای آن می‌باشند، کشته شدن
نفس زکیه در پشت دروازه کوفه به همراه هفتاد نفر از اشخاص صالح

(۵) غیبت نعمانی / ۲۵۲.

(۶) غیبت نعمانی / ۲۵۲.

(۷) ارشاد / ۳۳۸.

(۸) غیبت شیخ طوسی / ۲۶۶.

(۹) غیبت نعمانی / ۲۶۲.

(۱۰) ارشاد / ۳۳۹.

(۱۱) غیبت شیخ طوسی / ۲۷۱.

(۱۲) کمال الدین / ۶۴۹.

(۱۳) ارشاد / ۳۳۶.

است، و کشته شدن مردی هاشمی در بین رکن و مقام.»
 شیخ صدوق^(۱۴) نیز از امام صادق - علیه السلام - روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «پنج چیز پیش از قیام قائم اتفاق می افتد» و از آن جمله قتل زکیه را برشمرد.
 و نیز از آن حضرت روایت شده است که پیش از قیام قائم پنج علامت نشانه حتمی است و از آن جمله قتل نفس زکیه است.
 در روایتی دیگر در ضمن امور حتمیه از حضرت باقر روایت شده که فرمود:
 «و کشته شدن نفس زکیه از امور حتمیه است.»
 و دیگر اخباری که در این باره وارد شده است.
 ما درباره نفس زکیه در ضمن چند امر بحث می کنیم:

امر اول:

مقصود از نفس زکیه، نفس کامله پاک و پاکیزه است، که کلمه زکیه از ریشه زکی است به معنای «رشد کرد و پاکیزه شد». و مقصود از رشد در اصطلاح اسلامی تکامل با علم و اخلاص و فداکاری است؛ و ممکن است با دقت بیشتری برای کمال دو معنی در نظر بگیریم:

معنای اول: کمال عبارت است از آنچه که خواسته اسلام است از یک فرد مسلمان که در درجه بالای ایمان و اراده و فداکاری و از خود گذشتگی باشد، و بنابر این مقصود از نفس زکیه یکی از اشخاص با اخلاص و آزمایش شده در دوران غیبت کبری خواهد بود که بر اثر فتنه ها و انحرافات حاکم در آن زمان به شهادت می رسد (البته با صرف نظر از آنچه که در امر سوم خواهیم گفت).

معنای دوم: مقصود از کمال برائت از آدمکشی است که به همین معنی در قرآن مجید آمده است که می فرماید: «آیا نفس زکیه ای را بدون اینکه کسی را کشته باشد تو کشتی؟ کار زشتی انجام دادی.»^(۱۵) و شاید از این که در اخبار

(۱۴) کمال الدین / ۶۴۰-۶۵۰.

(۱۵) کشف / ۷۴.

تعبیر به نفس زکیه شده است می خواستند همین مفهوم قرآنی را بگویند یعنی آدم بی گناه که کسی را نکشته است.

ولی آن چه که معنای اول را تقویت می کند آن است که از این روایات آنچه به ذهن می رسد و تبادل می کند نفس زکیه انسانی است که بر اثر شخصیت والای او آن قتل اهمیتی بسزا دارد، و اهمیت قتل درباره اشخاص آزمایش شده و با اخلاص است که در سطح بالاتری قرار گرفته باشند که جلب نظر می کند و موجب تأثر و تأسف عمیق مردم می شود، ولی کشتن یک فرد معمولی بی گناه نوعاً اهمیتی در جوامع ندارد و جلب نظر نمی کند، بعلاوه که چیزی که می خواهد نشانه شود می بایست در مورد کسی باشد که در بین مردم شناخته شده باشد، و الا نمی تواند دلالت بر چیزی بکند و نشانه ظهور قرار گیرد. و همچنین بر طبق معنای دوم می توان آن را به معنای وسیع و گسترده گرفت، و بگوئیم مقصود آن است که از آثار دوران فتنه و آشوب و انحراف کشته شدن عده ای از مردم بدون هیچگونه جرم و گناه است و این همان چیزی است که همه روزه شاهد آن می باشیم، و در طول تاریخ هزاران نمونه از آن را دیده ایم.

بنابر این وقتی معنای اول با مجموع روایات سازگارتر بود و معنای دوم چنین انطباق و تناسبی نداشت بر ما لازم است که معنای اول را گرفته و بر طبق آن عمل کنیم. آیه قرآنی هم هیچ دلالتی بر آن نخواهد داشت زیرا ممکن است در همان جا هم مقصود همین معنای اول باشد یا این که معنای آیه با روایت تفاوت داشته باشد (و این تفاوت ضروری به جایی ندارد).

امر دوم:

آیا نفس زکیه بین رکن و مقام کشته می شود؟

تردید در این مطلب نیست که آن چه که در بین مردم شایع است و بر سر زبانها شهرت یافته و در اذهان جای گرفته است همین مطلب است تا جایی که نویسنده کتاب منتخب الاثر^(۱۶) آن را از مسلمیات گرفته و گفته است که:

«و کشته شدن نفس زکیه، کشته شدن محمد بن حسنی است که بین رکن و مقام کشته می شود».

ولی باید بدانیم که با در نظر گرفتن ضوابط سندی که ملتزم به آن بودیم این مطلب قابل اثبات نیست. زیرا صاحب بحار الانوار دو حدیث را نقل کرده که با این ضوابط برای اثبات مطلب کافی نیستند. و ارتکاز ذهنی و شهرت مردمی برای اثبات یک امر تاریخی کفایت نمی کند؛ اگر در آینده اتفاق افتاد دلیل بر صدق آن می شود، ولی اگر اتفاق نیفتاد بر ما لازم نیست که منتظرش باشیم زیرا دلیلی بر آن نداریم. اضافه بر آنکه با حدیثی که شیخ مفید در ارشاد^(۱۷) نقل کرده است معارضه دارد؛ زیرا در آن حدیث کشته شدن نفس زکیه را در پشت دروازه کوفه به همراه هفتاد نفر از اشخاص صالح می دانست؛ گرچه این خبر هم نمی تواند یک امر تاریخی را اثبات کند ولی وضع آن بدتر از آن روایاتی که مقتل نفس زکیه را بین رکن و مقام تعیین می کردند نیست، و می تواند با آنها معارضه کند و در صورت تعارض هر دو از درجه اعتبار ساقط می شوند.

و اما آن چه که در کتاب ارشاد^(۱۸) نقل شده بود که ذبح مرد هاشمی بین رکن و مقام خواهد بود؛ آن هم بر مقصود ما دلالت نمی کند چون ممکن است آن فرد هاشمی شخصی زکی و آزمایش شده نباشد؛ به علاوه ضعف روایت و این که نمی تواند یک حقیقت تاریخی را اثبات کند.

امر سوم:

انطباق این روایت بر محمد بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن ابی طالب ابو عبدالله ملقب به نفس زکیه که در زمان ابو جعفر خلیفه عباسی قیام کرد. در اینجا بطور جدی باید ادعا کنیم شواهدی در دست داریم که مقصود از نفس زکیه همین شخص انقلابی از خاندان حضرت علی - علیه السلام - باشد؛ و اگر بتوانیم قرائنی که در رد این نظریه آمده است باطل کنیم می شود ملتزم به این مطلب بشویم و لذا می بایست در دو زمینه وارد بحث شویم.

(۱۷) ارشاد/۳۳۶.

(۱۸) ارشاد/۳۳۶.

زمینه اول: قرائن داله بر رد این نظریه که اثبات می کند نفس زکّیه شخص دیگری است؛ و آنها چند تا است:

قرینه اول: نفس زکّیه می بایست بین رکن و مقام کشته شود و این سید بزرگوار علوی در آنجا کشته نشده است. این قرینه اگر ثابت می شد به تنهایی برای رد نظریه کافی بود؛ لکن ما قبلاً گفتیم که کشته شدن بین رکن و مقام دلیل محکمی ندارد، و از نظر سند ضعیف است.

قرینه دوم: روایاتی که از ائمه درباره قتل نفس زکّیه آمده بعد از کشته شدن محمد بن عبدالله نفس زکّیه بوده است، و این خود دلیل بر آن است که بعد از کشته شدن او، هنوز ائمه منتظر این علامت بوده اند و آن را از علائم ظهور دانسته اند.

اگر این قرینه ثابت شود باز دلیلی کافی برای رد نظریه فوق است، ولی قابل اثبات نیست؛ زیرا تمام روایاتی که در این باره وارد شده است از حضرت باقر و حضرت صادق - علیهما السلام - است. و اما امام باقر که پیش از نفس زکّیه می زیسته است، و امام صادق هم معاصر با منصور دوانیقی و نفس زکّیه بوده است، و آن حضرت به عبدالله بن حسن پدر نفس زکّیه می فرمود که نهضت فرزند او به جایی نخواهد رسید و پیروز نخواهد شد و امیدش را برای رسیدن به خلافت قطع می کرد و به او می فرمود: همانا این امر به خدا سوگند نه برای تو است و نه برای فرزند تو، بلکه به این شخص (یعنی سجاح) خواهد رسید، و بعد برای این (یعنی منصور)؛ و بعد برای مدتها از آنها خواهد بود تا اینکه بچه ها به امارت برسند و زنها مورد شور و مشورت قرار گیرند. عبدالله گفت: به خدا سوگند ای جعفر، خداوند تو را بر غیب آگاه نساخته و این سخن را جز از راه حسد بر فرزندم نگفتی!

حضرت فرمود: نه به خدا سوگند من نسبت به پسر تو حسادت نورزیدم. این شخص (منصور) او را در احجارالزیت (محلّی است در مدینه) خواهد کشت و بعد از او برادرش را در ساحل دریای می کشد در حالی که

پاهای اسبش در آب است. (۱۹)

به هر حال ما دلیلی در دست نداریم که صدور روایات بعد از کشته شدن محمد بن عبدالله نفس زکّیه باشد اگر نگوئیم که ظنّ بر خلافتش داریم.

قرینه سوم: این محمد بن عبدالله شخص چندان پاک و آزمایش شده و با اخلاص نبوده است و لذا می باید در انتظار کشته شدن شخص با اخلاص تر و آزمایش شده تر از او باشیم، زیرا وی به طوری که در مقاتل الطالبيين ابوالفرج اصفهانی می گوید (۲۰)، مدعی مهدویت شد و پدرش او را جلو انداخته و گفت وی مهدی است، و بعد از زوال حکومت بنی امیه و پیش از روی کار آمدن بنی عباس برای بنی هاشم سخنرانی کرده، و چنین گفت: «شما می دانید که ما همیشه می شنیدیم که اینها وقتی بعضی از آنها به جان بعضی دیگر بیفتند و یکدیگر را بکشند، کار از دستشان بیرون می رود. اینها صاحب خود (ولید بن یزید) را کشته اند، بیائید تا با محمد بیعت کنیم. شما می دانید که او مهدی است». آنگاه حضرت صادق - علیه السلام - به او فرمودند: امر خلافت به تو و فرزندان نمی رسد بلکه برای اینها است و دو پسر تو کشته می شوند. (۲۱)

محمد بن عبدالله بن حسن از دوران کودکی متواری و پنهان گشته و نمایندگانی به اطراف می فرستاد و مردم را به سوی خود می خواند و مهدی نامیده می شد. (۲۲)

ما فعلاً نمی خواهیم درباره او مناقشه و اشکال کنیم. فقط همین اندازه می دانیم که وی پیش از آن که جایی را بگیرد کشته شد و این خود دلیلی کافی بر کذب ادعای او است؛ بلکه مقصود آن است که با این حساب وی شخصی پاک و با اخلاص نبوده، بلکه دروغگو و منحرف بوده است و لذا می بایست در انتظار نفس زکّیه دیگری باشیم تا پیش از ظهور حضرت کشته شود. و اگر این مسأله

(۱۹) مقاتل الطالبيين / ۱۸۹.

(۲۰) مقاتل الطالبيين / ۱۸۸.

(۲۱) مقاتل الطالبيين / ۱۸۹.

(۲۲) مقاتل الطالبيين / ۱۷۷.

تاریخی ثابت شود چاره‌ای نداریم جز این که معتقد به انحراف این سید انقلابی شویم، لکن دلیل نمی‌شود که مقصود از اخبار قتل او نیست، زیرا در این صورت «قتل نفس زکیه» یعنی قتل محمد بن عبدالله که معتقدانش نام زکیه را بروی نهاده‌اند، و بر طبق شهرتی که در بین مردم پیدا کرده، در روایات هم به همان اسم آمده است.

قرینه چهارم: کشته شدن محمد بن عبدالله پیش از تولد حضرت بقیة الله - علیه السلام - بوده است، و در این صورت نمی‌توان آن را جزء علائم ظهور دانست و لذا باید منتظر شخص دیگری باشیم.

این قرینه چندان دلالتی نمی‌تواند داشته باشد زیرا ممکن است یک علامتی پیش از تولد آن حضرت باشد، زیرا برنامه ریزی الهی فقط از زمان اسلام شروع نشده است، بلکه از آغاز زندگی بشریت بوده است، بنابراین تمام پدیده‌های بزرگ می‌تواند اشاره‌ای به ظهور داشته باشد، و ما قبلاً شنیده‌ایم که نابودی دولت اموی و قیام دولت بنی عباس و خروج پرچمهای سیاه از جمله نشانه‌های ظهور می‌باشند، و تمامی اینها پیش از ولادت حضرت مهدی - علیه السلام - است.

قرینه پنجم: پیشگویی نسبت به قتل نفس زکیه در روایات به همراه یا بعد از وقایعی ذکر شده که یقیناً تا کنون ایجاد نشده است و لذا فهم عمومی از سیاق عبارات همان است که تا کنون انجام نشده باشد، و لذا نمی‌توانیم مقصود از نفس زکیه را محمد بن عبدالله بگیریم بلکه باید اشاره به کشته شدن شخص دیگری باشد که در آینده انجام خواهد گرفت.

از آن جمله روایات پنج علامت همچون فرمایش حضرت صادق - علیه السلام - که فرمود (۲۳): «برای قائم پنج علامت است: سفیانی، یمانی، صیحه آسمانی، قتل نفس زکیه و فرورفتن در زمین.» و روایت بر شماری امور محتومه همچون فرمایش حضرت صادق - علیه السلام - : «ندا از حتمیات است. سفیانی محتوم است. یمانی و قتل نفس زکیه محتوم است...» (۲۴)

(۲۳) غیبت نعمانی / ۲۵۲.

(۲۴) غیبت نعمانی / ۲۵۲.

و معلوم است که خروج سفیانی و یمانی و صیحه تا کنون ایجاد نشده‌اند و بنا بر این قتل نفس زکیه هم که در ردیف آنها ذکر شده می‌بایست تا کنون به وقوع نپیوسته باشد.

این گفتار نیز صحیح نمی‌باشد، زیرا آنچه که سیاق عبارات ایجاب می‌کند آن است که این امور به هنگام صدور روایت واقع نشده باشند، و این درست است، ولی بعد از صدور روایت برخی از علائم زودتر انجام می‌گیرد و برخی به تأخیر می‌افتد، و وقوع علائم بزودی یا با تأخیر ربطی به سیاق کلام و عبارات ندارد مخصوصاً که علائم با کلمه "واو" عطف بسته شده‌اند و "واو" برای ترتیب نیست، برخلاف کلمه "او" یا "ثم" یا "فا" بطوریکه نحویین گفته‌اند.

قرینه ششم: روایتی که قبلاً شنیدیم که: «بین قیام قائم و بین قتل نفس زکیه جز پانزده شب فاصله نخواهد بود» (۲۵). و با در نظر گرفتن این روایت ما می‌دانیم که بین قتل محمد بن عبدالله نفس زکیه تا ظهور حضرت فاصله بسیاری افتاده است، و تا کنون بیش از هزار و دویست سال طول کشیده است، بنا بر این نمی‌توانیم روایات مربوط به قتل نفس زکیه را مربوط به محمد بن عبدالله بدانیم.

ولی این قرینه نیز درست نیست زیرا این روایت گرچه در بسیاری از کتب و مآخذ شیعه همچون ارشاد شیخ مفید و غیبت شیخ طوسی و کمال الدین صدوق وارد شده، لکن همگی به یک راوی می‌رسند و او "ثعلبه" است که از شعیب و او از "صالح" نقل می‌کند. "ثعلبه" در کتاب ارشاد و کمال الدین به عنوان "ابن میمون"، و "شعیب" در کتاب الغیبه و ارشاد به "حداد" و در کمال الدین به "حداء"، و "صالح" در کتاب ارشاد به "ابن میثم"، و در کمال الدین به "ابن مولی بنی العذراء" توصیف شده‌اند. و به هر حال این روایات در بهترین فرض یک خبر حساب می‌شود و در ضوابط سندی متمسک به یک خبر تنها را در این گونه موارد مورد قبول ندانستیم.

بنا بر این نظریه مورد بحث که مقصود از نفس زکیه محمد بن عبدالله باشد با این قرائن منتفی نشد بلکه احتمال این که او باشد وجود دارد. در زمینه دوم دلائل و قرائن اثبات آن را می‌آوریم.

زمینه دوم: قرائنی که دلالت بر این می کند که نفس زکّیه همان محمد بن عبدالله است.

از آن جمله: روایتی است که ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین (۲۶) نقل کرده است با اسنادش از محمد بن علی حضرت باقر - علیه السلام - از پدرانش - علیهم السلام - : «نفس از فرزندان حسن است».

دلالت این حدیث بر این که مقصود از نفس همان نفس زکّیه است، و وی از اولاد حضرت امام حسن - علیه السلام - می باشد واضح و روشن است و جز بر همان محمد بن عبدالله بر شخص دیگری صادق نیست و درباره خصوص او گفته شده است، که ابوالفرج هم در شرح حال او این حدیث را آورده است.

و از آن جمله روایت دیگری (۲۷) است از قول عبدالله بن موسی که عده ای از علمای مدینه به نزد علی بن الحسن آمدند و این مسأله - یعنی مطالبه حکومت - را با او مطرح کردند. پس او گفت: محمد بن عبدالله از من شایسته تر و سزاوارتر به این امر است. و آنگاه حدیثی طولانی ذکر کرد؛ سپس احجار الزیت را به من نشان داده و گفت: در اینجا نفس زکّیه کشته می شود.

عبدالله بن موسی گوید: ما کشته او را در همانجا که بدان اشاره کرده بود، دیدیم.

و همچنین روایت دیگری که از مسلم بن بشار نقل کرده است که گوید: در کنار غنائم خشم همراه محمد بن عبدالله بودم به من گفت: در اینجا نفس زکّیه کشته می شود. می گویم: مقصودش خودش بود. وی گوید که بعدها در همان جا کشته شد.

بنابر این نفس زکّیه شخصی جز همین محمد بن عبدالله نیست، و به جان خودم سوگند که آن نشانه ای مهم و جالب نظر بود زیرا که نهضتش ادامه داشته به اندازه ای که منصور دوانیقی از او به وحشت افتاده است و این مسأله برای هر کس که به کتاب مقاتل الطالبیین مراجعه کند روشن و واضح می شود و ما فعلاً

(۲۶) مقاتل الطالبیین / ۱۸۴.

(۲۷) مقاتل الطالبیین / ۱۸۴.

نمی‌خواهیم در جزئیات آن وارد شویم. (۲۸)

نکته سوم: ظهور دجال

در مورد دجال مصادر و کتب عامه روایات زیادی را نقل کرده‌اند، و در مصادر شیعه تعداد بسیار کمی در این باره آمده است. در کتب اهل سنت موضوع دجال از اهمیت بسزائی برخوردار است و در خصوصیات و کارها و برنامه‌های او مطالب فراوانی دیده می‌شود، و ما اگر آنها را عباراتی رمزی و کنائی ندانیم و از آن احتمال صرف نظر کنیم می‌بایست به بررسی و حل و نقد آنها پردازیم تا درست را از نادرست تشخیص بدهیم. ولذا در ضمن چندین امر این مسأله را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

امر اول:

مقتضای قواعد عمومی که شناختیم آن است که به خروج دجال معتقد باشیم، زیرا اخباری که در این باره رسیده به حدّ تواتر قطعی می‌رسد لکن خصوصیات و ویژگیهای او قابل اثبات نیست؛ زیرا بیشتر آنها در ضمن اخبار آحادی وارد شده که از نظر ضوابط سندی قابل اثبات نیستند و لذا می‌شود اکثر آنها را بر رمزی بودن حمل کنیم و عباراتی کنائی بدانیم.

امر دوم:

صفاتی که در کتب عامه برای دجال ذکر کرده‌اند. ما در اینجا به همان چیزی که در دو کتاب صحیح مسلم و بخاری در این باره

(۲۸) برای اینجانب علت این همه پافشاری نویسنده و محقق بزرگوارمان روشن نیست، با آن وسعت نظری که درباره دیگر علائم از خود نشان دادند چگونه در اینجا اینهمه اصرار دارند که حتماً نفس زکیه را مربوط به محمد بن عبدالله بدانند؟! در این که روایات گوناگونی در این باره وارد شده بحثی نیست، حال یا باید معتقد به دو نفر بنام نفس زکیه بشویم و یا اصولاً به این گونه روایات در هیچ موردی استدلال نکنیم و الا اگر خواستیم به روایات مذکوره توجهی کنیم نمی‌توانیم به طور قطع بگوئیم که حتماً مقصود همان نفس زکیه زمان حضرت صادق - علیه السلام - بوده است و روایاتی هم که در تأیید این نظریه در زمینه دوم نقل کردند در محکم نبودن عبارات و احتمالات ضعیف داشتن کمتر از آن روایات دسته اول نبود. (مترجم)

نقل شده است بسنده می‌کنیم و تا وقتی که نیازی به بحث تفصیلی نباشد اختصار را مراعات می‌نمائیم.

اول: رسول خدا امت خود را از او بر حذر داشته، و آنها را از دجال و خطر او ترسانیده است.

بخاری (۲۹) از انس نقل می‌کند که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - فرمود:

«هیچ پیامبری مبعوث نشد مگر این که امت خود را از اعداء دروغگو ترسانید، آگاه باشید که وی اعداء (یک چشم) است و پروردگار شما اعداء نیست.»

این روایت را مسلم (۳۰) نیز نقل کرده است.

دوم: رسول خدا از فتنه او استعاده کرده و به خدا پناه برده است.

بخاری (۳۱) از عایشه نقل کرده است که وی گوید: از رسول خدا شنیدم که در نمازش از فتنه دجال استعاده می‌کرد.

سوم: او کافر است.

بخاری (۳۲) در همان حدیث سابق از انس نقل می‌کند که: «بین دو چشمش نوشته شده است: کافر».

مسلم (۳۳) در ضمن حدیثی نقل می‌کند:

«بین دو چشم او نوشته شده است: کافر. هر مؤمن نویسنده و غیر نویسنده آن را می‌خواند».

چهارم: وی مدعی ربوبیت می‌شود.

ابن ماجه (۳۴) از رسول خدا - صلوات الله علیه و آله - درباره دجال حدیثی

(۲۹) صحیح بخاری ۷۵/۹ و ۷۶.

(۳۰) صحیح مسلم ۱۹۵/۸.

(۳۱) صحیح بخاری ۷۵/۹.

(۳۲) صحیح بخاری ۷۶/۹.

(۳۳) صحیح مسلم ۱۹۵/۸.

(۳۴) سنن ابن ماجه ۱۳۶۰/۲.

را نقل می‌کند که در آنجا می‌فرمایند: «وی می‌گوید: من پروردگار شمایم». در روایتی که صدوق^(۳۵) دربارهٔ دجال نقل کرد، در همین باره نیز مطلبی دارد؛ چون در آن حدیث این عبارت آمده بود که:

«وی با صدای بلندی فریاد می‌زند که بین مشرق و مغرب صدایش را جن و انس و شیاطین می‌شنوند، و می‌گوید: ای اولیا و دوستان من، به سوی من آیید. من هستم کسی که آفریده‌ام، پس استوار ساخته و مقدر کرده و هدایت نموده. من پروردگار برتر شمایم.»

این ادعای دجال از چندین جهت، در روایات مورد ایراد و اشکال قرار گرفته:

جهت اول: فرمایش رسول خدا در آن روایت که این ماجه نقل کرده است که «شما پروردگارتان را نمی‌بینید تا وقتی که بمیرید» و مقصود آن است که آن کس که در هنگام زندگی ما دیده می‌شود خدا نیست زیرا خداوند دیده نمی‌شود.

جهت دوم: فرمایش رسول خدا که فرمود: «بین دو چشم او نوشته شده است: کافر و همه کس آن را می‌خوانند نویسنده و غیر نویسنده.»

جهت سوم: «وی غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود و خداوند شما غذا نمی‌خورد و در بازار و خیابان راه نمی‌رود و خداوند ازلی است و از بین نمی‌رود، و او از این صفات برتر است برتری بزرگی.»^(۳۶)

جهت چهارم: «دجال اعور است و خداوند اعور نیست.»

بخاری و مسلم این حدیث را آورده‌اند، و آن مؤید اندیشهٔ ادعای ربوبیت او است؛ و با این که آنها روایت صریحی را در زمینهٔ ادعای ربوبیت وی نقل نکرده‌اند ولی همین روایات جز برای ایراد و اشکال در این ادعای ربوبیت نمی‌تواند وارد شده باشد، زیرا در غیر این صورت تأکید بر اعور بودن او امری بدون سابقه و بی‌جهت می‌نمود.

بخاری^(۳۷) از عبداللّه بن عمر روایت کرده است که گوید: رسول خدا

(۳۵) کمال الدین صدوق / ۵۲۷.

(۳۶) کمال الدین صدوق / ۵۲۷.

(۳۷) صحیح بخاری / ۷۵/۹.

در بین مردم بپا خاست و ثنای پروردگار را گفت، و سپس نام دجال را برده و گفت:

«ای مردم من شما را از او می ترسانم. هیچ پیامبری نبوده مگر این که مردم خود را از او ترسانیده است؛ لکن من سخنی از او به شما می گویم که هیچ پیامبری برای قوم خود نقرموده است: وی اعور است و خداوند اعور نیست.»

در حدیث دیگری (۳۸) درباره او چنین آمده است:

«وی مردی چاق، سرخ رو، باموی سر مجتهد و اعور است، چشمش همچون دانه انگوری است که بر روی آب قرار گرفته باشد.»

مسلم (۳۹) در ضمن حدیثی روایت کرده است که رسول خدا می فرماید: «آگاه باشید که او اعور است و خدای شما اعور نیست.» در حدیث دیگری گوید: «دجال چشم پیش اعور است.» در دو حدیث دیگر گوید: «او ممسوح العین (بدون چشم یا یک چشم) است.»

این مضمون در دیگر صحاح و در مسند احمد حنبل و مستدرک حاکم و دیگر کتب حدیث به صورتهای فراوان نقل شده است.

پنجم: طول عمر دجال

در این باره مسلم و بخاری حدیثی صریحاً نقل نکرده اند، و مسلم به صورت غیر صریح در دو مورد مطلبی آورده است:

مورد اول: حدیث حساسه (۴۰) که در آن جا دجال درباره خود می گوید:

«من مسیح هستم و امیدوارم که خداوند به من اجازه بیرون شدن را بدهد، پس بیرون می شوم و روی زمین حرکت می کنم هیچ ده و شهری نمی ماند مگر این که به آنجا وارد خواهم شد...»

و از آنجا که می دانیم دجال تا کنون خروج نکرده معلوم می شود که تا الآن زنده است و تا وقتی که خداوند به او اجازه خروج بدهد زنده خواهد بود.

(۳۸) صحیح بخاری ۷۵/۹.

(۳۹) صحیح مسلم ۱۹۵/۸.

(۴۰) صحیح مسلم ۲۰۵/۸.

مورد دوم: اخبار مربوط به پسر صتیاد^(۴۱) که بعضی از آنها دلالت می‌کرد بر این که وی با رسول خدا -صلوات الله علیه و آله- معاصر بوده و به آنحضرت ایمان نیاورده است. همچون روایتی که مسلم از عبدالله نقل می‌کند که گوید:

«ما با رسول خدا بودیم به عده‌ای از کودکان رسیدیم که پسر صتیاد بین آنها بود، بچه‌ها فرار کردند ولی ابن صتیاد نشست. رسول خدا -صلوات الله علیه و آله- از این کار بدش آمد، به او گفت: خیر نبینی! آیا گواهی می‌دهی که من رسول خدایم؟ پاسخ داد: نه، بلکه شهادت می‌دهم که خودم رسول الله می‌باشم. عمر بن خطاب گفت: ای رسول خدا بگذارید تا من او را بکشم. رسول خدا فرمود: اگر این همان باشد که فکر می‌کنی تو نخواهی توانست او را بکشی.»

در حدیث دیگری^(۴۲) آمده است که، رسول خدا -صلی الله علیه و آله- فرمود: «اگر این همان باشد بر او مسلط نخواهی شد و اگر او نباشد در کشتن او برای تو خیری نیست.»

و از این سخن به وضوح فهمیده می‌شود که غرض و هدف الهی بر این تعلق گرفته است که این شخص زنده باشد و کسی نتواند او را بکشد تا دجال آینده باشد.

برخی از روایاتی که مسلم نقل کرده است^(۴۳) دلالت می‌کنند که ابن صتیاد خودش دجال بودن خود را تکذیب می‌کرده و ما قبلاً آنها را نقل کردیم.

ششم: کشتن او مؤمنی را، و بعد زنده کردن او در این مورد مسلم و بخاری احادیثی را ذکر کرده‌اند و ما قبلاً آنها را نقل کرده و مورد بررسی و اشکال قرار دادیم.

هفتم: همراه او آب و آتشی است. از جمله روایات وارده در موضوع فوق حدیثی است که بخاری^(۴۴) از

(۴۱) صحیح مسلم ۱۸۹/۸.

(۴۲) صحیح مسلم ۱۸۹/۸.

(۴۳) صحیح مسلم ۱۹۰/۸ و ۱۹۱.

(۴۴) صحیح بخاری ۷۵/۹.

حضرت رسول - صلوات الله علیه و آله - نقل کرده است که آن حضرت دربارهٔ دجال فرموده است:

«با او آب و آتشی است. آتشش آب سردی است و آبش آتش است.»

مسلم (۴۵) نقل کرده است که:

«دجال خارج می‌شود و با او آب و آتشی است. آنچه که مردم آب می‌بینند آتشی است که می‌سوزاند، و آنچه که مردم آتش می‌بینند آب سرد خوشگوار است. پس هر کسی از شما که او را می‌بیند در آن قسمت داخل شود که آن را آتش می‌بیند زیرا که آن، آب خوشگوار پاکیزه است.»

در حدیث دیگری روایت کرده است:

«همراه او مانند بهشت و جهنم می‌آید. آن چه که او می‌گوید بهشت است آتش و جهنم است.»

هشتم: تغییر نظام زمان در دوران او

روایات مربوط به این موضوع و اشکالات وارده بر آنها را قبلاً متذکر شدیم.

نهم: «وی بر خداوند از آن پست‌تر است.»

ظاهر این عبارت آن است که داشتن کوه نان و نهر آب را نفی می‌کند (و این مطلب را قبلاً از هر دو کتاب صحیح نقل کردیم).

دهم: روایت ابن ماجه (۴۶):

«همانا از جمله فتنه‌های او آن است که به آسمان دستور می‌دهد که بیارد و می‌بارد. به زمین دستور می‌دهد برویاند، می‌رویاند. و نیز از فتنه‌های او آن است که به یک قبیله‌ای می‌رسد او را تکذیب می‌کنند، و بعد هیچ حیوان چرنده‌ای در بین آنها باقی نمی‌ماند مگر اینکه هلاک و نابود می‌شود، و به قبیله‌ای دیگر می‌رسد او را تصدیق می‌کنند.»

(۴۵) صحیح مسلم ۱۹۶/۸.

(۴۶) سنن ابن ماجه ۱۳۶۰/۲.

دستور می‌دهد به آسمان که ببارد آسمان می‌بارد، و به زمین می‌گوید که برویاند می‌رویاند، تا اینکه چهارپایان آنها از آن لحظه روبه چاقی و فربهی می‌گذارند، و بزرگ می‌شوند و پستان‌هایشان پرشیر می‌گردد. به هیچ زمینی نمی‌رسد مگر اینکه آنجا را زیر پا می‌گذارد و بر آنجا پیروز می‌شود بجز سرزمین مکه و مدینه...»

یازدهم: «در فاصله آفرینش آدم تا روز قیامت مخلوقی بزرگتر از دجال وجود ندارد.»
این مطلب را مسلم روایت کرده است (۴۷). و در حدیث دیگری آورده است: «بزرگتر از دجال وجود ندارد.»

دوازدهم: دجال را حضرت مسیح به هنگام نزولش می‌کشد. مسلم در این باره احادیث متعددی آورده است (۴۸)؛ از آن جمله است فرمایش رسول خدا - صلی الله علیه و آله - درباره دجال: «در همین حالت که وی بدین گونه می‌گذراند خداوند متعال مسیح پسر مریم (ع) را مأمور می‌کند در نزد مناره سفید سمت شرقی دمشق در پوششی زرد نازل می‌شود... دنبال او می‌رود تا اینکه او را در نزدیک دروازه "لد" می‌یابد و او را می‌کشد.»

در حدیث دیگری رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می‌فرماید: «دجال در امت من بیرون می‌شود در چهل روز... پس خداوند عیسی بن مریم را مأمور می‌کند گویا وی عروقه بن مسعود است، او را طلب می‌کند و از بین می‌برد.»
این بود ویژگیهای مهم دجال که بیشتر از کتب اهل سنت نقل شد.

امر سوم: بررسی ویژگیهای دجال

شک نیست در این که اگر از مفاهیم رمزی و کنایی این عبارات صرف نظر

(۴۷) صحیح مسلم ۲۰۷/۸

(۴۸) صحیح مسلم ۱۹۸/۸

کنیم هیچیک از آنها را نمی‌توانیم بپذیریم و نمی‌شود آنها را صحیح دانست. زیرا از نظر ضوابط سندی اکثر آنها اخبار واحدی می‌باشند که قابل اعتماد نیستند، و اگر از ضوابط سندی نیز صرف‌نظر کنیم می‌بینیم که در این روایات مطالبی اعجاز‌آمیز به دجال نسبت داده شده است با این که وی شخصی کافر و سرکش و طاغی است، و قبلاً گفتیم که صدور معجزه از یک شخص کافر ممکن نیست.

و جالب نظر این است که هر دو ضعف - ضعف سند و ایجاد معجزات منحرف کننده - در بیشتر این خصوصیات موجود است، بجز در خصوصاتی بسیار اندک مانند اعور بودن او که در روایات بسیاری برای او ذکر شده است. با وجود این نقاط ضعف امر از دو حال خارج نیست یا باید تمامی این اخبار را مردود بدانیم، و یا این که بر یک معنای رمزی و کنایی برخلاف معنای ظاهری حمل کنیم.

و روشن است که حمل بر معنای رمزی از کنار گذاشتن و مردود دانستن بهتر است مخصوصاً که بسیاری از این روایات به شخص حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - می‌رسد که می‌دانیم هیچگاه رهبر عظیم الشان اسلام امت خود را اینگونه عجیب و غریب تربیت نمی‌کند، ولذا متعین است که بگوئیم رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به یک سلسله معنای حقیقی گسترده اجتماعی با این عبارات اشاره کرده است، و از قانون محاوره که باید با مردم به اندازه عقل و فهمشان صحبت کرد استفاده کرده و در سطح فکر مردم آن زمان با آنها صحبت نموده است. و از همین جا باب نظریه دوم درباره دجال به روی ما باز می‌شود که در مبحث آینده - ان شاء الله - متعرض آن خواهیم شد.

و به هر حال چه این اخبار را نپذیریم و کنار بگذاریم، و یا به غیر ظاهرش حمل کنیم، مفهوم این روایات آن است که وجود دجال حقیقت دارد لکن یک فرد معینی با این خصوصیات و ویژگیها که از ظاهر عبارات مذکور استفاده می‌شود نیست و در گذشته نیز چنین شخصی با این خصوصیات بوجود نیامده است، و در آینده نیز نخواهد آمد، بلکه مقصود از کلمه دجال با این خصوصیات عبارت است از یک سلسله پدیده‌های اجتماعی جهانی کفرآمیز. (بزودی به تفصیل و شرح آن خواهیم پرداخت.)

نکته چهارم: ظهور سفیانی

درباره سفیانی فقط در کتب شیعه مطالب و روایاتی آمده است و در کتب اهل سنت هیچ اثری از آن دیده نمی‌شود و شاید به جای دجال که بیشتر در مصادر عامه بود سفیانی در کتب شیعه ذکر شده است، به مناسبت‌هایی که به آن اشاره خواهیم کرد.

این اخبار اگر چه تعدادشان زیاد است ولی به اندازه روایاتی که در کتب اهل سنت درباره دجال آمده نیست، و هم چنین مسائل اعجاز آمیزی به سفیانی نسبت داده نشده، و لذا اشکال و اعتراض مهمتی که بر روایات دجال بود در این روایات وجود ندارد، زیرا صدور معجزه از اشخاص منحرف و مدعیان دروغگو امکان ندارد.

بحث مربوط به سفیانی را در ضمن چند امر متذکر می‌شویم:

امر اول:

اخباری که بر وجود و خصوصیات او دلالت می‌کند:

اولاً: در نام او و اثبات وجودش

شیخ طوسی در کتاب الغیبه^(۴۹) از حضرت صادق - علیه السلام - روایت کرده که حضرت باقر - علیه السلام - می‌فرمود:

«خروج سفیانی از محتومات است.»

در روایت دیگری از حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - نقل کرده^(۵۰) که آن حضرت فرمود که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می‌فرمود:

«ده چیز قبل از قیامت چاره‌ای جز وجود آنها نیست: سفیانی...»

صدوق^(۵۱) در کتاب کمال الدین این روایت را به طور دیگر نقل کرده

است.

(۴۹) غیبت شیخ طوسی / ۲۶۶-۲۶۷.

(۵۰) غیبت شیخ طوسی / ۲۶۶-۲۶۷.

(۵۱) کمال الدین / ۶۵۰.

در روایت دیگری از حضرت صادق (ع) نقل شده که:

«امر سفیانی از امور محتوم است.»

و در روایت دیگر از آن حضرت نقل شده که:

«پیش از قیام قائم پنج علامت حتمی است؛ یمانی و سفیانی...»

نعمانی در کتاب الغیبه (۵۲) از حضرت صادق - علیه السلام - نقل می کند

که:

«برای قائم پنج علامت است: سفیانی...»

و همچنین (۵۳) از آن حضرت روایت کرده است که راوی می پرسد: چه

علامتی پیش از ظهور خواهد بود، آیا نشانه‌ای هست؟ حضرت می فرمایند:

آری. راوی می پرسد: آنها چیست؟ حضرت می فرمایند: «هلاکت و نابودی

عباسی و خروج سفیانی...».

در روایت دیگری (۵۴) از آن حضرت در شمارش علائم ظهور می فرماید:

«هرگاه بنی عباس با یکدیگر اختلاف پیدا کردند و... و سفیانی ظاهر

شد...»

در توقیعی (۵۵) که حضرت به علی بن محمد سیمری می نویسند، و پایان

دوره غیبت صغری را اعلام می کنند می فرمایند:

«هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه ادعای مشاهده کند دروغگو و

تهمت زننده است.»

و دیگر اخبار و روایاتی که برای اثبات این بحث تاریخی کفایت می کنند و

می توان با آنها به وجود سفیانی معتقد شد.

ثانیاً: اسم و نسب او

در روایتی (۵۶) از حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - نقل شده است

(۵۲) غیبت نعمانی / ۲۵۲.

(۵۳) غیبت نعمانی / ۲۶۲.

(۵۴) غیبت نعمانی / ۲۷۰.

(۵۵) احتجاج / ۷/۲.

(۵۶) منتخب الاثر / ۴۵۷ از کمال الدین / ۶۵۱.

که آن حضرت فرمود:

«خارج می شود فرزند خورنده جگرها از وادی یابس - تا اینکه می فرماید: - اسمش عثمان و پدرش عنبسه و از اولاد ابوسفیان است.»
شیخ طوسی (۵۷) از حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین - علیه السلام - روایت کرده که آن حضرت فرمود:

«سپس سفیانی ملعون از وادی یابس بیرون می آید وی از فرزندان عنبسه بن ابی سفیان است.»

ثالثاً: زمان خروجش به طور اجمال

شیخ طوسی (۵۸) از حضرت صادق نقل کرده است که آن حضرت فرمود:
«خروج سه نفر: خراسانی و سفیانی و یمانی در یک سال و در یک ماه و در یک روز...».

شیخ صدوق (۵۹) روایت کرده است که حضرت صادق - علیه السلام - فرموده است:

«امر سفیانی از مسائل حتمی است و خروجش در ماه رجب می باشد.»

رابعاً: مکان خروجش

شیخ صدوق (۶۰) از ابو منصور بجلي روایت کرده است که گوید: از حضرت صادق - علیه السلام - از اسم سفیانی پرسیدم. فرمود: به اسمش چه کار داری، هر گاه مناطق پنج گانه شام که دمشق و حمص و فلسطین و اردن و قنسرین باشد، به دست او افتاد منتظر فرج باشید.

گفتم: آیا حکومتش نه ماه طول می کشد؟

فرمود: نه، ولیکن فقط هشت ماه، و یک روز بر آن افزوده نخواهد شد.

نعمانی از حضرت هادی - علیه السلام - در ضمن حدیثی طولانی نقل می کند که آن حضرت فرمود:

(۵۷) غیبت شیخ طوسی / ۲۷۰.

(۵۸) غیبت شیخ طوسی / ۲۷۱.

(۵۹) کمال الدین / ۶۵۰.

(۶۰) کمال الدین / ۶۵۱-۶۵۲.

«برای فرزند فلانی چاره‌ای جز این که به حکومت برسند نیست. بعد از آنکه به حکومت رسیدند و سپس اختلاف پیدا کردند، حکومتشان متفرق شده و کارشان پراکنده خواهد شد. تا اینکه خراسانی و سفیانی بر آنها خروج خواهند کرد این از مشرق و آن از مغرب و آن دو همچون دو اسب در حال مسابقه به سوی کوفه می‌تازند این از یک سوی و دیگری از سوی دیگر تا این که به دست آنها فرزندان فلانی نابود می‌شوند. آگاه باشید که آنان هیچیک از آنها را باقی نخواهند گذارد.»

سپس فرمود:

«خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و در یک ماه، منظم و پشت سر هم همچون دانه‌های جواهر به نخ کشیده خواهد بود.» (۶۱)

و نیز از حضرت باقر - علیه السلام - روایت کرده است که:

«لابد است از این که بنی عباس به حکومت برسند. وقتی به حکومت رسیدند و با یکدیگر اختلاف کردند و کارشان متشتت و پراکنده شد، خراسانی و سفیانی بر آنها خروج خواهند کرد؛ این یکی از مشرق و آن دیگری از مغرب و همچون دو اسب مسابقه به سوی کوفه می‌تازند و از یکدیگر سبقت می‌گیرند، این از یک سوی و دیگری از سوی دیگر تا اینکه به دست آن دو بنی عباس هلاک می‌شوند. آگاه باشید که آن دو احدی از آنان را ابداً باقی نخواهند گذاشت.» (۶۲)

خامساً: عقیده او

از برخی از روایات استفاده می‌شود که وی مسیحی و یا از ساخته شده‌های دست مسیحیت است؛ همچون روایتی که شیخ طوسی در کتاب الغیبه نقل کرده است که:

«سفیانی از شهرهای روم روی می‌آورد برای انتقام (یا: در حالی که نصرانی شده) و در گردنش صلیب است و...» (۶۳)

و از برخی روایات چنین استفاده می‌شود که وی مسلمان منحرفی است که

(۶۱) غیبت نعمانی / ۲۵۵.

(۶۲) غیبت نعمانی / ۲۵۵-۲۵۶.

(۶۳) غیبت شیخ طوسی / ۲۷۸.

کینه حضرت علی بن ابی طالب را به دل دارد؛ مانند روایتی که شیخ طوسی (۶۴) از حضرت صادق - علیه السلام - نقل کرده است، که می فرماید:

«گویا سفیانی را می بینم (یا صاحب سفیانی را) که در میدان کوفه شما جایگاه خود را گسترده، و منادی او فریاد می زند؛ هر کس سر شیعه علی بن ابی طالب را بیاورد هزار درهم مزد خواهد گرفت. همسایه بر همسایه می جهد و گردنش را می زند و هزار درهم را می گیرد. آگاه باشید که در آن روز حکومت شما فقط به دست زنازادگان خواهد بود.»

ساده‌سأ: لشکری که در بیداء به زمین فرو می رود لشکر خود سفیانی است. در این باره روایتی را نعمانی (۶۵) از حضرت باقر - علیه السلام - نقل کرده است؛ حضرت در ضمن گفتاری که درباره سفیانی دارند می فرمایند:

«وسفیانی گروهی را به مدینه می فرستد. مهدی - علیه السلام - از مدینه به مکه می رود، به فرمانده لشکر سفیانی خبر می رسد که مهدی به مکه رفته است لشکری را به تعقیب او به مکه می فرستد وی دسترسی به حضرت پیدا نمی کند تا اینکه حضرت به حالت ترسان همچون حضرت موسی بن عمران (که به ترس از مصر بیرون رفت) وارد مکه می شود. فرمانده لشکر سفیانی به صحرای بیداء می رود. منادی از آسمان فریاد می زند: ای بیداء این قوم را نابود کن. زمین آنها را در خود فرو می برد و فقط سه نفر آنها نجات پیدا می کنند.»

و همچنین روایتی که در کتاب منتخب الاثر (۶۶) از کتاب ینابیع الموده روایت کرده است از حضرت علی - علیه السلام - که در ذیل آیه شریفه «ولو تری اذ فزعوا فلا فوت» حضرت می فرمایند:

«کمی پیش از قیام قائم ما مهدی - علیه السلام - سفیانی خروج می کند، پس به اندازه دوران حاملگی یک زن که نه ماه باشد حکومت می کند. لشکریان او به مدینه وارد می شوند تا اینکه به بیداء می رسند خداوند آنها را در زمین فرو می برد.»

(۶۴) غیبت شیخ طوسی / ۲۷۳.

(۶۵) غیبت نعمانی / ۲۸۰.

(۶۶) منتخب الاثر / ۴۵۴.

و نیز روایتی (۶۷) که از کتاب "البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان" نقل کرده از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب - علیه السلام - که حضرت می فرمایند:

«سفیانی از فرزندان خالد بن یزید بن ابی سفیان است - تا آنجا که می فرماید - و مردی از خاندان من در حرم بیرون می آید، خبرش که به سفیانی می رسد لشکری به سوی او می فرستد. او لشکریان سفیانی را شکست می دهد سفیانی با تمام افراد خود برای جنگ با او حرکت می کند و می آیند تا اینکه به بیداء می رسند زمین آنها را در کام خود می کشد، و از آنها جز کسی که خبرشان را به اطراف ببرد نجات پیدا نمی کند.»

روایات دیگری نیز در همین باره وارد شده است.

اگر این روایات درست باشد، تمامی اخباری که از فرورفتن لشکری در صحرای بیداء خبر می دهد، و مورد قبول شیعه و سنی است، همگی مربوط به سفیانی و برنامه ها و کارهای او می شود، مخصوصاً روایاتی که در صحاح عامه در این باره وارد شده بود، که خسف و فرورفتن در زمین به خاطر آن است که شخصی به خانه خدا پناهنده شده، و نیرو و یار و یاوری ندارد که او را یاری کند و یا گروه و جمعیتی که به خانه خدا پناهنده شده اند. و این روایات در کتب شیعه آن روایات را تفسیر می کند و می گوید که این پناهنده و یا این پناهندگان حضرت مهدی - علیه السلام - و یارانش می باشند؛ و چنین تفسیری هیچ ایراد و اشکالی ندارد. زیرا چه کسی شایسته تر از آن حضرت است که خداوند اینگونه در مقابل مخالفینش از او دفاع کند.

لکن یک مشکل باقی می ماند و آن اینکه: آیا می شود یک پدیده تاریخی را با این روایات با در نظر گرفتن سختگیری سندی اثبات کنیم؟ جواب هر چه باشد، چنانکه دیدیم، مسأله با عقل و اعتبار موافقت دارد.

اینها بود مهمترین ویژگیهایی که در کتب شیعه برای سفیانی ذکر شده بود و بدیهی است که اکثر آنها اگر سختگیری سندی را رعایت کنیم قابل اثبات نیستند.

آری بعد از آنکه پاره‌ای از مضامین آن روایات را بر معنای رمزی حمل کنیم چون به دوران تمحیص و آزمایش و ابسته بوده است، مضمون خیلی از آنها را می‌توانیم صحیح بدانیم بطوری که خواهیم دید.

امر دوم:

صرف نظر از سخت‌گیریهای مربوط به سند و یا حمل کردن بر معنای رمزی به صورت کلی این اخبار دلالت بر چه مطلبی دارند؟

در این اخبار چندین نقطه ضعف است که احتمال صدور اینها را از معصومین - علیهم السلام - خدشه‌دار می‌کند، و نمی‌شود برای اثبات یک امر تاریخی به آنها استناد جست:

اول: دوران حکومت سفیانی در این روایات به طور متضاد نقل شده در یک روایت نه ماه می‌داند، و در روایت دیگر آن را نفی کرده و می‌گوید بیش از هشت ماه حکومت نخواهد کرد.

دوم: برخی از این روایات حرکت سفیانی را با حرکت خراسانی در زوال و سقوط حکومت بنی‌عباس همراه می‌داند و اگر چنین باشد خروج سفیانی انجام گرفته و پایان پذیرفته، زیرا خلافت بنی‌عباس سالها است که از بین رفته است. لکن با مطلب دیگری که فرورفتن در بیداء باشد منافات پیدا می‌کند زیرا تاکنون این واقعه اتفاق نیفتاده است. و اگر با خسف همراه باشد، خروج سفیانی از سقوط دولت بنی‌عباس سالها به تأخیر افتاده است و به هیچ شکلی با آن ارتباط ندارد.

سوم: بعضی از این روایات دلالت بر این دارد که سقوط بنی‌عباس بر اثر تضادی است که دو جنبش معاصر باهم یکی خروج سفیانی و دیگری خروج خراسانی با یکدیگر دارند و اینها در تاریخ دیده نشده است بلکه آنچه که دولت بنی‌عباس را از بین برد جنگ و حمله مغول بود که بعد از سقوط آنها تا مدت‌ها به تنهایی و بدون رقیب حکومت کردند.

چهارم: اختلاف در عقیده او که آیا او از مسیحیان است یا از مسلمانان منحرف.

ممکن است چنین به ذهن بیاید که روایت دوم که درباره عقیده اش نقل کردیم نمی گوید که مسلمان است، بلکه دلالت بر مخالفت وی با تشیع دارد، و احتمال دارد که یک مسیحی مخالف علی - علیه السلام - و شیعیانش باشد، بنابراین این تضادی بین دو روایت نیست. ولی این احتمال مردود است و چندین جواب دارد (۶۸):

اولاً: یک فرد مسیحی هر چند با اسلام و مسلمین مخالفت داشته باشد بعید است که دشمنی اش را مخصوص شیعیان بگرداند و به دیگر افراد کاری نداشته باشد؛ بلکه نوعاً این گونه مخالفت از مسلمانهای منحرف است.

ثانیاً: روایت اول که می گفت وی مسیحی است نمی تواند مثبت یک واقعه تاریخی باشد، زیرا از معصوم نقل نشده است، زیرا شیخ طوسی از قول بشر بن غالب نقل می کند که او می گوید: «سفیانی روی می آورد...» و دلالت نمی کند بر این که او از معصومین نقل می کند.

امر سوم:

گاهی چنین به ذهن می رسد که ممکن است دجال و سفیانی یک نفر باشند مخصوصاً اگر سختگیری سندی را رعایت کنیم و جزئیات اوصاف را نادیده بگیریم.

آنچه از مجموع روایات به دست می آید آن است که هر دو عنوان گویای فردی منحرف از اسلام است که عامل ترویج فساد در جامعه اسلامی است؛ و این احتمال چندان هم دور نیست. و می توانیم این احتمال را از این جهت تأیید کنیم که در کتب عامه تمام این خصوصیات در شخصی به نام دجال و در کتب شیعه در شخصی به نام سفیانی جمع است، بنابراین امکان این مسأله هست که هر دو اسم مربوط به یک شخص باشد، که هر مذهبی از دیدگاه خاصی به او نگریسته است.

(۶۸) در عین حال که نویسنده محترم ما بطور قطع احتمال وارده را مردود دانستند ولی جوابهای ایشان نمی تواند دلیل بر آن قاطعیت باشد. زیرا احتمال دارد که افرادی مسیحی و یا یهودی تمام دشمنی خود را با اسلام فقط علیه شیعیان علی بن ابی طالب عملی کنند که آثار اسلام راستین را فقط از آنها ببینند چنانکه حرکات جهان کفر و استکبار امروز را می بینیم. (مترجم)

ولی این احتمال نه با ظاهر روایات سازگار است، و نه دلیلی داریم بر این که به صورت رمزی خواسته‌اند این مطلب را بگویند؛ زیرا هریک سمبل و رمز یک حرکت مخصوصی می‌باشند؛ دجال سمبل حرکت انحرافی از اسلام و بر اثر شهوات به سوی کفر رفتن است، ولی سفیانی سمبل شبهات و اضطرابهای داخلی در جامعه اسلامی است؛ و اینها دو حرکت مستقل می‌باشند گرچه در برخی جهات نتیجه حرکت آنها از نظر مخالفت با اسلام یکی می‌شود. و اما از جهت مخالفت با ظاهر روایات از دو نظر سازگار نیست:

اول: در صورتی که سختگیری سندی را رعایت کنیم، و خصوصیات و ویژگیها را کنار بگذاریم مسلم است که این دو اسم ظهور در دو نفر دارند، گرچه خصوصیات آنها را ندانیم و اگر شخص واحدی بودند در اخبار و روایات به یک عبارت از او اسم برده می‌شد.

دوم: اگر سختگیری سندی را نادیده بگیریم و خصوصیات و ویژگیهای وارده در روایات را قبول کنیم، باز تفاوت و فرق بین این دو نفر واضحتر و روشنتر است.

مهمترین تفاوت‌های بین آن دو به طوری که در متن روایات آمده بود بدین قرار بود:

اولاً: دجال دارای طول عمر بود، ولی سفیانی عمر درازی نداشت.
ثانیاً: دجال به نام فرزند صائد و سفیانی به نام عثمان بن عنبسه خوانده می‌شود.

ثالثاً: سفیانی از فرزندان ابوسفیان بود، و دجال از اولاد او نبود.
رابعاً: دجال ادعای خدائی می‌کند، ولی سفیانی چنین ادعائی ندارد.
خامساً: دجال کافر است ولی درباره سفیانی عبارت صریحی که بر کفرش دلالت کنند نداریم؛ اگر نگوئیم که ظاهر عبارات دلالت بر مسلمان بودن او می‌کند.

سادساً: دجال همه جا را می‌گیرد و به همه سرزمینها به جز مکه و مدینه حکومتش را گسترش می‌دهد، و ظاهر این عبارت می‌فهماند که حکومتش از حکومت سفیانی گسترده‌تر است.

سابعاً: دجال اعور است؛ ولی سفیانی چشمانش سالم و صحیح است. با در نظر گرفتن تفاوت‌های مذکور اگر بخواهیم عبارات مربوط به دجال و سفیانی را رمزی بگیریم، و آنها را سمبل حرکت انحرافی بدانیم، این تفاوتها گویای دو حرکت کاملاً مستقل و جدای از هم خواهند بود.

نکته پنجم: ظهور یمانی

در این باره نیز فقط کتب و مجموعه‌های حدیثی امامیه احادیثی را نقل کرده‌اند، و حرکت او را برحق دانسته و او را از دعوت کنندگان به سوی حضرت مهدی - علیه السلام - می‌دانند.

نعمانی (۶۹) از حضرت صادق - علیه السلام - روایت کرده است، که آن حضرت فرمود:

«برای قائم پنج علامت است، سفیانی و یمانی...»

در روایت دیگری (۷۰) از آن حضرت نقل می‌کند که:

«یمانی از نشانه‌های حتمی است.»

و همچنین (۷۱) از حضرت رضا - علیه السلام - نقل کرده که آن حضرت

فرمود:

«پیش از این امر سفیانی و یمانی خواهند بود...»

در روایتی طولانی از حضرت باقر - علیه السلام - درباره سفیانی و

خراسانی نقل شده که می‌فرمایند:

«در بین پرچمها پرچمی راهنماتر از پرچم یمانی نیست، آن پرچم

هدایت است، زیرا شما را به صاحبان دعوت می‌کند، وقتی یمانی

خروج کند فروش اسلحه بر مردم حرام می‌شود و همگی تسلیم خواهند

بود. وقتی یمانی بیرون آمد به سوی او بشتاب زیرا پرچم او پرچم

هدایت است، و بر هیچ مسلمانی حلال نیست که در مقابل او پرچمی

(۶۹) غیبت نعمانی / ۲۵۲.

(۷۰) غیبت نعمانی / ۲۵۲.

(۷۱) غیبت نعمانی / ۲۵۳.

بلند کند. هر کس این کار را بکند، اهل آتش است زیرا وی به حق و راه مستقیم دعوت می‌کند.» (۷۲)

شیخ طوسی (۷۳) از حضرت صادق - علیه السلام - روایت کرده است که برای قائم پنج علامت است و از آن جمله خروج یمانی است. در روایت دیگری (۷۴) از حضرت صادق - علیه السلام - می‌فرمایند:

«خروج سه نفر: خراسانی و سفیانی و یمانی در یک سال و یک ماه و در یک روز و پرچمی هدایت کننده‌تر از پرچم یمانی نیست. او به حق راهنمایی می‌کند.»

در روایت دیگری (۷۵) از محمد بن مسلم نقل می‌کند که می‌گوید:

«پیش از سفیانی یک شخص مصری و یک فرد یمانی خروج می‌کند.»

و روایات دیگری در کتب مختلف شیعه در این باره وارد شده است، و تقریباً می‌توان گفت مستفیض است (۷۶) و می‌تواند یک واقعه تاریخی را اثبات کند، با تمام ضوابط سندی که رعایتش را لازم دانستیم، زیرا در مقابل خود چیزی که آن را نفی کنند ندارد، ولی فقط آنچه که از مجموع این روایات به دست می‌آید، اصل حرکت و قیام یمانی است فی الجمله لکن دیگر خصوصیات و ویژگیهای مربوط به او، از جمله بر حق بودن او، با رعایت ضوابط سندی قابل اثبات نیست، و در این صورت می‌توانیم آن را بر بعضی از حرکتهای و رویدادهای سیاسی که در یمن ایجاد شده حمل کنیم و از نشانه‌ها و علائم تاریخی برای ظهور حضرت بگیریم، و این مقدار پذیرش با روش کلی ما در پذیرفتن اخبار و روایات مطابق است لکن اگر بخواهیم خصوصیت بر حق بودن او را هم بپذیریم، و احتمال بدهیم که رهبر این حرکت از یمن باشد گرچه اصل انقلاب و حرکتش

(۷۲) غیبت نعمانی / ۲۵۶.

(۷۳) غیبت شیخ طوسی / ۲۶۷.

(۷۴) غیبت شیخ طوسی / ۲۷۱.

(۷۵) غیبت شیخ طوسی / ۲۷۱.

(۷۶) روایت مستفیض روایتی است که به حد تواتر نمی‌رسد ولی از خبر واحد هم بالاتر است و

راویان بسیاری دارد. (مترجم)

در یمن نباشد، و یا اگر هم در یمن است اکتفا فقط به همان منطقه نکند، در این صورت از اموری خواهد بود که وعده‌اش را داده‌اند، و دلیلی نداریم که تا کنون انجام گرفته باشد.

و اگر عبارات را رمزی بدانیم حرکت یمانی سمبلی از یک قیام برحق در مقابل انحراف و گمراهی موجود در دوران غیبت خواهد بود.

نکته ششم: خروج یا جوج و مأجوج

مسلم و ابن ماجه (۷۷) از نواس بن سمعان از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - روایتی طولانی را نقل کرده‌اند که در ابتدا درباره دجال و خصوصیات و کارهای او صحبت فرموده، و سپس نزول حضرت عیسی را در کنار مناره سفید شرقی دمشق متذکر می‌شوند و بعد می‌فرمایند - طبق لفظ مسلم -:

«در این هنگام خداوند متعال به حضرت عیسی وحی می‌فرستد که من بندگانی از بنده‌هایم را فرستادم که هیچکس نمی‌تواند دست به کشتن آنها دراز کند (به هیچکس اجازه جنگ با آنها داده نشده است) بندگانم را در طور نگهداری فرما.

و خداوند یا جوج و مأجوج را برمی‌انگیزاند و آنها از هر فراز و نشیبی برمی‌جهند و پیش می‌تازند. گروه پیشتاز آنها به دریاچه طبریه می‌رسند و از آن می‌آشامند و بعد گروه آخر می‌رسند می‌گویند: در این آب تلخی وجود دارد. پیامبر خدا حضرت عیسی و یارانش در محاصره آنها قرار می‌گیرند به اندازه‌ای که یک کله گاو برای آنها بهتر از صد دینار است برای یکی از شما در امروز. پیامبر خدا حضرت عیسی و یارانش در پیشگاه خدا ناله و زاری می‌کنند. خداوند کرمی را در گردنهای آنها می‌اندازد پس همه کشته می‌شوند مثل اینکه یک نفر مرده است (به این آسانی آنها را از بین می‌برد). سپس حضرت عیسی و یارانش از کوه طور پائین می‌آیند ولی در روی زمین به اندازه یک وجب جای خالی از گند و بوی لاشه‌های آنها نمی‌یابند.

پیامبر خدا حضرت عیسی و یارانش نزد خدا گریه و زاری نموده خداوند پرندگان همچون گردنهای شتران می‌فرستد آنها را بر پشت خود

سوار کرده و به جایی که خدا می خواهد آنها را می برند. آنگاه خداوند بارانی می فرستد که بر شهر و روستا و صحرا و بیابان می بارد، و زمین را شستشو می دهد همچون سنگ صاف و آنگاه به زمین می گوید: میوهات را برویان و بر کانتت را برگردان. آنوقت یاران حضرت عیسی از انار آنجا می خورند و از پوستش سایه بان برای خود درست می کنند، خدا در نعمتهای خود برکت می دهد تا آنجا که یک شتر شیرده برای هزار نفر بس می شود و یک گاو شیرده برای یک قبیله و یک گوسفند شیرده برای تعدادی از مردان.»

مسلم با سندی دیگر^(۷۸) از یزید بن جابر، عین همین روایت را نقل کرده و بعد از جمله «این آب تلخ است» این عبارت را افزوده است:

«بعد حرکت می کنند تا اینکه به کوه خمر می رسند که کوه بیت المقدس باشد و می گویند: ما تمامی اهل زمین را کشته ایم، هم اکنون می بایست که اهل آسمان را بکشیم. بعد شروع می کنند به تیراندازی به سوی آسمان، خداوند تیرهای آنها را خون آلوده به سوی آنها برمی گرداند.»

اینها بود کارهای یاجوج و ماجوج بعد از آنکه سدشان گشوده می شود و پایان کار آنها به اینجا می رسد. البته اگر این روایت را درست بدانیم، ولی از آنجا که می دانیم نزول حضرت عیسی - علیه السلام - نزدیک و یا همراه ظهور حضرت بقیة الله - علیه السلام - است، خروج یاجوج و ماجوج و هلاکتشان بر اثر دعای حضرت مسیح پیش از ظهور یعنی در دوران غیبت کبری خواهد بود.

اگر از ضوابط سندی چشم پوشیم مضمون عمومی این حدیث امری محتمل است و می توان آن را تفسیری برای آیه شریفه «حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ» و اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ»^(۷۹) دانست؛ زیرا

(۷۸) صحیح مسلم ۱۹۹/۸.

(۷۹) انبیاء/۹۶-۹۷: تا آنگاه که سد یاجوج و ماجوج گشوده گردد و ایشان از هر بلندی می شتابند و وعده حق و راستی (قیامت) نزدیک شود، پس آنگاه قصه و داستان این است که چشمهای آنان که کافر شده و نگریده اند (از ترس و نگرانی) باز و بی جنبش می ماند و می گویند: ای وای ←

ممکن است که «وعد الحق» را در این آیه به ظهور حضرت مهدی - علیه السلام - تفسیر کنیم، بدان جهت که هدف اساسی خداوند از ایجاد خلقت با تحقق ظهور آن حضرت بر آورده خواهد شد و از این آیه بطور روشن استفاده می شود که فتح یا جوج و مأجوج پیش از وعده حق خواهد بود پس قبل از ظهور می باشد همانگونه که از حدیث نیز همین را فهمیدیم. و بنابر این حدیث و آیه یک معنی را می رسانند، البته با صرف نظر از جزئیاتی که در حدیث آمده بود.

ما فعلاً نمی خواهیم در بحث یا جوج و مأجوج وارد شویم و بگوئیم که مقصود از این دو اسم چیست و حقیقت آنها را اثبات و بررسی کنیم و کیفیت ساختمان سد را برای پیشگیری از حملات آنها و گشوده شدن آن سد را بگوئیم. زیرا فعلاً جای این بحثها نیست و ظاهر قرآن کریم برای ما کفایت می کند، و آنچه که در قرآن آمده است از عجایب و شگفتیهایی که در بسیاری از کتب و نوشته ها نقل شده خالی است، زیرا آنچه که قرآن کریم بر آن دلالت دارد همین اندازه است، که آنان گروهی بیابان گرد و بی تمدن و وحشی می باشند، که کارشان ایجاد فساد و خونریزی در روی زمین است، ذوالقرنین برای راحتی مردم از دست آنها سدی در جلوشان ساخت، و آنها در پشت سد ماندند تا اینکه جمعیتشان و قدرت عقلی و تمدن آنها به اندازه ای بشود که بتوانند سد را بشکنند، و بار دیگر به این سوی عالم روی بیاورند و دست به فساد و تباهی بزنند و بشریت بار دیگر گرفتار فساد آنها بشود مخصوصاً که این دفعه با کینه بیشتری به خاطر ساختن سد وارد زندگی مردم می شوند.

البته خروج آنها از پشت سد با زمان پیش از ظهور به مدت کمی مصادف می شود (برطبق آنچه که از آیه قرآن و حدیث فهمیدیم) و - ان شاء الله - در کتاب آینده خود تاریخ مابعد الظهور در شناخت آنها نظریه کاملی را عرضه خواهیم داشت.

اشکال مهمتی که جلو این برداشت را می گیرد وجود این احتمال است که مقصود از وعده حق روز قیامت باشد که این احتمال هم درست است گرچه سیاق

و ظاهر آیه با روز ظهور مناسبتر است. زیرا احتمالات اولیه‌ای که در وعده حق وجود دارد سه احتمال است:

اول: مقصود وعده الهی نسبت به فتح یا جوج و مأجوج از پشت سد باشد چنانکه از آیه شریفه «قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا»^(۸۰) فهمیده می‌شود.

دوم: مقصود روز قیامت باشد.

سوم: وعده ظهور حضرت بقیة الله در روز موعود باشد.

اما احتمال اول با ظهور آیه‌ای که مورد بحث ما است سازگار نیست، زیرا ظاهرش آن است که وعده حق از فتح یا جوج و مأجوج متأخر است، و فتح آنها نزدیک به بر آورده شدن وعده حق خداوند است نه بعد از انجام و حصول فتح. و معلوم است که اگر مقصود از وعده حق، وعده به فتح باشد، خود فتح آنها انجام آن وعده است نه آنکه نزدیک و همراه با آن باشد. و بر فرض که در آیه شریفه «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي» مقصود فتح یا جوج و مأجوج باشد نمی‌توان در آیه شریفه «وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ» بگوئیم که مقصود همانست بلکه مقصود وعده دیگری است بعد از فتح یا جوج و مأجوج و در این صورت این وعده حق مردد بین دو احتمال دیگر می‌باشد. و ممکن است برای احتمال دوم که مقصود روز قیامت باشد، از سیاق آیاتی که در این باره آمده است، استدلال نمود زیرا سیاق آیات درباره حوادث و رویدادهای روز قیامت است و لذا وعده حق هم مربوط به همان روز است. و اینست آن آیات:

«وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ ۗ إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ»^(۸۱).

(۸۰) کهف/ ۹۸: ذوالقرنین گفت: این سد و بند رحمت و بخششی است از جانب پروردگارم. پس هنگامی که وعده پروردگارم برسد آن سد را هموار گردانند. و وعده پروردگارم حق و راست است.

(۸۱) انبیاء/ ۹۷ و ۹۸: و وعده حق و راستی (قیامت) نزدیک شود، پس آنگاه قصه و داستان این است که چشمهای آنان که کافر شده و نگر و بده‌اند (از ترس و نگرانی) باز و بی جنبش می‌ماند

تمام این حوادث مربوط به روز قیامت است، و این خود دلیل بر آنست که وعده حق هم در همان روز است. در عین حال اگر دلیلی اقامه شد بر اینکه مقصود روز ظهور حضرت بقیة اللہ است، باید از این ظاهر و این سیاق دست برداشت و وعده حق را روز ظهور دانست. زیرا وقتی که برنامه کامل عدالت جهانی پیاده شد جامعه بشری شکل تازه و استواری به خود می گیرد و کفار و منحرفین روی خوشی به آن نشان نمی دهند و اینکه چشمهایشان از حدقه بیرون آید و به آن خیره نگاه کنند امری طبیعی است، و گفتن اینکه «ما در غفلت و بی خبری به سر می بردیم» نیز طبیعی است، یعنی در دوران غیبت کبری که دوره فتنه ها و انحرافات بود، بی خبر بودیم و از آزمایش الهی درست بیرون نیامدیم.

در آن هنگام از اشخاص منحرف و مردودین از آزمایش توبه هم پذیرفته نخواهد شد بلکه حضرت فوراً آنها را می کشد و دست آنها را از جامعه کوتاه می کند (بطوریکه مفضلاً در تاریخ مابعد الظهور خواهیم گفت).

و لذا با سرعت به جهنم می روند همان طور که در آیه شریفه است که: «همانا شما و آنچه که می پرستید» از اشخاص و مصلحت خواهی ها و منافعی که در دوران فتنه و انحراف برای شما مقدس بوده «و از سوی غیر خدا بوده اند همگی هیمة جهنمی هستید که در آن وارد می شوید».

نه تنها این آیه مربوط به ظهور است بلکه آیه سوره کهف هم که می فرمود: «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءً وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا» مقصودش فتح یا جوج و مأجوج نیست، بلکه مربوط به ظهور حضرت است؛ زیرا فتح یا جوج و مأجوج پیش از ظهور خواهد بود و مقصود از آمدن وعده همان اشراف و نزدیکی است ولو اینکه آن آیه دیگر را قرینه بر این اشراف بگیریم.

تمام آنچه که گفتیم به حسب احتمال و امکان است لکن در مقام اثبات متوقف بر آنست که ظاهر صریح آیه را مربوط به چه چیزی بدانیم، و تنها مناسبت کفایت نمی کند، اگر دو احتمال با یکدیگر مساوی باشند نمی توانیم

— و می گویند: ای وای بر ما که از این روز در غفلت و نا آگاهی ماندیم، بلکه ستمکاران بودیم. محققاً شما و آنچه جز خدا می پرستید هیزم دوزخ هستید. و شما (با بتهایتان) مرد دوزخ را وارد شونده اید.

به طور قطع و یقین یکی را بر دیگری ترجیح بدهیم، و در این صورت آیه شریفه تأییدی برای حدیث نخواهد بود، و حدیث بدون قرینه می ماند و در آن صورت در مقابل ضوابط سندی توان اثبات یک مسأله تاریخی را از دست می دهد، و ما نمی دانیم که آیا خروج یا جوج و مأجوج پیش از ظهور خواهد بود یا بعد از ظهور.

یک سؤال باقی می ماند و آن اینکه تا چه اندازه جزئیاتی که در این حدیث درباره حضرت عیسی و یا جوج و مأجوج گفته شده بود درست است. صحیح آنست که این جزئیات قابل اثبات نیست، حال اگر حدیث را به کلی از درجه اعتبار ساقط کنیم که این مطلب واضح است، لکن اگر حدیث را معتبر دانسته و آیه را تأیید و قرینه ای بر آن بگیریم در آن صورت به اندازه ای حدیث را قبول می کنیم که با آیه شریفه مطابقت داشته باشد، و آن عبارت است از تقدم خروج یا جوج و مأجوج بر ظهور حضرت لکن جزئیات همان طور غیر قابل اثبات باقی می مانند، و دیگر لزومی ندارد که ما به بررسی و نقد آن تفصیل و جزئیات پردازیم.

اینها بود کلیاتی از علائم ظهور و نشانه های مهمی که در اخبار و احادیث وارد شده است.

برخی از علائم دیگر وجود دارد که از روایات چنین به دست می آید که خیلی نزدیک به زمان ظهور می باشند؛ مثل ندا به اسم حضرت مهدی - علیه السلام - و نزول حضرت عیسی بن مریم - علیه السلام - و علائمی دیگر، که آنها را در تاریخ مابعد الظهور بررسی خواهیم کرد.

مبحث دوم:

برداشتی کلی از مجموعه علائم ظهور بطوری که با قواعد عمومی و قانون معجزات و قانون تمحیص و شرایط ظهور منسجم و مرتبط به یکدیگر بشوند.

این ارتباط و وابستگی را در سه زمینه می توان برقرار کرد:

اول: آنچه که در پدیده های عمومی انحراف و نتیجه آزمایش دوران غیبت

کبری می باشد چه آنها که تا کنون واقع شده همچون دولت بنی امیه و بنی عباس و یا واقع نشده همچون دجال و سفیانی.

دوم: علائمی که مربوط به همین انحرافات عمومی است، و نتیجه مثبتی از این آزمایشات پیش از ظهور است چه آنها که واقع شده همچون نهضت سادات حسنی و چه آنها که واقع نشده است؛ مانند خروج یمانی و نفس زکیه اگر وجودشان ثابت شود.

سوم: آنچه که مربوط به آگاه کردن مردم است، به صورت اعجاز آمیز از قرب ظهور حضرت مانند صیحه و خسوف در آخر ماه و کسوف در وسط ماه. بنا بر این می بایست در این سه زمینه صحبت شود.

زمینه اول:

انحرافات عمومی دوران غیبت کبری چه آنها که خود علت انحرافند و چه آنها که معلول آن می باشند.

بیشتر علائم وارده در اخبار چه آنها که واقع شده، و چه آنها که واقع نشده اند در این گروه داخلند؛ زیرا تمامی آنها از شکل‌های گوناگون انحراف در جوامع بشری صحبت می کنند چه اینکه این روایات را بر معنای ظاهرش حمل کنیم یا اینکه آنها را رمز و کنایه و سمبل انحراف عمومی بدانیم؛ که اگر بر صراحت بر ظاهر لفظ حمل کنیم واضح است، و نیازی به بحث اضافی ندارد، و شامل تمام انحرافات از همان آغاز خلافت بعد از رسول خدا، تا دولت بنی عباس و خروج پرچم‌های سیاه به رهبری ابومسلم خراسانی می شود. و یا اختلاف شرق و غرب و یا جنبش و قیام صاحب زنج و جنگ‌های صلیبی و جنگ ترکان عثمانی و نزول و پیاده شدن آنها در جزیره و فرود آمدن رومیها در "رمله" و یا قتل نفس زکیه و ظهور دجال و سفیانی، بر طبق برداشت معمولی از ظواهر این روایات و دیگر مطالب و علائمی که در روایات آمده بود.

ولی اگر گفتیم که تمامی این عبارات رمزی است، و ظواهر الفاظ مقصود نیست، در این صورت برداشتی کلی و جامع از مجموعه این عبارات کار مهم و مشکلی است، گرچه اگر بتوانیم برداشت جامعی از آنها داشته باشیم دیگر از

توجیه و اعتقاد به بسیاری از جزئیات وارده در اینها آسوده هستیم، مخصوصاً که بسیاری از آنها با سختگیری لازم در سند روایات قابل اثبات نیستند، و با در نظر گرفتن برداشت رمزی بسیاری از آن جزئیات به همان مفهوم سمبلیک در خارج واقع شده‌اند، و خبر دادن از آنچه که واقع شده است درست است، و صادق می‌باشد، و هر آنچه که در این معنای رمزی وارد و داخل نباشد به مقتضای ضوابط سندی کنار گذاشته می‌شود و بدون دلیل باقی می‌ماند.

مهمترین و همگانی‌ترین نشانه‌ای که می‌بایست مورد توجه قرار گیرد همان مفهوم دجال بود که سمبلی از حرکت‌های ضد اسلامی در دوران غیبت کبری یعنی دوران فتنه‌ها و انحرافات است و آن عبارت است از تمدن جدید اروپائی که چهره‌ای فریبنده و چشمگیر و خیره‌کننده دارد و افکار و اندیشه عمومی مردم دنیا را متوجه خود ساخته، و پی آمدهای ناگواری را به دنبال داشته است همچون خروج بسیاری از مسلمین از اسلام، گردن‌نهادن آنها به مذاهب و فلسفه‌های منحرف دیگر و فسادها و تباهی‌ها و ستمهایی که در جوامع بشری ایجاد کرده است.

ولذا می‌توان گفت که از آغاز آفرینش حضرت آدم تا روز قیامت مخلوقی بزرگتر از لحاظ انحراف و کثرت همچون این دجال وجود نداشته است. زیرا هیبت و شکوه تمدن اروپائی و عظمت مادی و اختراعات و سلاح‌های نابودی آفرین آن و وادار کردن انسانها را به اینکه قدرت خداوندی را انکار کنند؛ تاکنون در تاریخ دیده نشده و سابقه نداشته است؛ و در آینده نیز همچون او دیده نخواهد شد، زیرا آینده در اختیار طرفداران حق و عدالت خواهد بود.

مؤید این برداشت فرمایش حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - در آن روایت است که فرمود: «ما بین خلقت آدم تا روز قیامت امر بزرگتر از دجال نیست». و تعبیر به "امر" گویای آنست که دجال یک شخص نیست بلکه یک حرکت فکری متمدن است که با اسلام دشمنی دارد.

و نیز این جمله «که از فتنه‌های او اینست که به آسمان دستور می‌دهد ببارد می‌بارد، و دستور می‌دهد به زمین که برویاند و می‌رویاند». و تمامی اینگونه

فرمانروائیها بر طبیعت همان چیزهائی است که در تمدن جدید شاهد آن هستیم؛ و فتنه و انحرافی که در این قدرت و سلطه بر طبیعت و این تمدن وجود دارد مخفی و پوشیده نیست، زیرا بسیاری از مسلمین وقتی چهره این تمدن گسترده را می بینند چنین می پندارند که تمام عقاید و افکاری که همراه آنست صادق است، و این خود بزرگترین فتنه ای است که دامنگیر مردم این زمان شده است در حالی که این مقایسه بر پایه درستی بنا نشده زیرا ملازمه ای بین پیشرفت صنعت و تمدن با صحت عقیده و اندیشه های فلسفی و اخلاقی نیست، چون ممکن است جامعه ای از نظر صنعت و پیشرفتهای مادی به درجاتی بالا برسد، ولی از نظر فکری و اخلاقی سقوط کند، چنانکه در اروپای امروز می بینیم و گاهی هم عکسش را در جوامعی دیگر مشاهده کرده ایم.

«و از فتنه هایش آن است که به قبیله ای می گذرد تکذیبش می کنند هیچ حیوان چرنده ای باقی نمی ماند مگر اینکه هلاک می شود، و نیز از فتنه هایش آنست که به قبیله ای دیگر عبور می کند او را تصدیق می کنند، به آسمان دستور می دهد که بیارد آسمان هم می بارد و به زمین دستور می دهد که برویاند زمین هم می رویاند؛ تا آنجا که چهارپایان این قبیله، چاق و فربه می شوند و چربی و شیر فراوان می دهند.»

مقصود از این عبارات آنست که: هر کس نیرو و توان مادی اروپائی را تکذیب کند و بخواهد در مقابلش بایستد گرفتار مصائب و دشواریها و پیامدهای ناگواری خواهد شد. و ثروت و نیرو در اختیار کسانی است که در مقابل این تمدن رام و چاپلوس باشند و با آن همراهی کنند. در اینکه در روایت از قبیله تعبیر به "حی" یعنی "زنده" کرده است مقصودش عموم افراد جامعه است، و صحیح ترین تعبیر از جامعه ای که در یک محدوده مادی به سر می برد همین است؛ زیرا اگر در زمینه یک فرد نگاه کنیم ممکن است نسبت به زندگی فردی خود با اینکه با این تمدن معارضه می کند باز هم از امکانات مادی و رفاهی خوبی برخوردار باشد.

از جمله مطالب اینکه دجال مدعی خدائی می شود و با صدای بلند در بین شرق و غرب فریاد می زند: «ای اولیا و دوستان من، به سوی من آیید! من آن

کسی هستم که آفریده سپس استوار ساخته، و مقدر کرده، سپس هدایت نموده.
من پروردگار اعلی و برین شمایم.»

تمام این خصوصیات را در تمدن اروپائی می بینیم زیرا خاور و باختر را با وسائل ارتباط جمعی و ابزار مادی خود گرفته و انسانیت را از خدا و عالم بالا و متافیزیک به دور داشته، و از این راه عدالت و اخلاق و اندیشه‌ای که از آن عالم سرچشمه می گرفته است، چه زیانهای که دیده است. در مقابل اینها زمام اختیار بشر را در دست گرفته و ایدئولوژی خود را بر افکار و قوانین جوامع بشری تحمیل نموده و جایگزین ولایت خدا و دستورات الهی کرده است، و این همان ادعای ربوبیت و خدائی است که خود را نه خدا را، صاحب اختیار و مالک تمام شؤون انسانها می داند.

نکته دقیق آنکه در روایت نیامده است که وی مدعی الوهیت است بلکه گفته شده است که او مدعی ربوبیت است و ربوبیت معنایی غیر از آنچه که گفتیم ندارد.

و اما اینکه اولیا و دوستان خود را از گوشه و کنار دنیا جمع می کند، تا آنها را بر طبق خواسته خود تربیت کند و رفتار و اخلاق آنها را تحت نظر داشته باشد، و روابط اقتصادی و اجتماعی آنها را به یکدیگر پیوند بزند، مسأله‌ای است واضح و نیازی به توضیح ندارد.

«و هیچ جای زمین باقی نمی ماند مگر اینکه زیر پای خود می گذارد.» این همان چیزی است که الآن ما می بینیم که چگونه تفکر اروپائی به تمام روی زمین رسیده است، و هیچ دولتی را نمی بینیم که متأثر از افکار اروپائی نباشد، البته مقصود ما از اروپا هر دو بخش سرمایه‌داری و سوسیالیستی آن است، که هر دو دشمن با اسلام و مجسمه راستین و روشنی از دجال می باشند.

و اما استثناء مکه و مدینه از این سیطره تمدن اروپائی، ممکن است به همان معنای ظاهریش باشد، بدان معنی که این تمدن به این دو شهر راه پیدا نمی کند و فکر و اندیشه اروپائی را ساکنان این دو شهر نخواهند پذیرفت و به اسلام پایبند خواهند بود و به همان اندازه که از اسلام فهمیده‌اند تا ظهور امام عصر

— علیه السلام — در مقابل تمدن اروپائی خواهند ایستاد.

و ممکن است که بر معنائی رمزی و سمبلیک حمل کنیم بدان معنی که تفکر الهی برخاسته از مکه و مدینه در مقابل جاذبه تفکر مادی اروپائی شکست نخواهد خورد، و در ذهن و اندیشه متفکران اسلامی باقی خواهد ماند و ایمان آنها به اسلام سست نخواهد شد و این خود دلیل بر باقی ماندن حق در جوامع بشری است، و باطل و انحراف نمی تواند تمام جوامع را فرا گیرد، گرچه نسبت طرفداران حق به باطل بسیار کم و همچون نسبت مکه و مدینه به سایر کشورهای جهان باشد. و این مطابق است با همان چیزی که از نتایج برنامه ریزی الهی شناخته ایم که تعداد کمی از افراد با اخلاص و آزمایش شده باقی خواهند ماند، و افراد منحرف و کافر در اکثریت خواهند بود. این افراد اندک عاملی بازدارنده در درون خود نسبت به این افکار مادی منحرف دارند که هیچگاه تحت تأثیر آن قرار نمی گیرند، بلکه بر ایمان و بینش و اخلاص آنها افزوده می گردد.

و اینست مقصود آنچه که در روایات آمده است که دجال را ملکی که در دستش شمشیر برهنه ای است از ورود به مکه و مدینه جلوگیری می کند، و بر هر دروازه و یا شکاف کوهی از کوهها ملائکه ای ایستاده اند که از آن حراست و حفاظت می نمایند. و لطف این عبارت که عقاید اسلامی را به ملک و مناعت و برتریش را به شمشیر تشبیه کرده اند بر کسی پوشیده نیست.

و اما اینکه ملائکه بر هر شکاف و گذرگاهی ایستاده اند، بدین معنا است که ادراک گسترده مؤمن و ایمان او به اینکه اسلام می تواند هر گونه مشکلی را حل کند و پاسخ هر شبهه ای را بدهد خود این باعث می شود که در مقابل تمامی شبهات ایستاده و با هر گونه اشکال و شبهه ای بستیزد.

و نیز دجال دارای عمری طولانی است از زمان رسول خدا — صلی الله علیه و آله — از همان هنگام که به آن حضرت ایمان نیاورده بلکه در مقابل حضرت خود ادعای رسالت نموده است تا کنون باقی مانده است؛ چرا که:

دجال یا مادیگرایی پایه های نخستینش از زمان حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — آغاز شده و همان هنگام که منافقین در گسترش جنبه های گوناگون

کوشیده و به آن رونق بخشیدند، بذر اولیة دجالیت را پاشیده و به تدریج سیر تاریخ را به صورت فعلیش در آوردند و کوشیدند تا اسلام را از متن جامعه کنار بگذارند، و مادیت و سودجوئی شخصی را بر جامعه مسلط سازند.

بنابر این منافقینی که به حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - ایمان نیاورده بودند روش دجالیت و فریبکاری را پیش گرفته و غیر از آنچه که در دل داشتند اظهار می کردند، اینها بذرهای نخستین مادیکرائی فریبکاری هستند که چهره ظاهریشان غیر از باطن آنها است و با استفاده از ماسک عدالت خواهی و آزادی طلبی به میدان آمده اند؛ و این همان دجال است با عمر طولانی و درازش.

و از همین جا معنای ادعای رسالت او را نیز می فهمیم؛ زیرا افکار مادی از همان آغاز تا کنون خود را سرپرست بشریت دانسته و برای خود قائل به ولایت بوده، ولی در دوران زندگی پیامبران و در جامعه اسلامی رسول خدا تأثیرش ضعیف و نیرویش ناتوان شده بود؛ و نمی توانست با تمام افراد در تماس باشد، لکن هنگامی که در دوران نهضت اروپائی (رنسانس) به این دجال مادی اجازه خروج داده شد، توانست سلطه خود را بر تمامی پهنه گیتی گسترش دهد.

از همینجا می توانیم معنای این جمله را که در نزد دجال «آب و آتش است آتش در حقیقت آتش و آتشش در واقع آب است» بفهمیم و بدانیم که معنای جمله رسول خدا که فرمود: «هر کس به او رسید در آن چیزی قرار گیرد که آن را آتش می داند زیرا در واقع آب خوشگوار است» چیست. زیرا آب دجال همان ظواهر فریبنده است که تمدن مادی برای پیروان خود به ارمغان آورده است؛ و آتش همان دشواریها و گرفتاریها و به جان آمدنهایست که نصیب یک فرد مؤمن که خواسته در مقابل آن بایستد و با آن مقابله کند می شود.

آن مصالح همان آتش و یا تاریکی واقعی است و این گرفتاریها و دشواریها همان آب خوشگوار و یا عدالت راستین است و معلوم است که طبیعتاً رسول خدا از آنجا که بزرگترین دعوت کننده به ایمان الهی است، مسلمین را نصیحت کرده که مبادا گول ظاهر آب دجال و فریب رنگ و روغن و زرق و برق مادیت را بخورند، و به آنها دستور می دهد که خود را در همان چیزی بیندازند و وارد کنند که آن را آتش می دانند، زیرا با افکندن خود در این آتش به طریق حق

و عدالت دست می‌یابند.

و ما می‌توانیم این برداشت را از سیاق کلی جملات رسول خدا بدست بیاوریم، در آنجا که می‌فرماید: «اما آنچه مردم آب می‌بینند آتش سوزان است، و آنچه آتش می‌بینند آب سرد خوشگوار است.» و معلوم است که مقصود آب و آتش حقیقی نیست، بلکه آب و آتش رمزی است و الا لازم می‌آید که به افراد باطل و ناحق نسبت معجزه داشتن داده و آنها را دارای معجزه بدانیم، و بطلان این نسبت واضح و روشن است.

نکته ظریفی که می‌توانیم از جملات رسول خدا بدست بیاوریم آنست که حضرت نفرموده‌اند که همه مردم وقتی در آب می‌افتند آن را آتش می‌یابند یا وقتی که در آتش می‌افتند آن را آب می‌یابند؛ بلکه برخی از مردم که مؤمنین باشند این حالت را درک می‌کنند، و الا اکثریت مردم وقتی در آب دجال قرار می‌گیرند و یا با چهره‌های فریبنده مادیت برخورد می‌کنند، احساس لذت و کامیابی می‌نمایند و هنگامی که به دشواریها و سختیها گرفتار می‌شوند خود را در تنگنا و زحمت می‌بینند.

دجال اعور است. آری با تمام تأکید این چنین است. تمدن مادی به هستی و جهان با یک چشم می‌نگرد فقط به ماده توجه دارد نه به روح و خلقت عالی، و نمونه‌های بشریت را نمی‌بیند. و چه کسی را جز افرادی که حقایق را ادراک نمی‌کنند و خود را شایسته سرپرستی و زمامداری انسانها می‌دانند می‌توان اعور نامید، بلکه ولایت از آن کسی است که به هستی با دو چشم سالم می‌نگرد، هم به ماده توجه دارد و هم به روح، و به هر یک سهم مناسب خود را می‌پردازد، و خداوند متعال است که «ان ربکم لیس باعور».

دجال کافر است؛ زیرا وی مادی و از دشمنان اسلام است و دورترین افراد از حق و درستی است «نوشته شده است بین دو چشمش که کافر است و آن نوشته را هر مؤمن نویسنده و غیر نویسنده می‌خواند.»

این نوشتن چون سایر نوشتنها نیست بلکه عبارت است از شناختن مؤمنین کفر و نفاق اشخاص منحرف را؛ و برای این شناخت لازم نیست که انسان

خواننده و نویسنده باشد، و معلوم است که این معرفت مخصوص به مؤمنین است؛ «آن را هر مؤمنی می خواند». زیرا آنان میزان حقیقی عدالت اجتماعی را می شناسند، لکن اشخاص منحرف این نوشته را نمی خوانند هر چند دارای معلومات و سواد زیادی باشند، زیرا آنان نیز با دیگران در کفر و انحراف شریکند، و طبیعی است که هیچ فردی شخص هم عقیده خود را کافر نمی بیند.

به خاطر تمام اینها بوده است که رسول خدا امت خود را از آن بر حذر داشته و از فتنه او به خدا پناه برده است، تا مسلمین در طول تاریخ از فتنه و انحراف آن در امان باشند بلکه می توان گفت که تمام پیامبران الهی امتهای خود را از فتنه دجال بر حذر داشته اند، زیرا قبلاً به این نکته اشاره کردیم که مادیت حاکم پیش از ظهور پیچیده ترین و عمیق ترین مادیت های طول تاریخ آفرینش است «از هنگام خلقت آدم تا روز قیامت»، و خطری واقعی برای تمام دعوت های پیامبران بوده است. و در عین حال با تمام قدرتی که دارد «نزد خداوند پست تر از اینها است» زیرا در مقابل حقیقت و عدالت بسیار حقیر و ناچیز است، هر چند شکوه و ابهتش فراگیر و سایه گستر باشد، زیرا بی ارزشی و حقارت او در نزد خدا منافات با قدرت و شکوه فریبنده اش ندارد. و اصولاً قانون تمحیص و آزمایش همین مطلب را ایجاب می کند که وی از شکوه و ظاهری فریبنده برخوردار باشد. زیرا خداوند می فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْبَيَّتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَيْنَاهَا أُمْرًا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (۸۲).

این بود آن برداشت رمزی و سمبلیک از مسأله دجال. (۸۳)

(۸۲) یونس / ۲۴.

(۸۳) برداشت سمبلیک از آیات قرآنی و احادیث و روایات در عین حال که مشکلات زیادی را حل می کند و پاسخگوی بسیاری از شبهات است، و مسأله مهمی مثلاً همچون دجال را حل می نماید در عین حال راه را برای هر گونه توجیه و تأویل باز می کند، و چه ضررهائی که بر اسلام از این راه وارد شده، در قدیم فرقه های سیاسی چون اسماعیلیان و قرمطیان باطنی گرا دست به این کار می زدند و اکنون برخی از محافظان التقاطی روشنفکری، به هر حال تمام برداشتهای سمبلیک نویسنده محترم از داستان دجال از نظر ذوق و سلیقه بسیار خوب است ولی نمی توان اعتقاد را بر آن استوار داشت؛ و

و اما سفیانی؛ سفیانی سمبل انحراف در داخل اردو گاه اسلامی و یا تفکر عمومی اسلامی است که شامل تمامی حرکات و جریانهای انحرافی از گذشته و آینده تا روز ظهور، که به نام اسلام گاهی پدید می آید، خواهد بود.

و از همینجاست که می بینیم در برخی از روایات شخصی همچون ابوطاهر قرمطی را سفیانی اول دانسته و سفیانی موعود را سفیانی دوم معرفی کرده است، با اینکه ابوطاهر قرمطی اصلاً از خاندان ابوسفیان نیست، و خصوصیت بارز او همانست که مبدأ یک جریان انحراف فکری در جامعه اسلامی بوده است و از نظر عقیده منسوب به ابوسفیان بوده نه از حیث نسب و خاندان.

از اخبار و روایات می توان انحرافات فکری و نظامی سفیانی را از کارها و فریبکاریهایی که در جامعه اسلامی انجام می گیرد بدست آورد که آخرین کارش اعزام لشکر به سوی مکه و مدینه برای سرکوبی کسانی که به خانه کعبه پناهنده شده اند می باشد که در بین راه در بیداء به زمین فرو می روند، و فقط خبرنگار آنها از آن مهلکه جان سالم بدر می برد، و این کار را خداوند بدان جهت انجام می دهد که حرمت بیت الله الحرام را حفظ کند، و از ریختن خون کسانی که پناهنده به حرم شریف شده اند جلوگیری نماید، و شاید خود حضرت مهدی - علیه السلام - هم در آن روز در بین آنها باشد.

اصولاً این جریان را برخی از زمامداران منحرف در جامعه اسلامی بوجود می آورند، و این واضحترین و روشنترین برداشت از جریان سفیانی است.

خروج سفیانی از وادی خشک یابس بر پیدایش یک تفکر قشری و جامدی که از یک ایدئولوژی بی منطق و زورگویانه برخاسته و حق را کنار زده و در افکار خطا کار اشخاص جایگزین گشته است دلالت دارد.

و به هر حال بر طبق این فهم و برداشت دجال و سفیانی فعلاً وجود دارند، و چیزی نیستند که در انتظارشان به سر برسیم. آری، حرکت سفیانی به آن نتیجه نهائیش نرسیده است.

یک مطلب باقی مانده و آن اینکه مقصود از یا جوج و مأجوج بر طبق فهم سمبلیک و رمزی چیست که آن را موکول به کتاب آینده خود "تاریخ مابعد الظهور" می‌کنیم؛ چون مبتنی بر یک سلسله مقدماتی است که آنها را در آن کتاب خواهیم آورد.

زمینه دوم:

آنچه دلالت بر مبارزه و مقاومت در مقابل انحرافات دارد.

در این دسته تمامی رویدادهائی که در تاریخ اتفاق افتاده داخل می‌شوند، مانند نهضتها و شورشهایی که در دوران حکومت بنی امیه و بنی عباس بر علیه آنها انجام می‌گرفته است، که با مراجعه به تاریخ با آنها آشنا می‌شویم، و ما فعلاً در صدد بیان آنها نیستیم، و آنچه که برای ما اهمیت دارد بررسی رویدادهائی است که تا کنون اتفاق نیفتاده و در روایات از آنها اسم برده شده است، و آنها بردو قسم می‌باشند.

اول: خروج یمانی که پرچمی که برافرازد و دعوتی که اعلان می‌کند بر حق است البته اگر از نظر سند معتبر باشد. در آن صورت یا آن را بر یک معنای نوعی رمزی حمل می‌کنیم و یا همان معنای ظاهری صریح آن را می‌گیریم. اگر معنای ظاهری را پذیرفته و گفتیم که یمانی یک شخص است که به طرفداری از حق پیا می‌خیزد و دارای مشخصات مذکور است، در این صورت چنین شخصی تا کنون به وجود نیامده و می‌باید در انتظارش بود، و نزدیکتر به ظاهر عبارت هم همین است مخصوصاً که او را متصف به یمنی بودن کرده‌اند. و اگر آن را به معنای نوعی رمز دانستیم که بر وجود جریانها و جنبشهای برحق و عدالت خواه دوران فتنه و آزمایش دلالت کند، بدین معنی بارها در تاریخ اتفاق افتاده است، مانند نهضتهائی که شعارش دعوت به خشنودی از خاندان محمد - صلی الله علیه و آله - بود و شاید هم در آینده تاریخ نمونه‌هائی داشته باشیم که به وجود آید، و انحرافات را از بین ببرد و یا تهدید به خطر کند، و معنای شجاعت و پایداری در راه حق را به ثبوت برساند.

اگر روایات مربوط به یمانی را بر این معنی حمل کردیم، داخل در

برنامه‌ریزی کلی الهی که تمحیص اختیاری باشد می‌شود که موجب بالا رفتن سطح درجات اخلاص و ایمان اشخاص می‌گردد، و حق همیشه بر این پایگاه رفیع استوار بوده است.

دوم: کشته شدن نفس زکیه که یکی از شورشگران بر علیه ظلم و انحراف و طغیان است ولی نهضتش موفق نمی‌شود، بلکه موجب کشته شدن او می‌گردد و شهادتش از آنجا که دارای اهمیت است، نشانه‌ای برای ظهور گشته است؛ چه اینکه بگوئیم تا کنون انجام گرفته (چنانکه عقیده ما این بود) یا اینکه تا کنون به وقوع نپیوسته باشد چنانکه مقتضای فهم معمولی از ظاهر روایات آن بود که از مقدمات ظهور و پیش از ظهور باشد و تا کنون انجام نگرفته باشد.

اگر از چیزهایی باشد که تا کنون انجام گرفته است، دانستیم که مقصود همان محمد بن عبدالله بن الحسن بن علی بن ابیطالب است که یکی از قیام‌کنندگان علیه دولت عباسی در همان اوائل حکومت آنها است.

و اگر گفتیم که تا کنون انجام نشده همین پیشگویی از آینده، برای ما کفایت می‌کند که بدانیم شخص پاک و مؤمنی بدست ستمگران منحرف کشته می‌شود، و محل قتل او که مکان محترمی همچون بین رکن و مقام است دلیل بر اهمیت این فاجعه، و شخصیت والای او در نظر قاتلین و جنایتکاران است، بطوریکه در بیرون مسجد نمی‌توانند به او دسترسی داشته باشند و یا اینکه نمی‌توانند او را از مسجد بیرون کنند، و مصلحت خود را در آن می‌بینند که به او مهلت نداده و او را فوراً بکشند، گرچه موجب هتک حرمت مسجد الحرام بشود و این اقدام سریع جز به خاطر وحشت از نفوذ کلام و عمق دعوت و سرسختی و قاطعیت او در مبارزه علیه ظلم و انحراف نیست.

در کتاب تاریخ مابعد الظهور در این باره به تفصیل بحث خواهیم کرد، و خواهیم دانست که نماینده حضرت مهدی - علیه السلام - به سوی مسلمانها می‌آید و کمی پیش از ظهور حضرت کشته می‌شود.

زمینه سوم:

علائمی که جنبه آگاهان‌دن الهی بصورت اعجاز، از نزدیک شدن ظهور دارد.

مهمترین اینها عبارت است از صیحه آسمانی و ندا به اسم حضرت مهدی - علیه السلام - و گرفتن خورشید در وسط ماه و گرفتن ماه در آخرش. این نشانه‌ها را گرچه ممکن است به معنای رمزی و سمبلیک بگیریم لکن احتمالی بعید است و اعتقاد ما بر آنست که این عبارات همان معنای صریح و ظاهر خود را دارند و قبلاً دربارهٔ میزان تأثیر و اهمیت این رویدادها در آگاه کردن افراد با ایمان و آزمایش شده نسبت به قرب ظهور و لزوم شتاب و رفتن به سوی حضرت مهدی - علیه السلام - برای یاری و همکاری سخن گفتیم.

و اما معجزات دیگری که روایت شده است در این سطح نیست زیرا آتشی که از حجاز بیرون می‌آید و گردن شتران بصری به سوی آن کشیده می‌شود، این را بر خود ظهور حضرت حمل کردیم و بنابر این جزء علائم ظهور نخواهد بود.

و اما آتشی که از بیابانهای دوردست عدن و یا از یمن بیرون می‌آید و مردم را به محشر فرامی‌خواند بعد از رعایت ضوابط سندی اگر آن را قبول کردیم از نشانه‌های قیامت و علائم بعد از ظهور خواهد بود نه اینکه از نشانه‌های ظهور باشد. و همچنین است خروج خورشید از مغرب، مگر اینکه آن روایت را بر معنای رمزی یعنی ظهور خود حضرت حمل کنیم (چنانکه سابقاً گفتیم) و به هر صورت آن را نمی‌توانیم از علائم ظهور بدانیم.

و اما کنار رفتن فرات از روی گنجی از طلا، دربارهٔ آن صحبت کردیم و دانستیم که یک امر طبیعی و معمولی است.

و اما برگشتن مرده‌ها به دنیا و مسخ شدن بعضی از افراد و پیدا شدن صورت و سینه‌ای در خورشید^(۸۴) و دیگر علائمی که گفتیم و یا اسمی از آن نبردیم، با در نظر گرفتن ضوابط سندی قابل اثبات نیستند و لذا نیازی به بررسی نیست، گرچه می‌توان از بعضی از آنها معانی دقیق رمزی بدست آورد و با مواردی تطبیق نمود.

این بود تمام سخن دربارهٔ ناحیهٔ دوم در برداشت و فهمی عمومی برای علائم ظهور و ما بطور مفصل و روشن فهمیدیم که این علائم چه ارتباطی با دورهٔ فتنه و

آزمایش داشته و با قانون تمحیص الهی تا چه اندازه وابستگی دارند.

در اینجا بحث درباره فصل دوم در علائم ظهور پایان می‌پذیرد، و گفتار ما در بخش سوم کتاب تمام می‌شود. و اینها بود مجموع مباحث ما در تاریخ غیبت کبری که به دست نیازمند به رحمت پروردگارش، یعنی محمد بن محمد صادق بن محمد مهدی بن اسماعیل صدر موسوی گردآوری شده است.

و سپاس در آغاز و فرجام ویژه خداوند است. و خداوند بر آقا و سرور ما سالار پیامبران و رسولان و پایان دهنده انبیای الهی و بر خاندان پاک و پاکیزه‌اش درود فرستد، و فرج مهدی آل محمد، باقی گذارده شده خدا در روی زمینش، امید ستمدیدگان و کیفر خداوند بر ستمگران، و پیاده کننده آئین سرور پیامبران را تعجیل فرماید؛ و ما را از افراد با اخلاصی قرار دهد که آماده یاری او در روز موعود باشیم. و آخرین خواسته و گفته ما آنست که: الحمد لله رب العالمین. (۸۵)

محمد صدر

۸ رمضان ۱۳۹۰ - ۹ تشرین ۱۹۷۰

(۸۵) مترجم بنوبه خود دعاهای آخر این کتاب را از سوی خود و به نیابت از نویسنده محترم و تمام ارادتمندان و نوکران حضرت بقیه الله - عجل الله تعالی فرجه الشریف - تکرار می‌کند؛ و توفیق و طول عمر با برکت برای نویسنده کتاب از خداوند خواهان است.

فهرست مطالب

۳	مقدمه مترجم
۱۵	تمهید: دو گونه بودن غیبت حضرت مهدی علیه السلام
۱۵	(۱) دو گونه بودن غیبت حضرت مهدی علیه السلام
۱۷	(۲) تفسیر دو غیبت
۱۹	(۳) تفاوت‌های دو غیبت
۲۱	(۴) اهمیت بیشتر غیبت کبری در روایات
۲۴	(۵) گروه بندی روایات دلالت کننده بر دو غیبت
۲۴	(۶) رد برداشت غیر امامیه از دو غیبت
۲۶	(۷) رعایت سطح درک راوایان در بیانات معصومین علیهم السلام
۲۹	(۸) پاسخ به پرسشهای احتمالی
۳۱	(۹) صحت برداشت امامیه از دو غیبت
۳۳	مقدمه
۳۴	ویژگیهای دوران غیبت کبری
۳۴	نخستین ویژگی: قطع ارتباط کلی
۳۴	ویژگی دوم: حاکمیت ظلم و جور در زمین
۳۵	ویژگی سوم: شدت و وضوح امتحان الهی
۳۵	لغزشگاه نخست: خواسته‌ها و تمایلات طبیعی
۳۵	لغزشگاه دوم: رویارویی با سختی و مشکلات در راه حقیقت و ایمان
۳۶	لغزشگاه سوم: وجود شبهات و تشکیکات در مورد وجود پیشوا
۳۷	روش بررسی و دشواریهای آن
۳۸	عوامل دشواری بحث
۴۰	راه پاکسازی دشواریها
۴۳	دورنمای مباحث کتاب

بخش اول (۴۵ - ۲۰۷)

تاریخ زندگی خصوصی حضرت مهدی علیه السلام

۴۷	فصل اول: مفهوم اساسی غیبت حضرت مهدی علیه السلام
۴۷	طرح نخست: نظریه پنهانی جسم
۵۰	طرح دوم: نظریه پنهانی شخصیت و عنوان
۵۴	پاسخ به سؤالات وارده
۵۹	توضیح سه نکته
۶۲	فصل دوم: وظیفه اسلامی امام مهدی علیه السلام در دوران غیبت کبری
۶۲	وظایف امام حاضر
۶۳	وظایف حضرت مهدی علیه السلام در دوره غیبت
۶۴	بررسی از دیدگاه نظریه اول
۶۶	بررسی از دیدگاه نظریه دوم
۷۰	شرایط اقدام حضرت مهدی علیه السلام به وظایف اجتماعی
۸۰	فصل سوم: زندگی خصوصی حضرت مهدی علیه السلام
۸۰	امر اول: ازدواج حضرت مهدی علیه السلام و فرزند داشتن ایشان
۸۰	دیدگاه نخست: بر حسب قواعد و قوانین عمومی
۸۳	دیدگاه دوم: بر حسب اخبار و روایات
۸۶	امر دوم: مکان و جایگاه حضرت بقیة الله علیه السلام در طول غیبت کبری
۸۷	از دیدگاه قواعد عمومی
۸۸	از دیدگاه روایات
۹۱	امر سوم: نام فرزندان حضرت مهدی علیه السلام و محل سکونت و اعمال آنان
	امر چهارم: بنیانگذاری جامعه نمونه اسلامی در دوران غیبت کبری، توسط
۹۳	حضرت بقیة الله علیه السلام
۹۷	اشکالات وارد بر دو روایت مربوطه
۱۱۵	فصل چهارم: دیدار حضرت مهدی علیه السلام در دوران غیبت کبری
۱۱۵	جهت اول: از دیدگاه قواعد عمومی
۱۱۵	امر اول: امکان دیدار حضرت
۱۱۶	امر دوم: کیفیت رویارویی با حضرت

- ۱۱۸ امر سوم: فایده ملاقات حضرت با مردم
- ۱۱۸ امر چهارم: کیفیت حضور حضرت هنگام رویارویی با دیگران
- ۱۲۱ جهت دوم: از دیدگاه روایات دیدار و مشاهده
- ۱۲۲ امر اول: تقسیم‌بندی روایات
- ۱۳۲ امر دوم: نکاتی درباره اخبار و روایات دیدار
- ۱۳۸ امر سوم: دیدار حضرت با عنوان حقیقی، لازمه اش داشتن ایمان بالا است یا خیر؟
- ۱۴۰ امر چهارم: برنامه‌هایی که حضرت برای متوجه نشدن بینندگان برای خود تنظیم نموده
- ۱۴۳ امر پنجم: اهداف عمومی حضرت از دیدار با مردم
- ۱۴۹ امر ششم: اهداف و مقاصد مخصوصی که بر دیدار حضرت مترتب است
- ۱۵۸ امر هفتم: آیا افرادی وجود دارند که حضرت را با عنوان حقیقی خود ببینند یا خیر؟
- ۱۵۸ زمینه اول: مقتضای قواعد عمومی در این مورد چیست؟
- ۱۶۱ زمینه دوم: روایاتی که یاران و همراهانی برای حضرت در دوران غیبت کبری اثبات می‌کنند
- ۱۶۳ زمینه سوم: روایاتی که گویای آن هستند که افرادی کارهای حضرت را انجام داده و خدمتگزار او هستند
- ۱۶۵ فصل پنجم: نامه‌نگاری حضرت مهدی علیه السلام با شیخ مفید
- ۱۶۵ دیدگاه اول: بررسی بر طبق قواعد کلی، از جهت سند و مدلول
- ۱۶۵ امر اول: درباره سند این دو نامه
- ۱۶۷ امر دوم: مدلول و محتوای این دو نامه
- ۱۶۷ دیدگاه دوم: زمان و مکان صدور این دو نامه
- ۱۶۸ دیدگاه سوم: بررسی اوضاع تاریخی زمان صدور این دو نامه
- ۱۷۳ دیدگاه چهارم: ارائه نص نامه نخست
- ۱۷۷ دیدگاه پنجم: بررسی کلمات و مضامین نامه اول
- ۱۹۴ دیدگاه ششم: ارائه متن نامه دوم
- ۱۹۸ دیدگاه هفتم: بررسی محتوای نامه دوم در ضمن چند نکته

بخش دوم (۲۰۹ - ۴۸۵)

تاریخ انسانیت در دوران غیبت کبری

	فصل اول: بررسی و جداسازی روایات مربوطه و به دست دادن قواعدی کلی برای فهم آنها
۲۱۱	
۲۱۱	جهت اول: بررسی اخبار و تشخیص اندازه نیاز ما به آنها
۲۱۱	جهت نقص در کتب تاریخی
۲۱۳	دشواریها و اشکالات
۲۱۳	نکته اول: اشکالات مربوط به سندیت روایات
۲۱۳	امر اول: احتمال جعل و وضع
۲۱۴	امر دوم: نقل به معنی
۲۱۵	امر سوم: احتمال اشتباه راوی در حذف الفاظ روایت
۲۱۷	روش حل اشکالات مربوط به سندیت روایات
۲۱۸	نکته دوم: مشکل دلالت
۲۲۱	منشأهای غموض و پیچیدگی
۲۲۱	منشأ اول: رمزی بودن
۲۲۳	منشأ دوم: مصداقهای متفاوت احادیث
۲۲۴	منشأ سوم: مجمل گویی احادیث
۲۲۴	منشأ چهارم: استبعاد نفسی برخی از پژوهشگران
۲۲۵	روش رهایی از دشواری دلالت روایات
۲۲۵	حل منشأ چهارم
۲۲۷	حل سه منشأ اول
۲۲۹	جهت دوم: اقسام روایات پیشگویی و تعیین اخبار این بخش
	دیدگاه نخستین: اقسام روایات به اعتبار گذشته و حال و آینده (نسبت به زمان ما)
۲۲۹	
۲۳۰	دیدگاه دوم: در پیرامون راویان این احادیث
۲۳۰	گروه اول: محدثان عامه
۲۳۱	گروه دوم: راویان شیعی
۲۳۱	دیدگاه سوم: انقسام روایات از جهت دلالت
۲۳۳	جهت سوم: قواعدی کلی برای فهم روایات پیشگویی
۲۳۳	نظریه اول: تمتک به مدلول لفظی روایت

- ۲۳۶ نظریه دوم: تأویل احادیث بر مبنای اصول اساسی اسلام
- فصل دوم: وضعیت فرد و جامعه از نظر تدین و تعهد اسلامی و رویدادهای مربوط
به آن، طبق اخبار پیشگویی آینده
- ۲۴۱ جنبه اول: قواعد عمومی مسیر جوامع بشری را چگونه ترسیم می کند؟ و انحرافات انسانی را تا چه اندازه می داند؟ و نیاز مردم را به ظهور حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - برای گسترش حق و عدالت تا چه پایه معین می کند؟
- ۲۴۲ جهت نخستین: انگیزه و منشأ برنامه ریزیهای الهی
- ۲۴۲ نکته اول: هدف آفرینش
- ۲۴۳ نکته دوم: برنامه ریزی هدف آفرینش
- ۲۴۴ نکته سوم: لزوم ایجاد زمینه های عبادت
- ۲۴۵ نکته چهارم: کیفیت تحقق انگیزه خلقت
- ۲۴۸ نکته پنجم: کیفیت تکامل فرد و جامعه
- ۲۵۰ نکته ششم: بحشی در کیفیت تکامل فرد و جامعه
- ۲۵۲ نکته هفتم: بررسی و شناخت عوامل طبیعی تربیت و ایجاد اخلاص
- ۲۵۵ نکته هشتم: اهمیت آزمایش و امتحان الهی
- ۲۵۶ نتایج آزمایشهای الهی
- ۲۶۰ جهت دوم: برنامه ریزیهای الهی پیش از اسلام
- ۲۶۰ نکته اول: هماهنگی و همکاری اجمالی پیامبران در این برنامه
- ۲۶۱ نکته دوم: دعوت انبیاء در جهت تحقق حکومت جهانی عادل
- ۲۶۳ نکته سوم: عدم تحقق برنامه ریزی الهی در دوران پیامبران گذشته
- ۲۷۰ جهت سوم: برنامه ریزی الهی بعد از اسلام
- ۲۷۰ نکته اول: اسلام، دین خاتم
- ۲۷۴ نکته دوم: عدم وجود شرط دوم در زمان پیامبر
- ۲۷۹ نکته سوم: بشارت پیامبر اسلام و ائمه هدی به روز موعود الهی
- نکته چهارم: کیفیت آماده سازی ذهن مردم برای روز موعود توسط حضرت مهدی علیه السلام
- ۲۸۱ حضرت مهدی علیه السلام
- ۲۸۳ جهت چهارم: اهمیت رهبری در برنامه ریزی الهی
- ۲۸۳ نکته اول: لزوم وجود رهبر در هر نهضت
- نکته دوم: اثبات شایستگی حضرت بقیة الله (عج) در رهبری نهضت جهانی
- ۲۸۴

- ۲۸۵ نکته سوم: هماهنگی غیبت حضرت بقیة اللہ (عج) با برنامه ریزی الهی جنبه دوم: نصوص و روایاتی که گویای ویژگیهای آینده می باشند، و خصوصیات زمانه و مردم آن را که تا چه اندازه پایبند دین و مذهب می باشند و احساس مسؤولیت و درک مذهبی تا چه پایه است باز گو می کند؛ و سرنوشت توده های منحرف و انسانهای فاسد و تبہکار، و کیفرهایی را که خداوند برای آنها در نظر گرفته است، مشخص می سازد
- ۲۸۹ جهت اول: اخباری که از مشکلات و سختیها و فساد و تبہکاریهای زمانه به طور مطلق بحث می کند
- ۲۸۹
- ۲۹۰ قسم اول: روایاتی که بر پر شدن زمین از ظلم و جور دلالت می کند
قسم دوم: روایاتی که بر کثرت آشفستگیها و زیادتی در گیریها و نابسامانیها دلالت دارد
- ۲۹۱
- ۲۹۲ معنای فتنه
- قسم سوم: روایاتی که دلالت بر فریاد و اندوه مردم از سختیهای زمانه و دلگیری شدید از اوضاع و احوال می کند
- ۲۹۵
- قسم چهارم: روایاتی که بر وجود حیرت و سرگردانی در افکار و عقاید دلالت دارد
- ۲۹۷
- ۲۹۸ قسم پنجم: روایاتی که دلالت بر وقوع هرج و مرج و آشفستگی می کنند
جهت دوم: اخبار و روایاتی که دلالت می کنند بر وقوع رویدادهای معین و مخصوصی که از ضلالت و گمراهی مردم به بار می آید
- ۳۰۰
- قسم اول: اخباری که دلالت بر پیدایش و گسترش جهل در جامعه اسلامی دارد
- ۳۰۰
- قسم دوم: روایاتی که بر تشمت آراء و اختلاف انگیزه ها و خواسته ها و فزونی دعوت های باطله و مکتبهای انحرافی دلالت دارد
- ۳۰۲
- قسم سوم: اخباری که دلالت می کند بر اینکه مردم درباره خود حضرت مهدی علیه السلام اختلاف نظر پیدا می کنند
- ۳۰۵
- موارد اختلاف بیان شده در روایات
- ۳۰۶
- قسم چهارم: روایاتی که بر انحراف حکام و فرمانروایان ممالک اسلامی و فسق و فجور آنان و انحرافشان از تعالیم اسلام دلالت می کند.
- ۳۱۰
- قسم پنجم: اخبار و روایات تمحیص و امتحان
- ۳۱۵
- قسم ششم: اخباری که از وقوع نمونه هایی از انحراف و تجاوز و گناه و پلیدی در جامعه اسلامی خبر می دهد
- ۳۲۳

۳۳۱	توضیح و برداشت از این روایات
۳۴۰	بررسی روایات بر اساس روش سندی
۳۴۲	جهت سوم: اخباری که بر خوبی اوضاع و احوال دلالت دارند
۳۴۳	توجیهاتی پیرامون روایات جهت سوم
۳۴۵	اعتراضاتی بر روایات فوق
۳۴۸	فصل سوم: وظیفه راستین اسلامی در دوران غیبت کبری
۳۴۹	جهت اول: پذیرش وجود و امامت حضرت بقیة الله (عج)
۳۵۵	جهت دوم: انتظار فرج
۳۵۵	نکته نخستین: مفهوم انتظار
۳۵۶	نکته دوم: ویژگیهای منتظر
۳۵۷	نخستین عنصر: جنبه عقیدتی
۳۵۸	عنصر دوم: جنبه روحی و نفسانی انتظار
۳۵۸	عنصر سوم: جنبه رفتاری و عملی انتظار
۳۵۹	نتایج تحقق عناصر سه گانه انتظار
۳۶۰	نکته سوم: اندیشه مهدویت، انگیزه‌های برای تلاش هر چه بیشتر
۳۶۱	اشاعه دهندگان شبهه
۳۶۲	سه نکته در پاسخگویی به شبهه
۳۶۹	نکته چهارم: مفهوم انتظار نسبت به ادوار مختلف دعوت‌های عمومی
۳۶۹	دوره اول: دوره پیش از اسلام
۳۷۰	دوره دوم: دوران بعد از اسلام تا آغاز غیبت صغری
۳۷۶	دوره سوم: دوران غیبت صغری (برای شیعیان امامیه)
۳۷۷	دوره چهارم: دوران غیبت کبری (دوره‌ای که ما در آن به سر می‌بریم)
۳۷۸	کیفیت تطابق انتظار ظهوری ناگهانی با علائم و شرایط ظهور
۳۸۳	جهت سوم: پایبندی نسبت به تعالیم راستین اسلامی که می‌بایست پیش از ظهور انجام گیرد
	جهت چهارم: آیا در دوران غیبت کبری باید کناره‌گیری را پیش گرفت و مبارزه منفی کرد، یا اینکه باید دست به جهاد و پیکار زد؟
۳۸۹	نکته اول: بررسی و فهمیدن عنوان مطلب
۳۸۹	نکته دوم: عزلت و جهاد در دوره غیبت از دیدگاه قواعد عمومی
۳۹۰	جنب اول: کار و کوشش اجتماعی از دید احکام و دستورات فقهی
۳۹۵	فوائد مترتب بر اجرای وظایف اجتماعی در دوران غیبت کبری

- ۴۰۱ حرمت گوشه‌گیری از جامعه
- ۴۰۲ وجوب برکناری
- ۴۰۵ کناره‌گیری جایز
- ۴۰۵ جانب دوم: گفتار در باب جهاد و عزلت
- ۴۱۳ نکته سوم: عزلت و جهاد در دوره غیبت از دیدگاه روایات
- ۴۱۴ قسم اول: فتنه‌ای که در آن نشسته بهتر از ایستاده است
- ۴۱۸ قسم دوم: عدم مشارکت در قتل
- ۴۲۲ قسم سوم: دستور خانه‌نشینی
- ۴۲۴ قسم چهارم: فرار از فتنه‌ها
- ۴۲۶ قسم پنجم: فرمان به صبر و بردباری
- ۴۳۱ قسم ششم: دستور نگهداری زبان در فتنه‌ها
- ۴۳۴ قسم هفتم: امر به تقیه در دوران غیبت کبری
- ۴۴۵ قسم هشتم: وجوب انتظار ظهور در تمامی لحظات
- جهت پنجم: فضیلت انتظار و منتظران و شکیبایان بر سختیها و تنگدستیها در عصر فتنه و انحراف
- ۴۵۰ ناحیه اول: قواعد عمومی اسلامی مقتضی چه چیزی می‌باشند؟
- ۴۵۰ امر اول: ایمان به غیبت
- ۴۵۳ امر دوم: تحمل مشکلات و دشواریها
- ۴۵۵ امر سوم: پایداری در برابر فریبها و نیرنگها
- ۴۵۶ امر چهارم: ایمان به حضرت مهدی علیه السلام و نتایج آن
- ۴۵۸ ناحیه دوم: ویژگیهای مؤمنان منتظر در روایات
- جهت ششم: بی‌ارزشی و انحطاط مقام دشمنان حضرت مهدی علیه السلام در دوران غیبت کبری و پیش از آن
- ۴۷۰ نکته اول: حدود مسؤولیت فرد در دوران غیبت
- ۴۷۰ نکته دوم: رابطه کاهش مسؤولیت و قانون آزمایش و تمحیص
- ۴۸۰ نکته سوم: شرح آخرین فقره روایت مربوطه
- ۴۸۳

بخش سوم (۴۸۷-۶۷۳)

شرایط و نشانه‌های ظهور

۴۸۹	فصل اول: شرایط ظهور
۴۸۹	جهت اول: فرق شرایط با علائم
۴۹۵	جهت دوم: معنی و تعداد شرایط ظهور
۴۹۵	شرط اول: وجود طرح و برنامه عادلانه کامل
۴۹۶	شرط دوم: وجود رهبر و پیشوایی شایسته
۵۰۱	شرط سوم: وجود یاران همکار و همفکر و پایدار در کنار آن رهبر واحد
۵۰۶	جهت سوم: ارتباط شرایط ظهور با برنامه ریزی الهی
۵۰۷	نکته اول: وجود برنامه ریزی الهی برای تحقق روز موعود
۵۰۹	نکته دوم: شرایط روز موعود
۵۱۶	جهت چهارم: برنامه ریزی ویژه الهی برای ایجاد پیدایش رهبر
۵۱۶	زمینه اول: ایجاد شخص رهبر
۵۲۳	زمینه دوم: رشد و حرکت تکاملی شایستگی رهبر
۵۳۹	نکته قابل توجه
۵۴۱	فصل دوم: نشانه‌های ظهور
۵۴۱	جهت اول: روش برخورد با روایات علائم و برداشت از آنها
۵۴۹	جهت دوم: معنی و اقسام علائم
۵۴۹	تقسیم اول: ارتباط علائم با برنامه ریزی الهی
۵۴۹	تقسیم دوم: علائم از جهت نزدیکی و دوری از زمان ظهور
۵۵۳	جهت سوم: بررسی و حل اشکالات و اعتراضات وارد بر علائم ظهور
۵۵۹	جهت چهارم: تقسیم بندی‌هایی کلی برای روایات علائم ظهور
۵۵۹	ناحیه اول: ترتیب زمانی حوادث
۵۵۹	نکته اول: حوادثی که تاریخ گویای وقوع آنها است
۵۶۰	امر اول: انحراف رهبری اسلامی پس از رسول خدا (ص)
۵۶۱	امر دوم: اوضاع دولت بنی عباس
۵۷۱	امر سوم: سقوط حکومت بنی امیه
۵۷۲	امر چهارم: اختلاف اهل مشرق و مغرب
۵۷۳	امر پنجم: قیام صاحب زنج
۵۷۴	امر ششم: جنگ‌های صلیبی

- ۵۸۳ امر هفتم: جنگ با ترکها
- ۵۸۴ امر هشتم: فتح قسطنطنیه
- ۵۸۶ نشانه‌های دیگری که تا کنون به وقوع پیوسته است
- ۵۸۶ اول: کشته شدن سید حسنی
- ۵۸۷ دوم: اختلاف بنی عباس در حکومت دنیوی
- ۵۸۷ سوم: روی آوردن پرچمهای سیاه از سوی خراسان
- ۵۸۷ چهارم: ظهور مغربی در مصر و سلطه او بر شامات
- ۵۸۸ پنجم: وارد شدن ترکها به جزیره
- ۵۸۸ ششم: وارد شدن رومیها به رمله
- هفتم: لجام گسیختن عرب و سلطه بر شهرهای خود و خروج از سلطه عجم
- ۵۸۹ هشتم: طغیان آب فرات و ورود آن به مغازه‌های کوفه
- ۵۸۹ نهم: بستن پلی که کرخ را به شهر بغداد متصل می‌کند
- ۵۹۰ دهم: اختلاف دو گروه از عجم و ریختن خونهای زیادی از دو طرف
- ۵۹۱ نکته دوم: نشانه‌های مشکوک الحدوث
- نکته سوم: نشانه‌هایی که به خاطر دو علت پیش تقدم و تأخر آنها بر ظهور مورد شک و تردید است
- ۵۹۲ نکته چهارم: نشانه‌هایی که یقین به بعد از ظهور بودن آنها داریم
- ۵۹۳ ناحیه دوم: تقسیم علائم از حیث وقوع طبیعی یا غیر طبیعی آنها
- ۵۹۳ نکته اول: رویدادی طبیعی که جنبه اعجاز ندارد
- ۵۹۴ نکته دوم: علائمی که منظور اقامه حجت و تکمیل دلیل معجزه می‌باشد
- نکته سوم: مواردی که بر اقامه معجزات دلالت می‌کند بیشتر از آنچه که قانون معجزات مقتضی آن است
- ۵۹۷
- ۵۹۹ امر اول: طول عمر دجال، بر اساس برداشت عمومی مردم از آن
- ۶۰۱ امر دوم: جلوگیری از ورود دجال به مکه و مدینه بطور اعجاز آمیز
- ۶۰۴ امر سوم: اختلاف زمان با آنچه که الان هست
- ۶۰۶ امر چهارم: کشتن شخص مؤمن و زنده کردن آن توسط دجال
- ۶۰۸ امر پنجم: بزرگی الاغ دجال
- ۶۰۹ امر ششم: بیرون آمدن آتشی از سرزمین حجاز
- ۶۱۰ امر هفتم: آتشی که از یمن خارج می‌شود
- ۶۱۱ امر هشتم: بزودی فرات از روی گنجینه‌ای از طلا کنار خواهد رفت

- ۶۱۳ امر نهم: وقوع مسخ
- ۶۱۴ امر دهم: برگشت مرده‌ها به دنیا
- ۶۱۵ امر یازدهم: خروج خورشید از مغرب
- ۶۱۷ امر دوازدهم: صیحه
- ۶۲۰ امر سیزدهم: فرو رفتن در بیداء
- جهت پنجم: بر شمردن سایر علامات و کوشش برای فهم آنها به صورت
یک مجموعه منظم
- ۶۲۵ مبحث اول: بر شمردن علائم باقیمانده
- ۶۲۵ نکته اول: خروج پرچمهای سیاه از سوی خراسان
- ۶۲۶ نکته دوم: قتل نفس زکّیه
- ۶۲۸ امر اول: منظور از نفس زکّیه چیست؟
- ۶۲۹ امر دوم: آیا نفس زکّیه بین رکن و مقام کشته می‌شود؟
- امر سوم: انطباق این روایت بر محمّد بن عبداللّه بن الحسن بن
الحسن بن ابی طالب ملقب به نفس زکّیه
- ۶۳۰ نکته سوم: ظهور دجال
- امر اول: به مقتضای قواعد عمومی می‌توانیم معتقد به خروج
دجال باشیم
- ۶۳۶ امر دوم: صفاتی که در کتب عامه برای دجال ذکر کرده‌اند
- ۶۴۲ امر سوم: بررسی ویژگیهای دجال
- ۶۴۴ نکته چهارم: ظهور سفیانی
- امر اول: اخباری که بر وجود و خصوصیات او دلالت می‌کند
- امر دوم: صرف نظر از سختگیری مربوط به سند و رمزی بودن
روایات، این اخبار دلالت بر چه مطلبی دارند؟
- ۶۵۰ امر سوم: آیا دجال و سفیانی یک نفر هستند یا خیر؟
- ۶۵۳ نکته پنجم: ظهور یمانی
- ۶۵۵ نکته ششم: خروج یاجوج و ماجوج
- ۶۶۰ مبحث دوم: برداشتی کلی از مجموعه علائم ظهور
- ۶۶۱ زمینه اول: انحرافات عمومی دوران غیبت کبری
- ۶۷۰ زمینه دوم: آنچه دلالت بر مبارزه و مقاومت در مقابل انحرافات دارد
- زمینه سوم: علائمی که جنبه آگاهانندن بصورت اعجاز، از نزدیک
شدن ظهور دارد
- ۶۷۱

فهرست مصادر مهم

- ۱- الاحتجاج، ابو منصور احمد بن على بن ابى طالب طبرسى، ناشر نعمان: نجف اشرف، سال ۱۳۸۶/۱۹۶۶.
- ۲- الارشاد، شيخ محمد بن نعمان ملقب به مفيد، چاپ تهران، سال ۱۳۷۷هـ.
- ۳- اعلام الوری باعلام الهدی، ابو على فضل بن حسن طبرسى، چاپ تهران، حیدری، سال ۱۳۳۸ هجرى شمسی.
- ۴- کمال الدين و تمام النعمة، شيخ ابو جعفر محمد بن على بن الحسين بن موسى بن بابويه ملقب به صدوق؛ ناشر: دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۹۵هـ، به تصحيح على اکبر غفارى.
- ۵- بحار الانوار، شيخ محمد باقر بن محمد تقى معروف به مجلسى، جزء ۱۳؛ طبع سنگى سال ۱۳۰۵هـ؛ طبع حروفى جلد هاى ۵۱، ۵۲، ۵۳، چاپ اسلامیه.
- ۶- البرهان فى تفسير القرآن، سيد هاشم بن سيد سليمان بن سيد اسماعيل حسینی بحرانی، طبع سنگی، ایران، سال ۱۳۰۲هـ؛ طبع حروفی.
- ۷- تاريخ الغيبة الصفري، سيد محمد صدر، چاپ بيروت، سال ۱۹۷۲م.
- ۸- الجامع الصحيح، حافظ ابو عيسى محمد بن عيسى سورة ترمذی، چاپ فجالة جديدة، قاهره، سال ۱۳۸۷/۱۹۶۷.
- ۹- الخرايج و الجرايج، شيخ قطب الدين ابو حسين سعيد بن هبة الله ابو حسين رواندى، چاپ سنگی هند، سال ۱۳۰۱هـ.
- ۱۰- دليل خارطة بغداد قديما و حديثا، دكتور مصطفى جواد و دكتور احمد سوسة، چاپ مطبوعات مجمع علمى عراقى، بغداد سال ۱۳۷۸/۱۹۵۸.
- ۱۱- سنن ابوداود حافظ ابوداود سليمان بن اشعث بن اسحاق ازدي سجستاني، چاپ اول مصر، سال ۱۳۷۱/۱۹۵۲.
- ۱۲- سنن حافظ ابو عبد الله محمد بن يزيد قزوینی ابن ماجه، به تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، چاپ دار احیاء الکتب العربیة، سال ۱۳۷۳/۱۹۵۳.
- ۱۳- الغيبة، شيخ ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، چاپ دوم، نجف سال ۱۳۸۵هـ.
- ۱۴- الغيبة، شيخ ابو عبد الله محمد بن ابراهيم بن جعفر ملقب به نعمانی، ناشر:

- مکتبة الصدوق، تهران، به تصحیح علی اکبر غفاری.
- ۱۵- صحیح البخاری، ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردذیة بخاری جعفی، چاپ شعب، مصر سال ۱۳۷۸ هـ.
- ۱۶- صحیح مسلم، ابو حسین مسلم بن حجاج بن مسلم قشیری نیشابوری، چاپ محمد علی صبیح و فرزندانش، مصر.
- ۱۷- الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع و الزندقة، محدث شهاب الدین احمد بن حجر هیتمی مکی، چاپ مصر سال ۱۳۱۲ هـ.
- ۱۸- الفتوحات الاسلامیة، بعد مضي الفتوحات النبویة، سید احمد بن زینی دحلان مفتی مکه، چاپ مصر.
- ۱۹- القاموس المحيط، مجدالدین فیروز آبادی، چاپ مصر.
- ۲۰- الکافی (الاصول)، ثقة الاسلام شیخ محمد بن یعقوب کلینی، چاپ دارالکتب الاسلامیة، تهران، چاپ سوم، سال ۱۳۸۸ هـ.
- ۲۱- الکامل فی التاریخ، ابو حسن علی بن ابو کرم محمد بن محمد بن عبد الکریم بن عبد الواحد شیبانی معروف به ابن اثیر، چاپ بیروت- لبنان سال ۱۳۸۷/۱۹۶۷.
- ۲۲- کشف الغمة فی معرفة الائمة، ابو حسن علی بن عیسی بن ابوفتح اربلی، چاپ قم- ایران سال ۱۳۸۱ هـ.
- ۲۳- مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، ترجمه سید محمدرضا نوری نجفی، چاپ تهران، سال ۱۳۵۹ هـ.
- ۲۴- مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانی، چاپ دار احیاء علوم الدین، بیروت- لبنان، سال ۱۳۸۰/۱۹۶۱.
- ۲۵- منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر علیه السلام، لطف الله صافی، چاپ دوم، تهران.
- ۲۶- منتهی الامال، شیخ عباس قمی، چاپ تهران- ایران، سال ۱۳۷۱ هـ.
- ۲۷- النجم الثاقب، ثقة الاسلام میرزا حسین طبرسی نوری، چاپ ایران، سال ۱۳۴۷ هجری شمسی.
- ۲۸- وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، شیخ حسن بن حر عاملی، چاپ سنگی تهران، سال ۱۳۱۴ هـ؛ طبع حروفی چاپ دار احیاء التراث العربی، بیروت- لبنان، چاپ چهارم سال ۱۳۹۱.
- ۲۹- ینابیع المودة، حافظ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی، چاپ هفتم، نجف اشرف، سال ۱۳۸۴/۱۹۶۵.